

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت شما داوطلبان گرامی تحصیل در دانشگاه و پژوهشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات راهبردی
عرض سلام و ادب و احترام داریم.

خواهشمند است بسته ی پیوستی شامل :

- تفسیر ساده جزء 29 و 30 قرآن کریم
- کتاب مصباح شامل: احکام، تاریخ اسلام، حکومت اسلامی، اخلاق و تربیت اسلامی، انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، اصول عقاید شیعه و دستورالعمل روخوانی و روان خوانی قرآن کریم و هم چنین بعضی از موضوعات در نظر گرفته شده را به دقت مطالعه نموده تا شاهد توفیق شما عزیزان در راستای ادامه تحصیل در این دانشگاه باشیم.

و من الله التوفيق و عليه التكلان

حوزه مصاحبه مکتبی دانشگاه



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



اربعین
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



تفسیر قرآن کریم
جزء ۲۹

مجموعه قرآنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر قرآن کریم جزء ۲۹

نویسنده:

محسن قرائتی

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تفسیر قرآن کریم جزء ۲۹	۶
مشخصات کتاب	۶
مقدمه	۶
فهرست سوره ها	۱۰
سوره مُلک	۱۲
سوره قلم	۳۸
سوره حاقّه	۶۶
سوره معارج	۸۱
سوره نوح	۹۹
سوره جنّ	۱۱۵
سوره مُزمل	۱۴۱
سوره مُدثر	۱۵۷
سوره قیامت	۱۸۲
سوره انسان	۲۰۰
سوره مُرسلات	۲۲۲
درباره مرکز	۲۴۲

سرشناسه: قرائتی، محسن، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر قرآن کریم جزء ۲۹ / محسن قرائتی

مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی درس‌های از قرآن، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: [۲۱۴] ص؛ ۹×۲۰/۵ س.م.

شابک: ۹۸۷-۶۰۰-۵۴۲۱-۳۷-۸-۲۰۰۰

یادداشت: نمایه.

موضوع: تفاسیر

شناسه افزوده: مرکز فرهنگی درس‌های از قرآن

رده بندی کنگره: ۱۰۲/۶۲BP/ق ۴ ت ۷ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۸

مرکز پخش: تهران - تلفن و نمابر ۶۶۹۴۶۳۶۳

WWW.Qaraati.ir

ص: ۱

مقدمه

فهرست سوره ها

سوره مُلک ۷

سوره قلم ۳۱

سوره حَاقَّة ۵۷

سوره معارج ۷۲

سوره نوح ۸۹

سوره جنّ ۱۰۳

سوره مُزَّمِّل ۱۲۴

سوره مُدَّثِّر ۱۳۹

سوره قیامت ۱۶۱

سوره انسان ۱۷۸

سوره مُرسلات ۱۹۷

ص: ۵

سوره ملک، آغازین سوره جزء بیست و نهم قرآن کریم است. این سوره از سوره های مکی و دارای سی آیه می باشد. نام دیگر این سوره، «تبارک» است.

«مُلک» و «تبارک»، هر دو برگرفته از آیه اول است و به ترتیب به معنای «فرمانروایی» و «پر برکت» می باشند.

محتوای این سوره به طور کلی شامل سه محور زیر است:

۱. مباحثی در مورد مبدأ هستی، صفات خداوند، نظام شگفت انگیز خلقت، آفرینش هستی و انسان و ابزارهای انسان برای شناخت.

۲. بحث هایی درباره معاد، عذاب دوزخ و گفتگوی جهنمیان در قیامت.

۳. تهدید کافران و ظالمان به عذاب های دنیوی و اخروی.

در فضیلت این سوره آمده است: قرائت این سوره موجب نجات از عذاب قبر است. [\(۱\)](#)

ص: ۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۲» الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْغَفُورُ

مایه خیر و برکت و بلند مرتبه است آن (خدایی) که فرمانروایی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست. او که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما کار بهتری انجام می دهید و اوست عزتمند و آمرزنده.

نکته ها:

علاوه بر این سوره، سوره فرقان نیز با کلمه «تبارک» آغاز شده است.

«تبارک» از مصدر «برکت» هم به معنای خیر پایدار است و هم به معنای بلند مرتبه ضمناً به محلی که در آن آب جمع می شود، «برکه» می گویند.

هدف از آفرینش انسان چیست؟

پاسخ: قرآن چهار هدف را برای آفرینش انسان بیان کرده است:

الف) عبادت کردن. در قرآن می خوانیم: ما جن وانس را جز برای عبادت نیافریدیم. «و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» (۱)

ب) انتخاب راه صواب از ناصواب و رسیدن به رشد و کمال در سایه آزمایش های الهی: «خلق الموت و الحياه لیبلوکم»

ج) رحمت بر مردم. قرآن هدف دیگر خلقت را رحمت خاص خداوند بر مردم ذکر می کند و می فرماید: (انسان ها) برای آن آفریده شدند که به رحمت خاص خداوند هدایت شوند:

ص: ۸

«الّا من رحم ربّک وذلک خلقهم» (۱)

کار «حَسَن» و نیک چه شرایطی دارد؟

کار نیک، کاری است که از نظر هدف، زمان، مکان، ضرورت، تداوم، ابزار مورد استفاده، همکاران، بهره گیران، استقامت در کار، استحکام، نظم، آینده نگری در عمل، اولویت های مورد نیاز، نشاط، اعتدال، دقّت، سرعت و سلامت کار، مورد سنجش و برنامه ریزی قرار گرفته باشد و به دور از آفت های عجب، حبط، ریا و سمعه انجام پذیرد.

خداوند متعال هم در دنیا حکومت دارد: «بیده الملک» و هم در آخرت حاکم است. «الملک یومئذٍ لله» (۲)

خداوند، حاکم یگانه است: «لم یکن له شریک فی الملک» (۳)، «بیده الملک» و حکومت او همراه با قداست است. «الملک القدّوس» (۴)

جلوه های برکت خداوند هم در تکوین و آفرینش وجود دارد: «تبارک الّذی بیده الملک... خلق الموت و الحیاه» و هم در تشریع و قانون گذاری. «تبارک الّذی نزل الفرقان» (۵)

امام صادق علیه السلام ذیل آیه فرمود: مراد عمل بیشتر نیست، بلکه مراد بهترین عمل است و آن انجام عمل است همراه با خشیت الهی و نیت صادق و نیکوکاری. (۶)

پیام ها:

۱- گرچه قرآن درباره خودش و پیامبری که بر وی نازل شده، کلمه «تبارک» را به کار برده است، ولی سرچشمه تمام برکات، خداوند و قدرت اوست. «تبارک الّذی بیده الملک و هو علی کلّ شیء قدیر»

۲- تمام قدرت ها و حکومت ها از بین رفتنی هستند، تنها حکومت خداوند ابدی است. «بیده الملک و هو علی کلّ شیء قدیر»

۳- حکومت های دنیا، جزئی، موقت و محدود است و لذا برکت گسترده ای

ص: ۹

۱- ۳. هود، ۱۱۹.

۲- ۴. حج، ۷۶.

۳- ۵. فرقان، ۲.

۴- ۶. جمعه، ۱.

۵- ۷. فرقان، ۱.

ندارد. «تبارک الذی بیده الملک»

۴- تقدیر مرگ و حیات، جلوه ای از حاکمیت مطلق خداوند است. «بیده الملک... خلق الموت و الحیاء»

۵- حاکمان دنیایی، در همه امور قدرت ندارند، ولی خداوند حاکم و بر همه چیز قادر است. «بیده الملک و هو علی کلّ شیءٍ قَدیر»

۶- مرگ به معنای فنا و نابودی نیست، بلکه امری وجودی است که آفریده شده و آن انتقال از این دنیا به دنیای دیگر است. «خلق الموت»

۷- آفرینش مرگ، آزمایشی برای ظهور صبر، و آفرینش حیات، آزمایشی برای ظهور شکر است. «خلق الموت و الحیاء لیبلوکم»

۸- آفریده ها همه هدفمندند و هیچ چیز، عبث آفریده نشده است و خداوند انسان را برای تکامل انتخابی آفریده است. «لیبلوکم»

۹- جوهره انسان در لابلای گرفتاری ها و تلخ و شیرینی ها روشن می شود. «خلق الموت و الحیاء لیبلوکم»

۱۰- آزمایش الهی برای مشخص شدن علم خداوند نیست، زیرا او همه چیز را از قبل می داند؛ بلکه برای آن است که عملی از ما صادر شود. «لیبلوکم اَیکم احسن عملاً» (مثل استادی که معلومات شاگردش را می داند، ولی او را امتحان می کند تا استحقاق نمره شاگرد جلوه کند).

۱۱- ملاک عمل، کیفیت است نه کمیت. «أحسن عملاً» (نه «اکثر عملاً»)

۱۲- آزمایش الهی همیشگی و برای همه است. «لیبلوکم» (نشان استمرار است)

۱۳- به خوب بودن کار، قانع نباشیم، باید بهترین کار انجام شود. «احسن عملاً»

۱۴- تنها حکومت و قدرت خداوند شکست ناپذیر است. «بیده الملک... قَدیر... هو العزیز»

۱۵- عزّت و قدرت خداوند همراه با رأفت و رحمت است. «العزیز الغفور»

۱۶- از شکست در آزمایش های الهی مأیوس نشوید، که او بخشنده است. «الغفور»

«۳» الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ

همان کسی که هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید. در آفرینش خداوند رحمان هیچ خللی نمی بینی. بار دیگر دیده باز کن، آیا هیچ شکافی می بینی؟

«۴» ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصِيرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ «۵» وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ

باز، پی در پی چشم خود را برگردان (و تماشا کن، خواهی دید که) چشم در حالی که خسته و ناتوان است به سوی تو بازمی گردد (بدون آن که نقص و خللی مشاهده کند). و همانا ما آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت دادیم و آن را وسیله راندن شیاطین قرار دادیم و برای آنها عذاب فروزان آماده کردیم.

نکته ها:

«طباق»، یا مصدر «طابق» یا جمع «طَبَق» است؛ در صورت اول «سبع سماوات طباقا» به معنای آن است که آسمان ها متناسب و مطابق یکدیگرند و در صورت دوم به معنای آن است که آسمان ها هفت طبقه بر فراز یکدیگرند.

«تفاوت» از «فوت» به معنای بروز اختلال و ناهماهنگی و «فُطور» به معنای شکاف از طول است. «خاسئاً» به معنای خسته و ناکام و «حسیر» به معنای ناتوان است.

تلخی ها و کمبودها در نزد انسان های سطحی ناگوار به نظر می آید و گرنه محققان به هر چیز با دیده مثبت می نگرند. ترشی و فلفل برای کودک ناگوار است، ولی برای والدین او، ترشی به اندازه مربا، ارزشمند است.

«مصباح» از «صبح»، وسیله ای است که شب را همانند صبح، روشن کند، مانند چراغ.

در این آیات، سه تعبیر در مورد ستارگان آسمان آمده است. ۱. مصباح و چراغ؛ ۲.

زینت و جلوه؛ ۳. رجم شیاطین.

در آیات هفتم و هشتم سوره صافات خواندیم که شیطان ها برای استراق سمع و شنود اخبار آسمان، قصد نفوذ به آن جا را دارند ولی هر بار مورد هدف قرار می گیرند و رانده می شوند و این گونه ستارگان وسیله حفظ آسمان هستند.

پیام ها:

۱- نظام آفرینش بر اساس رحمت خداوند است. «فی خلق الرحمن»

۲- نظام موجود، نظام احسن است و در نظام آفرینش، هیچ نقص و کمبودی وجود ندارد. «ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت»

۳- خداشناسی باید بر اساس نظر و دقت باشد، تا ایمان انسان به عظمت هستی و قدرت آفریدگار بیشتر شود. «فارجع البصر... ثم ارجع البصر»

۴- برای کسب معرفت، یک بار دیدن و نظر کردن کافی نیست. «فارجع البصر... ثم ارجع البصر کرتین» (در این آیه کلمه «تری» دو بار و کلمه «بصر» سه بار همراه با لفظ «کرتین» تکرار شده است.)

۵ - خداوندی که کار خود را محکم و حکیمانه انجام داده است، از دقت نظر دیگران نگران نیست، بلکه دیگران را به بازدید دعوت می کند. «فارجع البصر... ثم ارجع البصر»

۶- خداوند از آفریدن خسته نمی شود: «و ما مسنا من لغوب»^(۱) ولی چشم ما از نگاه به آفریده های او خسته می شود. «ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر»

۷- زینت، یکی از خواسته های فطری بشر است. (یکی از نعمت های ستارگان، زینت بودن آنها شمرده شده است. «زینا السماء الدنیا»

۸ - آفریده های الهی در عین استواری و استحکام، «سبعاً شداداً»^(۲) از زینت ویژه ای برخوردارند. (در معماری علاوه بر استحکام ساختمان، زیبایی

ص: ۱۲

۱- ۹. ق، ۳۸.

۲- ۱۰. نبأ، ۱۲.

نمای بنا نیز باید مورد توجه باشد.) «زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا»

۹- آفریده های الهی دارای کاربردهای گوناگونی هستند. «مصایح - رجوماً»

۱۰- در برابر دشمن نباید انفعالی برخورد کرد؛ برخورد ما با دشمن باید تهاجمی باشد. «رجوماً للشیاطین»

۱۱- شیاطین به آسمان ها نیز طمع دارند. «رجوماً للشیاطین»

۱۲- شیاطین، ضربه پذیرند. «رجوماً للشیاطین»

«۶» وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَيُسَّ الْمَصِيرُ «۷» إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ «۸» تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ

و برای کسانی که به پروردگارشان کفر ورزند عذاب جهنم است که بد بازگشتگاهی است. هنگامی که به دوزخ پرتاب شوند، خروش نابهنجار آن را می شنوند در حالی که جوشش و فوران دارد. نزدیک است از شدت خشم، پاره پاره شود، هرگاه گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانان دوزخ از آنان پرسند: آیا هشدار دهنده ای به سراغ شما نیامد؟

نکته ها:

«الْقَوَا» از «القاء» به معنای پرتاب شدن بدون اختیار است.

«شَهِيقٌ» زشت ترین و ناخوشایندترین صداها، همچون صدای گوشخراش خران است. «تَفُورُ» از فوران، بیانگر شعله های عظیم دوزخ است که می جوشد و بالا می آید.

صدای ناخوشایند «شَهِيقٌ» از خود دوزخ است، «لَهَا شَهِيقًا» و اهل دوزخ نیز شَهِيق دارند، چنانکه در آیه ۱۰۶ سوره هود می خوانیم: «لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ»

پیام ها:

۱- غضب و غیظ، گاهی به حد انفجار می رسد. «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ»

۲- دوزخیان، به درون آتش پرتاب می شوند. «الْقَوَا فِيهَا»

۳- عذاب جهنم، همراه با تحقیر است: «القوا فیها»، گوش خراش است: «سمعوا لها شهيقا» و همراه با سؤال توبیخ است. «سئلهم خزنتها»

۴- عذاب الهی بعد از اتمام حجت است. «الم یأتکم نذیر»

«۹» قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ «۱۰» وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ «۱۱» فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ

گویند: چرا، همانا هشداردهنده به سراغ ما آمد، ولی ما تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی نازل نکرده است و شما جز در گمراهی بزرگی نیستید. و گویند: اگر ما (حق را) می شنیدیم یا تعقل می کردیم، در زمره اهل آتش نبودیم. پس به گناه خود اعتراف نمایند، پس لعنت بر اهل آتش باد.

نکته ها:

در این سه آیه، به سه اعتراف کافران در قیامت اشاره شده است:

الف) اعتراف به آمدن انبیا و تکذیب آنان. «بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا»

ب) اعتراف به عدم تعقل و استماع سخن حق. «لو کنا نسمع او نعقل»

ج) اعتراف به ارتکاب گناه. «فاعترفوا بذنبهم»

در آیه ۲۶ سوره فصّلت می خوانیم که مخالفان می گفتند: «لا تسمعوا لهذا القرآن» به این قرآن گوش فراندهید ولی در آن روز خواهند گفت: ای کاش گوش می دادیم! «لو کنا نسمع»

پیام ها:

۱- خداوند که هدفش تکامل معنوی انسان است، باید رهبر آسمانی بفرستد و گرنه این هدف عملی نمی شود. «قالوا بلی قد جاءنا نذیر»

۲- نتیجه انکار عمدی و آگاهانه دین دوزخ است. «القوا... جاءنا نذیر فکذبنا»

۳- خلافتکار کار خود را توجیه می کند. (کافران برای توجیه تکذیب خود می گفتند:

اصلاً خدا چیزی نازل نکرده است.) «فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»

۴- ریشه تکذیب، عدم تعقل است. «كَذَّبْنَا... لو كُنَّا نَسْمَعُ او نَعْقِلُ» (تعالیم اسلام مطابق با عقل است، اگر تعقل می کردیم مؤمن می شدیم.)

۵ - عقل واقعی آن است که انسان حق را بشنود، بپذیرد و پیروی کند تا از قهر الهی خود را نجات دهد. «لو كُنَّا نَسْمَعُ او نَعْقِلُ ما كُنَّا فِي اصْحَابِ السَّعِيرِ»

۶- روحیه لجاجت به جایی می رسد که گمراهان، به پیامبران الهی نسبت گمراهی می دهند، آنهم گمراهی بزرگ! «ان انتم الا في ضلال كبير»

۷- اعتراف به گناه در دنیا ممکن است سبب عفو شود، ولی در آخرت هرگز. «فاعترفوا بذنبهم... اصحاب السَّعِيرِ»

۸ - کفار در قیامت هم شکنجه جسمی می شوند: «اصحاب السَّعِيرِ»، هم شکنجه روحی. «سُحْقاً» (دور بودن از رحمت الهی)

«۱۲» إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ «۱۳» وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ «۱۴» أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

همانا کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند، برایشان آمرزش و پاداشی بزرگ است. گفتارتان را پنهان کنید یا آشکار سازید، (تفاوتی ندارد) همانا او به آنچه در سینه هاست آگاه است. آیا کسی که آفرید، (از حالات آفریده خود) آگاه نیست؟ در حالی که او باریک بین و آگاه است.

نکته ها:

طبق روایتی از تفسیر نورالثقلین امام رضا علیه السلام فرمود: مراد از لطیف، کوچکی و نازکی نیست، بلکه مراد آن است که علم خدا در اشیا نفوذ دارد ولی درک او از سوی دیگران ممنوع است.

پیام ها:

۱- در شیوه تربیت باید تویخ بدان و تشویق خوبان در کنار هم باشد تا مورد

مقایسه قرار گیرد. (آیات قبل سخن از کیفر دوزخیان بود و این آیه از بهشتیان سخن می گوید.) «إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ»

۲- خشیت از خداوند زمانی کارساز است که دائمی باشد. «یخشون» فعل مضارع و نشانه استمرار است.

۳- پاک شدن از گناهان، زمینه دریافت الطاف الهی است. «لهم مغفرة و اجر کبیر»

۴- تقوا و خشیت واقعی آن است که انسان در درون خود نیز از خدا پروا داشته باشد، و گرنه تقوای ظاهری، تظاهری بیش نیست. «یخشون ربهم بالغیب»

۵- ریا و نفاق را کنار بگذاریم که خدا به باطن ها آگاه است. «علیم بذات الصدور»

۶- پنهان بودن، در علم عمیق خداوند، اثری ندارد. او تمام نیت ها و راز دل ها را می داند. «أنه علیم بذات الصدور» («علیم» نشانه علم عمیق و گسترده است)

۷- علم خداوند به مخلوقات، به خاطر خالقیت اوست. (کسی که چیزی را ساخته و آفریده، از حالات آفریده خود آگاه است.) «إلا یعلم من خلق»

۸- ایمان به علم خداوند، بهترین عامل بازدارنده از نفاق و نهان کاری است. «اسرّوا قولکم اواجهروا به... الا یعلم...»

«۱۵» هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ

اوست که زمین را برای شما رام ساخت، پس در شانه های آن رفت و آمد کنید و از رزق الهی بخورید (و بدانید که) برانگیخته شدن فقط به سوی اوست.

نکته ها:

«مَنكَب» به معنای شانه است و شانه بهترین عضو برای قرار گرفتن بار بر روی آن

است. شانه زمین، یعنی قسمت هایی از زمین که بار رزق شما بر آن است.

زمین رام انسان است و با وجود چند نوع حرکت مختلف، آرام است. اگر به طور دائم زمین گرفتار زلزله یا آتشفشان بود، یا فاصله زمین با خورشید دورتر و یا نزدیکتر بود و یا هریک از محاسبات موجود بر زمین حاکم نبود، زمین برای انسان رام نبود. «جعل لکم الارض ذلولاً»

پیام ها:

۱- خداوند، زمین را رام ساخته تا امکان تلاش و کوشش بشر بر روی آن فراهم باشد. «جعل لکم الارض ذلولاً فامشوا فی مناكبها»

۲- رزق از سوی خداوند است، ولی برای به دست آوردن آن تلاش لازم است. «فامشوا فی مناكبها و کلوا من رزقه»

۳- هستی در حال حرکت و رو به تکامل است:

طبیعت برای انسان. «جعل لکم الارض ذلولاً»

انسان برای تلاش. «فامشوا فی مناكبها»

تلاش برای رزق. «کلوا من رزقه»

دنیا برای آخرت. «الیه النشور»

۴- کامیابی های دنیا نباید سبب غفلت از قیامت شود. «کلوا... و الیه النشور»

«۱۶» ءَأَمِنْتُمْ مِّنْ فِی السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِیَ تَمُورُ «۱۷» أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنْ فِی السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَیْكُمْ حَاصِبًا ۖ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ

آیا خود را از (قهر) کسی که در آسمان است، ایمن می دانید، از این که شما را در زمین فرو برد، پس ناگاه زمین به لرزه افتد. یا از (قهر) کسی که در آسمان است، ایمن شده اید که تندبادی از سنگریزه بر شما فرو فرستد. پس به زودی خواهید دانست که بیم دادن من چگونه است.

ص: ۱۷

نکته ها:

محتوای این دو آیه، شبیه آیه ۶۵ سوره انعام است که می فرماید: به مردم بگو: او قادر است که از آسمان یا زمین بر شما عذابی نازل نماید. «قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم»

«حاصب» به معنای تند بادی است که سنگریزه به همراه دارد.

نمونه فرو رفتن در زمین را در آخر سوره قصص درباره قارون می خوانیم که می فرماید: «فخسفنا به» و نمونه نزول سنگریزه از آسمان را در ماجرای قوم لوط می خوانیم که فرمود: «انّا ارسلنا علیهم حاصباً» (۱)

قدرت خداوند در آرامش بخشیدن به زمین، جلوه ای از فرمانروایی اوست که در ابتدای سوره خواندیم: «بیده الملک و هو علی کلّ شیءٍ قدیر» (۲)

احتمال تغییر و دگرگونی در هستی، انسان را از مغرور شدن و تکیه کردن به دنیا نجات می دهد. مولوی در مثنوی در این باره شعر زیبایی آورده است:

جمله ذرات زمین و آسمان

لشگر حقّند گاه امتحان

باد را دیدی که با عادان چه کرد

آب را دیدی که در طوفان چه کرد

آنچه بر فرعون زد آن بحر کین

و آنچه با قارون نمودست این زمین

و آنچه آن بایبل با آن پیل کرد

و آنچه پشه کله نمروود خورد

و آن که سنگ انداخت داودی بدست

گشت سیصد پاره و لشگر شکست

گر بگویم از جمادات جهان

عاقلا نه یاری پیغمبران

مثنوی چندان شود که چهل شتر

گر کشد عاجز شود از بار پر

پیام ها:

۱- قهر و کیفر خداوند، تنها در قیامت نیست. «ءامنتم... أن یخسف بکم الارض»

۲- هیچ کس خود را از قهر خدا در امان نداند و هر لحظه احتمال نزول قهر

ص: ۱۸

۱- ۱۱. قمر، ۳۴.

۲- ۱۲. ملک، ۱.

هست. «امنتم من فی السماء»

۳- آسمان، مرکز فرماندهی و تدبیر الهی است. «من فی السماء»

۴- آسمان، مرکز مأموران مطیع و تحت امر خداوند است. «من فی السماء»

۵ - نظام حاکم بر طبیعت با اراده او است و هر لحظه می تواند آن را تغییر دهد. «یخسف بکم الارض»

۶- قهر الهی ممکن است از زیر پای انسان باشد و او را در زمین فرو برد. «یخسف بکم الارض» یا از بالای سر او، از آسمان نازل شود. «یرسل علیکم حاصباً»

۷- دست خداوند، باز است. هم می تواند از آسمان باران فرستد: «یرسل السماء علیم مدراراً»^(۱) و هم می تواند از آسمان سنگ ببارد. «یرسل علیکم حاصباً»

۸ - تهدیدات الهی را جدی بگیریم. «فستعلمون کیف نذیر»

«۱۸» وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ «۱۹» أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ

همانا کسانی که قبل از آنان بودند، انبیا را تکذیب کردند، پس (بنگر که) کیفر من چگونه بود. آیا پرندگان را که بر فراز آنان، در حالی که بال های خود را گسترده و جمع می کنند (و در پروازند) نمی بینند؟ هیچ کس جز خداوند رحمن آنها را (در آسمان) نگاه نمی دارد. همانا او به هر چیز بینا است.

نکته ها:

پرندگان با دارا بودن حرکات دسته جمعی و طی مسافت های طولانی در چهار فصل، نشستن ها و پروازهای متوالی و بدون محدودیت مکانی، اما عدم سقوط و تصادم با یکدیگر، نشانه هایی از عظمت و قدرت الهی هستند.

«صافّات» به صورت اسم فاعل است، یعنی پرنده با بال های باز پرواز می کند، ولی

ص: ۱۹

کلمه «يَقْبُضَهُنَّ» به صورت فعل آمده، زیرا پرنده گاهی بال های خود را جمع می کند.

پیام ها:

۱- تهدیدهای خداوند را جدی بگیریم. (قهر خداوند درباره پیشینیان عملی شده است، قارون به زمین فرو رفت و بر قوم لوط از آسمان سنگریزه بارید. پس شما از تاریخ آنان عبرت بگیرید.) «فكيف كان نكير»

۲- خداوند، پیامبرش را در برابر تکذیب مردم دلداری می دهد. «لقد كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»

۳- تاریخ گذشته، چراغ راه آیندگان است. «كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»

۴- تکذیب انبیا، رمز قهر الهی است. «كَذَّبَ... فكيف كان نكير»

۵- ابزارهای مادی شما را مغرور نکند. (گرچه پرنده از طریق بال زدن پرواز می کند ولی آنچه او را در هوا نگاه می دارد، قدرت خداوند است.) «ما يمسكهنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ»

۶- هیچ چیز را برای خدا شریک قرار ندهید. «إِلَّا الرَّحْمَنُ»

۷- نعمت های الهی بر اساس رحمت است. «ما يمسكهنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ»

۸- نظام هستی، زیر نظر خداوند اداره می شود. «أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بِصِيرٌ»

«۲۰» أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصَرُّكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ «۲۱» أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَّجُوا فِي غُرُورٍ وَنُفُورٍ

آیا کیست این کسی که سپاه شماست و شما را در برابر (قهر) خداوند رحمن یاری می دهد؟ کافران جز در فریب نیستند. آیا کیست آن که اگر خداوند رزقش را قطع کند به شما روزی دهد؟ بلکه آنان در سرکشی و فرار (از حقیقت) لجاجت می کنند.

نکته ها:

در آیات قبل سخن از قدرت الهی در زمین و آسمان بود. او می تواند به زمین فرمان دهد که کفار را در خود فرو برد، او می تواند پرندگان را در آسمان نگاه دارد و.... این آیه

ص: ۲۰

عجز و ناتوانی بشر را به رخ او می کشد که این انسان با تکیه بر کدام لشکر و با چه حمایتی این همه در برابر خداوند، لجاجت از خود نشان می دهد. گویا مشرکان از ناحیه بت ها برای خود نیروئی احساس می کردند.

«غُرور» به معنای فریب دهنده و «غُرور» به معنای فریب است.

ابزارهای غرور متفاوتند و عامل آن شیطان است: «لَا يَغْرُرْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» (۱) آرزوهای طولانی و وعده های اغفال گران وسیله غرورند.

در اینجا به عوامل بدبختی انسان اشاره شده است: غرور، لجاجت، سرکشی و فرار از حق. «عُتُو» به معنای استکبار و تجاوز از حق و «نفور» به معنای اظهار تنفر و گریز از حق است.

لجاجت، زمینه سرکشی و طغیان است و سرکشی، زمینه نفرت و فاصله گرفتن از حق.

تنها خداوند روزی رسان است. هم در دنیا روزی می دهد: «خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ» (۲) هم در برزخ روزی می دهد: «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۳) هم در قیامت روزی می دهد: «يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۴)

پیام ها:

۱- فرد مغرور را باید به ضعف ها و ناتوانی هایش متوجه نمود. «أَمِنْ هَذَا الَّذِي...»

۲- از ابزارهای غرور، داشتن لشکر و سپاه است. «جُنْدَ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ... أَلَا فِي غُرُورٍ»

۳- کافران با تکیه بر قدرت های پوشالی، گرفتار غرور و فریب می شوند. «جُنْدَ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ... إِنْ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ»

۴- خداوند مجبور نیست که رزق دهد، بلکه می تواند رزق دادن را قطع کند.

ص: ۲۱

۱- ۱۴. لقمان، ۳۳.

۲- ۱۵. روم، ۴۰.

۳- ۱۶. آل عمران، ۱۶۹.

۴- ۱۷. غافر، ۴۰.

۵ - یکی از راههای توجّه به نعمت های خداوند، احتمال گرفته شدن نعمت ها است. «ان امسک رزقه» (در آیه دیگر از همین سوره می فرماید: «ان اصبح ماء کم غورا»^(۱) اگر آبها به عمق زمین فرو رفته بود و شما به آن دسترسی نداشتید).

«۲۲» أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ «۲۳» قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ «۲۴» قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

پس آیا کسی که به رو افتاده راه می رود هدایت یافته تر است یا کسی که ایستاده بر راه راست می رود؟ بگو: اوست کسی که شما را پدید آورد و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد اما شما اندکی سپاس می گذارید. بگو: اوست کسی که شما را در زمین بیافرید و به سوی او محشور می شوید.

نکته ها:

«مُكِبًّا» به معنای کسی است که به رو افتاده باشد و «انشاء» به معنای ایجاد همراه با ابتکار و «ذراً» به معنای آفریدن و تکثیر نسل است.

در این آیه کافر به کسی تشبیه شده است که به رو بر زمین افتاده باشد و بخواهد افتان و خیزان حرکت کند ولی مؤمن به کسی که راست قامت راه می رود، تشبیه شده است.

«سمع» مصدر است و مفرد و جمع را شامل می شود و لذا نیازی به آوردن آن به صورت جمع نیست، بر خلاف «ابصار» و «افئده» که به صورت جمع آمده اند.

کسی که از رو به زمین افتاده، دید ندارد، با زحمت و کند حرکت می کند، چون موانع راه را نمی بیند دست و صورتش آسیب می بیند، ذلیل و خوار می شود، دیگران می روند و او تنها می ماند، ولی کسی که ایستاده حرکت می کند، عزیز است، تند و سریع می رود،

ص: ۲۲

موانع راه را از دور شناسایی و بررسی می کند، لذا سالم می ماند و دیگران نیز با او همراهند.

امام باقر علیه السلام فرمود: قلب چهار گونه است، یکی از آنها قلب وارونه است که آن قلب مشرک است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ» (۱)

خودشناسی راهی برای خداشناسی است. حضرت علی علیه السلام می فرماید: گوش با استخوان می شنود و چشم با پیه می بیند. «جعل لكم السمع و الابصار»

با این که شکر ما در برابر نعمت های خداوند بسیار کم است، ولی خداوند نعمت هایش را از ما نمی گیرد. در دعای ماه رجب می خوانیم: «يا من يعطي الكثير بالقليل» ای خدائی که در برابر عمل و شکر کم، عطای بسیار می کنی.

پیام ها:

۱- افراد لجوج و حق ستیز و حق گریز، به نوعی مسخ شده اند و به جای حرکت طبیعی مثل خزنده ها حرکت می کنند. «بل لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ... مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ»

۲- راه اسلام، هموار و مستقیم و دارای مقصدی روشن است و اگر امت اسلامی بر این راه رود، راست قامت و سرافراز است. «یَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

۳- خلقت انسان بسیار مهم است به گونه ای که پیامبر مأمور می شود مردم را به مبدأ پیدایش و نعمتهای نهفته در آن پی در پی هشدار دهد. «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ... قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ»

۴- آفرینش خداوند ابتکاری است، نه شبیه سازی از روی نمونه قبلی. «انْشَأَكُمْ»

۵ - خدا همه ابزارهای شناخت را به انسان عطا فرمود تا با او اتمام حجت

ص: ۲۳

کند. (انسان های عادی تنها می شنوند و می بینند و عبرت می گیرند اما انسان های برتر، مطالبی را از طریق دل دریافت می کنند). «جعل لكم السمع و الابصار و الافئده»

۶- شکر خداوند، تنها با زبان نیست بلکه شکر عملی که همان به کارگیری صحیح نعمت ها است، لازم است. «قلیلاً ما تشکرون»

۷- کسی که در آغاز خلقت شما را در زمین و از زمین آفرید، قدرت زنده کردن دوباره شما را نیز دارد. «انشأکم، ذرأکم... الیه تحشرون»

۸ - خداوند در دنیا انسان ها را در زمین پخش می کند و در قیامت آنها را جمع می کند. «ذرأکم، تحشرون»

«۲۵» وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ «۲۶» قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

و (کفار، پیوسته از روی استهزاء) می گویند: اگر راست می گوئید این وعده قیامت چه زمانی است؟ (به آنان) بگو: علم (به زمان قیامت) تنها نزد خداوند است و من تنها بیم دهنده آشکارم.

نکته ها:

در قرآن، شش مرتبه جمله، «متی هذا الوعد» از زبان مخالفان آمده است و پیامبر در پاسخ آنان می فرمودند: علم به قیامت فقط نزد خدا است.

علم غیب دو نوع است:

نوعی که خداوند به برگزیدگان خود عنایت می کند: «تلك من انباء الغیب نوحيها اليك» (۱) یعنی آنچه گفتیم از خبرهای غیبی است که به تو وحی کردیم.

و نوعی که فقط مخصوص خداست و حتی انبیای الهی به آن آگاهی ندارند، نظیر علم به زمان برپایی قیامت: «انما العلم عندالله» چنانکه در دعا می خوانیم: «بحق علمک

ص: ۲۴

الَّذِي اسْتَأْثَرْتُ بِهِ لِنَفْسِكَ» به حق آن علمی که برای خود نگاه داشته ای.

ندانستن جزئیات و زمان وقوع قیامت دلیل بر انکار کلیات آن نیست. اگر صدای زنگ در خانه بلند شد و شما کسی را که زنگ می زند نمی بینید، دلیل آن نیست که بگویید کسی پشت در نیست.

پیام ها:

۱- کافر به دنبال بهانه است. (سؤال کردن از زمان وقوع قیامت، طفره رفتن از اصل قیامت است.) «متی هذا الوعد»

۲- دشمن از طریق طرح سؤال و تحقیر و استهزا در صدد تضعیف مکتب و رهبر آسمانی است، لذا انبیا را متهم به دروغ گویی می کنند. «متی هذا الوعد ان کنتم صادقین»

۳- هر دانستنی ارزش نیست، (اگر زمان قیامت را بدانیم برای گروهی که به آن زمان نزدیک ترند، سبب وحشت و اضطراب و برای گروهی که با آن فاصله طولانی دارند، سبب غفلت و فراموشی می شود.) «أَنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ»

۴- رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر دادن از غیب نیست، بلکه هدایت و هشدار است. «أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مِّبَيْن»

۵ - سخن پیامبران، روشن و بدون ابهام و پیچیدگی است. «نذیر مبین»

۶- افراد مغرور و لجوج را باید با شیوه هشدار، ارشاد نمود و بشارت و تشویق درباره این گونه افراد کارساز نیست. «نذیر مبین»

«۲۷» فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ

پس چون آن (دوزخ موعود) را نزدیک بینند، چهره های کسانی که کفر ورزیدند، زشت و گرفته گردد و (به آنها) گفته شود: این است آنچه (در دنیا به عنوان تمسخر) می خواستید.

ص: ۲۵

«زلفه» به معنای نزدیک است، به سرزمین مشعرالحرام «مزدلفه» می گویند چون به مکه نزدیک است.

«تَدْعُونَ» درخواست جدی و باعجله است. در آیه چهاردهم سوره ذاریات می خوانیم: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يَفْتَنُونَ ذُوقُوا فَتَنَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ» (۱) یاد کن روزی را که آنان با آتش شکنجه و عذاب شوند، شکنجه تان را بچشید، این همان است که با شتاب خواهان آن بودید و می گفتید: «إِنَّا يَوْمَ الدِّينِ» (۲)

قرآن کریم در آیات متعددی به توصیف سیمای نیکوکاران و مجرمان در قیامت پرداخته است. درباره نیکوکاران می فرماید:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مَسْفُورَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ» (۳) در آن روز صورت هایی درخشان و خندان و شادمانند.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» (۴) صورت هایی در آن روز، شاداب و باطراوتند.

«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (۵) در چهره های آنان خرمی و طراوت را درک می کنی.

اما در باره منحرفان و مجرمان می فرماید:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ» (۶) بر صورت هایی در آن روز غبار و کدورت است، و سیاهی و تاریکی آن را فرا گرفته است.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ» (۷) چهره هایی در آن روز ذلیل و فرو افتاده اند.

«تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ» (۸) شعله های آتش سخت به صورتهایشان می وزد و چهره آنان عبوس و شکسته و دندان هایشان به واسطه سوختن لب ها نمایان است.

ص: ۲۶

۱- ۲۱. ذاریات، ۱۳ - ۱۴.

۲- ۲۲. ذاریات، ۱۲.

۳- ۲۳. عبس، ۳۸ - ۳۹.

۴- ۲۴. غاشیه، ۸.

۵- ۲۵. مطففین، ۲۴.

۶- ۲۶. عبس، ۴۰ - ۴۱.

۷- ۲۷. غاشیه، ۲.

۸- ۲۸. مؤمنون، ۱۰۴.

«و نحشرهم يوم القيامة على وجوههم عمياً و بكمأً و صمأً» (۱) آنان را در قیامت کور و کر و لال و بر صورتهایشان محشور می کنیم.

«وجوهٌ يومئذٍ باسره» (۲) صورتهایی در آن روز به شدت عبوس و درهم کشیده اند.

«يوم يسحبون في النار على وجوههم» (۳) روزی که در میان آتش به رو کشیده شوند.

پیام ها:

۱- کفر در دنیا، سبب روسیاهی در آخرت است. «سیت وجوه الذین كفروا...»

۲- در قیامت علاوه بر عذاب جسمی، عذاب روحی تحقیر نیز وجود دارد. «هذا الذی کنتم به تدعون»

«۲۸» قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ

(ای پیامبر!) بگو: اگر خداوند من و کسانی را که با من هستند نابود کند، یا بر ما رحم نماید، پس چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد؟

نکته ها:

در روایات می خوانیم که کفار مکه آرزوی مرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و مسلمانان را داشتند. این آیه می فرماید و بر فرض که آنان از دنیا بروند، چه کسی شما را از قهر خدا پناه خواهد داد؟

در سوره طور نیز این آرزو مطرح شده است: «ام یقولون شاعر نترّص به ریب المنون» (۴) آنان می گویند: محمد شاعری است که برایش حوادث تلخ و مرگ را انتظار می کشیم. در آیه ۱۲ سوره فتح نیز این آرزوی کفار مطرح شده است که پیامبر و مؤمنان از جبهه سالم برنگردد. «بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول والمؤمنون الی اهلیم»

می گویند کودکی گریز پای، مرگ استادش را از خداوند طلب می کرد، پدرش به او گفت: اگر می خواهی از درس و بحث خلاصی یابی، باید مرگ مرا از خداوند طلب کنی، زیرا

ص: ۲۷

۱- ۲۹. اسراء، ۹۷.

۲- ۳۰. قیامت، ۲۴.

۳- ۳۱. قمر، ۴۸.

۴- ۳۲. طور، ۳۰.

اگر معلم تو بمیرد، من تو را نزد معلم دیگری خواهیم فرستاد.

پیام ها:

۱- شیوه احتجاج و گفتگوی با کفار را از وحی یاد بگیریم. «قل ارايتم...»

۲- پیامبر امین وحی است. «قل...»، (حتی کلمه «قل» را حذف نمی کند).

۳- در شیوه تبلیغ، گاهی حقایق را باید در قالب فرض مطرح کرد. «ان اهلکنی الله»

۴- کفار، همان گونه که نسبت به شخص پیامبر بغض و کینه دارند، نسبت به پیروان او هم کینه دارند. «اهلکنی الله و من معی»

۵- مؤمن باید بین بیم و امید زندگی کند. «اهلکنی الله... او رحمتنا»

۶- هیچ چیز و هیچ کس نمی تواند مانع نزول قهر الهی بر کفار شود. «فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم» (شعار بعضی از کافران، «و ما نحن بمعذبین»^(۱) بود، یعنی ما گرفتار عذاب نمی شویم ولی قرآن می فرماید آنان به عذاب دچار می شوند).

۷- کسی که برای اولیای خداوند آرزوی درد و هلاکت کند، به عذاب دردناک گرفتار خواهد شد. «عذاب الیم»

«۲۹» قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَيَتَعَلَّمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ «۳۰» قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ

بگو: او خدای رحمان است، ما به او ایمان آورده ایم و بر او توکل نموده ایم، پس خواهید دانست، کیست آن که در گمراهی آشکار است. بگو: به من خبر دهید اگر آب (چشمه ها و چاههای) شما در زمین فرو رود، کیست آن که آب روان و گوارا برای شما بیاورد.

نکته ها:

زمین متشکل از بخش های نفوذپذیر و نفوذناپذیر است. اگر تمام قسمت های آن

ص: ۲۸

نفوذناپذیر بود، آبی ذخیره نمی شد و اگر تمام زمین نفوذپذیر بود، زمین به صورت باتلاق در می آمد.

«غور» به معنای فرورفتن در عمق است و «مَعین» به معنای آسان و روان است.

آخرین آیه به منزله تفسیر آیه قبل است. در آیه ۲۹ می فرماید: «قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ» و در آیه ۳۰، نمونه رحمت را آب روان، ذکر می کند. در آیه اول می فرماید: بر او توکل کردیم و در آیه بعد می فرماید: دلیل توکل بر او این است که اگر آب مورد نیاز به زمین فرو رود، هیچ کس نمی تواند آن را بیاورد.

امام باقرعلیه السلام (در تأویل آیه) فرمود: اگر امام شما غایب باشد چه کسی برای شما امام ظاهر می فرستد که اخبار آسمان ها و زمین و حلال و حرام را برای شما بگوید؟ «ان اصبح ماء کم غوراً...»^(۱)

پیام ها:

۱- پیامبر وظیفه دارد موضع خود را در برابر ناهلان اعلام کند. «قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ»

۲- در برابر کفار، دو عامل ایمان و توکل وسیله نجات شماست. «آمَنَّا... توکلنا»

۳- توکل، ثمره ایمان و ملازم آن است. «آمَنَّا... توکلنا»

۴- ایمان به سرچشمه رحمت ارزش دارد نه به بت های جامد. «هُوَ الرَّحْمَنُ آمَنَّا»

۵- با توکل بر خداوند، کفار آرزوی خود را به گور خواهند برد. «علیه توکلنا فستعلمون...»

۶- پایان کار ملائکه است نه آغاز آن. «فستعلمون من هو فی ضلال مبین»

۷- ابتدا زیربنای اعتقادی خود را محکم کنید و بعد به تهدید دشمن پردازید.

ص: ۲۹

«آمَنَّا... توَكَّلْنَا... فستعلمون...»

۸- قاطع و استوار سخن گفتن رهبر جامعه اسلامی، سبب دلگرمی خودی ها و دلهره بیگانگان می شود. «قل هو الرَّحْمَنُ... فستعلمون...»

۹- احتمال بروز خطر برای دوری از بی تفاوتی و غفلت کافی است. «إِن اصْبَحَ مَاءُ كَمْ غُورًا»

۱۰- دست خداوند در تغییر قوانین هستی باز است. «إِن اصْبَحَ مَاءُ كَمْ غُورًا»

«والحمد لله ربَّ العالمین»

ص: ۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ «۲» مَا أَنْتَ بِمُجْنُونٍ «۳» وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ «۴» وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ

نون. به قلم و به آنچه می نویسند سوگند. که تو به خاطر (لطف و) نعمت پروردگار دیوانه نیستی. و همانا برای تو پاداش بی پایان است. و حَقّاً که تو بر اخلاق بزرگی استواری.

نکته ها:

«ممنون» اگر از «مَنْ» به معنای قطع باشد، به معنای پاداش بی انقطاع است و اگر از «مَنْت» باشد به معنای آن است که الطاف الهی بدون مَنْت است. ظاهراً معنای اول منظور باشد، زیرا به رخ کشیدن نعمت از جانب خداوند عیب نیست، بلکه انگیزه ای برای شکر و اطاعت از او می شود. (۱)

نقش قلم از نقش زبان، شمشیر، درهم و دینار، شهرت و فرزند بیشتر است. زیرا قلم تجربه قرن‌ها را به هم منتقل می کند و فرهنگ را رشد می دهد. افراد را با قلم می توان خواب یا بیدار کرد. ملّتی را می توان با قلم، عزیز یا ذلیل کرد. قلم یک فریاد ساکت است. قلم سند رسمی است. قلم گزارشگر تاریخ است.

سوگند به قلم، نشانه فرهنگ و تمدن است. تکیه بر قلم، تکیه بر سند و استدلال است.

ص: ۳۱

رابطه با قلم رابطه با علم است. در میان تمام صداها، سه صدا امتیاز دارد: صدای قلم دانشمندان، صدای پای مجاهدان و صدای چرخ ریسندگان. آری، امتی عزیز است که علم و قدرت و اقتصادش پویا باشد و اگر امروز بخواهیم این سه صدا را نقل کنیم، باید بگوییم: صدای چاپخانه، توپخانه و کارخانه، یعنی قدرت فرهنگی، نظامی و اقتصادی.

قلم ها و نوشته ها، حافظ علومند. در حدیث می خوانیم: «قیدوا العلم بالکتابه»^(۱)

کسی به قلم و نوشته سوگند یاد می کند که در تمام عمرش یک سطر ننوشت: «لا تخطه بیمنک»^(۲). به قول حافظ:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

در نسبت جنون به افراد برجسته تعجب نکنید، قرآن می فرماید: «کذلک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون»^(۳) هیچ پیامبری به سراغ مردم نیامده، مگر آنکه به او گفتند: ساحر یا دیوانه است.

پادشاهای الهی را ساده ننگرید. «أجر کبیر»^(۴)، «أجر عظیم»^(۵)، «أجر کریم»^(۶)، «أجر غیر ممنون»^(۷)، «أجرأ حسنا»^(۸)، «أجره علی الله»^(۹).

اخلاق در اسلام

در میان صفات و ویژگی های پیامبر، قرآن بر اخلاق آن حضرت تکیه کرده و آن را «خلق عظیم» خوانده است. به همین مناسبت، سخنان برخی از پیشوایان دینی در این زمینه را از کتاب میزان الحکمه، باب خلق نقل و ترجمه می کنیم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «رَبِّ عزیز اذله خلقه و ذلیل اعزه خلقه» چه بسیارند عزیزانی که به خاطر بداخلاقی ذلیل می شوند و ذلیلانی که به خاطر حسن خلق عزیز می شوند.

امام حسن علیه السلام فرمود: «حُسن الخلق رأس کلِّ برٍّ» خوش اخلاقی سرآمد هر کار نیک است.

ص: ۳۲

۱- ۳۶. بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۲.

۲- ۳۷. عنکبوت، ۴۸.

۳- ۳۸. ذاریات، ۵۲.

۴- ۳۹. هود، ۱۱.

۵- ۴۰. آل عمران، ۱۷۳.

۶- ۴۱. یس، ۱۱.

۷-۴۲. فصلت، ۸.

۸-۴۳. قلم، ۴.

۹-۴۴. نساء، ۱۰.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «أما تفسير حسن الخلق ان اصاب الدنيا يرضى و ان لم يصبه لم يسخط» حسن خلق به این است که اگر کامیاب شدی راضی باشی و اگر نشدی عصبانی نشوی .

حضرت علی علیه السلام فرمود: «ان العبد المسلم يبلغ بحسن خلقه درجة الصائم القائم» انسان در اثر حسن خلق به درجه نمازگزاران روزه دار می رسد.

امام صادق علیه السلام فرمود: مکارم اخلاق ده چیز است: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت، جوانمردی.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «من مكارم الاخلاق، ان تصل من قطعك و تعطى من حرمك و تعفوا من ظلمك» از مکارم اخلاق آن است که هر کس با تو قطع رابطه کرد، تو با او رابطه برقرار کنی و اگر تو را محروم کرد، تو به او عطا کنی و اگر به تو ظلم نمود، او را عفو نمایی.

امام صادق علیه السلام فرمود: «الخلق الحسن يمت الخطيئة كما تمت الشمس الخبيث» اخلاق نیکو سبب نابودی گناهان است همانگونه که خورشید خباثت ها را می میراند.

همچنین فرمود: «حسن الخلق يثبت المودة» اخلاق نیکو علاقه ها را محکم و استوار می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «خصلتان لا يجتمعان في المؤمن، البخل و سوء الخلق» در افراد باایمان بخل و بداخلاقی جمع نمی شود.

به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گفته شد: فلان زن، اهل عبادت ولی بداخلاق است و همسایه اش را با زبان می رنجاند. حضرت فرمود: «لا خير فيها هي من اهل النار» او اهل دوزخ است.

در روایات آمده است، هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سعد بن معاذ را دفن کرد. فرمود: به خاطر بداخلاقی او در منزل، فشار قبری بر او وارد شد.

کلمه خُلُق به صفاتی گفته می شود که با سرشت و خوی انسان عجین شده باشد و به رفتارهای موسمی و موقت گفته نمی شود. تفسیرهای مختلفی درباره «خلق عظیم» شده است، از جمله:

(الف) عایشه گوید: اخلاق پیامبر، متضمّن ۱۰ آیه اول سوره مؤمنون است و بالاتر از این مدح، مدحی نیست.

(ب) مراد، تخلّق به اخلاق اسلام و طبع بزرگ است.

(ج) مراد، صبر بر حق و تدبیر امور بر اقتضای عقل است.

(د) برخی از کتب لغت، خلق را به معنای دین و آئین گرفته اند، چنان که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که آن حضرت فرمود: مراد از خلق عظیم آئین اسلام است. (۱)

(ه) مراد، برخورد بزرگوارانه با مخالفان است. چنان که خداوند او را به این شیوه، مامور ساخته بود: «خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین» (۲)

(و) مراد، مکارم اخلاق است. چنانکه از آن حضرت روایت شده که فرمود: «أَمَّا بُعْثُ لَا تَمَمُّ مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ» و فرمود: «ادّبنی ربّی فاحسن تادیبی» (۳) پروردگارم مرا تربیت نمود و چه خوب تربیت نمود.

(ز) عایشه درباره اخلاق پیامبر گفت: «كَانَ خَلْقُهُ الْقُرْآنَ» (۴) اخلاق پیامبر، تجسم قرآن بود.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان (ج ۶، ص ۱۸۳)، حدود ۲۷ صفحه در زمینه اخلاق و سنن و آداب زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله روایاتی را نقل کرده است، که به برخی از آنها فهرست وار اشاره می کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود کفش خود را می دوخت.

۲. لباس خود را وصله می زد.

ص: ۳۴

۱- ۴۵. تفسیر نورالثقلین

۲- ۴۶. اعراف، ۱۹۹.

۳- ۴۷. تفسیر مجمع البیان

۴- ۴۸. سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۵۶.

۳. گوسفند را خودش می دوشید.
۴. با بردگان، هم غذا می شد.
۵. بر زمین می نشست.
۶. بر الاغ سوار می شد.
۷. حیا مانعش نمی شد که نیازهای خود را از بازار تهیه کند.
۸. به توانگران و فقرا دست می داد و دست خود را نمی کشید تا طرف دست خود را بکشد.
۹. به هر کس می رسید، چه بزرگ و چه کوچک، سلام می کرد.
۱۰. اگر چیزی تعارفش می کردند، آنرا تحقیر نمی کرد، اگرچه یک خرمای پوسیده بود.
۱۱. کم خرج، کریم الطبع و خوش معاشرت بود.
۱۲. بدون اینکه قهقهه کند، همیشه تبسمی بر لب داشت.
۱۳. بدون اینکه چهره درهم کشیده باشد، همیشه اندوهگین به نظر می رسید.
۱۴. بدون اینکه از خود ذلتی نشان دهد، همواره متواضع بود.
۱۵. بدون اینکه اسراف ورزد، سخی بود.
۱۶. بسیار دل نازک و مهربان بود.
۱۷. هرگز دست طمع بسوی چیزی دراز نکرد.
۱۸. هنگام بیرون رفتن از خانه، خود را در آینه می دید، موی خود را شانه می زد و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می داد.
۱۹. هیچ گاه در مقابل دیگران پای خود را دراز نمی کرد.
۲۰. همواره بین دو کار، دشوارتر آن را انتخاب می کرد.
۲۱. هیچ وقت به خاطر ظلمی که به او می شد در صدد انتقام بر نمی آمد مگر آنکه محارم خدا هتک شود که به خاطر هتک حرمت خشم می کرد.

۲۲. هیچ وقت در حال تکیه کردن غذا میل نکرد.

۲۳. هیچ وقت شخصی از او چیزی درخواست نکرد که جواب (نه) بشنود و حاجت حاجتمندان را رد نکرد.

ص: ۳۵

۲۴. نمازش در عین تمامیت، سبک و خطبه اش کوتاه بود.

۲۵. مردم، آن حضرت را به بوی خوشی که از او به مشام می رسید، می شناختند.

۲۶. وقتی در خانه مهمان داشت، اول کسی بود که شروع به غذا می کرد و آخرین کسی بود که از غذا دست می کشید تا مهمانان راحت غذا بخورند.

۲۷. بر سر سفره، همیشه از غذای جلوی خود میل می کرد.

۲۸. آب را با سه نفس می آشامید.

۲۹. جز با دست راست چیزی نمی داد و نمی گرفت و غذا نمی خورد.

۳۰. وقتی دعا می کرد، سه بار دعا می کرد و وقتی سخن می گفت در کلام خود تکرار نداشت.

۳۱. اگر اذن دخول به خانه مردم می گرفت، سه بار تکرار می کرد.

۳۲. کلامش روشن بود به طوری که هر شنونده ای آنرا می فهمید.

۳۳. نگاه خود را بین افرادی که در محضرش بودند تقسیم می کرد.

۳۴. هر گاه با مردم سخن می گفت، در حرف زدن تبسم می کرد.

پیام ها:

۱- سوگند به قلم به جای سوگند به بیان، تشویق سوادآموزی و مقام دانش پژوهی است. (مبارزه با بیسوادی و ترغیب به نوشتن و خواندن از برنامه های اولویت دار اسلام است.) (والقلم و ما یسطرون)

۲- عصمت و مصونیت پیامبر در سایه لطف الهی است. «ما انت بنعمه ربک بمجنون»

۳- آنچه در برابر فشار تهمت، انسان را پایدار می کند توجه به لطف و پاداش الهی است. «انّ لک لاجراً غیر ممنون»

۴- اگر از پاداش مردم چشم پوشی کنیم، به پاداش های پایدار الهی می رسیم. «لاجرّاً غیر ممنون»

۵- پاداش ابدی برای کسی است که خُلق او عظیم باشد. «لأَجراً غير ممنون... لعلی خلق عظیم»

۶- تسلط بر اخلاق عظیم، مقارن تسلط بر راه مستقیم است. «أَنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ» (و در جای دیگر می فرماید: «أَنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^(۱))

۷- کمالات پیامبر با او عجین است، و او بر آنها تسلط دارد. «لعلی خلق عظیم»

۸- دفاع از شخصیت های مذهبی که مورد تهمت و تحقیر قرار می گیرند، لازم است. «ما انت بنعمه ربك بمجنون - أنك لعلی خلق عظیم»

«۵» فَسَبِّحْهُ وَيُخَبِّرُونَ «۶» بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ «۷» إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

پس به زودی می بینی و آنها نیز می بینند که کدامیک از شما (تو یا دشمنانت) گرفتار جنونید. همانا پروردگارت، خود به آنکه از راهش منحرف شده، آگاه تر است، و همو به هدایت یافتگان داناتر است.

نکته ها:

در روایات آمده است: هنگامی که قریش دیدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را بر دیگران مقدم می شمرد، گفتند: محمد مفتون او شده است که این آیات نازل شد.^(۲)

در سوره قمر نیز مشابه این لحن را می خوانیم: «سَيَعْلَمُونَ مِنَ الْكَذَّابِ الْآشِرِ»^(۳) فردا خواهند دانست دروغ پرداز و هواپرست کیست؟ در این آیات نوعی بشارت به پیروزی پیامبر اسلام بر کفار نیز هست.

پیام ها:

۱- خدا پیامبرش را در برابر دشمنان دلداری می دهد. «فستبصر و يبصرون»

۲- آینده حقایق را روشن می کند. «فستبصر و يبصرون»

۳- کفاری که با علم و عمد، دلائل روشن انبیا را نپذیرند، سزاوار لقب مجنون

ص: ۳۷

۱- ۴۹. یس، ۳ - ۴.

۲- ۵۰. تفسیر مجمع البیان.

۳- ۵۱. قمر، ۲۶.

هستند. «بایکم المفتون» (همان گونه که ایمان آگاهانه نشانه خردورزی است).

۴- نسبت گمراهی به دیگران و یا ادعای هدایت برای خود کارساز نیست. خداوند است که گمراه واقعی و هدایت یافته واقعی را می شناسد. «هو اعلم بمن ضلّ عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين»

«۸» فَلَا تُطِيعِ الْمُكَذِّبِينَ «۹» وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ «۱۰» وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ «۱۱» هَمَّازٌ مَّشَاءٌ بَنَمِيمٍ «۱۲» مَنَّاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ «۱۳» عُتْلٍ بَعِيدٍ ذَلِكُ زَنِيمٍ «۱۴» أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ «۱۵» إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ «۱۶» سَنَسِيحُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ

پس، از تکذیب کنندگان اطاعت نکن. آنان دوست دارند که تو سازش کنی و آنان نیز با تو سازش کنند. و از هر فرومایه که بسیار سوگند یاد می کند، پیروی نکن. (آن که) عیب جوست و برای سخن چینی در جنب و جوش است. برای جلوگیری از کارهای خیر اصرار می ورزد، متجاوز و گنه پیشه است. خشن و بی اساس و تبار است. (تمام این زشتی ها به خاطر آن است که او دارای مال فراوان و فرزندان نیرومند است. هرگاه آیات ما بر آنان تلاوت شود، گویند: افسانه های پیشینیان است. به زودی بر بینی اش مهر ذلت می نهیم.

نکته ها:

«تدهن» از «دهن» به معنای روغن و مراد، روغن مالی و سازش و انعطاف پذیری است.

«همّاز» از «همز» به معنای عیب جو و مرادف کلمه «عیاب» است.

«مشاء بنمیم» یعنی برای سخن چینی و نمامی، بسیار تکاپو می کند.

مراد از «مَنَّاعٌ لِلْخَيْرِ» شاید بخل در مال باشد. چون قرآن درباره مال، کلمه خیر را به کار برده است. (۱)

«زَنِيمٍ» به کسی گویند که اصل و نسب روشنی ندارد و به قومی نسبت داده نمی شود

ص: ۳۸

۱- ۵۲. ان ترک خیراً الوصیه» اگر مالی را به جای گذاشت، وصیت کند.

(زناراده). امام صادق علیه السلام فرمود: «عُتِّلَ» کفر بزرگ و «زَنِمَ» کسی است که در کفر خود حرص و ولع دارد. (۱)

قرآن، بارها رسول خدا را از پیروی منحرفان با جمله «لا تطع» (۲) و «لا تتبع» (۳) نهی فرموده است.

برای نجات مردم، دشمن را با تمام ابعادش معرفی کنید. در این آیات حدود ده خصلت نقل می کند که به خاطر یکی از آنها پرهیز از آنان لازم است، تا چه رسد به اینکه تمام این خصلت ها در گروه یا فردی باشد.

رهبر جامعه که مورد اطاعت و پذیرش مردم است باید سرچشمه نشاط و امید و وحدت و تقوا باشد و صفاتی همچون عیب جوئی، سخن چینی، بخل، تجاوز، خشونت که هریک عامل دلسردی و تفرقه است در رهبر ممنوع است و در این آیات، فرمان بری از صاحبان این خصلت ها نهی شده است.

آیات قرآن، بارها مورد انواع تهمت ها قرار گرفته است؛ با تعبیراتی از قبیل «اساطیر الاولین» افسانه های پیشینیان، «اضغاث احلام» (۴) خواب های پریشان، «ام یقولون افتراه» (۵) دروغ هایی که به خدا نسبت داده شده، «لقلنا مثل هذا» (۶) سخنانی که ما نیز مثل آن را می توانیم بگوئیم، «یعلّمه بشر» (۷) انسانی این حرف ها را به او یاد داده، «اعانه علیه قوم» (۸) گروهی پشت پرده به او کمک می کنند.

در روایات می خوانیم: خداوند به حضرت شعیب فرمود: من جمعیت صد هزار نفری را گرفتار قهر خود می کنم با اینکه چهل هزار نفرشان بد و شصت هزار نفرشان خوبند و این به خاطر آن است که خوبان غیرت دینی ندارند و با گناهکاران مداهنه می کنند. (۹)

مخفی نماند آنچه مورد انتقاد است سازش از موضع ضعف است که نامش مداهنه است

ص: ۳۹

۱- ۵۳. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۵۴. کهف، ۲۶ فرقان، ۵۲؛ احزاب، ۱ و ۴۸؛ قلم، ۸ و ۱۰؛ انسان، ۲۴.

۳- ۵۵. مائده، ۴۸ و ۴۹؛ انعام، ۱۵۰؛ اعراف، ۱۴۲؛ ص، ۲۶؛ شوری، ۱۵؛ جاثیه، ۱۸.

۴- ۵۶. انبیاء، ۵.

۵- ۵۷. احقاف، ۸.

۶- ۵۸. انفال، ۳۱.

۷- ۵۹. نحل، ۱۰۳.

۸- ۶۰. فرقان، ۴.

۹- ۶۱. تفسیر اطیب البیان.

ولی کوتاه آمدن از موضع قدرت که نامش مداراست مانعی ندارد، نظیر پدری که به خاطر رعایت حال کودکش آهسته راه می رود.

«همّاز، مَنّاع، معتد و اِثیم» از صفات کفّار است و هرگاه مسلمانی دارای این صفات شد به کفّار نزدیک شده است.

پیام ها:

۱- به شکرانه نعمت های الهی، از منحرفان پرهیز کنید. «اِنَّكَ لَعَلٰی خَلَقَ عَظِیْمٌ فَلَا تَطْعُ الْمَكْذِبِیْنَ»

۲- اخلاق نیکو همراه با دافعه و پرهیز از منحرفان است. «الْعَلٰی خَلَقَ عَظِیْمٌ فَلَا تَطْعُ الْمَكْذِبِیْنَ» (آری معنای حُسن خلق، سازش با افراد فاسد نیست).

۳- انبیا نیز به تذکر الهی نیازمندند. «فَلَا تَطْعُ الْمَكْذِبِیْنَ»

۴- به سوگند مخالفان اعتباری نیست و هر چه بیشتر سوگند خورند بی اعتبارتر است. «لَا تَطْعُ كُلَّ حَلٰفٍ»

۵- در جامعه اسلامی، افراد بی نسب و فرومایه «مهین»، عیب جو «نمیم»، و کسانی که بخل، تجاوز، گناه و خشونت جزء ذاتشان شده است، جایگاه اجتماعی، سیاسی، مدیریتی ندارند. «فَلَا تَطْعُ...»

۶- از نقشه های دشمن غافل نشوید. دشمنان تلاش می کنند تا شما را به سازش بکشانند. «وَدَّوْا لَوْ تَدَهْنُ...»

۷- به دشمن امتیاز ندهید، حتی اگر آنان با دادن امتیاز، چراغ سبز سازش را روشن کردند. «وَدَّوْا لَوْ تَدَهْنُ...»

۸- عقب نشینی از اصول، خواسته دشمن است. «وَدَّوْا لَوْ تَدَهْنُ» (تسامح و تساهل نسبت به اصول ممنوع)

۹- سازش با دشمن، به منزله اطاعت از اوست. و مراد از اطاعت نکردن، همان سازش نکردن است. «فَلَا تَطْعُ... وَدَّوْا لَوْ تَدَهْنُ فِیْ دَهْنٍ»

ص: ۴۰

۱۰- فرومایگی درونی و برخورداری از امکانات بیرونی، دو عامل فتنه و فساد است. «مهین... ذا مال و بنین»

۱۱- دارا بودن ثروت و نیرو کفّار نمی تواند دلیل سازش باشد. «لو تدهن... ان کان ذا مال و بنین»

۱۲- خط اول مخالفان انبیا، سرمایه داران بی درد هستند. «ذا مال و بنین... قال اساطیر الاولین»

۱۳- خداوند کیفر متکبران را به گونه ای می دهد که آثارش در بدنشان باقی می ماند. «سنسمه»

۱۴- کیفر تحقیر کننده، تحقیر شدن است. «سنسمه علی الخرطوم»

«۱۷» إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ «۱۸» وَلَا يَسْتَشْنُونَ «۱۹» فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ «۲۰» فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ «۲۱» فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ «۲۲» أَنْ اغْدُوا عَلَي حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ

همانا، ما مردم (مکه را) آزمودیم، همان گونه که صاحبان آن باغ (در یمن) آزمودیم، آنگاه که سوگند یاد کردند صبحگاهان میوه های باغ را بچینند. و چیزی را (برای فقرا) استثناء نکردند. پس هنگامی که در خواب بودند، از طرف پروردگارت آفتی بر گرد باغ چرخید (و باغ را سوزاند). پس صبح شد در حالی که (اصل باغ به کلی) برچیده شده بود. (آنان بی خبر از ماجرا) بامدادان یکدیگر را ندا دادند. که اگر قصد چیدن میوه دارید به سوی کشتزار حرکت کنید.

نکته ها:

مراد از «طائف»، آفت و بلایی است که بر گرد باغ چرخید و آنرا سوزاند و خاکستر کرد.

«صرم» به معنای قطع و چیدن میوه است و مراد از «صریم» برچیده شدن و قطع تمام درختان با قهر الهی است.

«تنادوا» به معنای ندای افراد برای اجتماع در یک محل و مشورت و هم فکری است.

ص: ۴۱

قهر الهی، گاهی به افراد می‌رسد. همان که فرعون و لشکرش غرق شدند، «اغرقناه و جنوده»^(۱)، گاهی به مال می‌رسد مثل این آیات که باغش سوخت ولی خودشان سالم بودند و گاهی به افراد و مال، هر دو می‌رسد، نظیر قارون که خودش و خانه اش و سرمایه اش به خاک فرو رفت. «فخسفنا به و بداره»^(۲)

در این سوره دو بار از بخل انتقاد شده است. یک بار در آیه «مَناع للخیر» و یک بار داستان این آیات.

سنت‌های خوب نیاکان را باید ادامه داد اما در این داستان وارثان تصمیم گرفتند راه پدر را کنار و فقرا را محروم کنند.

گناه، سبب محرومیت است. امام باقر علیه السلام فرمود: «انَّ الرجل لیذنب الذنب فیدرء عنه الرزق»^(۳) مردی که گناه می‌کند، به همان میزان از رزق الهی محروم می‌شود. چنانکه در روایت آمده است: گاهی انسان به خاطر گناه از نماز شب محروم می‌گردد.^(۴)

ارزش مال تا جایی است که فکر را منحرف نکند و گرنه به حکم خداوند مسجد ضراب می‌شود و گوساله طلائی سامری را می‌سوزانند. «لنحرقنه ثم لنسفنه فی الیم نفسا»^(۵)

داستان باغ سوخته

مرد باغداری که هر سال از میوه‌های باغش به فقرا انفاق می‌کرد از دنیا رفت. وارثان تصمیم گرفتند فقرا را محروم نمایند، تنها یکی از وارثان مخالف بود ولی اکثر آنان بخل ورزیدند و برای محروم کردن فقرا تصمیم گرفتند که سحرگاهان به باغ روند و میوه‌ها را بچینند تا فقرا آگاه نشوند. به باغ رفتند، آن را یک تخته خاکستر دیدند. گفتند: ما راه را گم کرده ایم، این باغ ما نیست. اما دیگری گفت: ما از راه درست پدر منحرف شدیم، و تصمیم گرفتیم فقرا را محروم کنیم، لذا خودمان محروم شدیم. آن فرزندی که

ص: ۴۲

۱- ۶۲. یونس، ۷۳.

۲- ۶۳. قصص، ۸۱.

۳- ۶۴. تفسیر نورالثقلین.

۴- ۶۵. تفسیر مراغی.

۵- ۶۶. طه، ۹۷.

از روز اول با بخل مخالف بود، گفت: آیا به شما نگفتم این فکر غلط است؟ به هر حال آنان قهر الهی را دیدند و متنبه شدند و یکدیگر را ملامت کردند.

پیام ها:

۱- آزمایش یکی از سنت های الهی است. «اَنَابِلونا کم کما بلونا»

۲- قرآن، نمونه های مختلف اتحاد الهی را بیان می دارد تا ما با شیوه آزمون الهی آشنا شویم. «کما بلونا اصحاب الجنه»

۳- طرح هایی که به محروم کردن فقرا بینجامد ناکام است. «اقسموا... و لا یستثنون... فاصبحت کالصریم»

۴- هر سوگندی ارزش ندارد. «اقسموا لیصرمنها مصبحین»

۵- قهر الهی مخصوص آخرت نیست بلکه گاهی در دنیا و بسیار سریع واقع می شود. «فطاف علیها طائف من رتب... فاصبحت کالصریم»

۶- تنبیه و کیفر از شئون ربوبیت است و جنبه تربیتی دارد. «طائف من ربک»

۷- هیچ کس نمی تواند بر خدا پیشی بگیرد. (اینها صبح زود برای چیدن میوه ها برخاستند ولی خداوند سحر باغ را سوزاند). «و هم نائمون»

۸- کیفر و جرم باید متناسب باشد. چون فقرا را محروم کردند پس محروم شدند. «لا یستثنون... فاصبحت کالصریم»

۹- فکر و تدبیر انسان در برابر تدبیر خدا بی رنگ است. (در اینجا وارثان تصمیمی گرفتند و خداوند اراده دیگری فرمود). «اقسموا لیصرمنها مصبحین... فاصبحت کالصریم»

۱۰- خداوند حامی فقراست. با اینکه فقرا از تصمیم وارثان خبر نداشتند ولی خداوند به حمایت از فقرا و برای تنبیه وارثان بخیل، باغ را سوزاند. «لا یستثنون... فاصبحت کالصریم»

۱۱- کامیابی های انسان در انحصار محاسبات او نیست. در این داستان

محاسبات به گونه ای بود، اما نتیجه چیز دیگری شد. «لیصرونها مصبحین... فاصبحت کالصریم»

۱۲- نیت بد، اگر همراه با برنامه ریزی و انجام اقدامات مقدماتی باشد، کیفر دارد. «و لا یستثنون... فاصبحت کالصریم»

۱۳- ثروتی که محرومان از آن بهره مند نشوند، نبودنش بهتر است. «فاصبحت کالصریم»

۱۴- حرص و بخل، سبب زیادت سرمایه و کامیابی نمی شود. «لا یستثنون... فاصبحت کالصریم»

«۲۳» فَمَا نَطْلُقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ «۲۴» أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسِيرِكَيْنِ «۲۵» وَ عَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ «۲۶» فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ «۲۷» بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ «۲۸» قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ «۲۹» قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ «۳۰» فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ «۳۱» قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ «۳۲» عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ «۳۳» كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

پس به راه افتادند، در حالی که آهسته با یکدیگر می گفتند. که مبدا امروز مسکینی بر شما وارد شود. در آن صبحگاهان قصد باغ کردند در حالی که خود را قادر (بر جمع محصول) می پنداشتند. پس چون آن را (سوخته) دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده ایم، (این باغ ما نیست). عاقل ترین آنها گفت: آیابه شما نگفتم چرا خدا را منزّه نمی دانید (و با تصمیم بر بخل خیال کردید خدا عاجز و شما همه کاره اید). گفتند: پروردگار ما منزّه است، قطعاً ما ستمکاریم. پس به یکدیگر روی آورده در حالی که به ملامت هم می پرداختند. گفتند وای بر ما که سرکش بودیم. امید است پروردگار ما بهتر از آن را برای ما جایگزین کند، همانا ما به پروردگارمان رغبت و امید داریم. اینگونه است عذاب و اگر بدانند عذاب آخرت بزرگتر است.

«خرد» به معنای بخل و منع دیگران است. «غدوا علی حرد» یعنی صاحبان باغ به قصد محروم کردن فقرا حرکت کردند.

حرص و بخل، انسان را سنگدل می کند، تا آن جا که به مسکین و فقیر رحم نمی کند. «لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین»

«اوسط» به کسی گویند که معتدل و به دور از افراط و تفریط باشد. (۱)

رسیدگی به مساکین مستحب نیست، بلکه واجب است، زیرا خداوند به خاطر ترک مستحب کسی را کیفر نمی دهد. در این آیه محروم کردن مسکین سبب سوختن باغ در دنیا شد و در آخرت نیز، دوزخیان، دلیل دوزخی شدن خود را بی اعتنائی به محرومان می دانند. «ما سلککم فی سقر... لم نک نطعم المسکین» (۲)

رسیدگی به فقرا، مخصوص فقرای مؤمن نیست. در این ماجرا سخنی از ایمان و کفر فقیران نیست بلکه سخن از بخل و حرص بعضی و گرسنگی و فقر دیگران است.

گاهی برای تغییر فکر و فرهنگ، باید فرد یا گروهی خطاکار در جامعه رسوا شوند تا موجب عبرت دیگران گردند. خداوندی که «اظهر الجمیل و ستر القبیح» است پرده برداری می کند و ماجرای باغی که سوخت تابلوی تاریخ می شود.

در دعا و گفتگو با خداوند کلمه «رَبَّنَا» را زیاد بکار ببریم. در این آیات چند بار این کلمه تکرار شده است. «رَبَّنَا اَنَا كُنَّا ظَالِمِينَ... عَسَى رَبَّنَا اَنْ يَّبدِلَنَا... اِنَّآ اِلَى رَبَّنَا رَاغِبُونَ»

قهر خدا که آمد همه را می سوزاند. با اینکه یکی از وارثان مخالف محروم کردن فقرا بودسهم او نیز سوخت.

نمونه های عذاب دنیوی عبارت است از:

الف) سلب نعمت.

ب) سلطه اشرار.

ص: ۴۵

۱- ۶۷. مفردات راغب.

۲- ۶۸. مدثر، ۴۲ و ۴۴.

ج) سلب توفیق.

د) سلب امتیّت و آرامش.

ولی عذاب آخرت شدید، الیم، عظیم و کبیر است. «و لعذاب الآخره اکبر»

پیام ها:

۱- هرچه قصد سوء بیشتر باشد، خطر بیشتر است. «لا یدخلنّها» (گفتند: احدی از فقرا وارد باغ نشود، خداوند هم تمام باغ را سوزاند).

۲- حرص و بخل گاهی به قدری شدید می شود که فرد حاضر نیست حتّی یک فقیر را بهره مند سازد. «مسکین» در قالب مفرد آمده است.

۳- روحیه حریصانه «لا یستثنون»، تصمیم مخفیانه «یتخافتون» و اقدام قدرتمندانه «قادرین»، هیچ یک کاری از پیش نمی برد. «بل نحن محرومون»

۴- از فواید حوادث تلخ، بازگشت به خویشتن است. «فلما رأوها قالوا انا لضاّلون»

۵ - اگر دیگران را از یک جهت محروم کنیم، از چند جهت محروم می شویم. «بل نحن محرومون» (محروم از میوه، محروم از پاداش الهی، محروم از دعای فقرا، محروم از رضایت روح پدر، محروم از عزّت اجتماعی)

۶- حرف حق را بگویید، گرچه در اقلّیت باشید. «قال اوسطهم الم اقل لكم...»

۷- اعتدال و خردمندی، سبب دستگیری از مستمندان و مانع حرص و بخل است. «قال اوسطهم»

۸ - در شیوه تبلیغ، از فرصت ها استفاده کنید. کسانی که دیروز حاضر به شنیدن حرف حق نبودند، امروز حاضر به شنیدن شدند. «قال اوسطهم الم اقل لكم...»

۹- در تحلیل و بررسی ناگواری ها به کوتاهی های خودمان اعتراف کنیم و خداوند را منزّه بدانیم. «سبحان ربّنا انا کنا ظالمین»

ص: ۴۶

۱۰- آنچه را دیروز انجام نداده اید، امروز جبران کنید. «لولا تسبّحون - قالوا سبحان ربّنا»

۱۱- ریشه محرومیت از الطاف الهی، ظلم انسان به خویشتن است. «بل نحن محرومون... انا کنا ظالمین»

۱۲- اگر اتحاد بر اساس تقوا نباشد، سرانجام به تفرقه تبدیل می شود. (برادرانی که پیش از این برای محروم کردن همدست بودند، امروز یکدیگر را ملامت کرده و گناه را به گردن یکدیگر می اندازند.) «فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون»

۱۳- ندادن حق دیگران، ظلم به خویش و طغیان به دیگران است. «اَنَا كُنَّا ظَالِمِينَ - اَنَا كُنَّا طَاغِينَ»

۱۴- در برابر خداوند، به ضعف و زشتی عمل خود اعتراف بیشتری کنیم. «اَنَا كُنَّا ظَالِمِينَ - اَنَا كُنَّا طَاغِينَ» (چنانکه علی علیه السلام در دعای کمیل می گوید: «معتذراً نادماً، منكسراً مستقیلاً، مستغفراً منیباً مقرأً مدعناً معترفاً»)

۱۵- به هنگام از دست دادن اموال دنیوی، به لطف و رحمت الهی امیدوار باشید که بهتر از آن را به شما بدهد. «عسی ربّنا ان یبدلنا خیراً منها»

۱۶- دست خداوند برای تأمین و جبران باز است. گناهکاران مایوس نباشند و خود را برای همیشه شکست خورده نپندارند. «یبدلنا خیراً منها»

۱۷- هیچ وقت برای بازگشت به خدا دیر نیست. «اَنَا الی ربّنا راغبون» (صاحبان باغ با مشاهده باغ سوخته، از خواب غفلت بیدار شدند و توبه کردند و به سوی خدا روی آوردند.)

۱۸- شکستن دل فقیر، کیفر دنیوی و اخروی دارد. «کذلک العذاب و لعذاب الآخرة»

۱۹- ایمان به کیفر و عذاب قیامت، مانع بخل و طغیان و ظلم است. «وللعذاب الآخرة اکبر لو کانوا یعلمون»

«۳۴» إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ «۳۵» أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ «۳۶» مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ «۳۷» أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ «۳۸» إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَآ تَخَيَّرُونَ «۳۹» أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ «۴۰» سَلُّهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ «۴۱» أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ

همانا برای پروا پیشه گان نزد پروردگارشان باغ های پر نعمت است. آیا ما مسلمانان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟ آیا برای شما مکتوبی است که در آن می خوانید، هر چه را اختیار کنید برای شما خواهد بود؟ یا مگر برای شما بر گردن ما پیمان هائی است که تا روز قیامت، هر چه را حکم کنید برای شما باشد؟ از آنان سؤال کن که کدام یک از آنان ضامن این ادعا است؟ یا برای آنان شریکانی است (که در قیامت به دادشان رسد) پس اگر راست گو هستید، شریکانشان را بیاورند.

نکته ها:

گروهی می گفتند: قیامتی نیست و اگر باشد، در آنجا نیز ما در رفاه کامل خواهیم بود. «و ما اظنّ الساعة قائمه و لن رجعت الی ربّی انّ لی عنده للحسنی» (۱) این آیات، پاسخ آن تفکر باطل است.

پیام ها:

۱- در تربیت و ارشاد، باید همراه هشدار، تشویق نیز باشد. «ولعذاب الآخرة اكبر - انّ للمتّقین»

۲- باغ های بهشت مملو از نعمت است، بر خلاف باغ های دنیوی که در کنار نعمت هایش دردسرها و آفت هایی است. (جنات النعیم)

۳- کیفر و پاداش، بر اساس عدالت است. «افنجل المسلمین کالمجرمین»

ص: ۴۸

۴- عدالت را هر وجدان و فطرت سالمی می پسندد. «افجعل المسلمين كالمجرمين»

۵- استناد و استدلال باید یا به کتاب آسمانی باشد که حجت است: «ام لکم کتاب» و یا به عقل «ما لکم کیف تحکمون» یا بر اساس تعهد و پیمان «ام لکم ایمان بالغه»

۶- کتاب های آسمانی تابع تمایلات لجام گسیخته انسان ها نیست. «ام لکم کتاب... ان لکم فيه لما تخيرون» (در هیچ کتاب آسمانی نیامده که هر چه خواستید بشود).

۷- خداوند، هیچ تعهدی نداده که حقیقت همان چیزی است که شما حکم می کنید. «ام لکم ایمان... ان لکم لما تحکمون»

«۴۲» يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِطِعُونَ «۴۳» خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذُلٌّ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ

روزی که کار بر آنان دشوار شود و به سجده کردن دعوت شوند ولی نتوانند. دیدگان‌شان (از ترس) فرو افتاده و ذلت و خواری وجودشان را فرا گرفته است. آنان (در دنیا) به سجده دعوت می شدند در حالی که سالم بودند (ولی سجده نکردند و امروز دیگر عاجزند).

نکته ها:

مراد از «يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» همان اصطلاحی است که در فارسی می گوئیم: کارد به استخوانش رسیده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: در آن روز بر دهان ها مهر زده شود، ترس تمام وجود را فرا گیرد، چشم ها خیره و جان ها به حنجره ها رسد. (۱)

در سوره فرقان آیه ۶۰ می خوانیم: «و اذا قيل لهم اسجدوا للرحمن

ص: ۴۹

قالوا و ما الرحمن انسجد لما تأمرنا» هرگاه به آنان گفته شود: در برابر خدای رحمان سجده کنید، گویند: رحمن کیست؟ آیا به آنچه دستور می دهی سجده کنیم؟ آیه مورد بحث که می فرماید: «کانوا یدعون الی السجود» اشاره به آن آیه دارد.

مراد از دعوت به سجده در دنیا «کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون» یا ندای اذان است که مردم را به نماز و سجده دعوت می کند یا آیاتی که فرمان عبادت دارد و یادستوراتی که عمل به آن، نوعی سجده و تواضع و فروتنی در برابر خداوند است، بگذریم که سجده اوج عبادت است.

پیام ها:

۱- قیامت، روز بُروز سختی ها است. «یکشف عن ساق»

۲- قیامت، تجسم دنیاست. آن که در دنیا اهل سجده نبوده است، در قیامت، توان سجده ندارد. «یدعون الی السجود فلا یستطیعون»

۳- کسانی که از فرصت اختیار و سلامتی استفاده نکنند، در انتظار روزی باشند که هیچ یک از این فرصت ها را نخواهند داشت. «یدعون الی السجود و هم سالمون»

۴- مجرم، رویی برای سربلند کردن و نگاه کردن ندارد. «خاشعه ابصارهم»

۵ - ذَلَّتْ قیامت فراگیر است. «ترهقهم ذلّه»

۶- کسی که خشوع انتخابی در برابر خدا را نپذیرد، در آن روز خشوع و ذَلَّتْ اجباری را خواهد پذیرفت. «خاشعه... ترهقهم ذلّه»

«۴۴» فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ «۴۵» وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيِّدِي مَتِينٌ

پس مرا با کسی که (قرآن)، این حدیث (الهی) را تکذیب می کند واگذار، ما آنان را از راهی که نمی دانند تدریجاً (به سوی عذاب) پیش می بریم. و به آنان مهلت می دهیم، همانا تدبیر من محکم و استوار است.

ص: ۵۰

نکته ها:

کلمه «استدراج» یعنی نزدیک شدن درجه درجه و گام به گام و مراد آن است که خداوند گروهی را گام به گام به گونه ای که متوجه نشوند به ورطه سقوط نزدیک می کند.

در قرآن آیات زیادی است که می فرماید ما به گناهکاران مهلت می دهیم و آنان خیال نکنند که ما آنان را دوست داریم یا فراموششان کرده ایم.

امام صادق صلی الله علیه و آله فرمود: اگر گناهی انجام گرفت و گناهکار همچنان در رفاه و نعمت بود، این نشانه استدراج الهی در کیفر است. (۱)

پیام ها:

۱- تکذیب کنندگان، با خدا طرفند. «ذرنی و من یکذب»

۲- خداوند، به پیامبرش دلداری می دهد. «ذرنی و من یکذب»

۳- تکذیب قرآن، کیفری بس بزرگ دارد، زیرا خداوند می فرماید: آنان را به من واگذار. «فذرني و من یکذب بهذا الحديث»

۴- قرآن، مملو از سخنان جدید و تازه است. «بهذا الحديث» (حدیث = سخن نو)

۵ - زود قضاوت نکنید و هر رفاهی را نشانه سعادت ندانید. (حیوانات را به چراگاه می برند و آنها فربه می شوند، ولی پایان کارشان کشتارگاه است.) «سنستدرجههم من حیث لا يعلمون»

۶- بزرگترین خطر، آن است که انسان از آن غافل باشد و به فکر چاره نباشد. «من حیث لا يعلمون»

۷- خداوند اهمال دارد ولی اهمال ندارد. «سنستدرجههم... ان کیدی متین»

۸ - مهلت های الهی، تدبیر خدا برای هلاکت کفار است. «أملی لهم ان کیدی متین»

ص: ۵۲

۹- توطئه های بشری خنثی می شود ولی تدبیر الهی محکم است. «آن کیدی متین»

«۴۶» أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّعْرَمٍ مُثْقَلُونَ «۴۷» أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ «۴۸» فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْخُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ «۴۹» لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ «۵۰» فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

آیا (در برابر انجام رسالت) مزدی درخواست می کنی که آنان از پرداخت آن سنگین بارند؟ یا اسرار غیب نزد آنهاست و آن ها می نویسند. پس برای (تحقق) فرمان پروردگارت صبر کن و همانند (یونس) صاحب ماهی مباش آن گاه که با دلی پر اندوه ندا در داد. اگر رحمت پروردگارش او را در نیافته بود، قطعاً به صحرائی بی گیاه افکنده می شد، در حالی که مستحق مذمت بود. پس خداوند او را برگزید و از شایستگان قرارش داد.

نکته ها:

«مَعرَم» از «غرامت» به معنای ضرری است که به انسان می رسد بدون اینکه جنایت یا خیانتی کرده باشد.

«مُثْقَلُونَ»، از «ثقل» به معنای سنگینی است، خواه مادی باشد، خواه روحی.

«مَكْظُوم» به کسی گویند که از غم و اندوه پر شده باشد.

آیات، ۴۶ و ۴۷ این سوره، شبیه آیات ۴۰ و ۴۱ سوره طور است.

خداوند در قرآن، حدود بیست مرتبه پیامبرش را به صبر دعوت کرده است زیرا ارشاد مردم صبر و مقاومت لازم دارد.

در سوره شعراء، شعار تمام انبیا این است که ما از شما مردم مزد نمی خواهیم. «وما اسئلكم علیه من اجر»

(۱)

ص: ۵۲

کَفَّار در آیه ۴۵ با جمله «اِنَّ کیدی متین» تهدید شدند، پس خداوند برای آنان حکم و برنامه ای دارد، تو صبر کن و در نفرین عجله نکن. «فاصبر لحکم ربّک»

سؤال: مراد از «نعمت پروردگار» که یونس دریافت کرد چه بود؟

پاسخ: هم نعمت مادی به او رو کرد، زیرا او غرق نشد و ماهی او را بلعید، در شکم ماهی زنده ماند و سپس او را بیرون آورد. و هم نعمت معنوی که توفیق عذرخواهی و پذیرش توبه او باشد، زیرا هیچ توبه و اطاعتی از انسان سر نمی زند مگر با توفیق الهی.

سؤال: با اینکه حضرت یونس مورد لطف قرار گرفت، پس چرا باز هم به بیابان خشک پرتاب شد؟ چنانکه در سوره صافات می فرماید: «فنبذناه بالعرء و هو سقیم و انبتنا علیه شجرة من یقطين»^(۱) ما او را در بیابان خشک فرو نهادیم در حالی که او بیمار بود و بوته ای از کدو بر بدن او رویانیدیم (تا شفا یافت).

پاسخ: پرتاب به بیابان همراه با درمان بیماری، لطف است، ولی پرتاب با توییح مذمت ابدی قهر است.

پیام ها:

۱- انبیا از مردم پاداش نمی خواستند. «ام تسئلهم اجرا»

۲- به طور طبیعی، مردم از عالم دینی که هدف مادی داشته باشد فرار می کنند. «فهم من مغرم مثقلون»

۳- صبر و مقاومتی مورد سفارش است که برای فرمان خدا باشد، نه از روی یکدندگی و لجاجت بی جا. «فاصبر لحکم ربّک»

۴- رهبر جامعه نباید در هیچ شرایطی امت را رها کند. «لا تکن کصاحب الحوت»

۵- دعا و مناجات، زمینه تدارک الهی است. «نادی... تدارک»

۶- توفیق توبه، نعمت الهی است. «تدارک که نعمه من ربّه»

ص: ۵۳

۷- توبیخ، ملامت و آوارگی در بیابانهای خشک، تنها کیفر یک بی صبری است. «لنبد بالعراء و هو مذموم»

۸- فریاد و ناله ای ارزش دارد که برخاسته از درون باشد، و گرنه نفاق است. «نادی و هو مکظوم»

۹- توبه و گفتگو با خداوند، راهی است برای دریافت نعمت های ویژه. «اذ نادی و هو مکظوم... فاجتبه ربّه»

۱۰- به جای آنکه افراد را به خاطر یک لغزش طرد کنیم، آنها را تدارک کنیم، ضعف ها را برطرف و آنگاه به آنان مسئولیت دهیم. «تدارک که نعمه من ربّه... فاجتبه ربّه»

۱۱- انتخاب پیامبران تنها بدست خداست. «فاجتبه ربّه»

«۵۱» وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ «۵۲» وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

و نزدیک بود کسانی که کفر ورزیدند، چون قرآن را شنیدند، تو را چشم بزنند و می گویند: او دیوانه است. در حالی که آن قرآن جز مایه بیداری برای جهانیان نیست.

نکته ها:

در آغاز این سوره به تهمت جنون به رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره شد و در این آیه که پایان این سوره است به این نسبت تصریح شده است. «و يقولون انه لمجنون»

«لزلقونک» از ماده «زلق» به معنای لغزیدن و به زمین افتادن و کنایه از هلاکت و نابودی است.

آیه ۵۱، بیانگر شدت غضب کفار است که به هنگام شنیدن آیات قرآن می خواهند با چشمانشان تو را نابود کنند و مراد از آن، یا نابود کردن طریق چشم زخم است و یا کنایه است، همان طور که می گوییم فلانی بانگاهش می خواست مرا بخورد.

ص: ۵۴

بغض و کینه انسان را به تضادگویی وادار می کند. از یک سو قرآن را عظیم می داند به نحوی که حسادتش می خواهد پیامبر را نابود کند و از سویی دیگر او را به پریشان گویی و دیوانگی متهم می کند.

دشمن با دست می جنگد، با زبان تهمت می زند، و با چشم قصد نابودی دارد.

آغاز سوره، سخن از قلم و نوشتن بود و پایان سوره، بیداری تمام جهانیان. شاید اشاره به این باشد که کلید بیدار شدن جهانیان، ابزار فرهنگی است.

چشم زخم

پیامبر فرمود: «انّ العين حقّ و أنّها تُدخل الجمل والثور الثّور» چشم زخم حق است و به قدری کارساز است که شتر و گاو را داخل تنور می کند.^(۱)

چشم زخم لازم نیست از دشمن باشد. گاهی دوست از دوست خودش به خاطر داشتن کمالی تعجب می کند و لذا در حدیث داریم که اگر از دوست خود چیزی دیدید که تعجب کردید، خدا را یاد کنید تا بلای چشم زخم دفع شود و چه بسیارند کسانی که به وسیله چشم زخم هلاک شده و جان داده اند.^(۲)

البته حق بودن شوری چشم به این معنا نیست که ما به بعضی افراد سوءظن داشته باشیم و آنان را متهم به چشم شوری کنیم. و یا کوتاهی های خودمان را در موارد مختلف به حساب چشم زخم بگذاریم. در روایات می خوانیم: صدقه، دعا، خواندن سوره های ناس و فلق و امثال آن می تواند مانع تأثیر چشم زخم شود.

پیام ها:

۱- کینه دشمن جدی ست، باید به هوش بود. «و ان یکاد الذّین کفروا لیزلقونک»

۲- قرآن، از توطئه های دشمن پرده برمی دارد. «و ان یکاد الذّین کفروا»

۳- لبه تیز حمله دشمن رهبر جامعه اسلامی است. «لیزلقونک»

۴- چشم زخم یک واقعیت است. «لیزلقونک بابصارهم»

ص: ۵۵

۱- ۷۴. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۷.

۲- ۷۵. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۱۲۷.

۵- در برابر تهمت به اولیای الهی باید دفاع کرد. در برابر «یقولون انه لمجنون» خداوند فرمود: «ما انت بنعمه ربك بمجنون»

۶- قرآن، وسیله غفلت زدایی است. «ان هو الا ذکر»

۷- قرآن، محدود به زمین و زمان خاصی نیست، کتابی است جهانی و جاودانی برای همه ملت ها. «ذكر للعالمين»

«والحمد لله رب العالمين»

ص: ۵۶

سیمای سوره

این سوره، پنجاه و دو آیه دارد و در مکه نازل شده است. نام سوره برگرفته از آیه اول است و به معنای امر ثابت و محقق است.

محور مطالب این سوره قیامت و ویژگی های آن است و سه نام از نام های قیامت: «الحاقّه»، «القارعه»، «الواقعه» در این سوره آمده است.

سرنوشت شوم اقوام پیشین، عظمت قرآن و پیامبر، ویژگی دوزخ و بهشت و دوزخیان و بهشتیان، بخش های بعدی این سوره را تشکیل می دهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» الْحَاقَّةُ «۲» مَا الْحَاقَّةُ «۳» وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ «۴» كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ «۵» فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ

آن امر راستین. چیست آن امر راستین. و تو چه می دانی که چیست آن امر راستین. قوم ثمود و عاد آن حادثه کوبنده را تکذیب کردند. پس قوم ثمود به خاطر طغیان گری نابود شدند.

نکته ها:

«الحاقّه» از «حق» به معنای امر ثابت و محقق است. این کلمه، یکی از نام های قیامت است، زیرا قیامت واقعه ای حتمی، حقیقی و ثابت است.

«القارعه» از «قرع» به معنای کوبیدن است. یعنی جهان در آستانه برپائی قیامت با

حادثه ای کوبنده روبرو است.

برای هلاکت قوم ثمود سه وسیله در قرآن آمده است:

الف) زلزله. «فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَ» (۱)

ب) صیحه. «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً» (۲)

ج) صاعقه. «مِثْلَ صَاعِقَةٍ عَادَ وَ ثُمُودَ» (۳)

شاید هر سه عذاب همراه یکدیگر و ملازم یکدیگر بوده اند، یعنی رعد و برق و زلزله و شاید هر عذابی عده ای را از پا درآورده است.

ایجاد حساسیت و انگیزه و عطش برای شنیدن مسائل مهم لازم است. تکرار کلمه «الحاقه» مخاطب قرار گرفتن شخص پیامبر که اشرف مخلوقات است، همه و همه، برای ایجاد حساسیت است.

پیام ها:

۱- قیامت، روزی بس بزرگ و هولناک است. «الحاقه ما الحاقه»

۲- قیامت جز از راه وحی، قابل شناخت نیست. «ما أدراك ما الحاقه»

۳- تکذیب کنندگان قیامت، گرفتار قهر الهی در دنیا می شوند. «كَذَّبَتْ ثُمُودَ وَعَادَ بِالْقَارِعَةِ... فَاَهْلَكُوا»

۴- قیامت، حادثه ای کوبنده و هولناک است. «القارعه»

۵- تمام کیفرها در قیامت نیست، کیفر اقوامی در همین دنیا است. «فَاَهْلَكُوا بِالطَّاغِيَةِ»

۶- تکذیب، مقدمه ی طغیان و طغیان، سبب نابودی است. «كَذَّبَتْ... فَاَهْلَكُوا بِالطَّاغِيَةِ»

۷- خصلت ها و رفتارها، معیار دریافت خیر یا شر است. «بِالطَّاغِيَةِ»

ص: ۵۸

۱- ۷۶. اعراف، ۷۸.

۲- ۷۷. قمر، ۳۱.

۳- ۷۸. فصلت، ۱۳.

«٦» وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بَرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ «٧» سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَزُوا
نَخْلٌ خَاوِيَةٌ «٨» فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِّنْ بَاقِيَةٍ

و اما قوم عاد به وسیله بادی سرد و سوزنده و بنیان کن نابود شدند، که خداوند هفت شب و هشت روز پی در پی، آن را بر آنان مسلط کرد. پس (اگر آنجا بودی) می دیدی که در آن ایام، آن قوم از پا افتاده، گویا تنه های نخل تو خالی هستند. پس آیا هیچ بازمانده ای برای آنان می بینی؟

نکته ها:

«صَرْصَر» به معنای باد سرد و سخت و «عَاتِيَةٍ» از «عُتُو» به معنای سرکش است.

«حُسُوم» جمع «حاسم»، به انجام مکرر و پی در پی یک عمل تا قطع و نابودی کامل گفته شده است.

«خاویه» هم به معنای تو خالی است و هم به معنای چیزی که به زمین افتاده باشد.

«صَرْعَى» جمع «صَرِيع» به چیزی گفته می شود که روی زمین افتاده باشد و «أُعِجَزُوا» جمع «عَجَزَ» به معنای تنه درخت است.

در آیه ۲۰ سوره قمر می خوانیم «كَانَهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ مَنْقَعَرٍ»، یعنی هلاکت قوم عاد آن گونه بود که گویا تنه بلند درخت خرما از ریشه کنده شده باشد.

پیام ها:

۱- دست خدا در نوع عذاب باز است. قوم ثمود را با آتش صاعقه و قوم عاد را با باد سرد هلاک می کند. «بریح صرصر»

۲- آثار پدیده های هستی به دست خداست. باد، هم سبب حرکت کشتی ها و ابرها و نزول باران می شود و هم وسیله هلاکت است. «بریح صرصر»

۳- عذابهای الهی گاهی دفعی است و گاهی تدریجی. «سبع لیل و ثمانیه ایام»

۴- تنومندی و نیرومندی مانع هلاکت نیست. اگر قامت و بلندی انسان مثل

ص: ۵۹

درخت خرما باشد، در برابر قهر الهی به زمین می افتد. «اعجاز نخل خاویه»

۵ - کیفرها یکسان نیستند، گاهی به کلی محو کننده اند: «فجعلهم كعصف مأكول» ولی گاهی جسم می ماند. «اعجاز نخل خاویه»

«۹» وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ «۱۰» فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَهُ رَبِّيهِ «۱۱» إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ «۱۲» لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ

و فرعون و کسانی که پیش از او بودند و (مردم) مناطق زیر و رو شده (قوم لوط) مرتکب خطا شدند. پس فرستاده پروردگارشان را سربچی کردند و خداوند آنان را به قهری فزاینده و سخت بگرفت. همانا (در زمان نوح) چون (با اراده و قهر ما) آب طغیان کرد شما را در آن کشتی روان سوار کردیم. تا آن را وسیله تذکری برای شما قرار دهیم و گوش‌هایی که شنواست آن را ضبط کند.

نکته ها:

«مؤتفکات» جمع «مؤتفکه» از «اتفک» به معنای زیر و رو شدن و مقصود از آن مناطق قوم لوط است. «رایبه» از ربا به معنای رشد فزاینده است و عذاب رایبه یعنی عذاب سخت.

«تعیها» از «وعی» به معنای حفظ و فهم و پذیرش است.

زمخشری، فخررازی، مراغی، قرطبی، از مفسران اهل سنت و شیخ طبرسی، ابوالفتوح رازی و علامه طباطبایی از مفسران شیعه، روایاتی را نقل کرده اند که بر اساس آن، «أذن وادعیه» به حضرت علی علیه السلام تطبیق شده است. و مفرد بودن کلمه «أذن» تأیید همین نکته است که آن که تمام حقایق را حفظ کرده یک گوش بیشتر نبوده است.

پیام ها:

۱- قوم لوط در چندین منطقه بودند و همگی هلاک شدند. «مؤتفکات»

۲- اطاعت از پیامبران، واجب و مخالفت آنان سبب نابودی است. «فعصوا»

ص: ۶۰

رسول ربّهم فاخذناهم اخذه راييه»

۳- نافرمانی انبیا، کیفر دنیوی نیز دارد. «فعضوا... فاخذهم»

۴- خداوند اتمام حجت می کند، اول پیامبر می فرستد، اگر مردم نافرمانی کنند، با قهر خود آنان را می گیرد. «فعضوا رسول... فاخذهم اخذه راييه»

۵- قهر الهی شدید است. «اخذة راييه»

۶- خداوند در لابلای قهر و عذاب، به گروهی لطف می کند. «لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ»

۷- مردم جزیره العرب از باقیمانده نسل نوحند. «حملناكم»

۸- از حوادث تلخ باید عبرت گرفت. «لنجعلها لكم تذكّره»

۹- حفظ آثار و تاریخ و کلمات یک ارزش است. «تعيها اذن واعيه»

۱۰- شنیدنی ارزش دارد که همراه با فهم و حفظ باشد. «تعيها اذن واعيه»

«۱۳» فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ «۱۴» وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً «۱۵» فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ «۱۶» وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ «۱۷» وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ «۱۸» يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ

پس آنگاه که در صور دمیده شود یک دمیدنی. و زمین و کوهها برگرفته و در هم کوبیده شوند، یک در هم کوبیدنی. پس در آن روز، واقعه (قیامت) به وقوع پیوندد. و آسمان بشکافد و در آن روز سست گردد. و فرشتگان در اطراف آن هستند (و منتظر فرمانند) و عرش پروردگارت را در آن روز هشت نفر (از فرشتگان یا اولیای خدا) بالای سر خود حمل می کنند. در آن روز شما (برای حساب) عرضه می شوید (در حالی که) هیچ چیز پنهانی از شما مخفی نماند.

نکته ها:

«دَكَّةً» به معنای خرد و ویران کردن است و به زمین صاف و نرم نیز گفته می شود.

«واهیة» به معنای سست و «أرجاء» به معنای اطراف و نواحی است.

تکرار کلمه «یومئذ» در این آیات نشانه اهمیت روز قیامت است.

امام صادق علیه السلام فرمود: هشت نفری که حامل عرش هستند، بعضی از آنان پیامبر و بعضی امام هستند: «نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمّد، علی، حسن و حسین» و مراد از عرش، علم الهی است. بنابراین در قیامت، بالاتر از فرشتگان «فوقهم» اولیای خدا هستند که عملکرد مردم را می دانند. (۱)

امام علی علیه السلام فرمود: عرش الهی، تخت نیست، بلکه موجود و مخلوقی است محدود و تحت تدبیر که ملائکه با قدرتی که از طرف خدا دارند، مأمور به حمل آن هستند. (۲)

پیام ها:

۱- نفخ در صور، از امور حتمی است. «إذا نفخ فی الصور»

۲- متلاشی شدن نظام موجود، از طریق صدای رعد آساست. «نفخ فی الصّور... فدکتا»

۳- زمین از مدار حرکت خود خارج، کوهها از جایگاه خود کنده و در یک برخورد در هم کوبیده می شوند. «و حملت الارض و الجبال فدکتا»

۴- فروپاشی کوهها با شدّت و سرعت خواهد بود. «دّکّه واحده»

۵- واقعه مهم، قیامت است و هر واقعه دیگر نسبت به آن ناچیز است. «وقعت الواقعة»

۶- پایان آسمان محکم، «سبعاً شداداً» سستی است. «فهی یومئذٍ واهیة»

۷- گرچه در قیامت نظام موجود بهم می خورد ولی نظام دیگری حاکم می شود، نظامی که با حضور فرشتگان برپا می شود. «و الملک علی ارجائها و یحمل عرش ربّک فوقهم ثمانیه»

۸- تمام ابعاد پنهان شخصیت انسان در قیامت به نمایش گذاشته می شود و

ص: ۶۲

۱- ۷۹. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۸۰. تفسیر نورالثقلین.

شخصیت واقعی انسان، خوبی ها و بدی ها، افکار و انگیزه ها، نقص ها و کمالات، کشف و عرضه می شود. «لا تخفی منکم خافیه»

«۱۹» فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ فَيَقُولُ هَآؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهٗ «۲۰» إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهٗ «۲۱» فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَهٗ «۲۲» فِي جَنَّةٍ عَالِيَهٗ «۲۳» قُطُوفُهَا دَانِيَهٗ «۲۴» كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَهٗ

پس هر کس که نامه عملش به دست راستش داده شود، (شادی کنان) می گوید: بیائید کتاب مرا بخوانید. من می دانستم که با حساب خودم رو به رو خواهم شد. پس او در زندگی رضایت بخشی است. در بهشتی برین. که میوه هایش در دسترس است. به خاطر اعمالی که در دوران گذشته انجام داده اید، بخورید و بیاشامید و گوارایتان باد.

نکته ها:

«هاؤم» اسمی است که معنای امر دارد، یعنی بیاید.

«قُطُوف»، جمع «قُطْف»، میوه چیده شده یا آماده چیدن است.

«ظن» در امور دنیوی، باوری همراه با شک است ف ولی در امور اخروی به معنای اطمینان است.

«اسلفتم» از «اسلاف»، تقدیم چیزی است که امید می رود بهتر از آن برگردد.

هر انسانی در قیامت نامه و پرونده ای دارد و نامه خوبان به دست راستشان داده می شود. شاید آنچه در سوره واقعه به نام اصحاب یمین می خوانیم همین گروه باشند.

مراد از علو در «فی جنة عالیة» ممکن است علو مقامی باشد نه مکانی.

در قیامت هم نعمت مادی است و هم روحی، راضی بودن انسان، نعمت روحی و بهشت برین نعمت مادی است.

«هنيئاً» از سوی خداوند، کامیابی را افزون تر و گواراتر می کند. در قرآن چهار مرتبه کلمه «هنيئاً» بکار رفته که سه بار آن برای نعمت های بهشتی است.

۱- در قیامت، پرونده ی عمل هر کس را در اختیارخودش می گذارند. «اوتی کتابه بیمینه»

۲- خداوند در قیامت، بر اساس پرونده مکتوب و مستند، مردم را محاکمه و کیفر و پاداش می دهد. «اوتی کتابه»

۳- نه یقین، بلکه حتّی ظنّ و گمان به وقوع قیامت، می تواند انسان را کنترل کند. «انّی ظننت انّی ملاق حسابیه»

۴- قیامت، دوره برداشتِ دانه هایی است که در دنیا کاشته شده باشد. «بما اسلفتم فی الایام الخالیه»

۵ - علاقه به کشف کمالات، امری فطری است و تا قیامت وجود دارد. «هاؤم اقرؤا کتابیه»

۶- اگر ایمان به حساب و کتاب سبب تقوا و پرهیز از لذّت های حرام دنیوی و محرومیت های موقت می شود، در عوض زندگی در بهشت، کاملاً رضایت بخش خواهد بود. «فی عیشه راضیه فی جنّه عالیه»

«۲۵» وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ «۲۶» وَلَمْ أَذْرِ مَا حِسَابِيَهٗ «۲۷» يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَهٗ «۲۸» مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ «۲۹» هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ «۳۰» خُذُوهُ فَغُلُّوهُ «۳۱» ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ «۳۲» ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ «۳۳» إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ «۳۴» وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ

و اما کسی که نامه عملش به دست چپش داده شود، می گوید: ای کاش نامه ام به من داده نشده بود. و نمی دانستم حسابم چیست؟ ای کاش مرگ پایان کارم بود (و دیگر زنده نمی شدم). دارائی من رفع نیازی از من نکرد. قدرتم از دستم برفت. (گفته می شود:) او را بگیرد و در غل بکشد. سپس او را در آتش شعله ور وارد

بندازید. سپس در زنجیری که هفتاد ذراع باشد در آورید. همانا او به خدای بزرگ ایمان نمی آورد و بر طعام دادن به نیازمندان ترغیب نمی کرد.

نکته ها:

«ذراع» فاصله آرنج تا نوک انگشتان است و در قدیم معیاری برای اندازه گیری بوده است و کلمه «هفتاد» یا به معنای حقیقی است و یا کنایه از زنجیر طولانی می باشد.

«جحیم» از «جحه»، به آتش شعله ور گویند.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر یک حلقه از آن زنجیری که دوزخیان را با آن به بند می کشند، بر دنیا نهاده شود، دنیا از شدت حرارت، ذوب می شود. (۱)

در این آیه، کفر و بخل و بی تفاوتی نسبت به محرومان در کنار هم آمده است. «لا یؤمن بالله... لا یحضّ»

گرفتن و بستن و کشاندن و به دوزخ پرتاب کردن، بیانگر نهایت حقارت و ذلت دوزخیان است. «خذوه فغلوه... صلّوه... فاسلکوه»

پیام ها:

۱- مقایسه میان عاقبت خوبان و بدان، شیوه ای قرآنی برای شناخت بهتر حقایق است. «اوتی کتابه بیمینه... اوتی کتابه بشماله»

۲- در تربیت و هدایت، بشارت و هشدار در کنار هم لازم است. «اوتی کتابه بیمینه... اوتی کتابه بشماله»

۳- آگاهی از آینده، گامی برای تصمیم گیری صحیح امروز است. «فیقول یا لیتنی»

۴- روزنه ی امید برای خلافکاران در آخرت بسته می شود. تا قبل از دیدن نامه ی عمل امیدی داشت، ولی بعد از آن فقط حسرت می خورد. «یا لیتنی... یا لیتها»

ص: ۶۵

۵- ثروت و قدرت، در قیامت کار آیی ندارد. «ما اغنی عَنّی مالیه هَلْکَ عَنّی سلطانیه»

۶- ثروت اندوزی در دنیا، سبب حسرت در قیامت است. «ما اغنی عَنّی مالیه»

۷- کیفر دست هایی که در دنیا برای هرگونه فساد و ستم باز بود، غل و زنجیر قیامت است. «فغْلوه»

۸- انسانی که در قلبش نور معرفت خدا و در عملش، خدمت به مردم نباشد، بهتر که بسوزد. «لا یؤمن... و لا یحْضُ»

۹- توجه به گرسنگان، در کنار ایمان به خدا مطرح است. «لا یؤمن بالله... و لا یحْضُ»

۱۰- بر فرض که خود، توان کمک نداشته باشیم، باید دیگران را برای کمک به گرسنگان تشویق کنیم. «و لا یحْضُ علی طعام المسکین»

۱۱- رسیدگی به فقرا شرط ندارد که فقیر، مؤمن باشد. «و لا یحْضُ علی طعام المسکین»

«۳۵» فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ «۳۶» وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَشْلِينَ «۳۷» لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ «۳۸» فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ «۳۹» وَمَا لَا تُبْصِرُونَ «۴۰» إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ «۴۱» وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمَنُونَ «۴۲» وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ «۴۳» تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

پس امروز در این جا دوستی صمیمی ندارد. و نه غذایی جز خونابه. که جز خطاکاران آن را نخورند. پس سوگند به آنچه می بینید. و آنچه نمی بینید. همانا آن (قرآن) کلام رسول گرامی است. و سخن یک شاعر نیست چه کم ایمان می آورید. و (همچنین) سخن کاهن و پیشگو نیست، چه کم متذکر می شوید. (همانا قرآن) فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیان است.

نکته ها:

«غسلین» به معنای خونابه و چرکی است که از بدن دوزخیان خارج می شود.

مراد از «رسول کریم» شخص پیامبر اسلام است، نه جبرئیل امین. زیرا در جملات بعد می خوانیم که او شاعر و کاهن نیست و نسبت شاعر و کاهن را به پیامبر می دادند نه جبرئیل.

مشرکان، قرآن را کتاب شعر می شمردند و پیامبر را شاعر می خواندند، در حالی که از پیامبر حتی یک شعر نقل نشده است. [\(۱\)](#)

کیفر در قیامت با گناهان متناسب است. کسی که در دنیا برای مسکین سوز ندارد، در آخرت دوست دلسوزی ندارد. «فلیس له الیوم هاهنا حمیم» و کسی که در دنیا به کسی طعام نداد، در آن روز با طعام شکنجه می شود.

بزرگ ترین سوگند در این سوره است. «فلا أقسم بما تبصرون و ما لا تبصرون» یعنی کل هستی، دیدنی ها و ندیدنی ها، که به مراتب بیش از دیدنی هاست، دنیای غیب و فرشته و جن که دیدنی نیستند و اوج کهکشان ها و اعماق دریاها که به طور طبیعی دیده نمی شوند.

قرآن به تدریج نازل شده است، زیرا کلمه تنزیل برای نزول تدریجی است. البته تمام قرآن، شب قدر بر قلب پیامبر نازل شد و سپس به تدریج در طول ۲۳ سال. مثل آنکه مبلغ زیادی را یکجا در بانک می گذارند و سپس از طریق حواله یا چک به تدریج برمی دارند.

پیامبر دارای کرامت مطلق است. «رسول کریم» کرامت در برخورد با همسر، دشمن، دوست، همسایه، فقیر، در سختی ها و شادی ها.

در سوره غاشیه آیه ششم می خوانیم که طعام دوزخیان چیزی جز ضریع نیست. «لیس لهم طعام الا من ضریع»

و در سوره دخان می خوانیم: «انّ شجرة الزقوم طعام الاثیم» [\(۲\)](#)

و در آیه ۳۶ می خوانیم: «ولا طعام الا من غسلین»

ص: ۶۷

لذا یا «زقوم» و «ضریع» یکی است و «غسلین» نوشابه آنهاست، یعنی یک نوع غذا دارند و یک نوع نوشابه.

و ممکن است هر دسته از دوزخیان یک نوع طعام داشته باشند، گروهی ضریع، گروهی زقوم و گروهی غسلین.

پیام ها:

۱- دوزخیان، نه از نظر روحی در رفاه هستند «لیس له الیوم ههنا حمیم» و نه از نظر جسمی. «و لا طعام الا من غسلین»

۲- ایمان نیاوردن به خدای بزرگ و بی تفاوتی نسبت به گرسنگان، خطایی نابخشودنی است. «لا یأکله الا الخاطئون»

۳- در بینش الهی تمام هستی ارزش دارد، چون مورد سوگند خداوند قرار گرفته است. «فلا اقسام بما تبصرون و ما لا تبصرون»

۴- در مادیات، محصور نشویم، نادیدنی ها بسیار است. «ما لا تبصرون»

۵- در مدیریت از نیروهای سالم خود، دفاع کنید و شبهات علیه آنان را برطرف سازید. «و ما هو بقول شاعر... و لا بقول کاهن»

۶- خداوند اتمام حجّت می کند. نزول وحی از سوی پروردگار جهانیان و واسطه وحی رسول کریم است. «لقول رسول کریم... تنزیل من ربّ العالمین»

۷- مبلّغ، توقّع ایمان آوردن تمام یا اکثریت مردم را نداشته باشد. «قلیلاً ما تؤمنون»

۸- ایمان به تنهایی کافی نیست، ذکر هم لازم است. ممکن است ایمان باشد ولی انسان غافل باشد. «قلیلاً ما تؤمنون... قلیلاً ما تذکرون»

۹- به خاطر عدم پذیرش اکثریت، از گفتن سخن حق صرف نظر نکنید. «لقول رسول کریم... قلیلاً ما تؤمنون»

ص: ۶۸

«۴۴» وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ «۴۵» لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ «۴۶» ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ «۴۷» فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ «۴۸» وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ «۴۹» وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ «۵۰» وَإِنَّهُ لَحَسْبَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ «۵۱» وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ «۵۲» فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

و اگر پیامبر بعضی گفتارهای ساخنگی را به ما نسبت دهد، قطعاً او را با قدرت (و به قهر) می گرفتیم. سپس رگ قلبش را قطع می کردیم. و هیچ یک از شما نمی توانست سپر او شود. همانا این قرآن برای اهل تقوا وسیله تذکر است. و ما می دانیم که بعضی از شما تکذیب کننده قرآنید. و بی شک (این تکذیب در قیامت) بر کافران حسرتی خواهد بود. و همانا آن، حق و یقینی است. پس با نام پروردگار بزرگت به تسبیح پرداز.

نکته ها:

«تَقَوَّلَ» یعنی نسبت دادن سخن به کسی که آن را نگفته است.

«وَتِينَ» رگی است که خون را به قلب می رساند و اگر بریده شود انسان می میرد.

قرآن، در دنیا و آخرت مایه حسرت کفار است. در دنیا حسرت می خورند که چرا مانند آنرا نمی توانند بیاورند و در آخرت حسرت می خورند که چرا به آن ایمان نیاوردند.

گرفتن با «یمین» کنایه از قدرت است، چون قدرت دست راست بیشتر است.

خداوند با هیچ کس رودربایستی ندارد، جائی که خداوند با پیامبرش این گونه سخن می گوید، دیگران باید حساب کار خود را بکنند.

قرآن دارای ویژگی هایی است، از جمله: «تنزیل من رب العالمین»، «لذکره للمتقین»، «لحقّ یقین»

پیامبر، هرگز چیزی را به خداوند نسبت نداده است، زیرا کلمه «لو» در موردی به کار می رود که کار نشدنی باشد.

در آیات قبل خداوند از پیامبرش بهترین دفاع را کرد، ولی در عین حال در این آیه

تهدید هم می کند که اگر سخنی به ناحق به خداوند نسبت دهد، شاهرگش با قدرت قطع می شود.

پیام ها:

۱- خداوند، حافظ وحی است و احدی قدرت کم یا زیاد کردن آن را ندارد. «و لو تَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ»

۲- شخص پیامبر، همچون دیگران باید حریم وحی را حفظ کند. «و لو تَقُولُ»

۳- همه انسان ها حتّی پیامبر، در برابر قوانین الهی یکسانند. «و لو تَقُولُ... لَاخَذْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»

۴- قرآن، نه تنها گفتار شاعر و کاهن نیست، بلکه گفتار پیامبر نیز نیست. «و لو تَقُولُ...»

۵- در قانون و کلام خداوند، تساهل و تسامح ممنوع است. «و لو تَقُولُ...»

۶- قاطعانه برخورد کردن، دیگران را از طمع در تصرف باز می دارد. «لَاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ»

۷- قرآن، از مصوئیت کامل برخوردار است. «و لو تَقُولُ»

۸- دفاع از حق، مهم تر از شخص است. برای مصوئیت وحی، حتّی جان بهترین افراد را می گیریم. «و لو تَقُولُ... لَاخَذْنَا...»

۹- برای حفظ حدود و حریم قرآن، قاطعانه باید سخن گفت. «لَاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ»

۱۰- گناهان بزرگ، کیفر بزرگ دارد. «لَاخَذْنَا مِنْهُ... ثُمَّ لَقَطَعْنَا...»

۱۱- هر چیز که ارزش بیشتری دارد باید حراست از آن شدیدتر باشد. «تَنْزِيلَ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ... لو تَقُولُ... لَاخَذْنَا... لَقَطَعْنَا...»

۱۲- قهر خداوند نسبت به کسانی که حریم وحی را بشکنند، نابودی است. «لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»

ص: ۷۰

۱۳- هیچ کس، قدرت هیچ گونه مقاومتی در برابر قهر الهی ندارد. «فما منکم من احدٍ عنه حاجزین»

۱۴- تأثیر قرآن روی متقین جدی و قطعی است. «و اِنَّه لَتذکره للمتّقین»

۱۵- شرط پند پذیری، روحیه تقواست. «لتذکره للمتّقین»

۱۶- در برابر متّقین، مکذّبین هستند. «للمتّقین... منکم مکذّبین»

۱۷- مبلّغ نباید توقّع داشته باشد که همه مردم تسلیم او باشند. «منکم مکذّبین»

۱۸- مکذّبین بدانند که زیر نظر خدا هستند. «لنعلم انّ منکم مکذّبین»

۱۹- در برابر موضع گیری های مکذّبین، در پناه یاد خدا به راه خود ادامه بده. «فسبّح باسم ربّک العظیم»

۲۰- تسبیح خداوند در راستای تربیت انسان است. «فسبّح باسم ربّک العظیم»

«والحمد لله ربّ العالمین»

این سوره، چهل و چهار آیه دارد و از سوره های مکی است، گرچه آیات اولیه آن در مدینه نازل شده است.

نام سوره، برگرفته از آیه سوم است و به معنای محل عروج فرشتگان در آسمان ها می باشد.

همانند دیگر سوره های مکی، محور آیات این سوره، پیرامون معاد و انذار مشرکان و مخالفان است. حالات کافران در قیامت و صفات و ویژگی های بهشتیان و دوزخیان، بخش دیگری از آیات این سوره را تشکیل می دهد.

البته آیات اولیه سوره درباره نزول عذاب در دنیا است که یکی از منکران ولایت حضرت علی علیه السلام گرفتار آن شد و به هلاکت رسید و تفصیل ماجرا در ذیل آیه اول آمده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ «۲» لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ «۳» مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ «۴» تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ

سائلی، عذابی واقع شدنی را درخواست کرد. که برای کافران است و هیچ بازدارنده ای برای آن نیست. و از سوی خداوند صاحب درجات والاست. فرشتگان و روح، در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است، به سوی او بالا می روند.

«معارج» جمع «مَعْرَج» به معنای محلّ عروج و صعود است و مراد از آن، آسمان هاست که محلّ نزول و عروج فرشتگان می باشد.

مرحوم علامه امینی قدس سره در کتاب شریف الغدير(۱) نام سی نفر از بزرگان مفسّرین و محدّثین، از قرن سوم هجری تا قرن چهاردهم را نقل کرده که گفته اند: شأن نزول آیه «سأل سائل» مربوط به شخصی می باشد که به پیغمبر گفت: نصب امیرالمؤمنین به خلافت در روز غدیر از طرف خودت بود یا از طرف خدا؟! ما را به حج و روزه و زکات فرمان دادی و ما قبول کردیم، امّا راضی نشدی، تا آن که پسر عموی خودت را بر ما حاکم کردی! سپس گفت: «اللّٰهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ»(۲) خدایا اگر این امر حق است از آسمان سنگی بباران (تا نابود شویم و شاهد چنین روزی نباشیم). سنگی فرود آمد و او نابود شد و این آیه نازل شد. «سأل سائل بعذاب واقع»

پیام ها:

۱- یادآوری برخی حوادث جزئی و فردی، برای عبرت دیگران لازم است و باید حفظ شود. (سائل یک نفر بود که قهر خدا او را نابود کرد، ولی این ماجرا در متن قرآن مطرح می شود تا تمام انسان ها در طول تاریخ بخوانند.) «سأل سائل بعذاب واقع»

۲- تقاضای نابجا، مغرضانه و لجوجانه می تواند حادثه آفرین باشد. «سأل سائل بعذاب واقع»

۳- تا وقتی عذاب الهی نازل نشده، راه توبه و دفع عذاب با صدقه باز است، امّا عذابی که در حال نزول است، راه نجاتی از آن نیست. «بعذاب واقع... لیس له دافع»

ص: ۷۳

۱- ۸۴. الغدير، ج ۱، ص ۲۳۹ تا ۲۴۶.

۲- ۸۵. انفال، ۳۲.

«۵» فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا «۶» إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا «۷» وَ نَرَاهُ قَرِيبًا «۸» يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ «۹» وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ

پس صبر کن صبری نیکو. همانا آنان آن روز را دور می بینند. و ما آن را نزدیک می بینیم. روزی که آسمان همانند فلز گداخته شود. و کوه ها مانند پشم حلاجی شده گردد.

نکته ها:

نیش و نوش های برخی مسلمانان و مخالفان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، در ماجرای نصب حضرت علی علیه السلام به امامت در غدیر خم، به قدری بود که خداوند، پیامبرش را سفارش به صبر می کند. «سأل سائل بعذاب... فاصبر صبراً جميلاً»

کافران، اصل معاد را امری بعید می شمردند و آن را دور از ذهن و عقل می دانند، در حالی که در نزد خداوند، قیامت امری قطعی و واقع شدنی است، پس امری نزدیک است. «انهم يرونه بعيدا و نراه قريباً»

حدود بیست مرتبه خداوند پیامبرش را در قرآن به صبر دعوت کرده است، آن هم صبر جمیل، که در آن جزع و فرع و سخنان ناروا نباشد. البته خطاب صبر به پیامبر است، ولی امت نیز باید صبر داشته باشند.

برای برپا شدن قیامت، نظام موجود زمین و آسمان به کلی دگرگون می شود. در قرآن تعبیراتی است که این بهم خوردن را بیان می کند، چنانکه می فرماید: «يوم نطوى السماء كطی السجل للكتب» (۱) آسمان را مثل طومار درهم می پیچیم. (۲)

پیام ها:

۱- حتی پیامبر، نیازمند توصیه به صبر و پایداری هستند. «فاصبر صبراً جميلاً»

۲- کسی که قیامت را نزدیک ببیند، در برابر مشکلات صبر و پایداری می کند. «فاصبر... نراه قريباً»

ص: ۷۴

۱- ۸۶. انبیاء، ۱۰۴.

۲- ۸۷. برای تفصیل بیشتر، به کتاب معاد مؤلف مراجعه شود.

۳- نظام موجود در آسمان، پایانی دارد و روزی نابود می شود. «یوم تكون السماء کالمهل»

«۱۰» وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا «۱۱» يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمَجْزُمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَيْنِيهِ «۱۲» وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ «۱۳» وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤَيِّهِ «۱۴» وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ «۱۵» كَلَّا إِنَّهَا لَلْظَى «۱۶» نَزَّاعَةً لِلشَّوَى «۱۷» تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى «۱۸» وَجَمَعَ فَأَوْعَى

و هیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد. به یکدیگر نمایانده می شوند. در آن روز مجرم دوست دارد فرزندان خود را برای دفع عذاب فدیة دهد و فدای خود کند. و همچنین همسر و برادرش را. و بستگان و قبیله اش را که همیشه به او پناه دادند. (بلکه آرزو دارد) تمام مردم روی زمین را فدا کند تا او را نجات دهند. چنین نیست، همانا آن آتش شعله وراست. که پوست بدن را به شدت جدا می کند. (این آتش) هر کس را که (به حق) پشت کرده و روی برتافته، فرامی خواند. و (نیز کسی که مال) جمع کرده و ذخیره ساخته است.

نکته ها:

«یفتدی» به معنای فدیة و عوض دادن برای رهایی و نجات است. «فصيلة» به معنای فامیلی است که انسان از آن جدا شده است. «تؤیه» از «مأوی» به معنای پناه دادن است. «لظی» شعله خالص آتش است. «أوعی» از «وعاء» به معنای ظرف است و مراد از آن، ذخیره کردن چیزی در ظرف است. «شوی» به پوست اطراف بدن گویند.

مجرم در قیامت سه آرزو می کند:

الف) با خاک یکسان شود. «لو تُسَوَّى بهم الارض» (۱)

ب) از اعمالش دور شود. «امداً بعيداً» (۲)

ج) با فدیة دادن رها شود. «یوم یوّد المجرم لو یفتدی...»

ص: ۷۵

مجرم برای فدیة دادن و نجات یافتن، فرد یا گروهی را انتخاب نمی کند، بلکه می گوید: همه را بگیرید و مرا آزاد کنید؛ فرزند، همسر، برادر، فامیل و همه مردم زمین. (کلمات با حرف واو عطف شده نه با حرف «اَوْ»)

در آن روز، عاطفه فرزندی، غیرت همسری، محبت برادری و حمایت فامیلی و آشنایی مردمی همه فدا می شود، ولی چه سود؟!

بر اساس این آیات، عوامل دوزخی شدن چهار چیز است: فرد در ظاهر به حق پشت می کند: «ادبر» در قلب تنفر دارد و روی بر می تابد: «تولّی» ثروت اندوزی می کند: «جمع» و به دیگران نمی دهد. «فاوعی»

پیام ها:

۱- به دوستی ها و روابط گرم دنیوی دل نبندید که در آخرت به کار نیاید. «لا یسئل حمیم حمیمًا»

۲- در قیامت، شکنجه روحی و جسمی با هم است. نشان دادن خویشان و دوستان صمیمی به انسان و بالعکس، بالاترین شکنجه روحی است. «یَبْصُرُونَهُمْ»

۳- مجرم در آن روز، نجات خود را از عذاب، به قیمت نابودی همه می خواهد. «یودّ المجرم لو یفتدی... ببنيه و صاحبتہ و اخیه... و من فی الارض جمیعاً ثمّ ینجیہ»

۴- مراقب باشیم که در دنیا به خاطر رفاه همسر و فرزندان و جلب رضایت دوستان و خویشان، خود را دوزخی نکنیم. زیرا در آن روز هیچ یک از آنها به داد ما نرسند و به درد ما نمی خورند. «لو یفتدی... ببنيه و صاحبتہ و اخیه»

۵ - غریزه حبّ ذات، از بالاترین غرایز است. «لو یفتدی... من فی الارض جمیعاً ثمّ ینجیہ»

۶- آتش دوزخ شعور دارد و مجرم شناس است. «تدعوا من ادبر و تولّی»

ص: ۷۶

«۱۹» إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً «۲۰» إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً «۲۱» وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً «۲۲» إِلَّا الْمُصَلِّينَ «۲۳» الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ

همانا انسان، بی تاب و حریص آفریده شده است. هرگاه بدی به او رسد، نالان است. و هرگاه خیری به او رسد، بخیل است. مگر نمازگزاران. آنان که بر نمازشان مداومت دارند.

نکته ها:

«هَلُوع» به معنای انسان بی صبر و حریص است.

سؤال: خداوند در برخی آیات، آفرینش انسان را بهترین: «خلقنا الانسان في احسن تقويم» (۱) و خود را بهترین خالق برشمرده است: «احسن الخالقين» (۲) اما در این آیات، تصریح شده که انسان، حریص و بخیل آفریده شده است. این دو چگونه با یکدیگر قابل جمع است؟

پاسخ: در آفرینش انسان، امور متضاد قرار داده شده و این رمز تکامل است. نفس، انسان را به بدی سوق می دهد: «انَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (۳) ولی عقل، انسان را از آن باز می دارد: «نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» (۴) و رشد انسان در انتخاب میان این تقابل هاست که به تربیت و تزکیه انسان می انجامد.

بر اساس روایات، بهترین عمل آن است که تداوم داشته باشد. (۵) «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»

روایات زیادی در مورد حرص وارد شده (۶) که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

«الحرص لا يزيد في الرزق» حرص، رزق را زیاد نمی کند.

«مَنْ كَثُرَ حِرْصُهُ... ذَلَّ قَدْرُهُ» کسی که حرصش بیشتر باشد، خوار و ذلیل می شود.

«رُبَّ حَرِيصٍ قَتَلَهُ حِرْصُهُ» چه بسا انسان حریص که حرصش او را بکشد.

ص: ۷۷

۱- ۹۰. تین، ۴.

۲- ۹۱. مؤمنون، ۱۴.

۳- ۹۲. یوسف، ۵۳.

۴- ۹۳. نازعات، ۴۰.

۵- ۹۴. تفسیر نورالثقلین.

۶- ۹۵. غررالحکم.

«لیس لحریص غناء» حریص، هرگز بی نیاز نمی شود.

«الحرص یُرزی بالمره» حریص، مروّت و جوانمردی خود را از دست می دهد.

«الحرص مطیه التعب» حرص، بستر رنج هاست.

«لا حیاء لحریص» حریص، به خاطر رسیدن به مال، عفت و حیا را کنار بگذارد.

«الحریص الاسیر» حریص، اسیر است.

«الحرص علامه الفقر» حرص، نشانه فقر است.

«الحرص یفسد الایقان» حرص، یقین به مقدّرات الهی را فاسد می کند.

«الحرص موقع فی کثیر العیوب» حرص، انسان را در عیوب بسیاری قرار می دهد.

«لا یلقى الحریص مُستریحاً» انسان حریص، آسایش و راحتی ندارد.

پیام ها:

۱- نشانه حریص بودن دو چیز است: جَزَع به هنگام سختی و بُخل به هنگام کامیابی. «هلوعاً اذا مسّه الشر جزوعاً و اذا مسّه الخیر منوعاً»

۲- ریشه بسیاری از ناهنجاری ها، حرص و بخل است. «جزوعاً... منوعاً»

۳- انسان بسیار کم ظرفیت است، با تماس با سختی فریاد می زند و بخل می ورزد. «مسه... مسه»

۴- راه نجات از اخلاق ناپسند، مداومت به نماز است. «خلق هلوعاً... الا المصلّین»

۵- طبع مادی انسان به سوی حرص و بخل میل دارد و نماز و یاد خدا آن را مهار می کند. «انّ الانسان خلق هلوعاً... الا المصلّین»

۶- انسان بدون نماز مضطرب است. «جزوعاً... منوعاً... الا المصلّین»

۷- آثار نماز در گرو مداومت بر آن است. «الَّذین هم علی صلاتهم دائمون»

«۲۴» وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ «۲۵» لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ «۲۶» وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ «۲۷» وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ «۲۸» إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ «۲۹» وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ «۳۰» إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ «۳۱» فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ

و آنان که در اموالشان حقی است معلوم. برای افراد سائل و محروم. و آنان که روز جزا را باور دارند. و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند. زیرا از عذاب پروردگارشان ایمنی نیست. و آنان که دامن های خود را (از گناه) حفظ می کنند. مگر بر همسران یا کنیزانشان که در این صورت، در خور ملامت نیستند. پس کسانی که جز این را طلب کنند، اینان همان تجاوز گراند.

نکته ها:

به گفته مفسران، این آیه قبل از فريضه خمس و زکات نازل شد.

از امام صادق علیه السلام درباره «حق معلوم» سؤال شد، فرمود: این حق غیر از زکات واجب است و مراد آن است که خداوند به انسان ثروتی داده و او بخشی از آن را جدا کرده و با آن صله رحم می کند و مشقت را از خویشان خود بر می دارد. (۱)

از امام باقر علیه السلام نیز درباره این آیه پرسیدند، فرمود: «حق معلوم» غیر از زکات است. (۲)

در نهج البلاغه می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ اقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَتَّعَ بِهِ غَنًى وَاللَّهُ تَعَالَى سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ» (۳) همانا خداوند قوت فقرا را در اموال اغنيا قرار داده است و هیچ گرسنه ای نیست مگر آن که ثروتمندی از حق او بهره برداری می کند و خداوند از آنان بازخواست خواهد کرد.

عبارت «للسائل والمحروم» نشان می دهد که برخی از نیازمندان جامعه، سؤال نمی کنند و محروم بودن خود را نشان نمی دهند، لذا بر اغنیاست که به سراغ کشف و شناسایی آنان بروند و حقوق آنان را ادا کنند.

ص: ۷۹

۱- ۹۶. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۹۷. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۹۵.

۳- ۹۸. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸.

در برابر آداب و رسوم و حساسیت های نابجا، باید مقاومت کرد و حلال الهی را حرام جلوه نداد. در جامعه، برخی آداب و رسوم است که مانع ازدواج به هنگام دختر و پسر و یا در کنار هم بودن عروس و داماد می شود و اگر ازدواج در آغاز جوانی انجام گیرد، مردم ملامت و سرزنش می کنند. در حالی که از نظر قرآن، نباید این افراد مورد ملامت قرار گیرند و کسانی که از راهی غیر ازدواج اقدام می کنند باید مورد سرزنش قرار گیرند.

استمناء گناه بزرگی است. از امام صادق علیه السلام در مورد استمناء پرسیدند، حضرت فرمود: «اثم عظیم نهی الله عنه فی کتابه» گناه بزرگی است که خداوند از آن نهی فرموده است. پرسیدند: در کدام آیه؟ حضرت آیه «فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون» را تلاوت فرمودند. (۱)

حضرت علی علیه السلام به فرزندش می فرماید: آن گونه از خدا خوف داشته باش که اگر تمام خوبی ها را داشته باشی، احتمال بده از تو نپذیرند و آن گونه امید داشته باش که اگر تمام بدی های مردم زمین را داشته باشی، احتمال بده تو را ببخشند. (۲)

ایمان به قیامت و بیم از عذاب، زمینه توجّه به نماز و انفاق است.

پیام ها:

۱- هلو، جزع و بخل دارد، امّا مصلّی، نماز و انفاق دارد. «هلوّاً... جزوعاً.. منوعاً - الاّ المصلّین... حقّ معلوم للسائل و المحروم»

۲- نماز و رسیدگی به محرومان، پیوند ناگسستنی دارند. «الاّ المصلّین... حقّ معلوم للسائل و المحروم»

۳- انفاق، تعدیل کننده روحیه حرص و بخل است. «خلق هلوّاً... جمع فاعی... فی اموالهم حقّ معلوم»

۴- مؤمن و نمازگزار واقعی، خود را مالک همه دارایی های خود نمی داند و سهمی از آن را حق دیگران می داند. «فی اموالهم حقّ معلوم»

ص: ۸۰

۱- ۹۹. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۱.

۲- ۱۰۰. تفسیر نمونه.

۵- نیازمندان، در اموال توانگران حق دارند و شریکند. «حقّ معلوم للسائل والمحروم»

۶- در فقرزدایی تنها به ظاهر افراد ننگرید، گروهی از محرومان صورت خود را با سیلی سرخ نگه می دارند و سؤال نمی کنند. «والمحروم»

۷- سعادت فرد، از سعادت جامعه جدا نیست. «المصلّین... للسائل و المحروم»

۸- نیازمندی، شرط دریافت است، مؤمن باشد یا نباشد. «السائل و المحروم»

۹- دین جامع آن است که هم به مسائل اجتماعی توجّه کند، «حقّ معلوم للسائل و المحروم» و هم به مسائل اعتقادی. «الّذین یصدّقون بیوم الدّین»

۱۰- اسلام، دینی فطری است. هم باید غرائز از راه درست ارضا شود و هم از فحشا و منکر جلوگیری شود. «الّذین هم لفروجهم حافظون... الاّ علی ازواجهم»

۱۱- اسلام با طرد غریزه جنسی، مخالف است. «الاّ علی ازواجهم»

۱۲- خطر، همیشه در کمین است: خطر انحراف و سوء عاقبت و بدون توبه مردن، خطر پذیرفته نشدن اعمال، خطر حبط اعمال، و... «و الذّین هم من عذاب ربّهم مشفقون»

۱۳- در ازدواج مشروع، از هر کس، در هر زمان و مکان، از هر سن و سال، نباید ملامتی باشد. «فانهم غیر ملومین»

۱۴- ارضای غریزه جنسی از راههای حرام، نوعی تجاوزگری است. «فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون»

«۳۲» وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ «۳۳» وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ «۳۴» وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ «۳۵»
أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَّمُونَ

و آنان که رعایت کننده امانت ها و قراردادهای خویشند. و آنان که به (ادای) شهادت های خود قیام می کنند. و آنان که بر نمازشان مراقبت دارند. اینان در بهشت ها گرامی داشته می شوند.

نکته ها:

در آیات ۲۲ تا ۳۵ سوره معارج، سیمای امت اسلامی و جامعه ایده آل دینی ترسیم شده است:

رابطه دائمی و کامل با خداوند از طریق نماز دارند.

به مشکلات محرومان توجه دارند و بخشی از مال خود را حق آنان می دانند.

به خاطر ایمان به معاد و ترس از حساب، بر افکار و گفتار و رفتارشان تقوا حاکم است.

به امانات و تعهداتشان پایبندند.

نسبت به حقوق مردم قیام می کنند و اگر برای شهادت و گواهی دعوت شوند رد نمی کنند.

در ارضای غریزه جنسی، به دنبال راه حلال و تشکیل خانواده و نسل پاک هستند.

امانت شامل امانت معنوی نیز می شود، همچون مسئولیت ها، اسرار و آبروی مردم.

هر عهد و پیمانی لازم الاجرا می باشد: با مردم، با خدا، با رهبران دینی، با همسر و... .

شاید مراد از عبارت «علی صلاتهم دئمون»^(۱)، ترک نکردن و مراد از «علی صلاتهم یحافظون» جدی گرفتن نماز باشد. همچون انتظار نماز، طهارت و وضو گرفتن قبل از رسیدن وقت، با جماعت و در مسجد خواندن نماز و مراعات شرایط صحت و قبولی و کمال نماز.^(۲)

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خیانت در امانت، عدم وفای به عهد و دروغ گویی، از نشانه های نفاق شمرده شده است.^(۳)

پیام ها:

۱- نشانه ایمان، تنها نماز و انفاق نیست، رعایت عهد و پیمان های اجتماعی نیز شرط ایمان است. «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»

۲- سکوت آگاهان، جرم و گواهی دادن به حق، نشانه ایمان است. «بشهاداتهم»

ص: ۸۲

۱- ۱۰۱. معارج، ۲۳.

۲- ۱۰۲. تفسیر کبیر فخررازی.

۳- آغاز و پایان تمام کمالات، توجّه به نماز است. در آغاز فرمود: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» و در پایان می فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يَحَافِظُونَ»

۴- بهشتیان از نظر مادّی، «فِي جَنَّاتٍ» و معنوی «مَكْرُمُونَ» تأمین هستند.

«۳۶» فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ «۳۷» عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ «۳۸» أَيُطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ «۳۹» كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ

پس کافران را چه شده که شتابان به سوی تو می آیند. از راست و چپ، گروه گروه. آیا هر یک از آنان طمع دارد که به بهشتی پر نعمت در آید. چنین نیست، همانا ما آنان را از آنچه می دانند، آفریده ایم.

نکته ها:

«مُهْطِعِينَ» به معنای گردن کشیدن یا خیره نگاه کردن یا به سرعت راه رفتن برای جستجوی چیزی است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله پیوسته با منافقان مدارا داشت و آنان را هم نشین خود می کرد، تا آن که خداوند اذن داد که آنان را از خود دور کند و به این آیه استناد فرمود: «فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ». (۱) زیرا کفر به معنای تسلیم نشدن است، نه شناختن. چنانکه شیطان، خدا را می شناخت و قیامت را قبول داشت، زیرا می گفت: «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ» (۲) اما با این حال تسلیم خدا نشد.

به هر حال، علم غیر از ایمان است، منافقان نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله شناخت داشتند ولی تسلیم او نبودند و لذا لقب کافر در مورد آنان به کار رفته است.

«قَبِلَ» به معنای روبرو و «عِزِينَ» جمع «عِزَّة» به معنای گروه های پراکنده است.

عُمَر سعد در صبح عاشورا برای کشتن امام حسین علیه السلام به لشکرش گفت: «يَا خَيْلَ اللَّهِ أَرَكِبِي وَ أَبْشِرِي بِالْجَنَّةِ» (۳) ای لشکر خدا بر اسبان سوار شوید و شما را به بهشت

ص: ۸۳

۱- ۱۰۴. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۱۰۵. اعراف، ۱۴.

۳- ۱۰۶. تفسیر الطیب البیان.

کَفَّار به تمسخر می گفتند: اگر سخنان پیامبر درباره بهشت درست باشد ما هم بهشتی هستیم و حتّی زودتر به آنجا خواهیم رفت. «أَیْطَمَعُ کُلُّ امْرِءٍ مِنْهُمْ أَنْ یَدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیمٍ»

پیام ها:

۱- قرآن، جاذبه ای داشت که حتّی مخالفان، برای شنیدن آن گرد پیامبر اجتماع کرده و گردن می کشیدند. «فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مَهْطَعِينَ»

۲- پیامبر سعه صدری داشت که حتّی مخالفان دور او جمع می شدند. «عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ عَزِيزِينَ»

۳- به هر اجتماع و استقبال گرم مردم، دلخوش نکند. «مَهْطَعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ عَزِيزِينَ»

۴- چه بسا دشمن برای گرفتن اخبار و تصمیمات مؤمنان، در اطراف آنان حضور یابند. «فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا... عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ عَزِيزِينَ»

۵ - کَفَّار، از پیامبر صلی الله علیه و آله اعراض می کردند و این منافقین بودند که خود را هر چه بیشتر به پیامبر نزدیک می کردند. «عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ عَزِيزِينَ»

۶- منافق، به عمل خود مغرور است و به بهشت طمع دارد. «یَطْمَعُ کُلُّ امْرِءٍ مِنْهُمْ أَنْ یَدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیمٍ»

۷- منافقان توقّع دارند بدون ایمان و عمل وارد بهشت شوند. «یَدْخُلُ جَنَّةَ نَعِیمٍ»

۸ - به دشمنان و آرزوهای نابجای آنان، قاطعانه پاسخ دهید. «یَطْمَعُ... کُلًّا»

۹- کسانی که می دانند ما آنها را از آبی پست آفریده ایم، چرا این همه غرور دارند که با وجود کفر و نفاق، توقّع بهشت دارند. «کُلًّا اَنَا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا یَعْلَمُونَ»

۱۰- کسانی که می دانند ما آنان را از چه چیز آفریده ایم، باید بدانند قدرت دوباره آفریدن را داریم. «اَنَا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا یَعْلَمُونَ»

«۴۰» فَلَا أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ «۴۱» عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ «۴۲» فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ «۴۳» يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ «۴۴» خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

به پروردگار مشرق ها و مغرب ها سوگند می خورم که ما تواناییم. بر این که بهتر از آنان را به جای ایشان بیاوریم و ما قطعاً مغلوب و ناتوان نیستیم. پس آنان را به حال خود واگذار، یاوه بگویند و بازی کنند تا روزی را که وعده داده شده اند، ملاقات کنند. روزی که شتابان از قبرها بیرون آیند، چنان که گویی به سوی نشان هایی نصب شده، می دوند. چشمانشان فرو افتاده و ذلتی (وصف ناپذیر) آنان را فرا گرفته است. این است آن روزی که به ایشان وعده داده می شد.

نکته ها:

مراد از «المشارق و المغارب»، مشرق و مغرب های خورشید است، زیرا خورشید در هر روز از ایّام سال، مشرق و مغربی جداگانه و مخصوص دارد و از نقطه ای طلوع و در نقطه ای دیگر غروب می کند و هیچ گاه از مشرق دیروزش طلوع و در مغرب دیروزش غروب نمی کند. (۱)

مراد از «خیراً منهم» بهتر بودن در ایمان است. یعنی ما قادریم منافقان را از میان برداریم و به جای آنان مردمانی با ایمان بیاوریم که پیرو حق باشند و آن را انکار نکنند.

در باره ی مشرق و مغرب، در قرآن سه گونه تعبیر آمده است:

به صورت مفرد: «المشرق و المغرب» (۲)، به صورت تشبیه: «المشرقین و المغربین» (۳) و به صورت جمع. «المشارق و المغارب»

در نگاه کلی یک سمت مشرق و یک سمت مغرب است.

ص: ۸۵

۱- ۱۰۷. تفسیر المیزان.

۲- ۱۰۸. بقره، ۱۱۵.

۳- ۱۰۹. الرّحمن، ۱۷.

در نگاه دیگر، تغییر مدار در تابستان و زمستان است که مدار تابستان در شمال و مدار زمستان در جنوب است پس خورشید، دو مشرق و دو مغرب دارد.

و در نگاه دقیق تر، هر روز یک نقطه طلوع و غروب دارد که در واقع ۳۶۵ مشرق و ۳۶۵ مغرب می شود. حدیثی از حضرت علی علیه السلام نیز مؤید این معناست. (۱)

همانند آیه ۴۱، خداوند در آیات دیگر نیز کافران و مشرکان و منافقان را تهدید کرده که قادر است آنان را از میان بردارد و بهتر از آنان را بیاورد: «ان یشاء یذهبکم و یأت بخلق جدید» (۲)، «ان تتولوا یتبدل قوماً غیرکم ثم لا یكونوا امثالکم» (۳)

آیه ۴۲ این سوره، همانند آیه ۸۳ سوره زخرف است. «فذرهم یخوضوا...»

خروج از قبرها همراه با سراسیمگی است. «یخرجون من الاجداث سراعا» چنانکه در جای دیگر می فرماید: «یخرجون من الاجداث کأنهم جراد منتشر» (۴) و یا «من الاجداث الی ربهم ینسلون» (۵)

«نُصِب» به علامتی گویند که در راهها نصب می شود تا راه گم نشود. البتّه برخی مفسّران با توجه به آیه «و ما ذبح علی النّصب» (۶) که در مورد قربانی کردن در پای بت هاست، مراد از «نُصِب» در این آیه را نیز بت ها دانسته اند که این معنا از کلام خدا به دور است. (۷)

در سوره قلم آیه ۴۴ می خوانیم: «فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم انّ کیدی متین» مرا با تکذیب کنندگان این قرآن واگذار تا از جایی که فکرش را هم نمی کنند آنها را با قهر خود می گیریم و البتّه به آنان مهلت می دهم و تدبیر من قوی است.

جبهه گیری در برابر پیامبر سبب ذلت در دنیا: «یحادّون الله و رسوله اولئک فی الاذلّین» (۸) و آخرت است. «ترهقهم ذلّه»

ص: ۸۶

۱- ۱۱۰. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۱۱۱. فاطر، ۱۶.

۳- ۱۱۲. محمّد، ۳۸.

۴- ۱۱۳. قمر، ۷.

۵- ۱۱۴. یس، ۵۱.

۶- ۱۱۵. مائده، ۳.

۷- ۱۱۶. تفسیر المیزان.

۸- ۱۱۷. مجادله، ۲۰.

آنان که در دنیا قصد دارند با چشمان خود به پیامبر آسیبی بزنند، «لِیْزَلْقُوْنُکَ بِاَبْصَارِهِمْ» (۱) در آخرت چشم های فرو افتاده و شرمنده دارند. «خاشعه ابصارهم»

پیام ها:

- ۱- سوگند خداوند به مشرق و مغرب، باید انسان را به فکر درباره آن ها وادار کند. «فلا اقسام ربّ المشارق و المغرب»
- ۲- مشرق و مغرب، تحت ربوبیت الهی قرار دارند. «ربّ المشارق و المغرب»
- ۳- نظام هستی، بر پایه نظم و حکمت استوار است، به گونه ای که می توان طلوع و غروب های هر روز و در هر مکان را دقیق محاسبه کرد. «المشارق و المغرب»
- ۴- هم آفرینش به دست خداوند است و هم تبدیل و دگرگونی و تغییر آن. «خلقناهم... نبذلّ خیراً منهم»
- ۵- هیچ گاه خود را بهترین ندانید که خداوند بهتر از شما را بیاورد. «نُبدّل خیراً»
- ۶- تا احتمال اثر هست، ارشاد لازم است، اما بعد از یأس از هدایت باید آنان را رها کرد. «فذرهم»
- ۷- سخنان یاوه و بی پایه درباره دین و رهبران دینی، انسان را در باتلاق گناه فرومی برد و او را گرفتار و مشغول می سازد. «یخوضوا و یلعبوا»
- ۸- وظیفه دعوت و ارشاد، مادامی است که زمینه ای برای پذیرش باشد، امّا اگر آنان یاوه گویی می کنند و همه چیز را به بازی گرفته اند، باید به حال خود رها شوند. «ذرهم یخوضوا و یلعبوا»
- ۹- رها کردن مردم لجوج، همان مهلت دادن به آنهاست. «فذرهم یخوضوا»
- ۱۰- معاد، جسمانی است. «یخرجون من الاجداث»

ص: ۸۷

۱۱- سرعت در جمعیت انبوه، نشانه وحشت و اضطراب کافران در قیامت است. «سراعاً»

۱۲- رسوایی و ذلت در قیامت، سراسر وجود کافران را فرامی گیرد. «ترهقهم ذلّه»

۱۳- انبیا، همواره مردم را نسبت به قیامت هشدار می دادند. «یومهم الذی یوعدون... الیوم الذی کانوا یوعدون»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۲» قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ «۳» أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا

همانا ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را قبل از آنکه عذابی دردآور به سراغشان بیاید هشدار بده. (نوح) گفت: ای قوم من! همانا من برای شما هشدار دهنده ای آشکارم. خدا را پرستید و از او پروا داشته باشید و مرا اطاعت کنید.

نکته ها:

داستان حضرت نوح به تفصیل در سوره های اعراف، هود، مؤمنون، شعراء، قمر و نوح آمده و مفصل ترین آن در سوره هود از آیه ۲۵ تا ۴۹ است.

قوم نوح، نسبت گمراهی به آن حضرت دادند، «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۱) دائماً او را مسخره می کردند، «كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ قَوْمٌ سَخِرُوا» (۲) سبک مغز و دیوانه اش خواندند، «مَجْنُونٌ وَازْدَجَرَ» (۳) اما آن حضرت باز هم آنان را هدایت می کرد.

بالاترین رسالت انبیا، دعوت به توحید «ان اعبدوا الله» اطاعت از رهبر آسمانی، «و اطيعون» و رعایت تقواست. «واتقوا»

تبلیغ باید گام به گام باشد. حضرت نوح ابتدا به قوم خود هشدار داد «الی قومه» ولی

ص: ۸۹

۱- ۱۱۹. اعراف، ۶۰.

۲- ۱۲۰. انبیاء، ۳۶.

۳- ۱۲۱. قمر، ۹.

کم کم رسالت خود را به تمام مردم ابلاغ کرد و بعد از سرسختی به آنان نفرین کرد. «لا- تذر علی الارض من الکافرین دیارا» (۱)

ویژگی های حضرت نوح علیه السلام در قرآن

- سلام مخصوص خداوند به او: «سلام علی نوح فی العالمین» (۲) خداوند به ابراهیم و موسی و هارون و یاس و بندگان صالحش سلام کرده، ولی در هیچ یک از این سلام ها کلمه «فی العالمین» نیامده است.

- تنها پیامبری است که مدت نبوت او در قرآن ذکر شده است. (۹۵۰ سال)

- تنها پیامبری است که همسر و فرزند و قومش با او مخالفت کردند.

- تنها پیامبری که بیشترین عمر را کرد، به امر خدا کشتی ساخت، بقای حیوانات به وسیله کشتی او بود و وسیله نجات نسل بشر شد و به نام ابوالبشر ثانی ملقب شد.

- اولین پیامبری که دارای کتاب و شریعت جهانی شد. (۳)

- پیامبری که خداوند با نفرین او زمین را در آب غرق کرد.

- پیامبری که بعد از ۹۵۰ سال، یاران او به ده نفر هم نرسید.

پیام ها:

۱- در نقل تاریخ گذشتگان، باید به قسمتهای سازنده اکتفا کرد و نقل جزئیات مکانی و زمانی، در تربیت نقشی ندارد. «ارسلنا نوحاً»

۲- برای افراد غافل، هشدار لازم است نه بشارت. «ان انذر قومک»

۳- عقاب قبل از بیان، جایز نیست. «انذر قومک من قبل ان یأتیهم عذاب الیم»

۴- هشدارهای دینی، باید شفاف و دلسوزانه باشد. «انی لکم نذیر مبین»

۵- پیروی از انبیا، نتیجه و ثمره ایمان به خدا و معاد است. اول توحید و تقوا، سپس اطاعت از پیامبر. «ان اعبدوا الله واتقوه و اطیعون»

ص: ۹۰

٢-١٢٣. صافّات، ٧٩.

٣-١٢٤. كنز العمال، حدیث ٣٢٣٩١.

«۴» يَغْفِرُ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

(اگر چنین کنید) خداوند بخشی از گناهانتان را می بخشد و عمر شما را تا زمان تعیین شده به عقب می اندازد (و از مرگهای قهرآمیز شما را دور می دارد) اما اجل معین شده (از سوی) خدا، هنگامی که فرارسد تأخیر بردار نیست. اگر می دانستید.

نکته ها:

انسان دارای دو اجل است:

الف) اجلی که با عبادت و تقوا به تأخیر و با گناه و خلاف جلو می افتد.

ب) اجل نهایی که قابل تغییر نیست و نامش «اجل مسمی» است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «يعيش الناس باحسانهم اكثر ممّا يعيشون باعمارهم و يموتون بذنوبهم اكثر ممّا يموتون بآجالهم» (۱) بیشتر عمر مردم بخاطر احسان و بیشتر مرگ ها به خاطر گناهان است و کمتر کسی است که عمر یا مرگش به طور طبیعی باشد.

پیام ها:

۱- گناهان گذشته، با ایمان آوردن بخشیده می شود. «أَن اَعْبَدُوا اللَّهَ... يَغْفِرُ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ»

۲- تنها بخشی از گناهان که حق الله است، قابل بخشش است. «مِنْ ذُنُوبِكُمْ» (ولی حق الناس را باید صاحب حق ببخشد).

۳- ایمان و عمل صالح، سبب طول عمر و دفع بلا می شود. «يُؤَخَّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ»

۴- علاقه به زندگی و کامیابی، خواسته ای طبیعی است که پاداش خوبی ها قرار گرفته است. «يُؤَخَّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ»

۵- عمر را نهایت و پایانی است و قابل تغییر نیست. «أَنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ»

ص: ۹۱

۶- از آمدن مرگ بترسید و ایمان آورید. «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ... إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ»

۷- انسان، رابطه‌ی میان ایمان و عمل صالح با طول عمر را نمی‌داند. «لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

«۵» قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا «۶» فَلَمْ يَزِدْهُمْ دَعَائِي إِلَّا فِرَارًا «۷» وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا «۸» ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا «۹» ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا

(نوح) گفت: پروردگارا همانا من قوم خود را شب و روز دعوت کردم. ولی دعوت من جز بر فرار آنان نیفزود. و البته هرگاه که آنان را دعوت کردم تا (ایمان آورند و) تو آنان را پیامری، انگشتانشان را در گوشهایشان نهادند و لباسهایشان را بر سر کشیدند و (بر طغیان خود) اصرار کردند و سخت تکبر ورزیدند. آنگاه من آنان را با صدای بلند دعوت کردم. سپس گاهی به طور آشکار و گاهی در نهان (با آنان سخن) گفتم.

نکته‌ها:

برخورد قوم نوح با آن حضرت به گونه‌ای بود که گاه دست فرزندان خود را می‌گرفتند و نزد حضرت نوح می‌آوردند و می‌گفتند: همان گونه که پدران ما به ما سفارش کردند ما نیز به شما می‌گوییم که حرف این مرد را گوش ندهید.

میان کفار زمان حضرت نوح و کفار زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، شباهت‌هایی است، از جمله:

۱. فرار از حق

فرار قوم نوح: «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دَعَائِي إِلَّا فِرَارًا» (۱)

ص: ۹۲

فرار قوم پیامبر: «ان یریدون الا فرارا»

۲. دعوت برای مغفرت

حضرت نوح: «دعوتهم لتغفرلهم»

پیامبر اسلام: «تعالوا یرسول الله لؤوا رؤسهم»^(۱)

۳. تکبر و استکبار

کفار زمان نوح: «واستکبروا استکبارا»

کفار زمان پیامبر: «ثم ادبر و استکبر»^(۲)

۴. گوش ندادن به وحی

کفار زمان نوح انگشت در گوش می نهادند تا نشنوند. «جعلوا اصابعهم فی آذانهم»

کفار زمان پیامبر نیز می گفتند به قرآن گوش ندهید و هنگام تلاوت پیامبر جنجال کنید تا شاید پیروز شوید. «لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه لعلکم تغلبون»^(۳)

پیام ها:

۱- خداوند به تمام احوال انسان آگاه است، اما مناجات لازم است. «ربّ ائی...»

۲- ناله به درگاه حق، شیوه انبیاست. «ربّ ائی دعوت قومی»

۳- ارشاد و تبلیغ مردم باید مستمر باشد. «لیلاً و نهاراً»

۴- اگر زمینه پذیرش نباشد، دعوت شبانه روزی پیامبر هم اثری ندارد. «لیلاً و نهاراً فلم یزدهم دعاء الا فرارا»

۵- مردم آزادند و می توانند در برابر اصرار انبیا، اصرار بر خلاف کنند. «لم یزدهم دعائی الا فراراً»

۶- دعوت نوح همیشه با واکنش منفی روبرو بود. «کلما دعوتهم... جعلوا اصابعهم»

ص: ۹۳

٢-١٢٨. مدثر، ٢٣.

٣-١٢٩. فصلت، ٢٦.

۷- لجاجت به مرحله ای می رسد که لجوج نه گوش می دهد: «جعلوا اصابعهم فی آذانهم»، نه نگاه می کند، «واستغشوا ثيابهم»، نه از کار خود دست برمی دارد «واصرّوا» و نه کوتاه می آید. «واستکبروا استکبارا»

۸- در تبلیغ باید شرایط زمان و مکان و حالات افراد را در نظر گرفت. گاهی باید سرّی باشد و خصوصی، گاهی علنی و عمومی. «لیلاً و نهاراً... دعوتهم چهارا... اعلنت لهم... اسررت لهم»

۹- انبیا در رسالت خود کوتاهی نکردند. «دعوت قومی لیلاً و نهاراً... دعوتهم چهاراً... اسررت لهم اسراراً»

«۱۰» فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً «۱۱» يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً «۱۲» وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَبْنِيَنَّ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً

پس گفتم از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او بسیار آمرزنده است. آسمان را بر شما ریزش کنان می فرستد. و شما را با اموال و فرزندان یاری می کند و برای شما (از همان آب باران) باغ ها قرار می دهد و برای شما نهرها جاری می سازد.

نکته ها:

«مِدرار» از «درّ» به معنای ریزش فراوان باران است.

در آیات متعددی از قرآن ارتباط تنگاتنگ عقیده و عمل فاسد با قحطی و فقر و همچنین عقیده و عمل صالح با رفاه و امتیّت مطرح است.

چنانکه در یک جا می فرماید: «و لو أنّ اهل القرى آمنوا واتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء» (۱) اگر مردم اهل تقوا و ایمان باشند، برکات آسمان را به روی آنان می گشاییم. و در جای دیگر می فرماید: «ظُهر الفساد فی البرّ والبحر بما کسبت ایدی الناس» (۲) مشکلات در خشکی و دریا به خاطر عملکرد مردم است.

هدف انبیا نجات بشر از قهر الهی است. از اول سوره تا اینجا، سه مرتبه سخن از

ص: ۹۴

۱- ۱۳۰. اعراف، ۹۶.

۲- ۱۳۱. روم، ۴۱.

استغفار شد. آیه سوم: «یغفر لکم»، آیه هفتم: «دعوتهم لتغفرلهم» و این آیه: «استغفروا ربکم»

پیام ها:

۱- از انسان استغفار، از خدا بخشش. «استغفروا ربکم... آنه کان غفارا»

۲- عفو و بخشش، از سنت های الهی است. «کان غفارا»

۳- برای دعوت به خیر، تشویق معنوی و مادی لازم است. «غفارا... مدراراً»

۴- آمرزش گناهان، زمینه دریافت الطاف بعدی است. «استغفروا... یرسل السماء علیکم مدراراً»

۵- باران، یکی از مهم ترین نعمت های الهی است. «یرسل السماء علیکم مدراراً»

۶- یکی از آثار ایمان، بهبود زندگی مادی است. «یرسل السماء... یمددکم باموال...»

۷- گاهی فراوانی مال و فرزند و باغ و آب، یک ارزش و پاداش الهی است. «باموال و بنین و یجعل لکم جنات و... انهاراً»

«۱۳» مِآ لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً «۱۴» وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً «۱۵» أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سِمَاتٍ طِبَاقاً «۱۶» وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً «۱۷» وَ اللَّهُ أُنْتَبِهُكُمْ مِنَ الْمَارِضِ نَبَاتاً «۱۸» ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجاً «۱۹» وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بَسَاطاً «۲۰» لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجاً

شما را چه شده که از عظمت خداوند نمی ترسید؟ در حالی که خداوند شما را در مراحل گوناگون آفریده است. آیا نمی بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفریده است. و میان آنها ماه را نوری و خورشید را چراغی قرار داده است. و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویاند. سپس شما را در همان زمین باز می گرداند و شما را بیرون می آورد. و خداوند زمین را برای شما بستری گسترده قرار داده است. تا در راههای وسیع آن رفت و آمد کنید.

ص: ۹۵

کلمه «وقار» به معنای ثبوت و چیزی است که سبب عظمت می شود. «اطوار» جمع «طور» به معنای حالت، مرحله یا صنف است.

«بساط» از «بسط» به معنی گسترده و «فجاج» جمع «فَجَّ» به معنی جاده وسیع است.

کلمه «رجاء» در مقابل یأس است و هرگاه با حرف نفی بیاید به معنای خوف است، یعنی: شما را چه شده که از عظمت خدا نمی ترسید؟ امام باقر علیه السلام می فرمایند: معنای آیه این است: «لا تخافون لله عظمه»^(۱) برخی مقصود «رجاء» را اعتقاد دانسته اند، زیرا کسی که به چیزی امید دارد قهراً به آن اعتقاد دارد و معنای آیه این است: چه شد شما را که برای خدا عظمتی قائل نیستید.^(۲)

«طباَق» یا به معنای موافق و مطابق است و یا به معنای طبقه طبقه قرار گرفتن روی هم می باشد.

انسان در برخاستن از عناصر طبیعت و زمین، در رشد تدریجی، در کهن شدن و خشک شدن، در باثمر بودن و بی ثمر بودن، در تغذیه از زمین، در نیاز دائمی به مربی و باغبان، مثل سایر نباتات است. «انبتکم من الارض نباتا»

پیام ها:

۱- هشدار به شکل سؤال، یکی از شیوه های تربیت است. «ما لکم...»

۲- توجه به مراحل آفرینش، انسان را به عظمت خداوند متوجه می کند. «لا ترجون لله وقارا و قد خلقکم اطوارا»

۳- حضرت نوح که هزاران سال قبل از حضرت عیسی و موسی بوده، مردم را به زیست شناسی و کیهان شناسی دعوت کرد. «خلقکم اطوارا... سبع سموات طباقا»

۴- شناخت طبیعت، راهی برای شناخت خداست. «الم تروا...»

ص: ۹۶

۱- ۱۳۲. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۱۳۳. تفسیر راهنما.

۵- تمام هستی، کلاس توحید است. «خلقکم، خلق الله سبع سموات، جعل القمر، جعل الشمس، انبتکم، یعیدکم، یخرجکم»

۶- کارهای الهی، هدفمند است. «جعل لکم الارض بساطاً لتسلکوا»

۷- توجه به نقش خورشید و ماه در زندگی بشر، راهی برای خداشناسی است. «جعل القمر... نوراً و جعل الشمس سراجاً»

۸- بشر به سیر و سفر و راه های وسیع نیاز دارد. «لتسلکوا منها سبلاً فجاجاً»

«۲۱» قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَاراً «۲۲» وَمَكَرُوا مَكْراً كُبَّاراً «۲۳» وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّاً وَلَا سُوَاعاً وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسراً

نوح گفت: پروردگارا همانا مردم مرا نافرمانی کردند و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز بر خسارتش نیفزود. و نیرنگی بس بزرگ به کار بستند. و گفتند: معبودهای خودتان را رها نکنید و دست از (بت های) وَدّ و سُوَاع و یَعُوق و نَسر بر ندارید.

نکته ها:

در قرآن، کلمات «أَصْنَام»، «أوثان»، «نُصُب» و «تَمَثِيل» به معنای بت آمده است ولی نام بت های معروف مشرکان به صورت خاص آمده است. نام پنج بت در این آیه و نام «لات» و «عُزَّى» و «منه» در سوره نجم آمده است.

پیام ها:

۱- مردان خدا، شکوه ها را نزد او می برند. «رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنِي»

۲- نقل مظلومیت ها، درس پایداری برای دیگران است. «عَصَوْنِي»

۳- کسی که از رهبر حق پیروی نکند، دنبال نااهلان می رود. «عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَّمْ يَزِدْهُمْ... إِلَّا خَسَاراً»

۴- ناله نوح برای خسارت مردم است نه غربت خودش. «عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَّمْ

یزده ماله و ولده الا خسارا»

۵- هر مال و فرزندی نعمت نیست. «لم یزده ماله و ولده الا خسارا»

۶- قدرت اقتصادی و اجتماعی سبب جذب مردم و پیروی و تاثیرپذیری آنان می شود. «وَاتَّبَعُوا مِنْ لَمْ یزده ماله و ولده...»

۷- پیامبران در قطب مخالف صاحبان زر و زور و تزویرند. «عصونی وَاتَّبَعُوا مِنْ لَمْ یزده ماله و ولده... و مکروا مکرا کبارا»

۸- قوم نوح از هیچ عملی فروگذار نکردند: نافرمانی نوح، پیروی ناهلان، مکر و توطئه، و اصرار بر حفظ بت ها. «عصونی... اتَّبَعُوا... مکروا... قالوا...»

۹- آیین شرک حافظ منافع صاحبان زر و زور است. «لا تذرن الهتکم»

۱۰- برای عبرت دیگران، گاهی باید نام سران محو شده را ببریم. «وداً... سواعاً... یغوث و یعوق و نسرا»

۱۱- رهبر الهی باید قله های فساد را بشناسد. «یغوث و یعوق و نسرا»

۱۲- برای کسی که از راه مستقیم خارج شود، راههای انحرافی متعددی باز می شود. «یغوث و یعوق و نسرا»

«۲۴» وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا «۲۵» مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا

و بی گمان بسیاری را گمراه کردند، پس (پروردگارا) ظالمین را جز گمراهی نیفز. آنان به خاطر خطاهایشان غرق شدند و در آتشی وصف ناپذیر داخل شدند، و برای خود، غیر از خدا یابوری نیافتند.

نکته ها:

ظاهر جمله ی «اغرقوا فادخلوا ناراً» آن است که پس از غرق شدن وارد آتش شدند و البته این غیر از آتش دوزخ است که شاید پس از قرن ها وارد آن می شوند، بلکه مراد آتش برزخی است.

ص: ۹۸

در قرآن، افراد و اموری، وسیله انحراف معرفی شده اند، از جمله: سخن لَهو، نشر اکاذیب و شایعات، سوء استفاده از مقدّسات، بدل نمایی، شیطان، طاغوت، هنرمند منحرف، علمای بی تعهد و دین فروش که حقیقت را کتمان می کنند، کسانی که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و منافقان. (۱)

پیام ها:

۱- هر چیزی که به جای حق بنشیند، سبب انحراف و گمراهی می شود. «لا تذرّن الهتکم... و قد ضلّوا...»

۲- تبلیغات سوء، اثر خود را می گذارد. «قالوا لا تذرّن الهتکم... و قد ضلّوا کثیرا»

۳- گمراهی و انحراف درجاتی دارد. «لا تزد الظّالمین الا ضلّالا»

۴- قهر و کیفر الهی به خاطر عملکرد خود ماست. «مما خطیئاتهم اغرقوا»

۵- شرک بستر خطاهاست. «لا تذرّن الهتکم... مما خطیئاتهم اغرقوا»

۶- غرق قوم نوح، کیفر بخشی از انحرافات آنان بود. «مما خطیئاتهم»

۷- آتش برزخی، در وسط آب نیز هست. «اغرقوا فادخلوا ناراً»

۸- کیفر رها کردن رسول خدا، بی یاور شدن است. «عصونی... لم یجدوا لهم من دون الله انصارا»

۹- کسی که خدا دارد، نه یک یار، که یارانی دارد. «لم یجدوا من دون الله انصارا»

۱۰- در برابر قهر الهی، مال و ثروت و بت و مکر و حيله، فرزند و طرفدار هیچ یک کارایی ندارند. «فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا»

ص: ۹۹

۱- ۱۳۴. لقمان، ۶؛ انفال، ۱۴۴؛ نساء، ۴۴ و ۶۰؛ منافقون، ۲؛ انفال، ۳۶؛ طه، ۷۹ و ۸۵؛ احزاب، ۱۰؛ آل عمران، ۶۹؛ توبه، ۹؛ ابراهیم، ۳.

«۲۶» وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا «۲۷» إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا

و نوح گفت: پروردگارا از این کافران هیچ کس بر زمین باقی نگذار. زیرا اگر آنان را باقی گذاری بندگان را گمراه می کنند و جز گناهکار و کفرپیشه نمی زایند.

نکته ها:

به حضرت نوح وحی شد که از قوم تو جز افرادی که ایمان آورده اند دیگری ایمان نخواهد آورد: «اوحی الی نوح انه لن یؤمن من قومک الا من قد امن» (۱) به علاوه تجربه ۹۵۰ سال تبلیغ برای شناسایی مردم کافی است که بدانند این نسل و حتی نسل بعدی قابل هدایت نیستند و لذا دست به نفرین برداشت.

«دیار» از «دار» به معنای کسی است که در خانه ساکن است.

مردان خدا به خود فکر نمی کنند، بلکه به فکر هدایت نسل های امروز و فردا هستند. با اینکه حضرت نوح توهین ها شنید و شکنجه ها دید، ولی دلیل نفرین خود را انحراف داشتن و منحرف کردن بیان کرد.

پیام ها:

۱- استفاده از نفرین در آخرین مرحله جایز است. «رَبِّ لَا تَذَرْ... دِیَّارًا»

۲- رسالت نوح جهانی بوده است. «علی الارض»

۳- با ادبیات خود مردم سخن بگویید. در برابر «لا تذرّ الهتکم، لا تذرّ ودا» حضرت نوح می گوید: «لا تذر علی الارض...»

۴- سلامت فکری جامعه بر سلامت جسمی فرد مقدّم است. کسانی که مردم را منحرف می کنند، اگر هلاک شوند بهتر است. «لا تذر علی الارض... یضلّوا عبادک»

۵- وراثت در تربیت نقش مهمی دارد. «و لا یلدوا الا فاجرا کفارا»

ص: ۱۰۰

۶- انسان به جایی می رسد که در عقیده و عمل راهی برای اصلاح خود باقی نمی گذارد. «فاجراً» در عمل، «کفاراً» در عقیده.

«۲۸» رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا

پروردگارا، مرا و پدر و مادرم را و هر کس که با ایمان به خانه ام وارد شود و همه مردان و زنان با ایمان را بیامرزد و ظالمان را جز هلاکت نیفزاید.

نکته ها:

چشم انداز دعا باید گسترده باشد. هم گذشته و حال را شامل شود، هم خود و بستگان و هم تمام مؤمنان تاریخ را.

امام رضا علیه السلام فرمودند: مسجد کوفه، خانه حضرت نوح بوده است و مراد از «دخل بیتی مؤمناً» کسانی هستند که به مسجد کوفه می روند.

در کارزار کربلا، امام حسین علیه السلام برخی از مخالفان را نمی کشت و می فرمود:

«إِنَّ الَّذِي لَا أَقْتُلُهُ أَرَى فِي صُلْبِهِ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ» (۱) من هر کسی که بر علیه من شمشیر کشیده نمی کشم برای این است که می بینم که در نسل او فرد با ایمانی وجود خواهد داشت.

پیام ها:

۱- در دعا و نفرین، از کلمه مبارکه «رَبِّ» کمک بگیریم. «رَبِّ لَا تَذَرْنِي... رَبِّ اغْفِرْ لِي»

۲- انبیا با آن همه تلاش مغرور نمی شدند. پیامبری که می گفت: «أَنْتَ دَعَوْتَ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا» می گوید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي...»

۳- در آمرزش خواهی از خداوند، مقدم داشتن خود بر دیگران کاری پسندیده است. «اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ...»

ص: ۱۰۱

۴- بستگان سببی و نسبی، زمانی مشمول عنایت هستند که وابسته فکری نیز باشند. «و لمن دخل بیتی مؤمناً»

۵- در دعا، برای مؤمنان رحمت و مغفرت و برای ظالمان، نابودی و هلاکت، طلب کنید. «رَبِّ اغْفِر... للمؤمنين... و لا تزد الظالمين الا تباراً»

«والحمد لله رب العالمين»

ص: ۱۰۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا «۲» يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا

بگو: بر من وحی شده است که گروهی از جن (به قرائت من) گوش دادند، پس گفتند: همانا ما قرآنی شگفت شنیدیم. که به سوی رشد هدایت می کند، پس به آن ایمان آوردیم و هرگز احدی را شریک پروردگارمان قرار نمی دهیم.

نکته ها:

«نفر» به گروه سه تا هفت یا ده نفره گفته می شود.

در جهان بینی الهی، هستی تنها دیدنی ها نیست و دیدنی ها مخصوص آنچه ما امروز مشاهده می کنیم نیست.

نباید انسانی که هر چند صبحی کهکشانی را کشف می کند که میلیاردها ستاره در آن است و معیار فاصله آن ها سال نوری است، توقع داشته باشد که با هستی به طور کامل آشنا باشد. بنابراین ما خود را در اختیار وحی قرار می دهیم و به آنچه قرآن فرموده است اعتقاد داریم. قرآن درباره جن آیات زیادی دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

آفرینش جن قبل از انسان بوده است. «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ» (۱)

جن، جایگاهی همچون جایگاه انسان دارد، زیرا هدف

ص: ۱۰۳

از آفرینش او، نظیر هدف از آفرینش انسان است. «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون» (۱) من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آنکه عبادت کنند.

مورد امر و نهی و خطاب و عتاب است. «یا معشر الجنّ و الانس» (۲)

قدرت انتخاب دارد و لذا گروهی از آنان مؤمن و گروهی کافرند.

از آتش آفریده شده و شیطان از آن جنس است. «کان من الجنّ» (۳)

گرچه ما او را نمی بینیم ولی او ما را می بیند. «انه یراکم هو و قبيله من حیث لاترونهم» (۴)

می تواند برای اولیای خدا خادم باشد. قرآن می فرماید: آنان برای حضرت سلیمان کار می کردند. «یعملون له» (۵)

تمام امور تعجب آور و ابتکاری، پس از چند روز عادی می شود ولی قرآن کتاب عجیبی است که ابدی است و هرگز عادی نمی شود. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «لاتفنی عجائبه» (۶)

تمام امور تعجب آور از یک زاویه تعجب آور است، ولی قرآن از جهات بی شماری این گونه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تحصی عجائبه» (۷) قرآن از زاویه لفظ، محتوی، جامعیت و هماهنگی با فطرت و نیاز بی نظیر است.

در حدیث می خوانیم: هر کس با قرآن همنشین شود از جهتی هدایت و کمال رشد می کند و از جهتی جهالت و ضلالت او برطرف می شود. «ما جالس احد هذا القرآن الاّ قام عنه بزیاده او نقصان؛ زیاده فی هدی او نقصان من عمی» (۸)

در برابر قرآن چند نوع برخورد داریم:

شنیدن و ایمان آوردن: «سمعنا قرآناً عجباً... فآمنّا»

شنیدن و زیاد شدن ایمان: «إذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً» (۹)

ص: ۱۰۴

۱- ۱۳۸. ذاریات، ۵۶.

۲- ۱۳۹. الرّحمن، ۲۳.

۳- ۱۴۰. کهف، ۵۰.

۴- ۱۴۱. اعراف، ۲۷.

۵- ۱۴۲. سبأ، ۱۳.

۶- ۱۴۳. نهج البلاغه، خطبه ۷۵.

٧-١٤٤. كافي، ج ٢، ص ٥٩٩.

٨-١٤٥. غررالحكم.

٩-١٤٦. انفال، ٢.

شنیدن و طفره رفتن: «اذا انزلت سوره... استأذنك اولوا الطول منهم»^(۱)، «فاذا انزلت سوره محكمه وذكر فيها القتال رأيت الذين في قلوبهم مرض يظنون اليك»^(۲)

پذیرش گزینشی: «افتؤمون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض»^(۳)

شنیدن و تهمت زدن: «ان هذا الا اساطير الاولين»^(۴)، «بل قالوا اضغات احلام»^(۵)

شنیدن و تحقیر کردن: «لو نشاء لقلنا مثل هذا»^(۶)

تبلیغات علیه شنیدن آن: «لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فيه»^(۷)

جنّ، همین که امتیازات قرآن را فهمید، اقرار کرد و گفت: «قرآناً عجباً» ولی انسان های لجوج گفتند: قرآن عجیب نیست و ما هم اگر بخواهیم، می توانیم مثل آن را بیاوریم. «لونشاء لقلنا مثل هذا»^(۸)

راه رشد همان راه حق است. «یهدی الی الرشده»، «یهدی الی الحق»^(۹) و جالب آنکه این دو تعبیر از جنّ است.

پیام ها:

۱- پیامبر شخصاً جن را ندید بلکه از طریق وحی به استماع آنان آگاه شد. «اوحی الیّ انه استمع»

۲- گرچه جن از خاک و جنس انسان نیست، ولی سخنان انسان را می شنود. «استمع نفر من الجن»

۳- گوش دادن به تلاوت قرآن، در وجود انسان تاثیر گذار است. «استمع... فقالوا... قرآناً عجباً»

۴- قرآن از نظر الفاظ و محتوی با تمام کتب تفاوت دارد. «قرآناً عجباً»

۵- به سخنی گوش فرادهیم که ما را به رشد رساند. «سمعنا قرآناً... یهدی الی الرشده»

ص: ۱۰۵

۱- ۱۴۷. توبه، ۸۶.

۲- ۱۴۸. محمّد، ۲۰.

۳- ۱۴۹. بقره، ۸۵.

۴- ۱۵۰. انعام، ۲۵.

۵- ۱۵۱. انبیاء، ۵.

۶- ۱۵۲. انفال، ۳۱.

۷- ۱۵۳. فصلّت، ۲۶.

٨-١٥٤. انفال، ٣١.

٩-١٥٥. احقاف، ٣٠.

۶- قدرت شنیدن «سمعنا»، گفتن «فقالوا» و تجزیه و تحلیل «یهدی الی الرشد» در جن وجود دارد.

۷- هدایت قرآن دائمی است. «یهدی الی الرشد»

۸ - رشد واقعی انسان، رشد معنوی است. «یهدی الی الرشد»

۹- وسیله رشد داشتن کافی نیست، رشد کردن مهم است. «قرآناً عجباً یهدی الی الرشد فآمنابه»

۱۰- نشانه رشد، ایمان و اخلاص است. «یهدی الی الرشد فآمنّا به ولن نشرك»

۱۱- اگر آمادگی باشد، با شنیدن چند آیه قرآن، انسان هم حقیقت را می فهمد، هم دیگران رادعوت می کند و هم موضع گیری قاطع در برابر انحرافات می کند. «سمعنا... یهدی الی الرشد فآمنّا به ولم نشرك برّنا احداً»

۱۲- ایمانی کامل است که هرگز با شرک همراه نشود. «آمنّا به ولم نشرك برّنا احداً»

«۳» وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ حَيْدُ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا «۴» وَأَنَّهُ كَانَ يَاقُولُ سَفِيهًا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا «۵» وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَّنْ تَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

واینکه او، پروردگار عظیم متعالی ما، نه همسری گرفته و نه فرزندی و اینکه سفیهان ما درباره خداوند سخنی ناحق می گفتند. و ما گمان می کردیم که هرگز جن و انس بر خداوند دروغ نمی بندند.

نکته ها:

کلمه «حَیْدٌ» به معنای عظمت است و اگر در مورد پدر بزرگ به کار می رود ناشی از بزرگی و عظمتی است که در خانواده برای او قائل می شوند.

«شَطَطٌ» به معنای سخن ظالمانه و دور از حق است. مراد از «سفیهنا» یا گروه بی خرد و یا شخص ابلیس است که از جن بود و به خداوند اعتراض کرد و از حق دور شد

ص: ۱۰۶

۱- اولین گام در رشد، خداشناسی است. «یهدی الی الرشد - اَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبَّنَا...»

۲- جن نیز می داند که خداوند همسر و فرزند ندارد. «ما اتَّخَذَ صَاحِبَهُ وَ لَا وَلَدًا»

۳- همسر و فرزند داشتن دور از شأن یکتایی و بی نیازی خداست. «تَعَالَى جَدُّ رَبَّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَهُ وَ لَا وَلَدًا»

۴- سخن ناحق گفتن نشانه سفاهت است. «یَقُولُ سَفِيهًا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا»

۵ - جَنِّ از افکار و عقاید انسان ها آگاه است. «وَ اَنَا ظَنُّنَا اَنْ لَنْ تَقُولَ الْاِنْسَ وَ الْجِنِّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»

«۶» وَ اَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْاِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا «۷» وَ اَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ اَنْ لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ اَحَدًا «۸» وَ اَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَتٍ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهْبًا

و مردانی از انسان به مردانی از جَنِّ پناه می برند و به طغیان آنان افزودند و آنان پنداشتند چنانکه شما پنداشتید که خدا هرگز احدی را مبعوث نخواهد کرد. و ما به آسمان ها نزدیک شویم، پس آنجا را پر از نگهبانان نیرومند و شهاب هایافتیم.

نکته ها

«رَهَقَ» به معنای فعل قبیح و خلافی است که انسان را در بر گیرد.

مراد از پناه بردن به جَنِّ، براساس روایات، رفتن نزد کسانی است که با جَنِّ ارتباط دارند و مورد الهام شیطان هستند و از آنها بخواهد که مشکلش را حل کنند.(۱)

کسی که با نور قرآن روشن شد و رشد یافت، از تمام انحرافات فکری و عملی نجات می یابد. قرآن بعد از جمله «یهدی الی الرشد» سیمایی از عقاید انحرافی را بیان می کند که برای خدا همسر و فرزند می گیرند «ما اتَّخَذَ صَاحِبَهُ وَ لَا وَلَدًا» سخن ناحق می گویند. «یَقُولُ سَفِيهًا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا» و به جای خدا به جن پناه می برند. «یعوذون

ص: ۱۰۷

برجال من الجن و خیال می کنند قیامت در کار نیست. «لن یبعث الله احداً»

پیام ها:

۱- پناه بردن به جن، کاری لغو و سفیهانه است. «يقولوا على الله سفيهنا على الله شططا... يعوذون برجال من الجن»

۲- جنیان مثل انسان، مرد و زن دارند. «برجال من الجن»

۳- پیام ارتباط با جن که عموماً برای رسیدن به مقاصد نادرست است، بر گمراهی دو طرف می افزاید. «يعوذون... فزادوهم رهقا»

۴- منکران قیامت، برهان و دلیل علمی ندارند بلکه گرفتار ظن و گمان هستند. «ظنوا كما ظننتم»

۵ - جن از عقاید انسان آگاه است. «ظنوا كما ظننتم»

۶- بعضی از جنیان کافرند و قیامت را انکار می کنند. «لن یبعث الله احداً»

۷- جن، توان تماس با آسمان را دارد. «لمسنا السماء»

۸ - نااهلان را به هر جا راه ندهید. «فوجدناه ملئت حرساً شديداً»

«۹» وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَاباً رَصِداً «۱۰» وَأَنَا لَا نَذَرِي أَشَرُّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشْداً «۱۱» وَأَنَا مِنْ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا «۱۲» وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا

و اینکه ما قبلاً برای (استراق) سمع در مراکزی از آسمان می نشستیم ولی اکنون هر که بخواهد استماع کند، شهابی در کمین خود می یابد. و اینکه ما نمی دانیم آیا برای کسانی که در زمین هستند شری اراده شده یا پروردگارشان برایشان خیر و صلاحی اراده کرده است. و اینکه بعضی از ما افراد صالحی هستند و بعضی جز آن، در راههای گوناگون هستند و اینکه ما می دانیم که هرگز نمی توانیم در زمین خدا را ناتوان سازیم و با فرار از سلطه او خارج شویم.

ص: ۱۰۸

نکته ها:

«رَصَد» اسم جمع «راصد» به معنای مراقب و نگهبان است. «قَدَد» جمع «قَدَّ» به معنای بریده شده و «طرائق قددا» به معنای مسلک های گوناگون است.

از این آیات استفاده می شود که مؤمنان از جنّ، علاوه بر شناخت قرآن، به ضعف خود و عظمت قدرت الهی و قدرت انتخاب و اختیار خود پی برده اند.

پیام ها:

۱- نزول قرآن، در آسمان ها نیز اثر گذاشت. جنّ قبل از نزول قرآن، اخبار آسمانی را استراق سمع می کرد و بعد از آن منع شد. «أَنَا كُنَّا نَقْعِدُ مِنْهَا... فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ»

۲- جنّ، آینده بشر و جهان را نمی داند. «وَأَنَا لَا نَدْرِي...»

۳- کیفر استراق سمع برخورد شدید است. «شهاباً رَصِداً»

۴- در قرآن، خیر و نیکی به خدا نسبت داده شده، امّا شرّ و بدی نسبت داده نشده و به صورت فعل مجهول آمده است. «اَشْرَ اُرِيد... اراد بهم ربّهم رشداً»

۵ - رشد دادن از شئون ربوبیت است. «ربّهم رشداً»

۶- طبیعت و فطرت جنّ بر فساد و شیطنت نیست، میان آنان نیز صالح و غیر صالح وجود دارد. «مِنَّا الصّٰلِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذٰلِكَ»

۷- لازمه اختیار و آزادی، گروه گروه شدن است. «كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا»

۸ - نه با مقاومت می توان خدا را عاجز کرد و نه با فرار. «لَنْ نَعِجْزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نَعِجْزَهُ هَرَبًا»

«۱۳» وَأَنَا لَمَّا سَجَعْنَا إِلَهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا «۱۴» وَأَنَا مِنَّا الْمُشْرِكُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا «۱۵» وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا

و اینکه چون هدایت (قرآن) را شنیدیم به آن ایمان آوردیم، پس هر کس به

پروردگارش ایمان آورد، نه از نقصان حقّی می ترسد و نه از ستمی. واینکه برخی از ما اهل تسلیم و بعضی ستمکارند پس کسانی که اهل تسلیم هستند، آنان در جستجوی رشدند. ولی ستمکاران هیزم دوزخند.

نکته ها:

«بخس» به معنای نقصان ظالمانه است و «رَهَق» در معنای سفاهت، طغیان، گناه، کذب و ظلم به کار می رود. (۱)

«قِسْط» یعنی بهره ونصیب است، «قاسط» به کسی گویند که سهم دیگری را می گیرد و «مُقْسُط» به کسی گویند که سهم دیگران را بدهد. به اصطلاح، اگر از باب افعال باشد به معنای اجرای عدالت و اگر ثلاثی مجرد باشد، به معنای ظلم به دیگران است.

کلمه «تَحَرَّوا» به معنای قصد کردن است.

چون «قاسطون» در مقابل «مسلمون» به کار رفته است، پس اهل تسلیم باید عدالت پیشه باشند.

از آن جا که آیات این سوره تا این جا از بیان جَنّیانی بود که قرآن را شنیدند و سپس برای دیگر جَنّیان افکار و عقاید و نظرات خود را بیان کردند، لذا توجه به شیوه سخن و محتوای مطالب آنان، می تواند در بحث تبلیغ دین برای مبلغان مفید باشد. اکنون برخی از آن ها را به اجمال مرور می کنیم:

با توجه گوش دادن. «استمع»

حضور گروهی. «نفر من الجنّ»

در برابر حقّ شاد شدن و احساسات نشان دادن. «سمعنا قرآنًا عجبًا»

تبلیغات. «فقالوا... یهدی الی الرشد»

ابراز عقیده و گرایش. «فامّنا به»

اظهار براءت از انحرافات. «ولن نشرک برّبنا احدًا»

ص: ۱۱۰

ردّ عقاید باطله. «ما اتّخذ صاحبه و لا ولدا»

تحقیر ناهلان. «يقول سفيها على الله شططا»

تأسف از انحراف دیگران. «ظننا ان لن تقول الانس والجن على الله كذبا»

نفی خرافات و گرایش های باطل. «رجال من الانس يعوذون برجال من الجن»

بیان عظمت حق. «فمن يستمع الان يجد له شهاباً رصداً»

بیان قدرت حق. «لن نعجز الله»

بیان ضعف انسان. «لن نعجزه هربا»

امید دادن به اهل ایمان. «فمن يؤمن برّبه فلا يخاف بخسا و لا رهقا»

مقایسه میان مسلمانان و ستمگران. «منا المسلمون و منا القاسطون»

با عمل خود دیگران را فرا خوانیم. «سمعنا الهدى آمنا به فمن يؤمن برّبه...»

خوب ها و خوبی ها را برجسته کنیم. «منا الصالحون و منا دون ذلك»

با مسائل محوری و اصولی آغاز کنیم. «يؤمن برّبه، سمعنا قرآناً، لن نعجزه، لجهنم خطبا»

پیام ها:

۱- قرآن یکسره هدایت است. «سمعنا قرآناً...سمعنا الهدى»

۲- سرعت در کار خیر ارزش آن را افزون می کند. «لما سمعنا...آمنا به»

۳- ایمان به قرآن، ایمان به پروردگار عالم است. «سمعنا...آمنا به...يؤمن برّبه»

۴- ایمان، تضمین کننده پاداش بی کم و کاست است. «فلا يخاف بخساً ولا رهقاً»

۵ - مسلمان عدالت خواه است. «منا المسلمون و منا القاسطون»

۶- جنّ، با اینکه وجود نامرئی و لطیفی است، ولی عذابش جسمانی است. «لجهنم خطبا»

۷- هم انسان مجرم آتش گیرانه دوزخ است: «وقودها الناس والحجاره»^(۱) و هم جنّ منحرف هیزم دوزخ است. «فكانوا الجهنم

حطباً

ص: ١١١

١- ١٥٨. بقره، ٢٤.

«۱۶» وَ أَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا «۱۷» لَنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا

و اگر بر طریق (حق) استقامت کنند، آنان را با آبی فراوان سیراب می کنیم، تا در آن (رفاه و آسایش) امتحانشان کنیم و هر کس از ذکر پرورگارش اعراض کند، او را در عذاب سخت در می آورد.

نکته ها:

«غدق» به معنای فراوانی و «صعد» به معنای سخت و مشکل است.

امام باقر علیه السلام می فرماید: مراد از «استقاموا علی الطریقه» استقامت در مسیر اهل بیت است. و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که اگر مردم بر ولایت ما استقامت داشته باشند از علم کثیر کامیاب می شوند. (۱)

از بهترین شیوه های تربیتی، شیوه ی مقایسه است. چنانکه قرآن در یک آیه می فرماید: استقامت و باران و در آیه بعد: اعراض و عذاب. با مقایسه این دو حالت مسئله حق و باطل شفاف تر می شود.

اعراض از ذکر خدا هم در دنیا زندگی را سخت می کند. «ومن اعرض عن ذکری فأنّ له معیشة ضنکاً» (۲) و هم در آخرت انسان را گرفتار عذاب سخت و فراگیر می کند. «و من یعرض عن ذکر ربّه یسلک عذاباً صعداً»

پیام ها:

۱- مهم تر از ایمان، پایداری و استقامت بر آن است. «لو استقاموا علی الطریقه»

۲- در میان راه ها، تنها یک راه حق قابل قبول است. «طرائق قددا... علی الطریقه»

۳- بیان آثار و برکات، بهترین شیوه دعوت است. «لو استقاموا... لاسقیناهم»

۴- آثار ایمان تنها در آخرت نیست، بلکه در دنیا نیز ظاهر می شود. «لا سقیناهم ماء غدقا»

ص: ۱۱۲

۱- ۱۵۹. تفسیر مجمع البیان.

۲- ۱۶۰. طه، ۱۲۴.

۵- استقامت بر راه حق ارزش است. و هر استقامتی ارزش ندارد، زیرا بعضی استقامت ها لجاجت و یک دندگی است. «استقاموا علی الطریقه»

۶- توسعه رزق، یکی از اسباب آزمایش است. «لا سقیناهم ماء غدقاً لفتنهم فیه» (چنانکه حضرت سلیمان نیز توسعه رزق خودش را سبب آزمایش دانست. «هذا من فضل ربی لیبلونی» (۱۲))

۷- استقامت بر راه مستقیم در طبیعت اثر می گذارد. «ماء غدقا»

۸- رفاه زمینه غفلت است. «ماء غدقا لفتنهم فیه»

۹- با توسعه رزق مغرور نشوید. «لفتنهم فیه»

۱۰- حتی بعد از استقامت بر راه حق و دریافت پاداش، کار خود را پایان یافته ندانید که تازه آزمایش دیگری شروع می شود. «ماء غدقا لفتنهم فیه...»

۱۱- خداوند، هم مهر دارد و هم قهر. «ماء غدقا... عذاباً صعداً»

۱۲- یکی از عوامل کشیده شدن به دوزخ اعراض از ذکر خداوند است. «ومن یعرض عن ذکر ربّه یسلکه عذاباً صعداً»

۱۳- گاهی نزول باران وسیله آزمایش است که اگر با ناشکری و کفران همراه شود، قهر فراگیر به دنبال دارد. «عذاباً صعداً»

«۱۸» وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا «۱۹» وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا «۲۰» قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا «۲۱» قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا

و اینکه مساجد برای خداوند است پس (در آنها) با خداوند احدی را نخوانید و اینکه وقتی بنده خدا بر پا ایستاده و او را می خواند نزدیک بود (جنیان) بر او ازدحام کنند. بگو: من فقط پروردگارم را می خوانم و احدی را شریک او نمی گیرم. بگو: همانا من مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیستم.

ص: ۱۱۳

«مساجد» جمع «مسجد» به معنای محل سجده و عبادت است.

امام صادق علیه السلام فرمود: چون یهود و نصاری در مراکز عبادت خود به خدا شرک می ورزیدند، خداوند فرمود: در مساجد اسلامی با خداوند احدی را نخوانید و خدا لعنت کند کسی که به مسجد احترام نگذارد. (۱)

«لُبداء» به معنای تراکم اجتماع و ازدحام است.

در جمله «فلا تدعوا مع الله احدا» دعا به معنای عبادت است، به دلیل آیه «ادعونی استجب لکم انّ العذین یستکبرون عن عبادتی» (۲) بنابراین خواندن غیر خدا به عنوان عبادت او حرام است، اما خواندن عادی شرک نیست.

مراد از ازدحام مردم به هنگام عبادت پیامبر که آیه می فرماید: «لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لُبْدَاءً»، یا ازدحام مخالفان است برای استهزا و مزاحمت و یا ازدحام عاشقان از جن و انس برای یادگیری .

اخلاص، زمانی به اوج می رسد که انسان خودش را نبیند و هر چه هست از او ببیند. در این آیات ابتدا می فرماید: من احدی را شریک او نمی دانم. سپس می فرماید: حتّی خودم را مالک چیزی نمی دانم. «لا اشرکُ به احداً... لا املکُ لکم ضرراً و لا رشداً»

جلوه بندگی پیامبر به این است که برای خود نقشی قائل نباشد و هر چه هست از او بداند و بگوید: «لا املکُ لکم ضرراً و لا رشداً»

از آغاز سوره تا اینجا، چهار بار واژه رشد بکار رفته تا هدف گیری وحی هر لحظه مورد توجه باشد. «یهدی الی الرشد، اراد بهم ربّهم رشداً، تحرّوا رشداً، ضرراً و لا رشداً»

مراد از مالک سود و زیان نبودن پیامبر، آن است که آن حضرت در برابر خداوند، به طور مستقل مالک نیست و گرنه در آیات فراوانی برای پیامبر از طرف خداوند نقش مهمی مطرح است. مانند آمرزش خواهی برای مردم: «واستغفر لهم الرسول لوجدوا

ص: ۱۱۴

۱- ۱۶۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۵.

۲- ۱۶۳. مؤمن، ۶۰.

الله توابا»(۱)، «تعالوا يستغفر لكم رسول الله»(۲)

نکاتی چند پیرامون مسجد

۱. اول بنای روی کره زمین مسجد بود. «انّ اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا»(۳)

۲. جایگاه مسجد باید از قداستی برخوردار باشد. چنانکه مؤمنان گفتند: بر مزار اصحاب کهف مسجدی بنا می کنیم: «تتخذن عليهم مسجداً»(۴)

۳. اولین کار پیامبر اسلام در مدینه، ساخت مسجد بود. «لمسجد أسس على التقوى من أول يوم»(۵)

۴. بیش از ده مرتبه نام مسجدالحرام در قرآن آمده است.

۵. خداوند، مسجد را خانه خود دانسته و برترین مردم، یعنی ابراهیم و اسماعیل، دو پیامبر بزرگ را خادم آن قرار داده است. «طهرا بيتي»(۶)

۶. برای حضور در مسجد، سفارش زینت شده است. «خذوا زينتكم عند كل مسجد»(۷)

۷. اگر ساخت مسجد بر اساس تقوا نباشد، و مسجد، عامل تفرقه گردد، باید خراب شود. «مسجداً ضاراً»(۸)

۸. قداست مسجد تا آنجاست که هر کسی حق ساخت و تعمیر مسجد را ندارد. «ما كان للمشركين ان يعمروا مساجد الله»(۹) و این امر، مخصوص مؤمنان متقی است. «انما يعمر مساجد الله من آمن بالله... ولم يخش الا الله»(۱۰)

۹. مسجد و سایر مراکز عبادت یهود و نصاری (دیرها و صومعه ها و معابد) به قدری ارزش دارد که برای حفظ آنها، باید خون داد. «...لهدمت صوامع و بيع و صلوات»(۱۱)

۱۰. مسجد آدابی دارد از جمله این که با صدای بلند در آن گفتگو نشود، سخنان باطل

ص: ۱۱۵

۱- ۱۶۴. منافقون، ۵.

۲- ۱۶۵. منافقون، ۵.

۳- ۱۶۶. آل عمران، ۹۶.

۴- ۱۶۷. کهف، ۲۱.

۵- ۱۶۸. توبه، ۱۰۸.

۶- ۱۶۹. بقره، ۱۲۵.

۷- ۱۷۰. اعراف، ۳۱.

۸- ۱۷۱. توبه، ۱۰۷.

۹- ۱۷۲. توبه، ۱۷.

۱۰- ۱۷۳. توبه، ۱۸.

۱۱- ۱۷۴. حج، ۴۱.

مطرح نشود، درباره خرید و فروش صحبتی نشود و از مطالب لغو دوری گردد.

۱۱. برای هر گامی که به سوی مسجد برداشته شود، پاداش است.

۱۲. نشستن در مسجد به انتظار نماز پاداش دارد.

۱۳. مسجدی که در آن نماز خوانده نشود، نزد خدا شکایت می کند.

۱۴. همسایه مسجد اگر نمازش را در مسجد نخواند، ارزشی ندارد.

۱۵. خداوند به خاطر اهل مسجد، عذاب را از دیگران برطرف می کند. (۱)

۱۶. سارق نزد معتصم (خلیفه عباسی) به سرقت خود اعتراف کرد و خلیفه فقها را جمع کرد و حکم او را پرسید. یکی گفت: دست سارق باید از میچ قطع شود، زیرا در آیه تیمم می خوانیم: «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم» (۲) دیگری گفت: دست را از آرنج قطع کنید، زیرا قرآن در آیه وضو می فرماید: «و ایدیکم الی المرافق» (و سبب اختلاف شد)

آنگاه معتصم امام جواد علیه السلام را فراخواند و حکم را از حضرتش پرسید.

امام جواد علیه السلام فرمود: فقط چهار انگشت قطع شود. زیرا قرآن می فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» جای سجده مخصوص خداوند است و آنچه در سجده روی زمین قرار گیرد، نباید قطع شود.

معتصم استدلال امام علیه السلام را پسندید و به نظریه آن حضرت عمل شد. (۳)

پیام ها:

۱- مکان های عبادت برای خداست. «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»

۲- هفت موضعی که هنگام سجده بر زمین نهاده می شود مخصوص خداوند است و سجده برای غیر خدا ممنوع است. «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»

۳- جایی که به قصد مسجد ساخته شد و در آن نماز خوانده شد، احکام ویژه ای پیدا می کند. «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»

ص: ۱۱۶

۱- ۱۷۵. موارد ۱۰ تا ۱۵ بر اساس روایاتی است که در میزان الحکمه باب مسجد آمده است.

۲- ۱۷۶. نساء، ۴۳.

۴- از نظر قرآن، برخی مکان ها می تواند قداست مخصوص داشته باشد. «اِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ فَلَا تَدْعُوا...»

۵- احدی را در کنار خدا و هم ردیف خدا نخوانید. «فلا تدعوا مع الله احدا»

۶- بندگی خدا، مقدمه تمام کمالات و رسالت هاست. «قام عبدالله» (عنوان «عبدالله» را خداوند به پیامبر عطا کرد.)

۷- عبادت خداوند، نیاز به قیام و انگیزه و نشاط و تصمیم عبادت کننده دارد. «قام عبدالله»

۸- در برابر پندارهای باطل مطرح شده، باید با صراحت اعلام موضع کرد. «قل انما ادعوا ربی»

۹- دعایی ارزش دارد که خالصانه باشد. «ادعوا ربی ولا اشرک به احدا»

۱۰- کسی که دیگران را به اخلاص فرا می خواند باید خودش مخلص باشد. «فلا تدعوا مع الله احدا... انما ادعوا ربی ولا اشرک به احدا»

۱۱- در کنار توحید، نفی شرک لازم است. «ادعوا ربی ولا اشرک به احدا»

۱۲- سود واقعی در گرو هدایت است و کسی که راه رشد را نپذیرد ضرر کرده است. آری در برابر رشد چیزی جز ضرر نیست. «ضرراً ولا رشداً»

«۲۲» قُلْ اِنِّیْ لَنْ یُّجِیْرَنِیْ مِنَ اللّٰهِ اَحَدٌ وَلَکِنْ اَجِدُ مِنْ دُوْنِهٖ مُّلتَحِداً «۲۳» اِلَّا بِلَاغًا مِّنَ اللّٰهِ وَرِسَالَتِهٖ وَ مَنْ یَّعِصِ اللّٰهُ وَرَسُوْلَهٗ فَاِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِیْدًا فِیْهَا اَبَدًا

بگو: همانا هیچ کس مرا در برابر خدا حفظ نخواهد کرد و جز او هرگز پناهگاهی نخواهم یافت. (وظیفه من) جز ابلاغی از جانب خدا و رساندن پیام او نیست. و کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند قطعاً آتش دوزخ برایش خواهد بود، در حالی که همیشه در آن آتش جاودانه اند.

نکته ها:

بیش از سیصد مرتبه کلمه قل در قرآن آمده است که یا پاسخ به سؤالات مطرح

شده است و یا پاسخ به سؤالاتی که ممکن است پیش آید و یا موضع گیری در برابر توهمات و پندارها و توقعات نابجاست. یکی از راههای دعوت به اخلاص آن است که انسان فکر کند چه کسی می تواند بلاها را از او دفع کند: «لن یجیرنی من الله احد»

پیامبران الهی مردم را به سوی خدا دعوت می کردند و برای خود امتیاز خاصی قائل نبودند؛ چنانکه می فرمودند:

«قل انما انا بشر مثلکم» (۱) همانا من بشری همانند شما هستم.

«ما ادری ما یفعل بی» (۲) نمی دانم بر سر من چه خواهد آمد.

«لا اقول لکم عندی خزائن الله» (۳) گنج الهی نزد من نیست.

«لن یجیرنی من الله احد» در برابر خدا، کسی نمی تواند مرا حفظ کند.

پیام ها:

۱- همه در برابر قانون الهی یکسانند و هیچ کس مصونیت ویژه ندارد. «قل انی لن یجیرنی من الله احد»

۲- نه تنها مالک سود و زیان شما نیستم بلکه به هنگام خطر، مالک دفع بلا از خودم هم نیستم. «لن یجیرنی من الله احد»

۳- شخص پیامبر نیز اگر خلاف کند، از قهر الهی مصون نمی ماند. «لن یجیرنی من الله احد»

۴- تنها راه نجات از قهر خدا، انجام وظیفه و رسالت است. «الاّ بلاغاً... و رسالاته»

۵- پیامبر معصوم است، زیرا مخالفت با او در ردیف مخالفت با خدا قرار گرفته است. «و من یعص الله و رسوله»

ص: ۱۱۸

۱- ۱۷۸. کهف، ۱۱۰.

۲- ۱۷۹. احقاف، ۹.

۳- ۱۸۰. انعام، ۵۰.

«۲۴» حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْتَعْجِلُونَ مَنْ أَوْعَدَهُمْ نَاصِرًا وَ أَقَلَّ عَدَدًا «۲۵» قُلْ إِنِ أَدْرِي أَقْرِبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا

(آنان در غفلت و غرور به سر می برند) تا وقتی که آنچه را به آن تهدید می شوند، ببینند، که خواهند دانست چه کسی یاورش ضعیف تر و نفراش کمتر است. بگو: من نمی دانم که آیا آنچه وعده داده می شوید نزدیک است، یا پروردگارم برای تحقق آن مدتی (طولانی) قرار می دهد.

نکته ها:

گروهی، افتخارشان به این است که بگویند: «نحن اکثر اموالاً و اولاداً» مال و فرزند ما بیشتر است. (۱) لذا قرآن می فرماید: در قیامت خواهند فهمید که نه پول به کار آید نه مال و ثروت.

ندانستن زمان قیامت، برای آماده بودن از یکسو و دلهره نداشتن از سوی دیگر مفید است. «قل ان ادري اقريب»

پیام ها:

۱- گذشت زمان، مسائل را روشن می کند. «حتی اذا رأوا»

۲- عاقبت، سرهای متکبران به سنگ خواهد خورد. «حتی اذا رأوا ما یوعدون»

۳- روز قیامت، روز ظهور ضعف و ناتوانی انسان و همه تکیه گاه های اوست. «فستعلمون من اضعف ناصراً و اقل عدداً»

۴- پیامبر هم بدون اراده الهی از آینده خبر ندارد. «قل ان ادري»

۵- گفتن نمی دانم، عیب نیست. «قل ان ادري»

ص: ۱۱۹

«۲۶» عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا «۲۷» إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا «۲۸» لِيُعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا

او عالم به غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند، مگر کسی همانند پیامبر که از او راضی باشد، پس از پیش رو و از پشت سر نگهبانانی می فرستد تا بدانند (رسولان) پیام های پروردگارشان را رسانده اند و او به آنچه نزد آنان است احاطه دارد و هر چیزی را با عدد، شماره کرده است.

نکته ها:

در مدیریت، هم باید اطلاعات لازم را در اختیار مسئول گذاشت. «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول»

هم از او حفاظت کرد. «فانه یسلک من بین یدیه...»

و هم بر عملکرد او نظارت دقیق داشت. «لیعلم ان قد ابلغو رسالات ربهم»

علم غیب

در این که غیر از خدا کسی علم غیب می داند یا نه؟ و اگر می داند مقدار آن چقدر و کیفیت آن چگونه است؟ چه افرادی می دانند؟ و آیا این دانستن به اراده خودشان است یا نه؟ دائمی است یا لحظه ای؟ جزیی است یا کلی؟ موروثی است یا اهدایی؟ سخن بسیار است، لذا به تحقیقی که در سال های جوانی داشتم و به یادداشت هایی که سال ها قبل جمع آوری کرده بودم، مراجعه کردم و خلاصه آن را در این جا می آورم.

اصل اول. احدی جز خدا به طور مستقل غیب را نمی داند، زیرا کلید و خزانه و سرچشمه علم غیب تنها نزد اوست: «و عنده مفاتيح الغیب لا یعلمها الا هو»^(۱) و اگر دیگران بهره ای دارند از طرف خداوند است. بنابراین آیاتی که می گویند: ما کسی را بر غیب آگاه کردیم، یعنی بخشی از غیب را به او هبه کردیم. «تلك من انباء الغیب نوحيها اليك»^(۲)

ص: ۱۲۰

۱- ۱۸۲. انعام، ۵۹.

۲- ۱۸۳. هود، ۴۹.

در قرآن می خوانیم که حضرت عیسی به مردم فرمود: من شما را از آنچه در خانه های خود ذخیره کرده اید و آنچه خواهید خورد خبر می دهم. «و ائبئکم بما تأکلون و ما تدّخرون فی بیوتکم» (۱)

آری آگاهی دیگران از غیب، تنها با خواست و اراده الهی است. «و لایحیطون بشیء من علمه الاّ بما شاء» (۲)

اصل دوم. در آیه ۲۶ سوره جن می فرماید: «فلا یظهر علی غیبه احداً الاّ من ارتضی من رسول» یعنی خداوند جز افرادی نظیر پیامبر را که از آنها راضی است، دیگری را بر علم غیب خود آگاه نمی سازد و در آیه ۱۷۴ سوره آل عمران نیز می خوانیم: خدا شما را بر غیب آگاه نمی سازد ولی از پیامبرانش هر که را بخواهد بر می گزیند (و علوم غیبی را به او می دهد) «و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن یجتبی من رسله من یشاء» (۳)

بنابراین حساب افراد کاهن، جادوگر و کف بین که ارتباطی با معنویات ندارند و گاه و بیگاه از رندی خود و سادگی مردم سوء استفاده کرده و براساس تخمین ها و تحلیل ها، پیشگویی می کنند، از حساب اولیای خدا جداست.

اصل سوم. بهره گیری اولیای خدا از علم غیب، تنها در موارد خاص آن هم به اذن خداست، نه آن که برای رفع مشکلات شخصی از آن استفاده کنند. همانگونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مرافعات، به سوگند و شاهد و ظواهر عمل می فرمود و از علم غیب استفاده نمی کرد.

اصولاً اگر اولیای خدا برای زندگی شخصی خود از معجزه و علم غیب استفاده کنند و مشکلات خود را حل نمایند، نمی توانند برای مردم الگوی عملی باشند، اگر امام حسین علیه السلام با معجزه و دعا، تشنگی صحرای کربلا را حل می کرد، چگونه می توانست برای مردمی که این امکانات را ندارند امام باشد؟

یکی از رموز موفقیت پیشوایان دینی، صبر آنان بر مشکلات شخصی، جنگ ها،

ص: ۱۲۱

۱- ۱۸۴. آل عمران، ۴۹.

۲- ۱۸۵. بقره، ۲۵۵.

۳- ۱۸۶. آل عمران، ۱۷۹.

فقرها، بیماری ها، داغ دیدن ها و امثال آن بوده است. و صبر و پایداری، قناعت و بردباری و زهد و تقوای آنان در این صحنه ها جلوه می کرد.

اصل چهارم. غیب بر دو گونه است: نوعی که مخصوص خداوند است و نوعی که به انبیا و فرشتگان و امامان معصوم داده می شود. چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: «ان لله عزّ و جلّ علمین: علماً عنده لم یطلع علیه احداً من خلقه و علماً نبذه الی ملائکته و رسله فما نبذه الی ملائکته و رسله فقد انتهى الینا»^(۱) بنابراین مراد از آیاتی که می گویند: علم غیب مخصوص خداست، نوع اول آن و آیاتی که می گویند: علم غیب را دیگران می دانند، نوع دوم است. در دعا نیز می خوانیم: خدایا به حق آن علمی که مخصوص خودت است سوگند. «وبحقّ علمک الذی استأثرت به لنفسک»

اصل پنجم. دست خداوند در تغییر امور عالم و به تعبیر قرآن، محو و اثبات امور باز است و لذا اولیای خدا نمی توانند نسبت به آینده، علم قطعی داشته باشند. چنانکه امام سجّاد علیه السلام می فرماید: که اگر یک آیه در قرآن نبود، تمام مسائل تا روز قیامت را به شما خبر می دادم، پرسیدند: کدام آیه؟ حضرت فرمود: «یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده امّ الكتاب»^(۲) خداوند هر چه را بخواهد محو می کند و هر چه را بخواهد ثابت نگه می دارد و ام الكتاب تنها نزد اوست.^(۳)

اصل ششم. گاهی کمال در دانستن غیب است و گاهی در ندانستن آن. مثلاً شبی که حضرت علی علیه السلام به جای پیامبر در بستر خوابید، کمال او در این بود که نداند دشمنان او را خواهند کشت یا نه؟ زیرا اگر می دانست که او را نمی کشند و به جای او می خوابید خیلی مهم نبود.

پیشوایان دینی خود فرموده اند: گاهی پرده کنار می رود و اموری را می دانیم و گاهی بسته می شود و نمی توانیم که بدانیم. «یبسّط لنا فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم»^(۴) آری قبض و بسط علم غیب به دست خداست. چنانکه در قرآن به پیامبرش خطاب می کند:

ص: ۱۲۲

۱- ۱۸۷. کافی، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲- ۱۸۸. رعد، ۳۹.

۳- ۱۸۹. تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۰.

۴- ۱۹۰. کافی، ج ۱، ص ۲۵۶.

«لا تعلمهم» (۱) تو منافقان مدینه را نمی شناسی و در پاسخ کسانی که از زمان قیامت سؤال می کنند می فرماید: «قل ان أدری» (۲) بگو: نمی دانم.

پیام ها:

- ۱- هستی، فقط دیدنی ها نیست، امور بسیاری وجود دارد که از چشم ما پنهان و قابل رؤیت نیست. «عالم الغیب»
 - ۲- کسانی مثل فالگیرها، کف بین ها و کاهنان که ادعای علم غیب می کنند دروغگو هستند، زیرا خداوند فقط به امثال پیامبران علم غیب عطا می کند. «الّا من ارتضی من رسول»
 - ۳- هیچ کس، از ناظر و مراقب بی نیاز نیست. «فانّه یسلک... رصداً»
 - ۴- وحی الهی از طریق فرشتگان، حفاظت می شود. «فانّه یسلک من بین یدیه»
 - ۵- پیامبر، در دریافت وحی و ابلاغ آن مصونیت دارد. «رصداً لیعلم ان قد ابلاغوا رسالات ربّهم»
 - ۶- حفاظت الهی از طریق فرشتگان جامع است. «من بین یدیه و من خلفه رصداً»
 - ۷- علم خداوند، اجمالی نیست، بلکه دارای احاطه و احصای کامل است. «لیعلم... احاط... احصی کلّ شیء عدداً»
- «والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۲۳

۱- ۱۹۱. توبه، ۱۰۱.

۲- ۱۹۲. جنّ، ۲۵.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» يَا أَيُّهَا الْمَزْمُلُ «۲» قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا «۳» نَضِمْهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا «۴» أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا «۵» إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

ای جامه به خود پیچیده. شب را جز اندکی، به پا خیز. نصف آن، یا اندکی از آن کم کن یا بر آن بیفزای و قرآن را با تأنی و شمرده بخوان. همانا ما سخنی سنگین و گرانمایه بر تو القا خواهیم کرد.

نکته ها:

«مُزَّمِّل» به معنای پیچیدن جامه و پارچه به دور خویشتن است. بعضی مراد از آن را جامه نبوت دانسته و بعضی گفته اند: مراد آن است که رسالت با گوشه گیری و عزلت و انزوا سازگار نیست. بعضی گفته اند: مراد آن است که رسالت با استراحت سازگار نیست و باید قیام کنی.

«ترتیل» به معنای آهسته و درست و بدون شتاب خواندن قرآن است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: کلمات قرآن را به طور کامل آشکار کن و آن را مثل شعر نخوان و جداجدا و پراکنده نکن. با تلاوت آن دل های خود را به فرع وادارید و هدفتان رسیدن به آخر سوره نباشد. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: ترتیل آن است که در تلاوت قرآن هرگاه به آیات بهشت

ص: ۱۲۴

رسیدید از خداوند بهشت بخواهید و هرگاه به آیات دوزخ رسیدید، به خداوند پناه ببرید. و در روایتی دیگر فرمود: ترتیل آن است که قرآن با صوتی زیبا خوانده شود.^(۱)

به گفته مرحوم طیب در تفسیر اطیب البیان، مراد از «قول ثقیل» اعلام خلافت و امامت حضرت علی بن ابیطالب علیهما السلام است که بر آن حضرت سخت بود و مراد از آن قرآن نیست، زیرا می فرماید: قرآن بخوان تا در آینده قول ثقیل را دریافت کنی. پس قرآن قبل از قول ثقیل بوده است.

قرآن، کلامی سنگین است به گونه ای که اگر بر کوه نازل شود، آن را قطعه قطعه می کند. «لو انزلنا هذا القرآن علی جبلٍ لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیه الله»^(۲) دریافت وحی و پیاده کردن قرآن در جامعه نیز کاری بس سنگین است. «أنا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً»

با این که حضرت موسی علیه السلام مدت چهل شبانه روز برای مناجات با خداوند در کوه طور به سر برد، ولی خداوند، تنها از شب های آن نام برد: «ثلاثین لیل»^(۳) شاید به خاطر آن که شب، با مناجات تناسب بیشتری دارد.

پیام ها:

۱- رهبر جامعه اسلامی باید از استراحت خود بکاهد. «یا ایها المزمّل قم اللیل»

۲- شب، بهترین زمان برای عبادت است. «قم اللیل»

۳- نماز شب مورد تأکید الهی واقع شده است. «قم اللیل»

۴- عبادت شبانه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله واجب بوده است. «قم اللیل» (چنانکه در جایی دیگر می فرماید: «فتهجد به نافله لك»^(۴))

۵- برای پذیرش مسئولیت های سنگین، آمادگی روحی لازم است. «یا ایها المزمّل قم اللیل... أنا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً»

ص: ۱۲۵

۱- ۱۹۴. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۱۹۵. حشر، ۲۱.

۳- ۱۹۶. اعراف، ۱۴۲.

۴- ۱۹۷. اسراء، ۸۲.

۶- رهبران دینی، هم باید شبها برای عبادت خداوند قیام کنند: «قم اللیل...» و هم روزها برای بیدار کردن مردم. «قم فانذر» (۱)

۷- مقدار شب زنده داری محدودیتی ندارد. (یک دوم، یک سوم یا دو سوم شب) (برای انجام امور عبادی، مردم را در تنگنا قرار ندهیم، برای همه مردم و همه زمانها نمی توان یک نسخه نوشت و یک نوع دارو تجویز کرد.) «نصفه او انقصه... او زد علیه»

۸- برای آن که عبادت با نشاط همراه باشد، باید بخشی از شب را استراحت کرد. «نصفه او انقص منه قليلاً اوزد علیه»

۹- خواندن نماز و قرائت قرآن در شب بهترین وسیله برای ایجاد آمادگی روحی و کسب انرژی است. «قم اللیل الاً قليلاً... و رتل القرآن ترتیلاً»

۱۰- تلاوت قرآن آدابی دارد و ترتیل، ادب آن است. «و رتل القرآن ترتیلاً»

۱۱- تلاوت هر بخش از قرآن، مقدمه ای برای بخش دیگر می شود. «و رتل القرآن... سنلقى عليك قولاً ثقیلاً»

۱۲- در مدیریت، همیشه شرائط را یکسان نپندارید، رهبر باید از ابتدا کارهای سنگین را پیش بینی کند. «سنلقى عليك قولاً ثقیلاً»

«۶» إِنَّ نَاشِئَتَهُ اللَّيْلُ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً «۷» إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا «۸» وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتْتِيلاً «۹» رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا

همانا برخاستن در شب (برای عبادت) پایدارتر پابرجاتر و گفتار آن استوارتر است. همانا تو در روز حرکت و تلاشی طولانی داری (و کمتر به عبادت می رسی) و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به سوی او منقطع شو. او که پروردگار مشرق و مغرب است، معبودی جز او نیست، پس او را وکیل خود ساز.

ص: ۱۲۶

نکته ها:

مراد از «ناشئه اللیل» «برخاستن از خواب» است، چنانکه در روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می خوانیم: مراد از «ناشئه اللیل» قیام برای نماز شب است. (۱)

«وطأ» به معنای زیر پا گذاشتن و قدم نهادن بر چیزی است و در آیه به معنای قدم گذاشتن در راه عبادت است. امام صادق علیه السلام در تفسیر «اشدّ وطأ» فرمود: منظور برخاستن از رختخواب است در حالی که جز خداوند را اراده نکرده باشد. (۲)

«تبّتل» به معنای بریدن از هوای نفس و توجه کردن به خداوند است.

امام باقر علیه السلام فرمود: مراد از «تبّتل» بالا بردن دست ها هنگام تکبیر نماز است، و امام صادق علیه السلام فرمود: «تبّتل»، حالت خضوع و خشوع به هنگام دعا در درگاه الهی است. (۳)

نماز شب در روایات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین شما کسی است که کلامش نیکو باشد، گرسنگان را سیر کند و به هنگامی که مردم در خوابند، نماز شب بخواند. (۴)

آن حضرت سه بار به علی بن ابیطالب فرمود: بر تو باد به نماز شب. «علیک بصلاه اللیل، علیک بصلاه اللیل، علیک بصلاه اللیل» (۵)

امام صادق علیه السلام فرمود: شرافت مؤمن به نماز شب است و در روایتی دیگر فرمود: زینت و افتخار مؤمن به خواندن نماز شب است. (۶)

شخصی به حضرت علی علیه السلام گفت: من از توفیق خواندن نماز شب محروم شده ام! امام علیه السلام فرمود: «قَیْدَتُکَ ذَنْبُکَ» گناهانت تو را بازداشته است. (۷)

خداوند به حضرت موسی علیه السلام خطاب کرد: ای موسی، دروغ می گوید کسی که می گوید مرا دوست دارد ولی هنگامی که شب فرارسد، به جای گفتگو با من، به خواب می رود. (۸)

ص: ۱۲۷

۱- ۱۹۹. تفسیر مجمع البیان.

۲- ۲۰۰. کافی، ج ۳، ص ۴۴۶.

۳- ۲۰۱. تفسیر نورالثقلین.

۴- ۲۰۲. بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۱۴۲.

- ٥-٢٠٣. وسائل الشيعة، ج ٥، ص ٢٦٨.
- ٦-٢٠٤. بحار الانوار، ج ٨٧، ص ١٤٠.
- ٧-٢٠٥. بحار الانوار، ج ٨٠، ص ١٢٨.
- ٨-٢٠٦. اعلام الدين ديلمى، ص ٢٦٣.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: دو رکعت نماز در دل شب، از دنیا و آنچه در آن است نزد من محبوب تر است.(۱)

در روایات از نماز شب به عنوان عامل زیاد شدن رزق، ادای دین، رفع هم و غم و جلای چشم یاد شده است.(۲)

براساس روایات، نماز شب، سبب بخشش گناهان روز می شود.(۳)

همچنین، نماز شب، سبب سلامتی بدن و دریافت رحمت الهی شمرده شده است.(۴)

خداوند در قرآن پاداش بعضی از اعمال را بیان فرموده است ولی در مورد نماز شب می فرماید: هیچ کس نمی داند که خداوند چه چیزی برای او ذخیره کرده است: «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم...»(۵)

پیام ها:

۱- در عبادت، عنصر زمان مؤثر است. «ناشئه الليل»

۲- بعضی از فیوضات و برکات، از شب نشأت و ریشه می گیرد. «ناشئه الليل»

۳- تاریکی شب، زمینه بهتری برای عبادت بی ریا و همراه با خضوع و خشوع فراهم می کند. «ناشئه الليل»

۴- عبادت شبانه تأثیر ماندگارتری در روح دارد. «اشدّ وطأً»

۵- نماز شب، عامل ثبات قدم و تقویت عقیده مؤمن می شود. «اشدّ وطأً واقوم قیلاً»

۶- حتی پیامبر، به یاد خدا و نیایش با او محتاج است. «اذکر اسم ربّک و تبّتل الیه»

۷- موفقیت در روز، نیازمند کسب قوّت در نیایش های شبانه است. «قم اللیل... ان لک فی النهار سبحاً طویلاً»

ص ۱۲۸

۱- ۲۰۷. علل الشرایع، ص ۳۶۳.

۲- ۲۰۸. سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۶.

۳- ۲۰۹. فروع کافی، ج ۳، ص ۳۶۶.

۴- ۲۱۰. بحار ج ۸۴، ص ۱۴۴.

۵- ۲۱۱. سجده، ۱۷.

۸- ربوبیت خداوند اقتضا دارد که همواره به یاد او باشیم. «واذکر اسم ربّک»

۹- در دستیابی به کمالات، بالاترین درجه را مدّ نظر قرار دهید. «تبتّل الیه تبتیلاً»

۱۰- عبادت شبانه و ذکر روزانه، مقدّمه ای برای انقطاع کامل به سوی خداوند است. «تبتّل الیه تبتیلاً»

۱۱- ربوبیت خداوند نسبت به مشرق و مغرب، دلیل یکتایی او و لزوم توکل بر او است. «ربّ المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتّخذهُ وکیلاً»

«۱۰» وَاضِیْرٌ عَلٰی مَا یَقُولُوْنَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیْلًا- «۱۱» وَ ذَرْنِیْ وَالْمُکَذِّبِیْنَ اُولٰٓئِی النّٰعِمَیْهِ وَمَهْلُهُمْ قَلِیْلًا- «۱۲» اِنَّ لَمَدِیْنَتَا اَنْکَالًا وَجَحِیْمًا «۱۳» وَطَعَامًا ذَا غُصَّهِ وَعَذَابًا اَلِیْمًا «۱۴» یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ کَثِیْفًا مَّهِیْلًا

و بر آنچه می گویند صبر کن و به گونه ای نیکو از آنان کناره بگیر. و مرا با تکذیب کنندگان توانگر و خوشگذران واگذار و آنان را اندکی مهلت ده. همانا نزد ما است غل ها و آتش برافروخته. و غذایی گلوگیر و عذابی دردناک. در روزی که زمین و کوهها به لرزه درآیند و کوهها به صورت پشته هایی از شن روان گردند.

نکته ها:

«هجر» و «هجران» به معنای جدا شدن از دیگری و آن کناره گیری است. خواه جدا شدن با بدن باشد یا با قلب.

«نعمت» با کسر نون، به معنای چیزی است که خداوند به انسان داده و «نعمت» با فتح نون، به معنای کامیابی و عیش و عشرت است.

«انکال» جمع «نکل» به معنای ناتوانی است و نکول کردن یعنی عاجز شدن از پرداخت دین و انجام کار. به غل و زنجیری که انسان را از حرکت عاجز می کند، انکال گفته می شود.

در روایاتی آمده است که درد دندان، حضرت علی علیه السلام را کم طاقت کرد، حضرت

فرمود: خدایا این همه درد برای یک قطعه استخوان است پس عذاب آخرت چه خواهد بود؟ سپس این آیات را تلاوت فرمود: [\(۱\)](#) «إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا»

«کثیب» به معنای تل شن و «مهیل» به معنای شن روان است.

اعراض و کناره گیری از مخالفان، به معنای متارکه دائمی و دست برداشتن از هدف نیست، بلکه نوعی تاکتیک موقت در مراحل تبلیغ است. چنانکه در سوره نساء می خوانیم: «فاعرض عنهم و عظمهم» [\(۲\)](#)

تهدید در این آیه، ممکن است ناظر به شکست مشرکان در نبرد با مؤمنان باشد و یا عذاب الهی در آخرت. «ذرنی والمکذبین»

پیام ها:

۱- یاد خدا، بریدن از دیگران و توکل بر خدا، زمینه صبر در برابر ناملایمات است. «واذکر... و تبتل... فاتخذہ وکیلاً واصبر»

۲- صبر و سعه صدر، از شرائط مهم رهبری است. «واصبر علی ما یقولون»

۳- رهبر باید انتظار هر نوع زخم زبان و اتهامات ناروا را داشته باشد. «واصبر علی ما یقولون»

۴- گاهی لازم است که رهبر جامعه اسلامی افراد یا گروه هایی را بایکوت کند و از آنها کناره بگیرد. «واهجرهم...»

۵- ابتدا باید صبر کرد و سپس کناره گیری نمود. صبر، مقدم بر هجر است. «واصبر... واهجر»

۶- کسی که خداوند را به عنوان وکیل خود برگزید، به راحتی می تواند از دیگران کناره گیری کند. «فاتخذہ وکیلاً... واهجرهم...»

۷- کنار زدن مخالفان، باید به شکلی زیبا و در شأن رهبر جامعه اسلامی باشد.

ص: ۱۳۰

۱- ۲۱۲. تفسیر کنزالدقائق.

۲- ۲۱۳. نساء، ۶۳.

- ۸- کسی که خدا را وکیل گرفت، هرزه گویان را به خدا واگذار می کند. «فَاتَّخَذَهُ وَكِيلاً... واهجرهم و ذرنی و المکذبین»
- ۹- خداوند، پیامبرش را در برابر یاوه گویی های دشمن دلداری می دهد. «ذرنی و المکذبین»
- ۱۰- آنچه انسان را به صبر وامی دارد و او را دلگرم می کند، حمایت بی دریغ الهی است. «واصبر... ذرنی و المکذبین»
- ۱۱- معمولاً تکذیب کنندگان، از طبقه مرفّه و خوشگذران بوده اند. «والمکذبین اولی النعمه»
- ۱۲- اگر شما قادر به مقابله با صاحبان ثروت و قدرت نبودید، نگران نباشید، زیرا خداوند قادر به مقابله با آنان است. «ذرنی و المکذبین اولی النعمه»
- ۱۳- مهلت دادن به مخالفان، سنت الهی است. «مهلهم»
- ۱۴- دوره تکذیب حق و خوشگذرانی، مدّت زیادی طول نمی کشد و فرصت آنان در دنیا اندک است. «مهلهم قليلاً»
- ۱۵- اگر خداوند به کافران خوشگذران مهلت می دهد، نشانه رضایت او نیست بلکه مهلتی است تا قیامت فرا رسد. «مهلهم... انّ لدنيا انكالا و جحيماً»
- ۱۶- کافران به کامیابی های زودگذر مغرور نشوند زیرا که غل و زنجیر و آتش برافروخته و غذایی گلوگیر در پی دارد. «اولی النعمه... انكالا و جحيماً... ذاغصّه»
- ۱۷- تبدیل رفاه دنیا به عذابی دردناک، برای قدرتی که کوه را به شن تبدیل می کند، کاری آسان است. «اولی النعمه... طعاماً ذا غصّه... کانت الجبال کثیباً مهیلاً»
- ۱۸- تبدیل کوهها به شن های روان، بیانگر عظمت لرزش زمین و زلزله قیامت است. «ترجف الارض و الجبال و کانت الجبال کثیباً مهیلاً»

«۱۵» إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا «۱۶» فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا

همانا ما رسولی را که گواه بر شماست، به سوی شما فرستادیم، همان گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم. اما فرعون، آن رسول را نافرمانی کرد و ما او را به کیفری وخیم گرفتیم.

نکته ها:

«وَبِيل» به معنای وخیم و سنگین است.

شهادت و گواهی، به معنای آن است که انسان با حواس خود چیزی را بشنود و یا ببیند، و بنا بر آیات قرآن کریم و روایات، پیامبر اکرم و اولیای معصوم علیهم السلام بر تمام اعمال ما شاهدند.

تکرار کلمه «رسول» در این آیات، بیانگر این نکته است که مخالفت با انبیا به خاطر مقام رسالت آنهاست، همان گونه که تکرار کلمه «فرعون»، تأکید بر آن است که در برابر قهر خداوند، بزرگ ترین قدرت نیز توان دفاع و مقابله را ندارد.

در قرآن در دو آیه دیگر نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد نام برده شده است. (۱)

همه پیامبران به سوی قومشان مبعوث شده اند، جز حضرت موسی که در همان آغاز، مأمور شد به دربار فرعون رود و او را دعوت کند. آری در جامعه ای که تحت حکومت یک حاکم ظالم است، مبارزه با طاغوت در رأس برنامه انبیاست. «ارسلنا الی فرعون»

پیام ها:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر امت خویش گواه است و نظارت کامل دارد. «رسولاً شاهدًا علیکم»

۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دنیا شاهد بر اعمال است. «شاهدًا علیکم» و در آخرت ادای شهادت می کند. «جئنا بک علی هؤلاء شهیداً» (۲)

ص: ۱۳۲

۱- ۲۱۴. احزاب، ۴۵ و فتح، ۸.

۲- ۲۱۵. نساء، ۴۱.

۳- انجام رسالت، همراه با نظارت است. «رسولاً شاهداً»

۴- فلسفه بعثت انبیا، در همه زمان ها یکی است. «ارسلنا الیکم... کما ارسلنا الی فرعون»

۵- تاریخ آینه ی عبرت است، از آن پند بگیرید. «کما ارسلنا الی فرعون فعصى... فاخذناه»

۶- در مبارزه با منکرات به سراغ سرچشمه بروید. «ارسلنا الی فرعون»

۷- برای وعده و وعیدهایی که به مردم می دهید، نمونه عملی ارائه کنید. (خداوند که کافران مرفه را تهدید می کند، عاقبت فرعون را یادآوری می کند). «ذرني والمكذبین اولی النعمه... فعصى فرعون الرسول فاخذناه اخذاً وبيلاً»

۸- سربلندی از فرمان رسول خدا، سبب گرفتاری می شود. «فعصى فرعون الرسول فاخذناه اخذاً وبيلاً»

«۱۷» فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا «۱۸» السَّمَاءُ مُنْقَطِرَةٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا «۱۹» إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

پس اگر کفر ورزید، چگونه خود را از (عذاب) روزی که کودکان را پیر می کند مصون می دارید؟ آسمان به سبب (هول) آن روز می شکافد، آری وعده خداوند انجام شدنی است. همانا این آیات مایه تذکر است، پس هرکس می خواهد، راهی به سوی پروردگارش برگردد.

نکته ها:

«ولدان» جمع «ولید»، به معنای کودکی است که تازه متولد شده و «شِیب» جمع «أشِیب»، به معنای شخص پیر و سفید مو است.

آیه ۱۷ را دو گونه می توان معنا کرد:

الف) سختی روز قیامت به اندازه ای است که کودک تازه متولد شده را پیر می کند.

ب) آن روز به اندازه ای طولانی است که کودک به پیری می رسد.

کلمه «هذه» در «انّ هذه تذکره...» می تواند به نافله شب که در اول سوره آمده است اشاره داشته باشد، همان گونه که در آیه ۲۹ سوره دهر، پس از دستور به سجده و تسبیح طولانی شبانه می فرماید: «انّ هذه تذکره فمن شاء اتخذ الى ربّه سبيلاً» یعنی عبادت در دل شب راه خداوند است، هر کس می خواهد آن را بیاماید.

پیام ها:

۱- در قیامت، راه گریزی از دوزخ برای کفار وجود ندارد. «فكيف تتقون ان كفرتم...»

۲- صاحبان قدرت در دنیا، گرفتار عذاب سخت الهی شدند و نتوانستند از خود دفاع کنند، چه رسد به عذاب آخرت! «فكيف تتقون»

۳- غم و اندوه، تلخی ها، ناکامی ها و سختی ها، عامل پیری زودرس و سفید شدن موی سر و صورت می گردد. «يوماً يجعل الولدان شيباً»

۴- خطرات قیامت هم در انسان تأثیر می گذارد: «يجعل الولدان شيباً»، هم در آسمان ها. «السماء منفطر به»

۵ - انسان، آزاد آفریده شده است. «فمن شاء...»

۶- آگاهی یافتن از خطرات قیامت سبب تذکر است. «انّ هذه تذکره»

۷- ربوبیت خداوند ما اقتضا می کند که راه او را انتخاب کنیم. «اتخذ الى ربّه سبيلاً»

«۲۰» إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنُصِيفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَهُ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ص: ۱۳۴

همانا پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، نزدیک به دو سوم شب یا نصف آن یا یک سوم آن را به عبادت برمی خیزید و خداوند شب و روز را اندازه گیری می کند. او می داند که شما نمی توانید به طور دقیق آن را احصا کنید. از این رو شما را بخشید (و حساب دقیق شب را از شما برداشت) پس آنچه میسر است از قرآن بخوانید. خداوند می داند که برخی از شما بیمار خواهند شد و گروه دیگری به سفر می روند تا از فضل خدا (رزق) جویند و گروه دیگری در راه خدا به جهاد مشغولند (و از تلاوت قرآن باز می مانند) پس (اکنون که فرصت دارید) هرچه می توانید از قرآن بخوانید و نماز به پا دارید و زکات بدهید و به خداوند وام دهید، وامی نیکو (بدانید که) آنچه برای خود از پیش فرستید، آن را نزد خدا نیکوتر و با پاداشی بزرگ تر خواهید یافت و از خداوند طلب آمرزش کنید که همانا خداوند آمرزنده مهربان است.

نکته ها:

این آیه می فرماید: با انجام کارهای نیک همچون نماز شب و تلاوت قرآن و رسیدگی به محرومان، مغرور نشوید که باز هم نیاز به استغفار دارید.

این آیه، جامعیت اسلام را از اشک شبانه تا جهاد روزانه، از رابطه با خدا تا کمک به فقرا، از تلاوت قرآن تا سفرهای تجاری و از انجام کارهای خیر، همراه با استغفار، نمایان می کند.

در آیات قبل فرمود: نصف یا ثلث و یا دو ثلث شب را به عبادت برخیزید. این آیه می فرماید: خداوند آن را بر شما بخشید و از این پس، هر مقدار که می توانید و برای شما مقدور است به عبادت برخیزید و نماز و قرآن بخوانید. خصوصاً هنگامی که بیمار هستید و یا در سفر به سر می برید.

امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «فاقرؤا ما تیسّر من القرآن» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود: تا آنجا که خشوع و صفای دل دارید، قرآن بخوانید. (۱)

ص: ۱۳۵

در این آیه، سفر به قصد تجارت با سفر به قصد جهاد در کنار هم آمده است، با آنکه اولی امری دنیوی است و دومی امری اخروی. براساس روایات، اگر تاجر در کارش خدا را مراعات کند و از کم فروشی و گران فروشی و احتکار و کلاهبرداری دوری کند، معیشت مردم را تامین کرده و همانند مجاهدی است که در میدان قدم می گذارد تا دشمن را از پای درآورده و امتیّت جامعه را تضمین کند.^(۱)

گرچه تلاوت قرآن، از تکالیف واجب نیست، اما مورد سفارش بسیار است، تا آنجا که در یک آیه، دوبار فرمان آمده و مورد تاکید قرار گرفته است. «فاقرءوا ما تیسّر من القرآن... فاقراءوا...»

احکام اسلام، هماهنگ با توان و امکانات انسان است و هیچ گاه عسر و حرج به دنبال ندارد. چنانکه برای بیمار، تیمم را به جای وضو قرار داده، نماز را در هر حالتی که می تواند بخواند، تکلیف کرده، روزه را از او برداشته و به جای آن کفّاره قرار داده است. اکنون به برخی آیات که این ویژگی دستورات الهی را بیان می دارد، اشاره می کنیم:

«علم ان لن تحصوه فتاب علیکم» خداوند دانست که شما توان احصا ندارید، پس بر شما آن را بخشید.

«فاقرءوا ما تیسّر من القرآن» به مقدار میسر قرآن بخوانید.

«الآن خفف الله عنکم»^(۲) اکنون به شما تخفیف داد.

«اعدوا لهم ما استطعتم»^(۳) به مقداری که استطاعت دارید، عِدّه و عُدّه جمع کنید.

«لله على الناس حج البيت من استطاع»^(۴) هر کس که استطاعت دارد، باید حج بگذارد.

«لا یكلف الله نفساً الاّ وسعها»^(۵) خدا، کسی را جز به اندازه توانش، تکلیف نمی کند.

«لا یكلف الله نفساً الاّ ما اتاها»^(۶) خداوند هیچ کسی را جز به مقداری که به او عطا کرده، تکلیف نمی کند.

ص: ۱۳۶

۱- ۲۱۷. تفسیر درّالمثور.

۲- ۲۱۸. انفال، ۶۶.

۳- ۲۱۹. انفال، ۶۰.

۴- ۲۲۰. آل عمران، ۹۷.

۵- ۲۲۱. بقره، ۲۸۶.

۶- ۲۲۲. طلاق، ۷.

«فمن كان منكم مريضاً أو على سفر فعده من أيام أخر» (۱) آن که بیمار است یا در سفر است، در رمضان روزه نگیرد و به زمانی دیگر موکول کند.

«و لم تجدوا ماءً فتيمموا» (۲) اگر آب نیافتید، تیمم کنید.

«يريد الله بكم اليسر» (۳) خداوند برای شما آسانی خواسته است.

«ليس على الاعمى حرج ولا على المريض» (۴) بر فرد نابینا و بیمار، تکلیف حضور در میدان جهاد نیست.

پیام ها:

۱- علم خداوند به حالات بندگان، بهترین انگیزه برای انجام کارهای نیک است. «انَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ»

۲- یکی از برکات عبادت شبانه آن است که تنها خداوند از آن آگاه است و از هرگونه ریا و تظاهر به دور است. «انَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ»

۳- پیامبر طبق دستور خدا عمل می کند. در آیات قبل فرمود: «قم الليل... نصفه او انقص... او زد...» در اینجا می فرماید: «تقوم ادنی من ثلثی اللیل ونصفه وثلثه»

۴- خداوند در مقدار عبادت شبانه انسان را آزاد گذاشته است تا افراد بیشتری توفیق آن را بیابند و هرکس به مقدار توانایی اش از فیض آن بهره مند شود. «ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه»

۵ - سحرخیزی، سیره گروهی از اصحاب بوده است. «طائفه من الذین معک»

۶- اقامه نماز و تلاوت قرآن، از بهترین آداب شب زنده داری است. «تقوم فاقراء...»

۷- تکالیف الهی آسان است و کسی را به مشقت نمی اندازد. «فاقراءوا ما تيسر»

۸ - ارتباط با قرآن و تلاوت آن در هر حال لازم است، حتی در بستر بیماری یا

ص: ۱۳۷

۱- ۲۲۳. بقره، ۱۸۴.

۲- ۲۲۴. نساء، ۴۳.

۳- ۲۲۵. بقره، ۱۸۵.

۴- ۲۲۶. فتح، ۱۷.

سفر و جهاد. «مرضی - یضربون فی الارض، یقاتلون... فاقروا» (اگر در فراز و نشیب ها تلاوت قرآن لازم است، در شرائط عادی به طریق اولی لازم خواهد بود).

۹- کسب مال حلال، فضل الهی است. «یتغون من فضل الله»

۱۰- امکانات زندگی، لطف و فضل الهی است، هرچند که با تلاش انسان به دست آید. «یضربون فی الارض یتغون من فضل الله»

۱۱- ذکر سفرهای تجاری و اقتصادی در کنار سفرهای جهادی و جنگ، نشانه اهمیت تجارت از دیدگاه اسلام است. «آخرون یضربون فی الارض یتغون من فضل الله و آخرون یقاتلون فی سبیل الله»

۱۲- شیوه قرض دادن باید نیکو باشد. (با سرعت و خلوص و بی منت پرداخت شود). «قرضاً حسناً»

۱۳- شب زنده داری، تلاوت قرآن، اقامه نماز، پرداخت زکات و قرض دادن به دیگران نمونه ای از کارهای خیر است. «ما تقدموا لانفسکم من خیر...»

۱۴- پیش از مرگ، کارهای خیر را برای خودتان ذخیره کنید، یا به دست خود و یا از طریق وصیت. «تقدموا»

۱۵- کارهای خیر، ذخیره قیامت است. «و ما تقدموا... من خیر تجدوه عندالله»

۱۶- کارهای خیر نزد خداوند محفوظ است و هرگز از بین نمی رود. «تجدوه عندالله»

۱۷- پاداش های خداوند از هر نظر چند برابر است. «هو خیراً و اعظم اجراً»

۱۸- هیچ کس نباید خود را از قصور و تقصیر به دور بداند، زیرا با انجام همه تکالیف، باز هم به استغفار نیاز داریم. «واستغفروا الله»

۱۹- خداوند، آمرزش اهل استغفار را تضمین کرده است. «واستغفروا الله... غفورٌ رحیم»

۲۰- گذشت خداوند همراه با مهربانی است. «غفور رحیم»

«والحمد لله رب العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ «۲» قُمْ فَأَنْذِرْ «۳» وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ «۴» وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ «۵» وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ «۶» وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ «۷» وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ

ای ردا بر خود کشیده. به پا خیز و هشدار ده. و پروردگارت را بزرگ بدار. و لباس را پاکیزه دار. و از پلیدی دور شو. و (در عطا) منت مگذار. و (کارت را) بزرگ بشمار و به خاطر پروردگارت صبر کن.

نکته ها:

در قرآن، دو مرتبه کلمه «قم» آمده که هر دو خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛

یکی برای نماز شب و خودسازی. «قم اللیل»

و دیگری برای ارشاد و جامعه سازی. «قم فانذر»

«مدثر» از «دثار» به معنای لباس بلندی است که روی سایر لباس ها به تن می کنند و یا به هنگام خواب روی خود می کشند. (در مقابل «شعار» که لباس زیر است.)

فرمان «کبر» را در تکبیرهای اذان و اقامه و تکبیرها لا حرام و همچنین تسبیحات اربعه نمازهای واجب ملاحظه می کنیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از «و ثیابک فطهر» آن است که لباس خود را کوتاه کن. زیرا در جاهلیت، بزرگان لباس ها را به قدری بلند می گرفتند که قسمتی از آن بر روی

زمین کشیده می شد و افرادی را اجیر می کردند که آن قسمت را همراه آنها بیاورد.

و امام کاظم علیه السلام فرمود: مراد از «ثیابک فطهر»، بالا زدن جامه برای جلوگیری از به زمین کشیده شدن آن و آلوده شدن آن است. (۱)

کلمه «رُجز» مترادف «رجس» به معنای پلیدی و آلودگی است و لذا در مورد هر گونه گناه، شرک، بت، عذاب و هر عمل و اخلاق ناروا به کار رفته است.

در حدیث می خوانیم: «لا تعطی تلتمس اکثر منها» یعنی چیزی به دیگران عطا مکن که انتظار بازگشت بیشتری داشته باشی. و در حدیث دیگر می خوانیم: «لا تستکثر ما عملت من خیر لله» یعنی کار نیکی را که برای خدا انجام داده ای هرگز بزرگ مشمار. (۲)

در سوره قبل (مزمل) برنامه عبادت شبانه و رابطه با خداوند مطرح شد: «قم اللیل» و در این سوره، برنامه روزانه و رابطه با مردم مطرح شده است. «قم فانذر»

ذکر «الله اکبر» مصداق روشن عمل به این آیه است. «و ربک فکبر»

بزرگ دانستن خداوند به معنای کوچک شمردن غیر اوست. همان گونه که هواپیما هرچه بالاتر رود، زمین و آنچه بر روی آن است کوچکتر می شود، کسی هم که خداوند نزد او بزرگ است و الله اکبر را با تمام وجود می گوید، دنیا نزد او کوچک است و از هیچ ابرقدرتی نمی ترسد. (۳) چنانکه از جمله صفات متّقین در خطبه همام نهج البلاغه می خوانیم: «عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دون ذلک»

بزرگی خداوند مطلق است، بزرگتر و برتر از همه دیدنی ها، شنیدنی ها، نوشتنی ها، فکر کردنی ها، توصیف کردنی ها و...

در ارشاد و انداز چند نکته اثر گذار است:

پاکی ظاهری: «و ثیابک فطهر»

پاکی معنوی: «و الرجز فاهجر»

اخلاص در عمل: «و لا تمنن تستکثر»

ص: ۱۴۰

۳- ۲۲۹. امام خمینی (چون به الله اكبر اعتقاد داشت، می گفت: آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.

پیام ها:

- ۱- تمام حالات پیامبر، مورد توجه و عنایت خاص خداوند است. «یا ایّها المدّثر»
- ۲- شرط نجات مردم آن است که رهبران دینی حرکت کنند و انزوا و استراحت را کنار بگذارند. «قم فانذر»
- ۳- با اینکه انبیا هم بشارت می دهند و هم انداز، ولی برای غفلت زدایی و بیدار کردن مردم، هشدار لازم است نه بشارت. «فانذر»
- ۴- انسان در معرض انواع خطرهای قرار دارد و کار انبیا هشدار به بشر در مورد انواع خطرهای دنیوی و اخروی است. «فانذر»
- ۵- برای انجام مأموریت های الهی، با تمام وجود به پا خیزید. «قم فانذر»
- ۶- قیام انبیا برگرفته از فرمان وحی است نه بر اثر ریاست طلبی، برتری جویی و هوای نفس. «قم فانذر»
- ۷- خداوند را، هم در دل و جان بزرگ بدانید و هم با زبان بزرگ بدارید. «رَبِّكَ فَكْبِرْ»
- ۸- کسی که خدا را بزرگ دانست، دشمن و حيله ها و نیش ها و آزارهای او را کوچک می بیند. «و رَبِّكَ فَكْبِرْ»
- ۹- بزرگی، مخصوص خداوند است نه دیگران. (کلمه «رَبِّكَ» قبل از «فَكْبِرْ» آمده است و حصر را می رساند.)
- ۱۰- شرط نفوذ کلام رهبر آسمانی آن است که دامنش از هرگونه آلودگی پاک باشد. «و ثيابك فطهر»
- ۱۱- نظافت و پاکی، در کنار توحید و تکبیر، نشانه توجه دین به پاکیزگی است. «و رَبِّكَ فَكْبِرْ و ثيابك فطهر»

۱۲- نه فقط پاکی بدن، بلکه نظافت و پاکیزگی لباس نیز مورد توجه اسلام است. «و ثيابك فطهر»

۱۳- رهبر جامعه اسلامی باید از هر نوع پلیدی دوری کند تا بتواند الگو و اسوه ای برای همه باشد. «والرّجز فاهجر»

۱۴- خودسازی مقدم بر جامعه سازی است. کسی که می خواهد جامعه را از آلودگی پاک کند، باید خودش از هر آلودگی پاک باشد. «والرّجز فاهجر»

۱۵- نه با عبادت و انفاق بر خداوند منت بگذار و اعمال خود را بسیار شمار، و نه بر خلق خدا منت گذار. «و لا تمنن تستكثر»

۱۶- منت گذاشتن و چشم داشتن در انفاق ها و عطایا، از مصادیق پلیدی روح است. «والرّجز فاهجر و لا تمنن تستكثر»

۱۷- دوری گزیدن از منت و زیاده شماری، یکی از شرایط موفقیت رهبران و مبلغان است. «قم فانذر... و لا تمنن تستكثر»

۱۸- رهبر دینی نباید از مردم توقعی داشته باشد. «و لا تمنن تستكثر»

۱۹- پایداری و صبری ارزش دارد که برای خدا باشد و گرنه یکدندگی و لجاجت است. «ولربك فاصبر»

۲۰- پشتکار وسیله رشد انسان است. «ولربك فاصبر»

۲۱- گرچه در برابر معصیت، مصیبت و اطاعت، صبر لازم است اما هدایت مردم نیاز به صبر ویژه دارد. «قم فانذر... ولربك فاصبر»

۲۲- مقاومت رهبر جامعه اسلامی باید جامع باشد؛ صبر در برابر تهمت ها، آزارها و تکذیب ها و صبر و پایداری در تبلیغ و انذار و عبادت. «قم... فاصبر»

۲۳- دعوت مردم نیاز به عزم جدی دارد. «فانذر... فاصبر»

«۸» فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ «۹» فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ «۱۰» عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ «۱۱» ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً «۱۲» وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً «۱۳» وَبَيَّنَّ شُھُوداً «۱۴» وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً

پس هنگامی که در صور دمیده شود. پس آن روز، روز سختی است. بر کافران آسان نیست. مرا واگذار با آن که خود به تنهایی آفریدم. و به او مالی پیوسته و در حال فزونی دادم. و پسرانی که در کنارش حاضرند. و برای او اسباب کامیابی را به طور کامل آماده کردم.

نکته ها:

«ناقور» چیزی است که برای ایجاد صدا بر آن می کوبند، همچون طبل و یا در آن می دمنند، همچون شیپور و مراد از آن در اینجا همان نفخ در صور است که در آیات دیگر می فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ»^(۱)

به نوک پرندگان «منقار» گویند، چون وسیله کوبیدن و سوراخ کردن است و صدای شیپور، گویا گوش را سوراخ می کند و در مغز فرو می رود.

در قرآن، به دو نفخ در صور تصریح شده است: نفخه ی اوّل که در اثر آن همه می میرند و نفخه ی دوم که در اثر آن دوباره همه زنده می شوند.

در نزدیکی مسجدالحرام مرکزی به نام «دارالتدوّه» بود که مشرکان برای مشورت در آن جمع می شدند. ولید بن مغیره که فردی سرشناس و به داشتن عقل و درایت معروف بود، در مجلسی در آن مرکز گفت: بیااید برای مقابله با محمّد، حرف های خود را یکی کنیم و به زائران کعبه درباره محمّد یک پاسخ بدهیم. یک نفر گفت: می گوییم: محمّد شاعر است، دیگری گفت: می گوییم: او کاهن است، سوّمی گفت: می گوییم: او مجنون است. ولید چهره در هم کشید و گفت: ما شعرهای بسیاری شنیده ایم اما سخن محمّد شباهتی به شعر ندارد، و در او اثری از جنون نیست و کلامش نیز با کاهنان

ص: ۱۴۳

تفاوت دارد. بالاخره تصمیم گرفتند که بگویند: محمّد ساحر است و میان افراد خانواده جدایی می اندازد و حتی در یک خانه، کسانی که به او ایمان آورده اند از سایر اعضای خانواده جدا می شوند.

در این آیات، خداوند، در مورد ولید می گوید: من او را آفریدم و به او مال و فرزند بسیار دادم، اما او از فکر و توان خود سوء استفاده کرد و در برابر پیامبر من ایستاد. پس مرگ بر او باد.

مراد از «وحیداً» در «خلقت وحیداً» یکی از معانی زیر است:

۱- «وحید»، صفت مخلوق است، یعنی او تک و تنها و ناتوان و نادار بود و من به او نعمت دادم.

۲- «وحید»، صفت خالق است، یعنی من به تنهایی او را آفریدم و اکنون هم خودم به تنهایی به حساب او می رسم.

پیام ها:

۱- پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، با صدایی وحشتناک و عظیم است. «نقر فی النّاقور»

۲- قیامت برای کافران بسیار سخت است و با گذشت زمان هم انسان کافر با آن سختی ها خو نمی گیرد و برای او آسان نمی شود. «عسیر... غیر یسیر»

۳- خداوند، پیامبرش را دلداری می دهد که دشمن را به من واگذار. «ذرنی...»

۴- هم اصل آفرینش و هم امور زندگی به دست خداوند است. «خلقت... جعلت»

۵- اگر امروز اموال و فرزندان در اطراف ما هستند، گرفتار غرور نشویم و فراموش نکنیم که روزی، تنها آمده ایم و تنها می رویم. «خلقت وحیداً»

۶- دارایی بشر به اراده و مشیت خداوند وابسته است، نعمت های داده شده را در اثر علم و هنر خود ندانید. «جعلت... مهّدت»

«۱۵» ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ «۱۶» كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً «۱۷» سَأَرْهُقُهُ صُعُوداً «۱۸» إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ «۱۹» فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ «۲۰» ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ «۲۱» ثُمَّ نَظَرَ «۲۲» ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ «۲۳» ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ «۲۴» فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ «۲۵» إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ

با این حال، طمع دارد که بیفزایم. هرگز، زیرا او به آیات ما عناد می ورزد. به زودی او را به گردنه ای سخت گرفتار می کنم. همانا او (برای مبارزه با قرآن) فکر کرد و به سنجش پرداخت. پس مرگ بر او باد که چگونه سنجید. باز هم مرگ بر او که چگونه سنجید. سپس نگریست. سپس چهره در هم کشید و با عجله دست به کار شد. سپس پشت کرد و تکبر ورزید. پس گفت: این (قرآن) جز سحری که (از پیشینیان) روایت می شود نیست. این نیست مگر گفته بشر.

نکته ها:

«عَنِيد» از «عناد» است، یعنی کافران حق را فهمیدند، اما از روی عناد و لجاجت حاضر به پذیرش آن نیستند.

«أَرْهُقُهُ» از «ارهاق» به معنای وادار کردن کسی به کار سخت است.

«صُعُوداً» به معنای گردنه ای است که عبور از آن و صعود بر آن سخت است.

مراد از «قَدَّرَ»، «تقدیر» به معنای مقایسه میان قرآن با سحر و شعر و کفایت است.

قرآن در مورد کفر و دروغ، کلمه «قُتِلَ» را یکبار به کار برده است: «قتل الانسان ما اكفره» (۱) کشته باد انسان (بی ایمان) که تا این حد کفر می ورزد. «قتل الخراصون» (۲) کشته باد آن که دروغ می بندد. امّا در مورد توطئه علیه پیامبر و قرآن، دوبار فرمود: «فقتل كيف قدر ثم قتل كيف قدر»

در آیه ۲۳ فرمود: «ثم ادبر واستكبر»، حال بینیم کیفر کسی که به حق پشت کند و با آن مخالفت ورزد، چیست؟

ص: ۱۴۵

۱- ۲۳۱. عبس، ۱۷

۲- ۲۳۲. ذاریات، ۱۰

قرآن درباره کسانی که با وجود شناخت حق بدان کفر می ورزند و از آن روی می گردانند می فرماید: چنین کسانی به کیفرهای گوناگونی دچار می شوند، از جمله:

جهت و هدف خود را در زندگی از دست می دهند. «استهوتة الشیطان فی الارض حیران»^(۱) فریب و اغوای شیطان او را در زمین سرگردان ساخته است.

ضیق صدر او را تحت فشار قرار می دهد: «یجعل صدره ضیقاً حرجاً»^(۲) خداوند، دل او را تنگ و سخت قرار می دهد.

دچار معیشت دشوار و تنگ می شود: «و من اعرض عن ذکری فانّ له معیشتة ضنکاً»^(۳) هر کس از یاد و اطاعت من سرپیچی کند، معیشتش تنگ شود.

نکبت و بدبختی بر او مسلط می شود: «انّ الخزی والسیوء الیوم علی الکافرین»^(۴) امروز ذلت و خواری عذاب، بر کافران خواهد بود.

از بهره گیری از نعمت های الهی در راه صحیح محروم می شود. قرآن می فرماید: خداوند بر دل و گوش و بر چشم کافران مَهر می زند و پرده ای بر آن می افکند تا از فهم حقایق الهی محروم مانند: «ختم اللّٰه علی قلوبهم و علی ابصارهم غشاوه»^(۵)

اعمالش همانند سرابی که انسان در بیابان می بیند، پوشالی و توخالی است: «اعمالهم کسراب بقیعه»^(۶) و خاکستری است در معرض تندبادی شدید، که همه به باد فنا می رود: «اعمالهم کرماد اشتدت به الّزّیح فی یوم عاصف»^(۷)

هر لحظه بر خسارتش افزوده می شود: «و لا یزید الکافرین کفرهم الاّ خساراً»^(۸)

همواره از راه حق دور می شود: «ضلّوا ضلالاً بعیداً»^(۹)

تا آنجا که جز جهنم و دوزخ هیچ راه دیگری ندارد: «ولا لیهدیهم طریقاً الاّ طریق جهنم»^(۱۰)

ص: ۱۴۶

۱- ۲۳۳. انعام، ۷۱.

۲- ۲۳۴. انعام، ۱۲۵.

۳- ۲۳۵. طه، ۱۲۳.

۴- ۲۳۶. نحل، ۲۷.

۵- ۲۳۷. بقره، ۷.

۶- ۲۳۸. نور، ۳۹.

۷- ۲۳۹. ابراهیم، ۱۸.

۸- ۲۴۰. فاطر، ۳۹.

۹- ۲۴۱. نساء، ۱۶۷.

۱۰- ۲۴۲. نساء، ۱۶۹.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه مسلمانان را سرزنش می کند که دشمن شما با فکر و برنامه ریزی حرکت می کند، اما شما در خواب هستید و غافلید: «تکادون و لا تکیدون... لا ینام علیکم و انتم فی غفله» (۱)

انسان های عنود و لجوج معمولاً- برخورد های سرسختانه ای دارند و اعتدال خودشان را به کلی از دست می دهند. با اینکه «عبس» و «بسر» تقریباً به یک معنا می باشد، آوردن هر دو کلمه، نشانه ی لجاجت و سرسختی آنها است. «عبس و بسر» چنانکه روی گردانی بر اساس تکبر است، اما در اینجا هم کلمه «ادبار» و هم «استکبار» هر دو آمده است. «ثم ادبر و استکبر»

پیام ها:

۱- انسان دور از خدا، اهل طمع و افزون خواهی است. «یطمع ان ازید»

۲- دشمن، به تمام آرزوهایش نمی رسد. «یطمع ان ازید کلاً...»

۳- در برابر توقعات نابجا، محکم و قاطع برخورد کنید. «یطمع... کلاً»

۴- وقتی عناد و لجاجت در انسان مستقر شود، آیات الهی را تکذیب می کند. «کان لایاتنا عنیداً»

۵- عناد و لجاجت، سبب زوال نعمت می شود. «یطمع أن ازید . کلاً انه کان لایاتنا عنیداً»

۶- عناد، سبب عذاب طاقت فرسا است. «عنیداً سارهقه صعوداً»

۷- رفاه و کامیابی غافلانه در دنیا، سختی های شدید قیامت را در پی دارد. (آری، هر سرازیری، گردنه ای را به دنبال دارد). «جعلت له مالا ممدوداً... سارهقه صعوداً»

۸- دشمن با فکر و برنامه کار می کند. «انه فکر و قدر»

۹- برنامه ی دشمن، مبارزه با قرآن و آیات الهی است. «کان لایاتنا عنیداً... فکر و

ص: ۱۴۷

۱۰- هر فکری ارزش ندارد و هر متفکری ارزشمند نیست. «اِنَّهٗ فِکْرٌ وَّ قَدْرٌ فِی قَتْلِ کَیْفِ قَدْرٌ»

۱۱- توطئه گران بدانند که آیندگان نیز به آنان نفرین خواهند کرد. «فَقَتْلُ کَیْفِ قَدْرٌ»

۱۲- لعن و نفرین بر دشمن، نه تنها جایز، بلکه لازم است. «فَقَتْلُ کَیْفِ قَدْرٌ ثَمَّ قَتْلُ کَیْفِ قَدْرٌ»

۱۳- به کسانی که با فکر و طرح خود ضربه فرهنگی می زنند و به رهبران فاسد، باید همواره نفرین کرد. «فَقَتْلُ کَیْفِ قَدْرٌ ثَمَّ قَتْلُ کَیْفِ قَدْرٌ»

۱۴- فکر بد مقدمه ای برای تصمیم خطرناک و نادرست است. (در آیه شریفه به جای «فَقَتْلُ کَیْفِ قَدْرٌ»، دو مرتبه فرمود: «قتل کَیْفِ قَدْرٌ»)

۱۵- لحظه ای فکر کردن می تواند مقدمه کار خیر یا کار شر برای مدتهای طولانی شود. کلمه «فِکْرٌ» یکبار و کلمه «قَدْرٌ» سه بار تکرار شده است.

۱۶- دشمن از طریق نظارت و ارزیابی، فکر و طرح خود را علیه دین عمق و استمرار می بخشد. «اِنَّهٗ فِکْرٌ وَّ قَدْرٌ... ثَمَّ نَظَرٌ»

۱۷- از دشمن، انتظار تبسم و لبخند رضایت مندی نداشته باشید. «ثَمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ»

۱۸- دشمن برای موفقیت خود، زمان های طولانی را صرف و صبر می کند. «ثَمَّ نَظَرٌ، ثَمَّ عَبَسَ، ثَمَّ اَدْبَرَ» (کلمه «ثَمَّ» معمولاً در مواردی به کار می رود که فاصله زمانی زیادی در کار باشد).

۱۹- قرآن، حتی در نظر کافران، کلامی پر جاذبه و سحرآمیز است. «اِنَّ هَٰذَا اِلَّا سِحْرٌ یُّوْثَرُ»

«۲۶» سَأْضِلِّيهِ سَقَرٌ «۲۷» وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرٌ «۲۸» لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ «۲۹» لَوَاحٌ لِلْبَشَرِ «۳۰» عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ

زود است که او را به سقر در آورم. و تو نمی دانی که سقر چیست. نه باقی گذارد و نه رها کند. پوست رابه شدت دگرگون کند. بر آن (دوزخ) نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) گماشته شده اند.

نکته ها:

«سقر» از نام های دوزخ و در اصل ذوب شدن در برابر حرارت خورشید است. (۱)

«لَوَاح» و «تلویح» به معنای تغییر رنگ به سیاهی یا سرخی است.

«بَشَر» جمع «بُشره» به معنای ظاهر پوست است.

در تاریخ آمده است، هنگامی که ابوجهل شنید که دوزخ نوزده مأمور دارد، به یارانش گفت: هر ده نفر از شما یکی از آنها را مغلوب کند. یکی از زورمندان قریش گفت: من هفده نفر آنها را مغلوب می کنم و شما دو نفر بقیه را مغلوب کنید. (۲)

بعضی گفته اند: مراد از آیه «لا- تبقی و لا- تذر» آن است که آتش دوزخ نه می میراند و نه زنده نگه می دارد، نظیر آیه «لا یموت فیها و لا یحیی» (۳) و نظیر آیه «کَلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا» (۴)

پیام ها:

۱- حقیقت دوزخ، به جز از راه وحی، قابل درک نیست. «و ما ادراک ما سقر»

۲- آتش دوزخ، هم فراگیر است، «لا تُبْقِی»، هم دائمی و خاموش نشدنی است. «لا تذر»

۳- معاد جسمانی است. «لَوَاحٌ لِلْبَشَرِ»

۴- کیفر کسی که وحی الهی را دگرگون جلوه دهد و در سیمای سحر به مردم

ص: ۱۴۹

۱- ۲۴۴. مفردات راغب.

۲- ۲۴۵. تفسیر مجمع البیان.

۳- ۲۴۶. اعلی، ۱۳.

۴- ۲۴۷. نساء، ۵۹.

معرفی کند، دگرگون شدن پوست بدنش با آتش دوزخ است. «لَوْاحِه للبشر»

۵- وقتی یک فرشته می تواند جان همه مردم را بگیرد و وقتی دو فرشته می توانند شهر لوط را زیر و رو و همه اهل آن را هلاک کنند، نوزده فرشته می توانند مسئول عذاب همه مجرمان باشند. «علیها تسعه عشر»

«۳۱» وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَزْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ

و نگهبانان آتش را جز از فرشتگان قرار ندادیم و تعداد آنها را جز وسیله آزمایش برای کسانی که کفر ورزیدند قرار ندادیم، تا اهل کتاب یقین کنند (که قرآن کتاب آسمانی است. زیرا همین عدد در تورات و انجیل نیز آمده است) و کسانی که ایمان آورده اند بر ایمان خود بیفزایند و اهل کتاب و مؤمنان، گرفتار شک و تردید نشوند و (به علاوه، عدد ۱۹ سبب شد) تا کفار و بیمار دلان بگویند خدا از این مثال چه اراده ای کرده است؟ این گونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می نماید و شمار لشکریان پروردگارت را کسی جز او نمی داند و این جز تذکری برای بشر نیست.

نکته ها:

فخر رازی در تفسیر کبیر می گوید: عدد ۱۹ که تعداد ماموران دوزخ است، از چند راه موجب یقین اهل کتاب و مسلمانان می شود:

الف) چون همین عدد در کتاب های آسمانی قبلی (تورات و انجیل) آمده است، اهل کتاب گفتند: یک نفر درس نخوانده چگونه از آن آگاه شده است، پس حتماً به او وحی می شود.

ص: ۱۵۰

ب) ایمان اهل کتاب به حقایق قرآن، سبب زیاد شدن ایمان مسلمانان می شود.

ج) این که تعداد مأموران دوزخ نوزده نفر باشد، برای بعضی سبب مسخره و تعجب می شود و انسان به طور معمول چیزی نمی گوید که مردم به او بخندند. اکنون که قرآن این عدد را به عنوان تعداد مأموران دوزخ ذکر کرده است، معلوم می شود که این کلام از وحی است.

در برخی آیات قرآن، گمراه کردن مردم به خداوند نسبت داده شده است، نظیر آخر همین آیه که می فرماید: «يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ» لکن باید بدانیم که مراد از «إِضْلَال» رها کردن به حال خود است، یعنی خداوند انسان نااهل را به حال خود رها می کند. مانند کشاورزی که دانه و هسته فاسد و خراب را رها کرده و کنار می گذارد، ولی دانه سالم را نگه می دارد و اسباب رشد آن را فراهم می کند.

مطالعه تورات و انجیل و مقایسه میان قرآن و آن دو، یکی از راههای افزایش ایمان مؤمنان است. زیرا هم موارد تحریف شده آن دو کتاب پیشین را در می یابند و هم به موارد مشترک بسیار برمی خورند که حقایق قرآن را به اثبات می رساند.

نسبت به احکام و مطالب دینی، برخوردی محترمانه داشته باشیم و هیچگاه نسبت به اموری که برای ما تعجب آور است، توهین و تحقیر و تمسخر نکنیم.

بیان اینکه تعداد مأموران دوزخ، نوزده نفر می باشد، وسیله ای است برای آزمایش که چه کسانی می پذیرند و چه کسانی به تمسخر می گیرند.

اداره و تدبیر امور هستی، بسیار دقیق و حساب شده است. کارگزاران نظام هستی، به تعداد مورد نیاز در جای خود قرار می گیرند، نه یک نفر بیش و نه یک نفر کم.

بر اساس علم الهی، نوزده فرشته برای اداره دوزخ و دوزخیان کافی است، پس یک نفر هم اضافه نمی شود و این بهترین درس برای مدیران است که در استخدام کارکنان، در حدّ نیاز و ضرورت اقدام کنند.

۱- مأموران دوزخ، فرشتگان هستند. «ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکه»

۲- کسی می تواند مجری قوانین و دستورات الهی باشد که خودش آلوده نباشد و به آنچه دیگران از آن نهی شده اند، مبتلا نباشد. «و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکه»

۳- ذکر تعداد نگهبانان دوزخ، برای آزمایش کفار است. «الا فتنه للذين كفروا»

۴- در میان اهل کتاب نیز افراد با انصافی وجود دارند که با دیدن حقایق اسلام، ایمان می آورند. «ليستيقن الذين اوتوا الكتاب...»

۵- قرآن از سخن بیماردلان بهانه گیر در آینده خبر می دهد. «و ليقول الذين في قلوبهم مرض...»

۶- گمراه کردن خداوند ابتدایی نیست، بلکه کیفر کافران است. (مانند دزدی که وارد خانه شده و شما درب را به روی او می بندید. در اینجا زندانی کردن سارق، جنبه کیفری دارد.) «يضل الله من يشاء»

۷- کفار و منافقان در دشمنی با اسلام و مسلمانان هماهنگ هستند. «وليقول الذين في قلوبهم مرض والكافرون»

۸ - گاهی یک مطلب ساده، افرادی را هدایت و گروهی را گمراه می کند. «ماذا اراد الله بهذا مثلاً كذلك يضل الله من يشاء و يهدي من يشاء»

«۳۲» كَلَّا- وَالْقَمَرِ «۳۳» وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ «۳۴» وَالصُّبْحِ إِذْ أَسْفَرَ «۳۵» إِنَّهَا لَإِخِيدَى الْكُبَرِ «۳۶» نَذِيرًا لِلْبَشَرِ «۳۷» لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ

به ماه سوگند، چنین نیست (که کفار می پندارند). به شب، آنگاه که پشت می کند سوگند. به صبح، آنگاه که آشکار می شود سوگند. که این (دوزخ)، یکی از بزرگترین پدیده هاست. هشدار، برای بشر است. برای هرکس از شما که بخواهد (در کار خیر) مقدم شود یا متاخر باشد.

«أسفر» از «سفر» به معنای پرده برداشتن و آشکار کردن است و به زنان بی حجاب، «سافرات» می گویند.

«كُبر» جمع «كُبری» به معنای بزرگتر است، یعنی این عذابی که در آیات قبل بیان شد، تنها یکی از عذابهای بزرگ الهی است و عذابهای بزرگ دیگری نیز وجود دارد.

ماه، به خاطر حرکت به دور زمین، نور رسانی در شب، زیبایی و تقویم طبیعی بودن، ایجاد جزر و مدّ و نقش های دیگر آن در هستی، یکی از آیات بزرگ الهی است که سزاوار است به آن سوگند یاد شود.

خداوند در قرآن به تمام بخش های زمان یک بار سوگند یاد کرده است، ولی به هنگام سحر سه بار سوگند یاد می کند؛ «و الفجر» (۱)، «و الصبح» (۲)، «و الضحی» (۳)، «و العصر» (۴) هر کدام یک بار آمده، اما آنگاه که شب پایان می پذیرد و سحر می شود، با سه تعبیر آمده است: «واللیل اذ أدبر» (۵)، «واللیل اذ یسر» (۶)، «واللیل اذ عسعس» (۷)

امام کاظم علیه السلام فرمود: هرکس به سوی پذیرفتن ولایت ما پیشی گرفت، از دوزخ دور می شود و هرکس از پذیرش ولایت ما عقب افتاد، در رفتن به دوزخ جلو می افتد. (۸) «لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر»

پیام ها:

۱- آفریده های خداوند در طبیعت از چنان اهمیتی برخوردارند که قابل سوگند هستند. «والقمر، واللیل... والصبح»

۲- هشدارهای پیامبر اسلام برای همه بشر است. «نذیراً للبشر»

۳- برای هدایت آنان، هشدار دادن امری ضروری است. «نذیراً للبشر»

ص: ۱۵۳

۱- ۲۴۸. فجر، ۱.

۲- ۲۴۹. مدّثر، ۳۴.

۳- ۲۵۰. ضحی، ۱.

۴- ۲۵۱. عصر، ۱.

۵- ۲۵۲. مدّثر، ۳۳.

۶- ۲۵۳. فجر، ۴.

۷- ۲۵۴. تکویر، ۱۷.

۸- ۲۵۵. تفسیر نورالثقلین.

۴- انسان دارای اختیار و اراده است. «لمن شاء»

۵- انسان دیندار از دیگران جلوتر است و فرد بی دین عقب مانده است. «لمن شاء منکم ان یتقدّم او یتأخّر»

«۳۸» كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينٌ «۳۹» إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ «۴۰» فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ «۴۱» عَنِ الْمُجْرِمِينَ «۴۲» مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ «۴۳» قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ «۴۴» وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ «۴۵» وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ «۴۶» وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ «۴۷» حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ

هرکسی در گرو چیزی است که کسب کرده است. مگر اصحاب یمین، که در باغ های بهشتی از مجرمان می پرسند: چه چیز شما را روانه دوزخ کرد. گویند: ما از نماز گزاران نبودیم. و افراد مسکین را اطعام نمی کردیم و با اهل باطل در سخنان باطل فرو می رفتیم. و پیوسته روز جزا را تکذیب می کردیم تا آن که مرگ به سراغ ما آمد.

نکته ها:

مراد از اصحاب یمین همان گروهی هستند که در آیه ۲۷ سوره واقعه از آنان یاد شده است: «و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین فی سدر مخضود...» کسانی که نامه عمل آنان را در قیامت به دست راستشان می دهند.

در قیامت، گفتگوهای تلخ و شیرین، سلام یا نفرین، سؤال و توبیخ، انداختن گناه و جرم به گردن دیگران و لعنت به یکدیگر بسیار است و گفتگوی مؤمنان با مؤمنان، مجرمان با مجرمان، مجرمان با مؤمنان، و مؤمنان با مجرمان و نیز فرشتگان با مؤمنان و مجرمان در قرآن آمده است.

مراد از اطعام مسکین، یا زکات واجب است که ترک آن مستوجب دوزخ است و یا آن است که حتی اگر زکات پرداخت شد ولی در جامعه گرسنه ای وجود داشت، سیر کردن او واجب است و بی تفاوتی نسبت به او، سبب دوزخی شدن می گردد.

ص: ۱۵۴

شاید مراد از اطعام مسکین، تمام نیازهای او باشد نظیر پوشاک، مسکن، نه فقط خوراک و غذا.

هم تکذیب قیامت، مقدمه گناه است: «ارأیت الذی یکذب بالدين فذلک الذی يدع الیتیم» (۱) و هم گناه، انسان را به سوی کفر و تکذیب می کشاند: «ثم کان عاقبه الذین اساءوا السواى آن کذبوا» (۲). بنابراین آیه «و کنا نکذب بیوم الدين» هم می تواند علت کارهای مجرمین در آیات قبل باشد و هم می تواند معلول گناهان آنان باشد.

مراد از «یقین» در این آیه، مرگ است، یا به خاطر آن که یقینی ترین امر در نزد همه است و احدی در آن شک ندارد و یا به خاطر آن که در لحظه مرگ تمام حقایق برای انسان کشف می شود و همه به درجه یقین و باور می رسند. «حتی اتانا الیقین»

نمازی که گاه و بی گاه خوانده شود، انسان را در زمره نمازگزاران قرار نمی دهد. زیرا اقرار می کنند: «لم نک من المصلین» یعنی نماز ما استمرار نداشت.

در سوره ماعون نیز آمده است: «فویل للمصلین الذینهم عن صلاتهم ساهون» (۳)

و این چنین نمازی انسان را مشمول شفاعت شافعان قرار نمی دهد. «لم نک من المصلین... فما تنفعهم شفاعه الشافعين» (۴)

و این همان حدیث معروف امام صادق علیه السلام است که در آستانه شهادت فرمودند که بستگانم را حاضر کنید و خطاب به آنان فرمودند: «لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلاه» (۵)

مردم یا فائزند یا خائض؛ یعنی یا به فوز و فلاح و رستگاری می رسند که فائز هستند و یا در یاوه و باطل خوض می کنند و فرو می روند که خائض هستند.

قرطبی از مفسرین معروف اهل سنت از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: ما و شیعیان ما اصحاب یمین هستیم و هر کس کینه و بغض ما اهل بیت را داشته باشد، در گرو است. «نحن و شیعتنا اصحاب الیمین و کل من ابغضنا اهل البیت فهم المرتهون» (۶)

ص: ۱۵۵

۱- ۲۵۶. ماعون، ۲ و ۳.

۲- ۲۵۷. روم، ۱۰.

۳- ۲۵۸. ماعون، ۵ و ۶.

۴- ۲۵۹. مدثر، ۴۳ و ۴۸.

۵- ۲۶۰. کافی، ج ۳، ص ۲۷۰.

۶- ۲۶۱. تفسیر قرطبی.

۱- رفتار انسان، سازنده شخصیت اوست. «کَلَّ نَفْسَ بَمَا كَسَبَتْ رَهِينَهُ»

۲- نجات انسان در قیامت و رهایی او از عذاب الهی، در گرو پاسخگویی به سؤالات در دادگاه عدل خداوند است. «کَلَّ نَفْسَ بَمَا كَسَبَتْ رَهِينَهُ»

۳- پرسیدن سؤالات پی در پی از مجرمان در قیامت، نوعی عذاب روحی برای آنان است. «يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمَجْرِمِينَ»

۴- کسی با یک بار گناه به دوزخ نمی رود، اصرار و مداومت بر گناه و فساد، سبب رفتن به دوزخ است. (عبارت «لَمْ نَكْ» و «كُنَّا» نشانه استمرار فعل است)

۵ - اطعام مسکین لازم است، اگرچه مسلمان نباشد. «لَمْ نَكْ نَطْعَمِ الْمَسْكِينِ»

۶- گذراندن عمر به بطالت، جرمی نابخشودنی است. «كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِفِينَ»

۷- یکی از عوامل دوزخی شدن، همرنگ شدن با جماعت فاسد است. «كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ»

۸ - دوست و همنشین بد، زمینه دوزخی شدن است. «كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ»

۹- مرگ، فنا نیست، بلکه آزاد شدن از اسارت دنیای مادی و دیدن حقایق ماورایی است. «كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ حَتَّى اتَانَا الْيَقِينُ»

«۴۸» فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ «۴۹» فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرِ مُعْرِضِينَ «۵۰» كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ «۵۱» فَوَتْ مِنْ قَسِيرٍ «۵۲» بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً «۵۳» كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ «۵۴» كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ «۵۵» فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ

پس شفاعت شافعان سودشان ندهد. چه شده آنان را که از تذکر (قرآن) روی گردانند؟ گویا آنان گورخرانی هستند که از شیر می گریزند. بلکه هریک از آنان توقع دارد که نامه هایی سرگشاده (از سوی خدا) به او داده شود. چنین نیست، بلکه آنان از آخرت نمی ترسند. چنین نیست، همانا آن (قرآن) تذکری ارزشمند است. پس هرکس خواست، با آن تذکر یابد.

«حُمُر» جمع «حِمَار» به الاغ وحشی گفته می شود و معادل فارسی آن گورخر است. کلمه «گور» به معنای صحرا و گورخر یعنی الاغ صحرایی.

در تشبیه فرار کفار از قرآن، به فرار گورخر از شیر نکاتی نهفته است:

الف) فرار گورخر از شیر بر اساس عقل و شعور نیست.

ب) این فرار با وحشت همراه است.

ج) فرار با هدف خاصی صورت نمی گیرد.

د) فرار کننده توان و فرصتی برای تجدید قوا ندارد و عاقبت اسیر خواهد شد.

«قَسْرَه» از «قَسَر» به معنای قهر و غلبه و یکی از نام های شیر است و در برخی موارد به معنای شکارچی نیز آمده است. به نظر می رسد مراد، فرار گورخر از شیر یا صیاد باشد.

در برخی روایات آمده است که ابوجهل و جماعتی از قریش به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آن که نامه ای از آسمان بیاوری که عنوانش این باشد: از پروردگار جهانیان به فلان فرزند فلان و در آن رسماً به ما دستور داده شود که به تو ایمان آوریم. (۱)

در آیاتی از قرآن کریم از توقّع نابجای کفار که می گفتند: «وَلَنُؤْمِنَ لِرَقِیْكَ حَتّٰی تَنْزِلَ عَلَیْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُه» (۲) ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه بر ما کتابی نازل کنی که ما بخوانیم. سخن به میان آمده است. در سوره انعام نیز مشابه آیه ۵۲ را می خوانیم که گفتند: «لَنُؤْمِنَ حَتّٰی تُؤْتِیَ مَثَلًا مَّا أُوتِیَ رَسُوْلُ اللّٰهِ» (۳) ایمان نمی آوریم مگر آن که آنچه برای انبیا آمده است، برای ما نیز بیاید. در پاسخ این توقّعات نابجا خداوند می فرماید: «اللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَه» (۴) خداوند بهتر می داند که رسالتش را کجا قرار دهد.

ص: ۱۵۷

۱- ۲۶۲. تفسیر مراغی.

۲- ۲۶۳. اسراء، ۹۳.

۳- ۲۶۴. انعام، ۱۲۴.

۴- ۲۶۵. انعام، ۱۲۵.

در قرآن و روایات می خوانیم که خداوند در قیامت به افرادی اجازه می دهد تا برای دیگران شفاعت کنند. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انا اوّل شافع» (۱) اوّلین کسی که شفاعت (امت خود را) می کند، من هستم.

قرآن. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: روز قیامت، قرآن از شفاعت کنندگان است. (۲)

انبیا. در روایات آمده است که انبیا در قیامت شفاعت می کنند: «یشفع الانبياء» (۳)

امامان معصوم و شیعیان واقعی. در روایتی از امام معصوم علیه السلام می خوانیم: در قیامت، شفاعت برای ما و شیعیان ما خواهد بود. «لنا شفاعه و لاهل مودّتنا شفاعه» (۴)

فرشتگان. در روز قیامت، به فرشتگان و شهدا اجازه داده می شود تا (از کسانی که می خواهند) شفاعت کنند: «يُؤذن للملائكة و الشهداء ان يشفعوا» (۵)

شهدا. در قیامت هر شهید هفتاد نفر از خانواده خود را شفاعت می کند. (۶)

عبادات. عبادات بندگان، از اسباب شفاعت در قیامت خواهد بود: «الصيام والقرآن شفيعان للعبد يوم القيامة» (۷)

شرایط شفاعت شوندگان

قرآن و روایات، کسانی را مشمول شفاعت معرفی می کنند که دارای شرایط زیر باشند:

الف) اهل ایمان و نماز و انفاق در راه خدا باشند و عمر را به هدر نداده باشند. «فما تنفعهم شفاعه الشافعين»

ب) خداوند به شفاعت آنان اذن داده باشد. «من ذا الذي يشفع عنده الاّ باذنه» (۸)

ج) با ایمان از دنیا برود.

د) رابطه ای میان شفیع و شفاعت شونده وجود داشته باشد. کسی که با شافعان ارتباطی

ص: ۱۵۸

۱- ۲۶۶. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲- ۲۶۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۳- ۲۶۸. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲.

۴- ۲۶۹. خصال، ص ۶۲۴.

۵- ۲۷۰. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۳.

۶- ۲۷۱. سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۵.

۷- ۲۷۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷۴.

۸- ۲۷۳. بقره، ۲۵۵.

مکتبی نداشته باشد، مشمول شفاعت قرار نمی گیرد.

پیام ها:

۱- تساهل در نماز و انفاق و اطعام نیازمندان و هدر دادن عمر، سبب محروم شدن از شفاعت در قیامت می شود. «فما تنفعهم شفاعه الشافعين...»

۲- خداوند در قیامت به افرادی اجازه می دهد تا برای دیگران شفاعت کنند ولی بسیاری از مردم، شرائط دریافت شفاعت را ندارد. «فما تنفعهم شفاعه الشافعين»

۳- در قیامت، شفاعت کنندگان متعدّدند: انبیا، اوصیا، شهداء، قرآن و... «الشافعين»

۴- مخالفان اسلام، هیچ دلیلی برای نپذیرفتن آیات الهی و سخن وحی ندارند. «فما لهم عن التذکره معرضين»

۵- اعراض کنندگان از سخن حق، از عقل و خرد بهره ای ندارند. «کأنهم حمر»

۶- داشتن توقّعات نابجا از خداوند (نظیر درخواست نامه از خداوند)، نشانه حماقت است. «کأنهم حمر ... یزید کلّ امرء منهم...»

۷- کفّار مغرورند و انتظار دارند که برای هدایت هریک از آنان به راه حق، دعوت نامه ای خاص فرستاده شود. «بل یزید کلّ امرء منهم ان یؤتی صحفاً منشّره»

۸ - به توقّعات نابجا قاطعانه پاسخ منفی دهید. (خدا با فرستادن برهان و معجزه اتمام حجت کرده است و نیازی به فرستادن نامه خصوصی نیست.) «کلا»

۹- درخواست های نابجای کفّار برای ایمان آوردن، بهانه ای بیش نیست. «یزید... کلا»

۱۰- بی پروایی نسبت به قیامت سبب انکار نبوّت است. «عن التذکره معرضين»

... بل لا يخافون الاخره»

۱۱- انسان در انتخاب عقیده و اندیشه، مختار و دارای اراده است. «فمن شاء»

۱۲- قرآن بستر مناسبی برای هدایت بشر است، لکن هدایت شدن و بهره بردن از این بستر، مشروط به خواست خود انسان است. «فمن شاء ذكره»

«۵۶» وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ

و تذکر نمی یابند مگر آن که خداوند بخواهد. او سزاوار تقواست و سزاوار آمرزیدن است.

پیام ها:

۱- گرچه انسان دارای اختیار است: «فمن شاء ذكره» اما خواست او به تنهایی کافی نیست و تا خدا نخواهد چیزی واقع نمی شود. «و ما یذکرون الا ان یشاء الله»

۲- پند گرفتن از تذکرات الهی جز با توفیق الهی میسر نمی شود. «و ما یذکرون الا ان یشاء الله»

۳- کفار لجوج و سرسخت به هیچ قیمتی ایمان نمی آورند، جز آن که خداوند بخواهد و آنان را مجبور کند (که خداوند هم چنین نمی کند). «و ما یذکرون الا ان یشاء الله»

۴- تنها خداوند، سزاوار آن است که از او پروا کنیم و اگر خلافتی انجام دادیم، فقط اوست که می تواند ما را عفو کند و ببخشد. «هو اهل التقوى و اهل المغفرة»

«والحمد لله رب العالمين»

ص: ۱۶۰

این سوره چهل آیه دارد و در مکه نازل شده است.

نام آن برگرفته از آیه اول است و به معنای رستاخیز می باشد.

محور مطالب این سوره چنانکه از نامش پیداست، موضوع معاد و روز قیامت می باشد. ابتدا حوادث سخت و سهمگین پایان این جهان مطرح شده و سپس چهره های شادمان و غمگین نیکوکاران و بدکاران آمده است.

ادامه سوره، حالات انسان در هنگام جان دادن و مرگ را بیان کرده و با اشاره ای به آفرینش انسان از قطره ای آب پست، که نشانه قدرت خداوند بر آفرینش دوباره انسان است، پایان می یابد.

البته چهار آیه میانی سوره، در مورد قرآن و نحوه نزول و قرائت آن است.

در روایات برای کسی که به قرائت این سوره مداومت داشته و نسبت به آن عامل باشد، عبور بر صراط و حضور در قیامت با چهره ای بشاش و خندان تضمین شده است.

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ «۲» وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ «۳» أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ «۴» بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ «۵» بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ «۶» يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ

به روز قیامت قسم می خورم. و به نفس ملامت گر قسم می خورم (که شما پس از مرگ زنده خواهید شد). آیا انسان می پندارد که استخوان های او را (بعد از مرگ) جمع نمی کنیم؟ بلکه ما قادریم (خطوط سر) انگشتان او را (بار دیگر) درست کنیم، ولی انسان می خواهد راه فسق و فجور را پیش روی خود باز کند. (لذا از روی تردید) می پرسد: روز قیامت چه وقت است؟

نکته ها:

این سوره و سوره بلد با جمله «لا أقسم» آغاز شده است. به گفته بسیاری از مفسران، حرف «لا» برای تأکید است ولی بعضی آن را برای نفی می دانند، یعنی مطلب به قدری روشن است که سوگند نمی خورم.

شاید شباهت قیامت با نفس لوامه که هر دو مورد قسم واقع شده اند، در این باشد که در دنیای کوچک وجود انسان دادگاهی به نام نفس لوامه وجود دارد، در عالم هستی نیز دادگاهی به نام قیامت قرار دارد. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابن مسعود فرمود: اعمال خوب را زیاد انجام بده که نیکوکار و بدکار، هر دو در قیامت پشیمان خواهند بود. نیکوکاران از این که چرا کارهای نیک

ص: ۱۶۲

بیشتری انجام نداده اند و بدکاران از کوتاهی ها و تقصیر خود. سپس فرمود: آیه «و لا اقسم بالنفس اللّوامة» شاهد و گواه این مطلب است. (۱)

نفس در قرآن

در قرآن و روایات و دعاها، چند گونه نفس برای انسان تصویر شده است:

الف) نفس اماره: که همواره انسان را به بدی ها فرمان می دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان را به سقوط و تباهی می کشاند. در قرآن می خوانیم: «انّ النفس لامّارة بالسوء الاّ ما رحم ربّی» (۲) به درستی که نفس (انسان را) به کارهای زشت و ناروا فرمان می دهد مگر آن که پروردگارم رحم کند.

این نفس، آنقدر خواهش و خواسته خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار سازد. حضرت علی علیه السلام می فرماید: نفس اماره همچون فرد منافق تملّق انسان را می گوید و در قالب دوست جلوه می کند تا بر انسان مسلط شود و او را به مراحل بعد وارد کند. (۳)

قرآن کریم در سوره یوسف می فرماید: پس از آن که برادران یوسف، بنیامین را در سرزمین مصر به جای گذاشته و به نزد پدر برگشتند و ماجرای دستگیر شدن او به اتهام سرقت بیان کردند، حضرت یعقوب به آنان فرمود: «بل سؤلت لكم انفسکم» (۴) بلکه نفس، این کار زشت را برای شما زینت داد و شما را به سوی آن کشاند.

در حدیث دیگری می خوانیم: بعد از نماز، از خداوند چنین بخواهید: «الهی لا تکنی الی نفسی طرفه عین ابدأ» حتی به اندازه چشم بر هم زدن مرا به نفس خودم وامگذار. (۵)

امام زین العابدین علیه السلام در مناجات شاکین به خداوند متعال عرض می کند: من از نفسی به تو شکایت می کنم که به بدی ها فرمان می دهد، به سوی خطاها می رود، نسبت به انجام گناه شتابان است، هنگامی که شرّی به او می رسد فریاد می زند و هنگامی که قرار است خیری از ناحیه او به کسی برسد بخل می ورزد، به لهو و لعب تمایل شدید

ص: ۱۶۳

۱- ۲۷۵. بحار، ج ۷۴، ص ۱۰۴.

۲- ۲۷۶. یوسف، ۵۳.

۳- ۲۷۷. غررالحکم.

۴- ۲۷۸. یوسف، ۸۳.

۵- ۲۷۹. کافی، ج ۳، ص ۳۴۶.

دارد، از غفلت و سهو و اشتباه پر شده است، به سوی گناه سرعت می بخشد و برای توبه، مرا به طفره وا می دارد.

ب) نفس لّوامه: که در این سوره (قیامت) آمده است و شاید مراد از آن، همان وجدان اخلاقی باشد. آری، انسان دارای حالتی است که در برابر انجام بدی ها یا کم شدن خوبی ها، هم در دنیا خود را ملامت می کند و هم در آخرت. این ملامت ها، همان ندامت و پشیمانی است که می تواند مقدّمه توبه باشد و یا بستری برای یأس و خودباختگی فراهم آورد.

ج) نفس مطمئنّه: که در اثر نماز و یاد خدا حاصل می شود و انسان به آرامش و اطمینان دست پیدا می کند. قرآن کریم در یک می فرماید: «اقم الصّلاه لذکری» (۱) نماز را به یادار تا به یاد من بررسی و در جای دیگر می فرماید: «الا بذکر الله تطمئنّ القلوب» (۲) آگاه باشید که با یاد خداوند دلها اطمینان و آرامش پیدا می کنند.

انسان مطمئن، از مرگ نمی هراسد، مشتاق شهادت است، به زرق و برق ها و جلوه های دنیا بی اعتنا است و به مقدّرات الهی همواره راضی است.

منکران معاد گاهی سؤالاتی را برای انکار قیامت مطرح می کردند، از جمله این که می گفتند: «من یحیی العظام و هی رمیم» (۳) چه کسی این استخوان ها را زنده می کند، در حالی که پوسیده و پراکنده شده اند؟ و گاهی به طور علنی قیامت را انکار می کردند و می گفتند: «ان هی الاّ حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و مانحن بمبعوثین» (۴) جز این زندگانی دنیا، زندگانی دیگری نیست، ما در آن به دنیا می آییم و می میریم و مبعوث نمی شویم.

در مقابل تردید و تشکیک مخالفان در معاد که بازگشت آن به قدرت خدا است، قرآن بر قدرت الهی در بازآفریدن انسان تأکید می کند که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

«قادر علی ان یخلق مثلهم» (۵) او قادر است که همانند آنها را دوباره خلق کند.

«بقادر علی ان یحیی الموتی» (۶) خداوند بر اینکه مردگان را زنده کند توانا است.

ص: ۱۶۴

۱- ۲۸۰. طه، ۱۴.

۲- ۲۸۱. رعد، ۲۸.

۳- ۲۸۲. یس، ۷۸.

۴- ۲۸۳. مؤمنون، ۳۷.

۵- ۲۸۴. اسراء، ۹۹.

۶- ۲۸۵. احقاف، ۳۳.

«علی رجعه لقادر» خداوند بر بازگرداندن او توانا است.

و در این آیه می فرماید: نه تنها بازگرداندن اصل انسان، بلکه آفرینش خطوط نوک انگشتان او در نزد خداوند کار مهمی نیست. «بلی قادرین علی ان نسوی بنانه»

در انگشتان هر انسانی خطوط خاصی است که مخصوص به اوست و هیچ دو نفری پیدا نمی شوند که خطوط انگشتان آنها یکسان باشد و به همین جهت برای شناسایی مجرمان، از انگشت نگاری استفاده می کنند. آری علم خداوند و قدرت او بر ظریف ترین ذرات وجود هر فردی جاری است. «نسوی بنانه»

پیام ها:

۱- در نزد خداوند، وقوع قیامت قطعی است و لذا به آن سوگند می خورد. «لا اقسم بیوم القیامه»

۲- یکی از ویژگی های انسان، داشتن وجدان اخلاقی و شناخت فطری خوبی ها و بدی ها و سرزنش و ملامت خود یا دیگران به هنگام انجام بدی ها است. «النفس اللّوامة»

۳- در میان سه نفس اقیاره، مطمئنّه و لّوامة، آن که به سرزنش ها و حسرت های روز قیامت شباهت دارد، نفس لّوامة است. «لا اقسم بیوم القیامه... بالنفس اللّوامة»

۴- ایمان به معاد مانع از انجام فسق و فجور است. لذا آنان که بنای بر انجام گناه و فجور دارند، معاد را زیر سؤال می برند. «بل یرید الانسان لیفجر امامه یسئل اّیان یوم القیامه»

۵- منکران معاد، بر اساس پندار و خیال به انکار قیامت می پردازند نه استدلال و دلیل و برهان. «أ یحسب الانسان ان لن نجمع عظامه»

۶- اعضا و جوارح و استخوان های پوسیده و پراکنده، در قیامت قابل جمع آوری است. «نجمع عظامه»

ص: ۱۶۵

۷- معاد جسمانی است و در قیامت وجود انسان از استخوانهای خودش است. «نجم عظامه»

۸- نقل پندارهای باطل و رد آنها جایز است. «أیحسب... بلی قادرین»

۹- آفریده خداوند، دارای نظم و نظام است، چه در دنیا: «الذی خلق فسوی»^(۱) و چه در آخرت: «نسوی بنانه»

۱۰- انسان قیامت، همان انسان دنیایی است. «بلی قادرین علی ان نسوی بنانه»

۱۱- خداوند به انسان قدرت انتخاب و اختیار و اراده عطا کرده است و او می تواند بر خلاف عقل و فطرت و آگاهی خود تصمیم بگیرد. «بل یرید الانسان لیفجر امامه»

۱۲- بسیاری از کسانی که قیامت را انکار می کنند مشکل علمی ندارند، بلکه از نظر روانی انکار آنان برای آن است که به خیال خود راه را برای خواسته های خود باز کنند. «یرید الانسان لیفجر امامه»

«۷» فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ «۸» وَخَسَفَ الْقَمَرُ «۹» وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ «۱۰» يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ «۱۱» كَلَّا لَا وَزَرَ «۱۲» إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ «۱۳» يُتَبَوَّأُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ «۱۴» بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ «۱۵» وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ

پس آنگاه که (در آستانه قیامت) چشم ها خیره گردد. و ماه تاریک شود و خورشید و ماه جمع شوند. در آن روز انسان خواهد گفت: گریزگاه کجاست؟ هرگز، ملجأ و پناهگاهی نیست. آن روز قرارگاه فقط نزد پروردگار توسست. آن روز انسان به آنچه پیش فرستاده و آنچه به جا گذاشته است خبر داده می شود. با آن که انسان بر (نیک و بد) نفس خویش بینا است (که چه کرده و چه می کند). اگر عذرهایی بتراشد.

ص: ۱۶۶

کلمه «برق» آنگاه که به چشم نسبت داده می شود به معنای حالتی برخاسته از ترس و وحشت شدید است.

«وَزَرَ» به معنای پناهگاهی چون کوه و قلعه است و گشتن انسان به دنبال پناهگاه در قیامت، یا به خاطر شرم و حیا از خداوند است و یا به خاطر فرار از حساب و کتاب، یا دوزخ و یا رسوایی و شاید همه اینها باشد.

«معاذیر» جمع معذرت به معنای پیدا کردن چیزی است که آثار گناه را محو کند، خواه بجا و خواه عذر به جا باشد و یا بی جا.

معمولاً انسان برای توجیه کارهای خلاف خود عذرتراشی می کند که به نمونه هایی از آن در قرآن اشاره می کنیم:

گاهی می گوید: غفلت کردیم: «أَنَا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (۱)

گاهی می گوید: بزرگان و سران قوم، ما را گمراه کردند: «هُؤُلَاءِ اضَلُّونَا» (۲)

گاهی می گوید: شیطان ما را گمراه کرد، اما شیطان پاسخ می دهد: مرا ملامت نکنید زیرا خودتان مقصّر هستید: «فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْ مَوَا انْفُسَكُمْ» (۳)

امام باقرعلیه السلام در توضیح آیه «بِمَا قَدَّمْ وَاٰخِر» فرمود: «فَمَا سَنَّ مِنْ سَنَةٍ لَيْسَتْ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ فَاِنْ كَانَ شَرًّا كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزَرِهِمْ... وَاِنْ كَانَ خَيْرًا كَانَ لَهُ مِثْلُ اجْرِهِمْ» (۴) هر کس راه و روش بد یا خوبی را پایه گذاری کند، پس از او هر کس به آن عمل کند، اگر بد باشد کیفری مثل کیفر گناهکار و اگر خوب باشد، پاداشی همانند عمل کننده آن نیز به او داده می شود.

پیام ها:

۱- نظام موجود جهان، در قیامت از هم فرو می پاشد. «و جمع الشمس و القمر»

ص: ۱۶۷

۱- ۲۸۷. اعراف، ۱۷۲.

۲- ۲۸۸. اعراف، ۳۸.

۳- ۲۸۹. ابراهیم، ۲۲.

۴- ۲۹۰. تفسیر کنز الدقائق.

۲- وحشت ناشی از وقوع قیامت، هم وجود انسان را فرامی گیرد:

چشم: «برق البصر» دیدگان را برق می گیرد.

دل: «قلوبهم واجفه» دل ها را لرزه فرامی گیرد.

عقل: «تری الناس سُکاری» مردم را مست می بینی.

۳- در قیامت، خلافتکاری ها به مجرمان تفهیم می شود. «یتبوء الانسان بما قدّم و آخر»

۴- انسان علاوه بر اعمالی که خود انجام داده، مسئولیت اعمالی را که دیگران، پس از او و به پیروی از او انجام می دهند، به عهده دارد. «قدّم و آخر»

۵- وجدان انسان بهترین شاهد علیه او در دادگاه قیامت است. «بل الانسان على نفسه بصيره»

۶- انسان، خودش هم به عذرهایی که می آورد ایمان ندارد. «و لو القی معاذیره»

«۱۶» لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ «۱۷» إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ «۱۸» فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ «۱۹» ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

(ای پیامبر! به هنگام نزول وحی،) زبان خود را به حرکت در نیاور تا نسبت به تلاوت آن شتاب کنی. همانا گردآوردن و خواندن آن (بر تو) بر عهده ماست. پس چون آن را خواندیم، قرائت آن را دنبال کن. آنگاه بیان (حقایق و اسرار و توضیح) آن بر عهده ماست.

نکته ها:

در آیه ۱۱۴ سوره طه نیز مشابه این آیات را خواندیم: «لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه» قبل از پایان وحی در تلاوت آن عجله نکن.

قرآن در شب قدر به طور یک جا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شد و سپس در مدّت ۲۳

ص: ۱۶۸

سال پیامبری آن حضرت، بار دیگر در مناسبت های مختلف به تدریج بر ایشان نازل گردید. لذا آیه «لا تحرّک به لسانک» نشان آن است که پیامبر اکرم آیات قرآن را از پیش می دانسته و به همین دلیل خداوند می فرماید: در تلاوت آن عجله نکن و پس از خواندن ما آن را دنبال کن. «فاذا قرأناه فاتبع قرآنه»

بخشی از آیات قرآن درباره نحوه نزول وحی بر پیامبر و تلاوت آن بر مردم است. در این آیات نیز خداوند به پیامبرش می فرماید: به هنگام نزول وحی، پیش از کامل شدن آیات، اقدام به خواندن آن مکن. و در سخن من شتاب مکن و نگران مباش که شاید از خاطرت بیرون برود و آن را فراموش کنی، زیرا حفظ آن نیز بر عهده ماست. پس بگذار نزول وحی کامل شود، آنگاه آن آیات را قرائت کن.

پیام ها:

۱- سخن شنیدن آدابی دارد، حتی تکرار سخن گوینده روا نیست. «لا تحرّک به...»

۲- قرآن، مصون از هر گونه تحریف و تغییر است. «انّ علینا جمعه...»

۳- الفاظ قرآن از جانب خداوند است. «قرآنه»

۴- تبیین و توضیح وحی برای پیامبر، به عهده خداوند است. «انّ علینا بیانه»

«۲۰» کَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ «۲۱» وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ «۲۲» وَ جُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ «۲۳» إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ «۲۴» وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ «۲۵» تَظُنُّ أَنْ یُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ

چنین نیست (که می پندارید) بلکه به این دنیای زودگذر دل بسته اید. و آخرت را رها کرده اید. چهره هایی در آن روز شاداب و با طراوت است و به (لطف و پاداش) پروردگارشان چشم دوخته اند. و چهره هایی در آن روز گرفته است. زیرا می داند مورد عذابی کمر شکن قرار می گیرد.

نکته ها:

«ناضره» شادابی ناشی از دریافت نعمت های فراوان است. چنانکه در جای دیگر

ص: ۱۶۹

شاید مراد از «ناظره» انتظار دریافت نعمت باشد. چنانکه در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: «مشرقه تنتظر ثواب ربّها»^(۲) آنان در انتظار پاداش پروردگارشان هستند.

گرچه این آیه می فرماید: «الی ربّها ناظره» مردم به سوی پروردگارشان نظر می کنند. اما بر اساس آیه ای که می فرماید: «لا تدركه الابصار»^(۳) دیدگان تو را در نیابند، خداوند با چشم سر دیده نمی شود و در قیامت مردم به لطف پروردگار نظر دارند. «باسره» به معنای گرفتگی چهره است.

«فاقره» از «فقار» به معنای ستون فقرات است. فقیر نیز از همین ریشه و به معنای کسی است که به خاطر ناداری گویا ستون فقراتش شکسته است. مراد از فاقره کمرشکن است.

پیام ها:

۱- سؤال و پرسش روانکاوی لازم دارد؛ زیر سؤال بردن قیامت به خاطر دلبستگی به دنیا است. «یسئل ائیان یوم القیامه... کلاً بل تحبّون العاجله»

۲- علاقه به دنیا زمانی بد و قابل سرزنش است که یا شدید باشد: «لحبّ الخیر لشدید»^(۴) و یا ملازم رها کردن قیامت باشد. «تحبّون العاجله و تذرون الآخره»

۳- علاقه به دنیا بستری برای انکار معاد است. «تحبّون العاجله و تذرون الآخره»

۴- دنیا زود گذر است. گویا دنیا برای به آخر رسیدن عجله دارد و به سرعت سپری می شود. «تحبّون العاجله»

۵ - یک دل، دو دوستی بر نمی دارد. «تحبّون العاجله و تذرون الآخره»

۶- انسان از عَجَل آفریده شده: «خلق الانسان من عجل»^(۵)، اگر با عقل و وحی خود را مهار نکند، تنها به فکر دنیای عاجل است. «تحبّون العاجله»

ص: ۱۷۰

۱- ۲۹۱. مطففین، ۲۴.

۲- ۲۹۲. تفسیر نورالثقلین.

۳- ۲۹۳. انعام، ۱۰۳.

۴- ۲۹۴. عادیات، ۸.

۷- یکی از شیوه های تربیت مقایسه بین کفر و پاداش است: «وجوه یومئذ ناضره - وجوه یومئذ باسره»

۸- مسایل روحی و روانی در چهره انسان اثر می گذارند. رنگ رخساره خبر می دهد از سیر ضمیر. «وجوه یومئذ ناضره - وجوه یومئذ باسره»

۹- کسانی که در دنیا تنها خداوند را عبادت کردند: «فادعوا الله مخلصین» (۱)، تنها به او توکل کردند: «علیه توکلنا» (۲)، تنها نسبت به او خاشع بودند و از احدی نهرا سیدند: «لا یخشون احداً» (۳)، تنها از او کمک خواستند: «ایاک نستعین» و... در آن روز نیز تنها به او نظر دارند. «الی ربها ناظره»

۱۰- دلبستگی به دنیا و رها کردن آخرت سبب اندوه و گرفتگی چهره در قیامت است. «تحبون العاجله... وجوه یومئذ باسره»

«۲۶» کَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ «۲۷» وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ «۲۸» وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ «۲۹» وَالتَّفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ «۳۰» إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ «۳۱» فَلَا صَدَقَ وَلَا ضِلَّي «۳۲» وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى «۳۳» ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى «۳۴» أُولَى لَكَ فَأُولَى «۳۵» ثُمَّ أُولَى لَكَ فَأُولَى

چنین نیست (که انسان می پندارد) آنگاه که (در آستانه مرگ) جان به گلوگاه رسد. و گفته شود: چه کسی شفا دهنده است؟ (محتضر) بداند که هنگام جدایی است. و ساق پا به ساق دیگر بچسبد (و دیگر حرکتی نکند) در آن روز به سوی پروردگارت سوق داده شود. او که نه حق را تصدیق کرد و نه نماز گزارد. بلکه تکذیب کرد و روی گردانید. و سپس با کبر و غرور به سوی اهلش رفت. (عذاب الهی) برای تو شایسته تر است، شایسته تر. باز هم شایسته تر است، شایسته تر.

نکته ها:

«تراقی» جمع «ترقوه» به معنای استخوانی است که دور گلو را فرا گرفته است.

ص: ۱۷۱

۱- ۲۹۶. غافر، ۱۴.

۲- ۲۹۷. ملک، ۲۹.

۳- ۲۹۸. احزاب، ۳۹.

«راقی» در اصل «راقی»، اسم فاعل از «رَقی» است. به اوراد و اذکاری که موجب شفای مریض می شود، «رُقیه» گویند. پس «راقی»: هرچیزی که مایه نجات بیمار از مرگ است.

کلمه «ظَنّ» گاهی به معنای علم می آید، همان گونه که در این آیه آمده است: انسان در حال احتضار به جدا شدن و فراق یقین پیدا می کند.

در روایت آمده است که در لحظه مرگ، مال و اولاد و اعمال در نظر انسان می آیند. مال می گوید: من از دسترس تو خارج هستم، فرزند می گوید: من تا قبر با تو هستم ولی اعمال می گویند: من تا ابد با تو هستم. (۱)

«الی رَبِّکَ یَوْمئذِ المساق» سوق داده شدن، گاهی توسط فرشتگان رحمت و به سوی بهشت است و گاهی توسط فرشتگان عذاب و به سوی دوزخ است.

در حدیث می خوانیم: «مَنْ تَرَکَ الصَّلَاةَ مُعْتَمِدًا فَقَدْ کَفَرَ» (۲)، هرکس با توجّه و از روی عمد نماز را ترک کند، کافر است. قرآن نیز ترک نماز را ثمره ی کفر می داند. «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّی»

بعضی مفسران شأن زول آیات ۳۱ به بعد این سوره را اشاره به تکبر و غرور ابوجهل دانسته اند، ولی بر فرض صحت آن، ضرری به کلیت موضوع نمی زند.

کلمه «یَتَمَطَّی» یا از «مَطَّ» به معنای دراز کردن پا و یا از مطاء به معنای پشت کردن است که هر دو کنایه از تکبر و تبختر است.

این آیات، ترسیم صحنه جان دادن منحرفان است و گرنه به فرموده امام صادق علیه السلام، جان دادن مؤمن مانند بوییدن بهترین بویدنی هاست. (۳)

در حدیث می خوانیم: یاد مرگ شهوات را می میراند، غفلت را ریشه کن می کند، دل را به وعده های الهی تقویت می کند، طبیعت انسان را لطیف و قساوت زدایی می کند، آتش حرص را خاموش می کند، دنیا را نزد انسان پایین می آورد و این معنای سخن و

ص: ۱۷۲

۱- ۲۹۹. تفسیر اطیب البیان.

۲- ۳۰۰. تفسیر مخزن العرفان.

۳- ۳۰۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۲.

کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «فکر ساعه خیر من عبادہ سنہ».(۱)

حضرت علی علیه السلام، آخرین لحظات عمر انسان و هنگام مرگ را این گونه ترسیم می کند:

در لحظه مرگ صحنه ای پیش می آید که برگشت و رجوعی در آن نیست، آنچه در تمام عمر از آن بی خبر بودند، چگونه در آن لحظه بر آنان وارد می شود، جدایی از دنیایی را که نسبت به آن مطمئن بودند به سراغشان آمده، به آخرتی که پیوسته به خطرات آن تهدید می شدند، رو می نمایند و آنچه بر آنان فرود آید وصف ناشدنی است.

سختی جان دادن و حسرت از دست دادن دنیا (و آنچه در آن است)، به آنان هجوم می آورد، بدن ها سست و رنگ ها دگرگون می شود، مرگ آرام آرام همه اندامشان را فرامی گیرد، پس زبانش از کار می افتد، در میان خانواده اش افتاده، چشم و گوش و عقل او کار می کند، در آن لحظه در فکر آن است که عمر خود را در چه چیزی از دست داده و زندگی را در کجا مصرف نموده است.

به یاد اموالی می افتد که در عمرش جمع آوری کرده، همان اموالی که در به دست آوردن آنها چشم خود را بسته و دقت نکرده که از حلال و حرام و شبهه ناک گردآوری کرده است، اکنون گناه جمع آوری آنها بر دوش اوست و باید از آن اموال جدا شود و آنها را برای وارثان بگذارد تا بهره مند شوند، راحتی و خوشی اموال برای دیگران و درد سر آن برای اوست و خودش را در گرو آنها قرار داده است، پس او از پشیمانی و غصه دست خود را به دندان می گزد، ...

کم کم روح از گوش و سپس چشم او نیز گرفته می شود و روح از بدنش خارج می شود و همچون مرداری در میان بستگان بر زمین می ماند، که وحشت زده از او دور می شوند. نه سوگواران را یاری می کند و نه پاسخی به ناله های آنان می دهد.

سپس او را به سوی قبر و منزلگاهش حمل کرده و دفن می کنند و به دست عملش می سپارند و می روند.(۲)

ص: ۱۷۳

۱- ۳۰۲. تفسیر نمونه ؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳.

۲- ۳۰۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

گاهی انسان چیزی را نمی پذیرد ولی ردّ هم نمی کند، زیرا شک دارد. چنانکه به حضرت صالح می گفتند: نسبت به آنچه ما را به آن می خوانی در شک هستیم. «وَأَنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مَرِيبٌ» (۱) امّا گاهی نه تنها نمی پذیرد، بلکه در مقام انکار و تکذیب بر می آید که نشان دهنده عناد و لجاجت است. مانند این آیات: «فَلَا صَدَقَ... وَلَكِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى»

«اولی لک» نظیر «ویل لک» برای تحقیر و مذمت است. امام رضا علیه السلام آیه «اولی لک فاولی» را چنین تفسیر فرمود: خیر دنیا برای تو باد و خیر آخرت از تو دور باد. (۲)

«سُدی» به معنای مهمل است، به شتر رها شده، «سُدی» می گویند.

مصدق آنچه سزاوار متکبران است بیان نشده تا شامل هرگونه بدبختی و نکبت بشود. «اولی لک فاولی»

پیام ها:

۱- ترسیم لحظات جان دادن، بهترین وسیله برای ترک دل بستگی به دنیا است. «تَحَبُّونَ الْعَاجِلَةَ... كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِي»

۲- سخت ترین حالات جان دادن، زمانی است که روح به گلو می رسد. «كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِي»

۳- مرگ، قابل درمان نیست. زمانی می رسد که همه در برابر قدرت خداوند اظهار عجز می کنند و درماندگی خود را به زبان می آورند. «قِيلَ مَنْ رَاقٍ»

۴- دلبستگی انسان به دنیا به گونه ای است که حتّی لحظه مرگ نیز، گمان رفتن دارد، نه یقین. «ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

۵ - کسانی که دنیا را دوست دارند و آخرت را فراموش می کنند، باید بدانند که روزی باید از محبوب خود جدا شوند. «تَحَبُّونَ الْعَاجِلَةَ... أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

۶- لحظه مرگ، هنگام فراق و جدایی است. فراق از فرزندان، اموال، مقام،

ص: ۱۷۴

۱- ۳۰۴. هود، ۶۲.

۲- ۳۰۵. تفسیر نورالثقلین.

۷- پس از مرگ، روح باقی می ماند. (کلمه فراق به معنای جدایی است نه نابودی) «و ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

۸- لحظه مرگ، لحظه ای بسیار سخت و ناگوار است. «و التَّفْتُ السَّاقِ بِالسَّاقِ»

۹- جز حرکت به سوی خداوند و بازگشت به او، راه دیگری وجود ندارد. «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»

۱۰- عقاید مقدمه اعمال است. کسی که حق را تصدیق نکند، قهراً نماز هم نمی خواند. «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّيْ»

۱۱- تصدیق همه حقایق دین لازم است و اگر کسی یکی از ضروریات دین را تصدیق نکند، گویا کل دین را تصدیق نکرده است. «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّيْ»

۱۲- نماز، اولین نشانه ایمان و تصدیق دین است. «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّيْ»

۱۳- دوری از دین و تکالیف دینی، عامل غرور و سرمستی می شود. «ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى» در جای دیگر هم می خوانیم: مجرمان وقتی به نزد اهل خود می روند، خنده های مستانه دارند. «وَ إِذَا انْقَبَلُوا إِلَى أَهْلِهِمْ انْقَبَلُوا فَكُهِينَ» (۱)

۱۴- در برابر انکارهای پی در پی «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّيْ و لَكِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى»، تهدیدهای پی در پی لازم است. (چهار مرتبه کلمه «اولی» نشانه آن است که در برابر تکبرهای مستانه باید تحقیرهای پی در پی باشد). «أُولَى لَكَ فَأُولَى»

۱۵- متکبران باید تحقیر شوند. «يَتَمَطَّى - أُولَى لَكَ فَأُولَى»

ص: ۱۷۵

«۳۶» أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً «۳۷» أَلَمْ يَكْ نُطْفَهِ مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى «۳۸» ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى «۳۹» فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى «۴۰» أَلَيْسَ ذَ لِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى

آیا انسان می پندارد که به حال خود رها می شود؟ آیا او قطره ای از منی نبود که (در رحم) ریخته می شد؟ سپس خون بسته ای شد و خداوند آن را آفرینش داد و استوار ساخت. و دو جنس زن و مرد را از آن پدید آورد. آیا این خدا قادر نیست که مردگان را زنده کند؟

نکته ها:

این سوره با سوگند به قیامت شروع شد و با قدرت خداوند بر زنده کردن مردگان در قیامت پایان می یابد.

کسانی که معاد را انکار می کنند، خداوند را به درستی نشناخته اند، زیرا اگر با مردن انسان پرونده او محو شود، حکمت خدا زیر سؤال می رود. چنانکه در این آیه می فرماید: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً» و در جای دیگر می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنْما خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْكُمْ أَلَيْسَ لَنَا لَآئِحْجُونَ» آیا گمان می برید ما شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما باز نمی گردید؟

این آیات در ابتدا به حکمت الهی در برپا کردن قیامت اشاره می کند و سپس به قدرت خداوند در آفرینش انسان که بیانگر امکان دوباره آفریدن اوست. البته خداوند نمونه های دیگری از قدرت خود در مورد بازآفریدن را به دست پیامبرانش در این دنیا نشان داده است:

حضرت عیسی علیه السلام با دمیدن در دو پرنده ای که از گل درست کرده بود، آن را زنده کرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام با صدا زدن پرنده هایی که گوشت آنها درهم کوبیده و مخلوط شده بود، آنها را دوباره زنده کرد.

هفتاد نفری که همراه حضرت موسی علیه السلام به کوه طور آمدند و زمانی که خداوند در کوه

تجلی کرد مردند، خداوند متعال دوباره آنها را زنده کرد.

پیام ها:

۱- کسی که انسان را بی هدف و بی مسئولیت می پندارد، سزاوار تحقیرهای مکرر است. «أولى لك فأولى ثم أولى لك فأولى أychسب الانسان أن يترك سدى»

۲- خداوند حکیم است و انسان موجودی هدفدار، مسئول و مکلف، پس باید قیامتی در کار باشد. «أychسب الانسان أن يترك سدى»

۳- بسیاری از محاسبات انسان باطل است. در آغاز سوره خواندیم: «أychسب الانسان أن لن نجمع عظامه» و در پایان آن می خوانیم: «أychسب الانسان أن يترك سدى»، آری انسان موجودی خیال گرا است و اگر رهنمود انبیا نباشد منحرف می شود. «ychسب... يychسب»

۴- آفرینش نخستین، نشانه ای بر امکان و توان آفرینش بعدی است. «الم يك نطفه...»

۵ - متکبران بدانند که ضعیف و ناچیزند. «يتمطى...من منى يمنى»

۶- خداوند انسان را به صورت کامل و به دور از هر گونه کاستی و فزونی آفریده است. «فخلق فسوى»

۷- مطالعه در مراحل و چگونگی آفرینش انسان از راههای معادشناسی است. «نطفه... علقه... الذكر و الانثى»

۸ - تعادل میان جنسیت دختر و پسر، نشانه قدرت و حکمت خداوند است. «فجعل منه الزوجين الذكر و الانثى»

۹- اگر قیامتی در کار نباشد، آفرینش انسان بی معنا و بدون هدف می شود. «أychسب الانسان أن يترك سدى... أليس ذلك بقادرٍ على أن يحيى الموتى»

«والحمد لله رب العالمين»(۱)

ص: ۱۷۷

در روایات آمده است: امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مردم به عیادت آنان آمدند و به حضرت علی علیه السلام پیشنهاد کردند که برای سلامتی دو کودک عزیز خود نذر کنند که روزه بگیرند. پس از آن که حسنین بهبود یافتند، حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام سه روز روزه گرفتند، اما برای افطار غذایی در خانه نداشتند.

حضرت علی علیه السلام از شمعون یهودی مقداری جو قرض کرد و نانی تهیه شد. به هنگام مغرب ابتدا نماز مغرب را خواندند و خواستند افطار نمایند که شب اول فردی مسکین، شب دوم فردی یتیم و شب سوم سائلی اسیر، درب منزل علی علیه السلام را به صدا درآوردند و درخواست غذا کردند. اهل بیت علیهم السلام برای رضای خدا، غذای خود را به آنان دادند و خودشان با آب افطار کردند. خداوند متعال، این سوره را در وصف ایثار آنان نازل فرمود.

مهم آن است که در این حرکت مقدس، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سهیم و شریک نبود تا روشن شود که این سوره فقط درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. (۱)

ص: ۱۷۸

«۱» هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا «۲» إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا

آیا بر انسان دوره ای از روزگار گذشت که چیزی قابل ذکری نبود؟ همانا ما انسان را از نطفه ای آمیخته (از نطفه مرد و زن) آفریدیم تا او را بیازماییم، پس او را شنوا و بینا گردانیدیم.

نکته ها:

«دهر» به معنای زمان و دوران و «امشاج» جمع «مشيج» به معنای مخلوط است.

امام باقرعلیه السلام در روایتی فرمودند: «کان شیئاً لم یکن مذکوراً»^(۱) انسان، چیزی بود ولی قابل ذکر نبود و بعداً قابلیت پیدا کرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: انسان در تقدیر الهی بود، ولی چیز موجودی نبود. «لم یکن شیئاً مذکوراً»^(۲)

امام باقرعلیه السلام فرمودند: مراد از «نطفه امشاج»، اختلاط نطفه مرد با زن است.^(۳)

برای بیدار کردن وجدان خفته، گاهی مسائل قطعی در قالب سؤال مطرح می شود. چنانکه مادر از فرزند خود می پرسد: آیا من به تو شیر ندادم؟ در این آیه هم کلمه «هل» به معنای «قد» می باشد. «هل اتی علی الإنسان...» یعنی به تحقیق، بر هر انسانی دورانی گذشته که چیز قابل ذکر نبوده است.

ناچیز بودن انسان گاهی طبیعی است، «لم یکن شیئاً مذکوراً» ولی گاهی به خاطر

ص: ۱۷۹

۱- ۳۰۹. تفسیر برهان.

۲- ۳۱۰. تفسیر کنزالدقائق.

۳- ۳۱۱. تفسیر نورالثقلین.

عملکرد نامناسب، انسان خودش را به مرز ناچیز بودن می رساند. چنانکه قرآن می فرماید: «یا اهل الکتاب لستم علی شیءٍ حتّٰی تقيموا التوراه والانجیل و...» ای اهل کتاب! اگر کتاب آسمانی را برپا ندارید، هیچ هستید. (۱)

قرآن، ۱۲ مرتبه از آفرینش انسان از نطفه یاد کرده است، تا هم قدرت خداوند معلوم شود که از نطفه ای انسان می سازد و هم انسان دچار غرور و تکبر نگردد.

پیام ها:

۱- انسان، باید درباره منشأ وجود خود فکر کند. «لم یکن شیئاً مذکوراً»

۲- انسان موجودی نوآفریده و حادث است. «لم یکن شیئاً مذکوراً»

۳- انسان در مسیر وجودی خود، روند تکاملی داشته و مراحلی را طی نموده است: ابتدا وجود نداشت، «لم یکن شیئاً» (۲) بعد از بوجود آمدن هم، چیز قابل ذکری نبود «لم یکن شیئاً مذکوراً»

۴- یاد ضعف ها، غرور انسان را برطرف و او را تسلیم خداوند می کند. «لم یکن شیئاً مذکوراً»

۵ - آفرینش انسان از نطفه ای ناچیز، جلوه ای از عظمت الهی است. «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ...»

۶- خداوند، با صورت گری روی آب، قدرت نمایی می کند. «من نطفه امشاج»

۷- آفرینش انسان، حکیمانه و هدفدار است. «خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ ... نَبْتَلِيهِ»

۸ - انسان، موجودی مسئول و مکلف است. (آزمایش کردن نشانه تکلیف است). «نَبْتَلِيهِ»

۹- همه انسان ها در طول تاریخ مورد آزمایش الهی واقع می شوند. «نَبْتَلِيهِ»

۱۰- بیان دو ویژگی شنوایی و بینایی برای نمونه است و گرنه تمام اعضای بدن مورد امتحان واقع می شوند. «سَمِيعاً بَصِيراً»

ص: ۱۸۰

«۳» إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا «۴» إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا

به راستی ما راه (حق) را به او نمایانندیم، خواه شاکر (و پذیرا) باشد یا ناسپاس. همانا ما برای کفر پیشه گان زنجیرها و غل ها و آتشی برافروخته آماده ساخته ایم.

نکته ها:

هدایت، چند گونه است:

گاهی هدایت فطری است. چنانچه قرآن می فرماید: «فَالْهَمُّهَا فَجُورُهَا وَتَقْوَاهَا» (۱) خداوند به نفس بشر، خیر و شر را الهام کرد.

نوع دیگر، هدایتی است که از طریق تحصیل، تعقل، مشورت، تجربه و مطالعه به دست می آید.

و نوع سوم هدایتی است که از راه تبلیغ و ارشاد انبیا و اولیا صورت می گیرد.

تشکر گاهی قلبی است، یعنی همه نعمت ها را از خدا بدانیم؛ گاهی عملی است، بدین معنا که انسان نعمت های خداوند را فقط در راه حق مصرف کند و گاهی زبانی است، یعنی انسان «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را بر زبان جاری کند.

«سِلْسِلَه» جمع «سِلْسِلَه» به معنای زنجیر و «أَغْلَال» جمع «غُلّ» به معنای طوقی است که به گردن می نهند و «سَعِير» به معنای آتش افروخته است.

امام صادق علیه السلام ذیل آیه «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» فرمودند: «عَرَفْنَاهُ إِمَّا أَخَذَ وَإِمَّا تَارَكَ» (۲) ما راه را به او معرفی کردیم، یا آن را می گیرد و یا رها می کند.

«سلاسلا و اغلالاً» یعنی زنجیر در پا و غل بر گردن.

انسان در مسیر بندگی و تشکر از خداوند، مرحله ضعیف یا متوسّطی را طی می کند ولی در طریق سرکشی و تمرد، مرحله بالایی را می پیماید. در شکر، شاکر است (نه شکور)، ولی در کفر، کفور است. «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» یعنی شکر او معمولی ولی

ص: ۱۸۱

کفر او قوی است. به چند نمونه دیگر توجه کنید. قرآن می فرماید:

«أَنَّهُ لِيُؤْسَ» (۱) انسان بسیار مأیوس است.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ» (۲) به راستی که انسان بسیار ظالم است.

«كَانَ الْإِنْسَانُ عِجُولاً» (۳) انسان موجودی عجول است.

«كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُوراً» (۴) انسان، تنگ نظر است.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً» (۵) انسان بسیار حریص و کم طاقت است.

«إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً» (۶) هنگامی که شری به او رسد، بسیار جزع و فرع می کند.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (۷) انسان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است.

پیام ها:

۱- آزمایش انسان، براساس آگاهی و آزادی است. آگاهی به واسطه چشم و گوش و عقل و فطرت درونی و هدایت بیرونی و آزادی بر مبنای اختیار که به تمام انسان ها داده شده است. «نبتلیه... سمیعاً بصیراً هدیناه... اَما شاکراً و اَما کفوراً»

۲- خداوند، حجت را بر انسان تمام کرده است. «أنا هدیناه السبیل»

۳- راه درست، یکی بیش نیست. «أنا هدیناه السبیل» («السبیل» مفرد است)

۴- هدایت، نعمتی در خور سپاس است. «أنا هدیناه السبیل اَما شاکراً» (پیمودن راه دین، شکر الهی و انحراف از آن، کفران و ناسپاسی است).

۵ - کسانی که هدایت انبیا را نپذیرند، بالاترین مرحله از کفر را مرتکب شده اند. (به جای آنکه بگویند «اَما کافراً»، فرمود: «اَما شاکراً و اَما کفوراً». زیرا «کفور»، اوج کفر است.)

ص: ۱۸۲

۱- ۳۱۶. هود، ۹.

۲- ۳۱۷. ابراهیم، ۳۴.

۳- ۳۱۸. اسراء، ۱۱.

۴- ۳۱۹. اسراء، ۱۰۰.

۵- ۳۲۰. معارج، ۱۹.

۶- ۳۲۱. معارج، ۲۰.

۷- ۳۲۲. عادیات، ۶.

۶- هر کس شاکر نباشد، کفور است، راه سوّمی وجود ندارد. «أَمَّا شَاكِرًا وَّ أَمَّا كَفُورًا»

۷- در تربیت انسان، نقش هشدار، بیش از بشارت است. (لذا قرآن ابتدا هشدار می دهد و سپس بشارت). «أَنَا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ...»

۸ - کیفرهای الهی، دارای ملاک و معیارند. «اعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَّ اَغْلَالًا وَّ سَعِيرًا»

۹- هر انتخابی، سرانجام خود را به دنبال دارد. کفر، دوزخ را و شکر، بهشت را. «أَمَّا شَاكِرًا وَّ أَمَّا كَفُورًا... أَنَا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ... اِنَّ الْاَبْرَارَ...»

«۵» اِنَّ الْاَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا «۶» عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا

همانا نیکان از پیمانه ای می نوشند که با کافور (گیاهی خوشبو) آمیخته شده است. چشمه ای که بندگان خدا از آن می نوشند و هر گونه بخواهند، آن را جاری می سازند.

نکته ها:

«آبرار» یا جمع «بَرّ» است، (همانند «آرباب» که جمع «رَبّ» است) یا جمع «بَارّ» است (نظیر «أَشْهَاد» که جمع «شاهد» است). به هر حال «بَرّ» به معنای گستردگی است و بیابان را به خاطر گستردگی آن، «بَرّ» می گویند. انسان نیکوکار دارای روحی باز و گسترده است و هدف او از انجام کار نیک، رسیدن به مال و مقام نیست بلکه فکری فراتر از مال و مقام دارد. دست نیکوکاران برای کمک به دیگران باز و اجر آنان نیز گسترده است. (۱)

«کافور» به معنای گیاه خوشبو است که در خنکی و سفیدی ضرب المثل است.

«تفجیر» به معنای شکافتن است و به کسی که با گناه پرده حیا را بشکافد، «فاجر» می گویند و «فجر» نوری است که تاریکی شب را می شکافد.

ص: ۱۸۳

براساس روایات، مراد از «ابرار» در این آیات، اهل بیت پیامبرعلیهم السلام هستند که با نذری روزه گرفتند و سه روز افطاری خود را به یتیم و مسکین و اسیر دادند که در آیات بعد آمده است.

با اینکه عده ای این سوره را مدنی می دانند، اما بعضی مغرض و مخالف می گویند: سوره انسان مکی است و حسنین علیهما السلام در مدینه متولد شده اند، بنابراین این آیات درباره اهل بیت نازل نشده، زیرا بیماری آنان و عیادت پیامبر و روزه والدین آنها در مدینه بوده است! در بطلان این ادعا می گوئیم: در بسیاری از سوره های مکی، آیات مدنی وجود دارد و بهترین شاهد مطلب آن است که کلمه «أسیر» در این آیات آمده، با آن که در مکه اسیری وجود نداشته و اسیر گرفتن مربوط به جنگ های پس از هجرت به مدینه است.

پیام ها:

۱- احسان و نیکوکاری جلوه ای از شکر هدایت الهی است. «اما شاکراً... انّ الأبرار...»

۲- نوشیدنی های بهشتی مخلوط باموادّ خوشبو و معطر است. «کان مزاجها کافوراً»

۳- کامیابی های بهشتی به کسانی تعلّق می گیرد که خود را به مرحله عبودیت رسانده باشند. «یشرب بها عباد الله»

۴- محرومیت های موقت بندگان خدا در دنیا، در قیامت جبران می شود. «یشرب بها عباد الله»

۵ - اهل بیت، به خاطر رسیدگی به محرومان، به لقب ابرار و به خاطر اطاعت از خداوند، به لقب عباد الله ملقب شدند. «انّ الأبرار... عباد الله»

۶- بندگان خدا، اهل نیکی به دیگران هستند و نیکوکاران، بنده خدا هستند. «الأبرار یشربون... یشرب بها عبادالله»

۷- اراده بهشتیان کارساز است و آنان به هر چه اراده کنند می‌رسند و هر چه را اراده کنند انجام می‌شود. «یفجرونها تفجیراً»

«۷» يُوَفُّونَ بِالْأَنْدَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا «۸» وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشَكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا «۹» إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا «۱۰» إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا

آنان به نذر وفا می‌کنند و از روزی که شرش فراگیر است می‌ترسند. و غذای خود را با آن که دوستش دارند، به یتیم و اسیر می‌دهند. (و می‌گویند:) ما برای رضای خدا به شما طعام می‌دهیم و از شما پاداش و تشکری نمی‌خواهیم. همانا ما از پروردگارمان، به خاطر روزی عبوس و سخت، می‌ترسیم.

نکته‌ها:

«مُستطیر» از «سیطره» یعنی سلطه و ریشه آن «طیر»، به معنای گسترده‌گی است.

«قَمَطِر» به معنای شری است که سخت باشد.

بر اساس برخی روایات، اطعام مسکین و یتیم و اسیر در یک شب واقع شد و براساس برخی، در سه شب متوالی اتفاق افتاد و هر شب، یکی از آنها مراجعه کرد.

مراد از «يطعمون الطعام على حبه» آن است که اهل بیت با آنکه آن غذا را دوست داشتند، به دیگران دادند. چنانکه قرآن در جای دیگر می‌فرماید: «لن تنالوا البرَّ حَتَّى تَتَفَقَّهُوا مِمَّا تَحِبُّونَ» به نیکی نمی‌رسید مگر آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید. (۱)

صاحب تفسیر المیزان می‌فرماید: محبّت اهل بیت به خداوند در آیه بعد مطرح شده که می‌گویند: «انّما نطعمکم لوجه الله» و منظور از «على حبه»، علاقه به غذا است که در این صورت، علاوه بر اخلاص، ایثار آنان نیز ثابت می‌شود.

اگر به فکر نام و شهرت نباشید، خداوند نامتان را جاودانه می‌کند. کاری که اهل بیت کردند ارزش مادی فراوانی نداشت، ولی چون خالصانه بود، خدا آن را ماندگار ساخت.

ص: ۱۸۵

در این آیه، کلمات مسکین و یتیم و اسیر به صورت نکره آمده تا بگوید: در اطعام، نباید گزینش کرد، بلکه به هر کس که بود انفاق کنید.

پروین اعتصامی درباره اخلاص در انفاق می گوید:

بزرگی داد یک درهم گدا را

که هنگام دعا یاد آر ما را

یکی خندید و گفت این درهم خُرد

نمی ارزید این بیع و شری را

مکن هرگز به طاعت خودنمایی

حجاب دل مکن روی و ریا را

تو نیکی کن به مسکین و تهیدست

که نیکی خود سبب گردد دعا را

به وقت بخشش و انفاق پروین

نباید داشت در دل جز خدا را

خوف از خداوند، به معنای خوف از مقام اوست. چنانکه در جای دیگر می فرماید: «و لمن خاف مقام ربّه» (۱)

پیام ها:

۱- کمال واقعی زمانی است که نیکی در انسان نهادینه شود. (تمام کمالات با فعل مضارع که نشانه استمرار فعل است، آمده است.) «یوفون، یخافون، یطعمون و...»

۲- اطعام و انفاق زمانی ارزش بیشتر دارد که شیء انفاق شده، مورد نیاز و علاقه انسان باشد. «یطعمون الطعام علی حبه»

۳- اسلام، حامی مستمندان و یتیمان و اسیران است. «و یطعمون الطعام... مسکینا و یتیمان و اسیراً»

۴- گروهی طعام را دوست دارند و گروهی اطعام را. «یطعمون الطعام علی حبه»

۵- اطعام، زمانی ارزش بیشتری دارد که از خود و با دست خود باشد. «نطعمکم»

۶- کمکی ارزش دارد که خالصانه و به دور از هر مَنّت و انتظاری باشد

ص: ۱۸۶

۱- ۳۲۵. الرَّحْمَن، ۴۶.

. «نطعمکم لوجه الله»

۷- آنچه به عمل ارزش می دهد، انگیزه خالصانه و اخلاص در عمل است. «نطعمکم لوجه الله لا نريد منکم جزاء و لا شکورا»

۸- نیکان، نه تنها با زبان درخواست تشکر ندارند، بلکه در دل هم به فکر تمجید و تشکر نیستند. «لا نريد... شکوراً»

۹- گرچه ابرار انتظار پاداش ندارند، ولی مردم نباید بی تفاوت باشند. «لا نريد منکم جزاء و لا شکورا» در آیه ۲۵ سوره قصص می خوانیم: حضرت شعیب دخترش را فرستاد تا پاداش سقایی و آب دادن حضرت موسی را بپردازد. «انّ ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت»

۱۰- گذشتن از پاداش، به تنهایی نشانه اخلاص نیست، بلکه گذشتن از تمجید و تشکر نیز لازم است. «لا نريد منکم جزاء و لا شکورا»

۱۱- وفای به نذر واجب است و کسی که به نذر خود وفا نکند، از قهر الهی بترسد. «یوفون بالنذر و یخافون یوماً»

۱۲- اگر کاری برای خدا باشد، فقط از قهر او می ترسیم، نه مردم. «نخاف من ربّنا»

۱۳- داشتن انگیزه الهی، منافاتی با شوق به ثواب یا خوف از عقاب ندارد. زیرا ثواب و عقاب نیز از خداوند است. «لوجه الله... انّا نخاف من ربّنا یوماً عبوساً»

۱۴- در قیامت، نه تنها مردم عبوسند، بلکه روز عبوس است. «یوماً عبوساً»

۱۵- برای فرار از آن روز عبوس، امروز در برابر مسکین و یتیم و اسیر، عبوس نکنید. «نخاف من ربّنا یوماً عبوساً»

«۱۱» فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا «۱۲» وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا «۱۳» مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا «۱۴» وَذَانِيَهُ عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا «۱۵» وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآثِينَةٍ مِّنْ فَضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا «۱۶» قَوَارِيرًا مِّنْ فَضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا «۱۷» وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا «۱۸» عَنِينًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا

پس خداوند آنان را از شرّ آن روز مصون دارد و آنان را با شادی و سُروری بس بزرگ روبرو کند. و به سبب صبری که کردند، بهشتی بزرگ و پوششی از حریر پاداششان دهد. در حالی که در آن بر تخت ها تکیه زده اند، در آنجا نه آفتابی بینند و نه سرمایی. و سایه های درختان بر سرشان نزدیک و خوشه های میوه در دسترس آنان. بر دور آنان ظرف های نقره فام و تنگ های بلورین گردانده شود. بلورهایی از نقره که در اندازه هایی (معین و متفاوت) اندازه گیری کرده اند. در آن بهشت، جامی نوشانده می شوند که با زنجبیل آمیخته است. چشمه ای در آنجا است که سلسبیل نامیده می شود.

نکته ها:

«نضره» به معنای زیبایی و شادابی است. چنانکه در جای دیگر می خوانیم: «وَجُوهٌ يُّومِئِدٍ نَّاضِرَةٌ» (۱) «أَرَائِكُ» جمع «أَرِيكَة» به معنای تخت زینت داده شده است.

«زَمْهَرِير» به معنای سرمای شدید و «قُطُوف» جمع «قَطف»، به معنای چیدن است.

«تَذْلِيل» در معنای رام کردن و در اختیار گذراندن است.

«اکواب» جمع «کوب» به معنای کاسه و «قواریر» جمع «قاروره» به معنای شیشه و «سلسبیل» نام چشمه ای در بهشت است.

امام باقر علیه السلام ذیل آیه «جَزَّاهُمْ صَبْرًا» فرمود: پاداش ابرار به خاطر صبری است که در برابر فقر و مصیبت های دنیا داشتند. (۲) چنانکه حضرت علی علیه السلام فرمود: «صَبْرٌ وَ

ص: ۱۸۸

۱- ۳۲۶. قیامت، ۲۲.

۲- ۳۲۷. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۸۶.

فی العین قذی و فی الحلق شجی» (۱) صبر کردم در حالی که در چشم، خار و در گلو تیغ داشتم. و درباره امام حسین علیه السلام می خوانیم: «لقد عجبت من صبرک ملائکه السموات» (۲) همانا از صبر تو فرشتگان آسمان به تعجب افتادند.

اطعام ابرار برای دو هدف صورت گرفت: «لوجه الله» و «نخاف من ربنا» و به آن دو هدف هم رسیدند. «فوقاهم الله شرّ ذلك اليوم و لقاهم نضره و سرورا»

صابران نه تنها در قیامت پاداش می بینند، بلکه در دنیا، سلام و صلوات الهی را دریافت می کنند. «سلام علیکم بما صبرتم» (۳)، «بشر الصّابرين اولئک علیهم صلوات من ربهم» (۴)، «انی جزیتهم اليوم بما صبروا» (۵)

نعمت های بهشتی در اعلی درجه خوبی هستند. تنوین در کلمات «نضره»، «سروراً»، «جنّه»، «حريراً» برای عظمت است.

پیام ها:

۱- خداوند، مخلصان را به مراد خود می رساند. «انا نخاف... يوماً عبوساً - فوقاهم الله شرّ ذلك اليوم»

۲- ثمره ی خوف از خدا، نجات از قهر اوست. «انا نخاف... فوقاهم الله شرّ ذلك اليوم»

۳- کیفر و پاداش باید متناسب با عمل باشد. (حفظ و نجات محرومان، سبب حفظ و نجات انسان در قیامت است.) «فوقاهم الله شرّ ذلك»

۴- ترس امروز، امتیّت فردا و مسرور کردن امروز، مسرور شدن فردا را به دنبال دارد. «نخاف من ربنا... فوقاهم الله... و لقاهم نضره و سرورا»

۵ - پاداش های الهی به خاطر صبر است. «جزاهم بما صبروا»

۶- بهشتیان در آسایش و آرامش به سر می برند. «متکئين فيها على الارائك»

ص: ۱۸۹

۱- ۳۲۸. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- ۳۲۹. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۳۹.

۳- ۳۳۰. رعد، ۲۴.

۴- ۳۳۱. بقره، ۱۵۵.

۵- ۳۳۲. مؤمنون، ۱۱۱.

۷- هوای بهشت بسیار مطبوع است. «لا یرون فیها شمساً و لا زمهریراً»

۸- در بهشت، نعمت ها تسلیم ابرار هستند. «ذَلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِیلاً»

۹- خادمان بهشتیان، پروانه وار به دور آنان می چرخند. «یطاف علیهم»

۱۰- ظرف های بهشت در شکل و اندازه های متفاوت و مطابق با اراده و میل بهشتیان ساخته شده است. «قَدَّرُوهَا تَقْدِیراً»

«۱۹» وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وَلَدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَیْتَهُمْ حَسِبَتْهُمُ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا «۲۰» وَ إِذَا رَأَیْتَ نَجْمًا وَ مُلْكًا كَبِیرًا «۲۱» عَلَیْهِمْ ثِیَابٌ سَبْدٌ سِندُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوءٌ أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سِقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا «۲۲» إِنَّ هَیذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعِیْكُمْ مَّشْكُورًا

و پسرانی همیشه جوان، (به خدمت) بر آنان می گردند، هرگاه آنان را بینی، پنداری مرواریدهای غلطان و پراکنده اند. و چون آنجا را بنگری نعمتی فراوان و سلطنتی بزرگ می بینی. بر اندامشان جامه های سبز از دیبای نازک و ضخیم است و با دستواره های نقره زینت شده اند و پروردگارشان شرابی طهور (پاک و پاک کننده) به آنان می نوشاند. همانا این جزایی است برای شما و سعیتان مورد سپاس است.

نکته ها:

از امام کاظم علیه السلام پرسیدند: چرا در این سوره نامی از حورالعین در پاداش ابرار و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح نشده است؟

امام علیه السلام فرمودند: به خاطر مقام فاطمه زهرا علیها السلام. (۱)

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند: هنگامی که بهشتیان وارد بهشت می شوند، با درختی روبرو می شوند که سایه ای گسترده دارد و از پای آن دو چشمه جاری است، آنان در چشمه ای خود را می شویند و از چشمه دیگر می نوشند و پس از

ص: ۱۹۰

آن هیچ بیماری و ناراحتی در بدن آنها رخ نمی دهد و این است معنای «سقاھم ربّهم شراباً طهوراً». (۱)

نعمت های بهشتی

میان نعمت های بهشتی با نعمت های دنیا تفاوت های بسیاری وجود دارد، که در اینجا به گوشه ای از آنان اشاره می کنیم:

بسیار زیادند: «فاکھه کثیره» (۲)

موسمی و فصلی نیستند: «لا مقطوعه» (۳)

در بهره گیری از آنها هیچ منعی وجود ندارد. «و لا ممنوعه» (۴)

بهشتیان در استفاده از آنها حس انتخاب دارند. «مما یتخیرون» (۵)

برای هر نوع اشتھایی، نعمتی موجود است: «مما یشتهون» (۶)

استفاده از آنها آفات و عوارضی به دنبال ندارد: «لا یصدّعون» (۷)

بهره گیری از آنها بدون زحمت است. «و ذلّت قطوفها تذلیلاً» (۸)

هر چه بخواهید، خادمان برایتان فراهم می کنند: «و یطوف علیهم»

خادمان بهشتی هم زیبا هستند: «لؤلؤاً منثوراً»، هم پیر نمی شوند: «مخلّدون»

کامیابی در کمال آرامش است: «علی الارائک متکئون» (۹)

در بهشت حسادت و رقابت در آنجا راهی ندارد. «نزعنا ما فی صدورهم من غلّ» (۱۰)

نعمت ها با رضا و سلام پروردگار همراه است: «و رضوانٌ من اللّٰه اکبر» (۱۱)، «سلام قولاً من ربّ رحیم» (۱۲)

ذریّه مؤمن به آنها می پیوندند و کامیاب می شوند: «الحقنا بهم ذریّتهم» (۱۳)

ص: ۱۹۱

۱- ۳۳۴. بحار، ج ۸، ص ۲۱۲.

۲- ۳۳۵. واقعه، ۳۲.

۳- ۳۳۶. واقعه، ۳۳.

۴- ۳۳۷. واقعه، ۳۳.

٥- ٣٣٨. واقعه، ٢٠.

٦- ٣٣٩. واقعه، ٢١.

٧- ٣٤٠. واقعه، ١٩.

٨- ٣٤١. انسان، ١٤.

٩- ٣٤٢. يس، ٥٦.

١٠- ٣٤٣. واقعه، ١٦.

١١- ٣٤٤. توبه، ٧١.

١٢- ٣٤٥. يس، ٥٨.

١٣- ٣٤٦. طور، ٢١.

با اولیای الهی همسایه می شوند: «و هم جیرانی»^(۱)

نعمت های بهشتی متنوع اند: «وانهار من لبن... و انهار من عسل...»^(۲)

پیام ها:

۱- پذیرایی در بهشت، خصوصیات ویژه ای دارد. از جمله:

نیازی به درخواست و تقاضا ندارد، زیرا پذیرایی کنندگان همواره به دور بهشتیان می گردند. «یطوف»

مسئولین پذیرایی از هر سو بر بهشتیان اشراف دارند. «یطوف علیهم»

پذیرایی کنندگان نوجوانند. «ولدان مخلصون»^(۳)

قیافه آنان مانند لؤلؤ درخشانده است. «حسبتهم لؤلؤا»

حکومت بهشتیان گسترده است. «ملکاً کبیراً»

رنگ لباس پذیرایی کنندگان سبز «خضر» و جنس لباس آنان از ابریشم نازک «سندس» و ضخیم «استبرق» است.

ساقی ابرار، پروردگار متعال «سقا هم ربهم» و نوع شراب آنها، طهور است. «شراباً طهوراً» (امام صادق علیه السلام فرمود: این شراب، قلب بهشتیان را از غیر خدا پاک می کند).^(۴)

۲- با آنکه بهشت، فضل و لطف الهی است، اما خداوند آن را مزد و اجر ابرار می شمرد تا بهشتیان به کار خود ببالند. «ان هذا کان لک جزاء»

۳- پاداش های الهی بر اساس نیت و کیفیت انجام کار است، نه بر اساس کمیت کار و مقدار و مبلغ احسان. (چند قطعه نان جو و این همه پاداش، فقط به خاطر داشتن اخلاص و ایثار است). «انّ هذا کان لکم جزاءً و کان سعیکم مشکوراً»

ص: ۱۹۲

۱- ۳۴۷. دعای ندبه.

۲- ۳۴۸. محمّد، ۱۵.

۳- ۳۴۹. طور، ۲۴.

۴- ۳۵۰. تفسیر مجمع البیان.

۴- کسی که از مردم، نه پاداش طلب کند و نه تشکر بخواهد، «لا نرید منکم جزاء ولا شکوراً»، خداوند به او هم پاداش می دهد و هم تشکر می کند. «کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکوراً»

۵- تشکر و قدردانی از تلاش دیگران، یک صفت الهی است. «سعیکم مشکوراً»

۶- نطفه بی مقدار «نطفه امشاج» بر اثر ایمان و عمل و اخلاص و ایثار به جایی می رسد که آفریدگار هستی از او تشکر می کند. «و کان سعیکم مشکوراً»

«۲۳» إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا «۲۴» فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطْعَمِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا «۲۵» وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً

همانا ما خود قرآن را بر تو فرو فرستادیم. پس در برابر حکم پروردگارت صبر پیشه کن و از هیچ گنه کار یا کفران پیشه اطاعت مکن. و در هر صبح و شام، نام پروردگارت را یاد کن.

نکته ها:

«بُکْرَةً» به فاصله میان طلوع فجر و طلوع آفتاب گفته می شود «أُصِيلًا» به معنای فاصله عصر تا غروب و آخر روز است. ممکن است مراد از این دو کلمه، یاد خدا در آغاز و انجام روز و اقامه نماز باشد.

پیام ها:

۱- در برابر تهمت سحر و کهنات به قرآن، مقاومت کنید. «أنا نحن نزلنا عليك القرآن»

۲- قرآن به تدریج نازل شده است. «نزلنا عليك القرآن»

۳- پیاده کردن فرامین قرآن، صبر و مقاومت لازم دارد. «نزلنا... فاصبر»

۴- پایداری و صبر، در انجام فرمان پروردگار ارزش دارد نه در پافشاری به سلیقه های شخصی خود. «فاصبر لحکم ربک»

ص: ۱۹۳

۵- فرامین الهی، برای رشد انسان است. «لحکم ربّک»

۶- انبیا به موعظه الهی نیاز دارند. «فاصبر لحکم ربّک»

۷- گناه پیشه گان و خلافکاران تلاش می کنند که در رهبری مسلمانان نفوذ کنند. «فاصبر لحکم ربّک و لا تطع منهم آثماً او کفوراً»

۸- یاد خدا، انسان را صبور و مقاوم می کند. «فاصبر... واذکر... بکره و اصیلاً»

۹- از اوقات مناسب برای یاد خدا، آغاز و پایان روز است. «بکره و اصیلاً»

«۲۶» وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا «۲۷» إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا

و بخشی از شب را برای او سجده کن و در بخشی طولانی از شب به تسبیح او پرداز. همانا اینان دنیای زودگذر را دوست دارند و روز گرانبار (قیامت) را پشت سر می نهند.

نکته ها:

فرمان عبادت و تکرار کلمه «لیل» در یک آیه کوتاه، نشانه ی اهمّیت و نقش شب در عبادت است.

از امام صادق و امام رضا علیهما السلام پرسیدند: مراد از فرمان «سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا» چیست؟ فرمودند: نماز شب. (۱)

پیام ها:

۱- محبّت و دلبستگی به دنیا، سرچشمه گناه و کفر و از نشانه های گناه پیشگان است. «لا تطع منهم آثماً او کفوراً... انّ هولاء یحِبُّونَ العاجله»

۲- دنیا، زودگذر و ناپایدار است. «العاجله»

۳- دنیاگرایی و آخرت گریزی، زمینه گناه پیشگی است. «آثما... یحِبُّونَ العاجله و یذرون ورائهم یوماً ثقیلاً»

ص: ۱۹۴

۴- قیامت، روزی بسیار سخت و سنگین است. «یوماً ثقیلاً»

۵- توجه به زود گذر بودن دنیا و سختی و سنگینی روز قیامت، از عواملی است که می تواند محبت انسان را از دنیا کم کند. «العاجله... یوماً ثقیلاً»

«۲۸» نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا «۲۹» إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ سَبِيلًا «۳۰» وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا «۳۱» يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

مائیم که خلقشان کردیم و مفاصلشان را محکم ساختیم و هرگاه بخواهیم مانند آنها را چنانکه باید به جای آنان می آوریم. به راستی این آیات، وسیله تذکری است، پس هر که بخواهد، راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد. و شما چیزی رانمی خواهید، مگر این که خدا بخواهد، همانا خداوند دانا و حکیم است. هر که را بخواهد به رحمت خود درمی آورد و برای ظالمان عذابی دردناک آماده کرده است.

نکته ها:

«أسر» بستن با بند است و «اسیر» کسی است که در بند بسته شده است. مراد از «شددنا اسرهم» آن است که بندها و مفاصل آدمی را محکم کردیم.

پیام ها:

۱- کفر و طغیان بستر نابودی انسان است. «آثماً او كفوراً... بَدَّلْنَا امثالهم»

۲- توانایی خداوند بر آفرینش انسان، نشانه توانایی او بر نابود کردن او است. «خَلَقْنَاهُمْ... بَدَّلْنَا امثالهم»

۳- خداوند، حجت را بر مردم تمام کرده است. «انْ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ»

۴- قرآن، وسیله هوشیاری است. «انْ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ»

۵- راه خدا، اجباری نیست، هر که می خواهد به سعادت برسد، باید خود آن را انتخاب کند و بپیماید. «فمن شاء اتخذ الی ربّه سبیلاً»

۶- خواست انسان، نه مستقل از خواست خداوند است و نه برتر از آن. بلکه

آنچه را انسان می خواهد، اگر مورد خواست خداوند نیز قرار گیرد، محقق می شود. «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله»

۷- مشیت خداوند، عالمانه و حکیمانه است، نه گزافه. «یشاء الله... علیما حکیما»

۸- بر اساس مشیت حکیمانه، کسانی که بخواهند مشمول رحمت الهی می شوند. «یدخل من یشاء فی رحمه»

۹- کسانی از رحمت الهی دورند، که خود راه ظلم را پیش گرفته اند. «والظالمین اعدّ لهم عذابا الیما»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۹۶

این سوره پنجاه آیه دارد و در مکه نازل شده است.

نام سوره برگرفته از آیه اول است که با «مرسلات» آغاز شده است و مراد از آن، فرشتگانی هستند که از سوی خداوند برای انجام امور مختلف، فرستاده می شوند.

این سوره نظیر سوره های انبیاء (۱)، قمر (۲)، حج (۳)، واقعه (۴)، حاقّه (۵)، قیامت (۶)، نباء (۷)، تکویر (۸)، انفطار (۹)، انشقاق (۱۰)، غاشیه (۱۱)، قارعه (۱۲) و زلزال (۱۳) با آیات مربوط به معاد شروع شده است.

چنانکه مانند سوره های فاطر، ذاریات و نازعات با سوگند به فرشتگان آغاز شده است.

ص: ۱۹۷

۱- ۳۵۲. اقرب للناس حسابهم.

۲- ۳۵۳. اقربت الساعه.

۳- ۳۵۴. انّ زلزله الساعه شیء عظیم.

۴- ۳۵۵. اذا وقعت الواقعة.

۵- ۳۵۶. الحاقّه ما الحاقّه.

۶- ۳۵۷. لا اقسم بيوم القيامة.

۷- ۳۵۸. عمّ يتساءلون.

۸- ۳۵۹. اذا الشمس كوّرت.

۹- ۳۶۰. اذا السماء انفطرت.

۱۰- ۳۶۱. اذا السماء انشقت.

۱۱- ۳۶۲. هل اتاك حديث الغاشيه.

۱۲- ۳۶۳. القارعه ما القارعه.

۱۳- ۳۶۴. اذا زلزلت الارض زلزالها.

در این سوره، آیه «وَلِیُّومُئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِینَ» ده مرتبه تکرار شده، همان گونه که در سوره الرَّحْمَنِ آیه «فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تَکْذِبَانِ» و در سوره قمر آیه «فَکَیْفَ کَانَ عَذَابِی وَ نَذْرِی» تکرار شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا «۲» فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا «۳» وَ النَّاشِئَاتِ نَشْرًا «۴» فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا «۵» فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا «۶» عُذْرًا أَوْ نُذْرًا «۷»
إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ

به فرستاده های پی در پی سوگند. پس به طوفان های سهمگین (سوگند). به نشردهندگانی (که حق را به نیکویی) نشر می دهند سوگند. پس آنان که به طور کامل (بین حق و باطل) فرق می گذارند. پس به القا کنندگان ذکر (و وحی به پیامبران). برای (رفع) عذر یا هشدار و انداز. همانا آنچه وعده داده می شوید، واقع شدنی است.

نکته ها:

کلمه «عُرف» به معنای پی در پی است و به یال اسب که موهای ردیف دارد، عُرف گویند. این واژه به معنای نیک و پسندیده نیز آمده و کلمه ی «معروف» از آن است.

برای اموری که در پنج آیه اول این سوره به آنها سوگند یاد شده، یعنی «المرسلات، العاصفات، الناشئات، الفارقات و الملقیات»، سه تفسیر بیان شده است:

الف: برخی از مفسران عقیده دارند مراد از آنها انواع بادهای و طوفان ها است؛^(۱)

ب: برخی عقیده دارند که مراد از آنها انواع فرشتگان است؛^(۲)

ج: برخی عقیده دارند که آیات اول و دوم مربوط به باد و طوفان و آیات سوم تا پنجم مربوط به فرشتگان است و این تفکیک به خاطر نوع حرف عطف است، زیرا حرف

ص: ۱۹۸

۱- ۳۶۵. تفسیر کبیر فخررازی.

۲- ۳۶۶. تفسیر المیزان.

«واو» در اول آیه نشانه جدایی و حرف «فاء» در اول آیه نشانه اتصال است.

«العاصفات» جمع «عاصف» به معنای باد شکننده و سخت است، چنانکه در آیه ۱۲ سوره یونس می خوانیم: «ریح عاصف» و کلمه «عصف» به معنای تندباد است، مانند: «کعصفٍ مأکول»^(۱)، «والحبّ ذو العصف»^(۲).

اگر مراد از «عاصفات» را فرشتگان بدانیم، معنای آیه چنین است که فرشتگان، فرمان الهی را با شدّت و سرعت انجام می دهند. نظیر آیاتی که می فرماید: «یفعلون ما یؤمرون»^(۳) و یا «هم بامرہ یعملون»^(۴).

در کنار هم آمدن سوگند به بادهای و فرشتگان، شاید به خاطر شباهت میان باد و فرشته باشد، از این نظر که هر دو لطیف و سریع اند و در آفرینش و تدبیر امور نقش دارند.

کلمه «ملقیات» به صورت جمع آمده است، شاید به خاطر آن که گاهی فرشتگان دیگری همراه فرشته وحی یعنی جبرئیل نازل می شوند و شاید به خاطر آن باشد که گاهی فرشته و گاهی افراد و امور دیگر وسیله تذکر انسان شده و مسایلی را به انسان القا می کنند.

خداوند متعال باید حجت را بر مردم تمام کند و جلوی بهانه ها و عذر تراشی ها را بگیرد. «عذراً». در آیه ۱۳۴ سوره طه نیز می خوانیم: اگر قبل از آمدن انبیا مردم را هلاک کنیم، عذر خواهند آورد و می گویند: چرا پیش از این پیامبری نفرستاد تا ما از او پیروی کنیم و گرفتار نشویم.

در صفات سه گانه ناشرات، فارقات و ملقیات یک سیر طبیعی وجود دارد. یعنی ابتدا باید فرشتگانی معارف را گسترش دهند: «الناشرات»، سپس در سایه آن، حق و باطل و حلال و حرام از هم جدا شوند: «الفارقات» و به دنبال آن، ذکر القا شود. «الملقیات ذکرأ»^(۵).

ص: ۱۹۹

۱- ۳۶۷. فیل، ۵.

۲- ۳۶۸. الرّحمٰن، ۱۲.

۳- ۳۶۹. نحل، ۵۰.

۴- ۳۷۰. انبیاء، ۲۷.

۵- ۳۷۱. تفسیر المیزان.

- ۱- آنچه از جانب خداوند فرستاده می شود، مقدّس و قابل سوگند خوردن است. «والمرسلات»
- ۲- الطاف خداوند، دائمی و مستمر است. (۱) «والمرسلات عرفا»
- ۳- آنچه از جانب خداوند نازل می شود، خیر است. (۲) «والمرسلات عرفا»
- ۴- در نظام آفرینش، حتّی وزش باد به طور تصادفی نیست، بلکه آفریدگار جهان، آن را می فرستد. «المرسلات»
- ۵- مأموریت های مهم، باید به سرعت انجام شود. «عصفاً»
- ۶- در جهان بینی الهی، نرمی و سختی هر کدام به جای خود ارزشمند است. «عرفاً... عصفاً»
- ۷- توسعه و گسترش به معنای نادیده گرفتن اصول و چارچوب نیست. «والناشرات نشرّاً فالفارقات فرقاً»
- ۸- در نظام هستی کارها تقسیم شده و هر کاری به فرد یا گروهی سپرده شده و این رمز مدیریت موفق است. «المرسلات، الناشرات، الفارقات»
- ۹- در نظام الهی، تکوین و تشریع در کنار یکدیگرند. «والمرسلات... فالملقیات ذکرّاً»
- ۱۰- در مأموریت های ارشادی باید مطلب به مخاطبان تفهیم شود. «فالملقیات ذکرّاً»
- ۱۱- هرگونه ذکر، الهام، علم و خطوط حق از سوی خداوند است. «فالملقیات ذکرّاً»
- ۱۲- خداوند با تفاوت هایی که میان حق و باطل قرار داده، هم اتمام حجت کرده است: «عذراً» و هم هشدار می دهد. «نُذراً»

ص: ۲۰۰

۱- ۳۷۲. این معنا در صورتی استفاده می شود که کلمه «عُرف» را به معنای پی در پی بدانیم.

۲- ۳۷۳. در صورتی که کلمه «عُرف» را به معنای خیر و نیکی بدانیم، نظیر آیه «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ».

۱۳- در مأموریت های ارشادی، باید راه بهانه جویی مسدود شود. «عذراً او نذراً»

۱۴- برای امور مهم همچون وقوع قیامت، سوگندهای متعدّد مفید و راهگشا است. «المرسلات، فالعاصفات، والناشرات، فالفارقات، فالملقیات، انّما توعدون لواقع»

۱۵- انسان در مورد قیامت، دائماً نیاز به تذکر و یادآوری دارد. «فالملقیات ذکرّاً... انّما توعدون لواقع»

«۸» فَإِذَا التُّجُومُ طُمِسَتْ «۹» وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ «۱۰» وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ «۱۱» وَإِذَا الرُّسُلُ أُقْتُتْ «۱۲» لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ «۱۳» لِيَوْمِ الْفَصْلِ «۱۴» وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ

پس آنگاه که ستارگان محو شوند. و آنگاه که آسمان شکافته شود. و آنگاه که کوهها از ریشه کنده شود. و آنگاه که برای رسولان (برای ادای شهادت) وقت تعیین شود. برای چه روزی، اجل تعیین شده؟ برای روز داوری. و تو چه دانی که روز داوری چیست؟

نکته ها:

«طمس» به معنای از بین رفتن و محو شدن است و شاید مراد از بین رفتن نور آنها باشد.

«فرج» به معنای شکاف است و «و اذا السماء فرجت» به معنای شکاف برداشتن و پاره پاره شدن آسمان است.

«اقتت» از «وقت» به معنای تعیین وقت برای گواهی دادن انبیا در قیامت است که بارها در قرآن به آن اشاره شده است. چنانکه در سوره مائده می خوانیم: «يوم يجمع الله الرسل فيقول ماذا اجتبتم» (۱) روزی که خداوند همه انبیا را جمع گرداند، پس گوید:

ص: ۲۰۱

چگونه امتتان دعوت شما را اجابت کردند.

یکی از اسامی قیامت «يوم الفصل» یعنی روز جدایی است. در قرآن می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۱) خداوند متعال در روز قیامت بین آنها (و آنچه بدان دلبسته اند) جدایی می افکند.

در این آیات با سه تعبیر از عظمت قیامت یاد شده است: «لَا يَوْمَ أَجَلْتُ لِيَوْمِ الْفَصْلِ وَ مَا ادْرَاكَ يَوْمَ الْفَصْلِ» و تکرار کلمه «يوم» نشانه عظمت آن روز است.

مشابه این چند آیه در سوره های دیگر قرآن نیز دیده می شود:

«فَإِذَا النُّجُومُ طُمَسَتْ» در جای دیگر می فرماید: «وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۲)

«وَ إِذَا السَّمَاءُ فَرَجَتْ» در جای دیگر می فرماید: «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ» (۳)

«وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسْفَتْ» در جای دیگر می فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (۴)

«وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْتُتْ» در جای دیگر می فرماید: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ» (۵)

پیام ها:

۱- نظام کنونی آفرینش در قیامت دگرگون می شود؛ ستارگان محو و آسمان شکافته می شود و این دگرگونی بارها در قرآن یادآوری شده است: «فَإِذَا النُّجُومُ طُمَسَتْ وَ إِذَا السَّمَاءُ فَرَجَتْ»

۲- حقیقت قیامت تنها از راه وحی قابل شناخت است. «وَ مَا ادْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ»

۳- در قیامت، برای گواهی پیامبران بر امت های خویش، وقتی معین قرار داده شده است. «وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْتُتْ، لَا يَوْمَ أَجَلْتُ»

ص: ۲۰۲

۱- ۳۷۵. حج، ۱۷.

۲- ۳۷۶. تکویر، ۲.

۳- ۳۷۷. انشقاق، ۱.

۴- ۳۷۸. طه، ۱۰۵.

۵- ۳۷۹. مائده، ۱۰۹.

«۱۵» وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ «۱۶» أَلَمْ نُهَبِكِ الْأُولَيْنِ «۱۷» ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخَرِينَ «۱۸» كَذَلِكِ لَنفَعُنَّ بِالْمُجْرِمِينَ «۱۹» وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

در آن روز، وای بر تکذیب کنندگان. آیا پیشینیان را هلاک نکردیم. سپس دیگران را در پی آنان آوردیم. ما با مجرمان این گونه عمل می کنیم. وای بر تکذیب کنندگان در آن روز.

نکته ها:

در این سوره بارها آیه «ویل یومئذ للمکذبین» تکرار شده و در پایان هر چند آیه، این هشدار به چشم می خورد.

کلمه «ویل» در مقام هشدار و تهدید به عذاب و هلاکت به کار می رود و بر اساس روایات، نام وادی خاصی در جهنم و یا نام یکی از درهای آن است.

پیام ها:

۱- تکذیب کنندگان دین در معرض هلاکت و نابودی هستند و قهر خداوند نسبت به آنان، یک سئت الهی است. «ویل یومئذ للمکذبین أَلَمْ نهلك الاولین»

۲- با طرح تاریخ گذشتگان، وجدان های خفته را بیدار کنید. «أَلَمْ نهلك الاولین»

۳- تکذیب دین سابقه طولانی دارد. «المکذبین... الاولین»

۴- تمدن های بشری، اگر از مرز دین بگذرند، روبه افول و سقوط می روند و جای خود را به تمدن های دیگر می دهند. «نهلك الاولین... تتبعهم الآخِرین»

۵- ریشه جرم و فساد در جامعه، تکذیب دین و ارزشهای دینی است. «المکذبین... المجرمین»

۶- قهر خداوند، قانونمند است و تنها گناهکاران و مجرمان را در برمی گیرد. «کذلک نفعل بالمجرمین»

۷- عذاب های الهی، از روی انتقام نیست، بلکه بر اساس استحقاق انسان ها است. «کذلک نفعل بالمجرمین»

ص: ۲۰۳

«۲۰» أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ «۲۱» فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ «۲۲» إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ «۲۳» فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ «۲۴» وَيُلْ يُؤْمِنُ لِلْمُكَذِّبِينَ

آیا ما شما را از آبی پست خلق نکردیم. پس آن را در قرار گاهی استوار قرار دادیم. تا مدتی معین. پس اندازه گیری کردیم و ما چه خوب اندازه گیریم. در آن روز وای بر تکذیب کنندگان.

نکته ها:

«مهین» به معنای حقیر، ضعیف وقلیل و «مکین» به معنای محکم و استوار است.

برای تولید یک محصول، لوازم و شرایطی مورد نیاز است، از جمله: تعیین اهداف، تأمین مواد، طرح و برنامه، زمان بندی مراحل اجرا، خدمات پشتیبانی پس از تولید، تعمیر و اصلاح.

در آفرینش انسان همه این مراحل پیش بینی و اجرا شده است:

هدف: تکامل اختیاری و معنوی انسان. «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون»^(۱)

مواد اولیه: تراب و نطفه. «من ماء مهین»،

محلّ تولید: «فی قرار مکین»،

طرح و برنامه تولید: «نطفه، علقه، مضغه،...»،

زمان بندی: «الی قدر معلوم»،

برنامه ریزی درونی: «فألهما فجورها و تقواها»^(۲)، همراه با کنترل بیرونی: «أنا هدیناه السبیل»^(۳) و «انّ علینا للهدی»^(۴).

خدمات پس از تولید: «نحن قسمنا بینهم معیشتهم»^(۵).

تعمیر و اصلاح: «یقبل التوبه»^(۶)، «انه غفور رحیم»^(۷).

شاهکار خلقت آن است که خداوند آفرینش انسان را با آن همه پیچیدگی بر روی یک

ص: ۲۰۴

۱- ۳۸۰. ذاریات، ۵۶.

۲- ۳۸۱. شمس، ۸.

۳- ۳۸۲. انسان، ۳.

٣٨٣-٤. ليل، ١٢.

٣٨٤-٥. زخرف، ٣٢.

٣٨٥-٦. توبه، ١٠٤.

٣٨٦-٧. انعام، ٥٤.

قطره آب طراحی کرده است که هیچ هنرمندی توان طراحی بر روی آن را ندارد. «نخلقکم من ماء مهین»

خداوند در آفرینش انسان، یک بار مدالِ «احسن الخالقین»^(۱) را به خود داده است و در اینجا عنوان «نعم القادرون» را مطرح می کند.

آری، او بهترین خالق و بهترین قادر است.

عبارتِ «نعم القادرون» را دو گونه می توان معنا کرد:

الف. با توجه به عبارتِ «الی قدر» و «فقدَرنا» که پیش از آن آمده، مراد از «قادرون» اندازه گیری باشد که خداوند بهترین اندازه گیری را در مورد انسان به کار برده است.

ب. با توجه به آنکه بحث خلقت و مراحل آن است که نیاز به قدرت دارد، مراد از «قادرون» قدرت و توان باشد که خدا کمال قدرت را در آفرینش انسان بکار برده است.

خداوند در همه چیز بهترین است:

بهترین یاری کننده و بهترین سرپرست: «نعم المولی و نعم النصیر»^(۲)

بهترین پشتیبان: «نعم الوکیل»^(۳)

بهترین مهد گستر: «فنعلم الماهدون»^(۴)

بهترین اجابت کننده: «فنعلم المجیبون»^(۵)

بهترین پاداش دهنده: «نعم اجر العالمین»^(۶)

بهترین قادر و تقدیر کننده: «نعم القادرون»

پیام ها:

۱- آفرینش انسان از آبی بی مقدار، هم نشانه عظمت و قدرت الهی است و هم دلیلی بر معاد و آفرینش دوباره انسان. «ألم نخلقکم من ماء مهین»

۲- یاد ضعف ها و ناچیز بودن گذشته ها، غرور و تکبر انسان را از بین می برد.

١- ٣٨٧. مؤمنون، ١٤.

٢- ٣٨٨. انفال، ٤٠.

٣- ٣٨٩. آل عمران، ١٧٣.

٤- ٣٩٠. ذاريات، ٤٨.

٥- ٣٩١. صافات، ٧٥.

٦- ٣٩٢. آل عمران، ١٣٦.

۳- در شیوه ی دعوت و تبلیغ، از مسایل محسوس بگوئید. «ألم نخلقكم من ماء مهين»

۴- از خداوند بیاموزیم و در کار و تولید، به دنبال استواری و استحکام باشیم. «فی قرار مکین»

۵ - تقدیر و زمان بندی، از اصول آفرینش الهی است. «الی قدر معلوم فقدّرنا»

۶- رشد جنین بر اساس اندازه گیری های دقیق الهی است. «فقدّرنا فنعم القادرون»

«۲۵» أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا «۲۶» أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا «۲۷» وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا «۲۸» وَيُلْ يُؤْمِنُ لِلْمُكَذِّبِينَ «۲۹» انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ «۳۰» انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ «۳۱» لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ «۳۲» إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ «۳۳» كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ «۳۴» وَيُلْ يُؤْمِنُ لِلْمُكَذِّبِينَ

آیا زمین را محل اجتماع زنده ها و مرده ها قرار ندادیم. و در آن کوههایی استوار و بلند قرار دادیم و آبی گوارا به شما نوشاندیم. پس در آن روز وای بر تکذیب کنندگان. (به مجرمان گویند:) بروید به سوی آنچه آن را تکذیب می کردید. بروید به سوی سایه ای سه شاخه، نه خنک است و نه از شعله آتش مصون می دارد. همانا دوزخ، شرارههایی به اندازه کاخ پرتاب می کند. گویی شترانی زرد مویند. در آن روز وای بر تکذیب کنندگان.

نکته ها:

«کفات»، نام محلی است که در آن چیزی نهاده و گردآوری می شود. در روایات می خوانیم که امام صادق علیه السلام نگاهی به قبرستان کرده و فرمود: اینجا کفات مردگان

است و نگاهی به خانه ها کرده و فرمود: اینجا کفات زنده هاست. (۱)

مراد از «ظَلّ ذی ثلاث شعب» سایه ای است که از دود عظیم آتش دوزخ ایجاد می شود، اما روشن است که این سایه نه فقط آرامش بخش نیست بلکه سوزنده و آزار دهنده است. این دود به قدری متراکم و عظیم است که شاخه شاخه می شود، شاخه ای از بالای سر، شاخه ای از طرف راست و شاخه ای از سمت چپ، فرد دوزخی را فرامی گیرد و در کام خود فرو می برد.

زبانیه هایی که از آتش دوزخ برمی خیزد، همانند قصرهای بلند دنیوی است و همچون شتران زرد رنگ است. گویا قرآن، کاخ نشینان و زراندوزان را تهدید می کند که مراقب باشید گرفتار شراره های قصرگونه دوزخ نشوید.

«شامخات» به معنای کوههای بلند و «فرا» به معنای آب گوارا است.

«ظَلّ ظلیل» به معنای سایه دائم و «ظَلّ لا ظلیل» یعنی سایه غیر مفید و غیر خنک.

«جمالت» جمع «جمل» به معنای شتر و «صُفر» جمع «اصفر» به معنای زرد است.

خداوند زمین را از نظر وسعت، نحوه حرکت، تأمین امتیّت از طریق کوهها، تأمین آب مورد نیاز انسانها، گیاهان و حیوانات، به مناسب ترین شکل آفرید و خاک را بهترین وسیله برای از بین بردن زباله، آبهای آلوده و دفن مردگان قرار داد و در آن نوعی تصفیه خانه با داشتن خاصیت میکرب کشی قرار داد به نحوی که زمین آب آلوده می گیرد و آب زلال تحویل می دهد. این تصفیه خانه، طبیعی، مجانی، دائمی، عمومی و بدون پیدا شدن نقص فنی است. راستی اگر زمین وجود نداشت، بوی بد و تعفن همه را آزار می داد.

قهر الهی از همه سو مجرمان را احاطه می کند به نحوی که راه فراری در کار نیست و تنها راه به سوی دوزخ باز است. «انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون» چنانکه در آیات دیگر می فرماید: «کلّما ارادوا أن یخرجوا منها من غمّ اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب

ص: ۲۰۷

پیام ها:

۱- روی زمین بهترین جایگاه برای زندگان و درون آن بهترین جایگاه برای مردگان است. «ألم نجعل الارض كفاتاً حياءً و امواتاً»

۲- کوهها از منابع تأمین آب مورد نیاز است. «رواسی شامخات و اسقیناکم ماء»

۳- صحنه قیامت به قدری سخت و دشوار است که گویا رفتن به دوزخ برای مجرمان نوعی رهایی است. «انطقوا الی...»

۴- دوزخ را دود غلیظی احاطه کرده است که سایه آفرین است، اما در آن هیچ آسایشی نیست. «ظِلٌّ... لا ظلیل»

۵- کاخ ها و سرمایه هایی که در دنیا به ناحق به دست می آیند، در قیامت به شراره های دوزخ تبدیل می شوند. «کالقصر کانه جماله صفر»

۶- وقتی زبانه های آتش دوزخ مانند قصر بلند و مانند شتر عظیم باشد، خود آتش چگونه خواهد بود! «بشرر کالقصر کانه جماله صفر»

۷- ریشه همه جرم ها، عقاید فاسد است. زیرا کسی که اعتقاد ندارد و حق را تکذیب می کند، به هر کار خلافی دست می زند. «ویل یومئذ للمکذبین»

«۳۵» هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ «۳۶» وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ «۳۷» وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ «۳۸» هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَئِينَ «۳۹» فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ «۴۰» وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

(مجرمان) در این روز حرفی برای گفتن ندارند. و به آنان اجازه داده نمی شود تا عذر خواهی کنند. در آن روز وای بر تکذیب کنندگان. این روز، روز جدایی است که شما و پیشینیان را جمع کردیم. پس اگر چاره ای دارید به کار گیرید. در آن روز وای بر تکذیب کنندگان.

ص: ۲۰۸

نکته ها:

قیامت دارای مواقف متعددی است. در یک موقف بر لب ها مهر زده می شود و کسی توان سخن گفتن ندارد: «هذا يوم لا ينطقون» و «اليوم نختم على افواههم»^(۱) و در مواقف دیگر گفتگوهایی در کار است. آیات زیادی در قرآن به بیان گفتگوها و ناله های مجرمان در قیامت پرداخته است.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا عادل تر از آن است که بنده اش عذر داشته باشد و خداوند اجازه ندهد آن را بیان کند، ولی چون بنده گنه کار عذری ندارد، به او اجازه داده نمی شود در دادگاه الهی سخنی بگوید.^(۲)

در دنیا انسان قادر است تا خود یا دیگران را فریب دهد و به وسیله زر و زور و تزویر و یا وعده و تهدید و رشوه، یا وابستگی نسبی و سببی برای خود چاره ای بیندیشد ولی در قیامت راه برای تمام این کارها بسته است. «فان كان لكم كيد فكيدون»

پیام ها:

۱- در قیامت، مجرمان یا از روی ترس، یا به خاطر بی فایده بودن، یا به خاطر مهر خوردن بر دهان و یا به خاطر روشن بودن همه مسایل، سخن نمی گویند. «هذا يوم لا ينطقون»

۲- مبلغ و مربی نباید از تکرار هشدار خسته شود. در این سوره آیه «وَيَلُومُنَّ الْمَكْذِبِينَ» ده مرتبه تکرار شده است.

۳- قیامت، هم روز جمع است و هم روز فصل. «هذا يوم الفصل جمعناكم» (از یکسو همه جمع می شوند و هیچ کس جا نمی ماند: «و حشرناهم فلم يغادر منهم احداً»^(۳) و از سوی دیگر میان خوبان و بدان فیصله داده می شود و جدایی می افتد، حتی بهشتیان در بهشت درجاتی دارند).

۴- قیامت، روز حسابرسی و قضاوت است، نه عذرخواهی. «لا يؤذن لهم

ص: ۲۰۹

۱- ۳۹۶. یس، ۶۵.

۲- ۳۹۷. کافی، ج ۸، ص ۱۷۸.

۳- ۳۹۸. کهف، ۴۷.

۵- در قیامت نه فرار است، نه فریب و نه فدیة ای قبول می شود و راهی برای فلاح وجود ندارد. «ان کان لکم کید فکیدون»

۶- در قیامت، مجرمان ناتوان و درمانده از هر گونه چاره اندیشی اند. «فان کان لکم کید فکیدون»

«۴۱» إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ «۴۲» وَفَوَاحٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ «۴۳» كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «۴۴» إِنَّا كَذَبْنَا لَكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ «۴۵» وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

همانا پرهیزکاران در سایه ها و چشمه ها (قرار دارند). و هر نوع میوه که بخواهند فراهم است. بخورید و بیاشامید به پاداش آنچه انجام می دادید، گوارایتان باد. همانا ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. در آن روز وای بر تکذیب کنندگان.

نکته ها:

در آیات قبل، خداوند ویژگی های دوزخ و دود و آتش سه شعبه ای که آن را احاطه کرده بیان فرمود و در این آیه در مقابل آن، سه نعمت برای اهل تقوا بیان فرموده است: «ظلال و عیون و فواکه»

کلمه «هنيئاً» آنجا به کار می رود که هیچ سختی و ناگواری به دنبال نباشد و کاملاً گورا و مطبوع باشد.

یکی از شیوه های تربیتی قرآن، شیوه مقایسه است:

پاداش متقین: کیفر مجرمین:

«فی ظلال و عیون» «ظَلَّ ذِي ثَلَاثِ شَعْبٍ لَا ظِلِيلَ»

«كلوا واشربوا هنيئاً» «كلوا وتمتعوا قليلاً انكم مجرمون»

«أنا كذلك نجزي المحسنين» «كذلك نفعك بالمجرمين»

«هنيئاً بما كنتم تعملون» «انطلقوا الى ما كنتم به تكذبون»

سؤال: چرا بعد از آیات مربوط به بهشت نیز آیه «وَلِیُّومُئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِیْنَ» آمده است؟

پاسخ: شاید به خاطر آن که حسرت محرومیت از نعمت های بهشت، خود بالاترین عذاب هاست.

پیام ها:

۱- بهشت و دوزخ سایه های متفاوت دارند. «ظَلَّ ذِی ثَلَاثِ شَعْبٍ... فِی ظِلَالٍ وَ عِیُونٍ»

۲- انسان تنوع طلب است و در بهشت، باغ ها، چشمه ها، میوه ها، خوراکی ها و نهرها همه متنوع اند. «فِی ظِلَالٍ وَ عِیُونٍ وَ فَوَاكِهٍ مِّمَّا یَشْتَهُونَ»

۳- وجود آب و درخت در کنار هم، نشانه کامیابی کامل است. «فِی ظِلَالٍ وَ عِیُونٍ»

۴- محرومیت مؤمنان در دنیا، با کامیابی در قیامت جبران می شود. «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی ظِلَالٍ وَ عِیُونٍ»

۵- معاد جسمانی است و نعمت های آن متناسب با نیازهای جسم بشری. «و فَوَاكِهٍ مِّمَّا یَشْتَهُونَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا»

۶- دریافت نعمت وابسته به عملکرد انسان است. «هَنِئًا بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

۷- خوردنی های بهشتی، عارضه و مشقتی را به دنبال ندارد. «کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِئًا»

۸- بهشت را به بها دهند نه بهانه. «بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

۹- عملی ارزش دارد که دائمی و پایدار باشد، نه موسمی و مقطعی. «کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

۱۰- لازمه ی تقوا، تلاش و احسان است. «الْمُتَّقِینَ... کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ... الْمُحْسِنِینَ»

۱۱- سنت الهی در کیفر و پاداش انسان ها یکسان است. «أَنَا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ»

۱۲- تکرار هشدار نشانه لطف خداوند است تا شاید مستکبران بر سر عقل آیند و از تکذیب حقایق دین دست بردارند. «وَلِیُومِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِینَ»

«۴۶» کُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِیلاً- إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ «۴۷» وَلِیُومِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِینَ «۴۸» وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ ارْکَعُوا لَا- یَرْکَعُونَ «۴۹» وَلِیُومِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِینَ «۵۰» فَبَآئِ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ

بخورید و بهره گیرید اندک که همانا شما مجریمید. در آن روز وای بر تکذیب کنندگان. و هر گاه به آنان گفته شود رکوع کنید، رکوع نمی کنند. در آن روز وای بر تکذیب کنندگان. پس بعد از این (قرآن) به کدامین سخن ایمان می آورند؟

نکته ها:

پزشک در دو حالت به بیمار اجازه می دهد که هر غذایی را بخورد: یکی آنجا که بیمار درمان گشته و سالم است و دیگر آنجا که بیماری فرد لاعلاج و بدون درمان است و پزشک از بهبود او مأیوس شده است. در قرآن نیز فرمان «کُلُوا» گاهی نشانه امید و سلامتی است و گاهی نشانه قهر الهی، چنانکه در آیات خداوند خطاب به مجرمان می فرماید: «کُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِیلاً إِنَّكُمْ مجرمون» و نظیر آیه «اعملوا ما شئتم»^(۱) هر کاری می خواهید، بکنید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قبیله ثقیف دستور نماز داد، آنها گفتند: ما در برابر کسی خم و راست نمی شویم. حضرت فرمود: دینی که رکوع و سجود در آن نباشد، خیری نیست. «لا خیر فی دین لیس فیه رکوع و لا سجود»^(۲)

بعد از فتح مکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همسر ابوسفیان (مادر معاویه) پرسید: اسلام را چگونه می بینی؟ گفت: اسلام خوب است مگر سه چیز آن: حجاب، اذان بلال، رکوع و سجود. پیامبر در پاسخ فرمود: اما حجاب بهترین پوشش است و نماز بدون رکوع و سجود نماز نیست و بلال نیز بهترین بنده است.^(۳)

«حدیث» به معنای سخن جدید و تازه است که از دیگران سابقه ندارد.

ص: ۲۱۲

۱- ۳۹۹. فصلت، ۴۰.

۲- ۴۰۰. بحار، ج ۱۷، ص ۵۲.

۳- ۴۰۱. تفسیر الکاشف.

حضرت ابراهیم پس از تجدید بنای کعبه از خداوند خواست تا فقط به اهل ایمان روزی دهد. «و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم» اما خداوند فرمود: من در دنیا به کفار نیز روزی می دهم و حساب قیامت از دنیا جداست. «و من کفر فامتنعه...» (۱)

رکوع از ارکان نماز و مشخصه و نشانه ویژه نماز است، زیرا سجده به خودی خود و خارج از نماز نیز محقق می شود، مانند سجده شکر. ولی رکوع جایگاهی جز نماز ندارد و لذا درباره نماز کلمه رکعت به کار می رود. «اذا قیل لهم ارکعوا لایرکعون»

پیام ها:

۱- کامیابی دنیا نسبت به کامیابی آخرت، بسیار ناچیز است. «کلوا وتمتعوا قليلاً»

۲- کامیابی از نعمت های دنیا، نشانه محبوبیت نزد خداوند نیست. (مجرمان نیز بهره مند می شوند.) «کلوا وتمتعوا قليلاً انکم مجرمون»

۳- بهره مجرمان از نعمتهای الهی، فقط بهره مادی است. «کلوا وتمتعوا... انکم مجرمون»

۴- زندگی دنیا هر قدر هم طولانی باشد، نسبت به آخرت ناچیز است. «تمتعوا قليلاً»

۵- از نشانه های تکذیب عملی دین، ترک نماز است. (ترک نماز در میان دو کلمه «مکذبین» قرار گرفته است.) «ویل یومئذ للمکذبین اذا قیل لهم ارکعوا لایرکعون ویل یومئذ للمکذبین»

۶- انکار دین و ارتکاب جرم، ملازم یکدیگرند. «انکم مجرمون ویل یومئذ للمکذبین»

۷- قرآن، شیواترین و تازه ترین و شایسته ترین پیام برای مردم است. «فبای حدیث»

ص: ۲۱۳

۸- مطالب قرآن هرگز کهنه نمی شود و در هر زمان، نو و تازه است. «فَبَای حدیث بعده»

۹- اگر کسی به قرآن ایمان نیاورد، به کدام سخن ایمان خواهد آورد. «فَبَای حدیث بعده یؤمنون»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۲۱۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفاً ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱. JAVA

۲. ANDROID

۳. EPUB

۴. CHM

۵. PDF

۶. HTML

۷. CHM

۸. GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱. ANDROID

۲. IOS

۳. WINDOWS PHONE

۴. WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتاهای خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹





مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد
علیه
اصحاب
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



تفسیر قرآن کریم

جزء ۳

مختصر قرآنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر قرآن کریم جزء ۳۰

نویسنده:

محسن قرائتی

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تفسیر قرآن کریم جزء ۳۰	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۷
فهرست سوره ها	۱۱
سوره نبأ	۱۴
سوره نازعات	۲۵
سوره عبس	۳۷
سوره تکویر	۴۵
سوره انفطار	۵۱
سوره مطففین	۵۶
سوره انشقاق	۶۶
سوره بروج	۷۲
سوره طارق	۷۹
سوره اعلی	۸۳
سوره غاشیه	۹۵
سوره فجر	۱۰۱
سوره بلد	۱۱۰
سوره شمس	۱۱۸
سوره لیل	۱۲۴
سوره ضحی	۱۳۰
سوره انشراح	۱۳۵
سوره تین	۱۳۹
سوره غلق	۱۴۲

۱۵۰	سوره قدر
۱۶۱	سوره بینه
۱۶۷	سوره زلزله
۱۷۲	سوره عادیات
۱۷۶	سوره قارعه
۱۷۹	سوره تکاثر
۱۸۵	سوره عصر
۱۹۰	سوره هُمَزَه
۱۹۲	سوره فیل
۱۹۴	سوره قریش
۱۹۶	سوره ماعون
۲۰۱	سوره کوثر
۲۱۲	سوره کافرون
۲۱۴	سوره نصر
۲۱۸	سوره مَسَد
۲۲۲	سوره توحید
۲۲۸	سوره فَلَق
۲۳۷	سوره ناس
۲۴۱	درباره مرکز

سرشناسه: قرائتی، محسن، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر قرآن کریم جزء ۳۰ / محسن قرائتی

مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی درس‌های از قرآن، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: [۲۱۴] ص؛ ۹×۲۰/۵ س.م.

شابک: ۹۸۷-۶۰۰-۵۴۲۱-۳۷-۸-۲۰۰۰

یادداشت: نمایه.

موضوع: تفاسیر

شناسه افزوده: مرکز فرهنگی درس‌های از قرآن

رده بندی کنگره: ۱۰۲/۶۲BP/ق ۴ ت ۷ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۸

مرکز پخش: تهران - تلفن و نمابر ۶۶۹۴۶۳۶۳

WWW.Qaraati.ir

ص: ۱

اشاره

فهرست سوره ها

سوره نبأ ۷

سوره نازعات ۱۷

سوره عبس ۲۷

سوره تکویر ۳۵

سوره انفطار ۴۱

سوره مطففین ۴۶

سوره انشقاق ۵۵

سوره بروج ۶۱

سوره طارق ۶۷

سوره اعلیٰ ۷۱

سوره غاشیه ۸۰

سوره فجر ۸۶

سوره بلد ۹۴

سوره شمس ۱۰۱

ص: ۵

سوره لیل ۱۰۷

سوره ضُحیٰ ۱۱۳

سوره انشراح ۱۱۸

سوره تین ۱۲۲

سوره عَلَق ۱۲۵

سوره قدر ۱۳۲

سوره بَیِّنَه ۱۳۹

سوره زلزله ۱۴۵

سوره عادیات ۱۴۹

سوره قَارِعَه ۱۵۲

سوره تَکَاثُر ۱۵۵

سوره عَصْر ۱۶۰

سوره هُمَزَه ۱۶۴

سوره فیل ۱۶۶

سوره قَرِیش ۱۶۸

سوره مَاعُون ۱۷۰

سوره کُوثِر ۱۷۵

سوره کَافِرُون ۱۸۵

سوره نَصْر ۱۸۷

سوره مَسَد ۱۹۱

سوره توحيد ۱۹۴

سوره فلق ۱۹۹

سوره ناس ۲۰۵

ص: ۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ «۲» عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ «۳» الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ «۴» كَلَّا سَيَعْلَمُونَ «۵» ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

درباره چه از یکدیگر می پرسند؟ از خبر بزرگ. همان که ایشان در باره آن اختلاف دارند. چنین نیست؛ زود است که بدانند. باز چنین نیست؛ زود است که بدانند.

نکته ها:

واژه «نبا» به معنای خبر مهم و حتمی است که از آیات بعد فهمیده می شود مراد از آن خبر برپاشدن قیامت و رستاخیز است.

در روایات، حضرت علی علیه السلام به عنوان یکی از مصادیق «نبا عظیم» معرفی شده اند. (۱)

درباره معاد، کفار چند گروهند: «الذی هم فيه مختلفون» بعضی آنها محال و برخی بعید دانسته و برخی تردید می ورزند و برخی دیگر لجاجت می کنند.

سؤال، گاهی برای فهمیدن مطلب است که مورد تأیید و تأکید قرآن است، چنانکه می فرماید: «فستلوا اهل الذکر» (۲) اما گاهی سؤال، برای ایجاد تشکیک و تردید در ذهن دیگران است، آنها در امور قطعی و حتمی مانند وقوع قیامت که قرآن در این آیات، آن را مورد مذمت قرار می دهد.

ص: ۷

۱- ۱. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۲. نحل، ۴۳.

۱- شروع سخن با طرح سؤال، در تأثیر کلام مؤثر است. «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ»

۲- تشکیک در قیامت، کار کافران است. «يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ»

۳- اگر سوال طبیعی بود باید جواب داد: «يَسْأَلُونَكَ ... قُلْ» ولی اگر شیطننت بود. برخورد لازم است. «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ»

۴- در برابر طعنه و کنایه به مقدّسات و باورهای قطعی، با قاطعیّت باید سخن گفت. «كَلَّا»

۵- در برابر تردید، باید حرف حق را تکرار کرد. «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ... كَلَّا سَيَعْلَمُونَ»

۶- قیامت دور نیست. «سَيَعْلَمُونَ» (حرف سین رمز نزدیک بودن است)

۷- قیامت، روز کشف حقائق است. «سَيَعْلَمُونَ»

«۶» أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا «۷» وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا «۸» وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا «۹» وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا «۱۰» وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا «۱۱» وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا

آیا زمین را بستر قرار ندادیم؟ و کوهها را (همچون) میخ ها؟ و شما را جفت آفریدیم. و خواب را مایه آرامش شما قرار دادیم. و شب را پوششی ساختیم. و روز را وقت تلاش و معاش قرار دادیم.

نکته ها:

«اوتاد» جمع «وتد» به معنای میخ است و تشبیه کوه به میخ، از معجزات علمی قرآن است. ریشه کوه ها در عمق زمین، مانع حرکت لایه های زمین و وقوع زلزله های دائمی است. کوهها همچون میخ، چند برابر آنچه در بیرون اند، در دل زمین فرو رفته اند، بگذریم که کوه ها منافع دیگری نیز دارند: حافظ برفها برای تابستان، مانع تند بادهای، علامت و نشانه راهها، محل معادن و سنگها و غارها و عامل ایجاد درّه ها هستند که هر یک در جای خود برای زندگی ضروری است.

«سُبَات» به معنای قطع کار و تعطیل کردن آن است که موجب آسایش و آرامش جسم و روان می شود.

۱- مشت نمونه خروار است. مطالعه در هستی، بهترین راه خداشناسی و معادشناسی است. «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً...»

۲- انسان در دادگاه عقل و وجدان خدا پرست است و می توان از وجدان او درباره قدرت الهی سوال کرد. «أَلَمْ نَجْعَلِ»

۳- از قدرت خدا به آفرینش زمین و آسمان و دیگر پدیده های طبیعی، به قدرت او برای برپایی قیامت، استدلال کنید. «الْأَرْضَ... الْجِبَالَ... اللَّيْلَ... النَّهَارَ...»

۴- پس از طرد افکار باطل، بر عقاید حقتان استدلال کنید. «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ... أَلَمْ نَجْعَلِ»

۵- اگر روحیه لجاجت نباشد، انسان از همین زمین و زمان و خواب و خوراک می تواند درس بگیرد. «الْأَرْضَ... اللَّيْلَ... النَّهَارَ...»

۶- قدرت و حکمت الهی در آفرینش ما و هستی، دلیل آن است که ما را با مرگ رها نخواهد کرد. «خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً... نَوْمَكُمْ سَبَاتاً... النَّهَارَ مَعَاشاً»

«۱۲» وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً «۱۳» وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً «۱۴» وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً «۱۵» لِّنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَبَاتاً «۱۶» وَجَنَّاتٍ أَلْفَافاً

و بر فراز شما هفت (آسمان) استوار بنا کردیم. و (خورشید را) چراغی فروزان قرار دادیم. و از ابرهای متراکم و فشرده، آبی فراوان فرو فرستادیم. تا بوسیله آن دانه و گیاه و باغهای پر درخت بیرون آوریم.

نکته ها:

«معصرات» از «عصر» به معنای فشردن، یا صفت ابرهای باران زاست که گویا چنان خود را می فشردند که باران بیارند و یا صفت بادهایی که ابرها را متراکم و فشرده می سازد تا از آنها باران ببارد. (۱)

ص: ۹

پیام ها:

۱- خداوند اداره هستی را بر اساس یک نظام مشخص (نظام سببیت و علت و معلول) قرار داده است. (نور و حرارت خورشید همراه با ابر و باران، عامل تولید دانه و گیاه می شود). «سراجاً وهاجاً... ماءً سجاجاً لنخرج به حباً و نباتاً»

۲- قرآن، شعر نیست، اما از آهنگ و موسیقی خاصی برخوردار است. «وهاجاً، ثجاجاً، نباتاً»

۳- اسباب و وسایل طبیعی، نباید ما را از خداوند غافل کند. «لنخرج به...»

۴- خداوندی که زمین مرده را با نزول باران به صورت بوستانی پر درخت در می آورد، از زنده کردن مردگان عاجز نیست. «لنخرج به... جنات الفافاً»

«۱۷» إِنَّ يَوْمَ الْفُصَيْلِ كَانَ مِيقَاتاً «۱۸» يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً «۱۹» وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً «۲۰» وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً

همانا روز جدایی، وعده گاه (ما با شما) است. روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه می آید. و آسمان گشوده شود و به صورت درهایی باز در آید. و کوه ها روان شوند و چون سراب گردند.

نکته ها:

قیامت از جهتی «يوم الجمع» است که همه در آن اجتماع کنند و از جهتی «يوم الفصل» نامیده شده، زیرا خوبان از بدان و حق از باطل جدا و به اختلافات فیصله داده می شود.

در روایات می خوانیم که در قیامت مردم به گروه های مختلفی تقسیم می شوند و هر گروه به شکلی؛ سخن چین در قیافه میمون، حرام خوار در شکل خوک، رباخوار در قالب وارونه، قاضی ظالم به صورت کور، خودپسند کر و لال، عالم بی عمل در حال جویدن زبان، همسایه آزار بی دست و پا، سعایت کننده آویخته بر آتش، هوسباز بدبو، و فخر فروشان به لباس با لباس دوزخی محشور می شوند. (۱)

ص: ۱۰

۱- دنیا، مقدمه قیامت است و این همه نعمت عبث و بیهوده نیست. «اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا»

۲- زمان قیامت از قبل نزد خداوند معلوم است. «كان مِيقَاتًا»

۳- قیامت نیز نظامی دارد «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»

۴- در قیامت، نظام آسمان و زمین دگرگون می شود. «فَتَحَتِ السَّمَاءُ... سَيَّرَتِ الْجِبَالُ»

۵- انسان با مرگ، رها و فراموش نمی شود. «يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا»

۶- به پیوندها و روابط دنیوی دلخوش نباشید که روزی همه چیز گسسته می شود. «يَوْمَ الْفَصْلِ»

۷- ارتباط زمین و آسمان و اهل آنها، در قیامت توسعه می یابد. «فَتَحَتِ السَّمَاءُ»

«۲۱» اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ۲۲» لِلطَّاعِينَ مَثَابًا ۲۳» لَا يَبِثِّينَ فِيهَا اَحْقَابًا ۲۴» لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ۲۵» اِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا ۲۶» جَزَاءً وَفَاقًا ۲۷» اِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ۲۸» وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا ۲۹» وَكُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ۳۰» فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ اِلَّا عَذَابًا

همانا دوزخ، کمین گاهی است. برای سرکشان، جایگاه و بازگشتگاهی است. روزگارانی در آن به سر برند. در آن دوزخ، نه خنکی چشند و نه آشامیدنی. مگر آب جوش و خونابه و چرکابه ای. که این، کیفری مناسب گناه آنهاست. آنان بودند که به روز حساب، امید و باوری نداشتند. و آیات ما را به سختی تکذیب می کردند. (ولی) ما حساب همه چیز را در کتاب خود داشتیم. پس بچشید که جز عذاب بر شما نمی افزایم.

نکته ها:

«مرصاد» یعنی کمین گاه و «طاعین» از «طغیان»، بی اندازه پیش رفتن در معصیت است.

«مَثَاب» از «أَوْب» به معنای قرارگاه و رجوع است و فرجام را از آن جهت مَثَاب گویند

که انسان با عمل خود آن را فراهم کرده و اکنون به آن باز می گردد.

«احقاب» جمع «حُقب» به معنای مدت طولانی است.

در روایات می خوانیم: «أَحْقَابُ» جمع «حُقب» و هر حقب شصت سال و به گفته بعضی هشتاد سال است که هر روز آن مثل هزار سالی است که شما در دنیا می شمارید. (۱)

«حمیم»، آب داغ و «غَسَاق»، آب زردی است که از زخم و چرک و خون خارج می شود.

ممکن است معنای آیه چنین باشد که جهنم برای همه در کمین است ولی متقین از آن عبور می کنند و برای مجرمان جایگاه می شود. «لَطَّاعِينَ مَثَابًا»

با توجّه به عدالت الهی که کیفر و جزا مطابق عقائد و کردار است، «جزاء وفاقاً» پس زیادی عذاب در آیه «فلن نَزِيدَكم إِلَّا عَذَابًا» به خاطر زیادی کفر و فرار از حق است. «فلم يَزِدْهم دعائی إِلَّا فراراً» (۲) چون در برابر هر دعوتی از انبیا، فرار کفار بیشتر می شود، خداوند نیز عذاب آنان را بیشتر می کند.

در دوزخ، به جای سردی، گرمی و به جای شراب، غَسَاق است. «برداً و لا شراباً إِلَّا حمیماً و غَسَاقاً»

پیام ها:

۱- دوزخ، از هم اکنون در کمین خلافاکاران است. «انّ جهنّم کانت مرصداً»

۲- گرفتار شدن و به دام افتادن مجرمان، امری قطعی است. «مرصداً لِلطّاعین»

۳- طغیان گری، نشانه دوزخیان است. «لِلطّاعین»

۴- کیفرهای الهی عادلانه است. «جزاء وفاقاً»

۵ - حتی احتمال حساب و کتاب در قیامت، برای کنترل انسان کافی است. «لا یرجون حساباً»

۶- بی اعتقادی به قیامت، رمز طغیان است. «لَطَّاعِينَ... لا یرجون حساباً»

۷- انکار قیامت، زمینه انکار همه چیز است. «لا یرجون حساباً و کذبوا بآیاتنا کذاباً»

۸ - ریز و درشت کارها حساب و کتاب دارد و خداوند احاطه علمی به همه چیز

١-٥. تفسير نورالثقلين.

٢-٦. نوح، ٦.

دارد و این احاطه، ثابت و باقی است. («کتاباً» رمز ثبوت و بقا است) «کَلَّ شَيْءٌ أَحْصِيْنَاهُ كِتَاباً»

«۳۱» إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً «۳۲» حَدَائِقَ وَأَعْنَاباً «۳۳» وَكَوَاعِبَ أَتْرَاباً «۳۴» وَكَأْساً دِهَاقاً «۳۵» لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَ لَا كِذَاباً «۳۶»
جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَاباً

همانا برای اهل پروا، رستگاری و کامیابی بزرگی است. انواع باغ ها و انگورها. و همسرانی زیبا و دلربا، همانند و هم سال و جام هایی سرشار. در آنجا نه بیهوده ای شنوند و نه تکذیبی. پاداشی از طرف پروردگارت و عطایی از روی حساب.

نکته ها:

«مفاز» یا به معنای محل کامیابی است و یا خود کامیابی. «حدائق» جمع «حديقة» باغ دیواردار را گویند. «کواعب» جمع «کاعب» دختری را گویند که تازه سینه اش بر آمده باشد، «اتراب» جمع «ترب» به معنای هم سن و سال و هم شکل و شمائل است. شاید مراد این باشد که حوریان بهشتی در زیبایی بر یکدیگر برتری ندارند، کلمه کاس به معنای جام بلورین و دهاق به معنای لبریز است. البته بعضی آن را از ریشه دَهَقَ به معنای گره زدن پی در پی گرفته اند، یعنی جام های شراب پیایی عرضه می شود.

انگور در میان میوه ها جایگاه خاصی دارد و لذا به صورت جداگانه ذکر شده است. «حدائق و اعناباً»

پیام ها:

۱- بیم و امید باید در کنار هم باشد. در این سوره پاداش متقین در برابر کیفر طاعین قرار گرفته است. «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً لِلطَّاعِينَ... إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً»

۲- کامیابی و رستگاری در سایه نعمت های مادی و معنوی است. «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً» (کلمه «حدائق» رمز نعمت های مادی و کلمه «لا یسمعون» رمز نعمت های معنوی است.)

۳- نعمت های بهشتی، انسان را گرفتار غرور و غفلت و یاوه گوئی و بدمستی

ص: ۱۳

نمی کند. «لایسمعون»

۴- جلساتی که در آن لغو و دروغ نباشد، جلسات بهشتی است. «لایسمعون فیها لغواً و لا کذاباً»

۵- نه تنها کیفرها عادلانه است. «جزاءً وفاقاً» بلکه پاداشها نیز حساب و کتاب دارد. «عطاءً حساباً»

۶- در جامعه بهشتی، افراد یکدیگر را تکذیب نمی کنند و اعتماد و اطمینان میان آنها حاکم است. «و لا کذاباً»

۷- پاداش های الهی، عطا و تفضل اوست نه اینکه ماطلبی داشته باشیم. «جزاءً من ربک عطاءً»

۸- لازمه ربوبیت، نظام کیفر و پاداش است. «جزاءً من ربک»

۹- پاداش الهی به متقین حساب دارد. هر که تقوای بیشتری دارد پاداش بیشتری خواهد داشت. «عطاءً حساباً»

«۳۷» رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً

(پروردگار تو) پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست می باشد، او سر چشمه رحمت است. (با این وصف) کسی را یارای خطاب با او نیست.

پیام ها:

۱- تدبیر اداره امور همه هستی برای خدا یکسان است. آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست، برای او تفاوتی ندارد. «رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا»

۲- پیامبر اکرم مقام بس والائی دارد. گویا او در یک کفه و تمام هستی در کفه دیگر است. «رَبِّک... رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ»

۳- ربوبیت الهی بر اساس رحمت است. «رَبِّ - الرَّحْمَنُ»

۴- حق گفتگوی خودسرانه و معترضانه در قیامت نیست. «لا یملکون منه خطاباً»

«۳۸» یَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً «۳۹» ذَ لِكَ الْیَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَنَاباً

ص: ۱۴

روزی که روح و فرشتگان به صف ایستند، کسی سخن نگوید جز آن که (خدای) رحمان به او اجازه دهد و او سخن صواب گوید. آن روز، روز حق است (و محقق خواهد شد). پس هر که بخواهد، راه بازگشتی به سوی پروردگارش انتخاب کند.

نکته ها:

واژه «روح» در قرآن گاهی به صورت مطلق آمده، مانند این آیه و آیه ۴ سوره قدر، «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» که معمولاً در این موارد، در برابر ملائکه قرار گرفته است و گاهی به صورت مقید آمده، مانند روح القدس، روح الامین.

از روایات بر می آید که روح، یا مخلوقی است برتر از فرشته و یا اگر فرشته است، برترین فرشتگان است. چنانکه در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: روح، فرشته ای برتر از جبرئیل و میکائیل است. (۱)

در روایات می خوانیم که مراد از «الّا- من اذن له الرحمن و قال صواباً» امامان معصوم هستند که از جانب خداوند اذن دارند سخن صواب و حق گویند. (۲)

پیام ها:

۱- نه فقط انسان و جنّ، بلکه فرشتگان نیز در صحنه قیامت حاضر می شوند. «يوم يقوم الروح و الملائكة»

۲- رعایت نظم و انضباط و آمادگی برای انجام دستورات، از ویژگی های فرشتگان الهی است. «يقوم الروح و الملائكة صفّاً»

۳- در قیامت شفاعت منوط به اذن خداوند است. «لا يتكلمون الاّ من اذن له الرحمن و قال صواباً»

۴- انسان در انتخاب راه آزاد است. «فمن شاء»

۵- قیامت، روزی است که هم وقوع آن حق است و هم بر اساس حق عمل می شود. «اليوم الحق»

ص: ۱۵

۱- ۷. تفسیر نمونه.

۲- ۸. تفسیر نورالثقلین.

۶- چون قیامت حق است، پس راهی را انتخاب کنیم که به سوی او باشد. «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَثَابًا»

«۴۰» إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

همانا ما شما را از عذابی نزدیک بیم دادیم، روزی که انسان به آنچه از پیش فرستاده بنگرد و کافر گوید: ای کاش خاک بودم.

پیام ها:

۱- برای افراد غافل، هشدار و انذار مهمتر از بشارت است. «اَنَا أَنْذَرْنَاكُمْ»

۲- دلیل غفلت آن است که مردم، قیامت را دور می پندارند. «عَذَابًا قَرِيبًا»

۳- پشیمانی، دلیل بر اختیار انسان است. «یا لیتنی کنت تراباً»

۴- در قیامت، انسان ناظر بر عملکرد خویش است. «يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ»

۵ - سرنوشت اخروی هر کس به دست خود اوست. «يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ»

۶- خاک یک دانه می گیرد، یک خوشه می دهد، ولی کفار صدها دلیل و برهان می شنوند ولی یکی را نمی پذیرند. پس خاک بر کافر برتری دارد. «کنت تراباً»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا «۲» وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا «۳» وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا «۴» فَالْسَّابِقَاتِ سَبْقًا «۵» فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا

سوگند به فرشتگانی که جان (کافران) را به سختی می گیرند. سوگند به فرشتگانی که جان (مؤمنان) را به آسانی و نشاط می گیرند. سوگند به فرشتگانی که (در انجام فرمان الهی) به سرعت شناورند. و (در انجام مأموریت) بر یکدیگر سبقت گیرند. و امور (بندگان) را تدبیر کنند.

نکته ها:

«نزع» به معنای جدا کردن با کندن و کشیدن است. «غرق» و «اغراق» به معنای شدت است. «نشط» به معنای گشودن گره است و نشاط یعنی آنکه عقده های روحی باز شوند. بر خلاف بعضی انسان ها که نمازشان با کسالت و انفاقشان با کراهت است، فرشتگان الهی در انجام مأموریت ها با نشاط هستند. «ناشط» به کسی گویند که کاری را با رغبت انجام می دهد. همچنین این کلمه، در مورد کسی که سطل آب را از چاه بیرون می کشد، گفته می شود، گویا فرشتگان جان مؤمنان را به آرامی بیرون می کشند. (۱)

«نازعات» و «ناشطات» در واقع دو وصف برای طایفه ای از فرشتگان است و چون کلمه «طائفه» مؤنث است این صفات نیز مؤنث آمده است.

ص: ۱۷

«سابحات» از «سبح» به معنای حرکت سریع در آب یا هواست. اشاره به اینکه فرشتگان در انجام مأموریت های الهی سریع و چابک هستند.

به فرموده حضرت علی علیه السلام، فرشتگان با آرامی و رفاقت جان مؤمنین را می گیرند. «يقبضون ارواح المومنين يسألونها سلاً رفيقاً» (۱)

سوگند خداوند به فرشتگان، هم نشانه اهمیت و جایگاه فرشتگان در نظام هستی است و هم اهمیت امری که برایش سوگند یاد شده است.

ممکن است پنج صفتی که در این آیات آمده، برای پنج گروه فرشته باشد و ممکن است برای یک گروه باشد، به این معنا که به محض صدور فرمان از جا کنده و با نشاط پیگیری و با سرعت حرکت می کنند و از یکدیگر سبقت می گیرند تا فرمان را مدبرانه انجام دهند. (۲)

پیام ها:

۱- هر کس دل بسته تر به مادیات باشد، دل کندش از آن سخت تر خواهد بود. «والنازعات غرقاً»

۲- لحظه مرگ، آغاز پاداش و کیفر است. «غرقاً، نشطاً»

۳- هر دسته از فرشتگان مأمور کاری مخصوص اند. «النازعات، الناشطات، السابحات»

۴- نشاط داشتن در انجام مأموریت یک ارزش است. «والناشطات نشطاً»

۵ - تمام هستی میدان کار فرشتگان است. «والسابحات سبحاً»

۶- فرشتگان در انجام مأموریت الهی بر یکدیگر سبقت می گیرند. «فالسابقات»

۷- فرشتگان، کار خود را به نحو احسن انجام می دهند. «غرقاً، نشطاً، سبحاً، سبقاً»

۸ - با اینکه تدبیر هستی با خداست: «يدبر الامر» (۳) ولی خداوند به فرشتگان نیز اجازه تدبیر داده است. «فالمدبرات امرا»

۹- فرشتگان در اداره و تدبیر مهارت لازم را دارند. «فالمدبرات امرا»

ص: ۱۸

۱- ۱۰. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۱۱. تفسیر المیزان.

۱۰- تدبیر و مدیریت امور، نیازمند نشاط و سبقت و چابکی است. «الناشطات، السابحات، السابقات، المدبرات»

۱۱- نظام هستی تصادف نیست، بر اساس تدبیر است. «فالمدبرات...»

۱۲- تدبیر ارزشی است که به خاطر آن می توان سوگند یاد کرد. «فالمدبرات امراً»

«۶» يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ «۷» تَتَّبِعَهَا الرَّادِفَةُ «۸» قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ «۹» أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ «۱۰» يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَيَاةِ
«۱۱» أَعِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخْرَةً «۱۲» قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ «۱۳» فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ «۱۴» فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ

روزی که زلزله وحشتناک همه چیز را به لرزه درآورد. و به دنبال آن لرزه دیگری واقع شود. در آن روز، دلهایی ترسان و لرزان است. و چشم ها (از ترس) فرو افتاده. (آنان که در دنیا) می گویند: آیا (پس از مرگ) ما به زندگی نخستین باز گردانده می شویم؟ آنگاه که استخوان هایی پوسیده شدیم؟ (با خود) گویند: در این صورت، این بازگشتی زیانبار است. جز این نیست که آن بازگشت، با یک صیحه عظیم است. که ناگهان همگی در صحرای محشر حاضر شوند.

نکته ها:

«راجفه» به معنای اضطراب و لرزه شدید است. «اراجیف» به کلمات فتنه انگیز که مایه اضطراب باشد گفته می شود.

«رادفه» از «ردیف» به معنای در پی آمدن است و به پس لرزه ها گفته می شود. شاید زمین لرزه اول به خاطر صور اول باشد که همه می میرند و مراد از «رادفه» صور دوم باشد که همه زنده می شوند. چنانکه در آیه ۶۸ سوره زمر به هر دو تصریح شده است.

«واجفه» به حرکت یا اضطراب شدید و سریع گفته می شود و «خاشعه» به کسی گویند که سر به زیر انداخته و به زمین چشم دوخته است.

«حافره» به معنای آغاز و ابتدای هر چیزی است. بنابراین کافران از بازگشت به زندگی نخستین تعجب می کردند. اما ممکن است «حافره» به معنای «محفوره» باشد، یعنی

قبری که در زمین حفر می کنند، که در این صورت معنا چنین می شود: آیا بعد از مردن، از قبرهایمان برمی گردیم و زنده می شویم؟^(۱)

«نخره» استخوان پوسیده ای است که با اندک فشاری از هم بپاشد.

دل‌هایی که در دنیا از خوف خدا لرزان باشد «وجلّ قلوبهم»^(۲) در آخرت در امان است. «لاخوف علیهم و لا هم یحزنون»^(۳) و دل‌هایی که در دنیا آرامش غافلانه دارند، آنجا مضطربند. «قلوب یومئذ واجفه»

«زجر»، راندن با فریاد و صداست و «زجره» شاید همان نفحه دوم در صور باشد که مقدّمه زنده شدن تمام مردگان می شود و «ساهره» زمین هموار قیامت است، زیرا در آن سرزمین، چشم‌ها به خواب نمی رود و در حال سَهَر است.

پیام‌ها:

۱- دگرگونی نظام طبیعت از مقدّمات رستاخیز است. «ترجف الراجفه...»

۲- زلزله‌های قیامت در یک مرحله نیست، پی در پی هستند. «الراجفه... الرادفه»

۳- در قیامت همه نگران نیستند، بعضی دل‌ها دلهره دارند. «قلوب»

۴- ارتباط عمیقی بین روح و جسم برقرار است. «قلوب... واجفه، ابصارها خاشعه»

۵ - گروهی از مردم، با طرح سؤالات تکراری، وقوع قیامت را انکار می کنند. «یقولون ءآنا لمردودون؟»

«۱۵» هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى «۱۶» إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى «۱۷» اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ «۱۸» فَقُلْ هَلْ لَّكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ «۱۹» وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ

آیا سرگذشت موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که پروردگارش او را در سرزمین مقدّس طوی ندا داد: به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است. پس به او بگو: آیا می خواهی که (از پلیدی‌ها) پاک شوی؟ و ترا به سوی پروردگارت هدایت کنم تا بترسی (و سرکشی نکنی).

ص: ۲۰

۱- ۱۳. تفسیر المیزان.

۲- ۱۴. انفال، ۲.

۳- ۱۵. یونس، ۶۲.

«واد» همان وادی است که درّه میان دو کوه یا دو تپه را گویند و «طوی» درّه ای در پائین کوه طور است.

«خشیت» به ترسی گویند که ناشی از ایمان به عظمت خداوند باشد.

«ترگی» از «زکات» به دو معناست: رشد و نمو، پاکی و طهارت.

جایگاه گفتگو با خداوند باید پاک و مقدّس باشد. چنانکه در این آیه می فرماید: «ناداه ربّه بالواد المقدّس» و در آیات دیگر می خوانیم:

«طَهِّر بیتی للطائفین و القائمین و الرّکع السجود»^(۱)، (خداوند به ابراهیم فرمود:) خانه مرا برای طواف کنندگان و برپا ایستادگان و رکوع و سجودکنندگان (نمازگزار)، پاکیزه بدار.

«ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله»^(۲)، مشرکان سزوار نیست و حق ندارند به تعمیر و بازسازی مساجد الهی دست بزنند.

«ان اولیائه الا المتقون»^(۳)، تنها پرهیزکاران شایسته تولیت (مسجدالحرام) هستند.

«خذوا زیتکم عند کلّ مسجد»^(۴)، در هر مسجدی و به هنگام نماز، زینت های خود را همراه کنید.

پیام ها:

۱- آغاز سخن با سؤال، شوق شنیدن را در افراد زیاد می کند. «هل اتاک»

۲- نقل سرگذشت پیامبران پیشین برای پیامبران بعدی، عامل تقویت روحیه است. «هل اتاک حدیث موسی»

۳- رهبران الهی قبل از مبارزه با طاغوت ها، ارتباط خود را با خداوند محکم می کردند. «اذ ناداه ربّه... اذهب الی فرعون انه طغی»

۴- برخی سرزمین ها، مورد احترام و قداست هستند. «الواد المقدّس طوی»

۵- انبیا، سردمداران مبارزه با طاغوتند. «اذهب الی فرعون انه طغی»

۶- در نهی از منکر به سراغ ریشه ها بروید. «اذهب الی فرعون»

١-١٦. حج، ٢٦.

٢-١٧. توبه، ١٧.

٣-١٨. انفال، ٣٤.

٤-١٩. اعراف، ٣١.

۷- از هدایت هیچ کس حتی فرعون مأیوس نباشید و لااقل، سخن حق را به او ابلاغ کنید تا اتمام حجت شده باشد. «اذهب الی فرعون... فقل هل لك الی ان تزکی»

۸- در نهی از منکر، با طاغوت هم به نرمی سخن بگویید. «انه طغی فقل هل لك...»

۹- با سؤال، فطرت ها را بیدار کنید. «هل لك الی ان تزکی»

۱۰- در شیوه تبلیغ، لحن عاطفی و نرمش در گفتار را فراموش نکنید. «هل لك»

۱۱- جهت دعوت انبیا، تزکیه انسان هاست. «هل لك الی ان تزکی»

۱۲- در دعوت و تبلیغ مردم، از کلماتی استفاده کنید که همه انسان ها بپذیرند و بیسندند. (دعوت به پاکی و دوری از ناپاکی) «الی ان تزکی»

۱۳- اگر به تزکیه تمایلی نباشد، تلاش انبیا بی ثمر است. «تزکی و اهدیک الی ربک»

۱۴- در مکتب انبیا، برای مبارزه با طاغوت ها، ابتدا آنها را موعظه می کنند. «انه طغی... تزکی و اهدیک الی ربک»

۱۵- نشانه هدایت پذیری، خوف و خشیت است. «اهدیک... فتخشی»

۱۶- پیامبران مردم را به سوی خدا دعوت می کردند نه خود. «الی ربک»

۱۷- طغیان همراه با بی باکی و ناپاکی است. (خداوند می فرماید: به سراغ فرعون طغیانگر برو و درباره تزکیه و خشیت با او سخن بگو، یعنی او ناپاک و جسور است.) «انه طغی... ان تزکی... فتخشی»

۱۸- اصلاح افراد، بستگی به اراده و اختیار خود آنان دارد. «هل لك الی ان تزکی»

«۲۰» فَأَرَاهُ الْكُتُبَى «۲۱» فَكَذَّبَ وَعَصَى «۲۲» ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى «۲۳» فَحَشَرَ فَنَادَى «۲۴» فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى «۲۵» فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى «۲۶» إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى

پس معجزه بزرگ را به او نشان داد. امّا او تکذیب کرد و نافرمانی نمود. آنگاه پشت کرد، در حالی که (برای خاموشی این دعوت) تلاش می نمود. پس (ساحران را) جمع کرد و ندا داد. گفت: من پروردگار برتر شما هستم. آنگاه خدا او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد. همانا در این ماجرا برای هر کس که (از سوء عاقبت) بترسد، درس عبرتی است.

نکته ها:

در برابر فرعون که می گفت: «أنا ربكم الاعلی» من پروردگار برتر هستم، حضرت موسی می گوید: «اهدیک الی ربک» تو را به پروردگارت رهنمون کنم.

«نکال»، کیفر و مجازاتی است که هر کس آن را ببیند یا بشنود، از ارتکاب مثل آن خودداری کند. عذاب آخرت، از آن جهت نکال نامیده شده، که هر کس آن را بشنود، از هر عملی که وی را گرفتار سازد، خودداری می کند. (۱)

پیام ها:

۱- برای امثال فرعون باید بزرگترین معجزه ها را آورد. «الآیه الکبری»

۲- طاغوت ها برای حفظ کیان خود از منحرفان استمداد می کنند. «فحشر فنادی»

۳- ادعای نبوت و انتظار تسلیم شدن دیگران، به معجزه آوردن نیاز دارد. «اهدیک... فاراه الآیه الکبری»

۴- در برخی متکبران، حتی بزرگ ترین معجزات کارساز نیست. «الآیه الکبری فکذب»

۵ - معجزات انبیا یکسان نیست. «الآیه الکبری»

۶- تکذیب انبیا، برای نافرمانی از تعالیم آنان و آزاد بودن از قید و بندهای دینی است. «فکذب و عصی»

۷- کسانی که از استدلال و گفتگوی مستقیم عاجزند، پشت پرده تلاش می کنند. «فکذب... ثم ادبر یسعی»

۸ - جو سازی و شعار و هیاهو، از ابزار فرعون هاست. «فحشر فنادی»

۹- مردم دارای فطرت خداجویی هستند. طاغوت ها مسیر آن را متوجه خود می کنند. «انا ربکم»

۱۰- مستکبران، روزی به زانو در خواهند آمد. «انا ربکم... فَاخَذَهُ اللَّهُ»

۱۱- تاریخ وسیله عبرت است، نه سرگرمی و پرکردن ایام فراغت. «لعبرة»

ص: ۲۳

۱۲- از تاریخ آن قسمتی را بازگو کنید که سازنده و عبرت آموز باشد. «لَعِبْرَةٌ»

۱۳- عبرت ها بسیار است، عبرت گرفتن مهم است که به آمادگی روحی نیاز دارد. «لَعِبْرَةٌ لِّمَن يَخْشَى»

«۲۷» ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا «۲۸» رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا «۲۹» وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضَمَحَاهَا «۳۰» وَالْأَرْضَ بَعِيدَ ذَلِكَ دَحَاهَا «۳۱» أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا «۳۲» وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا «۳۳» مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ

آیا آفرینش شما سخت تر است یا آسمانی که او بنا کرده؟ سقفش را برافراشت و آن را استوار ساخت. شبش را تیره و روزش را روشن گرداند. بعد از آن، زمین را گسترش داد. و از آن آب و چراگاه بیرون آورد. و کوهها را استوار و پابرجا گردانید. تا وسیله برخورداری شما و چارپایان شما باشد.

پیام ها:

۱- در تبلیغ، شیوه سؤال بسیار مفید است. «ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ»

۲- بهترین راه خداشناسی، توجه به نعمت های اوست. باید از محسوسات برای پی بردن به معقولات استفاده کرد. «رفع سمکها فسوواها»

۳- دنیا برای ماست، نه ما برای دنیا. «متاعاً لکم»

۴- در کامیابی های مادی، انسان و چهارپا در کنار هم هستند. (آنچه مایه امتیاز انسان است کمالات معنوی است.) «متاعاً لکم و لآنعامکم»

۵ - نعمت ها برای بهره گیری انسان است، تحریم ها و ریاضت های نابجا بی معنا است. «متاعاً لکم و لآنعامکم»

۶- گسترش زمین و گردش آن در فضا، بعد از آفرینش آسمان ها بوده است. «و الارض بعد ذلک دحاهها»

«۳۴» فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى «۳۵» يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى «۳۶» وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَى «۳۷» فَأَمَّا مَنْ طَغَى «۳۸» وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا «۳۹» فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى «۴۰» وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى «۴۱» فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى

آنگاه که آن حادثه بزرگ فرارسد. در آن روز، انسان آنچه تلاش کرده، به یاد آورد. و جهنم برای هر بیننده ای آشکار شود. اما هر که سرکشی کرده، و زندگی پست دنیا را (بر آخرت) برگزیده، بی شک، دوزخ جایگاه اوست. و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسید و نفسش را از هوس بازداشت. بی شک، بهشت جایگاه اوست.

پیام ها:

۱- قیامت، بزرگترین و فراگیرترین حادثه است که تمام حوادث دیگر را تحت الشعاع خود قرار می دهد. «الطامه الكبرى»

۲- انسان در قیامت، دائماً متذکر کارهایش در دنیا می شود. «یتذکر الانسان ما سعى»

۳- ریشه طغیان، دنیاپرستی است. «طغی و آثر الحياه الدنيا»

۴- دنیا بد نیست، ترجیح آن بر آخرت بد است. «آثر الحياه الدنيا»

۵ - خداوند که ترس ندارد، مقام اوست که مایه ترس انسان می شود. مثل اینکه انسان از قاضی می ترسد، زیرا می داند اگر جرمی مرتکب شود، با او سر و کار دارد. «خاف مقام ربّه»

۶- ریشه مبارزه با نفس، خوف الهی است. «خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوى»

۷- نفس انسان فتنه گر است که باید او را باز داشت. «و نهی النفس عن الهوى»

۸ - قانون الهی برای همه افراد یکسان است. «من طغی... من خاف»

ص: ۲۵

«۴۲» يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا «۴۳» فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا «۴۴» إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا «۴۵» إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّن يَخْشَاهَا «۴۶» كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا

از تو درباره قیامت می پرسند که چه وقت بر پا می شود. تو را به گفتگو درباره آن چه کار؟ پایان و سرانجام آن با پروردگار توست. وظیفه تو هشدار کسی است که از آن می ترسد. روزی که آن را می بینند، گویی جز شبی یا روزی (در دنیا و برزخ) درنگ نکرده اند.

نکته ها:

سؤال از زمان وقوع قیامت، بارها در قرآن مطرح شده، امّا پاسخی به آن داده نشده است. زیرا یکی از الطاف الهی، مخفی بودن زمان مرگ و قیامت است و دانستن زمان آن سبب به هم خوردن آرامش درونی و ارتباطات بیرونی و سبب رشد اضطراری است.

آنچه مهم است ایمان به وقوع قیامت است نه دانستن زمان وقوع آن.

برای غافلان، هشدار و انذار لازم تر از بشارت است. لذا «انما انت مبشّر» در قرآن نداریم، امّا «انما انت منذر» آمده است.

پیام ها:

۱- برخی سؤالات درباره قیامت، نابجاست و نیاز به پاسخ ندارد. (مانند سؤال از زمان وقوع قیامت) «يسئلونك عن الساعة...»

۲- گفتگو در امری که به بشر مربوط نیست، معنا ندارد. «فيم انت من ذكراها»

۳- علم بشر محدود است و نمی تواند به انتهای علم که مخصوص خداوند است دست یابد. «إلى ربك منتهاها»

۴- وظیفه پیامبر، انذار مردم است، نه الزام و اجبار به پذیرش. «انما انت منذر»

۵- از شرایط پذیرش دعوت انبیا، آمادگی روحی مردم و پرواداشتن از گناه است. «انت منذر من يخشاها»

۶- آخرت به قدری بزرگ است که تمام عمر دنیا و برزخ در کنار آن، به مقدار شبی یا روزی بیش نیست. «لم يلبثوا إلا عشيّة او ضحاها» «والحمد لله»

ص: ۲۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» عَبَسَ وَ تَوَلَّى «۲» أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى «۳» وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى «۴» أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى «۵» أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى «۶» فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى «۷» وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى «۸» وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى «۹» وَهُوَ يَخْشَى «۱۰» فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

چهره درهم کشید و روی بر تافت. از اینکه نابینایی به سراغ او آمد. و تو چه دانی، شاید او در پی پاکی و پارسایی باشد. یا پند گیرد و آن پند سودش بخشد. اما کسی که خود را بی نیاز می بیند. پس تو به او می پردازی. با آنکه اگر پاک نگردد، بر تو چیزی نیست. و اما کسی که شتابان نزد تو آمد، در حالی که از خدا می ترسد، تو از او تغافل می کنی و به دیگری می پردازی.

نکته ها:

مراد از «مَنْ اسْتَغْنَى» یا بی نیازی مالی است که باعث می شود شخص خود را برتر از دیگران بداند و یا بی نیازی از ارشاد و هدایت است که شخص، دیگران را گمراه و منحرف ببیند. البته جمع میان هردو نیز ممکن است، یعنی شخص در اثر ثروت زیاد، گرفتار غرور شده و به سخن حق دیگران گوش فراندهد.

پیام ها:

۱- نقص عضو نشانه نقص شخصیت نیست. (احترام نابینایان و معلولین و افراد

ناقص الخلقه لازم است.) «عبس و تولی أن جائه الاعمی»

۲- ارزش اخلاق به خاطر کمال ذاتی آن است، نه خوشایند دیگران. (نابینا که عبوس کننده را نمی بیند تا شاد یا ناراحت شود.) «عبس و تولی أن جائه الاعمی»

۳- اسلام با روحیه استکبار و تحقیر دیگران مخالف است. «ما یدریک لعلّه یزّکی»

۴- به ظاهر افراد نمی توان قضاوت کرد. (گاهی نابینا، از افرا بینا طالب تر است) «الاعمی... لعلّه یزّکی»

۵- میزان پذیرش افراد جامعه متفاوت است. در برابر ارشاد و دعوت پیامبر، گروهی تزکیه می شوند و گروهی در حدّ تذکر سود می برند. «یزّکی او یدکر»

۶- تذکر دادن، بی نتیجه نیست و اثر خود را می گذارد. «یذکر فتنفعه الذکری»

۷- اصل، ایمان انسان است نه ثروت و سرمایه او. «أما من استغنی أما من... یخشی»

۸- پیامبر مسئول ارشاد مردم است نه اجبار آنان. «و ما علیک ألاّ یزّکی»

۹- احساس بی نیازی محکوم است. جمله «أما من استغنی» در مقام انتقاد است.

۱۰- احساس بی نیازی و خود را کامل و بی نیاز دانستن، سبب محروم شدن از تزکیه است. «من استغنی... ألاّ یزّکی»

۱۱- طبقه محروم با سرعت به سراغ اسلام می آیند. «جاءک یسعی»

۱۲- خشیت درونی با تلاش و حرکت بیرونی باید توأم باشد. «یسعی و هو یخشی»

۱۳- راه خودسازی، درک محضر پیامبر و یا استاد ربّانی است. «جاءک یسعی»

۱۴- در شیوه تبلیغ برخورد دوگانه با فقیر و غنی جایز نیست. «فانت له تصدّی - فانت عنه تلّهی»

«۱۱» کَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ «۱۲» فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ «۱۳» فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ «۱۴» مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ «۱۵» بِأَيْدِي سَفَرَةٍ «۱۶» كِرَامٍ بَرَرَةٍ

چنین نیست (که آنها می پندارند)، همانا قرآن وسیله تذکر است. پس هر کس بخواهد، آن را یاد کند و از آن پند گیرد. در میان صحیفه هایی ارجمند است. که بلند مرتبه و پاکیزه است. به دست سفیرانی بزرگوار و نیکوکار.

نکته ها:

«صُحُف» جمع «صحیفه» به معنای مکتوب است. «سفره» جمع «سافر» به معنای کاتب است، چنانکه «اسفار» جمع «سَفر» به معنای کتاب است. «بره» جمع «بار» به معنای نیکو کار است. (۱)

مراد از «سفره»، سفیران و رسولان وحی، یعنی فرشتگانی هستند که وحی الهی را به پیامبران می رسانند و این فرشتگان، یاران جبرئیل و تحت امر او هستند که قرآن درباره او می فرماید: «أَنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ... مطاعِ ثَمَّ آمِينَ» (۲) راه خدا هم آسان است و هم زمینه فطری و فکری و فقهی دارد.

پیام ها:

۱- آیات قرآن مایه تذکر و عامل بیداری فطرت بشری است. «أَنَّهُا تَذَكُّرُهُ»

۲- مقام و مرتبه قرآن برتر از دسترسی نااهلان و تحریف و تغییر آنان است. «مرفوعه مطهره»

۳- قرآن را باید در جایگاه بلند قرار داد. «مرفوعه»

۴- قرآن باید از هر آلودگی حفظ شود. «مطهره»

۵- در دعوت قرآن، اکراه و اجباری نیست و هرکس بخواهد با اختیار خودش آن را می پذیرد. «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ»

۶- آنچه را خداوند تکریم کرده ما نیز باید تکریم کنیم. «صَحُفٌ مَّكَرَّمَةٌ»

۷- قرآن کریم را، فرشتگان کرام به پیامبر می رسانند. «صَحُفٌ مَّكَرَّمَةٌ... بایدی سفره کرام» (هم سرچشمه قرآن خداوند کریم است و هم خود قرآن و هم آورندگان آن و هم بر کسی که نازل شده است.)

«۱۷» قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ «۱۸» مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ «۱۹» مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ «۲۰» ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ «۲۱» ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ «۲۲» ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ «۲۳» كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ

ص: ۲۹

۱- ۲۱. تفسیر مجمع البیان.

۲- ۲۲. تکویر، ۱۹ - ۲۱.

مرگ بر این انسان (سرکش) که چه ناسپاس است. (مگر خداوند) او را از چه چیز آفریده است. از نطفه ای ناچیز آفریدش و سامانش بخشید. سپس راه (سعادت) را برای او آسان و فراهم نمود. آنگاه او را میراند و در گورش نهاد. پس هر زمان که بخواهد او را برانگیزد. هرگز (چنین نیست) که هنوز آنچه را که خدا به او فرمان داده، انجام نداده است.

پیام ها:

۱- انسانِ کافر و ناسپاس مورد لعن خداست. «قتل الانسان ما اکفره»

۲- در شیوه تبلیغ گاهی باید برای گروهی تند سخن گفت. «قتل الانسان»

۳- به آفرینش خود از نطفه ناچیز بنگرید تا از کفر و غرور دست بردارید. «من نطفه خلقه»

۴- آفرینش انسان تصادفی نیست، بلکه از روی حساب و کتاب و تقدیر و اندازه گیری است. «فقّدره»

۵- آفریدن، دلیل قدرت و اندازه گیری، دلیل حکمت است. «خلقّه فقّدره»

۶- با آسان بودن راه شناخت حق و پیمودن آن، چرا گروهی بی راهه می روند؟ «قتل الانسان ما اکفره... ثم السبیل یسرّه»

۷- خداوند با آسان کردن راه تکامل، اتمام حجت کرده است. «ثم السبیل یسرّه»

۸- انسان دارای استعدادهای زیادی است که با پیمودن راه حق به تکامل می رسد. «ثم السبیل یسرّه»

۹- انسان که مرگ و قبر را می بیند، چرا سرسختی می کند؟ «قتل الانسان ما اکفره... ثم اماته فاقبره»

۱۰- تمام کارها در حقیقت منسوب به اوست. «اماته فاقبره»

۱۱- معاد، جسمانی است. «اقبره... انشره» یعنی همان را که در قبر برد، بیرون آورد.

۱۲- با اینکه راه باز و حرکت آسان است، اما گروهی وامانده اند. «ثم السبیل یسرّه... لَمّا یقض ما امره»

۱۳- توحید و نبوت و معاد در کنار یکدیگر مطرحند. «خلقه - السبیل یسره - انشره»

۱۴- زمان وقوع قیامت تنها در اختیار خداست. «اذا شاء انشره»

۱۵- انسان از ابتدا تا انتها تحت تدبیر و در دست اوست. «خلقه - اماته - انشره»

«۲۴» فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ «۲۵» أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا «۲۶» ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا «۲۷» فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا «۲۸» وَ عِنَبًا وَقَضْبًا «۲۹» وَ زَيْتُونًا وَنَخْلًا «۳۰» وَ حَدَآئِقَ غُلْبًا «۳۱» وَفَاكِهَةً وَأَبًّا «۳۲» مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ

پس باید انسان به غذای خود بنگرد. ما آب را آن گونه که باید، (از آسمان) فرو ریختیم. سپس زمین را به خوبی شکافتیم. و در آن، دانه رویاندیم. و نیز انگور و سبزیجات، و زیتون و نخل خرما، و باغهای پردرخت، و میوه و چراگاه، برای برخورداری شما و چهارپایانتان.

نکته ها:

«صَبَّ» به معنای فرو ریختن آب از بلندی است که شامل نزول باران از آسمان و ریزش آب از آبشارها نیز می شود.

«قَضْب» به سبزیجاتی گفته می شود که تر و تازه چیده و خورده شود و شامل علف و یونجه حیوانات نیز می گردد.

مراد از «شَقَقْنَا الارض»، شکافتن زمین به وسیله جوانه گیاهان است که برای سربرآوردن از خاک، آن را می شکافند و به رشد خود ادامه می دهند.

مراد از «حَبًّا» حبوباتی است که به مصرف غذای انسان می رسد، مانند گندم و جو و نخود و عدس و امثال اینها.

«حدائق» جمع «حديقة» به معنای بوستانی است که اطراف آن دیوار کشیده باشند و «غُلْب» جمع «غَلباء» به معنای درخت بزرگ و تنومند است.

انسان باید به غذای خود بنگرد که آیا از حلال است یا حرام، دیگران دارند یا ندارند، نیروی بدست آمده از آن در کجا صرف می شود و این غذا چگونه بدست آمده است؟ امام باقرعلیه السلام در ذیل آیه «فلينظر الانسان الى طعامه» فرمودند: انسان بنگرد که علم

خود را از چه کسی می گیرد(۱) و طعام را شامل طعام معنوی دانستند.

پیام ها:

۱- انسان، مأمور به تفکر در غذا، به عنوان یکی از نعمت های خداست، خوردن بی فکر کار حیوان است. «فلینظر الانسان الى طعامه»

۲- اگر ملاکهای معنوی نباشد، انسان و حیوان در کامیابی از غذا و طبیعت، در یک ردیفند. «متاعاً لکم و لانعامکم»

۳- دقت در پیدایش نعمت ها، وسیله ای برای کفر زدائی است. «قتل الانسان ما اکفره... فلینظر الانسان الى طعامه»

۴- هستی، مدرسه خداشناسی است، چه سیر تکاملی درون انسان و چه بیرون انسان. «من نطفه خلقه فقدّره - اماته - انشره صبینا الماء صبّا شققنا الارض شقّا...»

۵- ریزش باران و رویش انواع گیاهان و درختان، هدفمند است و فراهم شدن غذا برای انسان و حیوانات، یکی از حکمت های آن است. «أنا صببنا الماء... شققنا الارض... فانبتنا فیها حبّاً... متاعاً لکم و لانعامکم»

۶- انگور، زیتون و خرما، از میوه های مورد سفارش قرآن است. «عنباً... زیتوناً و نخلاً»

«۳۳» فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ «۳۴» يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ «۳۵» وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ «۳۶» وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَيْنِيهِ «۳۷» لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

پس زمانی که آن صدای هولناک در آید. روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندان. در آن روز برای هر یک از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد.

نکته ها:

«صاحه» به معنای صدای وحشتناکی است که نزدیک است گوش را کر کند. مراد از آن، یا صیحه ی برپا شدن قیامت است و یا ناله و فریاد گوش خراش مردم در آن روز.

ص: ۳۲

در باره انگیزه فرار انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان، مطالبی می توان گفت، از جمله اینکه می گریزد تا مبادا برادرش از حقوق خود مطالبه کند و او را گرفتار سازد. می گریزد تا مورد تقاضای دیگران قرار نگیرد. می گریزد تا رسوایی او را دیگران نفهمند. می گریزد تا به کار خود برسد و تکلیفش زودتر روشن شود. «لکل امری ء منهم یومئذ شأن یغنیه»

پیام ها:

۱- قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدر از پسر. «فاذا جاءت الصاخه یوم یفرّ...»

۲- روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می شود. «یفرّ المرء من اخیه و...»

۳- در قیامت، هر کس به فکر نجات خویش است. «لکل امری ء... شأن یغنیه»

۴- در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست. «لکل امری ء منهم یومئذ شأن یغنیه»

«۳۸» وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ «۳۹» ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ «۴۰» وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبَرَةٌ «۴۱» تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ «۴۲» أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ

چهره هایی در آن روز درخشانند، خندان و شادمانند، و چهره هایی در آن روز، غبار (غم) بر آنها نشسته. و تیرگی و سیاهی، چهره آنان را پوشانده است. اینان همان کافران بدکردارند.

نکته ها:

«مستبشره» با خبر شدن از مطلب شادی که از آن بشره و پوست صورت شکفته شود. «غبره» و غبار به معنای گرد خاک فرونشسته بر چیزی است. «قتره»، دود سیاهی است که برمی خیزد و «رهق» به معنای فرا گرفتن و پوشاندن است.

این آیات، مردم را در قیامت به دو دسته تقسیم می کند: اهل سعادت و اهل شقاوت، که هر دو گروه با سیما و چهره شان شناخته می شوند. چون صورت انسان، آئینه سیرت اوست و شادی و غم درونی او در چهره اش ظاهر می گردد.

این سوره با چهره درهم کشیدن در دنیا آغاز و با چهره دود آلوده شدن در قیامت پایان

ص: ۳۳

می یابد. «عَبَسَ... تَرَهَّقَهَا قَتْرَهُ»

«کفره» جمع کافر و «فَجْرَهُ» جمع فاجر است. اولی اشاره به فساد عقیده دارد و دومی اشاره به فساد عمل.

پیام ها:

۱- معاد جسمانی است. «وجوه یومئذ...»

۲- چهره باز و خندان یک ارزش است. «مسفره، ضاحکه»

۳- خنده های قیامت، بر اساس بشارت به آینده ای روشن است. «ضاحکه مستبشره»

۴- آلودگی به گناه در دنیا، سبب آلودگی چهره در قیامت می شود. «تَرَهَّقَهَا قَتْرَهُ اَوْلَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجْرَهُ»

۵ - کفر، سبب ارتکاب گناه و فسق و فجور است. «الکفره الفجره»

۶- صورتِ اهل ایمان و تقوا، شاد و خندان است. (به قرینه اینکه صورتِ اهل کفر و فجور، دود آلود است) «وجوه یومئذ مسفره... وجوه یومئذ علیها غبره»

۷- از بهترین شیوه های تبلیغ، مقایسه است. «وجوه... وجوه»

۸ - گناه، باعث می شود که چهره پاک الهی انسان، با نقابی زشت و سیاه پوشیده شود. «علیها غبره تَرَهَّقَهَا قَتْرَهُ»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۳۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ «۲» وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ «۳» وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ «۴» وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ «۵» وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

آنگاه که خورشید در هم پیچیده و تاریک شود. و آنگاه که ستارگان به خاموشی گرایند. و آنگاه که کوهها به حرکت درآیند. و آنگاه که شتران باردار به حال خود رها شوند. و آنگاه که حیوانات وحشی، برانگیخته و گرد هم آیند.

نکته ها:

«تکویر»، به معنای درهم پیچیدن است که در مورد خورشید، به جمع شدن شعله های آن و خاموش شدن آن منجر می گردد.

حرکت کوهها در آستانه قیامت، ناشی از زلزله بزرگی است که باعث فروپاشی و متلاشی شدن کوهها می گردد و چنانکه در آیات دیگر نیز آمده است، همچون ریگ بیابان روان می شوند.

«عِشَار» جمع «عِشْرَاء» به معنای شتر حامله ده ماهه است که در نزد عرب، با ارزش ترین اموال محسوب می شده است. اما به هنگام بروز علائم قیامت، بی صاحب می ماند و کسی به فکر آن نیست.

«وحوش» جمع «وحش» به معنای حیوانی است که هرگز با انسان ها انس نمی گیرد. مانند دُرندگان.

۱- نظام موجود خورشید و ستارگان در آسمان و کوه و دریا و زمین، روزی دگرگون می شود. «إذا الشمس كَوَّرت و...»

۲- هستی، محکوم اراده خداوند است و هرگاه او اراده کند، نظام عالم به هم می خورد. «إذا الشمس كَوَّرت و...»

۳- شاید در قیامت، حیوانات وحشی نیز زنده شوند. «و إذا الوحوش حُشرت»

«۶» وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ «۷» وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ «۸» وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ «۹» بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ «۱۰» وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرتْ «۱۱»
وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ «۱۲» وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ «۱۳» وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ «۱۴» عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْبِرَتْ

و آنگاه که دریاها به جوش آیند. و آنگاه که جانها جفت و قرین شوند. و آنگاه که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود. که به کدامین گناه کشته شده است؟ و آنگاه که نامه های عمل گشوده شود. و آنگاه که آسمان از جای کنده شود. و آنگاه که دوزخ شعله ور شود. و آنگاه که بهشت (برای اهلش) نزدیک آورده شود. هر کس بداند که چه حاضر کرده است.

نکته ها:

«سُجِّرَتْ» چند معنا شده است: ۱. به جوش آمدن ۲. به هم پیوستن ۳. پُر و لبریز شدن دریاها که همه آنها طبیعی است، زیرا از یک سو کوه ها از جا کنده شده و دریاها به یکدیگر متصل می شوند و از سوی دیگر زمین لرزه شدید، گدازختگی درون زمین را بیرون ریخته، آبها به جوش آیند و بخار شوند.

در قیامت، حوریان بهشتی به تزویج بهشتیان سعادت مند در آید. چنانکه در آیات دیگر می فرماید: «و زَوْجَانَهُم بِحُورِ عِینٍ» (۱) و جهنمیان دوزخی با قرین های شیطانیشان ازدواج می کنند. چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: «و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له»

ص: ۳۶

شیطاناً فهو له قرین» (۱) چنانکه امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «و اذا النفوس زوجت» فرمودند: اهل ایمان با همسران بهشتی و اهل دوزخ با شیطان قرین می شوند. (۲)

«موّده» به معنای دختر زنده به گور شده است. یکی از عادات بسیار بد جاهلیت این بود که به خاطر فقر یا احساس ننگ، گاهی دختران خود را زنده به گور می کردند.

پیام ها:

۱- دفاع از مظلوم، اسلام و کفر ندارد. با اینکه دختران زنده به گور شده مسلمان نبودند، ولی قرآن از حق آنان دفاع می کند. «و اذا الموءده سئلت»

۲- دفاع از مظلوم، زن و مرد، کوچک و بزرگ و فرد و جمع ندارد، حتی از یک دختر کوچک باید دفاع کرد. «بأی ذنب قتلت»

۳- با سؤال، وجدان ها را بیدار کنید. «بأی ذنب قتلت»

۴- ولایت پدر بر فرزند، شامل حق کشتن فرزند نمی شود. «بأی ذنب قتلت»

۵- بیم و امید در کنار هم سازنده است. «الجحیم سُعرت - الجنة اُزلفت»

۶- در قیامت، بهشت و دوزخ به اهلش نزدیک می شود. «الجنة اُزلفت» (و در آیه ۲۳ سوره فجر می فرماید: «و جی ء یومئذ بیجهنم» در آن روز جهنم آورده شود).

۷- اعمال انسان در دنیا ثبت شده و پرونده عمل هر کس در قیامت باز می شود. «و اذا الصحف نشرت»

«۱۵» فَلَا أُقْسِمُ بِالْخَنَسِ «۱۶» الْجَوَارِ الْكُنَسِ «۱۷» وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ «۱۸» وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ «۱۹» إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ «۲۰» ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ «۲۱» مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ

سوگند به ستارگانی که بازمی گردند. در حرکت هستند و پنهان می شوند. و سوگند به شب آنگاه که برود. و سوگند به صبح آنگاه که بدمد. که همانا قرآن، کلام پیام آوری گرامی است. آن که نزد خداوند صاحب عرش، دارای قدرت و مقام والا است. (فرشته ای که) فرمانش برند و امینش شمرند.

ص: ۳۷

نکته ها:

«خُنُس» جمع «خانس»، به معنای رجوع کننده است. «جوار» جمع «جاریه» به معنای روان و در جریان است و «کُنُس» جمع «کانس» به معنای مخفی شدن است. مفسران با توجه به آیات بعد که در مورد به پایان رسیدن شب و دمیدن صبح است، آیات «فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس» را در مورد ستارگان دانسته اند که هر شب ظاهر می شوند و با طلوع خورشید پنهان می گردند، گرچه در همان حال پنهانی، در حرکت اند و لذا شب بعد به جای خود بازمی گردند.

«عَسَس» به معنای تاریکی رقیق است که به فرموده حضرت علی علیه السلام به هنگام پایان شب مشاهده می شود. (۱) شبیه آیه «واللیل اذ ادبر» (۲).

«تَنَفَّس» به معنای نفس کشیدن صبح است. گویا روز از حبس شب آزاد شده و در هوای آزاد نفس می کشد.

پیام ها:

۱- روز قیامت روز شهود و تجسم عمل است. «علمت نفس ما احضرت»

۲- در قیامت، انسان به جزئیات کار خود آگاه می شود. «ما احضرت»

۳- فرشته وحی، کریم، امین، قوی و مطاع است. «کریم، ذی قوه مکین، مطاع، امین»

۴- کرامت و بزرگواری، توانایی و مکنت، داشتن نیروهایی فرمان بر و امانت دار از شرایط لازم برای پیام رسانی و ارشاد است. «کریم، ذی قوه، مکین، مطاع، امین»

۵- جبرئیل مأمورانی فرمان بردار در اختیار دارد. «مطاع»

«۲۲» وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ «۲۳» وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ «۲۴» وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ «۲۵» وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ

و همانا مصاحب شما (پیامبر)، جنّ زده نیست. و قطعاً آن (فرشته وحی) را در افق روشن دیده است. و او بر غیب بخیل نیست (و آنچه را دریافت کرده، دریغ نمی کند). و آن قرآن، از القائنات شیطان رانده شده نیست.

ص: ۳۸

۱- ۲۷. تفسیر مجمع البیان.

۲- ۲۸. مدثر، ۳۳.

نکته ها:

«ضَنین» از «ضَن» به معنای بخل ورزیدن است. این کلمه یک بار بیشتر در قرآن به کار نرفته است.

مخالفان پیامبر، به او نسبتِ مجنون می دادند و مراد آنان، ارتباط پیامبر با جنیان بود و در واقع، قرآن را از القائنات جنّ بر پیامبر می دانستند.

پیام ها:

۱- گاهی باید تهمت ها را بی جواب نگذاشت و پاسخ داد. «و ما صاحبکم بمجنون»

۲- پیامبر، همراه با مردم و در کنار آنان زندگی می کرد. «صاحبکم»

۳- بهترین نشانه ی سالم بودن عقل پیامبر، آن است که شما عمری با او مصاحبت و معاشرت داشته و هیچ فکر و کردار و گفتار و رفتار ناروایی از او ندیده اید. «و ما صاحبکم بمجنون»

۴- پیامبر، جبرئیل را می دید. «و لقد رآه» (چنانکه در سوره نجم آیه ۱۳ می فرماید: «لقد رآه نزلهً اخری»)

۵- در برابر تحقیرها، تکریم تحقیر شده ها لازم است. «لقد رآه بالافق المبین»

۶- در جایگاه ملاقات پیامبر با جبرئیل، جای هیچ ابهامی نیست. «الافق المبین»

۷- شکر علم، بازگویی آن است و بخل علمی، امری ناپسند است. «و ما هو علی الغیب بضنین»

۸- پیامبر اکرم علم غیب می دانست. «و ما هو علی الغیب بضنین»

۹- رسول خدا، نه از درون گرفتار جنون است: «ما صاحبکم بمجنون» و نه از بیرون تحت تأثیر القائنات شیطانی است. «و ما هو بقول شیطان رجیم»

۱۰- قرآن، در مرحله نزول از هرگونه تحریفی محفوظ است و جبرئیل هیچ گونه دخل و تصرفی در آن نمی کند، «رسول کریم... امین» همان گونه که در مرحله ابلاغ، دچار هیچ کم و کاست نمی شود. «و ما هو علی الغیب بضنین»

۱۱- قرآن، سخن فرشته وحی است، نه شیطان مطرود. «لقول رسول کریم... ما هو بقول شیطان رجیم»

ص: ۳۹

«۲۶» فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ «۲۷» إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ «۲۸» لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ «۲۹» وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

پس به کجا می روید؟ آن (قرآن) جز پند و تذکری برای جهانیان نیست. برای هر کس از شما که بخواهد راستی و درستی پیشه کند. و شما نمی خواهید جز آنچه خداوند، پروردگار جهانیان بخواهد.

پیام ها:

۱- انسان بی هدف و بی مکتب نداریم، حتی کفار و مشرکان برای خود راه و مرامی دارند، «لکم دینکم» آنچه مهم است، انتخاب راه درست است. «این تذهبون»

۲- قرآن، بهترین وسیله پند، تذکر و موعظه است. «ان هو الا ذکر»

۳- قرآن، برای همه است و به زمان و مکان و نژاد خاصی وابسته نیست. «للعالمین»

۴- در شیوه تبلیغ، تذکر آری ولی اجبار نه. «ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم»

۵- راه یابی به راه راست و پایداری در آن، در گرو خواست خود انسان است. «لمن شاء منکم ان یستقیم»

۶- راه قرآن، راه مستقیم است و به دور از هرگونه افراط و تفریط و اعوجاج می باشد. «لمن شاء منکم ان یستقیم»

۷- خواست ما در مدار خواست خداست، نه به اجبار او، که در این صورت، خواست ما بی معنا می شود. «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله»

۸- مشیت خداوند بر مبنای ربوبیت اوست. «یشاء الله رب العالمین»

۹- چون خداوند رب العالمین است و بر همه امور تسلط دارد، پس خواست انسان نیز مشروط به خواست اوست. «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله رب العالمین» مثلاً در ماشین های تعلیم رانندگی، دو دستگاه گاز و ترمز وجود دارد؛ یکی زیر پای کارآموز و دیگری زیر پای مربی. در این ماشین کارآموز می تواند از گاز و ترمز سمت خود استفاده کند، ولی به شرط آنکه مربی هم بخواهد. یا نظیر چک های دو امضائی که هر یک از دو صاحب امضا می تواند امضا کند، اما اثر و پرداخت چک زمانی است که دیگری نیز آن را امضا کرده باشد. «والحمد لله رب العالمین»

ص: ۴۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ «۲» وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ «۳» وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ «۴» وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ «۵» عَلِمْتَ مَا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ

آنگاه که آسمان شکافته شود. و آنگاه که ستارگان پراکنده شوند. و آنگاه که دریاها گشوده و به هم راه یابند. و آنگاه که قبرها زیرو رو گردد. (در آن زمان) هر کس می داند، آنچه از پیش فرستاده و آنچه برای بعد گذاشته است.

نکته ها:

«انفطار» به معنای شکافته شدن است، «فطر» و «افطار» نیز به همین معناست، زیرا روزه با غذا خوردن می شکافد. «انفطار» و «انشقاق» به یک معناست، لکن در انفطار بعد از شکافتن به چیزی می رسیم، بر خلاف انشقاق، چنانکه عرب در حفر قنات می گوید: «فطرت» چون بعد از شکافتن زمین، به آب می رسد.

«انتثار» به معنای پراکندگی است و به چیزی که بر سر عروس می ریزند، نثار گویند.

«فجر» به معنای بروز شکاف و باز شدن راه است و «تفجیر»، بیانگر عظمت و شدت شکافته شدن کوههاست.

در کلمه «بُعثر» هم معنای «بعث» (به پا خواستن) است و هم معنای «ثور» (دگرگون شدن)، لذا راغب در مفردات گفته است که بعید نیست فعل «بُعثر» مرگب از این دو فعل باشد، یعنی زیر و رو شدن خاک ها و برپاخاستن مردگان.

پیوند میان آسمان و زمین و دریا و خشکی به گونه ای است که هرگاه نظام یکی از آنها

به هم بخورد، نظام همه چیز به هم می خورد.

پیام ها:

۱- نظام حاکم بر آسمان و زمین به دست خداست و هر گاه او بخواهد تغییر می کند. «اذا السماء انفطرت»

۲- معاد جسمانی است و مردگان از قبر برمی خیزند. «اذا القبور بعثرت»

۳- به هم ریختن نظام هستی، مقدمه رستاخیز و رستاخیز، برای حساب و کتاب و جزای اعمال انسان هاست. «علمت نفس ما قدّمت...»

۴- در قیامت ظرفیت انسان توسعه می یابد و همه کارهای گذشته را به یاد می آورد. «علمت نفس ما قدّمت»

۵- انسان، هم باید به فکر گذشته خود باشد، تا اگر خلافتی کرده توبه کند و هم به فکر پس از مرگ خود باشد تا یادگار خوبی از خود بجای گذارد. «ما قدّمت و آخرت»

۶- در قیامت، انسان هم به آنچه عمل کرده آگاه می شود و هم به آثار خوب یا بد اعمال خود. «ما قدّمت و آخرت»

۷- در قیامت، انسان به کارهایی که می توانسته بکند و به تأخیر انداخته و انجام نداده پی می برد. «علمت... ما آخرت» و شاید مراد از «آخرت» کارهایی است که بازدهی آن پس از مرگ به ایشان می رسد. مانند تألیف کتاب یا بنای فساد.

«۶» يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ رَبُّكَ الْكَرِيمُ «۷» الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ «۸» فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ «۹» كَلَّا بَلْ تُكْذِبُونَ بِاللَّيْنِ «۱۰» وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ «۱۱» كِرَامًا كَاتِبِينَ «۱۲» يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور و فریب داده است؟ همان که تو را آفرید و (اندامت را) استوار ساخت و متعادل کرد. و به هر صورت که خواست، تو را ترکیب کرد. با این همه، (شما روز) جزا را دروغ می پندارید. در حالی که قطعاً بر شما نگهبانانی (از فرشتگان) گمارده شده اند. نویسندگانی بزرگوار، که به آنچه انجام می دهید آگاهند.

ص: ۴۲

«غَرَّ» از «غرور» به معنای غفلت، فریب و مغرور، «سَوَّاک» به معنای استواری و استقامت و دوری از اعوجاج و «عدلک» بیانگر تعادل و توازن میان اعضای انسان است.

خداوند کریم است: «رَبِّکَ الْکَرِیم» فرشتگان مأمور او کریم اند: «کَرَاماً کَاتِبِین» رسولان او کریم اند: «رَسُولَ الْکَرِیم» (۱) کتاب او کریم است: «أَنَّهُ لِقُرْآنٍ کَرِیم» (۲) و پاداش او کریمانه است. «اَجْرَ الْکَرِیم» (۳)

خداوند کریم است؛ هم گناهان را می بخشد، هم عیب ها را می پوشاند و هم پاداش را چند برابر می دهد.

پیام ها:

۱- انسان، موجودی غافل و فریب خورده است و خود را از عواقب کار و قهر خدا در آمان می پندارد. «یا ایّها الانسان ما غَرَّک برَبِّک»

۲- چرا انسان با آن همه نیاز و ضعف، مغرور باشد؟ «یا ایّها الانسان ما غَرَّک»

۳- بدترین نوع کبر و غرور، آن است که در برابر پروردگار کریم و هستی بخش باشد. «غَرَّکَ برَبِّکَ الْکَرِیم الَّذِی خَلَقَک»

۴- غرور و غفلت انسان، سوء استفاده از لطف و کرم و پرده پوشی خداست. «ما غَرَّکَ برَبِّکَ الْکَرِیم»

۵ - لطف و کرم ابتدایی خدا تنها نسبت به مؤمنان نیست، بلکه نسبت به همه انسان هاست. «یا ایّها الانسان.... برَبِّکَ الْکَرِیم»

۶- غرور انسان، بیانگر غفلت او از نعمت های الهی و عظمت آفریدگار است. «ما غَرَّکَ برَبِّکَ الْکَرِیم»

۷- درمان غرور، توجّه به الطاف کریمانه است. «الکَرِیم... خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلُک»

۸ - آفرینش، نشانه قدرت، «خَلَقَک» تسویه، نشانه حکمت، «سَوَّاک» و اعتدال، دلیل علم او به تمام نیازهاست. «عدلک»

ص: ۴۳

۱- ۲۹. حاقّه، ۴۰.

۲- ۳۰. واقعّه، ۷۷.

۳- ۳۱. یس، ۱۱.

۹- آفرینش انسان و هماهنگی و تعادل میان اعضای او، جلوه ای از کرم خداوند است. «الکریم الذی خلقک فسّواک فعدلک»

۱۰- تنوع شکل و قیافه انسان ها، براساس خواست حکیمانه خداوند است. «فی ایّ صوره ما شاء ربّک»

۱۱- برای شکستن غرور، باید نعمت های الهی را پی در پی گوشزد کرد. «خلقک، سوّاک، عدلک، ربّک»

۱۲- آنکه در دنیا تو را آفرید، در آخرت نیز تو را خلق می کند، پس تکذیب چرا؟ «کلاّ بل تکذّبون بالّدين»

۱۳- کسی که به دنیا مغرور شود، آخرت را انکار می کند. «غرّک - تکذّبون»

۱۴- گرچه شما قیامت را منکر می شوید، ولی فرشتگان کار خود را انجام می دهند. «تکذّبون... انّ علیکم لحافظین»

۱۵- فرشتگان متعدّد، مسئول حفظ و حراست از انسان ها هستند. «لحافظین»

۱۶- فرشتگان، مسئول ثبت و ضبط کارهای انسانند. «کراماً کاتبین»

۱۷- فرشتگان مراقب، در ثبت اعمال برخوردی کریمانه دارند. «کراماً کاتبین»

۱۸- فرشتگان هم متعدّدند، هم تیزبین و هم ریزبین. «یعلمون ما تفعّلون»

۱۹- توجه به ثبت اعمال توسط فرشتگان معصوم، سبب حیا و تقوای انسان می شود. «یعلمون ما تفعّلون»

«۱۳» إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ «۱۴» وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ «۱۵» يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ «۱۶» وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ «۱۷» وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ «۱۸» ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ «۱۹» يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ

بی شک، نیکان در ناز و نعمت بهشتی اند. و بی شک، بدکاران در آتشی شعله ور. که در روز جزا به آن وارد شوند و بسوزند. و لحظه ای، از آن غایب و جدا نشوند. تو چه دانی که روز جزا چه روزی است؟ باز، چه دانی که روز جزا چه روزی است؟ روزی که هیچ کس برای هیچ کس اختیاری ندارد و در آن روز، فرمان تنها برای خداست.

نکته ها:

«أبرار» جمع «بارّ» به معنای نیکوکار و «نَعیم» به معنای پر نعمت است.

«فُجّار» جمع «فاجر» به معنای شکافتن است، یعنی کسانی که پرده دری می کنند و هتّاك هستند.

«صَلّی» ورود در قهر و عذاب است. «یصلونها یوم الدین» همان گونه که «صَلّو» ورود در رحمت و لطف است. «هو الَّذی یصلّی علیکم»^(۱)

پیام ها:

۱- در تربیت و تبلیغ، سرنوشت خوبان و بدان را مقایسه کنید. «انّ الابرار لفی نعیم - انّ الفجّار لفی جحیم»

۲- حتّی پیامبر، به بسیاری از امور قیامت آگاه نیست. «و ما ادراک ما یوم الدین»

۳- مسائل قیامت را با عقل عادی نمی توان درک کرد، بلکه باید از طریق وحی پذیریم. «ما ادراک ما یوم الدین»

۴- مطالب مهم را باید تکرار کرد. «ما ادراک - ثمّ ما ادراک»

۵ - پیدایش قیامت برای جزا و کیفر عملکرد دنیوی ماست. «یوم الدّین»

۶- مجرمان برای همیشه در دوزخند. «ما هم عنها بغائبین»

۷- قیامت روز سلب مالکیت و اختیار از همه انسان هاست. «یوم لا تملک نفس لنفس شیئاً»

۸ - قیامت، تجلّی حاکمیت مطلقه خداوند است. «و الامر یومئذ لله»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۴۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ «۲» الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ «۳» وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ «۴» أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ «۵» لِيَوْمٍ عَظِيمٍ «۶» يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

وای بر کم فروشان. کسانی که هرگاه از مردم پیمانه بگیرند کامل می گیرند. و هرگاه به ایشان پیمانه دهند یا برایشان (کالایی را) وزن کنند، کم می گذارند. آیا آنان گمان ندارند که برانگیخته خواهند شد؟ برای روزی بزرگ. روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای پاسخ به کارهایشان) خواهند ایستاد.

نکته ها:

«وَيْلٌ» به معنای هلاک و عذاب است و بر اساس روایات، نام درّه ای در دوزخ یا دری از درهای آن می باشد.

«طَفِيفٌ» و «قَلِيلٌ» به یک معناست و «تَطْفِيفٌ» به معنای کاستن و کم گذاشتن و ریشه آن از «طَفَّ» به معنای کنار است. به فروشنده ای که از کنار اجناس می زند، «مُطَفِّفٌ» گویند. ابن مسعود نقل می کند که هر کس از نمازش بکاهد مشمول این آیه است. (۱)

کم فروشی هر صنفی متناسب با خودش می باشد: معلم، کارگر، نویسنده، فروشنده،

ص: ۴۶

مهندس، دکتر و دیگر مشاغل، هر کدام در انجام وظیفه خود کوتاهی کنند، کم فروشند.

کم فروش، خود را زرنگ می داند، مردم را دوست ندارد، خدا را رازق نمی داند و ظلم اقتصادی به جامعه می کند.

کم فروشی از گناهان کبیره است، زیرا وعده عذاب برای آن آمده است.

امکان کم فروشی یا حساسیت در کیل بیش از وزن است، لذا در یک آیه فقط از کیل و در آیه پس از آن، ابتدا مجدداً از کیل و سپس وزن، سخن به میان آمده است.

در روایات می خوانیم: هرگاه مردم گرفتار گناه کم فروشی شوند، زمین روئیدنی های خود را از مردم باز می دارد و مردم به قحطی تهدید می شوند.^(۱)

انضباط و دقت اقتصادی، در رأس برنامه های اصلاحی انبیاست. چنانکه حضرت شعیب به قوم خود فرمود: «اوفوا الکیل و لا تکنوا من المخرین وزنوا بالقسطاس المستقیم و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین»^(۲) پیمانہ را (در معامله) کامل و تمام بدهید و از کم کنندگان و خسارت زندگان نباشید و با ترازوی درست وزن کنید و کالاهای مردم را کم ندهید و روی زمین مفسدانه عمل نکنید.

پیام ها:

۱- خطر را با کلمات هشدار دهنده اعلام کنید. «ویل للمطففین»

۲- مال حرام از راه کم فروشی، عامل سقوط انسان است. «ویل للمطففین»

۳- تفاوت گذاردن در گرفتن و دادن کم فروشی است. آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران میسند. «اکتالو... یستوفون - کالوهم... یخسرون»

۴- کم فروشی نسبت به هر کس، گرچه مسلمان نباشد، نارواست. «علی الناس»

۵ - بالا-تر از گناه، انس گرفتن با گناه است، به گونه ای که کم فروشی شغل انسان شود. «یخسرون» (فعل مضارع، نشانه استمرار است).

۶- برای جلوگیری از مفاسد اقتصادی، باید یاد معاد را در دل ها زنده کنیم. «الا یظنّ اولئک انّهم مبعوثون»

ص: ۴۷

۱- ۳۴. تفسیر المیزان.

۲- ۳۵. شعراء، ۱۸۱ - ۱۸۳.

۷- اعتقاد به معاد حتی در حد گمان بازدارنده است. «الا یظنّ اولئک انّهم مبعوثون»

۸- حوادث روز قیامت، بزرگ و هولناک است. «لیوم عظیم»

۹- برای کم فروشی و حق الناس باید پاسخ گو باشیم. «یقوم الناس لرب العالمین»

۱۰- کیفر و مجازات مجرمان، از شئون ربوبیت خداست. «یقوم الناس لرب العالمین»

«۷» کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينَ «۸» وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينَ «۹» كِتَابٌ مَّرْقُومٌ «۱۰» وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ «۱۱» الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيُّومَ الدِّينِ «۱۲» وَمَا يُكْذَبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ «۱۳» إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

چنین نیست (که آنان می پندارند)، همانا پرونده بدکاران در سِجِّین است. و تو چه می دانی که سِجِّین چیست؟ این، سرنوشتی است رقم خورده (و حتمی). وای بر تکذیب کنندگان در آن روز. کسانی که روز جزا را انکار می کنند. و جز تجاوزگر گناهکار، کسی آن را تکذیب نمی کند. هرگاه آیات ما بر او تلاوت شود، گوید: افسانه های پیشینیان است.

نکته ها:

«سِجِّین» از «سِجْن» به معنای زندان و برای مبالغه است: زندان ابد و سخت.

«مرقوم» از «رقم»، به معنای خط درست و مشخص است، به گونه ای که با دیگر نوشته ها اشتباه نشود. بنابراین، «کتاب مرقوم» یعنی سرنوشت فاجران، کاملاً مشخص و معین است و آنان گرفتار زندانِ همیشگی در دوزخ اند.

مراد از «دین» در آیات مربوط به قیامت، جزاست. «یکذّبون بیوم الدین» همان گونه که در سوره حمد، آیه «مالک يوم الدين» به معنای مالک روز جزاست.

«أثیم» از «اِثم» به کسی گویند که در گناه فرو رفته باشد.

جمله «ویل یومئذ للمکذّبین» را دو گونه می توان تفسیر کرد:

الف: وای به کم فروشی که سرنوشتش به تکذیب قیامت می انجامد.

ب: وای به کسانی که کیفر کم فروشان در قیامت را باور ندارند.

«اساطیر» جمع «اسطوره» به معنای افسانه است که مطالب زیبا و دل نشین دارد ولی

واقعیت ندارد و بافته ذهن و خیال داستان سرایان است. «اساطیر الاولین» یعنی آنکه پیشینیان افسانه ها را ساخته اند و پیامبر آنها را بازگو می کند.

در تاریخ عاشورا می خوانیم که امام حسین علیه السلام چندین مرتبه لشکر یزید را موعظه کرد و از آنان اقرار گرفت که مگر من فرزند فاطمه دختر پیامبر شما نیستم، مگر حلالی را حرام یا حرامی را حلال کرده ام؟ مگر شما با هزاران نامه از من دعوت نکردید؟ و... در پایان فرمود: «قد مُلئت بطونکم من الحرام» شکم های شما از حرام پر شده و دیگر سخن حق در روح شما اثری ندارد.

پیام ها:

۱- کم فروش، فاجر است و پرده دیانت را می درد. «للمطفّین... الفجار»

۲- سرنوشت فاجران، قطعی و مشخص است. «کتاب مرقوم»

۳- گناه، انسان را به کفر و انکار حقایق وامی دارد. «و ما یکذب به الا کلّ معتد اَئیم»

۴- کسانی آیات قرآن را افسانه و اسطوره می خوانند که در گرداب گناه و طغیان فرو رفته اند. «کُلّ معتد اَئیم اذا تتلى عليه آیاتنا قال اساطیر الاولین»

۵- توجیه وحی به افسانه، راهی است برای کافر ماندن. «قال اساطیر الاولین»

۶- لقمه ی حرام، انسان را تا مرز کفر پیش می برد. (در آغاز سوره سخن از کم فروشی بود که عامل کسب لقمه حرام است، در آیات بعد سخن از فجور شد و در ادامه سخن از تکذیب است.) «ویل یومئذ للمکذبین»

۷- رفتار انسان، در عقائد و باورهای او اثر می گذارد. تجاوز و گناه پی در پی، انسان را به تکذیب وامی دارد. «و ما یکذب به الا کلّ معتد اَئیم»

۸- به یک تذکر و انذار نباید قناعت کرد، تذکر و تلاوت باید دائمی باشد. «تُتلى عليه آیاتنا» (فعل مضارع، نشان استمرار است.)

۹- قرآن، حتی نزد مخالفان پرجاذبه است. «قال اساطیر الاولین» (اسطوره به داستان های زیبا و پرجاذبه گفته می شود.)

«۱۴» كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۱۵» كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ «۱۶» ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ «۱۷» ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

چنین نیست، بلکه آنچه کسب می کردند بر دلهایشان زنگار نهاده است. آنان در آن روز از (الطاف) پروردگارشان محجوب و محرومند. و آنگاه آنان به دوزخ وارد خواهند شد. سپس (به آنان) گفته خواهد شد: این همان چیزی است که آن را دروغ می پنداشتید.

نکته ها:

«رین» به معنای زنگار است که بر اجناس قیمتی می نشیند. امام باقر علیه السلام می فرماید: هرگاه گناه بر انسان غالب شود، امیدی به رستگاری او نخواهد بود و این است معنای «کلا بل ران علی قلوبهم» (۱).

امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای نیست مگر آنکه قلبش سفید است. با انجام هر گناه، در آن سفیدی نقطه ی سیاهی پدید می آید و اگر توبه کند، آن سیاهی محو می شود و اگر اصرار بر گناه کند، سیاهی توسعه یافته و تمام سفیدی قلب را فرامی گیرد و دیگر انسان به خیر و سعادت بر نمی گردد. (۲)

امام رضا علیه السلام فرمود: مراد از «انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون» آن است که از پاداش خداوند محرومند و گرنه خداوند مکان ندارد. (۳)

پیام ها:

۱- افسانه پنداشتن قرآن، ناشی از ناپاکی دل است. «کلا بل ران علی قلوبهم»

۲- گناه، روح انسان را دگرگون و از درک حق باز می دارد. «بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»

۳- فطرت انسان سالم است، آنچه آن را می پوشاند، گناه است. «ران علی قلوبهم»

۴- در فرهنگ قرآن، قلب و روح مرکز درک حقایق است. «ران علی قلوبهم»

ص: ۵۰

۱- ۳۶. تفسیر مجمع البیان.

۲- ۳۷. تفسیر نور الثقلین.

۳- ۳۸. توحید صدوق، ص ۱۶۲.

۵ - اصرار و تداوم بر گناه، سبب زنگار قلب است. «ما کانوا یکسبون»

۶- عمل، سرمایه انسان است که با آن، خوبی ها یا بدی ها را کسب می کند. «کانوا یکسبون»

۷- زنگار گناه که در دنیا مانع درک حقیقت است، در آخرت نیز مانع دریافت الطاف الهی می شود. «انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون»

۸ - مأموران دوزخ، دوزخیان را سرزنش می کنند. «ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون»

«۱۸» کَلَّا- إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ «۱۹» وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ «۲۰» كِتَابٌ مَرْقُومٌ «۲۱» يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ «۲۲» إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ «۲۳» عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ «۲۴» تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ «۲۵» يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ «۲۶» خِتَامُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكْ فَلْيَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ «۲۷» وَ مِرَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ «۲۸» عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ

چنین نیست، همانا نامه عمل نیکوکاران در جایگاهی بلند است. و تو چه دانی که عَلَیِّین چیست؟ سرنوشتی است رقم خورده و (حتمی). که مقربان الهی گواه آنند. همانا نیکوکاران در ناز و نعمت بهشتی اند. بر تخت ها (تکیه زده و) می نگرند. در چهره آنان خرمی و طراوت نعمت را می شناسی. از شرابی خالص و مهر وموم شده به آنان نوشاندند. مهر آن از مُشک است و هرکس که اهل مسابقه است، شایسته است که در (رسیدن به این نعمت ها) رقابت ورزد. و مخلوط آن، تسنیم است. چشمه ای که مقربان (الهی) از آن می نوشند.

نکته ها:

«عَلَّیِّین» جمع «عَلَّی» به معنای درجات و مراتب بلند تا بی نهایت است.

مراد از کتاب ابرار، سرنوشت نیکان در قیامت است و «مرقوم» یعنی مشخص و نشان دار به گونه ای که با سایر نوشته ها اشتباه نمی شود.

«ارائک» جمع «اریکه» به معنای تختی است که زینت شده و برای آرمیدن مهیاست.

«نَضْرَه» به معنای زیبایی و خرمی و «نَعیم» به معنای نعمت فراوان و «رَحِیق» به

ص: ۵۱

معنای شراب خالص است.

«تنافس» یا از «نفیس» است، یعنی دو نفر برای به دست آوردن یک شیء نفیس تلاش می کنند و یا از «نفس» است، یعنی دو نفر برای به دست آوردن چیزی، آخرین نفس خود را به کار برده و تلاش می کنند.^(۱)

پذیرایی در بهشت، مراتب و درجاتی دارد: برای گروهی «یسقون» و برای گروهی دیگر «سقا هم ربهم»^(۲) یعنی بعضی با واسطه و بعضی بی واسطه دریافت می کنند.

بعضی گفته اند که مراد از مسک در «ختامه مسک»، ظرف شراب مُهر شده است.

مقربان از تسنیم می نوشند، و ابرار از نوشیدنی که با آن مخلوط شده، خواهند نوشید.

نوشیدنی های بهشتی انواعی دارد: بعضی در نهرها جاری است: «انهار من ماء، انهار من لبن، انهار من خمر، انهار من عسل»^(۳) بعضی در ظرف های مُهر شده است: «ختامه مسک» و بعضی از آسمان بهشت یا از طبقات بالای آن فرو می ریزد که همان تسنیم است.^(۴)

امام باقر علیه السلام فرمود: تسنیم، بهترین نوشیدنی بهشت است و مخصوص پیامبر و اهل بیت اوست و از بالا می ریزد و در منزل های آنان جاری است.^(۵)

پیام ها:

۱- وعده های الهی در مورد پاداش خوبان قطعی است. «ان الابرار لفی نعیم» (کلمه انّ و حرف لام و جمله اسمیه، بیانگر قطعی بودن وعده است).

۲- دریافت نعمت در حضور دیگران، لذت را چند برابر می کند. «یشهده المقربون»

۳- جایگاه بلند و اشراف بر منظره های زیبا، از نعمت های بهشتیان است. «علی الارائك ینظرون»

۴- حالات روحی و روانی انسان، بر جسم او تأثیر گذار است. «تعرف فی وجوههم» (درخشندگی صورت بهشتیان برای انسان مشهود است).

۵- بکر و دست نخورده بودن نعمت های بهشتی، یک ارزش است. «مختوم»

ص: ۵۲

۱- ۳۹. تفسیر راهنما.

۲- ۴۰. انسان، ۲۱.

۳-۴۱. محمد، ۱۵.

۴-۴۲. تفسیر نمونه.

۵-۴۳. تفسیر برهان.

۶- لَدَّتْ هَایِ بَهشتی، عوارض ندارد. «ختامه مسک»

۷- در فرهنگ اسلام، دنیا، میدان مسابقه و رقابت است، البته رقابت برای به دست آوردن نعمت های اخروی. «و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون»

۸ - بهشتیان، درجات و مراتبی دارند. «الابرار - المقربون»

«۲۹» إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ «۳۰» وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ «۳۱» وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ «۳۲» وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ «۳۳» وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ «۳۴» فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ «۳۵» عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ «۳۶» هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

همانا مجرمان پیوسته به اهل ایمان می خندیدند. و هرگاه از کنارشان مرور می کردند، (از روی تمسخر) با چشم و ابرو به یکدیگر اشاره می کردند. و هرگاه به سوی اهل خودشان (و همفکران منحرفشان) باز می گشتند، (شادمان از تمسخر) طنزگونه و بذله گویان باز می گشتند. و هرگاه اهل ایمان را می دیدند، می گفتند: شکی نیست که آنان گمراهند. در حالی که آنان، رسالت نگهبانی بر مؤمنان را نداشتند. پس امروز، اهل ایمان بر این کفار می خندند. در حالی که بر تخت های بهشتی نظاره گرند. که آیا کافران کیفر عملکرد خود را دیده اند؟

نکته ها:

«غمز» به معنای عیب جویی از دیگران با اشاره چشم و ابرو است.

پیام ها:

۱- مؤمنان باید آماده برخوردهای ناروای گنهکاران و مجرمان باشند. «إِنَّ الَّذِينَ اجْرَمُوا»

۲- خنده، غمزه، نیش و نوش های دیگران شما را دلسرد نکند، زیرا خود آنان مجرم هستند. «إِنَّ الَّذِينَ اجْرَمُوا»

۳- تمسخر و تحقیر، روش دیرینه مجرمان است. «كانوا... يضحكون»

ص: ۵۳

۴- مجرم به گناه خود قانع نیست، پاکان را تحقیر می کند و به آنان ضربه روحی می زند. «یضحکون، یتغامزون»

۵- ساختن طنز و فکاهی برای تمسخر مؤمنان، از شیوه های مجرمان است. «انقلبوا فکھین»

۶- اصرار بر گناه، دید و قضاوت انسان را عوض می کند. (جالب است که مجرمان، مؤمنان را گمراه می پندارند.) «قالوا انّ هؤلاء لضالّون»

۷- گنه پیشگان، لایق قضاوت و اظهار نظر درباره مؤمنان نیستند. «قالوا انّ هؤلاء لضالّون و ما ارسلوا علیهم حافظین»

۸- مؤمنان، نباید انتظار تأیید مخالفان را داشته باشند. «و ما ارسلوا علیهم حافظین»

۹- گویا مجرمان، خود را قیّم مؤمنان می دادند که خداوند آن را نفی می کند. «و ما ارسلوا علیهم حافظین»

۱۰- مؤمنان در قیامت، عامل رنج روحی مجرمان هستند، زیرا در آنجا مؤمنان نیز به آنان خواهند خندید. «فالیوم الذّین آمنوا من الکفّار یضحکون»

۱۱- کیفر در قیامت، با گناه در دنیا تناسب دارد. (کیفر خنده های تمسخرآمیز در دنیا، مورد خنده قرار گرفتن در آخرت است.) «الذّین اجرموا کانوا... یضحکون - الذّین آمنوا... یضحکون»

۱۲- کیفرهای قیامت، بازتاب اعمال خود انسان است. «هل تُوبُ الکفّار ما کانوا یفعلون»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ «۲» وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ «۳» وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ «۴» وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ «۵» وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ

آنگاه که آسمان شکافته شود. و پروردگارش را فرمان برد که چنین سزاوار است. و آنگاه که زمین هموار شود. و آنچه در آن است بیرون اندازد و خالی گردد. و به فرمان پروردگارش گوش سپرد که چنین سزد.

نکته ها:

«انشقاق» به معنای شکافته شدن است. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «تنشق السماء من المجره»^(۱) یعنی آسمان از طریق کهکشان از هم گسیخته شود.

«أذنت» از «أذن» به معنای حرف شنوی و «حُقَّتْ» یعنی شایسته و سزاوار و حَقُّش این بود.

در قیامت آنچه در دل زمین است، از مردگان و گنج ها ... به بیرون پرتاب می شود. چنانکه در سوره زلزال می فرماید: «إذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها...»

پیام ها:

۱- در آستانه قیامت، آسمان های استوار و محکم «سبعاً شداداً»^(۲) شکافته

ص: ۵۵

۱- ۴۴. تفسیر درالمنثور.

۲- ۴۵. نبأ، ۱۲.

۲- هستی گوش به فرمان و تسلیم خداوند است. «اذنت لربّها» (این جمله درباره آسمان و زمین هر دو آمده است).

۳- طبیعت نوعی شعور دارد که فرمان پذیر خداوند است. «اذنت لربّها»

۴- تسلیم خدا شدن، تنها تسلیم شدنی است که شایسته و سزاوار است. «حَقَّتْ»

۵- در آستانه قیامت، زمین چنان دگرگون می شود که تمام ناهمواری های آن از میان رفته و سطحی گسترده و هموار می شود. «إذا الارض مدّت»

«۶» يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ «۷» فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ «۸» فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا «۹» وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا «۱۰» وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ «۱۱» فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا «۱۲» وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا «۱۳» إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا «۱۴» إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّنْ يَحُورَ «۱۵» بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا

هان ای انسان! تو به سوی پروردگارت تلاش بسیاری داری و سرانجام به لقای او خواهی رسید. پس هر کس کارنامه اش به دست راستش داده شود، به زودی و به آسانی به حساب او رسیدگی خواهد شد، و شادمان به سوی خانواده اش (یا همفکرانش) باز می گردد. و هر کس نامه اش از پشت سر (و به دست چپ) او داده شود، پس زود فریاد فغان بر خواهد آورد، و داخل دوزخ خواهد شد. همانا او (در دنیا) در میان خانواده اش شادمان بود. او گمان می کرد که هرگز باز نمی گردد. چرا (باز خواهد گشت) و پروردگارش به او بیناست.

نکته ها:

کلمه «کَدَحَ» هم به معنای تلاش و کوشش آمده و هم به معنای آسیب وارد کردن، یعنی انسان به سوی پروردگارش پیش می رود ولی رفتنی همراه با رنج و تعب که گویا به خود آسیب و خدشه وارد می کند.

در حدیث می خوانیم: هر کس سه خصلت را دارا باشد، خداوند حساب او را آسان قرار می دهد و با رحمت خود، او را به بهشت وارد می سازد: به آن کس که محرومش کرده،

عطا کند؛ با آنکه قطع رابطه کرده، صله رحم می کند و از آن که به او ظلم کرده، درمی گذرد. «تعطی من حرمک تصل من قطعک و تعفو عمن ظلمک» (۱)

پیام ها:

۱- انسان در حرکت به سوی خداست. «یا ایها الانسان اِنَّک کادح الی ربِّک» (چنانکه در جای دیگر می فرماید: «اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا الیه راجعون» (۲))

۲- انسان در مسیر حرکت به سوی خدا، با مشکلات بی شماری روبروست. «اِنَّک کادح الی ربِّک»

۳- خداوند در تاریخ و جامعه قوانینی ثابت قرار داده است که همه از آن تبعیت می کنند؛ نه می توانند توقف کنند، نه به عقب بازگردند و یا به سویی دیگر روند. «کادح الی ربِّک کدحا»

۴- پایان حرکت انسان، رسیدن به خداوند است. «فملاقیه»

۵- اعمال انسان در دنیا ثبت شده و در قیامت، به صورتی مکتوب و مستند به او ارائه می شود. «اوتی کتابه»

۶- در قیامت، حساب مردم گوناگون است و خوبان حسابی آسان دارند. «حساباً یسیراً» (و تبه کاران حسابی سخت. «حساباً شدیداً» (۳))

۷- به شادی های دنیوی مغرور نشوید که می گذرد، به شادی های پایدار قیامت، فکر کنید. (اگر امروز به خاطر فرمان الهی از بعضی لذت های خانوادگی صرف نظر کردیم و برای جهاد یا تحصیل علم یا خدمت از خانواده دور شدیم، در آینده جبران خواهد شد.) «ینقلب الی اهلہ مسروراً»

۸- در روزی که برخی از یکدیگر فرار می کنند: «یوم یفرّ المرء من اخیه...» (۴) آن که حسابش آسان و جایگاهش بهشت باشد، به سوی خانواده اش بازمی گردد. «ینقلب الی اهلہ مسروراً» (شاید فراریان از یکدیگر، مراد کافران باشند)

ص: ۵۷

۱- ۴۶. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۴۷. بقره، ۱۵۶.

۳- ۴۸. طلاق، ۸.

۴- ۴۹. عبس، ۳۴ - ۳۶.

«١٦» فَلَا أَقْسِمُ بِالْشَّفَقِ «١٧» وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ «١٨» وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ «١٩» لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ «٢٠» فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ «٢١» وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ

به شفق، (سرخی بعد از غروب) سوگند می خورم، و به شب و آنچه (زیر پرده سیاهی خود) جمع می کند سوگند، و به ماه آنگاه که کامل گردد سوگند. که شما همواره از حالی به حال دیگر در آیید. پس آنان را چه شده که ایمان نمی آورند؟ و آنگاه که قرآن بر آنان خوانده شود، سجده نمی کنند؟

نکته ها:

«یحور» از «حور» به معنای رجوع و بازگشت است و مراد از آن بازگشت به حیات اخروی در قیامت می باشد.

«طَبَق» به معنای تطبیق و انطباق است، یعنی قرار گرفتن دو چیز روی هم و به حالت نیز گفته می شود، چون روح انسان با آن حالت منطبق شده است. پس «لترکبن طبقاً عن طبق» یعنی شما بر حالتی و خصلتی سوار می شوید که مثل مرکبی شما را به سوی مقصد می برد. (۱)

مراد از «لترکبن طبقاً عن طبق»، مراحل مختلف زندگی است که انسان در مسیر حرکتش به سوی پروردگار آنها را طی می کند؛ حیات دنیوی، حیات برزخی و حیات اخروی. (۲) ممکن است مراد از «لترکبن طبقاً عن طبق» این باشد که سرنوشت شما، طبق سرنوشت اقوام گذشته است. اگر مثل آنان انکار کنید، هلاک می شوید و اگر مثل آنان ایمان آورید، نجات می یابید. حدیثی نیز این معنا را تأیید می کند.

مراد از سجده در آیه «إذا قرئ القرآن لا یسجدون»، خضوع و تصدیق و ایمان است و گرنه باید هر آیه ای که تلاوت شود مردم به سجده افتند.

پیام ها:

۱- منشأ بدبختی انسان، غفلت از معاد یا انکار آن است. «ظَنَّ ان لن یحور»

ص: ۵۸

۱- ۵۰. تفسیر راهنما.

۲- ۵۱. تفسیر المیزان.

۲- منکران معاد بر اساس گمان انکار می کنند نه علم. «ظَنُّ ان لَنْ يَحُورَ»

۳- ریشه خوشی های مستانه، غفلت از آخرت است. «كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا... ظَنُّ ان لَنْ يَحُورَ»

۴- عقل و احتیاط حکم می کند که اگر یقین به قیامت ندارید، لااقل به وقوع آن گمان داشته باشید، «يُظَنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» (۱) نه آنکه به عدم وقوع قیامت گمان برید که منشأ هلاکت است. «ظَنُّ ان لَنْ يَحُورَ»

۵ - نتیجه قرائت قرآن باید عبودیت و تسلیم باشد. «إِذَا قُرِئَ... الْقُرْآنُ لَا يُسْجَدُونَ»

«۲۲» بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ «۲۳» وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ «۲۴» فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۲۵» إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

بلکه کافران (آیات الهی را) تکذیب می کنند. و خدا به آنچه در دل دارند آگاه تر است. پس ایشان را به عذابی دردناک بشارت ده. مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند که برای آنان پاداشی است ابدی و قطع نشدنی (و بی منت).

نکته ها:

«یوعون» از «وعاء» به معنای ظرف است و مراد از آن در اینجا، ظرف دل است و آنچه انسان در دل دارد. «بَشِّر» از بشارت، به خبری گویند که به واسطه آن، در چهره و بَشَره انسان تغییری صورت گیرد و معمولاً به خبرهای خوش گفته می شود. گاهی برای تحقیر نیز می آید، چنانکه می گویند: «خبر خوش فلانی، مرگ است»

پیام ها:

۱- کافران، نه تنها در برابر آیات قرآن تسلیم نمی شوند، بلکه آن را تکذیب می کنند. «لَا يُسْجَدُونَ بَل... يَكْذِبُونَ»

ص: ۵۹

۲- کسی که خط کفر را پذیرفت، به هر مسئله ای که رسید تکذیب می کند. «بل الذین کفروا یکذبون»

۳- خداوند، به اسرار درونی انسان احاطه دارد. «والله اعلم بما یوعون»

۴- گاهی انسان در قالب انکار و تکذیب، اهداف دیگری را دنبال می کند که خداوند به آن آگاه است. «یکذبون والله اعلم بما یوعون»

۵- گاهی انسان به خاطر حفظ منافعش، در ظاهر تکذیب می کند ولی در دل آن را می پسندد. «یکذبون والله اعلم بما یوعون»

۶- گرچه مبنای کفر و پاداش عمل است، امّا ارزش عمل به هدف و انگیزه آن است که خداوند به آنها آگاه است. «والله اعلم بما یوعون»

۷- لازمه ایمان، انجام هر عمل است که صالح و شایسته باشد، در هر زمینه ای که باشد. «آمنوا و عملوا الصالحات» (عبادت، یکی از مصادیق عمل صالح است).

۸- ایمان از عمل جدا نیست و لازم ملزوم یکدیگرند. «آمنوا و عملوا الصالحات»

۹- پاداش های الهی، گسسته نمی شود و همراه با منت نیست. «لهم اجر غیر ممنون»

«والحمد لله رب العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالسَّيِّئَاتِ ذَاتِ الْبُرُوجِ «۲» وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ «۳» وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ «۴» قِيلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ «۵» النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ «۶» إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ «۷» وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ «۸» وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «۹» الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است. به روز موعود سوگند. به شاهد و مشهود سوگند. مرگ بر صاحبان گودال (پر آتش). همان آتش پر هیزم. آنگاه که آنان بالای آن نشسته بودند. و تماشاگر شکنجه ای بودند که به مؤمنان روا می داشتند. آنان هیچ ایرادی به مؤمنان نداشتند، جز آنکه به خدای عزیز و حمید ایمان آورده بودند. آن که حکومت آسمان ها و زمین برای اوست و خداوند بر هر چیز گواه است.

نکته ها:

«بروج» جمع «برج» به معنای امر ظاهر و آشکار است، چنانکه «تبرج» به معنای آشکار ساختن زینت است. اگر به عمارت های بلند و مرتفع، برج گفته می شود، از آن جهت است که در میان دیگر ساختمان ها، آشکارتر است. مراد از «بروج» در این آیات، ستارگان آسمان است که همچون برجی بلند، از دور آشکار و درخشان هستند. چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: «و لقد جعلنا فی السماء بروجاً و زیناها للنظرین» (۱)

ص: ۶۱

برای آیه «شاهد و مشهود» حدود سی مصداق گفته شده است، از جمله اینکه شاهد، خداوند و مشهود، ما سوی الله است، یعنی سوگند به خالق و به کل هستی.

امام حسن علیه السلام می فرماید: (۱) مراد از شاهد، پیامبر است به دلیل آیه «أنا أرسلناك شاهداً...» (۲) و مراد از مشهود، قیامت است، به دلیل آیه «ذلك يوم مشهود» (۳)

«وقود» به معنای آتش گیرانه و مایه سوخت است.

«أخدود» به معنای گودال عمیق است و مراد از «اصحاب اخدود» کسانی هستند که در زمین گودالی وسیع ایجاد کردند و آتشی بزرگ در آن افروختند و سپس مؤمنان را در آتش انداخته و آنان را زنده زنده سوزاندند. اینکه این ستمگران و آن مؤمنان چه کسانی بودند، روایات گوناگونی وارد شده، ولی در قرآن ذکری از آنها به میان نیامده است.

پیام ها:

۱- همه هستی در نزد خداوند ارزش دارد و قابل سوگند است، از جمله: آسمان و ستارگان. «و السماء ذات البروج»

۲- از قیامت غافل نباشید که میعادگاه همه است. «اليوم الموعود»

۳- شما و کارهایتان، همه زیر نظر است، آن هم زیر نظر خدا. «و شاهد و مشهود»

۴- اعلام براءت و اظهار تنفر از ستمگر لازم است. «قتل اصحاب الاخدود»

۵- در نقل تاریخ، عبرت ها مهم است نه جزئیات. (از مکان اخدود، زمان حادثه، نام و تعداد ستمگران و تعداد شهدا و... سخنی به میان نیامده است، چون اثری در گرفتن عبرت ندارد.) «قتل اصحاب الاخدود»

۶- تفکر ظلم ستیزی و ظالم کوبی ارزش است، گرچه ظالم وجود نداشته باشد. (اصحاب اخدود و ابولهب امروز حضور ندارند، اما روحیه تنفر از آنان باید همچنان زنده باشد. «تبت یدا ابی لهب») «قتل اصحاب الاخدود»

۷- سوزاندن، سخت ترین نوع عذاب است و در میان انواع کشتن ها، خداوند نام در آتش انداختن مؤمنان را نام برده است. «النار ذات الوقود»

ص: ۶۲

۱- ۵۴. تفسیر نور الثقلین.

۲- ۵۵. احزاب، ۴۵.

۳- ۵۶. هود، ۱۰۳.

۸- نقل ظلم ها و مظلومیت ها و ذکر مصیبت و روضه خوانی، سابقه قرآنی دارد. «اصحاب الاخدود النار ذات الوقود اذ هم علیها قعود...»

۹- ارتکاب گناه یک مسئله است، ولی سنگدلی و نظاره گری و رضایت بر آن، مسئله دیگر. «و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود»

۱۰- ستمگرانی که شاهد بر شکنجه مؤمنانند، بدانند که خدا شاهد بر آنان و کار آنهاست. «شاهد و مشهود - هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود»

۱۱- پایداری بر ایمان، تاوان دارد. «و ما نقموا منهم الا ان یؤمنوا» (جمله «یؤمنوا» به جای «آمنوا» رمز آن است که کفار از پایداری مؤمنان ناراحت بودند و اگر دست بر می داشتند شکنجه ای در کار نبود.)

۱۲- منطق کافر، تهدید و انتقام است. «و ما نقموا منهم»

۱۳- در نزد کفار، ایمان بزرگ ترین جرم است و جز با دست برداشتن از ایمان به چیز دیگری راضی نمی شوند. «و ما نقموا منهم الا ان یؤمنوا...»

۱۴- کافران بدانند که حامی مؤمنین خدای عزیز است که قدرت انتقام دارد. «یؤمنوا بالله العزیز»

۱۵- جاذبه اتصال به خدای قادر، اشکالات وارده بر شهادت و از جان گذشتگی در راه خدا را حل می کند. «یؤمنوا بالله العزیز الحمید»

۱۶- حکومت واقعی از آن خداوند است. «له ملک السموات و الارض»

۱۷- حکومت الهی همراه با علم و حضور اوست. «والله علی کل شیء شهید»

«۱۰» إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ «۱۱» إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

همانا کسانی که مردان و زنان با ایمان را مورد آزار و شکنجه قرار دادند و توبه نکردند، پس برای آنان عذاب دوزخ و همچنین عذاب سوزان است. همانا برای کسانی که اهل ایمان و عمل صالح هستند، باغ هایی بهشتی است که نهرها از زیر آن جاری است، این است رستگاری بزرگ.

«فتنه» در اصل به معنای قرار دادن طلا در آتش، برای به دست آوردن میزان خلوص آن است و در اصطلاح، به معنای عذاب و شکنجه و یا آزمایش های سخت نیز به کار می رود. اما در آیه مورد بحث به معنای عذاب و آزار است. (۱) چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: «يوم هم على النار يفتنون ذوقوا فتنكم هذا الذي كنتم به تستعجلون» (۲)

در حوادث تلخ و سخت تاریخ، همواره زنان و مردان مؤمن در کنار یکدیگر بوده اند و نقش زنان در حرکت های اصلاحی و انقلابی فراموش نشدنی است. لذا ستمگران نیز، آنان را همچون مردان مورد آزار و شکنجه قرار می دادند. «فتنوا المؤمنین و المؤمنات»

پیام ها:

۱- اصحاب اخذود و همه شکنجه گران، مورد قهر الهی هستند. «الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ...»

۲- زنان با ایمان در کنار مردان، آزار و شکنجه ها را به جان می خریدند. «فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ»

۳- در دفاع از مظلوم، تفاوتی میان زن و مرد نیست. «فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ...»

۴- راه توبه همواره باز است و برای هیچ کس بن بست وجود ندارد و لذا یأس از رحمت خدا ممنوع است. (آری، خداوند حتی شکنجه گرانی که مؤمنان را می سوزاندند، دعوت به توبه کرده است.) «فتنوا... ثم لم يتوبوا»

۵ - خداوند توبه پذیر است، گرچه مدّتی طول کشیده باشد. «ثُمَّ»

۶- کیفر سوزاندن، سوزاندن است. «النَّارُ ذاتُ الوقود - عذاب الحریق»

ص: ۶۴

۱- ۵۷. تفسیر نمونه.

۲- ۵۸. ذاریات، ۱۳ و ۱۴.

۷- بشارت و انذار باید همراه یکدیگر باشد. «عذاب الحریق... جنات تجری...»

۸- بهترین لذت ها، لذت بردن از طبیعت است. «جنّات... آنهار»

۹- برای کفار شکنجه گر دو عذاب است: عذاب کفر و عذاب شکنجه. «فلهم عذاب جهنّم و لهم عذاب الحریق»

۱۰- دنیا زود گذر است. هم کامیابی های ستمگران گذراست و هم سختی های مؤمنان. به فکر آخرت باشید که عذاب دوزخیان بی پایان و پاداش بهشتیان، جاودان است. «فتنوا المؤمنین... لهم عذاب الحریق - الذين آمنوا... لهم جنّات»

«۱۲» إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ «۱۳» إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيُعِيدُ «۱۴» وَ هُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ «۱۵» ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ «۱۶» فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ

همانا قهر و مجازات پروردگارت شدید است. بی تردید اوست که (آفرینش را) آغاز می کند و باز می گرداند. و هموست بخشنده و دوستدار (مؤمنین). صاحب عرش و دارای مجد و عظمت. آنچه را اراده کند حتماً انجام می دهد.

نکته ها:

«بطش» به معنای گرفتن همراه با قهر و غلبه و «عرش» به معنای تخت فرمانروایی و کنایه از تدبیر الهی است. عرش را به معنای جایگاهی که همه هستی را در بر گرفته است نیز گفته اند. بنابراین «ذوالعرش» یعنی صاحب همه هستی و مرکز اداره هستی.

پیام ها:

۱- قهر و غلبه الهی به گونه ای است که هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند مانع آن شود. «اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ»

۲- قهر و کيفر از شئون ربوبیت و در جهت پیشبرد اهداف رسالت و دلدارای پیامبر است. «بطش ربّك»

۳- آفریدن و بازگرداندن، کار همیشگی خداوند است. «اِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيُعِيدُ»

۴- قدرت خداوند بر آفریدن و بازگرداندن یکسان است. «يَبْدِئُ وَيُعِيدُ»

۵- خدا هم قهر و غلبه دارد و هم بخشش و محبت. «بطش ربّك... الغفور الودود»

۶- علاوه بر آفریدن، تدبیر و فرمان روایی همه چیز برای اوست. «ذوالعرش»

۷- در قهر و مهر، هیچ چیز مانع اراده الهی نیست. «بطش ربّك لشديد - هو الغفور الودود - فعّال لما يريد»

۸- کارهای الهی محدودیت ندارد. «لما يُريد» (ناگفته پیداست که اراده الهی همراه با حکمت است و کاری که حکیمانه نباشد، اراده نمی کند تا انجام دهد).

«۱۷» هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ «۱۸» فِرْعَوْنُ وَ ثَمُودَ «۱۹» بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ «۲۰» وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ «۲۱» بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ «۲۲» فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

آیا سرگذشت آن سپاه به تو رسیده است؟ (سپاه) فرعون و ثمود. آری، کافران (پیوسته) در تکذیب (حق) هستند. و خداوند از هر سو بر ایشان احاطه دارد. آری آن قرآن مجید است. که در لوحی محفوظ ثبت است.

نکته ها:

قوم فرعون و ثمود، در قدرت و تمدن و امکانات، بالاترین اقوام بودند و در آیات دیگر قرآن به قدرت آنها اشاره شده است. لذا در اینجا از این دو قوم نام برده شده است.

اعلام توانایی خداوند در قلع و قمع ابرقدرت ها، نوعی آرام بخشی به مؤمنان است.

پیام ها:

۱- ابتدا شنونده را تشنه کنیم، سپس سخن خود را بگوییم. «هل اتاك حديث الجنود»

۲- باید از تاریخ گذشتگان آگاه بود و از برخورد خداوند با آنان عبرت گرفت. «هل اتاك حديث الجنود فرعون و ثمود»

۳- مجهزترین سپاه و لشکرها در برابر قهر او ناچیزند. «الجنود فرعون و ثمود»

۴- کافران، در تکذیب قرآن و وعده های آن اصرار و پافشاری دارند. «بل الذين كفروا في تكذيب»

۵ - ستمگران از مدار قدرت الهی خارج نیستند و هیچ راه گریزی ندارند، ولی خودشان نمی فهمند. «والله من ورائهم محيط» (کلمه «ورائهم» نشانه غفلت آنان از علم و قدرت خداست.)

۶- هم خداوند، صاحب مجد و عظمت است و هم قرآن او. «ذو العرش المجید... بل هو قرآن مجید»

۷- لوحی که قرآن بر آن ثبت شده، برای ما ناشناخته است، گرچه در نزد خداوند محفوظ است. «فی لوح محفوظ»

۸ - قرآن، از هر گونه تهدید و تحریف بیمه است. «قرآن مجید فی لوح محفوظ»

ص: ۶۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ «۲» وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ «۳» النَّجْمُ الثَّاقِبُ «۴» إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ «۵» فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ «۶» خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ «۷» يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ «۸» إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ «۹» يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ «۱۰» فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ

سوگند به آسمان و ستاره طارق. و تو چه دانی که طارق چیست؟ ستاره ای است درخشنده. (به اینها سوگند که) هیچ کس نیست مگر آنکه بر او نگهبانی است. پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است. از آبی جهنده آفریده شده است. که از بین کمر و سینه بیرون می آید. همانا او بر باز گرداندنش تواناست. روزی که اسرار آشکار شود. پس برای انسان، هیچ قدرتی (از درون) و یآوری (از بیرون) نیست.

نکته ها:

«طارق» به معنای کسی که در شب وارد شده و در را بکوبد. «طرق» کوبیدن و «مطرقة» وسیله کوبیدن است و «طریق» راه است، زیرا زیر پا کوبیده می شود.

«ثاقب» به معنای سوراخ کردن است، گویا این ستاره با نور خود تاریکی شب را سوراخ می کند. «صُلب» به معنای محکم و مراد از آن، ستون فقرات پشت است و «ترائب» به استخوان های سینه گفته می شود.

«تُبلی» از «بلوی» به معنای آزمایش است که عامل آشکار شدن حقیقت هاست.

اشعث بن قیس که از منافقان بود، شبانه حلوایی برای حضرت علی علیه السلام آورد و در خانه را زد تا با هدیه حلوای شب، در روز مرتکب خلافتی شود. حضرت، نام او را که

شبهانه در خانه اش را کوبید، طارق نامید. (۱)

مشابه آیه ۴ این سوره را در سوره انفطار می خوانیم: «وَأَنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كَرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» بر شما نگهبانانی گماشته شده که بزرگوارانه، بدون کینه و سوء ظن، کارهای شما را می نویسند و آنچه انجام می دهید می دانند.

پیام ها:

۱- انسان و تمام کارهای او تحت حفاظت فرشتگان الهی است. (هم ثبت اعمال و هم حفظ از حوادث) «ان كل نفس لّما عليها حافظ»

۲- چگونگی تولّد فرزندان، از انعقاد نطفه تا خروج از شکم مادر، باید مورد مطالعه و دقت قرار گیرد که هم زمینه خداشناسی است و هم معادشناسی. «فلينظر الانسان مم خلق...»

۳- انسان به خاطر دارا بودن عقل و علم و استعداد باید در آفرینش خود دقت کند. «فلينظر الانسان»

۴- توجه به آفرینش انسان، زمینه ایمان به معاد است. «على رجعه لقادر»

۵- معاد جسمانی است و جسم انسان در قیامت دوباره زنده می شود. «رجعه»

«۱۱» وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ «۱۲» وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ «۱۳» إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ «۱۴» وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ «۱۵» إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا «۱۶» وَ أَكِيدُ كَيْدًا «۱۷» فَمَهْلٍ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا

سوگند به آسمان باران زا. سوگند به زمین که (برای خروج گیاهان) برشکافته است. که همانا این قرآن سخنی است قاطع. و هزل و شوخی نیست. همانا کافران پیوسته نیرنگ می کنند. و من نیز تدبیر می کنم. پس کافران را مهلت ده و اندک زمانی آنان را به خود واگذار.

نکته ها:

«رجع» به معنای باران است، شاید به خاطر رجوع بخار آب به زمین به صورت باران.

ص: ۶۸

«صَدَع» به معنای شکافته شدن زمین برای رویش گیاهان است. «هَزَل» به معنای سخن بی محتوا است. «کید» یعنی طرح و نقشه مخفیانه و غافلگیرانه.

«مَهْل» و «أَمَهْل» به یک معنا هستند و برای تأکید در دو قالب آمده اند و هر دو به معنای مهلت دادن است. «رویدا» به معنای مهلت اندک است.

آسمان و زمین برای تولید گیاه، نظیر پدر و مادر برای تولد انسان هستند.

نزول باران و آمادگی زمین، بستری برای رشد گیاهان است. نزول قرآن و آمادگی انسان نیز زمینه برای رشد انسان هاست. نام قرآن در کنار نام باران آمده است.

برای زدودن شک، هم باید منطقی سخن گفت و هم قاطع. سوگندهای پی در پی خداوند، برای رفع هرگونه شک و تردید از مخالفان و تقویت اعتقاد و باور مؤمنان است.

«لَقَوْلِ فَصْل» به جای «لَقَوْلِ فَاصِل» یعنی قرآن، سراسر فصل است و میان حق و باطل فاصله می اندازد. نظیر اینکه می گوئیم: فلانی شکر است، یعنی یک پارچه شیرینی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به زودی فتنه ها در میان شما ظاهر خواهد شد. پرسیدند راه نجات چیست؟ فرمود: «کتاب الله فيه نبأ من قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم هو الفصل» قرآن که اخبار پیشینیان و آیندگان و داوری شما در آن است. آن کلامی است که حق را از باطل جدا می کند. در ادامه فرمودند: «و من ابتغی الهدی فی غیره أضلّه الله» هر کس هدایت را در غیر قرآن جستجو کند، خداوند او را گمراه می کند. (۱)

پیام ها:

۱- قیامت، روز بروز و ظهور افکار و کردار آدمیان است. «یوم تبلی السرائر»

۲- انگیزه ها و روحیات انسان، در قیامت او اثر دارند. «یوم تبلی السرائر»

۳- قیامت، روز افشای اسرار و شرمندگی است: «تبلی السرائر» و انسان نیز برای کتمان یا جبران گذشته خود نمی تواند کاری بکند. «فما له من قوه ولا ناصر»

۴- رجعت انسان در قیامت، همچون رجعت آب بخار شده دریا، از آسمان به زمین

ص: ۶۹

است. «علی رجعہ لقادر - و السماء ذات الرجع»

۵- ارزش هر موجودی وابسته به آثار و برکات آن است. «ذات الرجع - ذات الصدع»

۶- قرآن، فرقان و جداکننده حق از باطل است، نه رمان و غیر واقعی. «انه لقول فصل و ما هو بالهزل»

۷- نیرنگ کفار، دائمی، سخت و حتمی است، از آن غافل نشوید. «انهم یکیدون...»

۸- برخورد خداوند با انسان، متناسب با عمل اوست. اگر در راه خیر قدم بردارد، خدا هدایتش می کند: «جاهدوا فینا لنهینهم»^(۱) و اگر به دنبال کید باشد، گرفتار کید الهی می شود. «یکیدون کیدا و اکید کیداً»

۹- قرآن، میزان تشخیص حق از باطل است. «انّه لقول فصل»

۱۰- کافران با خدا طرفد و تدبیر خداوند سخت است. «یکیدون کیداً و اکید کیداً»

۱۱- آنان مسلمانان را غافلگیر می کنند ما نیز آنان را غافلگیر می کنیم. «یکیدون... اکید»

۱۲- در برخورد با دشمن، نه خود عجله کنید و نه از خدا عجله بخواهید. «فمهلّ الکافرین»

۱۳- غفلت از دشمن هرگز، ولی مهلت دادن مانعی ندارد. «امهلهم»

۱۴- سعه صدر، شرط لازم برای رهبری است. «امهلهم»

۱۵- مقدار مهلت به دشمن، به قدری نباشد که فرصت را از شما بگیرد. «رویدا»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۷۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى «۲» الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى «۳» وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى «۴» وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى «۵» فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى

نام پروردگار بلندمرتبه ات را به پاکی یاد کن. همان که آفرید و سامان بخشید. و آنکه (هر چیز را) اندازه ای نهاد و هدایت کرد. آنکه (گیاه) چراگاه را رویانید. و سرانجام آن را خشک و تیره کرد.

نکته ها:

تسبیح نام خدا، یعنی نه فقط برای ذات خداوند، شریک قائل نشویم، بلکه حتی برای نام او نیز شریک نیاوریم و نام دیگران را هم ردیف نام خداوند قرار ندهیم. چنانکه برخی گروه های التقاطی می گفتند: «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران»

در قرآن و حدیث نشانه های زیادی است که اسلام به محترم شمردن نام های مقدس عنایت دارد. چنانکه در این سوره می فرماید: علاوه بر تسبیح ذات، اسم پروردگار را هم باید منزّه بدانی. در جای دیگر می فرماید: نام پیامبر را مثل نام های خودتان ساده نبرید: «لَا تَجْعَلُوا دَعَاءَ الرَّسُولِ كَدَعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» (۱) در جای دیگر می فرماید: چرا فرشتگان را به نام زن می خوانند: «لَيْسَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ تَسْمِيَةُ الْإِنثَى» (۲) و پیامبر اسلام نام های نامناسب یاران را تغییر می دادند.

ص: ۷۱

۱- ۶۲. نور، ۶۳.

۲- ۶۳. نجم، ۲۷.

مسئله آفرینش و هدایت، در آیه پنجاه سوره طه نیز آمده است، آنجا که فرعون از حضرت موسی علیه السلام پرسید: پروردگار شما کیست؟ گفت: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» ناگفته پیداست که مراد از این هدایت، هدایت تکوینی است که خداوند در موجودات قرار داده است. مثلاً ساختمان بدن مادر را به گونه ای هدایت کرد که شیر تولید کند و نوزاد را هدایت کرد که به سراغ سینه مادر رفته و شیر بمکد.

هدایت تکوینی موجودات با مرور زمان بهتر فهمیده می شود. همین امر است که هزاران دانشمند را به تحقیق واداشته که چگونه پرندگان یا ماهی ها حتی اگر صدها کیلومتر از جای خود دور شوند باز به محل خود بر می گردند. هدایت الهی در هر موجودی چیزی قرار داده که او را به راه تکامل خود پیش می برد. ذرات خاک میوه می شود، میوه نطفه و سپس انسان، دوباره جسم انسان، خاک می شود.

«سَوَى» به معنای نظام بخشیدن است. از نظام کهکشانها گرفته تا نظام حاکم بر یک حشره ذره بینی. «غُثَاء» یعنی گیاه خشک و خاشاک و «أَحْوَى» به معنای سبزی است که رو به سیاهی باشد.

حتی یک برگ کوچک و خاشاک ناچیز هم به حال خود رها شده نیست. سبزه زاری که در دید ما خشک و تیره می شود، در نظام هدایت الهی است، زیرا همان برگهای خشکیده به ماده دیگری تبدیل می شود که برای قوت و قوت زمین و درخت لازم است یا در شرایط انبوه تبدیل به زغال سنگ شده و یا آثار مفید دیگری در خاک دارد.

پیام ها:

۱- نام خداوند مقدّس است. از هر گونه بی احترامی به نام او پرهیز کنید. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»

۲- اوصاف ناشایست را در کنار نام خدا قرار ندهید. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»

۳- نام های اختصاصی خداوند را بر دیگران ننهید. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»

۴- تسبیح او سبب رشد و پرورش شما است. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»

۵ - مسئولیت شرک زدایی در درجه اول به دوش رهبر آسمانی و سپس بر عهده همه مؤمنان است. «سَبِّحْ»

ص: ۷۲

۶- توحید کامل در پرتو تنزیه ذات و تسبیح نام اوست. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»

۷- خداوند، از هرچه گفته و نوشته و تصور شود، برتر است. او در همه کمالات برتر است. «رَبِّكَ الْأَعْلَى»

۸ - خداوند، فقط خالق نیست، بلکه علاوه بر آن نظام بخش هستی و موجودات نیز می باشد. «خَلَقَ فَسَوَّى»

۹- ظرفیت و هدایت موجودات، دلیل بر هدفمندی آفرینش است. «قَدَّرَ فَهَدَى»

۱۰- فرمان های الهی همراه با حکمت و دلیل است. نام خدا را تسبیح کن، زیرا او اعلی است، آفرید و سامان داد و هدایت کرد «سَبِّحْ... الْأَعْلَى، خَلَقَ فَسَوَّى وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»

۱۱- هدایت تکوینی آفریده ها در چهره های مختلفی است، گاهی سبز و گاهی خشک ولی هر دو در مدار هدایت است. «اُخْرِجِ الْمَرْعَى فَجْعَلْهُ غِثَاءً أَحْوَى»

«۶» سُنْقَرُوكَ فَلَا تَنْسَى «۷» إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى

ما تو را به قرائت درست وامی داریم، پس فراموش نخواهی کرد. مگر آنچه خدا بخواهد که او بی گمان آشکار و نهان را می داند.

نکته ها:

«سنقرئک» از ریشه «قرء» و باب افعال است. «اقراء» در لغت یعنی آنکه قاری بخواند و استاد گوش بدهد و غلطهای او را تصحیح کند، اما در مورد پیامبر گرامی اسلام، «اقراء» یعنی ما قدرتی به تو می دهیم که قرآن را بدون کم و کاست و درست بخوانی و آنچه را به تو نازل شده، فراموش نکنی. (۱) «سنقرئک فلا تنسی»

جمله «الا ما شاء الله» استثنایی است که به منظور بیان قدرت مطلقه الهی آمده است تا بفهماند که خداوند قادر است حتی بعد از دادن این قدرت، می تواند پیامبر را گرفتار فراموشی کند. (چنانکه درباره بهشتیان می فرماید: بهشت برای آنان جاودانه است و عطای خداوند نسبت به آنان قطع و گسسته نمی شود، ولی باز هم میان کلمه

ص: ۷۳

«خالدین» و «عطاء غیر مجذوذ» می فرماید: «الّا ما شاء ربّک» (۱) مگر اینکه پروردگارت بخواهد آنان را از بهشت بیرون و لطفش را قطع کند و این بخاطر آن است که بگوید دست خدا بسته نیست).

پیام ها:

۱- آفرینش هستی و هدایت تکوینی آن، مقدّمه هدایت تشریعی و معنوی انسانهاست. «سنقرئک» (خدایی که گیاه را از درون خاک بیرون می کشد، چگونه استعدادهای معنوی انسان را بروز ندهد؟ «سنقرئک»)

۲- پیامبر که هر چه دارد از وحی است، نگران فراموش کردن آن در آینده بود که خداوند به او وعده عدم فراموشی داد. «سنقرئک فلا تنسی»

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر گونه نسیان، مصون است. «فلا تنسی»

۴- پیامبر، حافظ کل قرآن بود. «فلا تنسی» (یکی از معجزات پیامبر اکرم این بود که با یکبار شنیدن برای همیشه حتی آیات طولانی را به یاد داشت).

۵- دست خدا بسته نیست و می تواند آنچه می دهد پس بگیرد. «سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله»

۶- گرچه خداوند هرگز خلف وعده نمی کند «ولن یخلف الله وعده» (۲) ولی معنای وعده های الهی مجبور بودن خداوند نیست. «فلا تنسی الا ما شاء الله»

۷- اراده الهی حکیمانه و عالمانه است. «الّا ما شاء الله انه یعلم...»

۸- اقتضای بعضی از امور آن است که پنهان باشد. «ما یخفی» (کلمه «یخفی» در قالب فعل مضارع، بیانگر آن است که مخفی بودن بعضی امور، مقتضای طبیعت آنهاست).

«۸» وَ يُسِّرُكَ لِلْيُسْرَى «۹» فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى «۱۰» سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى «۱۱» وَ يَتَجَبَّهَهَا الْأَشَقَى «۱۲» الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى «۱۳» ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى

ص: ۷۴

۱- ۶۵. هود، ۱۰۸.

۲- ۶۶. حج، ۴۷.

و ما تو را برای آسان ترین (راه دعوت) آماده می سازیم. پس تذکر بده، (البته) اگر تذکر مفید افتد. هر کس خشیت الهی داشته باشد، بزودی پند گیرد. و بدبخت ترین افراد از آن دوری کند. همان کس که به آتش بزرگ درافتد. پس در آنجا نه بمیرد و نه زندگانی کند.

نکته ها:

حضرت موسی برای موفقیت در انجام تبلیغ، دو چیز از خدا خواست؛ یکی سعه صدر و یکی آسان شدن امر رسالت: «رَبِّ اشرح لی صدري و یسر لی امری» (۱) خداوند این دو امر را بدون درخواست، به پیامبر اسلام عطا فرمود. درباره سعه صدر: «ألم نشرح لك صدرك» (۲) و درباره آسان شدن امر دعوت: «و نیسرک لیسری» (۳)

مراد از «نیسرک» آن است که ای پیامبر! نفس شریف تو را با خلق عظیم و سعه صدر و صفا و سادگی، چنان مهیا کنیم که بتواند وظیفه رسالت را به آسانی و به بهترین طریق انجام دهد. کاری کنیم که تو خود راه آسان را انتخاب کنی که همان راه فطرت است. (۴)

شرایط تذکر و موعظه:

الف: شرط موعظه، آمادگی واعظ است. «نیسرک... فذکر»

ب: تذکر و موعظه باید بر اساس قرآن باشد. «سنقرئک... فذکر»

ج: واعظ باید خود اهل غفلت و نسیان نباشد. «فلا تنسی... فذکر»

د: واعظی موفق است که به امدادهای الهی امیدوار باشد. «سنقرئک... نیسرک... فذکر»

پیام ها:

۱- تبلیغ دین و دعوت مردم به سوی خدا، مشکلات و سختی های فراوانی در پیش دارد که خداوند وعده داده است، مبلغ دین را یاری دهد و تحمل سختی ها را بر او آسان سازد. «نیسرک لیسری»

۲- به هر کس مأموریتی می دهید، گره کارش را باز کنید. «نیسرک لیسری فذکر»

۳- تسبیح ما مقدمه کار گشایی خداوند است. «سبح اسم ربك... نیسرک لیسری»

ص: ۷۵

٣- ٦٩. تفسير الميزان.

٤- ٧٠. تفسير الميزان.

۴- نزول وحی برای تذکر به مردم است. «سَنَقِرُكَ... فَذَكِّرْ»

۵- شرط تذکر، پند پذیری است و پیامبر نسبت به افراد پندناپذیر مسئولیتی ندارد. «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى»

۶- تنها افراد خداترس تذکر را می پذیرند. «سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى»

۷- پنددادن افراد خداترس آسان تر است. «نِيسِرُكَ لِلْيُسْرَى... سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى»

۸- به مُبَلِّغ باید دلداری داد که کارش بیهوده نیست. «فَذَكِّرْ... سَيَذَكِّرُ...»

۹- مُبَلِّغ نباید توقع تأثیر فوری داشته باشد. «سَيَذَكِّرُ»

۱۰- مشکل کفار دوری خود آنان از قرآن و پیامبر است، نه آنکه در این دو عنصر پاک، ضعف یا نقصی باشد. «يَتَجَنَّبُهَا»

۱۱- قرآن میزان است. پندپذیر آن مدال «يَخْشَى» می گیرد، «سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى» و پندناپذیر آن لقب «اشقی» دریافت می کند. «وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى»

۱۲- دوری از پند و پیام قرآن، مایه شقاوت است. «يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى»

۱۳- سیره دائمی تیره بختان دوری از پند است. «يَتَجَنَّبُهَا» در قالب مضارع برای معنای استمرار و دوام است.

۱۴- بدبخت ترین مردم کسی است که خشیت الهی ندارد. «أَشْقَى» در برابر «يَخْشَى» قرار گرفته است.

۱۵- توقع اصلاح همه مردم را نداشته باشید. «سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى»

۱۶- عامل پذیرش و عدم پذیرش در درون خود انسان است. «يَخْشَى... أَشْقَى»

۱۷- کیفر به مقدار خباثت است. «أَشْقَى - النَّارُ الْكُبْرَى»

۱۸- دوزخ برای گروهی ابدی و همیشگی است. «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى»

۱۹- خلود در دوزخ، طبیعت دوزخیان را تغییر نمی دهد که دیگر از آتش رنج نبرند، بلکه دائما در شکنجه هستند. «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى»

«۱۴» قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى «۱۵» وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى

به راستی رستگار شد آن کس که خود را (از پلیدی ها) پاک گردانید. نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گذارد.

نکته ها:

تزکیه، آن است که فکر از عقاید فاسد و نفس از اخلاق فاسد و اعضاء از رفتار فاسد، پاک شود و زکات پاک کردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان است.

در مکتب انبیا، رستگاران پاکان هستند: «قد افلح من تزکی» ولی در مکتب طاغوتیان، رستگاران زورمندانند. فرعون می گفت: هر کس پیروز شود رستگار است. «قد افلح الیوم من استعلی»^(۱)

در قرآن رستگاری قطعی، هم برای مؤمنان آمده: «قد افلح المؤمنون»^(۲) و هم برای کسانی که خود را تزکیه کرده اند: «قد افلح من تزکی» پس مؤمن واقعی همان کسانی هستند که خود را تزکیه کرده باشند.

پیام ها:

۱- قرآن در پایان برخی آیات می فرماید: امید است رستگار شوید. «لعلکم تفلحون» زیرا کار خیر از افرادی که تزکیه نکرده اند، با ریا و غرور و گناه و منت گذاری محو می شود. ولی درباره تزکیه شدگان می فرماید: قطعاً رستگارند. «قد افلح من تزکی»

۲- تزکیه خود به خود حاصل نمی شود، باید به سراغ آن رفت. «تزکی»

۳- تزکیه بدون نماز و عبادت نمی شود. «تزکی، ذکر اسم ربّه فصلی»

«۱۶» بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا «۱۷» وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى «۱۸» إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى «۱۹» صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى

ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می دهید. و حال آنکه آخرت بهتر و ماندگارتر است. این سخن در کتب آسمانی پیشین نیز آمده است. کتاب های ابراهیم و موسی.

نکته ها:

در روایات، علاقه به دنیا سرچشمه تمام خطاهاست. «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^(۳) یا بیان می کند: دنیا پل عبور است، نه توقفگاه، باید از آن عبور کرد و به اقامتگاه رسید. «خذوا من ممرکم لمقرکم»^(۴)

ص: ۷۷

۱- ۷۱. طه، ۶۵.

۲- ۷۲. مؤمنون، ۱.

۳- ۷۳. کافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

در قرآن معمولاً زکات بعد از نماز آمده است: «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» (۱) ولی امام صادق علیه السلام می فرماید: در عید فطر پرداخت زکات به فقرا قبل از نماز عید آمده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: (۲) «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى»

امام رضا علیه السلام از معنای این آیه سؤال کرد: «ذکر اسم ربّه فَصَلَّى» شخصی گفت: هرگاه نام خدا را برد نماز بخواند. امام فرمود: این تکلیف سختی است که در شبانه روز هر وقت نام خدا برده شد انسان نماز بخواند. او پرسید: پس معنا چیست؟

امام فرمود: هرگاه نام خدا برده شد، صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد. «كَلِمَا ذَكَرَ رَبَّهُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ» (۳)

آخرت بهتر از دنیا است، زیرا ویژگی های زیر را دارد:

۱. جاودانگی زمانی: «خالدین فیها» (۴)

۲. وسعت مکانی: «عرضها كعرض السماء و الارض» (۵)

۳. تنوع در خوراک: «انهار من عسل» (۶)، «فاکبه کثیر» (۷)

۴. دوری از ترس و اندوه: «آمین» (۸)

۵. دوستان وفادار: «اخواناً علی سرر متقابلین» (۹)

۶. همسران زیبا: «کامثال اللؤلؤ المکنون» (۱۰)

ابوذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاده که ۳۱۳ نفر آنها رسول و مابقی نبی بوده اند و جمعاً ۱۰۴ کتاب داشتند. (۱۱)

پیام ها:

۱- مانع تزکیه، علاقه به دنیا است. «بل توثرون»

۲- دنیا بد نیست، آنچه مورد انتقاد است ترجیح آن بر آخرت است. «توثرون»

ص: ۷۸

۱- ۷۵. مائده، ۵۵.

۲- ۷۶. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۰۸.

۳- ۷۷. تفسیر نورالثقلین.

٤- ٧٨. آل عمران، ١٥.

٥- ٧٩. الحديد، ٢١.

٦- ٨٠. محمد، ١٥.

٧- ٨١. زخرف، ٧٣.

٨- ٨٢. حجر، ٤٦.

٩- ٨٣. حجر، ٤٧.

١٠- ٨٤. واقعه، ٢٣.

١١- ٨٥. تفسير الميزان.

۳- هرگاه از چیزی انتقاد می کنید، نمونه خوب و راهکار آن را نشان دهید. «تؤثرون... و الاخره خیر»

۴- راه پاک شدن دل و فکر انسان، ذکر مدام و مستمر نام خداوند است. «تزکی و ذکر اسم ربّه»

۵ - توجه به جلوه های ربوبیت، عامل یاد خداست. «ذکر اسم ربّه»

۶- نماز باید بر اساس ذکر و توجه باشد، نه غافلانه و بر اساس عادت. «ذکر اسم ربّه فصلی»

۷- نمازگزاران زمانی رستگارند که اهل تزکیه و یاد خدا باشند. «تزکی و ذکر اسم ربّه فصلی»

۸ - کتب آسمانی، همسو و هماهنگ با یکدیگر هستند. «انّ هذا لفي الصحف الاولى»

۹- در میان کتب آسمانی، کتب حضرت ابراهیم و حضرت موسی امتیاز خاصی دارد. «صحف ابراهیم و موسی»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ «۲» وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ «۳» عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ «۴» تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً «۵» تُشْقَى مِنْ عَيْنِ آتِيَةٍ «۶» لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ «۷» لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ

آیا خبر آن حادثه فراگیر به تو رسیده است؟ در آن روز، چهره هایی خوار و زبونند. (با آنکه) تلاش کرده و رنج برده اند. (اما) به آتشی سوزان درآیند. و از چشمه ای جوشان نوشانده شوند. و خوراکی جز خار خشک و تلخ ندارند. که نه فربه کند و نه گرسنگی را از میان برد.

نکته ها:

«غاشیه» به معنای پوشاننده است، و منظور از آن، حادثه قیامت است که همه را تحت پوشش قرار می دهد. «عامله» به معنای کوشنده و «ناصبه» به معنای کار پرمشقت است که انسان را خسته می کند. «حامیه» به معنای بسیار داغ و «آئیه» نهایت درجه سوزندگی است.

ممکن است مراد از «وجوه»، صاحبان وجوه و چهره های برجسته باشد، یعنی چهره های شاخص هر یک از دو گروه نیک و بد.

«ضریع» به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی است در دوزخ شبیه به خار که از مردار بد بوتر و از آتش داغ تر و بسیار تلخ است. (۱) شاید گذاردن نام «ضریع» بر این خار به

ص: ۸۰

خاطر آن باشد که خوردن آن انسان را به فریاد و تضرع وادار می کند.

کارهای پر زحمت فراوانی در دنیا انجام می شود ولی به خاطر آنکه اخلاص در آن نیست یا طبق دستور الهی انجام نشده است و یا با عجب و غرور و منت و گناه و شرک همراه بوده، حبط می شود و هدر می رود و در قیامت مورد بهره قرار نمی گیرد.

در جهان بینی الهی، عنصر کار باید با عنصر هدف و جهت و عنصر رهبری هم سو و مقدس باشند.

پیام ها:

۱- حادثه قیامت چنان فراگیر است، که همه باید به فکر آن باشند. «هل اتاك حديث الغاشيه»

۲- هر تلاش و زحمتی، در قیامت مفید نخواهد بود. «عامله ناصبه»

۳- تنها گروه مخلص از تلاش های خود بهره خواهند گرفت. «لسعيها راضيه»

۴- معاد جسمانی است، زیرا مسئله چاقی و لاغری تنها در مورد اجسام قابل قبول است. «لايسمن»

«۸» وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ «۹» لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ «۱۰» فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ «۱۱» لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً

در چنین روزی چهره هایی خرم باشند. از کوشش خود خشنود. در بهشت برین (جای دارند). در آنجا سخن بیهوده ای نشنوند.

نکته ها:

«ناعمه» به معنای در ناز و نعمت به سر بردن و «لاغیه» به معنای گفتار بیهوده است.

پیام ها:

۱- شادی و خرمی واقعی، در چهره منعکس می شود. «وجوه... ناعمه» رنگ رخساره خبر می دهد از سر ضمیر.

۲- نعمت های بهشت و الطاف خاص الهی، از نتایج سعی و تلاش است. «ناعمه لسعيها»

ص: ۸۱

۳- سختی کار در دنیا زودگذر است ولی شادمانی و کامیابی دائمی در آخرت را به همراه دارد. «لسعیها راضیه»

۴- بهشت، نقطه اعتلای مادی و معنوی است. «جَنَّةٌ عَالِيَةٌ»

۵- کسانی که در دنیا از لغو دوری کنند، در سرای دیگر، در فضای بدون لغو زندگی خواهند کرد. «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً»

۶- در بهشت نه تنها لغو نیست بلکه کلامی که به نحوی سبب پدید آمدن لغو هم شود وجود ندارد. «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً»

«۱۲» فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ «۱۳» فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ «۱۴» وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ «۱۵» وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ «۱۶» وَزَرَائِبُ مَبْنُوتَةٌ

در آنجا چشمه ای جاری است. در آنجا تخت هایی است برافراشته. و سبوهایی چیده شده. و بالش هایی ردیف شده. و فرش هایی گسترده شده.

نکته ها:

کلمه «عین» به معنای چشمه، بر یک یا چند چشمه قابل تطبیق است و به دلیل آیه ۱۵ سوره ذاریات، چشمه های بهشتی متعدد است. «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ»

«سُرُر» و «سرور» از یک ریشه است. «سیریر» به تختی گفته می شود که برای سرور باشد و کلمه «مرفوعه» نشانه جایگاه بلند تخت های بهشتی است که بر صحنه های دیدنی بهشت اشراف دارد.

«اکواب» جمع «کوب» بر وزن خوب به معنای قدحی است که دسته ندارد. در سوره واقعه آیات ۱۷ و ۱۸ انواع ظرف ها آمده است. «بَاكُوبٌ وَابَارِيقٌ وَكَأْسٌ مِنْ مَعِينٍ»

«نمارق» جمع «نمرقه» به معنای بالش و پستی کوچک است. «زَرَائِبُ» فرش فاخر و زربافت است.

پیام ها:

۱- عظمت چشمه های بهشتی قابل شناخت نیست. «فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ» (کلمه «عین» نکره آمده است.

۲- جایگاه بهشتیان، رفیع و بلند است، نه آنکه روی زمین بنشینند. «سُرُر مرفوعه»

ص: ۸۲

«۱۷» أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ «۱۸» وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ «۱۹» وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ «۲۰» وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ

آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان، که چگونه برافراشته شده. و به کوه که چگونه برپا داشته شده. و به زمین که چگونه گسترده شده است؟

نکته ها:

اگر روحیه تفکر در انسان باشد، همه هستی کلاس درس است. یک چوپان در بیابان هم گویی در بزرگ ترین کتابخانه های دنیاست؛ زیر پایش زمین است، بالای سرش آسمان، در اطرافش کوهها و جلوی رویش شترها، و اگر در هر یک دقت کند، اسرار بسیاری را کشف می کند. مثلاً شتر از اسب بیشتر می دود، از الاغ بیشتر بار می برد.

در میان حیوانات بعضی برای سواری، بعضی برای گوشت و بعضی برای شیر مورد استفاده قرار می گیرند، ولی شتر همه چیزش قابل استفاده است.

پلک هایش در برابر باد و خاک بیابان مقاوم است، در کوهان خود چربی و غذا را ذخیره کرده و در برابر گرسنگی مقاوم است. در بدنش آب را نگهداری کرده و در برابر تشنگی مقاوم است، راه را می داند، چنان رام است که صدها شتر تسلیم یک ساربان می شوند، کف پای او برای ریگزار آفریده شده، گردن او پله سوار شدن و اهرم بار برداشتن و خلاصه به قول عربها، شتر کشتی بیابان است.

قوی ترین، کم خرج ترین، پرفایده ترین و آرام ترین و بردبارترین حیوان است.

پیدایش آسمانها و کوهها و زمین تصادفی نیست، بلکه کاملاً حکیمانه آفریده شده و در جای خود قرار داده شده اند.

در هر نعمتی یک جهتی برجستگی دارد (در شتر، نحوه ی آفرینش؛ در آسمان، بلندی؛ در زمین، گستردگی و در کوهها نحوه ی نصب شدن).

پیام ها:

۱- کسانی که در کشف حقایق هستی عمیق نمی شوند، مورد سرزنش خداوند هستند. «افلا ينظرون»

۲- از محسوسات عبور کنید تا به معقولات برسید. «افلا ينظرون...»

ص: ۸۳

۳- در معاد و نعمت های ویژه بهشتیان شک نکنید، مگر آفریده های عجیب خدا را در دنیا نمی بینید؟ «افلا ينظرون الى الابل»

۴- همان گونه که اصل آفریده ها دلیل بر وجود خداست، چگونگی و پیچیدگی آفریده ها هم دلیل بر قدرت و علم و حکمت اوست. «کیف، کیف، کیف...»

«۲۱» فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ «۲۲» لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ «۲۳» إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ «۲۴» فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ «۲۵» إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ «۲۶» ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

پس تذکر بده که همانا تو تذکر دهنده ای، و بر آنان سیطره و تسلطی نداری (که به ایمان آوردن مجبورشان کنی). مگر آن کس که روی گرداند و کفر پیشه کرد. که خداوند او را به بزرگ ترین عذاب مجازات می کند. همانا بازگشت آنان به سوی ماست. آنگاه حسابشان بر ماست.

نکته ها:

تذکر برای اتمام حجت است تا کافران در قیامت نگویند: «لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع» (۱) خدایا! چرا برای ما هشدار دهنده ای نفرستادی، که از او پیروی کنیم. البته جز صاحبان خرد از این تذکرها پند نمی گیرند. «انما يتذكر اولوا الالباب» (۲)

در سوره قبل (سوره اعلی) خداوند به پیامبرش دستور تذکر داد و فرمود: تو تذکر بده که هر کس خشیت دارد متذکر می شود و افراد شقی از تذکر دوری خواهند کرد و به بزرگترین عذاب گرفتار خواهند شد. «يتجنبها الاشقى الذى يصلى النار الكبرى»

در این سوره نیز می فرماید: تو تذکر بده ولی بدان که گروهی اعراض خواهند کرد و به عذاب اکبر گرفتار خواهند شد. «الا من تولى و كفر فعذبه الله العذاب الاكبر» به هر حال «نار کبری» در سوره اعلی و «عذاب اکبر» در این سوره، کیفر کسانی است که تذکرپذیر نیستند و پند و اندرز الهی را پشت گوش می اندازند.

ص: ۸۴

«مُصیطر» از «سطر» و «سیطره» به کسی گفته می شود که افراد تحت امر خود را به بند می کشد و آنان را در جهتی که خود می خواهد تنظیم می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کَلَّ امَّه یحاسبها امام زمانها و یعرف الائمہ اولیائهم و اعدائهم بسیماهم»^(۱) حساب هر امت به عهده امام زمان آنهاست و امامان، دوستان و دشمنان خود را از سیمایشان می شناسند، همان گونه که در سوره اعراف چنین آمده است: «و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم»^(۲)

در زیارت جامعه خطاب به معصومین علیهم السلام نیز می خوانیم: «و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم»^(۳) رجوع مردم به سوی شماست و حساب مردم با شماست.

از امام کاظم و امام باقر و امام هادی علیهم السلام نیز این معنا نقل شده است.^(۴)

پیام ها:

۱- پیامبر، مأمور به وظیفه است نه نتیجه. «انما انت مُذکّر» (پیامبر صلی الله علیه و آله برای هدایت مردم اهتمام و حرص داشت و خداوند به او فرمود: وظیفه تو فقط تذکر است).

۲- وظیفه پیامبران، تذکر است نه تسلط و تحمیل عقیده. «لست علیهم بمصیطر»

۳- بی اعتنایی مردم، وظیفه را ساقط نمی کند. «انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر»

۴- منشأ کفر، عناد و لجاجت و روی گردانی از حق و حقیقت است. «من تولی و کفر»

۵ - قهر خدا درجاتی دارد. «العذاب الاکبر»

۶- فرار از قهر الهی برای هیچکس امکان ندارد. «انّ الینا ایابهم»

۷- حسابرسی از سنت هایی است که خداوند بر خود واجب کرده است. «انّ علینا حسابهم»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۸۵

۱- ۸۹. بحار، ج ۸، ص ۳۳۹.

۲- ۹۰. اعراف، ۴۶.

۳- ۹۱. مفاتیح الجنان.

۴- ۹۲. تفسیر المیزان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالْفَجْرِ «۲» وَلَيَالٍ عَشْرٍ «۳» وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ «۴» وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ «۵» هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ

به سپیده دم سوگند. به شبهای ده گانه سوگند. به زوج و فرد سوگند. به شب سوگند آنگاه که سپری شود. آیا (در این سوگندها) برای اهل خرد، سوگندی مهم نیست؟

نکته ها:

«فجر» به معنای شکافتن است و مراد از آن، شکافتن تاریکی با سپیده دم است که زمان مقدّس و با ارزشی است و در آن هنگام، جنبنده ها به تکاپو می افتند و صبح و روز تازه ای را آغاز می کنند. در حدیثی مراد از فجر را حضرت مهدی علیه السلام دانسته «الفجر هو القائم علیه السلام» که شب تاریک ظلم و فساد، به صبح قیام آن حضرت برچیده خواهد شد. (۱)

«حجر» به معنای منع و مراد از آن عقل است که انسان را از کار خلاف منع می کند. چنانکه «محجور» به معنای ممنوع التصرف است.

در روایات، برای «شفع» به معنای زوج و «وتر» به معنای فرد، مصادیق زیادی گفته شده است، از جمله اینکه مراد از وتر، روز نهم ذی الحجه (روز عرفه) و مراد از شفع روز دهم ذی الحجه (عید قربان) است و یا مراد از شفع، دو کوه صفا و مروه است و مراد از وتر، کعبه که یکی است. و یا مراد از وتر، خداوند یکتا و مراد از شفع، مخلوقات اند که همه جفت و زوج هستند، یا مراد نماز مستحبی شفع و وتر است که در سحر خوانده

ص: ۸۶

می شود و یا مراد از شفع، روز نهم و دهم ذی الحجه و وتر، شب مشعر است. (۱)

مراد از «لیال عشر»، یا ده شب آخر ماه مبارک رمضان است که شبهای قدر در آن قرار گرفته و یا ده شب اول ماه ذی الحجه است که روز عرفه و عید قربان را شامل می شود.

پیام ها:

۱- زمان، مقدس و قابل سوگند است. «والفجر»

۲- بعضی ایام از قداست ویژه ای برخوردار است. «ولیل عشر»

۳- ساعات پایان شب که سالکان در آن سیر معنوی دارند، از قداست خاصی برخوردار است. «و الیل اذا یسر»

۴- مخاطبان قرآن، اهل خردند. «لذی حجر»

«۶» أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ «۷» إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ «۸» الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ «۹» وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ «۱۰» وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ «۱۱» الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ «۱۲» فَمَا كَثُرُوا فِيهَا الْفَسَادَ «۱۳» فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ «۱۴» إِنَّ رَبَّكَ لَبَالِمُرْصَادٍ

آیا ندیدی که پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟ (همان قوم) ارم، (شهری) که دارای بناهای ستون دار بود. (بناهایی) که ماندش در دیگر شهرها ساخته نشده بود. و با قوم ثمود که در وادی خود تخته سنگها را (برای ساختن خانه) می بریدند. و با فرعون، صاحب قدرت و سپاه عظیم. آنها که در شهرها طغیان گری کردند. و در آن، فساد و تباهی افزودند. پس پروردگارت تازیانه عذاب بر آنان فرود آورد. همانا پروردگارت در کمین گاه است.

نکته ها:

قوم عاد دو گروه بودند؛ عاد قدیم و جدید به دلیل آیه «عادِ الاولى»، که بعد از حضرت نوح در منطقه احقاف زندگی می کردند و دارای هیکل هایی بزرگ و قدرتی

ص: ۸۷

عظیم و شهرهایی آباد بودند.

«إِرم» یا نام دیگر قبیله عاد است یا نام شاخه ای از قوم عاد و یا نام منطقه ای که قوم عاد در آن زندگی می کردند که ساختمان هایشان دارای ستون هایی بزرگ و بلند بوده است. بعضی ارم را ساختمان شداد و بعضی ساخته اسکندر در اسکندریه دانسته اند.

«صخر» جمع صخره به معنای سنگهای بزرگ و سخت است و «واد» به فاصله میان کوه و تپه گفته می شود.

«عماد» به معنای ستون یا ساختمان بلند است و «ثمود» به اعراب ما قبل تاریخ گویند که در شمال عربستان ساکن بودند قومی که پیامبر آنها حضرت صالح بود.

«جابوا»، به معنای بریدن سنگ است و کلمه «جواب» که از این ریشه است، به معنای قطع سؤال با پاسخ صحیح است.

ظاهراً قوم ثمود بعد از قوم عاد بوده اند که نامشان بعد از آنها برده شده است.

قهر بر عاد و ثمود نمونه ای از در کمین بودن خدا نسبت به ستمکاران است. خداوند در کمین است، یعنی خلافکاران راه گریز ندارند و به طور ناگهانی گرفتار می شوند.

استحکام ساختمان ها مانع قلع و قمع الهی نیست و به خاطر محکمی ساختمان نباید از قهر خداوند احساس امتیث کرد.

مقصود از «ذو الاوتاد» یا آن است که پایه های حکومت فرعون محکم بود یا آنکه مخالفان خود را میخکوب می کرد و یا آنکه سپاه فراوان داشت.

کلمه «صَبَّ» به معنای ریختن است، تعبیر بارش عذاب، شاید کنایه از عذاب پی در پی و مداوم باشد. (۱)

چگونه خداوند در کمین نباشد در حالی که او از رگ گردن به ما نزدیک تر است؟ «و نحن اقرب الیه من حبل الوريد» (۲)

پیام ها:

۱- تاریخ قلع و قمع متجاوزان را فراموش نکنید. «آلم تر»

ص: ۸۸

۱- ۹۵. تفسیر راهنما.

۲- ۹۶. ق، ۱۶.

۲- نابود کردن طغیانگران جلوه ربوبیت خداوند است. «فعل ربّک بعاد» به قول سعدی: ترخّم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان

۳- نشانه خرد و عقل، عبرت گرفتن از تاریخ است. «لذی حجر الم تر کیف فعل ربّک»

۴- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط وحی از تاریخ قوم عاد و ثمود و فرعون آگاهی داشت. «الم تر»

۵- ابتکار در معماری با استفاده از سنگ، در آن قوم عاد بوده است. «لم یخلق مثلها فی البلاد»

۶- اختلاف و تضاد فکری، مانع از بیان هنر و ابتکارات دیگران نشود. «لم یخلق مثلها فی البلاد»

۷- قدرت بدون معنویت، عاملی است برای برهم زدن امتیّت. «جابوا الصخر... ذی الاوتاد... طغوا فی البلاد»

۸- طغیانگر و طغیان مرز نمی شناسد. «طغوا فی البلاد» (مراد از بلاد، همه مناطقی است که به آن دسترسی داشتند)

۹- سرچشمه تباهی و فساد، طاغوت ها هستند. «طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد»

۱۰- تمدن و پیشرفت، اگر همراه با تقوا و صلاح نباشد عامل سقوط و هلاکت است. «فصب علیهم ربّک سوط عذاب»

۱۱- مربی، گاه برای تنبیه، نیاز به شلاق دارد. «ربّک سوط»

۱۲- طغیان و فساد جز با قهر بر طرف نمی شود. «طغوا... سوط عذاب»

۱۳- مهلت ها شما را مغرور نکند که خدا در کمین است. «ان ربّک لبالمرصاد»

۱۴- کیفر دنیوی نسبت به عذاب اخروی همچون تازیانه ای است که درد آن موقت و آثارش سطحی است و تنها بر پوست می ماند. «سوط عذاب»

«۱۵» فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ «۱۶» وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ «۱۷»
«کَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ «۱۸» وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ «۱۹» وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا «۲۰» وَتَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

امّا انسان، (طبعش این است که) هرگاه پروردگارش او را بیازماید و گرامیش داشته و نعمتش دهد، (مغرور شده و) گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است. ولی هرگاه او را بیازماید و روزی او را تنگ سازد، گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است. چنین نیست؛ بلکه شما یتیم را گرامی نمی دارید. و یکدیگر را بر اطعام بینوایان ترغیب نمی کنید. و میراث را (به حق و ناحق) یکجا می خورید. و مال را بسیار دوست دارید.

نکته ها:

«أَكْلًا لِّمَا» یعنی یکجا خوردن، بدون دقت در این که حلال است یا حرام و آیا مال دیگران به آن اضافه شده یا نه. «لِّمَا» مصدر «لَمَمْتُ» به معنای جمع و ضمیمه کردن.

«جَمًّا» به معنای زیاد و انباشته است.

رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: من و هر کسی که یتیمی را تحت تکفل خود قرار دهد، در بهشت در کنار هم هستیم. (۱)

یکی از سنّت ها و برنامه های قطعی خداوند، آزمایش مردم است؛ البتّه نه برای شناختن، بلکه برای ظهور خصلت ها و بروز تلاش ها تا بر اساس آن اجر و پاداش دهد.

آزمایش های الهی گوناگون است، گاهی با رفاه و ثروت انسان را آزمایش می کند و گاهی با تنگدستی و مشکلات. ولی انسان عجز که از آزمایش الهی و اهداف آن غافل است، دست به قضاوت ها و تحلیل ها و تفسیرهای غلط زده و از خداوند گلایه می کند.

پیام ها:

۱- آزمایشهای الهی، جلوه ای از در کمین بودن پروردگار نسبت به انسان است. «أَنْ رَّيَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ...»

۲- آزمایش، وسیله تربیت و رشد انسان است. «الإنسان ابتلاه ربّه»

۳- دریافت های انسان بر اساس لطف اوست نه استحقاق ما. پس گرفتار غرور و عجب نشده و از آزمایش غفلت نکنید. «اکرمه و نعمة»

۴- نه فقر نشانه اهانت است و نه دارایی نشانه کرامت؛ بلکه هر دو وسیله آزمایش

ص: ۹۰

است. «ابتلاه... فاکرمه، ابتلاه فقدر علیه رزقه»

۵- مهمتر از جسم یتیم روح اوست که باید گرامی داشته شود. «تکرمون»

۶- کمبودهای روحی را با احترام و محبت جبران کنید. (اولین انتظار یتیمان احترام به شخصیت آنان است) «تکرمون الیتیم»

۷- در مورد کارهای خداوند، قضاوت نابجا نکنید. دلیل تنگی رزق را بی اعتنائی خداوند نپندازید، بلکه نتیجه عملکرد خودتان بدانید. «کَلَّا بَلْ لَا تَكْرَمُونَ الیتیم»

۸- احسان به دیگران، در رزق و روزی انسان نقش مهمی دارد. «لا تکرمون - فقدر علیه رزقه»

۹- بینوایان نباید گرسنه بمانند. با انفاق خود، با تشویق دیگران باید به آنان رسیدگی کرد. «تَحَاضُّونَ عَلٰی طَعَامِ الْمَسْكِينِ»

۱۰- در درآمدهای خود دقت کنید؛ هر نانی مصرف کردنی نیست. «اَكَلًا لَّمَّا»

۱۱- علاقه به مال فطری است، آنچه مذموم است، علاقه شدید است «حُبًّا جَمًّا»

۱۲- تکریم خدا از شما، باید سبب تکریم از یتیمان باشد. «اکرمه... لا تکرمون»

«۲۱» كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا «۲۲» وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا «۲۳» وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى «۲۴» يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي «۲۵» فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدٌ «۲۶» وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدٌ

چنان نیست (که می پندارید)، آنگاه که زمین به شدت درهم کوبیده شود و (فرمان) پروردگارت با فرشتگان صف در صف فرارسد. آن روز دوزخ را حاضر کنند، در آن روز انسان متذکر شود ولی این تذکر چه سودی برایش دارد؟ (در آن روز انسان) گوید: ای کاش برای زندگی (امروز) چیزی از پیش فرستاده بودم. پس در آن روز هیچکس به مانند عذاب او عذاب نکند. و هیچکس چون به بند کشیدن او، در بند نکشد.

نکته ها:

«دک» به معنای کوبیدن و هموار کردن است و دکّه و دکّان جایی است که برای عرضه اجناس، زمین آن هموار و مهیا می شود.

امام رضا علیه السلام فرمود: مراد از «جاء ربُّک»، آمدن فرمان پروردگار است (نه آمدن خود پروردگار). (۱) چنانکه در آیه ۳۳ سوره نحل می فرماید: «یأتی امر ربِّک»، فرمان پروردگارت می آید.

مراد از «و جیی ء یومئذ بجهنم»، پرده برداری از روی آن باشد. (۲) چنانکه در جای دیگر می فرماید: «بَرَزَت الْجَحِیمَ لَمَنْ یَرِی» (۳)

هنگامی که آیه «و جیی ء یومئذ بجهنم» نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درهم فرو رفت، به گونه ای که هیچ کس جرأت سخن گفتن با آن حضرت را نداشت. (۴)

پیام ها:

۱- خداوند، انسان را از علاقه شدید به مال و تصاحب حق دیگران باز می دارد. «تَحْبُونَ الْمَالَ - کَلَّا...»

۲- داروی حرص و حب مال، یاد قیامت است. «تَأْكُلُونَ التَّرَاثَ... تَحْبُونَ الْمَالَ... کَلَّا اِذَا دُکَّتِ الْاَرْضُ»

۳- قیامت، روز حاکمیت مطلق فرمان الهی است. «جاء ربُّک»

۴- از رعایت نظم و سلسله مراتب، نمایش قدرت فرشتگان در قیامت به چشم می خورد. «الْمَلِکُ صَفًّا صَفًّا»

۵- تذکر و پشیمانی در قیامت سودی ندارد. «و اَنِّیْ لَه الذِّکْرِی»

۶- قیامت، روز هوشیاری و یادآوری است. «یومئذ یتذکر الانسان»

۷- جهنم، در قیامت ظاهر می شود. «جیی ء... بجهنم»

۸- قیامت روز حسرت است. «یا لیتنی»

۹- آرزو کارساز نیست، تلاش لازم است. «یا لیتنی قَدَمْتُ»

۱۰- زندگی واقعی و ابدی، زندگی قیامت است. «لحیاتی»

۱۱- خدای رحیم، در جای خود شدید است. «لَا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ اِحْدَ»

۱۲- ممکن است برای کیفرهای خداوند در دنیا مشابهی باشد، اما در آخرت عذاب

ص: ۹۲

٢- ٩٩. تفسير الميزان.

٣- ١٠٠. نازعات، ٣٦.

٤- ١٠١. بحار، ج ١٠٥، ص ١٠٣.

الهی مشابه ندارد. «فیومئذ لا یعذب عذابه احد»

۱۳- در قیامت، امکان فرار از عذاب نیست. «لا یعذب... لا یوثق»

«۲۷» يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ «۲۸» ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً «۲۹» فَادْخُلِي فِي عِبَادِي «۳۰» وَادْخُلِي جَنَّاتِي

هان ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد که تو از او راضی و او از تو راضی است. پس در زمره ی بندگان من در آی. وبه بهشت من داخل شو!

نکته ها:

دل آرام و نفس مطمئنه، با ذکر خدا به دست می آید. «الا- بذكر الله تطمئن القلوب»^(۱) و بهترین ذکر خدا نماز است. «اقم الصّلاه لذكری»^(۲)

راضی بودن و مرضی بودن، نشانه نفس مطمئنه است که او از خدا راضی است و خدا نیز از او راضی است.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا مؤمن از جان دادن خود راضی است؟ حضرت فرمود: در لحظه اول راضی نیست ولی فرشته قبض روح به او دلداری می دهد که من از پدر به تو مهربان ترم، چشمت را باز کن. او چشم باز می کند و پیامبر صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان علیهم السلام را می بیند. فرشته می گوید: اینان دوستان تو هستند. مؤمن هم با دیدن این صحنه راضی می شود و در این هنگام خطاب «یا ایتها النفس المطمئنه» را می شنود.^(۳)

پیام ها:

۱- اصالت انسان با روح است و بدن، مرکب آن است. «یا ایتها النفس» (خطاب خداوند به نفس است)

۲- بهشت بدون یار و همدم، بهشت نیست. «أدخلی فی عبادی»

۳- بهشت، انواع و درجاتی دارد. «جَنَّتِی» چنانکه قرآن در موارد متعدد فرموده است: «جَنَّتِی» «والحمد لله رب العالمین»

ص: ۹۳

۱- ۱۰۲. رعد، ۲۸.

۲- ۱۰۳. طه، ۱۴.

۳- ۱۰۴. تفسیر نمونه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ «۲» وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ «۳» وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ «۴» لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ «۵» أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ «۶» يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا «۷» أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ

به این شهر (مکه) سوگند. در حالی که تو در این شهر ساکن هستی. به پدر، و فرزندی که پدید آورد، سوگند. همانا ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم. آیا می پندارد که هرگز احدی بر او قدرت ندارد؟ می گوید: مال فراوانی تباه کردم. آیا گمان می کند احدی او را ندیده است؟

نکته ها:

در قرآن سه بار جمله «لَا أُقْسِمُ» به کار رفته است و اهل تفسیر آن را دو گونه معنا کرده اند. گروهی حرف لا را زائد دانسته و آن را (قسم می خورم) معنا کرده اند و گروهی آن را (سوگند نمی خورم) ترجمه کرده اند، به این معنا که مسئله به قدری روشن است که نیازی به سوگند خوردن نیست.

منظور از «بلد»، مکه است که قبل از اسلام هم مورد احترام بوده است. مکه حَرَمُ اَمْنِ الهی و اولین خانه ای است که برای انسان قرار داده شد.

جمله «و انت حلّ» چند گونه تفسیر شده است که یک معنی را در ترجمه آوردیم و معنای دوم آن است که مردم مکه اهانت تو را در آن حلال می دانند، پس به شهری که

اهانت تو را حلال می شمردند سوگند نمی خورم. (۱) و معنای سوم آن است که دست تو در مورد این شهر باز است و در فتح مکه هر تصمیمی که درباره مخالفان بخواهی می توانی بگیری.

«کبد» به معنای سختی و «لبد» به معنای پشم متراکم است. البته بعضی کبد را به معنای راست قامت و معتدل گرفته اند.

اینکه انسان در دل رنج و سختی آفریده شده، یعنی کامیابی های دنیوی آمیخته با رنج و زحمت است. «لقد خلقنا الانسان فی کبد» حضرت علی علیه السلام می فرماید: دنیا خانه ای است که با سختی ها عجین شده است. «دار بالبلاء محفوفه» (۲)

گرچه بعضی مفسران به مناسبت عبارت «هذا البلد» که مکه است، مراد از «والد و ما ولد» را حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل دانسته اند، ولی همان گونه که در تفسیر مجمع البیان آمده است، مراد از آن، حضرت آدم و اولیاء از نسل او است.

نقل شده است که گوینده این کلام «اهلکت مالاً لبداً» عمرو بن عبدود در جنگ خندق بوده که گفت: سرمایه زیادی را در مبارزه با اسلام تباه کردم ولی موفق نشدم. (۳)

پیام ها:

۱- سرزمین ها می توانند دارای قداست باشند و شهر مکه نیز از قدیم مورد احترام و سوگند بوده است. «لا اقسم بهذا البلد»

۲- تکرار گاهی نشانه عظمت و عنایت است. «هذا البلد... هذا البلد»

۳- ارزش زمین ها به ارزش ساکنان آنهاست. «و انت حلّ بهذا البلد» (سوگند به مکه به خاطر حضور پیامبر)

۴- در مقام فرزندی، دختر یا پسر تفاوتی ندارد. «و ما ولد»

۵- زندگی بشر در متن مشقت ها و سختی ها قرار دارد. «فی کبد»

۶- هر مالی که در مسیر حق صرف نشود مایه حسرت است. «اهلکت مالاً لبداً»

۷- انسان تحت سیطره قدرت و علم الهی است. «ایحسب ان لن یقدر علیه احد...»

ص: ۹۵

۱- ۱۰۵. این معنا در حدیثی در کتاب بحار، ج ۲۴، ص ۲۸۴ آمده است.

۲- ۱۰۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

۳- ۱۰۷. تفسیر نور الثقلین.

۸- نتیجه هر محاسبه ای که جای خدا در آن خالی باشد، پوچی و زیانکاری است. «ایحسب...ایحسب»

۹- خود بزرگ بینی در برابر خدا چه معنایی دارد؟ «ایحسب ان لن یقدر علیه احد»

۱۰- کسانی که در انفاق به راه درست نروند یا مصرف آنها نابجا باشد یا نیتشان خالص نباشد و همراه با ریا و خودنمایی و دروغ باشد، در آینده شرمنده و پشیمان خواهند شد. «اهلکت مالا لبداً»

«۸» أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ «۹» وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ «۱۰» وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ «۱۱» فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ «۱۲» وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ «۱۳» فَكُ رَقَبَهُ «۱۴» أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ «۱۵» يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ «۱۶» أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ

آیا برای او دو چشم قرار ندادیم. و یک زبان و دو لب؟ و دو راه (خیر و شر) را به او نمایانندیم. اما او در آن گردنه سخت قدم نگذاشت. و چه می دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده. یا غذا دادن به روز گرسنگی. به یتیمی خویشاوند یا بینوایی خاک نشین.

نکته ها:

«نجد» به معنای مکان بلند، در برابر «تهامه» به معنای گود است. به فرموده امام صادق علیه السلام به راه خیر و شر، نجدین می گویند. (۱)

تشبیه راه خیر و شر به راهی که در ارتفاعات است، شاید برای آن باشد که پیمودن راه خیر به خاطر مبارزه با هوسها و پیمودن راه شر به علت عواقب تلخ آن، همچون عبور از راه مرتفع است. و برای هر عاقلی مسئله خیر و شر مثل زمین بلند روشن و برجسته است.

«عقبه» به معنای گردنه و گذرگاه باریک و سخت است و «اقتحام» به معنای خود را به سختی انداختن است. «مسغبه» به معنای گرسنگی، «مقربه» به معنای خویشاوندی و

ص: ۹۶

«متربه» از تراب به معنای خاک نشینی است.

چشم، راه نفوذ در دیگران است. تفاوت شاگردی که استاد را ببیند و در چشم او نگاه کند با شاگردی که از طریق بلندگو یا نوار سخنی را بشنود، بسیار است.

نجات دیگران از فقر و اسارت، لازم است، حتی اگر کافر باشند. لذا در آیه، شرط آزاد کردن برده و سیر کردن فقیر، ایمان داشتن برده و فقیر نیست.

شرایط زمانی و مکانی و خصوصیات افراد ارزش کارها را تغییر می دهد:

اطعام ارزش دارد، ولی در زمان قحطی ارزش بیشتری دارد. «فی یوم ذی مسغبه»

یتیم نوازی با ارزش، ولی یتیمی که فامیل باشد اولویت بیشتری دارد. «ذا مقربه»

رسیدگی به فقرا مهم، بخصوص آنان که از شدت فقر خاک نشین هستند. «ذا متربه»

دل کندن از مال به نفع فقرا همچون عبور از گردنه هاست، و راه بهشت از میان این گردنه ها می گذرد.

شاید بتوان برای این آیات، مصادیق معنوی در نظر گرفت و گفت: مراد از «فک رقبه» آزاد کردن مردم از آتش دوزخ، با هدایت آنان و مراد از اطعام «او اطعام...» اطعام روحی نیازمندان به وسیله تعلیم و ارشاد است و مراد از «یتیم ذی مقربه» ایتام آل محمدصلی الله علیه وآله هستند و مراد از «مسکیناً ذی متربه»، نیازمندان به هدایت هستند.

ناگفته نماند که برای تأکید این معانی، در حدیث می خوانیم: مراد از آیه «فلینظر الانسان الى طعامه»^(۱) نظر به علمی است که انسان می آموزد که طعام معنوی است.^(۲)

در حدیثی رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «عتق رقبه» آن است که شخصی خودش به تنهایی برده ای را آزاد کند، ولی «فک رقبه» آن است که به آزاد کردن برده ای کمک کند.^(۳)

پیام ها:

۱- بهترین راه خداشناسی، دقت و مطالعه در آفریده های حکیمانه خداوند است. «الم نجعل له...»

۲- با سؤال های مناسب، وجدان های خفته را بیدار کنید. «الم نجعل له...»

ص: ۹۷

٢- ١١٠. تفسير اطيح البيان.

٣- ١١١. تفسير مجمع البيان.

۳- همه انسانها از طریق عقل یا فطرت یا راهنمایی انبیا و اوصیا و علما، خیر و شر را می شناسند. «هدیناه النّجدين»

۴- انجام وظیفه و تکلیف، همچون عبور از گردنه است. «العقبه»

۵- افراد مرفّه و راحت طلب که از انجام کار و پذیرش مسئولیت فرار می کنند، مورد انتقاد قرآن اند. «فلا اقتحم العقبه»

۶- انسان، مسائل معنوی را بدون هشدارهای الهی درک نمی کند. «و ما ادراك ما العقبه»

۷- آزاد سازی بردگان و اسیران در رأس کارهای خیر است. «فكّ رقبه»

۸- همیشه کلی گویی مفید نیست، گاهی باید نمونه ها و مصادیق را نام برد. «فكّ رقبه... اطعام»

۹- برای تحریک عواطف مردم و بیدارسازی وجدانها دردها را مطرح کنید. «مسغبه... مقربه... متربه»

۱۰- برای تشویق مردم به کارهای خیر، ابتدا الطاف خدا را یادآور شوید. «عنین - لساناً شفتین - یتیم ذاً مقربه»

۱۱- اسلام به مسائل مادی طبقه محروم و لزوم حل مشکلات آنان تأکید و اصرار دارد. «یتیماً مسکیناً»

۱۲- سرمایه ها خرج می شود ولی مهم مسیر خرج است. «اهلکت مالاً لُبُداً... فلا اقتحم العقبه... فكّ رقبه... او اطعام...»

«۱۷» ثُمَّ كَانِ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ «۱۸» أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ «۱۹» وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَاتُوا بِآثِنًا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ «۲۰» عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ

سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و همدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده اند. آنان اصحاب یمین هستند. و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند اصحاب شومی و شقاوت هستند. بر آنان آتشی سرپوشیده و فراگیر احاطه دارد.

نکته ها:

عبارت «ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا» دو گونه معنا شده است:

الف: کارهای خیر مثل آزاد کردن برده و سیر کردن گرسنه، بستری برای گرایش به ایمان و سفارش دیگران به کارهای نیک است.

ب: مقام و ارزش ایمان، بالاتر از سیر کردن گرسنه و آزادی برده است، لذا با کلمه «ثُمَّ» فاصله شده است. (۱)

«مِیْمَنَه» از یمن و یمین به معنای میمنت و مبارکی است و اصحاب میمنه یعنی کسانی که برکت دائمی، ملازم و مصاحب آنان است. گویا اصحاب میمنه همان کسانی باشند که نامه عملشان به دست راستشان داده می شود.

«مِشْمَه» از شوم به معنای نامبارک است و کلمه «مُؤَصَّدَه» از «ایصاد» به معنای بستن درب و محکم کردن آن است.

در قرآن، چهار بار کلمه «تَوَاصَوْا» به کار رفته است: یک بار «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ»، دو بار «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» و یک بار «تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ».

پیام ها:

۱- ایمان، شرط پذیرش کارهای نیک است. «ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا»

۲- همه مسلمانان باید یکدیگر را به صبر و رحمت سفارش کنند. «آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا»

۳- دانستن کافی نیست، گفتن و شنیدن نیز مؤثر است. «تَوَاصَوْا»

۴- بهترین معروف ها که باید به آن سفارش شود، صبر و رحمت است. «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

۵- بعد از خودسازی باید دیگران را به کار خیر دعوت کرد. «تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

۶- تشکر از نعمت چشم، دیدن آیات الهی و تشکر از نعمت زبان، سفارش به دیگران است. «تَوَاصَوْا»

ص: ۹۹

۷- ایمان و صبر و محبت، مایه برکت است. «اولئک اصحاب المیمه»

۸- کسی که با کفر و بخل، روی حق و رحمت را بپوشاند در قیامت در آتشی سرپوشیده قرار خواهد گرفت. «علیهم نار مؤصده»

۹- مؤمنانی که به سیر کردن گرسنه و آزادی برده موفق شوند، هم برای جامعه، مایه خیر و برکت هستند و هم آخرت خود را آباد کرده اند و چه میمنت و برکتی بالاتر از این؟ «اصحاب المیمه»

۱۰- هرکاری با بردباری و پایداری به نتیجه می رسد و لذا سفارش به صبر، مقدم بر هر امری است. «تواصوا بالصبر»

۱۱- منشأ هرگونه شوی و پلیدی، به کفر و حق پوشی بازمی گردد. «والَّذین کفروا... هم اصحاب المشثمه»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا «۲» وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا «۳» وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا «۴» وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا «۵» وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا «۶» وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا «۷» وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا «۸» فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

به خورشید سوگند و گسترش نورش. به ماه سوگند آنگاه که از پی خورشید درآید. به روز سوگند آنگاه که زمین را روشن سازد. به شب سوگند آنگاه که آن را بپوشاند. به آسمان سوگند و آنکه آن را بنا کرد. به زمین سوگند و آنکه آن را گسترانید. به نفس سوگند و آنکه آن را سامان داد. پس پلیدی ها و پاکی هایش را به او الهام کرد.

نکته ها:

شاید رمز سوگند به خورشید و ماه و شب و روز و... آن است که آنچه را که برای آن سوگند یاد شده (تزکیه نفس) به مقدار عظمت خورشید و ماه ارزش دارد.

ارزش خورشید و ماه و شب و روز، بر کسی پوشیده نیست. حیات جانداران و پیدایش ابر و بارش باران و رویش گیاهان و تغذیه حیوانات و انسان، مرهون تابش خورشید است.

در قرآن، گاهی به خورشید سوگند یاد شده و گاهی به انجیر و زیتون کوچک و این شاید به خاطر آن باشد که برای قدرت خدا فرقی میان خورشید و انجیر نیست. همان گونه که دیدن کاه و کوه برای چشم انسان یکسان است و دیدن کوه برای چشم، زحمتی اضافه بر دیدن کاه ندارد. البته بالاترین سوگندها، سوگند به ذات خداست، آن هم درباره تسلیم بودن مردم در برابر رهبری آسمانی. چنانکه در آیه ۶۵ سوره نساء می خوانیم: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ»

پرسوگندترین سوره ها، همین سوره شمس است که طبیعتاً باید در مورد مهمترین مسائل باشد و آن تزکیه روح از هرگونه پلیدی و آلودگی است. شاید این همه سوگند برای بیان اینکه رستگاری در سایه تهذیب است، به خاطر آن باشد که خداوند به انسان بفهماند که من تمام مقدمات را برای تو آماده کردم، با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی را روشن و با گردش شب و روز، زمینه تلاش و استراحت شما را فراهم کردم. زمین را برای شما گستردم و آسمان را برافراشتم و درک خوبی ها و بدی ها را به روح شما الهام کردم تا به اختیار خود، راه تزکیه نفس را بیمایید.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

«فجورها» از فجر به معنای شکافتن است.

برافراشتگی آسمانها و گسترده‌گی زمین، با اراده مستقیم الهی یا از طریق نیروها و عوامل طبیعی است و لذا قرآن می‌فرماید: «والسما و ما بناها» و نفرمود: «من بناها» زیرا کلمه «ما» شامل غیر خداوند نیز می‌شود. یعنی آنچه آسمان را بنا کرد از نیروها و جاذبه‌ها و دافعه‌های طبیعی است که خداوند حاکم کرده و اگر مراد از کلمه «ما» در «و ما بناها» خدا باشد، به خاطر آن است که در لفظ «ما» نوعی ابهام برخاسته از عظمت نهفته و به همین دلیل به جای کلمه «من» کلمه «ما» گفته شده است. (والله العالم)

بعضی کلمه «طحاها» را اشاره به حرکت زمین دانسته‌اند، چون یکی از معانی «طحو» راندن و حرکت دادن است.

اسلام، فکر انسان مادی را از شکم و شهوت و شمشیر و شراب، به تأمل در عمق آسمانها و زمین و گردش کرات و پیدایش ایام وا داشته است.

در تفاوت میان وحی و الهام، گفته‌اند که الهام، درکی است که انسان سرچشمه آن را نمی‌شناسد، در حالی که گیرنده وحی، سرچشمه وحی را می‌شناسد. (۱)

ص: ۱۰۲

۱- بسیاری از موجودات هستی، پدیده هایی شگفت انگیز، روشنگر، مقدس و ارزشمند هستند و می توان به آنها سوگند یاد کرد. «والشمس - والقمر - والنهار»

۲- ماه به دنبال خورشید و تابع آن است. «اذا تلاها»

۳- اجرام آسمانی با یکدیگر پیوند دارند «والشمس - والقمر - و السماء - و الارض»

۴- خورشید و ماه و ستاره را خدا نپندارید، همه آنها آثار قدرت و تدبیر موجود دیگری هستند. «تلاها - بناها - طحاها»

۵ - خواسته ها و تمایلات و غرایز انسان به طور حکیمانه تعدیل شده است. «و نفس و ما سواها»

۶- گناه، نوعی شکافتن پرده عفت و دیانت است. «فجورها»

۷- فهم و درک خوبیها و بدیها به صورت فطری، در عمق روح انسانها نهاده شده است. «فالفهم فجورها و تقواها»

۸ - ابتدا باید پلیدی ها را بشناسیم، سپس راه گریز و پرهیز از آنها را. (کلمه «فجور» قبل از «تقوا» آمده است). «فجورها و تقواها»

«۹» قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا «۱۰» وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا «۱۱» كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا «۱۲» إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا «۱۳» فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا «۱۴» فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا «۱۵» وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا

به راستی رستگار شد، آن کس که نفس خود را تزکیه کرد. و بی شک محروم و ناامید گشت هر کس که آن را به پلیدی آلود. قوم ثمود از روی سرکشی، (پیامبرشان را) تکذیب کردند. آنگاه که شقی ترین آنها (برای کشتن ناقه) به پا خاست. پس پیامبر خدا به آنان گفت: ناقه خدا و آبشخورش را (حرمت نهید). پس او را تکذیب کردند و ناقه را کشتند و پروردگارشان به خاطر این گناه، آنان را درهم کوبید و با خاک یکسانشان کرد. و خداوند از عاقبت کار خود بیم ندارد.

امام باقر و صادق علیهما السلام در تفسیر آیه «قد افلح من زکّاه» فرمودند: «قد افلح من اطاع»^(۱) یعنی آن کس که از پیامبر و امامان معصوم اطاعت کرد، رستگار شد.

در دید الهی، پاکان رستگارند. «قد افلح من زکّاه» ولی در نزد فرعونیان، زورمندان رستگارند که غلبه دارند و به ظاهر پیروزند. «قد افلح الیوم من استعلی»

در انجام کارهای خیر، امید رستگاری است. «و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون»^(۲) در حالی که در تزکیه نفس و خودسازی، رستگاری قطعی است. «قد افلح من زکّاه»

تزکیه نفس، شامل دوری از عقائد و اخلاقیات و رفتارهای ناپسند و کسب عقائد و اخلاقیات و کردارهای پسندیده است.

در سوره شعراء، آیه ۱۵۵ «لها شرب و لکم شرب یوم معلوم» و سوره قمر، آیه ۲۸ «تَبٰثُّهُمُ اِنَّ الْمَاءَ قَسَمَهُ بَیْنَهُمْ کُلُّ شَرْبٍ مَّحْتَضَرٌ» می خوانیم: آب قریه یک روز سهم مردم و یک سهم روز شتر است و هر کدام در روز خود بهره گیرند و کسی مزاحم ناچه نشود که به عذاب بزرگ گرفتار خواهد شد.

در قرآن، چهل مرتبه ماده فلاح به کار رفته که از بررسی آنها معلوم می شود رستگاری شامل چه گروه هایی می شود و چه گروه هایی از رسیدن به آن محرومند، همچون مجرمان که می فرماید: «لا یفلح المجرمون»^(۳)

«خاب» از مصدر «خیبه» به معنای به هدف نرسیدن است.

«دَسَّ» به معنای پنهان کردن و تعبیر قرآن درباره ی زنده به گور کردن دختران چنین است: «یَدَسُّهُ فِی التَّرَابِ» آری خلافاً، به خاطر شرمندگی رویی برای جلوه در جامعه ندارد و سعی می کند عیب ها و خلافاکاری های خود را پنهان کند. کلمه «دسیسه» نیز به کار زشتی گفته می شود که آن را پنهان می کنند.

«دَمَدَمَ» عذاب شکننده و فراگیر است که عذاب شده را قطعه قطعه و پراکنده می کند.

منظور از «سَوّاه» یا قلع و قمع ساختمان ها است که با خاک یکسان شد و یا خود مردم که با خاک یکسان شدند.

ص: ۱۰۴

۱- ۱۱۴. تفسیر نور الثقلین.

۲- ۱۱۵. حج، ۷۷.

۳- ۱۱۶. یونس، ۱۷.

یک فرد تزکیه شده می تواند منشأ تحول در جامعه شود و به جامعه رشد و شجاعت و شخصیت و معرفت و وحدت دهد، چنانکه یک نفر تزکیه نشده برای رسیدن به هوسهای خود امت هایی را به فساد و نابودی و سقوط می کشاند.

در قرآن، برای رستگاری انسان ها دو عامل مطرح شده است: یکی ایمان و دیگری تزکیه. «قد افلح من زکّاه»، «قد افلح المؤمن»

بنابراین حقیقت ایمان و تزکیه یکی است و هر کس می خواهد خودسازی کند، باید مؤمن واقعی باشد. آری مؤمن واقعی کسی است که خود را تزکیه کند و تزکیه شده واقعی، کسی است که ایمان داشته باشد و احکام و تکالیف دینی را به دقت انجام دهد که در آغاز سوره مؤمنون آمده است.

حضرت علی علیه السلام در کوفه روی منبر فرمود: شتر صالح را یکی پی کرد ولی خداوند همه را عذاب کرد چون هم راضی بودند و سپس به این آیه اشاره کرد. (۱)

پیام ها:

۱- سوگند به خورشید و ماه و شب و روز و زمین و آسمان و روح انسان که سعادت انسان در گرو رشد معنوی است نه زندگی مادی. «والشمس... قد افلح من زکّاه»

۲- اگر نفس را رها کنیم، انسان را به سقوط می کشاند. لذا نفس را باید کنترل کرد. «زکّاه»

۳- تزکیه و خودسازی، محروم کردن نیست، رشد دادن است. «زکّاه»

۴- هر کس نفس خود را در لابلای عادات و رسوم و پندارها مخفی کند و غافلانه دنبال تأمین خواسته های نفسانی رود، محرومیت بزرگی خواهد داشت. «قد خاب من دسّاه»

۵- طغیان و گناه، مقدمه کفر و تکذیب است. «کذّبت ثمود بطغواها» («تقوا» یعنی پاکی و «طغوی» یعنی طغیان در گناه)

ص: ۱۰۵

۶- در شیوه تبلیغ، بعد از بیان اصول کلی، نمونه هایی نقل کنید. «قد خاب... کذبت ثمود»

۷- شکستن قداست ها نشانه شقاوت است و هر چه قداست بیشتر باشد، شکستن آن قساوت بیشتری می خواهد. «اشقی»

۸- اگر انسان به فکر تزکیه نباشد، در ابتدا پیروی از نفس را مخفیانه انجام می دهد «دساها» و سپس علنی. «اذ انبعث اشقاها»

۹- در انجام کار بد، آن کس که شقی تر است زودتر تحریک می پذیرد. «انبعث اشقاها»^(۱)

۱۰- هر چه به خدا منسوب باشد، مقدس است و باید مورد احترام قرار گیرد و اهانت به آن، کیفر الهی را به دنبال دارد. «ناقه الله، فعقروها، فدمدم»

۱۱- زدودن علف های هرز کافی نیست، بارور کردن هم لازم است. («زگاها» به معنای رشد است).

۱۲- به کامیابی های زودگذر نفس مغرور نشوید که عاقبتش محرومیت است. «وقد خاب» (کلمه «خاب» یعنی محروم شد و به آنچه می خواست نرسید).

۱۳- هر کس به گناه دیگری راضی باشد شریک جرم است. شتر را یک نفر کشت ولی قرآن می فرماید: جمعی آن را کشتند. «فعقروها»

۱۴- خداوند بر هر چیز مسلط است و از نابود کردن ستمگران هیچ پروائی ندارد. «ولا يخاف عقباها»

۱۵- رضایت و تشویق و تحریک به گناه نیز گناه است. «انبعث اشقاها... بذنبهم»

۱۶- کیفرهای الهی جلوه ای از ربوبیت اوست. (مرّبی باید موانع تربیت را برطرف سازد). «فدمدم علیهم ربّهم»

۱۷- قهر الهی در دنیا نیز سخت است. «فدمدم علیهم ربّهم بذنبهم فسواها»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۰۶

۱- ۱۱۸. بعثّ یعنی برانگیخت و «انبعثّ» یعنی برانگیخته شد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى «۲» وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى «۳» وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى «۴» إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى

به شب سوگند، آنگاه که (زمین را در پرده ی سیاه) فرو پوشاند. به روز سوگند، آنگاه که روشن شود. سوگند به آن کس که نر و ماده را آفرید. همانا تلاش های شما پراکنده است.

نکته ها:

در حدیث می خوانیم: خداوند به هر چه از مخلوقاتش که بخواهد، حق دارد سوگند یاد کند ولی مردم باید تنها به خدا سوگند یاد نمایند. (۱)

«شتی» جمع «شتیت» به معنای متفرّق است. سوگند، تنها برای تفاوت سعی و تلاشها نیست، زیرا این تفاوت بر همه روشن است، بلکه به خاطر نتایج و آثار متفاوت کار است.

پیام ها:

۱- زمان، امری مقدّس و قابل سوگند است. «والیل اذا یغشی»

۲- هم به نشانه های آفاقی توجه کنید، «والیل... والنهار» هم به نشانه های انفسی. «وما خلق الذکر و الانثی»

۳- نظام زوجیت در حیوان و انسان، نشانه قدرت و حکمت خداوند است. «ما خلق الذکر و الانثی»

ص: ۱۰۷

۴- تفاوت مهر یا قهر خداوند حکیمانه و عادلانه است نه گزاف، زیرا تلاشهای شما انسانها گوناگون است. «ان سيعکم لشیّ»

«۵» فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَ اتَّقَى «۶» وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى «۷» فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى «۸» وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى «۹» وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى «۱۰» فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى «۱۱» وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى

امّا آن که انفاق کرد و پروا داشت. و پاداش نیک (روز جزا) را تصدیق کرد. به زودی او را برای پیمودن بهترین راه آماده خواهیم کرد. ولی آنکه بخل ورزید و خود را بی نیاز پنداشت. و پاداش نیک (روز جزا) را تکذیب نمود. پس او را به پیمودن دشوارترین راه خواهیم انداخت. و چون هلاک شد، دارایی اش برای او کارساز نخواهد بود.

نکته ها:

شاید مراد از عطای همراه با تقوا، این باشد که عطا با نیت خالص و بدون منت، آن هم از مال حلال و در مسیر خدا باشد که تمام این امور در کلمه تقوا جمع است.

اگر خدا برای برخی راه خیر را باز می کند، «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» و برای برخی راه شر را «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى» به خاطر تفاوت تلاش خود انسان است. «انّ سيعکم لشیّ»

در خانه شخصی ثروتمند درختی بود که کودکان همسایه هنگامی که میوه آن درخت به زمین می ریخت، آن را برگرفته و می خوردند ولی صاحب درخت، میوه را از دهان اطفال می گرفت. پدر اطفال مسئله را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گزارش داد. حضرت نزد صاحب خانه رفته و پیشنهاد کردند درخت را در برابر درختی در بهشت به من بفروش. آن مرد جواب رد به پیامبر داد و گفت: دنیای نقد را به آخرت نسیه نمی فروشم. پیامبر برگشت. یکی از یاران پرسید: آیا اگر من آن درخت را بگیرم و با من نیز چنین معامله ای می کنید؟ حضرت فرمود: آری. آن شخص توانست با بهایی چندین و چند برابر، درخت را خریداری کند و در اختیار پیامبر گذارد. آن حضرت به نزد آن خانواده فقیر آمده و درخت را به آنها بخشید. در این هنگام آیات این سوره نازل شد. (۱) «فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَ

ص: ۱۰۸

هر کس گام اول سخاوت را بر اساس ایمان به معاد و تقوا بردارد، خدا ظرفیت و شرایط روحی او را برای کارها هموار می کند و روح او را با کار خیر مأنوس می گرداند، تجربه و تعقل و کاردانی او را بالا می برد، الهام و ابتکار به او می دهد، پذیرش مردمی و اجتماعی او را زیاد می کند و راه های جدیدی را برای کار خیر پیش پای او می گذارد که همه اینها مصداق «فسنیسره للعیسی» است.

نکته لطیف آن است که قرآن می فرماید: او را برای آسان ترین راه آماده می کنیم «فسنیسره للیسری» و فرمود: کار را برای او آسان می کنیم. «سنیسر له الیسری» و فرق است میان آنکه انسان روان باشد یا کارش روان باشد. انسان می تواند با توکل و دعا و اتصال به قدرت بی نهایت آسان دارای چنان سکینه و سعه صدر شود که هر کاری را به راحتی بپذیرد و انجام هر کار خیر برای او آسان باشد.

پیام ها:

۱- شیوه تبلیغ صحیح این است که بعد از کلیات، نمونه ها و مصادیق بیان شود. «انّ سعیکم لشتی فاما من اعطی»

۲- عطا همراه با تقوا کار ساز است. «اعطی واتقی»

۳- عطا باید بدون ریا و غرور و منت و آزار باشد. «اعطی و اتقی...»

۴- آنچه عطا می کنید مهم نیست، چگونه و با چه انگیزه و حالت عطا کردن مهم است. «اعطی و اتقی»

۵ - شرط پذیرفته شدن عطا، تقواست. «اعطی و اتقی» (وگر نه عطای مال حرام یا با نیت غیر خالص اجری ندارد، زیرا «انما یتقبّل الله من المتّقین»^(۱))

۶- آخرت، بهتر از دنیا است. «الحسنى»

۷ - کسی می تواند به عطای خود رنگ الهی داده و اهل پروا باشد که به معاد ایمان داشته باشد. «و صدق بالحسنى» (قرآن به وعده های قیامت حسنی گفته است).

ص: ۱۰۹

۸- ایمان به قیامت، شرط پذیرفته شدن عمل است. «و صدق بالحسنى»

۹- بخل و مغرور شدن به مال، نشانه بی تقوایی است. «من بخل واستغنى»

۱۰- گشایش یا گره خوردن کارهای انسان، نتیجه سخاوت یا بخل انسان نسبت به دیگران است. «اعطى... لیسرى، بخل... للعرى»

۱۱- نیکی، نیکی می آورد و شر، شر. «اعطى واتقى... فسئیره لیسرى - بخل واستغنى... فسئیره للعرى»

۱۲- پاداش و کیفر الهی متناسب با رفتار انسانهاست، اگر گره از کار فقرا باز کنیم، خداوند گره از کار ما باز می کند. «فسئیره لیسرى» و اگر فقرا را در عُسرت گزاریم، خداوند هم عُسرت را پیش پای ما می گذارد. «فسئیره للعرى»

۱۳- اهل بخل بدانند که ثروت نجات دهنده نیست. «و مایغنى عنه ماله اذا تردى»

۱۴- نتیجه بخل سقوط است، سقوط از انسانیت و کمال و سقوط از چشم مردم همراه با سقوط در دوزخ و محروم شدن از درجات اخروی. «اذا تردى»

۱۵- گاهی منشأ بخل امروز، به خاطر ترس از فقر در آینده است. «بخل واستغنى» (چنانکه در آیه ۲۶۷ و ۲۶۸ سوره بقره در کنار دستور انفاق می فرماید: این شیطان است که شما را از فقر آینده می ترساند. «انفقوا... الشیطان یعدکم الفقر»)

۱۶- گاهی سرچشمه بخل، مغرور شدن به دنیا و احساس بی نیازی نسبت به وعده های بهشتی است. «بخل و استغنى»

«۱۲» إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى «۱۳» وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى «۱۴» فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى «۱۵» لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى «۱۶» الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى «۱۷» وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى «۱۸» الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى «۱۹» وَمَا لِاحِدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى «۲۰» إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى «۲۱» وَ لَسَوْفَ يَرْضَى

ص: ۱۱۰

همانا هدایت (مردم) بر عهده ماست. و بی شک آخرت و دنیا از آن ماست. پس شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم دادم. (آتشی که) جز بدبخت ترین افراد در آن در نیاید. همان که (حق را) تکذیب کرد و روی بر تافت. ولی با تقواترین مردم از آن آتش دور داشته خواهد شد. همان که مال خود را می بخشد تا پاک شود. در حالی که برای احدی (از کسانی که به آنان مال می بخشد)، نعمت و منی که باید جزا داده شود، نزد او نیست. جز رضای پروردگار بلند مرتبه اش، نمی طلبد. و به زودی خشنود شود.

نکته ها:

هدایت کردن از جانب خداوند، امری حتمی است، «انّ علینا للهدی» ولی پذیرش آن از سوی مردم حتمی نیست. چنانکه در جای دیگر می فرماید: «و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی» (۱)

«تلظی»، شعله آتش بدون دود است که سوزندگی زیادتری دارد.

خلود و جاودانگی در دوزخ مخصوص افراد شقی است. «لا یصلاها الاّ الاشقی» در کلمه «صیلی» ملازمت و همراهی نهفته است. شاید «نارًا تلظی» که نوع خاصی از آتش است مخصوص افراد شقی باشد و سایر مجرمان به انواع دیگری از آتش گرفتار شوند.

آیه «و لسوف یرضی» را دو گونه می توان معنا کرد: یکی آنکه انسان با رسیدن به اهدافش از خدا راضی می شود، دیگر آنکه خداوند از او راضی می شود. البتّه در قرآن، هر دو مورد یعنی رضای خداوند از انسان و رضای انسان از خداوند، در کنار هم آمده است: «رضی الله عنهم و رضوا عنه» (۲)، «ارجعی الی ربّک راضیه مرضیه» (۳)

پیام ها:

۱- یکی از سنّت های الهی که خداوند بر خود واجب کرده، هدایت مردم از طریق عقل و فطرت و پیامبران است. «انّ علینا للهدی»

ص: ۱۱۱

۱- ۱۲۳. فصّلت، ۱۷.

۲- ۱۲۴. یّنه، ۸.

۳- ۱۲۵. فجر، ۲۸.

۲- پذیرش هدایت، به نفع خود شماست، و گرنه خداوند بی نیاز است. «و انّ لنا للآخرة و الاولى»

۳- هشدار و انذار وسیله هدایت الهی است. «فانذرتکم» (هشدارهای الهی را باید جدی گرفت، زیرا از سوی کسی است که دنیا و آخرت به دست اوست)

۴- آتش آخرت، امری ناشناخته و عظیم است. «ناراً» به صورت نکره آمده است.

۵ - شقاوت مثل تقوا دارای مراحل است. «الاشقی... الاتقی» (کسی که آن همه نشانه های هدایت را نادیده بگیرد بدبخت ترین است «اشقی، الذی کذب و تولی»

۶- تقوا، همراه کمک به محرومان سپری است در برابر آتش دوزخ. «سیجنّبها الاتقی الذی یؤتی ماله»

۷- کمک به محرومان، شیوه دائمی پرهیزگاران است. «یؤتی»

۸ - کمک از مال شخصی ارزش است. «ماله»

۹- نشانه تقوا، کمک های مالی خالصانه است. «الاتقی الذی یؤتی ماله»

۱۰- کمک به فقرا، راهی است برای تزکیه و خودسازی. «یؤتی ماله یتزکی»

۱۱- کمک های مالی که براساس جبران خوبی های دیگران باشد، مایه رشد نیست. «ما لأحدٍ عنده من نعمه» (انفاقی ارزش بالایی دارد که انسان مدیون دیگران نباشد و چشم داشتی هم نداشته باشد)

۱۲- متقی، جز رضای خدا به دنبال چیز دیگری نیست. «الّا ابتغاء وجه ربّه الاعلی»

۱۳- قصد قربت، شرط لازم است. «الّا ابتغاء وجه ربّه»

۱۴- انفاق باید در راه های خداپسندانه باشد. «یؤتی ماله... ابتغاء وجه ربّه»

۱۵- او پروردگار اعلی است، پس فقط رضای او را جستجو کنید که پاداش اعلی مرحمت می کند. «ابتغاء وجه ربّه الاعلی»

۱۶- انسان مخلص، به مقام رضا می رسد و همواره از خداوند خشنود است. «و لسوف یرضی»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالضُّحَى «۲» وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى «۳» مَيَّا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى «۴» وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى «۵» وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى

به روشنائی آغاز روز سوگند. به شب سوگند آنگاه که آرامش بخشد. پروردگارت تو را وانگذاشته و خشم نگرفته است. همانا آخرت برای تو بهتر از دنیا است. و به زودی پروردگارت (چیزی) به تو عطا کند که خشنود شوی.

نکته ها:

«ضحی» به معنای اوایل روز و هنگام چاشت است. «سجی» هم به معنای پوشاندن و هم به معنای سکون و آرامش است.

«وَدَّعَكَ» از «تودیع» به معنای وا گذاشتن و رها کردن است و «قلی» به معنای شدت عداوت و بغض و خشم و قهر است.

برای چند روزی وحی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قطع شد. مخالفان سرزنش کردند که خدا تو را رها کرده است. این آیات نازل شد و حضرت را دل‌داری داد. شاید دلیل قطع وحی آن بود که خداوند به مردم بفهماند هر چه هست از اوست و پیامبر در الفاظ وحی و زمان نزول آن و مقدار آن، از خود اختیاری ندارد.

نشانه آنکه خدا پیامبرش را رها نکرده، این است که در این سوره کوچک، سیزده بار شخص پیامبر مورد خطاب قرار گرفته است.

پیام ها:

۱- روشنی روز و تاریکی و آرامش شب دو نعمت بزرگ الهی است که مورد سوگند خداوند قرار گرفته است. «و الضحی و الیل اذا سجد»

۲- با قاطعیت، زبان بدگویان را قطع و دل پاکان را بدست آورید. «والضحی و الیل اذا سجدی ما ودعک ربک»

۳- به قضاوت ها و پیش داوری ها و تحلیل های نادرست، صریحاً جواب بدهید. «ما ودعک ربک»

۴- مربی نباید کسی را که تحت تربیت اوست رها کند. «ما ودعک ربک»

۵- قطع موقت لطف را نشانه غفلت و قهر الهی ندانید. «ما ودعک ربک و ما قلی»

«۶» أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ۷ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى ۸ وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى ۹ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۱۰ وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۱۱ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد و سامانت بخشید. و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد. و تو را تهی دست یافت و بی نیاز کرد. (حال که چنین است) پس بر یتیم قهر و تندی مکن. و سائل را از خود مران. و نعمت پروردگارت را (برای سپاس) بازگو کن.

نکته ها:

مراد از «آخرت» در آیه «و لآخره خیر لک من الاولی» یا روز قیامت است و یا عاقبت کار پیامبر در همین دنیا.

قبل از تولد پیامبر صلی الله علیه و آله، پدرش عبدالله از دنیا رفت. در کودکی مادرش را از دست داد و هشت ساله بود که جدش عبدالمطلب از دنیا رفت و از این رو از درد یتیمان خبر داشت.

قرآن می فرماید: «ما ضلّ صاحبکم و ما غوی» (۱) یعنی پیامبر شما حتی برای یک لحظه گمراه نبوده است. پس مراد از «وجدک ضالاً فهدی» آن است که اگر هدایت

ص: ۱۱۴

الهی نبود، راه به جایی نمی بردی. چنانکه در سوره شوری آیه ۵۲ می فرماید: «ما کنت تَدْرِی ما الِکتاب و لا الایمان ولکن جعلناه نوراً نَهْدِی به» اگر لطف ما نبود تو خبری از کتاب و ایمان نداشتی. و در سوره یوسف آیه ۳ نیز می فرماید: «اوحینا الیک هذا القرآن و ان کنت من قبله لمن الغافلین» تو قبل از نزول قرآن از بی خبران بودی.

کلمه «ضالّ» هم به معنای گمراه است و هم به معنای گمشده، نظیر «الحکمه ضالّه المؤمن»^(۱) حکمت گمشده مؤمن است. آری پیامبر قبل از نزول وحی متحیّر بود و با نور وحی با دستورات و وظیفه الهی خود آشنا می شد.

«عائل» به فقیر گفته می شود و «قهر»، غلبه توأم با تحقیر است. «نهر» راندن همراه با خشونت است. عنوان نهر آب نیز به خاطر حرکت تند آب است.

اگر نیازهای یتیم تأمین نشود مفسد اخلاقی و اجتماعی فراوانی جامعه را تهدید می کند و کمبود محبت ممکن است یتیم را به صورت فردی سنگدل و عقده ای درآورد.

در حدیث می خوانیم: امیدوارکننده ترین آیات قرآن، آیه «و لسوف یعطیک ربّک فترضی» می باشد که مراد شفاعت است.^(۲)

رضای پیامبر در دنیا و آخرت، مورد نظر خداست. چنانکه در دنیا قبله را برای رضای او تغییر داد تا یهودیان بر او منت نهند که رو به بیت المقدّس که قبله ماست نماز می گزاری. «فلنولینک قبلهً ترضاها» و در آخرت، مقام شفاعت به او می دهد تا راضی شود. «و لسوف یعطیک ربّک فترضی»^(۳)

امام باقر علیه السلام دوبار سوگند یاد فرمودند که مراد از آن عطای مخصوص که خداوند به پیامبرش عطا خواهد کرد، شفاعت است. «والله الشفاعه والله الشفاعه»^(۴) و امام صادق علیه السلام فرمود: رضایت جدم به این است که موحدی در آتش باقی نماند.^(۵)

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «و اما بنعمه ربّک فحدّث» فرمودند: «حدّث بما اعطاک الله و فضّلک و رزقک و احسن الیک و هداک»^(۶) آنچه از عطاها، برتری ها، رزق ها، احسان ها و هدایت های اوست بازگو کن.

ص: ۱۱۵

۱- ۱۲۷. نهج البلاغه، حکمت ۸۰.

۲- ۱۲۸. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۴۶.

۳- ۱۲۹.

۴- ۱۳۰. بحار، ج ۸، ص ۵۷.

۵- ۱۳۱. تفسیر صافی.

۶- ۱۳۲. تفاسیر مجمع البیان و نمونه.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «التَّحَدُّثُ بِنِعْمَةِ اللَّهِ شُكْرٌ وَ تَرْكُهُ كُفْرٌ» (۱) کسی که آثار نعمت های الهی در زندگی او دیده نشود، دشمن خدا و مخالف نعمتهای اوست.

پیام ها:

- ۱- خداوند پیامبرش را از هرگونه قهر و غضب در دنیا و آخرت بیمه کرده است. «وللاخره خير لك...»
- ۲- نعمت های آخرت، زوال و رنج و نقص نعمت های دنیوی را ندارد. «وللاخره خير لك من الاولى»
- ۳- در برابر قطع موقت وحی، خداوند وعده چشمگیر به پیامبرش می دهد. «ولسوف يعطيك ربك»
- ۴- مالکیت تمام دنیا هم مردان خدا را راضی نمی کند، پس تحقق وعده خداوند، در جهان دیگری است. «لسوف يعطيك ربك فترضى»
- ۵- جلب رضای پیامبر، مورد توجه خداست. «فترضى»
- ۶- رهبر باید درد آشنا باشد تا درد دیگران را لمس کند. «الم يجدك يتيماً، عائلاً»
- ۷- یتیمی، مانع رسیدن به کمال نیست. «الم يجدك»
- ۸- منت گذاری انسان بر انسان زشت است، ولی منت خدا بر انسان یک ارزش است. «الم يجدك يتيماً فاوی...»
- ۹- یاد نعمتهای الهی، روحیه تشکر از خدا و خدمت به دیگران را در انسان زنده می کند. «الم يجدك يتيماً فاوی... فاما اليتيم فلا تقهر»
- ۱۰- در هنگام قدرت، از زمان ضعف خود یاد کنید. «الم يجدك يتيماً»
- ۱۱- الطاف الهی با واسطه است. «آوی» (مأوی دادن و غنی کردن خداوند از طریق حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه بود).
- ۱۲- پناه دادن به یتیم و غنی کردن فقیر، کاری الهی است. «فاوی - فاغنی»
- ۱۳- اگر گذشته تلخ خود را یاد کنید، محرومان را منع و طرد نمی کنید. «فاما اليتيم»

ص: ۱۱۶

۱۴- رسیدگی به یتیم، به دلیل شرایط سنی و روحی او در اولویت است. «فلا تقهر - فلا تنهر»

۱۵- نعمتها را از خدا بدانید و به آن مغرور نشوید. «نعمه ربّک»

۱۶- بازگو کردن نعمت یک نوع شکرگزاری است. «فحدّث»

۱۷- لطف گذشته خداوند، عامل امید به آینده است. (خدایی که در گذشته، یتیمی و فقری و تحیر تو را برطرف کرد، آینده و آخرت تو را بهتر قرار می دهد.) «وللاخره خير لك... الم يجدك...»

۱۸- خدا زیاد می بخشد ولی کم می خواهد، فقیر را غنی می کند ولی از ما نمی خواهد فقیر را غنی کنیم، فقط می فرماید: فقیر را طرد نکنید. «و اما السائل فلا تنهر» یتیم را مأوی می دهد ولی از ما در این حد می خواهد که بر یتیم سلطه نیفکنیم. «و اما الیتیم فلا تقهر»

۱۹- خداوند، سؤال نکرده عطا می کند، پس ما لااقل بعد از سؤال و درخواست، به دیگران کمک کنیم. «ووجدك عائلا فاغني... و اما السائل فلا تنهر»

۲۰- نعمت ها را محصول علم و تخصص و زرنگی خود ندانید، بلکه لطف او بدانید «بنعمه ربّک...»

۲۱- یاد نعمت ها انسان را از یأس و خودباختگی نجات داده و مقاومت او را در برابر حوادث زیاد می کند. «بنعمه ربّک فحدّث»

۲۲- مهمتر از غذا و لباس برای یتیمان، محبت است. «اما الیتیم فلا تقهر»

۲۳- اگر بیماری و فقر و سختی برای انسان رخ دهد، یاد سایر نعمت ها برای او مرهمی است. «و اما بنعمه ربّک فحدّث»

۲۴- نعمت های الهی باید در مسیر رشد و تربیت انسان باشد نه غفلت او. «نعمه ربّک»

«والحمد لله ربّ العالمين»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ «۲» وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ «۳» الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ «۴» وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ «۵» فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۶» إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۷» فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ «۸» وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ

(ای پیامبر!) آیا به تو شرح صدر عطا نکردیم؟ و بار سنگین ات را از (دوش) تو برنداشتیم؟ آن (بار گرانی) که برای تو کمرشکن بود. و نام تو را بلند (آوازه) گردانیدیم. پس (بدان که) با هر سختی آسانی است. آری، با هر دشواری آسانی است. پس هر وقت (از کاری) فراغت یافتی (برای کار جدید) خود را به تعب انداز. و با رغبت و اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور.

نکته ها:

در سوره قبل (ضحی) فرمود: خداوند تو را رها نکرده است: «ما ودّعک ربّک» در این سوره می فرماید: چگونه تو را رها کرده، کسی که بزرگ ترین الطاف و سرمایه ها را که شرح صدر است به تو داده است: «ألم نشرح لك صدرك»

«شرح صدر» به معنای گشایش سینه و بالا رفتن ظرفیت انسان است تا بتواند ناملازمات را تحمل کند و در مشکلات و سختی ها صبر و پایداری ورزد.

هنگامی که خداوند حضرت موسی را به رسالت برگزید، اولین خواسته او سعه صدر بود که گفت: «ربّ اشرح لی صدري»^(۱) پروردگارا! سعه صدر به من عطا کن. ولی پیامبر

ص: ۱۱۸

اسلام بدون درخواست مورد لطف قرار گرفت و سعه صدر را از خداوند دریافت کرد. «الم نشرح لك صدرک»

مراد از بار سنگین که بر دوش پیامبر سنگینی می کرد و خداوند با دادن شرح صدر، آن را ازدوش پیامبر برداشت، مسئولیت رسالت و دعوت مردم به توحید و مبارزه با فساد و شرک و خرافات است.

از آنجا که غم و غصه ها را نمی توان کم کرد، پس باید ظرفیت ها را بالا برد تا بتوان مشکلات را تحمل کرد و کم نیاورد. شرح صدر نشانه لطف ویژه الهی است: «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام» (۱) یعنی هر کس را خداوند اراده کند هدایت یابد، روح او را برای پذیرش اسلام باز می کند.

از نظر روانی، هنگام برخورد با مشکلات نباید تمام ذهن متوجه آن شود، بلکه باید به سهولت های پس از آن که مورد وعده و سنت الهی است نیز توجه نمود.

عُسرها سبب یُسْر است. کلمه «مَعَ» ممکن است به معنای سبب باشد، یعنی هر سختی در درون خود تجربه ها و سازندگی هایی دارد. «انَّ مع العسر یُسراً»

حذف حرف فاء در جمله دوم «فانَّ مع العسر یُسراً، انَّ مع العسر یُسراً» بیانگر آن است که این اصل عمومی است و مخصوص پیامبر نیست.

رهبران حق که در برابر طوفان مخالفت ها و مشکلات و شکنجه ها و تهدیدها و توطئه ها و تهمت ها و لجاجت ها و جنگ ها و... قرار می گیرند بیش از هر چیز به سعه صدر نیاز دارند. «ألم نشرح لك صدرک»

بر اساس روایات که مورد فتوای مراجع دینی نیز قرار گرفته است، این سوره و سوره ضحی یک سوره حساب می شوند نظیر سوره فیل و قریش و در نمازهای واجب که بعد از سوره حمد، خواندن بیش از یک سوره جایز نیست، این دو سوره باید با هم خوانده شود. شاهد یکی بودن این دو سوره، تناسب آیه آخر سوره قبل با آیه اول این سوره است که می فرماید: «ألم نشرح لك صدرک»

شرح صدری که به پیامبر اسلام داده شد، باعث شد تا آن حضرت در برابر آن همه

ص: ۱۱۹

آزارها، قومش را نفرین نکند و می فرمود: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون» (۱) یعنی خداوند این مردم را هدایت کن زیرا که نمی دانند و در فتح مکه با اعلام عفو عمومی فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم» امروز باکی بر شما نیست و همه را بخشیدم، همانگونه که یوسف با این جمله تمام برادرانش را یکجا عفو کرد.

نمونه «وضعنا عنک وزرک و رفعنا لک ذکرک» این بود که مردم فوج فوج در دین خدا وارد می شدند «یدخلون فی دین الله افواجا» (۲) و در جنگ های بدر و خندق و حنین اسلام پیروز شد و با اینکه بعضی منافق و یا ترسو بودند و فرار می کردند باز اسلام رو به رشد بود. در اکثر موارد این بار سنگین توسط حضرت علی علیه السلام از دوش پیامبر برداشته می شد. او در بدر و خیبر و احد شجاعانه ترین عملیات را انجام داد.

البته در برخی موارد، «وزر» و سنگینی را، از طریق امدادهای غیبی و نزول فرشتگان (۳) و یا القاء ترس (۴) در دل دشمنان، از دوش پیامبر اکرم برداشته شد.

خداوند، نام و یاد پیامبرش را گرامی داشته است. در قرآن، به درود و صلوات بر پیامبرش فرمان داده است: «یا ایها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً» (۵) نام او را در بسیاری از آیات در کنار نام خودش آورد است، «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» (۶) در اذان، شهادت به رسالت او را در کنار شهادت به وحدانیت خودش قرار داده است. «اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمداً رسول الله» و در تشهد هر نماز، نیز این شهادتین را تکرار کرده است.

زنی از ندادن نفقه شوهر فقیرش، نزد حضرت علی علیه السلام شکایت کرد. حضرت مرد را زندانی نکرد و فرمود: «انّ مع العسر یُسرا» (۷)

پیام ها:

۱- سعه صدر، زمینه ساز انجام برنامه های سنگین رسالت است. «الم نشرح... وضعنا عنک وزرک»

ص: ۱۲۰

۱- ۱۳۶. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

۲- ۱۳۷. نصر، ۲.

۳- ۱۳۸. آل عمران، ۱۲۳-۱۲۵.

۴- ۱۳۹. آل عمران، ۱۵۱ و حشر، ۲.

۵- ۱۴۰. احزاب، ۵۶.

۶- ۱۴۱. محمد، ۳۳.

۷- ۱۴۲. تفسیر نور الثقلین.

۲- از آینده مکتب نگران مباشید. «و رفعنا لک ذکرک»

۳- مبارزه با خرافات و آداب و رسوم جاهلی بسیار سنگین است. «وزرک»

۴- کار پیامبر در حد کمرشکن بود. «انقض ظهرک»

۵- نام نیک و آبرو لازمه توفیق در رهبری جامعه است. «رفعنا لک ذکرک»

۶- سنت و برنامه الهی آن است که بدنبال هر سختی، آسانی است. «انّ مع العسر يسرا» (در جای دیگر قرآن می خوانیم: «سيجعل الله بعد عسر يسرا»^(۱) سختی ها و مشکلات زوال پذیرند و به آسانی تبدیل می شوند).

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

۷- انسان باید بعد از فارغ شدن از هر کار و مسئولیتی، آماده پذیرش مسئولیت دیگر و تلاش و کوشش دیگر باشد. «فاذا فرغت فانصب»

۸- تلاش ها باید جهت الهی داشته باشد. «الی ربّک فارغب»

۹- تلاش و کوشش باید همراه با اخلاص باشد. «فانصب... الی ربّک فارغب»

۱۰- برای توجه به خداوند باید نهایت تلاش را بکار برد. «فانصب - الی ربّک فارغب»

۱۱- پیمودن راه خدا باید عاشقانه و با رغبت باشد. «الی ربّک فارغب»

۱۲- رغبت ها و تمایلات تنها سزاوار اوست نه دیگران. «الی ربّک فارغب»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ «۲» وَطُورِ سِينِينَ «۳» وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ «۴» لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ «۵» ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ «۶» إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ «۷» فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ «۸» أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ

به انجیر و زیتون سوگند. و به طور سینا سوگند. و به این شهر (مکه) امن سوگند. همانا ما انسان را در بهترین قوام و نظام آفریدیم. سپس او را به پایین ترین مرحله بازگردانیدیم. مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند که برای آنان پاداشی قطع ناشدنی و همیشگی است. پس بعد از این، چه چیز سبب می شود قیامت را تکذیب کنی؟ آیا خدا بهترین حکم کنندگان نیست؟

نکته ها:

طور سینین، همان وادی سینا میان مصر و فلسطین امروزی است.

در برخی روایات، به قرینه «طور سینین» و «البلد الامین» که اشاره به دو مکان مقدس است، آمده است که مراد از «التین و الزیتون» نیز محلّ رویش این دو میوه می باشد و ایه را اشاره به شهرهای مدینه و بیت المقدس دانسته اند.^(۱)

ص: ۱۲۲

در میان خوردنی ها، میوه ها و در میان آنها میوه های قنددار و چربی دار برای سوخت و ساز بدن بیشتر مورد نیاز است. «التین و الزیتون»

از امتیازات اسلام داشتن سرزمین امن است حتی برای گیاهان و حیوانات. «البلد الامین»

نام انجیر یکبار و زیتون، شش بار در قرآن آمده است و هر دو دارای خواص غذایی و درمانی فراوانی هستند. انجیر برای هر سن و سالی به خاطر قندی که دارد مفید است. ورزشکاران و کسانی که دچار ضعف و پیری هستند به خوردن آن سفارش شده اند. بر اساس برخی روایات، انجیر میوه ای بهشتی است و در طب قدیم، معجون انجیر و عسل برای زخم معده و انجیر خشک برای تقویت فکر سفارش شده است.

امام رضا علیه السلام فرمود: انجیر بوی دهان را می برد، لثه ها و استخوان ها را محکم می کند، مو را می رویاند، درد را برطرف می سازد و مثل دارو مؤثر است. زیتون، بلغم را برطرف می سازد، رنگ صورت را صفا داده اعصاب را تقویت نموده، بیماری و درد و ضعف را از بین می برد و آتش خشم را فرو می نشاند. (۱)

مراد از «ثمّ ردناه اسفل سافلین» دست برداشتن گروهی از انسانها از فطرت اولیه الهی است که خداوند در نهاد هر بشری قرار داده که هر کس چنین کند، خداوند او را در پست ترین جایگاه ها قرار می دهد و گرفتار شقاوت و عذاب می شود.

پیام ها:

۱- نعمت های دنیوی حتی خوردنی ها، قداست دارد و مورد سوگند الهی واقع شده اند. «والتین و الزیتون»

۲- سلامتی که از طریق غذا به دست می آید و امتیّت، مهم ترین نیازهای مادی انسان است. «التین و الزیتون... البلد الامین»

۳- قداست وحی، به زمین ها نیز سرایت می کند. «طور سینین»

۴- امتیّت شهر مکه، دعای حضرت ابراهیم است که گفت: «ربّ اجعل هذا بلدًا

ص: ۱۲۳

آمنّا»(۱) و این دعا مورد استجاب واقع شد. «هذا البلد الامين»

۵- انسان در آفرینش بر همه ی موجودات برتری دارد. «خلقنا الانسان في احسن تقويم»

۶- خداوند بر آغاز و فرجام انسان حاکم است. «خلقنا... رددنا»

۷- انسان در اصل خلقت پستی ندارد و سقوط او در طی مراحل زندگی واقع می شود. «خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين»

۸- انسان که برترین مخلوق است، سقوطش نیز از همه موجودات پست تر است. «احسن تقويم... اسفل سافلين» (چنانکه در آیات دیگر نیز می فرماید: «اولئك كالانعام بل هم اضل»(۲))

۹- دوری از ایمان و عمل صالح سبب سقوط است و ایمان، عامل دوری از هر گونه پستی و نزول است. «رددناه اسفل سافلين الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات»

۱۰- با آنکه خداوند خالق انسان است و هرگونه بخواهد حق دارد با مخلوقش رفتار کند، اما او بر اساس عدل، حکم می کند و بهترین داوران است. «احکم الحاكمين»

«والحمد لله رب العالمين»

ص: ۱۲۴

۱- ۱۴۶. بقره، ۱۲۶.

۲- ۱۴۷. اعراف، ۱۷۹.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ «۲» خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ «۳» اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ «۴» الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ «۵» عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید. (او که) انسان را از خون بسته آفرید. بخوان که پروردگار تو از همه گرامی تر است. او که با قلم آموخت. آنچه را انسان نمی دانست به او آموخت.

نکته ها:

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اولین بار که جبرئیل بر من ظاهر شد، فرمود: بخوان، گفتم: نمی توانم، بعد از سه بار مرا فشار داد، دیدم می توانم بخوانم. (۱)

در تفسیر نوین می خوانیم: آنجا که به مسئله آفرینش انسان نظر دارد، خداوند، خود را کریم خوانده: «ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ» (۲) ولی آنجا که موضوع خواندن و یادگیری و قلم مطرح است، خود را اکرم خوانده است. «اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»

از افتخارات اسلام این است که کارش را با قرائت و علم و قلم شروع کرد و اولین فرمان خداوند به پیامبرش فرمان فرهنگی بود. خواندن لوحی که برای اولین بار در برابر پیامبر باز شد، منظم و مکتوب بود.

در فرمان اقرء این نکته نهفته است که آنچه بر تو نازل خواهد شد، خواندنی است، نه

ص: ۱۲۵

۱- ۱۴۸. تفسیر نمونه.

۲- ۱۴۹. انفطار، ۶ - ۷.

فقط دانستنی.

برای کلمه «علق» چند معنا شده است:

الف) چسبنده و مراد آن است که حضرت آدم از گل چسبنده آفریده شد و یا نطفه مرد شبیه زالو به نطفه زن می چسبد.

ب) به معنای خون غلیظ و بسته باشد که معمولاً این معنا مطرح است.

آنکه از خون بسته انسان می سازد، بر شخص درس ناخوانده فرمان اقرء می دهد.

آغاز تحصیل علم باید با نام خدا باشد. «اقرء باسم ربّك» فارغ التحصیلان نیز باید در راه او باشند. «فاذا فرغت فانصب و الی ربّك فارغب»

پیام ها:

۱- قرائت قرآن باید با نام خداوند آغاز شود. «اقرء باسم ربّك»

۲- اولین فرمان اسلام، فرمان فرهنگی است. «اقرء»

۳- خواندن باید جهت الهی داشته باشد. «اقرء باسم ربّك»

۴- خواندن قرآن وسیله رشد است. «اقرء و ربّك»

۵- پرورش الهی هم مادی است، «ربك الذی خلق - خلق الانسان من علق» هم معنوی. «ربك الاكرم - الذی علّم بالقلم»

۶- پروردگار، همان آفریننده است. (بنابراین سخن مشرکان که خالق بودن خدا را پذیرفته بودند ولی بت ها را ربّ می دانستند باطل است.) «ربك الذی خلق»

۷- بیان آفرینش انسان از خون بسته شده، هم یک پیشگویی علمی است و هم راهی برای تربیت انسان که بدانند مبدء او از چیست و گرفتار غرور نشود. «خلق الانسان من علق»

۸- آفرینش همه هستی در یکسو «الذی خلق» و آفرینش انسان در یک سوی دیگر. «خلق الانسان من علق»

۹- معلم اصلی انسان خداست. «علّم الانسان ما لم يعلم»

۱۰- قلم، بهترین وسیله انتقال دانش است. «علّم بالقلم»

۱۱- وحی الهی سرچشمه علوم بشری است. «علّم الانسان ما لم يعلم»

۱۲- خالقیت، ربوبیت، کریم بودن و معلم بودن خداوند، مستلزم قرائت کتاب اوست. «اقرء باسم ربِّک... خلق... الا-کرم... عَلم...»

۱۳- خداوند کارهای خود را از طریق اسباب انجام می دهد. «عَلم بالقلم»

۱۴- رهائی از جهل با استفاده از قلم، جلوه ای از کرم و ربوبیت اوست و نویسندگی هنر مطلوب و مورد ترغیب اسلام است. «عَلم بالقلم»

۱۵- خداوند هم جسم انسان را رشد می دهد و هم روح او را. (کلمه «رَبِّک» میان دو کلمه «خَلَق» و «اقرء» آمده است.) «اقرء باسم رَبِّک الَّذی خلق»

«۶» کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَکَفٍ ۚ «۷» أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى «۸» إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى «۹» أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى «۱۰» عَبْدًا إِذَا صَلَّى «۱۱» أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى «۱۲» أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى «۱۳» أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى «۱۴» أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى

نه چنین است (که می پندارند). بی گمان آدمی طغیان می کند. چون خود را بی نیاز می بیند. همانا بازگشت همه به سوی پروردگار توست. آیا دیدی آن که منع می کند. بنده ای را که نماز می خواند. آیا اندیشیده ای که اگر (آن بنده) بر طریق هدایت باشد یا به تقوا سفارش کند. (سزای نهی کننده او جز آتش نیست) آیا اندیشیده ای که اگر تکذیب کند و روی برتابد (فقط خود را هلاک ساخته است؟) آیا او نمی داند که خداوند می بیند.

نکته ها:

کلمه «کَلَّا» یا به معنای نفی گذشته است یعنی این گونه نیست که انسان به یاد گذشته خود باشد که خداوند او را آفرید و به او آموخت، پس بنده او باشد، بلکه به جای بندگی طغیان می کند و مانع بندگی دیگران نیز می شود.

و ممکن است کلمه «کَلَّا» به معنای حقاً و برای تأکید باشد. (۱)

در احادیث می خوانیم: ابوجهل از اطرافیان خود پرسید: آیا پیامبر در میان شما نیز برای

ص: ۱۲۷

سجده صورت به خاک می گذارد؟ گفتند: آری. گفت: سوگند به آنچه سوگند می خوریم، اگر او را در چنین حالی بینم، با پای خود گردن او را له می کنم. زمانی که متوجه شد پیامبر در حال نماز است، تصمیم گرفت با لگد بر سر مبارک آن حضرت در سجده بکوبد، همین که نزدیک شد، با حالتی عجیب عقب نشینی کرد و به مشرکان گفت: وقتی به او نزدیک شدم، در مقابل خود خندقی از آتش دیدم. (۱)

با اینکه مراد از «عبدًا» شخص پیامبر است ولی نکره آوردن آن، به خاطر تعظیم و بزرگداشت است. «عبدًا اذا صَلَّى»

پیام ها

۱- انسان ناسپاس است. ما او را آفریدیم و هر چه نمی دانست به او آموختیم. اما او در برابر پروردگارش طغیان می کند. «کَلَّا اِنَّ انسان لیطغی»

۲- انسان به خاطر آنکه به غلط خود را بی نیاز می پندارد دست به طغیان می زند. «لیطغی ان رآه استغنی»

۳- بازداشتن از نماز، روشن ترین نوع منکرات است. «ینهی عبدًا اذا صَلَّى»

۴- حتی اگر احتمال حقایق دهند نباید اینگونه با پیامبر برخورد کنند. «ان کان علی الهدی»

۵- انسان کم ظرفیت است و پندار بی نیازی او را مست می کند. «لیطغی ان رآه استغنی»

۶- علم به تنهایی کافی نیست. با اینکه به انسان علم دادیم اما طغیان می کند. «عَلَّمَ الانسان ما لم یعلم - اِنَّ الانسان لیطغی»

۷- غنی بودن کمال است، ولی خود را غنی دیدن زمینه لغزشهاست. «راه استغنی»

۸- ایمان به معاد مانع طغیان است. «اِنَّ الی رَبِّک الرجعی»

۹- هر چه داریم می گذاریم و می رویم خود را بی نیاز نپنداریم. «اِنَّ الی رَبِّک الرجعی»

ص: ۱۲۸

۱۰- انسان و هستی هدفدار و به سوی خداست. «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»

۱۱- طاغوتیان مخالف نمازند. «لیطغی - ینهی عبداً اذا صلی» (رفتار ناروا زمانی مورد سرزنش قرار می گیرد که دوام داشته باشد).

۱۲- نشانه بندگی خدا نماز است. «عبداً اذا صلی»

۱۳- طاغوت ها از بندگی خدا ناراحتند. (نه از افراد بی تفاوت و یا بنده هوسهای خود یا دیگران) «ینهی عبداً اذا صلی»

۱۴- نام و نشان مهم نیست، عملکردها مهم است. (نام نهی کننده و نماز گزار نیامده است.) «ینهی - صلی»

۱۵- سزاوار است کسی که امر به تقوا می کند خودش از راه یافتگان باشد. «کان علی الهدی او امر بالتقوی»

۱۶- ریشه طغیان دو چیز است: یکی آنکه خود را بی نیاز می بیند. «رآه استغنی» دیگر آنکه خدا را نمی بیند و گمان می کند خدا هم او را نمی بیند. «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ»

«۱۵» كَلَّا لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ «۱۶» نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ «۱۷» فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ «۱۸» سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ «۱۹» كَلَّا لَا تَطِغُوهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

چنین نیست (که او می پندارد). اگر از کار خلافتش دست باز ندارد موی پیشانی او را سخت بگیریم. موی پیشانی دورغگوی خطاکار را. پس او اهل محفلش را (به یاری) بخواند. ما هم بزودی مأموران دوزخ را فرامی خوانیم. حاشا از او پیروی مکن و سجده کن و (به خدا) تقرب جوی.

نکته ها:

«نسفعاً» فعل است و نون تأکید آخر آن به صورت تنوین نگاشته شده است. این کلمه از ریشه «نسفع» به معنای گرفتن، به شدت کشیدن و سیلی به صورت زدن است. «ناصیه» به معنای موی جلوی پیشانی است که برای تحقیر، آن را گرفته و می کشند.

هنگامی که سوره الرحمن نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پرسید: چه کسی آن را برای

رؤسای قریش می خوانند؟ اصحاب به خاطر برخورد تند و خشن رؤسای قریش ساکت شدند، ولی عبدالله بن مسعود که جثّه ای ضعیف داشت قبول کرد. همین که نزد کعبه سران را دید، آیات را تلاوت کرد. ابوجهل چنان سیلی به او زد که از گوش او خون جاری گشت. او گریان نزد پیامبر آمد و حضرت غمناک شد. در جنگ بدر، عبدالله بن مسعود در میان کشته های مشرکان ابوجهل را در آخرین لحظات دید و روی سینه او نشست. ابوجهل گفت می دانی کجا نشسته ای؟! گفت «الاسلام یعلو و لا یُعلى علیه» ابوجهل گفت به پیامبر بگو: حتی در این حال، او مبعوض ترین فرد نزد من است. حضرت فرمود: فرعونِ موسی در آخرین لحظه ایمان آورد ولی فرعونِ من حتی در آخرین لحظه ایمان نیاورد. ابن مسعود سر ابوجهل را از تن جدا و موی سر او را گرفته و نزد پیامبر می کشید و آیه «لنسفعاً بالنّاصیه» در همین دنیا عملی شد. (۱)

کلمه «نادی» به مجلس عمومی یا تفریح گفته می شود.

«زبانیه» جمع «زبینه» به معنای مأمور است.

امام علی علیه السلام می فرماید: ثمره علم بندگی خداست. آغاز این سوره فرمان قرائت و تعلیم با قلم بود و پایانش سجده و تقرب است. یعنی علم مفید، علمی است که ما را به خدا برساند. البته راه قرب به خداوند شامل تمام کارهایی است که با قصد قربت انجام می شود، لیکن سجده بهترین راه قرب است.

در این سوره کوچک سه بار کلمه «کلاً» آمده است. یعنی باید از توهّمات و پندارهای بی اساس پرهیز نمود.

امام رضا علیه السلام به استناد آیه «و اسجد و اقترب» فرمودند: نزدیک ترین حالات انسان نسبت به خداوند حالت سجده است. (۲)

پیام ها:

۱- راه توبه برای همه باز است ولی اگر توبه نکردند و دست بر نداشتند، گرفتار کیفر می شوند. «لئن لم ینته لنسفعاً»

ص: ۱۳۰

۱- ۱۵۲. تفسیر نمونه به نقل از تفسیر کبیر.

۲- ۱۵۳. تفسیر نورالثقلین.

۲- در برابر ستمگران تهدید لازم است. «لنسفعا بالناصیه»

۳- دروغ و دروغ گویی ریشه دیگر خطاها و خلاف کاری است. «کاذبه خاطبه»

۴- پشتوانه عملهای ایدایی مخالفان، جلسات مخفیانه است. «ینهی عبدا اذا صلی - فلیدع نادیه»

۵ - با اینکه مخالفان پیامبر، متشکل و سازمان یافته بودند، ولی کاری از پیش نبردند. «فلیدع نادیه»

۶- کلوخ انداز را پاداش سنگ است. «فلیدع نادیه - سندع الزبانیه»

۷- قدرت خداوند بر همه توطئه ها غالب است. «سندع الزبانیه»

۸ - در برابر نهی و منع دیگران، شما اصرار بر انجام کارهای عبادی داشته باشید. «ینهی عبدا اذا صلی - واسجد»

۹- اول برائت، بعد عبادت. «لا تطعه واسجد» (از ابوجهل هائی که از نماز نهی می کنند پیروی نکن و به عبادت و سجده پرداز).

۱۰- سجده بهترین وسیله قرب به خداست. «واسجد واقترب»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۳۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

همانا ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

نکته ها:

خداوند، امور عالم را از طریق فرشتگان و با واسطه آنان به انجام می رساند. لذا در بسیاری از آیات قرآن، فعل ها و ضمیرهای مربوط به خداوند به صورت جمع آمده است. چنانکه در آغاز این سوره می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» ما قرآن را نازل کردیم.

بر اساس نظر مفسران، (۱) قرآن دو بار نازل شده است. یکبار به صورت یکپارچه در شب قدر که این سوره به آن اشاره دارد و بار دیگر به صورت تدریجی در مدت بیست و سه سال دوره رسالت پیامبر. تعبیرات قرآن نیز درباره نزول این کتاب آسمانی دو گونه است. برخی با واژه «انزلنا» از ریشه انزال به معنای نزول دفعی آمده و برخی دیگر با واژه «نزلنا» از ریشه تنزیل به معنای نزول تدریجی آمده است.

از انضمام آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» با آیه «شهر رمضان المذی انزل فيه القرآن» (۲) معلوم می شود که شب قدر در ماه رمضان است، امّا اینکه کدام یک از شب های ماه رمضان است، در قرآن چیزی بر آن دلالت ندارد و در روایات نیز به صورت مردّد میان یکی از سه شب آمده است. چنانکه از امام صادق علیه السلام در مورد شب قدر پرسیدند: آن حضرت فرمود: در شب نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم رمضان

ص: ۱۳۲

۱- ۱۵۴. تفسیر المیزان.

۲- ۱۵۵. بقره، ۱۸۵.

جستجویش کن. (۱) البته معروف میان اهل سنت آن است که شب بیست و هفتم رمضان، شب قدر است.

پیام ها:

۱- شب قدر، شب شکرگزاری و تشکر از خداوند است. زیرا مهم ترین نعمت خداوند بر بشر، یعنی قرآن نازل شده است. «اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»

۲- ظرف و مظلوف باید متناسب باشند. بهترین کتاب در بهترین شب بر بهترین انسان ها نازل می شود. «اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»

«۲» وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ «۳» لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ

و تو چه دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است.

نکته ها:

کلمه «قدر» در قرآن، در چند معنا به کار رفته است:

الف) مقام و منزلت. چنانکه می فرماید: «و ما قدرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (۲) آن گونه که باید، مقام و منزلت الهی را شناختند.

ب) تقدیر و سرنوشت. چنانکه می فرماید: «جُئْتُ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى» (۳) ای موسی تو بنا بر تقدیر (الهی به این مکان مقدس) آمده ای.

ج) تنگی و سختی. چنانکه می فرماید: «و من قدر علیه رزقه...» (۴) کسی که رزق و روزی بر او تنگ و سخت شود...

دو معنای اول در مورد «لیله القدر» مناسب است، زیرا شب قدر، هم شب با منزلتی است و هم شب تقدیر و سرنوشت است.

هستی، حساب و کتاب و قدر و اندازه دارد. «و إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نَنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (۵) هیچ چیز نیست مگر آنکه خزانه آن نزد ماست و جز به مقدار تعیین شده فرو نمی فرستیم. حتّی مقدار نزول باران از آسمان حساب شده است. «و انزلنا من

ص: ۱۳۳

۱- ۱۵۶. وسائل، ج ۱۰، ص ۳۶۰.

۲- ۱۵۷. انعام، ۹۱.

۳- ۱۵۸. طه، ۴۰.

۴- ۱۵۹. طلاق، ۷.

هستی، حساب و کتاب و قدر و اندازه دارد. «و إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نَنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (۵) هیچ چیز نیست مگر آنکه خزانه آن نزد ماست و جز به مقدار تعیین شده فرو نمی فرستیم. حتّی مقدار نزول باران از آسمان حساب شده است. «و انزلنا من

السماء ماء بقدر»(۱) نه تنها باران، بلکه هر چیز نزد او اندازه دارد. «و کُلّ شیء عنده بمقدار»(۲) چنانکه خورشید و ماه، از نظر حجم و وزن و حرکت و مدار آن حساب و کتاب دقیق دارد. «و الشمس و القمر بحسبان»(۳)

خداوند در شب قدر، امور یک سال را تقدیر می کند، چنانکه قرآن در جایی دیگر می فرماید: «فیها یفرق کُلّ امر حکیم»(۴) در آن شب، هر امر مهمی، تعیین و تقدیر می شود. بنابراین، شب قدر منحصر به شب نزول قرآن و عصر پیامبر نیست، بلکه در هر رمضان، شب قدری هست که امور سال آینده، اندازه گیری و مقدر می شود.

بیدار بودن شب قدر و احیای آن با دعا و نماز و قرآن، مورد سفارش پیامبر و اهل بیت آن حضرت بوده است و در میان سه شب، بر شب بیست و سوم تأکید بیشتری داشته اند. چنانکه شخصی از پیامبر پرسید: منزل ما از مدینه دور است، یک شب را معین کن تا به شهر بیایم. حضرت فرمود: شب بیست و سوم به مدینه داخل شو.(۵)

امام صادق علیه السلام در حالی که بیمار بودند، خواستند که شب بیست و سوم ایشان را به مسجد ببرند(۶) و حضرت زهرا علیها السلام در این شب، با پاشیدن آب به صورت بچه ها، مانع خواب آنها می شدند.(۷) در روایات آمده است که دهه آخر ماه رمضان، پیامبر بستر خواب خود را جمع نموده و ده شب را احیا می داشت.(۸)

طول شب قدر، یک شب کامل کره زمین است که ۲۴ ساعت می شود، نه آنکه مخصوص مکان خاصی همچون مکه و آن هم به میزان چند ساعت شب آن منطقه باشد. چنانکه مراد از روز عید فطر، یک روز کامل کره زمین است.

ابوذر می گوید: به رسول خدا عرضه داشتم آیا شب قدر در عهد انبیا بوده و امر بر آنان نازل می شده و پس از آنکه از دنیا می رفتند، نزول امر در آن شب تعطیل می شده است؟ حضرت فرمودند: شب قدر تا قیامت هست.(۹)

ص: ۱۳۴

۱- ۱۶۱. مؤمنون، ۱۸.

۲- ۱۶۲. رعد، ۸.

۳- ۱۶۳. الرحمن، ۵.

۴- ۱۶۴. دخان، ۴.

۵- ۱۶۵. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۰۷.

۶- ۱۶۶. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۱۶۹.

۷- ۱۶۷. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

۸- ۱۶۸. تفسیر مجمع البیان.

۹- ۱۶۹. تفسیر برهان.

در روایات آمده است: «العمل الصالح فيها خير من العمل في الف شهر ليس فيها ليلة القدر»^(۱) کار نیک در شب قدر، بهتر از کار نیک در هزار ماه بدون شب قدر است.

پیام ها:

۱- برای امور مقدّس، زمان مقدّس انتخاب کنید. «لیله القدر خیر من الف شهر»

۲- زمان ها یکسان نیست، بعضی زمان ها بر بعضی دیگر برتری دارد. «لیله القدر خیر من الف شهر»

«۴» تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ

در آن شب، فرشتگان و روح به اذن پروردگارشان برای انجام هر کاری فرود آیند.

نکته ها:

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا روح همان جبرئیل است؟ فرمود: جبرئیل از ملائکه است و روح برتر از ملائکه است. سپس این آیه را تلاوت فرمودند.^(۲)

در روایات آمده است که با منکران امامت، با سوره قدر احتجاج کنید.^(۳) زیرا بر اساس این سوره، فرشتگان هر سال در شب قدر نازل می شوند. در زمان حیات پیامبر بر وجود شریف حضرتش وارد می شدند. پس از آن حضرت بر چه کسانی نازل می شوند؟ روشن است که هر کسی نمی تواند میزبان فرشتگان الهی باشد و باید همچون پیامبر، معصوم بوده و ولایت امور بشر به عهده او باشد و او کسی جز امام معصوم نیست که در زمان ما، حضرت مهدی علیه السلام می باشد و فرشتگان در شب قدر شرفیاب محضرش می شوند.

نگاهی به فرشتگان در قرآن^(۴)

فرشتگان، کارگزاران نظام هستی و مأمور انجام فرامین خداوند در اداره امور هستند. در قرآن برای هر دسته از فرشتگان مأموریت و نقش خاصّی تعیین شده است و با همان مأموریت نام گزاری شده اند: «النّازعات»^(۵)، «الصّافات»^(۶)، «الزّاجرات»^(۷)،

ص: ۱۳۵

۱- ۱۷۰. من لایحضر، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲- ۱۷۱. تفسیر برهان.

۳- ۱۷۲. تفسیر نورالثقلین.

۴- ۱۷۳. در نهج البلاغه، خطبه ۱ و ۹۱ درباره ملائکه مطالبی آمده است.

٥-١٧٤. نازعات، ١.

٦-١٧٥. صافّات، ١.

٧-١٧٦. صافّات، ٢.

برخی فرشتگان برای حفاظت گماشته شده اند. «إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ» (۴)

بعضی فرشتگان با اولیاء الهی گفتگو دارند. با زکریا سخن گفتند و او را به فرزندى به نام یحیی بشارت دادند «نَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ» (۵) و همین فرشتگان با حضرت مریم گفتگو کردند. «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ» (۶)

در مواردی، سخن از امداد فرشتگان به رزمندگان در جبهه های جنگ به میان آمده است. چنانکه در جنگ بدر، خداوند سه هزار فرشته را به یاری مسلمانان فرستاد. «يَمْدَدُكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» (۷)

برخی فرشتگان مسئول گرفتن جان مردم هستند. «يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ» (۸) و دسته ای دیگر، مسئول امور عرش. «يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ» (۹)

از امتیازات فرشتگان، عبادت دائمی و خستگی ناپذیر آنهاست: «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ» (۱۰)، «يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (۱۱)

از وظایف دیگر فرشتگان، دعا و استغفار برای مؤمنین «يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» (۱۲) و صلوات بر پیامبر اسلام است. «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» (۱۳)

فرشتگان درجاتی دارند و همه در یک سطح و مقام نیستند. «مَا مِّنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (۱۴) خداوند، همان گونه که بعضی از انبیا را بر برخی دیگر برتری داده، از میان فرشتگان نیز بعضی را برگزیده است. «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ» (۱۵)

قدرت تمام فرشتگان یکسان نیست و ظرفیت های متفاوتی دارند. «أُولَىٰ أَجْنَحَهُ مِثْنَىٰ وَثَلَاثٌ وَرُبَاعٌ» (۱۶) بعضی فرمانبرند و بعضی فرمانده، ولی همه معصوم و امین. «مَطَاعٌ تَمَّ امِينٌ» (۱۷)

ص: ۱۳۶

۱- ۱۷۷. مرسلات، ۳.

۲- ۱۷۸. مرسلات، ۴.

۳- ۱۷۹. نازعات، ۵.

۴- ۱۸۰. انفطار، ۱۰.

۵- ۱۸۱. آل عمران، ۳۹.

۶- ۱۸۲. آل عمران، ۴۲.

۷- ۱۸۳. آل عمران، ۱۲۴.

۸- ۱۸۴. سجده، ۱۱.

- ۹- ۱۸۵. حاقّه، ۱۷.
- ۱۰- ۱۸۶. سجده، ۱۵.
- ۱۱- ۱۸۷. انبياء، ۲۰.
- ۱۲- ۱۸۸. شوری، ۵.
- ۱۳- ۱۸۹. احزاب، ۵۶.
- ۱۴- ۱۹۰. صافات، ۱۶۴.
- ۱۵- ۱۹۱. حج، ۷۵.
- ۱۶- ۱۹۲. فاطر، ۲.
- ۱۷- ۱۹۳. تکویر، ۲۱.

ایمان به همه فرشتگان لازم است، «کَلَّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ» (۱) و انکار آنان در کنار انکار خداوند آمده است. «و من یکفر باللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ» (۲)

فرشتگان، لشکر الهی هستند و تعدادشان را جز خداوند هیچ کس نمی داند. «و ما یعلم جنود ربِّک الاَّ هو» (۳) و اگر گاهی سخن از تعداد به ظاهر اندک آنان است، نظیر آیه «علیها تسعه عشر» (۴) که می فرماید: مأموران دوزخ نوزده نفرند، دلایل دیگری دارد، نه آنکه به خاطر نداشتن نیرو باشد.

فرشتگان، اطاعت مطلق از خداوند دارند و هر چه را مأمور شوند انجام می دهند و هرگز نافرمانی ندارند. «لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون» (۵)

آنان بر فرمان خداوند پیشی نمی گیرند و فقط فرمان او را عمل می کنند. «لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون» (۶)

اطاعت آنان آگاهانه و بر اساس تقوای الهی است و در اطاعت، کار خاصی را گزینش نمی کنند، بلکه هر کاری که به آنان محوّل شود انجام می دهند. «یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون» (۷)

پیامبر اسلام فرمود: آفرینش فرشتگان، همه از نور است. «انَّ الله عزَّ و جلَّ خلق الملائکة من النور» (۸) و خداوند هیچ موجودی را به اندازه فرشتگان نیافریده است. «ما من شیء مما خلق الله اکثر من الملائکة» (۹)

امام صادق علیه السلام فرمود: فرشتگان، اهل خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی نیستند. «انَّ الملائکة لا یأکلون و لا یشربون و لا ینکحون» (۱۰)

پیام ها:

۱- فرشتگان بدون اذن خداوند کاری انجام نمی دهند. «تنزل الملائکة... باذن ربهم»

۲- تقدیر امور در شب قدر، با نزول و حضور فرشتگان صورت می گیرد. «تنزل

ص: ۱۳۷

۱- ۱۹۴. بقره، ۲۸۵.

۲- ۱۹۵. نساء، ۱۳۶.

۳- ۱۹۶. مدثر، ۳۱.

۴- ۱۹۷. مدثر، ۳۰.

۵- ۱۹۸. تحریم، ۶.

۶- ۱۹۹. انبیاء، ۲۷.

۷- ۲۰۰. نحل، ۵۰.

٨- ٢٠١. اختصاص، ص ١٠٩.

٩- ٢٠٢. تفسير قمي، ج ٢، ص ٢٦٠.

١٠- ٢٠٣. بحار الانوار، ج ٥٦، ص ١٧٤.

۳- تقدیر امور در شب قدر، گوشه ای از ربوبیت الهی است. «باذن ربهم من کل امر»

«۵» سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ

(آن شب) تا طلوع فجر، (سراسر) سلام و درود است.

نکته ها:

«سلام»، یکی از نام های خداوند در قرآن است. «...الملك القدوس السلام...»^(۱)

مراد از «سلام» در این آیه، لطف و عنایت ویژه الهی نسبت به بندگان در شب قدر است که سلامت و رحمت و برکت را به دنبال دارد و باب نعمت و عذاب را می بندد، زیرا کید و وسوسه شیطان در آن شب مؤثر واقع نشود.^(۲)

در شب قدر، فرشتگان به زمین نازل می شوند و بر هر مرد و زنی که در حال عبادت باشند، سلام می کنند.^(۳) چنانکه در قیامت نیز با گفتن سلام به استقبال بهشتیان می روند: «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين»^(۴)

پیام ها:

۱- شب قدر، شب سلامت فکر و روح آدمی و تعالی به سوی خداوند سلام است. «سلام هی حَتَّى مطلع الفجر»

۲- شب قدر، شب رحمت است و می توان با توبه، الطاف خداوند را به خود جلب کرد. «سلام هی حَتَّى مطلع الفجر»

۳- تقدیر امور از سوی خداوند، بر اساس سعادت بشر است، مگر آنکه او خود جز این بخواهد. «سلام هی حَتَّى مطلع الفجر»

«والحمد لله رب العالمين»

ص: ۱۳۸

۱- ۲۰۴. حشر، ۲۳.

۲- ۲۰۵. تفسیر المیزان.

۳- ۲۰۶. تفسیر مجمع البیان.

۴- ۲۰۷. زمر، ۷۳.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان.

«۱» لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ «۲» رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً «۳» فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ «۴» وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ

کسانی که کفر ورزیدند از اهل کتاب و مشرکان، (از راه انحرافی خود) دست برندارند تا آنکه دلیل روشنی برایشان بیاید. پیامبری از سوی خدا که کتاب (آسمانی) را تلاوت کند. در آن ها نوشته هایی استوار و با ارزش است. کسانی که به آنان کتاب داده شد، متفرّق نشدند مگر بعد از آنکه برهان روشن برایشان آمد.

نکته ها:

«بینه» به معنای دلیل روشن است که به واسطه آن حق از باطل آشکار گردد.

«قیمه» به معنای مستقیم، محکم، ارزشمند و گرانبهاست. «قیم» به کسی گویند که دلسوز است و به مصالح دیگران قیام می کند. حرف تاء در کلمه «قیمه» برای مبالغه است نظیر علامه، نه تأیث.

این آیه را دو گونه تفسیر کرده اند: طبق یک تفسیر سخن از بی وفائی و عدم صداقت اهل کتاب و مشرکان است و در تفسیر دیگر سخن از اتمام حجت برای آنان است.

ادعای کفار این بود که تا دلیل روشنی به ما نرسد، در راه خود باقی هستیم، ولی بعد از آن که دلیل روشنی رسید، باز هم در راه خود باقی ماندند و جز عده ای ایمان نیاوردند.

شبهه این مضمون، در آیه ۸۹ سوره بقره آمده است که قبل از ظهور اسلام در انتظار آمدن پیامبر جدیدی بودند و به خود نوید می دادند، ولی «فلما جائهم ما عرفوا كفروا» همین که آمد برای آنان چیزی را که می شناختند نپذیرفتند.

«صُيْحَفٌ» جمع «صحیفه» است. گویا هر بخش از کتاب آسمانی به تنهایی صحیفه ای است. تورات یک کتاب است ولی قرآن در باره آن می فرماید: «صحف ابراهیم و موسی»^(۱)

پیام ها:

- ۱- بدون دلیل روشن انتظار نداشته باشید که مردم دست از عقیده و راه خود بردارند. «لم یکن... منفکین حتی تأتیهم البینه»
- ۲- در اتمام حجت، کفار و مشرکان از یکدیگر جدا نیستند. خداوند برای همه مردم، چه کفار و چه مشرکان، با فرستادن بینه، اتمام حجت می کند. «تأتیهم البینه»
- ۳- از اهل کتاب توقع بیشتری است. (با اینکه در آیه اول سخن از اهل کتاب و مشرکان بود ولی در آیات بعد انتقاد تنها از اهل کتاب است.) «و ما تفرق الذین اتوا الکتاب»
- ۴- اتمام حجت خداوند از طریق پیامبری آسمانی و کتاب پاک است. «رسول... یتلوا صُحُفًا مطهره»
- ۵- قرآن از هر خطا و انحراف و لغو و باطل و تحریف دور است. «صحفًا مطهره»
- ۶- در قرآن، دستورات قوام بخش است.^(۲) «فیها کتب قیمه»
- ۷- قرآن هم خود کتابی معتدل و دور از اعوجاج است^(۳) و هم سبب اعتدال و قوام جامعه است.^(۴) «قیمه»

ص: ۱۴۰

-
- ۱- ۲۰۸. اعلی، ۱۹.
 - ۲- ۲۰۹. کلمه «کُتِبَ» می تواند به معنای دستورات دینی باشد، نظیر آیه «کتب علیکم الصیام» که کتاب به معنای دستور است.
 - ۳- ۲۱۰. اگر «قیمه» را به معنای ثابت و پایدار و به اصطلاح ادبی فعل لازم بدانیم.
 - ۴- ۲۱۱. اگر «قیمه» را به معنای برپا کننده و به اصطلاح ادبیات عرب متعدی و دارای مفعول بدانیم.

۸- با وجود هوای نفس، علم و دانش مشکل گشا نیست. اهل کتاب حق را به روشنی فهمیدند ولی به خاطر هواهای نفسانی، دست خوش تفرقه شدند. «و ما تفرّق الذّین اوتوا الکتاب...»

«۵» وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ

به اهل کتاب فرمانی داده نشده جز آنکه خدا را پرستند در حالی که دین را برای او خالص ساخته و گرایش به حق داشته باشند و نماز را به پا دارند و زکات پردازند و این است دین استوار.

نکته ها:

«حنفاء» جمع «حنیف» به معنای گرایش به حق است، در برابر کلمه «جنیف» که به معنای گرایش به باطل است.

اگر آیه «ذلک دین القیّمه» را در کنار آیه «فاقم وجهک للّٰدین حنیفاً فطره الله»^(۱) بگذاریم می توان استفاده کرد که عبادت خالص و بی پیرایه و رابطه با خدا (نماز) و کمک به دیگران (زکات)، از امور فطری هر انسانی است.

پیام ها:

۱- سلیقه ها و هوسهای دیگران متغیر است. دین پایدار و ثابت، سرسپردگی خالصانه به خدای ثابت است. «مخلصین له الدین... ذلک دین القیّمه»

۲- ایمان بدون نماز و زکات استوار نیست. «یقیموا الصّلاه و يؤتوا الزکاه و ذلک دین القیّمه»

۳- توجه به سابقه لجاجت ها و تفرقه ها، سبب تسلی پیامبر و پیروان است. «و ما تفرّق الذّین... الا من بعد ما جاءتهم البیّنه»

۴- توحید و پرستش خالصانه خداوند، عامل وحدت است. «و ما تفرّق الذّین اوتوا الکتاب... و ما امروا الا لیعبدوا الله»

ص: ۱۴۱

۵- پیامبران، مردم را به سوی خدا دعوت می کردند نه خود. «و ما امرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ»

۶- خالص و بی پیرایه بودن، رمز بقاء است. «مخلصین... ذلك دين القيمة»

۷- فرمان توحید و نماز و زکات در تمام ادیان آسمانی بوده است. «و ما امرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ...»

«۶» إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ «۷» إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

همانا کسانی از اهل کتاب و مشرکان که کافر شدند، در آتش دوزخند، در آن جاودانه اند. آنانند بدترین مخلوقات. بی شک کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند آنانند خود بهترین مخلوقات.

نکته ها:

کلمه «بَرِيَّة» یا از «بَرِي» به معنای خاک و مراد از آن تمام خاکیان از جمله بشر است و یا از «بَرَاء» به معنای خلق است و «بَرِيَّة» به معنای مفعول یعنی مخلوقات است.

در روایاتی از شیعه و سنی نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به علی بن ابیطالب فرمودند: تو و یاران تو خیر البریه هستید. (۱)

مشابه این آیه، در جای دیگر قرآن چنین آمده است: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (۲)

دلیل بدترین بودن انسان آن است که رسول و کتاب به سراغش آمده و او حقیقت را می فهمد ولی به خاطر غرور و تکبر لجاجت می کند. «كفروا من اهل الكتاب... هم شر البریه»

پیام ها:

۱- کسی که اسلام را نپذیرد، خواه مشرک باشد، خواه اهل کتاب، کافر است. «إِنَّ

ص: ۱۴۲

۱- ۲۱۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷، به نقل از تفسیر نمونه.

۲- ۲۱۴. انفال، ۲۲.

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ»

۲- سرنوشت اهل کتاب و مشرکان یکی است. «اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم»

۳- گل سر سبد هستی یعنی انسان، به خاطر پشت پا زدن به منطق و بینة، بدترین مخلوقات می شود. «شَرُّ البریّه»

۴- انسان با انتخاب خود جایگاه خود را تعیین می کند، یا شَرُّ البریّه و جهنمی، یا خیر البریّه و بهشتی. «کفروا... شَرُّ البریّه... آمنوا... خیر البریّه»

۵ - مقایسه میان کفر و ایمان و پایان کار آنان، بهترین نوع روشنگری است. «شَرُّ البریّه - خیر البریّه»

۶- رشد یا سقوط دیگر موجودات، محدود است ولی رشد و سقوط انسان، بی نهایت است. «شَرُّ البریّه - خیر البریّه» (انسان در اثر ایمان و عمل صالح می تواند حتی از فرشتگان برتر باشد).

۷- بهترین شدن در گرو ایمان است و بدترین ها اهل کفرند. (در کلمه «هُم» معنای انحصار است) «اولئک هم شَرُّ البریّه... هم خیر البریّه»

۸ - ایمان به شرطی ثمربخش است که همراه با عمل صالح باشد «آمنوا و عملوا الصالحات» (ولی کفر به تنهایی سبب دوزخ است).

«۸) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

پاداش آن گروه در نزد پروردگارشان، باغهای جاودانه ای است که زیر آن نهرها جاری است. (آنان) برای همیشه در بهشت جاودانه اند، خدا از آنان راضی است و آنان نیز از او راضی. این مقام مخصوص کسی است که از پروردگارش خشیت دارد.

نکته ها:

«خَشِيت» به آن خوفی گفته می شود که بر اساس تعظیم و عظمت باشد.

این آیه می فرماید: بهشت مخصوص اهل خشیت است. «ذلک لمن خشی ربّه» و آیه ای دیگر می فرماید: تنها علما اهل خشیت هستند: «أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ

ص: ۱۴۳

از طرفی می دانیم که تمام علما و دانشمندان اهل بهشت نیستند. زیرا قرآن بسیاری از دوزخیان را کسانی می داند که بعد از علم و آگاهی گمراه شدند: «اضلّه الله علی علم»(۲) و همچنین تمام بی سوادان دوزخی نیستند.

پس آن علمی که سبب خشیت می شود این علم اصطلاحی نیست، بلکه مراد یک فهم طبیعی و الهی است که سبب نورانیت دل شود.

پیام ها:

۱- بهشت جسم، باغ و نهر و بهشت روح، رضای خداوند است. «جَنّات عدن... رضی الله عنهم»

۲- خشیت الهی، سرچشمه عمل به دستورات الهی است. «آمنوا و عملوا الصالحات... جزاؤهم... جنّات... ذلك لمن خشي ربه»

۳- جاودانگی بهشت برای مؤمنان قطعی است. (کلمات «عدن»، «خالدین» و «ابدأ» همه بیانگر قطعی بودن خلود است.) «جَنّات عدن... خالدین فیها ابدأ»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۴۴

۱- ۲۱۵. فاطر، ۲۸.

۲- ۲۱۶. جاثیه، ۲۳.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا «۲» وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا «۳» وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا «۴» يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا «۵» بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا «۶» يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ «۷» فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ «۸» وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

آن گاه که زمین به لرزش شدید خود لرزانده شود. و زمین بارهای سنگین خود را بیرون افکند. و انسان بگوید: زمین را چه شده است؟ (که اینگونه سخت می لرزد). در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو کند. چرا که پروردگارت به آن وحی کرده است. در آن روز مردم به طور پراکنده (از قبرها) بیرون آیند تا کارهایشان به آنان نشان داده شود. پس هر کس به مقدار ذره ای کار نیک کرده باشد همان را ببیند. و هرکس هم وزن ذره ای کار بد کرده باشد آن را ببیند.

نکته ها:

مراد از «اثقالها»، مردگان هستند که در قیامت، زمین آنها را بیرون می افکند. چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: «و القت ما فیها و تخلَّت» (۱)

حضور مردم در قیامت بطور پراکنده است. چنانکه در آیات دیگر می فرماید: «اشتاتاً»، «کأنهم جراد منتشر» (۲)، «کالفراش المبثوث» (۳) حضور متفرق مردم در قیامت یا به

ص: ۱۴۵

۱- ۲۱۷. انشقاق، ۴.

۲- ۲۱۸. قمر، ۷.

۳- ۲۱۹. قارعه، ۴.

خاطر آن است که هر کس همراه رهبری که در دنیا انتخاب کرده، می باشد یا آنکه خوبان و بدان از یکدیگر جدا می شوند. با اراده خدا در قیامت، جمادات نیز به سخن می آیند، نه فقط زمین، بلکه اعضای بدن انسان علیه او گواهی می دهند. «و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شيء» (۱)

در روایات آمده است که در مکان های مختلف نماز بخوانید، زیرا آن مکان در قیامت برای شما شهادت می دهد. (۲)

در روایت دیگری آمده است که در بیابانها نیز اذان بگویید، زیرا به هر سنگ و کلوخی که صدای شما برسد، گواه قیامت شماست.

حضرت علی علیه السلام پس از آنکه بیت المال را تقسیم می کرد، دو رکعت نماز می خواند و به زمین خطاب می کرد: «اشهدی انّی ملتک بحقّ و فرغتک بحق» (۳) ای زمین گواهی بده که من تو را از بیت المال بر اساس حق پر کردم و سپس بر اساس حق خالی کردم.

در روایات است که نحوه خبر دادن زمین این گونه است که می گوید: فلانی در فلان زمان فلان عمل را روی من انجام داد. (۴)

«مثقال» از «ثقیل» به معنای میزان سنگینی است و کلمه «ذره» یا به معنای کوچک ترین مورچه است و یا به معنای ذرات سبک پراکنده در هوا. البته امروز به اتم نیز ذره می گویند. ولی به هر حال مراد از آن کوچک ترین واحد وزن است.

در روایات می خوانیم: مرد عربی وارد مسجد پیامبر اکرم شد و گفت: «علّمنی بما علمک الله» از آنچه خدا به تو یاد داده مرا یاد بده! حضرت شخصی را مأمور آموزش قرآن به او کردند. معلم برای او سوره اذا زلزلت... را خواند، همین که به آیه «فمن يعمل مثقال» رسید، مرد عرب گفت: «کفانی» مرا بس است و سپس رفت. پیامبر فرمود: «رجع فقیهاً» (۵)

در سوره لقمان نیز، لقمان به فرزندش می فرماید: اگر به اندازه وزن خردلی عمل نیک

ص: ۱۴۶

۱- ۲۲۰. فصّلت، ۲۱.

۲- ۲۲۱. تفسیر مجمع البیان.

۳- ۲۲۲. لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۷۹.

۴- ۲۲۳. تفسیر نورالثقلین.

۵- ۲۲۴. تفاسیر نمونه و نورالثقلین.

یا بد داشته باشی، در دل سنگ یا در اوج آسمان یا در زمین باشد، خداوند در قیامت برای حساب می آورد. «یا بنی انْهَا اِنْ تَكْ مَثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اوْ فِي السَّمَوَاتِ اوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ» (۱)

گواهی و شهادت زمین در قیامت، بیانگر آن است که در همین حال، زمین آگاهانه کارهای ما را درک می کند و در آن روز با فرمان و وحی الهی بازگو می کند.

جناب آقای حسان در دیوان خود، آیات سوره زلزال را این گونه به نظم در آورده است:

این زمین در آن زمان پر بلا

ناگهان چون زلزلت زلزله‌ها

از درونش اخراجت اثقالها

با تعجب قال الانسان مالها

مردگان خیزند بر پا کلهم

تا همه مردم یروا اعمالهم

هر که آرد ذرّه خیراً یره

یا که آرد ذرّه شرّاً یره

آن زمان خورشید تابان کورت

کوههای سخت و سنگین سُیرت

آبها در کام دریا سَجرت

آتش دوزخ به شدت سَعرت

چون در آن هنگام جَنّت ازلفت

خود بداند هرکسی ما احضرت

اضافه شدن زلزله به زمین «زلزله‌ها» هم رمز عظمت زلزله است و هم رمز گستردگی آن در تمام زمین. در اولین آیه سوره حج نیز عظمت این زلزله مطرح شده است: «اِنَّ زَلْزَلَهُ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیْمٌ» در خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه نیز می خوانیم: «عباد الله

احذروا یوما تفحص فیہ الاعمال و یکثر فیہ الزلزال و تشیب فیہ الاطفال» بندگان خدا! بترسید از روزی که در آن، تمام اعمال بررسی شود، زلزله ها زیاد می شود و کودکان (به خاطر طولانی بودن یا سختی آن روز) پیر می شوند.

پیام ها:

۱- زلزله بزرگ زمین در آستانه قیامت، امری قطعی و حتمی است. «اذا زلزلت الارض زلزالها» (کلمه اذا در موردی بکار می رود که امر قطعی باشد)

۲- معاد جسمانی است. (جسم انسانها در زمین دفن شده که در قیامت خارج

ص: ۱۴۷

می شود، نه روح آنها) «اخرجت الارض اثقالها»

۳- قیامت روز تحیر انسان است. «قال الانسان ما لها»

۴- هستی شعور دارد. «يومئذ تحدث اخبارها»

۵- زمین از گواهان قیامت است. «يومئذ تحدث اخبارها»

۶- در قیامت راه هر گونه انکار بسته است. «يروا اعمالهم»

۷- همه مردم در دادگاه عدل الهی یکسان اند. «فمن يعمل... فمن يعمل...»

۸- کیفر و پاداش الهی، بر اساس عمل است. «فمن يعمل... فمن يعمل...»

۹- عمل هر چه هم کوچک باشد، حساب و کتاب دارد. لذا نه گناهان را کوچک شمیرید و نه عبادات را. «مثنقال ذرّه»

۱۰- تجسم و دیدن عمل در آن روز خود عذاب یا لذت است. «یره»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۴۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا «۲» فَالْمُورِيَّاتِ قَدْحًا «۳» فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا «۴» فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا «۵» فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا «۶» إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ «۷» وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ «۸» وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ «۹» أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ «۱۰» وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ «۱۱» إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

سوگند به اسبان دونده که (در میدان جهاد) نفسشان به شماره افتاد. و (به هنگام تاختن، از برخورد نعل اسبان با سنگ های بیابان) به شدت برق افروزند. و صبحگاهان بر دشمن هجوم برند. و گرد و غبار برانگیزند. و در میان معرکه و جمع دشمنان در آمده اند. همانا انسان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است. و بی شک بر این (ناسپاسی) گواه است. و همانا او علاقه شدیدی به مال دارد. آیا انسان نمی داند که وقتی آنچه در گورهاست برانگیخته شود. و آنچه در سینه هاست فاش شود. همانا خداوند در آن روز به کارشان آگاه است.

نکته ها:

«عَدُو» به معنای تجاوز است. چون دويدن، تجاوز از حد حرکت عادی است، به آن «عَدُو» گفته می شود. «ضَبْح» صدای نفس اسب است. «قَدْح» خروج آتش از سنگ چخماق، «المغیرات» از «اِغَارَه» تاختن سریع، «صُبْحًا» کنایه از غافلگیر کردن دشمن و پنهان کردن زمان هجوم است. «أَثَرْنَ» از «إِثَارَه» به معنای منتشر ساختن، «نَقْع» به معنای غبار و «کَنُود» به معنای کفور است. در کلمه «بُعْثِرَ» معنای بعث و اثاره نهفته

است یعنی بیرون کشیدن و زیرو رو کردن. «حُصِّل» به معنای استخراج مغز از پوسته و متمایز شدن خصلت های نیک و بد در آن روز از یکدیگر است.

قرآن در برخی آیات، انسان را به خاطر برخی صفات، مورد سرزنش قرار داده و او را «ظُلُومًا جَهْلًا» (۱) (ستمگر و نادان)، «هَلُوعًا» (۲) (حریص)، «يُؤَسًّا» (۳) (ناامید)، «كُفُورًا» (۴) (ناسپاس)، «جَزُوعًا» (۵) (بی صبر)، «مَنُوعًا» (۶) (بخیل) خوانده است. ولی از سوی دیگر درباره انسان می فرماید: «كُزِمْنَا» (گرامی داشتیم)، «فَضَّلْنَا» (۷) (برتری دادیم)، «أَحْسَنَ تَقْوِيمًا» (۸) (بهترین قوام را به او دادیم)، «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۹) (روح الهی در او دمیدیم) و این دوگانگی به خاطر آن است که در انسان دو نوع عامل حرکت وجود دارد: یکی عقل و یکی غریزه. اگر در مسیر بندگی خدا و تربیت اولیای خدا قرار گیرد، به گونه ای است و اگر در مسیر هوسها و طاغوت ها و وسوسه ها قرار گیرد، به گونه دیگر.

قرآن از مال دنیا به «خیر» تعبیر کرده است: «لِحَبِّ الْخَيْرِ» تا بفهماند مال باید از راه خیر بدست آید و در راه خیر با نیت خیر و با شیوه خیر مصرف گردد.

پیام ها:

۱- جهاد و دفاع به قدری ارزش دارد که خداوند به نفس اسب های زیر پای جهادگران سوگند یاد می کند. «وَالْعَادِيَاتُ ضَبْحًا»

۲- مسلمانان باید اسب سوار و چابک باشند. (در سوگند به نفس اسب، نوعی تشویق به اسب سواری هدفدار است.) «وَالْعَادِيَاتُ ضَبْحًا»

۳- اسبان در راه خدا می دوند، ولی انسان در برابر خدا سرسختی می کند. «وَالْعَادِيَاتُ... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»

۴- در جهاد با دشمن، سرعت عمل یک ارزش است. «وَالْعَادِيَاتُ ضَبْحًا»

۵- هنگام غفلت دشمن برای حمله استفاده کنید. «فَالْمَغِيرَاتُ ضَبْحًا»

ص: ۱۵۰

۱- ۲۲۶. احزاب، ۷۲.

۲- ۲۲۷. معارج، ۱۹.

۳- ۲۲۸. اسراء، ۸۳.

۴- ۲۲۹. اسراء، ۶۷.

۵- ۲۳۰. معارج، ۲۰.

۶- ۲۳۱. معارج، ۲۱.

٧- ٢٣٢. اسراء، ٧٠.

٨- ٢٣٣. تين، ٤.

٩- ٢٣٤. حجر، ٢٩.

- ۶- دشمن را چنان غافلگیر کنید که ناگاه در وسط آنان باشید تا فرصت مقابله با شما را نداشته باشند. «فوسطن به جمعاً»
- ۷- ناسپاسی و مال دوستی انسان را در برابر جبهه حق قرار می دهد. «و العادیات... انّ الانسان لرّبه لکنود... لحبّ الخیر لشدید»
- ۸- شهدای جبهه ها و امدادهای الهی را فراموش نکنید. «انّ الانسان لرّبه لکنود»
- ۹- پیروزی و امتیّت انسان را مغرور می کند، هشدار لازم است. «لرّبه لکنود»
- ۱۰- وجدان انسان آگاه است؛ حتی در مواردی که عذر و بهانه می آورد خود می داند که چه کاره است. «و أنّه علی ذلک شهید»
- ۱۱- در فرهنگ اسلامی، ثروت و مال خیر است. «أنّه لحبّ الخیر لشدید»
- ۱۲- علاقه به مال، امری فطری است، آنچه مذموم است علاقه افراطی است که انسان از یک سو دست به هر نوع درآمدی می زند و از سوی دیگر حقوق واجب الهی را نمی پردازد. «لشدید»
- ۱۳- معاد جسمانی است زیرا سخن از قبر است. «بعثر ما فی القبور» (در آیه ای دیگر می فرماید: «یبعث من فی القبور»^(۱))
- ۱۴- یاد قیامت، عامل هشدار به ناسپاسان و مال پرستان است. «أفلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور»
- ۱۵- در قیامت اسرار درونی کشف و حسابرسی خواهد شد. «حصّل ما فی الصّدور»
- ۱۶- خداوند بر افکار و اعمال ما آگاهی کامل دارد. («خبیر» به معنای آگاهی از ظاهر و باطن است) «انّ ربّهم بهم... لخبیر»
- ۱۷- خداوند در دنیا نیز به امور مردم آگاه است، اما در قیامت، این خبیر بودن برای همه ظاهر می شود. «یومئذ»
- ۱۸- چون خداوند خبیر است، حسابرسی او نیز دقیق است. «یومئذ لخبیر»
- ۱۹- انسان در برابر دیگران این همه سرکشی ندارد، کفر و ناسپاسی شدید انسان تنها در برابر پروردگارش است. «لرّبه لکنود»
«والحمد لله»

ص: ۱۵۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» الْقَارِعَةُ «۲» مِا الْقَارِعَةُ «۳» وَمِا أَدْرَاكَ مِا الْقَارِعَةُ «۴» يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ «۵» وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ «۶» فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ «۷» فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاضٍ «۸» وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ «۹» فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ «۱۰» وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةُ «۱۱» نَارُ حَامِيَةٍ

حادثه کوبنده. آن حادثه کوبنده چیست؟ و تو چه دانی آن حادثه کوبنده چیست؟ روزی که مردم مانند پروانه ها پراکنده باشند. و کوهها مانند پشم رنگارنگ زده شده. پس هر کس کفه های (عمل خیرش در) ترازویش سنگین باشد، پس او در زندگی رضایت بخشی است. ولی هر کس کفه های (کار خیرش در) ترازویش سبک باشد، پس در آغوش آتش است. و تو چه دانی آن چیست؟ آتشی سوزان.

نکته ها:

«قارعه» از «قرع» به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است. یکی از نام های قیامت، «قارعه» است، زیرا با صیحه ی کوبنده آغاز می شود و عذاب آن کوبنده است.

در روایات می خوانیم: حضرت علی علیه السلام و فرزندان معصومش، میزان و معیار سنجش اعمال انسان ها در قیامت هستند. (۱)

ص: ۱۵۲

شاید دلیل آنکه کلمه «موازین» به صورت جمع آمده، این باشد که کارهای گوناگون انسان با ابزارهای گوناگون سنجیده می شود و هر کار، میزان مخصوص به خود را دارد.

«موازین» جمع «میزان» به معنای وسیله سنجش است و روشن است که اعمال انسان، امری مادی و دارای وزن و جرم نیست که با ترازوهای معمولی سنجیده شود، بلکه هر دسته از اعمال انسان، معیار سنجش مخصوص به خود دارد.

مادر برای همه فرزندان، مأوی و پناهگاه است، اما در آنجا مادر و پناهگاه گروهی از انسان ها دوزخ است.

«هاویه» از «هوی» به معنای سقوط است و دوزخ، محلّ سقوط گروهی است.

«حامیه» از «حمی» به معنای شدّت حرارت است.

کوه های رنگارنگ در اثر قطعه قطعه شدن و خورد و خاک شدن، مثل پشم زده رنگارنگ می شوند. «کالعهن المنفوش» «منفوش» از «نفش» به معنای باز کردن و کشیدن پشم است تا آنجا که اجزای آن از هم بگسلد. (۱)

سبک و سنگینی مخصوص مادیات نیست. لذا به سخنان بی محتوی می گویند: سخن سبک. شاید مراد از «ثقلت موازین» و «خفت موازین» ارزش و کیفیت عمل باشد و شاید هم مراد، قلت و کثرت آن باشد.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: مراد از سبکی عمل، کم بودن عمل و مراد از سنگینی عمل، زیادی آن است. «قله الحساب و کثرته» (۲)

شخصی سلمان را تحقیر کرد که تو کیستی و چیستی؟ سلمان پاسخ داد: اول من و تو نطفه و آخر من و تو مردار است. این دنیاست، اما در قیامت، «مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ الْكَرِيمُ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ لَثِيمٌ» (۳) هر کس میزان او سنگین باشد، تکریم می شود و هر کس میزان عملش سبک باشد، تحقیر و ملامت خواهد شد.

ص: ۱۵۳

۱- ۲۳۷. تفسیر راهنما.

۲- ۲۳۸. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۶۳. به نقل راهنما.

۳- ۲۳۹. تفسیر نور الثقلین.

۱- قیامت، کوبنده مستکبران و روحیه های متکبرانه است. «القارعه ما القارعه»

۲- قیامت فراتر از فکر بشر است. حتی پیامبر بدون بیان الهی از آن خبر ندارد. «و ما ادراک ما القارعه»

۳- قیامت روز تحیر و سرگردانی بشر است. «کالفراش المبوث»

۴- بهشت را به بها دهند نه بهانه. «من ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه»

۵- زندگی سراسر شاد، مخصوص قیامت است. زیرا در دنیا در کنار کامیابی ها، دغدغه بیماری، سرقت، حسادت، از دست دادن و گذرا بودن هست. «عیشه راضیه»

۶- رضایت از زندگی، از نشانه های جامعه بهشتی است. «فهو فی عیشه راضیه»

۷- مبنای کیفر و پاداش، عمل است که با ترازوی عدل سنجیده می شود. «ثقلت موازینه... خفت موازینه»

«والحمد لله رب العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ «۲» حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ «۳» كَلَّا- سَوْفَ تَعْلَمُونَ «۴» ثُمَّ كَلَّا- سَوْفَ تَعْلَمُونَ «۵» كَلَّا- لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ «۶»
لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ «۷» ثُمَّ لَتَرَوْنها عَيْنَ الْيَقِينِ «۸» ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

فزون طلبی (و تفاخر) شما را سرگرم کرد. تا آنجا که به زیارت مقبره ها رفتید. چنین نیست (که می پندارید) به زودی خواهید فهمید. باز چنین نیست (که می پندارید)، در آینده خواهید دانست. چنین نیست (که می پندارید)، اگر شما (به آخرت) علم یقینی داشتید. قطعاً دوزخ را می دیدید. سپس آن را با عین یقین می دیدید. سپس در آن روز از نعمت ها سؤال خواهید شد.

نکته ها:

«تکاثر» از «کثرت» به معنای فزون طلبی و فخرفروشی به دیگران به واسطه کثرت اموال و اولاد است.

جلوه های تکاثر

تکاثر در شرک و چند خدایی. «أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (۱) (حضرت یوسف به هم زندانی های خود که مشرک بودند، گفت: آیا ارباب متفرق بهتر است یا خداوند یکتای قهار؟)

ص: ۱۵۵

تکثیر در غذا. بنی اسرائیل می گفتند: ما بر یک نوع غذا صبر نداریم «لن نصبر علی طعام واحد» ما خوردنی های دیگر همچون پیاز و سیر و عدس و خیار می خواهیم. «قثائها و فومها و عدسها و بصلها» (۱)

تکثیر در عمر. چنان که بعضی دوست دارند هزار سال عمر کنند. «یَوَدُّ احدهم لو یعمّر الف سنه» (۲)

تکثیر در مال. قرآن می فرماید: برخی افراد به دنبال جمع مال و شمارش آن هستند. «الذی جمع مالاً و عدّه» (۳)

تکثیر در مسکن. قرآن در مقام سرزنش بعضی می فرماید: در دامنه هر کوهی ساختمان های بلند بنا می کنید. «أتبنون بکلّ ریع آیه تعبثون» (۴)

تکثیر در شهوت. اسلام برای مسئله جنسی، راه ازدواج را تجویز کرده و بهره گیری از همسر را بدون ملامت شمرده: «الا علی ازواجهم او ما ملکتم ایمانهم فانهم غیر ملومین» (۵) و ارضای شهوت از غیر راه ازدواج را تجاوز دانسته است. «فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون» (۶)

«الهاکم» از «لهو» به معنای سرگرم شدن به امور جزئی و ناچیز است که انسان را از اهداف بلند باز دارد.

«زُرتُم» از زیارت و «مقابر» جمع مقبره است.

میان دو قبیله بر سر تعداد نفرات گفتگو شد، تصمیم گرفتند سرشماری کنند بعد از زنده ها به قبرستان رفتند تا آمار مردگان را نیز به حساب آورند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه، بعد از تلاوت این سوره مطالبی دارند که ابن ابی الحدید در شرح آن می گوید: در طول پنجاه سال، بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام و عظمت این خطبه به قدری است که سزاوار است بهترین گویندگان عرب جمع شوند و این خطبه برایشان تلاوت شود و همه به سجده افتند، همانگونه که هنگام

ص: ۱۵۶

۱- ۲۴۱. بقره، ۶۱.

۲- ۲۴۲. بقره، ۹۶.

۳- ۲۴۳. همزه، ۲.

۴- ۲۴۴. شعراء، ۱۲۸.

۵- ۲۴۵. مؤمنون، ۶.

۶- ۲۴۶. مؤمنون، ۷.

تلاوت بعضی از آیات قرآن، همه به سجده می افتند. (۱) ما دو جمله از آن خطبه را در اینجا بازگو می کنیم:

«ابائهم یفخرون» آیا به مقبره پدرانشان افتخار می کنند؟

«ام بعدید الهلکی یتکاثرون» یا به تعداد معدومین فزون طلبی می کنند؟

«اجساد خزّت و حرکات سکنت» آنان جسدهایی بودند که متلاشی شدند و متحرک هایی بودند که ساکن شدند.

«و لئن یکونوا عبراً احقّ من ان یکونا مفتخرا» آن جسدها سزاوارترند که سبب عبرت شوند تا مایه افتخار.

از حضرت علی علیه السلام حدیثی نقل شده که فرمودند: اولین «سوف تعلمون» مربوط به عذاب قبر است و دومی مربوط به عذاب آخرت. (۲)

یقین، باور قلبی است که عمیق تر از دانستن است. مثلاً همه مردم می دانند که مرده کاری به کسی ندارد ولی حاضر نیستند در کنار مرده بخوابند، ولی مرده شور در کنار مرده به راحتی می خوابد، زیرا مردم فقط می دانند ولی مرده شور باور کرده و به یقین رسیده است. راه بدست آوردن یقین عمل به دستورات الهی است، همانگونه که مرده شور در اثر تکرار عمل به این باور رسیده است.

بر اساس روایات، نشانه یقین، توکل بر خداوند و تسلیم او شدن و راضی بودن به مقدرات او و واگذاری امور به اوست. (۳)

یقین درجاتی دارد که دو مرحله اش در این سوره آمده و مرحله دیگرش در آیه ۹۵ سوره واقعه آمده است. مراحل یقین عبارتند از: علم الیقین، حق الیقین و عین الیقین. انسان، گاهی از دیدن دود پی به آتش می برد که این علم الیقین است، گاهی خود آتش را می بیند که عین الیقین است و گاهی دستی بر آتش می نهد و سوزندگی آن را احساس می کند که حق الیقین است.

مراد از دیدن آتش در «لَتَرَوْنَ الْجَحیم»، یا دیدن آن در قیامت است و یا دیدن آن با

ص: ۱۵۷

۱- ۲۴۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

۲- ۲۴۸. تفسیر کبیر فخر رازی.

۳- ۲۴۹. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸.

چشم برزخی و مکاشفه در همین دنیا که این معنا با یقین سازگارتر است.

بر اساس احادیث، مراد از نعمتی که در قیامت مورد سوال قرار می گیرد، آب و نان نیست، که بر خداوند قبیح است از این امور سؤال کند. بلکه مراد نعمت ولایت و رهبری معصوم است (۱) امام رضا علیه السلام فرمود: سؤال از آب و نان و... از مردم قبیح است تا چه رسد به خداوند، بنابراین مراد از سؤال از نعمت، همان نعمت رهبری معصوم است. (۲)

تکاثر تنها در آمار و نفقات جمعیت نیست، بلکه گاهی در ثروت و فرزند است. «و تکاثر فی الاموال و الاولاد» (۳) و لذا در قرآن سفارش شده که مال و فرزند شما را سرگرم نکند. «لاتلهکم اموالکم و لا اولادکم» (۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنبال تلاوت این سوره فرمودند: «تکاثر الاموال جمعها من غیر حقها و منعها من حقها و سدها فی الاوعیه» (۵) گردآوری اموال از راه نامشروع و نپرداختن حقوق واجب آنها و نگهداری آنها در صندوق ها تکاثر است.

در شعری منسوب به حضرت علی علیه السلام آمده است:

یا من بدنیاه اشتغل

قد غرّه طول الامل

الموت یأتی بغته

والقبر صندوق العمل

پیام ها:

۱- فزون طلبی و فخرفروشی انسان را به کارهای بیهوده و عبث می کشاند. «الهاکم التکاثر»

۲- فزون طلبی، عامل غفلت از حساب قیامت است. «الهاکم التکاثر - لتسلنّ یومئذ عن النعیم»

۳- دامنه فزون طلبی تا شمارش مردگان پیش می رود. «حتی زرتم المقابر»

۴- بی خبری از احوال قیامت، انسان را به انحراف می کشاند. «الهاکم التکاثر... کلاً لو تعلمون»

۵- در برابر افکار و رفتار انحرافی باید هشدار را تکرار کرد. «کلاً - ثم کلاً - کلاً»

ص: ۱۵۸

۱- ۲۵۰. تفسیر نور الثقلین.

۲- ۲۵۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۲۹.

٣-٢٥٢. حديد، ٢٠.

٤-٢٥٣. منافقون، ٩.

٥-٢٥٤. تفسير نور الثقلين.

۶- از طریق ایمان و یقین انسان می تواند آینده را ببیند. «لو تعلمون علم یقین لتروّ الجحیم»

۷- در فرهنگ جاهلی، کمّیت و جمعیت، تا آنجا ارزش دارد که حتی مردگان را در شمارش به حساب می آورند. «حتی زرتم المقابر»

۸ - تکاثر و تفاخر، کیفر سختی دارد. «الهاکم التکاثر... لتروّ الجحیم»

۹- عاقبت اندیشی مانع فخر فروشی است. «کلاً سوف تعلمون...»

۱۰- باید برای رسیدن به یقین و شناخت حقایق تلاش کرد تا از خطرات قیامت درامان بود. «لو تعلمون علم یقین لتروّ الجحیم»

۱۱- کسانی که به دنیا سرگرم هستند، هرگز به درجه یقین نمی رسند. «لو تعلمون علم یقین» (کلمه لو در موارد نشدنی بکار می رود).

۱۲- ایمان و یقین، درجاتی دارد. «علم یقین... عین یقین»

۱۳- حساب قیامت بر اساس امکاناتی است که خداوند به هر کس داده است و لذا هر کس متفاوت از دیگری است. «لتسئلن یومئذ عن النعیم»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالْعَصْرِ «۲» إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ «۳» إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

به روزگار سوگند. همانا انسان در خسارت است. مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده و یکدیگر را به حق و استقامت سفارش می کنند.

نکته ها:

در صدر اسلام، مسلمانان هنگام خدا حافظی و جدا شدن از یکدیگر این سوره را تلاوت می کردند. (۱)

خداوند در قرآن، به همه مقاطع زمانی سوگند یاد کرده است. فجر: «و الفجر» (۲)، صبح: «و الصبح» (۳)، روز: «و النهار» (۴)، شب: «و الیل» (۵)، چاشت: «و الضحی» (۶)، سحر: «و الیل اذ ادبر» (۷) عصر: «و العصر» گر چه به سحر چند بار سوگند یاد کرده است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که منظور، عصر خروج حضرت مهدی علیه السلام است. (۸)

بعضی مراد از عصر را عصر ظهور اسلام گرفته اند. بعضی عصر را به معنای لغوی آن یعنی فشار گرفته اند، زیرا که فشارها سبب غفلت زدائی و تلاش و ابتکار انسان هاست. بعضی مراد از عصر را عصاره هستی یعنی انسان کامل گرفته اند و بعضی آن را هنگام

ص: ۱۶۰

۱- ۲۵۵. تفاسیر نمونه و درّ المثثور.

۲- ۲۵۶. فجر، ۱.

۳- ۲۵۷. تکویر، ۱۸.

۴- ۲۵۸. لیل، ۲.

۵- ۲۵۹. لیل، ۱.

۶- ۲۶۰. ضحی، ۱.

۷- ۲۶۱. مدثر، ۳۳.

۸- ۲۶۲. تفسیر نور الثقلین.

خسارت در مال قابل جبران است، اما خسارت در انسانیت، بالاترین خسارتهاست. «ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم» (۲)

سفارش دیگران به حق، ممکن است عوارض تلخی داشته باشد که باید با صبر و استقامت به استقبال آن رفت. «تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»

فخر رازی می گوید: انسان در دنیا مانند یخ فروشی است که هر لحظه سرمایه اش آب می شود و باید هرچه زودتر آن را بفروشد و گرنه خسارت کرده است. (۳)

با اینکه سفارش به حق و صبر جزء اعمال صالح است ولی به خاطر اهمیت جداگانه بیان شده اند. همان گونه که صبر و استقامت نیز حق است ولی به خاطر اهمیت صبر جداگانه آمده است. «تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»

بازار دنیا

نگاه اجمالی به آیات قرآن ما را به این نکته اساسی می رساند که دنیا بازار است و تمام مردم عمر و توان و استعداد خودشان را در آن عرضه می کنند و فروش جنس در این بازار اجباری است. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «نفس المرء خطاه الى اجله» (۴) یعنی نفس کشیدن انسان گامی به سوی مرگ است. پس انسان الزاماً سرمایه عمر را هر لحظه از دست می دهد و ما نمی توانیم از رفتن عمر و توان خود جلوگیری کنیم. بخواهیم یا نخواهیم توان و زمان ما از دست ما می رود. لذا در این بازار آنچه مهم است انتخاب مشتری است. افرادی با خدا معامله می کنند و هر چه دارند در طبق اخلاص گذاشته و در راه او و برای رضای او گام بر می دارند این افراد، عمر فانی را باقی کرده و دنیا را با بهشت و رضوان الهی معامله می کنند. این دسته برندگان واقعی هستند، زیرا اولاً خریدار آنها خداوندی است که تمام هستی از اوست.

ثانیاً اجناس ناچیز را هم می خرد. «فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره» (۵)

ثالثاً گران می خرد و بهای او بهشت ابدی است. «خالدین فیها» (۶)

ص: ۱۶۱

۱- ۲۶۳. تفسیر نمونه.

۲- ۲۶۴. زمر، ۱۵.

۳- ۲۶۵. تفسیر کبیر.

۴- ۲۶۶. نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

۵- ۲۶۷. زلزال، ۷.

۶- ۲۶۸. آل عمران، ۱۵.

رابعاً اگر به دنبال انجام کار خوب و بدیم اما موفق به عمل نشدیم باز هم پاداش می دهد. «لیس للانسان الا ما سعی» (۱) یعنی اگر کسی سعی کرد گرچه عملی صورت نگرفت کامیاب می شود.

خامساً پاداش را چند برابر می دهد. «اضعافاً مضاعفه» (۲) به قول قرآن تا هفتصد برابر پاداش می دهد و پاداش انفاق های نیک مثل دانه ای است که هفت خوشه از آن بروید و در هر خوشه صد دانه باشد.

امّا کسانی که در این بازار، عمر خود را به هوسهای خود یا دیگران بفروشنند و به فکر رضای خدا نباشند، خسارتی سنگین کرده اند که قرآن چنین تعبیراتی در مورد آنها دارد:

تجارت بد انجام داده اند. «بئسما اشتروا به انفسهم» (۳)

تجارتشان سود ندارد. «فما ربحت تجارتهم» (۴)

زیان کردند. «خسروا انفسهم» (۵)

زیان آشکار کردند. «خسراناً مبیناً» (۶)

در زیان غرق شدند. «لفی خسر» (۷)

در دید این گروه، زرننگ و زیرک کسی است که بتواند با هر کار و کلام و شیوه ای، خواه حق و خواه باطل، زندگی مرفهی درست کند و در جامعه شهرت و محبوبیتی یا مقام و مدالی کسب کند و در غیر این صورت به او لقب باخته، عقب افتاده و بدبخت می دهند.

اما در فرهنگ اسلامی، زیرک کسی است که از نفس خود حساب بکشد و آن را رها نکند، برای زندگی ابدی کار کند و هر روزش بهتر از دیروزش باشد. از مرگ غافل نباشد و به جای هرزگی و حرص و ستم به سراغ تقوا و قناعت و عدالت برود.

امام هادی علیه السلام فرمودند: «الدّنيا سوق ربح قوم و خسر آخرون» دنیا بازاری است که گروهی سود بردند و گروهی زیانکار شدند. (۸)

ص: ۱۶۲

۱- ۲۶۹. نجم، ۳۹.

۲- ۲۷۰. آل عمران، ۱۳۰.

۳- ۲۷۱. بقره، ۹۰.

۴- ۲۷۲. بقره، ۱۶.

۵- ۲۷۳. اعراف، ۵۳.

۶- ۲۷۴. نساء، ۱۱۹.

۷- ۲۷۵. عصر، ۲.

۸- ۲۷۶. تحف العقول، کلمات امام هادی.

۱- دوران تاریخ بشر، ارزش دارد و خداوند به آن سوگند یاد کرده است. پس از عبرت های آن پند بگیریم. «والعصر»

۲- انسان از هر سو در خسارت است. «لفی خسر»

۳- انسان که در مدار تربیت انبیا نباشد، در حال خسارت است. «انّ الانسان لفی خسر»

۴- تنها راه جلوگیری از خسارت، ایمان و عمل است. «آمنوا و عملوا الصالحات»

۵- به فکر خود بودن کافی نیست. مؤمن در فکر رشد و تعالی دیگران است. «تواصوا بالحق»

۶- سفارش به صبر به همان اندازه لازم است که سفارش به حق. «بالحق - بالصبر»

۷- ایمان بر عمل مقدم است، چنانکه خودسازی بر جامعه سازی مقدم است. «آمنوا و عملوا... و تواصوا»

۸- بدون ایمان و عمل و صالح و سفارش دیگران به حق و صبر، خسارت انسان بسیار بزرگ است. «لفی خسر» (نکره بودن «خسر» و تنوین آن نشانه عظمت خسارت است.)

۹- اقامه ی حق به استقامت نیاز دارد. «تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»

۱۰- جامعه زمانی اصلاح می شود که همه مردم در امر به معروف و نهی از منکر مشارکت داشته باشند. هم پند دهند و هم پند بپذیرند. «تواصوا بالحق» (کلمه «تواصوا» برای کار طرفینی است)

۱۱- نجات از خسارت زمانی است که انسان در صدد انجام تمام کارهای نیک باشد گرچه موفق به انجام آنها نشود. «عملوا الصالحات» (کلمه «الصالحات» به صورت جمع محلی به الف و لام آمده است)

۱۲- ایمان باید جامع باشد نه جزئی. ایمان به همه اجزا دین، نه فقط برخی از آن. «الَّذِينَ آمَنُوا» (ایمان، مطلق آمده است تا شامل تمام مقدسات شود.)

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَيْلٌ لَّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ «۲» الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ «۳» يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ «۴» كَلَّا لَيُبَيِّدَنَّ فِي الْحُطَمَةِ «۵» وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ «۶» نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ «۷» الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ «۸» إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ «۹» فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ

وای بر هر عیب جوی طعنه زن. آنکه مالی جمع کرد و شماره اش کرد. او خیال می کند که اموالش او را جاودان ساخته است. چنین نیست (که می پندارد) قطعاً او در (آتش) شکننده ای افکنده شود. و تو چه دانی که (آتش) خورد کننده چیست؟ آتش افروخته الهی، که بر دلها راه یابد. آن آتش بر آنان فرو بسته شده (و راه گریزی از آن نیست). در ستونهای بلند و کشیده.

نکته ها:

«همزه» از «همز» به معنای عیب جویی از طریق چشم و ابرو و اشاره است. «لمز» عیب جویی با زبان است. حرف (ه) در پایان این دو کلمه برای مبالغه است، نظیر «ضحکه» به معنای کسی که زیاد می خندد. «حطمه» به معنای خورد کردن و شکستن کامل است. «موصده» به حفره ای گفته می شود که در کوه ایجاد کنند و درب آن را محکم ببندند.

منظور از «عمد ممدده» (ستون های بلند و کشیده)، یا میخ های بلندی است که اهل عذاب را با آن میخکوب و زندانی می کنند و یا شعله های عظیم آتش که همچون ستون های بلند، کشیده است.

در لسان قرآن اگر بعد از توجه به خدا به سراغ مال رفتید ارزش است، «قضیت الصّلاه

فانتشروا فی الارض وابتغوا...»(۱) ولی اگر به جای یاد خدا به سراغ مال رفتید مورد انتقاد است. «و اذا رأوا تجاره او لهواً انفضوا...»(۲)

عیب جویی و طعنه به هر شکلی ممنوع و حرام است. غیابی یا حضوری، با زبان یا اشاره، شوخی یا جدی، کوچک یا بزرگ مربوط به کار و صنعت یا آفرینش طبیعت.

برخی از شمارش اموال خود و به رخ کشیدن آن و سرگرم شدن به آن لذت می بردند و گمان می کنند این ثروت همیشگی است و آنها را برای همیشه در دنیا نگه می دارد و دیگر بیماری و مرگ به سراغ آنها نمی آید. قرآن این دیدگاه را مذمت کرده و می فرماید: این نگاه، انسان را دوزخی می کند. و گرنه داشتن مال و بهره بردن از آن مذمتی ندارد.

پیام ها:

۱- یکی از آفات و خطرات ثروت اندوزی، تحقیر دیگران است. «همزه لمزه... جمع مالاً و عدده»

۲- مسائل اخلاقی جزء دین است و انسان مؤمن، باید زبان و نگاه خود را کنترل کند. «ویل لكل همزه لمزه»

۳- مراقب باشیم فریب دنیا را نخوریم و مغرور نشویم. «يحسب انّ ماله اخلده»

۴- آنان که به جای انفاق مال، در فکر جمع و احتکار اموال هستند، منتظر عذاب خُرد کننده قیامت باشند. «جمع مالاً- و عدده... لينبذنّ فی الحطمه»

۵- نیش زبان و طعنه زدن، از گناهان کبیره است، زیرا درباره آن وعده عذاب آمده است. «ویل لكل همزه لمزه... لينبذنّ فی الحطمه»

۶- آتشی که خدا بیفروزد، نه فقط بر جسم، بلکه بر جان و دل مجرمان نفوذ می کند. «نار الله الموقده التي تطلع علی الافئده»

۷- فکر بشر از درک حقایق دوزخ و بهشت عاجز است. «و ما ادراك ما الحطمه»

۸- ستون های بلند آتش، راه فرار را بر دوزخیان می بندد. «مؤصده فی عمد ممدده»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۶۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ «۲» أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّيلٍ «۳» وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ «۴» تَزِمِيهِمْ حِجَارَهُ
مِّنْ سِجِّيلٍ «۵» فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ

آیا ندیدی که پرودگارت با یاران فیل (کسانی که سوار فیل شده و برای انهدام مکه آمده بودند) چه کرد؟ آیا نیرنگشان را
بی اثر ساخت؟ خداوند بر سر آنان پرندگان را فوج فوج فرستاد. که بر آنان سنگریزه هایی از گل سفت پرتاب کردند. پس
آنان را مثل کاه خورد شده قرار داد.

نکته ها:

بر خلاف آنچه در میان مردم مشهور شده است، «ابابیل» نام پرنده ای خاص نیست، بلکه به معنای دسته دسته و گروه گروه
است. «طیراً ابابیل» یعنی پرندگان فوج فوج در دسته های پراکنده بر سر آنها فرود آمدند. کلمه «طیراً» به معنای جنس
پرندگان است، نه به معنای مفرد پرنده.

در شأن نزول این آیه می خوانیم: پادشاهی به نام ابرهه در یمن معبدی از سنگ مرمر ساخت و دستور داد مردم آن را زیارت
و طواف کنند. مرد عربی به این معبد جسارت کرد. او لشکری فیل سوار را تا نزدیک مکه آورد تا به انتقام آن جسارت، کعبه
را خراب کند. خداوند نیز پرندگان را که در منقارشان سنگریزه ای داشتند به سوی آنان فرستاد. با بارش سنگریزه ها، لشکر
ابرهه مانند کاه خورد شده به زمین ریختند و نابود شدند. آن

سال را عام الفیل نامیدند و پیامبر اسلام نیز در همان سال به دنیا آمد. (۱)

اصحاب فیل هم خُرد شدند، هم تحقیر. «عصف مأکول» تشبیه به کاهی که خوراک حیوان شده یعنی سرگین، بدترین تحقیر است.

پیام ها:

۱- برای هشدار به مجرمان، از نمونه های پیش رو و نزدیک استفاده کنید. (شهرت اصحاب فیل به قدری بوده که گویا جلو چشم است و نیازی به دلیل ندارد.) «آلم تر»

۲- تاریخ را فراموش نکنید. «الم تر»

۳- کعبه قبل از اسلام نیز مقدس بوده و شکستن حرمت مقدسات کیفر دارد. «کیف فعل ربک باصحاب الفیل»

۴- قهر الهی نسبت به مجرمان، جلوه ای از ربوبیت الهی است. «فعل ربک»

۵ - پرندگان مأموران خداوند هستند و شعور دارند. «ارسل علیهم طیراً ابابیل»

۶- اطلاع از طرح و نقشه دشمن و نقش بر آب کردن آن، مهم است. «یجعل کیدهم فی تضلیل»

۷- دشمن از بزرگ ترین تجهیزات جنگی (همچون فیل) برای هجوم استفاده می کند، اما خداوند با استفاده از کوچک ترین حیوانات یعنی پرندگان آسمان، آنها را نابود می کند. «اصحاب الفیل... طیراً ابابیل»

۸ - دشمنان خدا هر چند مجهز باشند ناتوانند. «اصحاب الفیل... کعصف مأکول»

۹- سخت ترین کیفر برای اهانت به مقدسات است. (اقوام دیگر که هلاک شدند هیچ کدام مثل کاه جویده نشدند، بلکه یا روی خاک افتادند یا در آب غرق شدند.) «فجعلهم کعصف مأکول» «والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۶۷

۱- ۲۷۹. در سال ۱۳۵۸ شمسی، به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمان، آمریکا برای آزادی گروگان های خود و ساقط کردن رژیم اسلامی، تعدادی هواپیما و هلی کوپتر را به سوی ایران فرستاد اما به اراده خداوند شنهای کویر طبس چنان طوفانی ایجاد کردند که بخشی از هواپیماها زمین گیر شدند و خلبانان آنها سوختند و بخشی هم پا به فرار گذارده و منطقه را ترک کردند آنها را نابود کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ «۲» إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ «۳» فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ «۴» الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

برای الفت دادن قریش (به این سرزمین، سپاه فیل را نابود کردیم تا مقدمه ای برای ظهور اسلام باشد). الفت آنان در سفرهای زمستانی و تابستانی. پس (به شکرانه این نعمت) باید پرورگار این خانه را پرستش کنند. همان که آنان را از گرسنگی (و قحطی نجات داد و) سیرشان کرد و از ترس (دشمن) امانشان داد.

نکته ها:

برخی مفسران، این سوره را ادامه سوره قبل دانسته و به روایاتی استناد می کنند که جدا کردن آن دو را در نماز جایز نمی دانند. نظیر دو سوره ضحی و انشراح. اگر ابرهه پیروز می شد معاش قریش از هم می پاشید و به خاطر حفظ معاش قریش، خداوند اصحاب فیل را نابود کرد.

«رحله» پیمودن راه بر روی راحله و مرکب است. قریش سالی دو بار سفر تجاری داشتند، یکی در زمستان به منطقه یمن و یکی در تابستان به منطقه شام.

در برابر رسم جاهلیت که خونریزی و جنگ را ارزش می دانست، تکرار کلمه ایلاف و الفت، بیانگر لطف و رحمت الهی به قریش است.

سفرهای تجاری موجب رونق صادرات و واردات می شود و بهبود زندگی و تبادل

فرهنگ را به دنبال دارد.

پس از انهدام اصحاب فیل، مردم برای اهل حرم، حریم خاص قائل بودند.

پیام ها:

۱- شکست دشمنان عامل همبستگی شماست. «فجعلهم كعصف مأكول»

۲- وحدت و الفت میان اقشار جامعه، از نعمتهای الهی است. «لایلاف قریش»

۳- تا مسائل اقتصادی و امتیّتی جامعه حل نشود، نمی توان آنان را به عبادت دعوت کرد. «فلیعبدوا... الذی اطعمهم... و آمنهم»

۴- یکی از فلسفه های عبادت، شکر مُنعم است. «فلیعبدوا ربّ هذا البیت»

۵ - خداوند امور مکه و کعبه را تدبیر می کند. «ربّ هذا البیت»

۶- تأمین معیشت و امتیّت جامعه، باید در مسیر بندگی و عبادت خدا باشد. «فلیعبدوا... الذی اطعمهم... و آمنهم»

۷- گرسنگی و نیاز به غذا، ویژگی بشر است و تأمین این نیاز، نشانه لطف و رحمت خداوند است. «اطعمهم من جوع»

۸ - برقراری امتیّت و برطرف کردن عوامل ترس، کار خدایی است. «آمنهم من خوف»

۹- سفر برای کسب درآمد، مورد پذیرش اسلام است. «رحله الشتاء و الصيف»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۶۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ «۲» فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ «۳» وَلَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ «۴» فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ «۵» الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ «۶» الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ «۷» وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

آیا کسی که قیامت را انکار می کند دیده ای؟ او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند. و دیگران را بر اطعام مسکین تشویق نمی کند. پس وای به حال نمازگزاران. آنان که از نمازشان غافلند. آنان که پیوسته ریا می کنند. و از دادن زکات (و وسایل ضروری زندگی) باز می دارند.

نکته ها:

این سوره سیمای افراد منفی را معرفی می کند:

کسانی که نسبت به دین، دیدگاه منفی دارند. «يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ»

نسبت به یتیم و مسکین منفی هستند و آنان را طرد می کنند. «يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يُحِضُّ»

در عبادت و نماز منفی هستند و اخلاص ندارند. «سَاهُونَ - يَرَاءُونَ»

در خدمت به مردم منفی هستند. «يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»

مراد از «دین» در اینجا روز قیامت است، مانند «مالک يوم الدين»

«دَعَّ» راندن همراه با خشونت و «حَضَّ» تشویق و ترغیب دیگران است.

مراد از تکذیب دین و معاد در این سوره، تکذیب قلبی است، نه قولی؛ زیرا مخاطب سوره، کسانی هستند که نماز می خوانند ولی نمازشان همراه با ریا و خودنمایی و سهو و غفلت است.

«ماعون» از «معن» به معنای ابزار و وسایلی است که معمولاً همسایگان به یکدیگر عاریه می دهند تا آنکه نیازشان برطرف شود. مثل ظروف غذاخوری در مهمانی ها.

دین یک مجموعه به هم پیوسته است. نمازش از اطعام مسکین و رسیدگی به محرومین جدا نیست.

در روایات، «سahون» به معنای سستی، ترک و ضایع کردن نماز آمده است. (۱)

حساب حضور در نماز جماعت، به خاطر حفظ شعائر الهی، از حساب ریا و خودنمایی به خاطر اهداف نفسانی جداست.

در حدیث می خوانیم: کسی که از دادن لوازم منزل خود به همسایگان دریغ ورزد، خدا روز قیامت لطف خود را نسبت به او دریغ خواهد کرد. (۲) البته در حدیث دیگری می خوانیم که پرسیدند: ما همسایگانی داریم که هرگاه وسائلی به آنان عاریه می دهیم، می شکنند یا خراب می کنند، آیا گناه است که به آنان ندهیم؟ حضرت فرمود: در این صورت مانعی ندارد. (۳)

در حدیث می خوانیم: هر کس به اوقات نماز بی اعتنائی کند و نماز را در اول وقت نخواند، ویل دارد. (۴)

امام صادق علیه السلام فرمودند: ماعون، شامل قرض الحسنه و هر کار نیک درباره دیگران و در اختیار قرار دادن وسائل خانه و از جمله زکات است. (۵)

سنگدلی انسان به جائی می رسد که:

نسبت به سخت ترین نوع فقر که مسکین است.

نسبت به ضروری ترین نیاز که خوراک است.

آن هم به مقدار مصرف نه ذخیره.

نه خود اقدامی می کند و نه دیگران را تشویق می کند.

ص: ۱۷۱

۱- ۲۸۰. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۲۸۱. تفسیر کنزالدقائق.

۳- ۲۸۲. تفسیر نورالثقلین.

۴- ۲۸۳. تفسیر نورالثقلین.

۵- ۲۸۴. کافی، ج ۳، ص ۴۹۹.

ریا و سُمعه دو خطر و آفت بزرگ هستند که افراد مؤمن را تهدید می کند. ریا آن است که انسان کاری را برای دیدن مردم انجام دهد و سُمعه آن است که کاری را بجا آورد و هدفش آن باشد که کارش به گوش مردم برسد. این دو کار از نشانه های نفاق است. چنانکه قرآن درباره منافقان می فرماید: «اذا قاموا الى الصَّلاه قاموا کسالى يراءون الناس» (۱) چون به نماز می ایستند، نمازشان با کسالت و ریاکاری است، چنانکه به دیگران کمک نمی کنند مگر با کراهت و نارضایتی. «و لا ینفقون الا و هم کارهون» (۲)

بر اساس روایات، ریاکار ظاهری زیبا و باطنی مریض دارد؛ در ظاهر اهل خشوع و تواضع است، ولی در باطن دست از گناه بر نمی دارد. او در ظاهر گوسفند و در باطن گرگ است. به جای آنکه از دنیا آخرت را بدست آورد، از آخرت به سراغ دنیا می رود و از پرده پوشی خداوند سوء استفاده کرده و گناه می کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سخت ترین عذاب ها برای کسی است که مردم در او خیر ببینند در حالی که در او خیری نیست. فرشتگان اعمال برخی انسان ها را بالا می برند، ولی خطاب می رسد: هدفش خدا نبوده است، آن را برگردانید.

در فرهنگ اسلامی، ریا، نوعی شرک است و امام صادق علیه السلام درباره کسی که عمل نیکی انجام دهد، اما نه برای خدا، بلکه برای اینکه مردم بشنوند و او را ستایش کنند، فرمود: او مشرک است، سپس آیه «لا یشرک بعباده ربه احداً» (۳) را تلاوت فرمود. (۴)

علامت ریاکار آن است که اگر ستایش شود کار نیکش را توسعه می دهد و اگر ستایش نشود از کار خود می کاهد. ناگفته نماند که این همه توبیخ و انتقاد برای کسانی است که از ابتدا، کار را برای غیر خداوند انجام می دهند، ولی اگر انسان از آغاز هدفی جز خداوند نداشت، و مردم از کار او آگاه شدند، مانعی ندارد. امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ کس نیست مگر آنکه دوست دارد خوبی هایش در مردم ظاهر شود، به شرط آنکه از ابتدا نیت او مردم نباشد. «اذا لم یکن صنع ذلک لذلک» (۵)

ص: ۱۷۲

۱- ۲۸۵. نساء، ۱۴۳.

۲- ۲۸۶. توبه، ۵۴.

۳- ۲۸۷. کهف، ۱۱۰.

۴- ۲۸۸. مجموعه روایات، از میزان الحکمه بحث ریا.

۵- ۲۸۹. کافی، ج ۲، ص ۲۹۷.

در برابر ریا و سمعه، اخلاص است که در حدیث می خوانیم: خداوند جز خالصان را نمی پذیرد «**إِلَّا لِلَّهِ الدِّينَ الْخَالِصُ**» (۱) و هر کس چهل روز خود را خالص کند، چشمه های حکمت از قلب او به زبانش جاری می شود. «**مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى لِسَانِهِ**» (۲) و نشانه ایمان کامل آن است که حُب و بغض و بخشیدن و نبخشیدن برای خدا باشد و افضل عبادت اخلاص است و از فاطمه زهرا علیها السلام نقل شده که فرمود: «**مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلَّ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ**» (۳) هر کس عبادت خالص به درگاه خداوند فرستاد، خداوند بهترین مصلحت او را برایش نازل می کند.

پیام ها:

۱- تکذیب عملی قیامت از سوی اهل ایمان، امری شگفت آور و جای سؤال است. «**أَرَأَيْتَ الَّذِي**»

۲- طرد یتیم انسان را از خدا دور می کند. «**يَكْذِبُ بِالَّذِينَ... يَدْعُ الْيَتِيمَ**»

۳- نشانه ایمان، یتیم نوازی و توجه به گرسنگان و محرومان است و هر کس بی توجه باشد بی دین است. «**يَكْذِبُ بِالَّذِينَ... يَدْعُ الْيَتِيمَ**»

۴- میان عقیده و عمل رابطه تنگاتنگ است. (مسائل جزئی مثل طرد یتیم را جزئی نگیرید که گاهی از مسائل مهمی مثل تکذیب دین خبر می دهد). «**يَكْذِبُ بِالَّذِينَ... يَدْعُ الْيَتِيمَ**»

۵ - نیازهای عاطفی، مقدم بر نیازهای جسمی است. (اول محبت به یتیم، سپس سیر کردن مسکین) «**يَدْعُ الْيَتِيمَ... طَعَامَ الْمَسْكِينِ**»

۶- هر نمازی ارزش ندارد و هر نمازگزاری بهشتی نیست. «**فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ**»

۷- سهو اگر برخاسته از تقصیر و بی اعتنائی باشد، سرزنش دارد. «**عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ**»

ص: ۱۷۳

۱- ۲۹۰. زمر، ۳.

۲- ۲۹۱. جامع الاخبار، ص ۹۴.

۳- ۲۹۲. بحار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

۸- سهو در نماز قابل جبران و بخشش است ولی سهو از نماز، به معنای رها کردن آن، قابل بخشش نیست. «عن صلاتهم» (نه فی صلاتهم)

۹- خطر آنجاست که کار زشت سیره دائمی انسان شود. «یکذب... یدع... لا یحض» (قالب فعل مضارع بیانگر استمرار کار است)

۱۰- اخلاص، شرط قبولی نماز و عبادت است. «فویل للمصلین الذین... یراءون»

۱۱- اطعام فقرا مخصوص توانگران نیست، همه وظیفه دارند، گرچه از طریق تحریک و تشویق دیگران باشد. «لا یحض علی طعام المسکین»

۱۲- کسی که گاهی از نماز غافل می شود، مشمول ویل است، پس وضع تارکان دائم نماز چیست! «فویل للمصلین... عن صلاتهم ساهون»

۱۳- بی تفاوتی نسبت به نیازهای ضروری مردم کیفر دارد. «فویل للمصلین... یمنعون الماعون»

۱۴- خدمت به مردم در کنار نماز است. «فویل للمصلین... یمنعون الماعون»

۱۵- غفلت از نماز، بستر غفلت از مردم است. «عن صلواتهم ساهون... یمنعون الماعون»

۱۶- بی اعتنائی به گرسنگان، نشانه بی اعتقادی به قیامت است. «یکذب بالذین... و لا یحض علی طعام المسکین» (۱)

۱۷- سهو از اصل و حقیقت نماز مهم است، نه از تعداد رکعات که گاهی عارض می شود و قابل جبران است. «عن صلاتهم ساهون»

۱۸- افرادی که از خدا جدا شوند، به دنبال کسب جایگاهی در نزد دیگران با ریاکاری هستند. «یکذب... یراءون»

۱۹- بخل، ویژگی منکران معاد است، که حتی از عاریه دادن چیزهای کوچک و ناچیز بخل می ورزند. «یکذب... یمنعون الماعون»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۷۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ «۲» فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ «۳» إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

همانا ما به تو خیر کثیر عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بگزار و (شتر) قربانی کن. همانا دشمن تو بی نسل و دم بریده است.

نکته ها:

آنجا که خداوند در مقام دعوت به توحید است، ضمیر مفرد به کار می برد، همانند «أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون» (۱) پروردگار شما من هستم، پس مرا عبادت کنید. «أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُون» (۲) من پروردگار شما هستم، از من پروا کنید. «أَنَا اللَّهُ» (۳) همانا من خداوند یکتا هستم.

همچنین در مواردی که خداوند کاری را بدون واسطه انجام می دهد یا در مقام بیان ارتباط تنگاتنگ خالق با مخلوق است، ضمیر مفرد به کار می رود، همانند: «وَأَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۴) تنها من بخشنده مهربانم. «فَأَنِّي قَرِيبٌ» (۵) من به بندگانم نزدیکم.

اما گاهی آیه در مقام بیان عظمت خداوند و شرافت نعمت است که در این موارد ضمیر جمع همچون «إِنَّا» به کار می رود، چنانکه در این آیه می فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» زیرا عطای الهی به بهترین خلق خدا، آن هم عطای کوثر، به گونه ای است که باید با

ص: ۱۷۵

۱- ۲۹۴. انبیاء، ۹۲.

۲- ۲۹۵. مؤمنون، ۵۲.

۳- ۲۹۶. طه، ۱۴.

۴- ۲۹۷. حجر، ۴۹.

۵- ۲۹۸. بقره، ۱۸۶.

همچنین در مواردی که خداوند کاری را با واسطه انجام می دهد، نظیر باران که با واسطه تابش خورشید و پیدایش بخار و ابر می بارد، از ضمیر جمع استفاده می شود، چنانکه می فرماید: «وانزلنا من السماء ماء» (۱) ما از آسمان آبی فرو فرستادیم.

از میان یکصد و چهارده سوره قرآن، چهار سوره با کلمه «اَنَّا» آغاز شده است: سوره های فتح، نوح، قدر و کوثر.

در آغاز یکی از این چهار سوره، از حضرت نوح که اولین پیامبر اولوا العزم است و بعد از حضرت آدم، پدر دوم انسان محسوب می شود، سخن به میان آمده است. در آغاز سه سوره دیگر، به نعمت های ویژه ای همچون نزول قرآن، پیروزی آشکار و عطای کوثر، اشاره شده است. شاید میان این چهار موضوع ارتباطی باشد که یکی رسالت اولین پیامبر اولوا العزم، دیگری نزول آخرین کتاب آسمانی، سومی پیروزی مکتب اسلام و چهارمی تداوم خط رسالت و ابتر نماندن آن را بیان می کند.

کلمه «کوثر» از «کثرت» گرفته شده و به معنای خیر کثیر و فراوان است. و روشن است که این معنا می تواند مصادیق متعددی همچون وحی، نبوت، قرآن، مقام شفاعت، علم کثیر و اخلاق نیکو داشته باشد، ولی آیه آخر سوره، می تواند شاهی بر این باشد که مراد از کوثر، نسل مبارک پیامبر اکرم است. زیرا دشمن کینه توز با جسارت به پیامبر، او را ابتر می نامید و خداوند در دفاع از پیامبرش فرمود: «اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَر» دشمن تو، خود ابتر است. بنابراین اگر مراد از کوثر، نسل نباشد، برای ارتباط آیه اول و سوم سوره، توجیه و معنایی دل پسند نخواهیم داشت.

کلمه «ابتر» در اصل به حیوان دم بریده و در اصطلاح به کسی گفته می شود که نسلی از او به یادگار باقی نمانده باشد. از آنجا که فرزندان پسر پیامبر در کودکی از دنیا رفتند، دشمنان می گفتند: او دیگر عقبه و نسلی ندارد و ابتر است. زیرا در فرهنگ جاهلیت دختر لایق آن نبود که نام پدر را زنده نگاه دارد. بنابراین جمله «اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَر» دلیل آن است که مراد از کوثر، نسل کثیر پیامبر است که بدون شک از طریق حضرت

این نسل پر برکت از طریق حضرت خدیجه نصیب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شد. آری خدیجه مال کثیر داد و کوثر گرفت. ما نیز تا از کثیر نگذریم به کوثر نمی رسیم.

فخر رازی در تفسیر کبیر می گوید: چه نسلی با برکت تر از نسل فاطمه که مثل باقر و صادق و رضا از آن برخاسته است و با آنکه تعداد بسیاری از آنان را در طول تاریخ، به خصوص در زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس شهید کردند، اما باز هم امروز فرزندان او در اکثر کشورهای اسلامی گسترده اند.

در زمانی که خبر تولد دختر سبب اندوه پدر می شد، به گونه ای که صورتش از غصه سیاه گشته و به فکر فرو می رفت که از میان مردم فرار کند یا دخترش را زنده به گور کند: «یتواری من القوم ام یدسه فی التراب» (۱) در این زمان قرآن به دختر لقب کوثر می دهد تا فرهنگ جاهلی را به فرهنگ الهی و انسانی تبدیل کند.

بر اساس روایات، نام یکی از نهرها و حوض های بهشتی، کوثر است و مؤمنان از آن سیراب می شوند. چنانکه در روایت متواتر ثقلین نیز پیامبر فرمود: «انهمما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» کتاب و عترت از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه در قیامت، در کنار حوض به من ملحق شوند.

کوثر الهی، به جنسیت بستگی ندارد؛ فاطمه، دختر بود اما کوثر شد. به تعداد کثیر بستگی ندارد؛ فاطمه، یک نفر بود اما کوثر شد. آری خداوند می تواند کم را کوثر و زیاد را محو کند.

خداوند از اولیای خود دفاع می کند. به کسی که پیامبر را بی عقبه می شمرد، پاسخ قولی و عملی می دهد. وجود فاطمه پاسخ عملی و جمله «هو الابتر» پاسخ قولی است. خداوند نه تنها از اولیای خود، بلکه از همه مؤمنان دفاع می کند: «ان الله یدافع عن الذین آمنوا» (۲)

هدیه کننده خداوند، هدیه گیرنده پیامبر و هدیه شده فاطمه است. لذا عبارت «اَنَا اعطیناک الکوثر» به کار رفته که بیانگر عظمت خداوند و بزرگی هدیه اوست.

هر چه ضربه به دین و مقدّسات دینی شدیدتر باشد، دفاع هم باید قوی تر باشد. به پیامبر اسلام جسارت های زیادی کردند و او را ساحر، کاهن، شاعر و مجنون خواندند که همه آنها به نحوی در قرآن جبران شده است.

به پیامبر گفتند: «اِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (۱) تو جنّ زده ای، ولی خداوند فرمود: «ما انتَ بنعمه ربِّكَ بمجنون» (۲) به لطف الهی تو مجنون نیستی.

به آن حضرت گفتند: «لَسْتَ مُرْسَلًا» (۳) تو فرستاده خدا نیستی، خداوند فرمود: «اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» (۴) قطعاً تو از پیامبرانی.

به حضرت نسبت شاعری و خیالبافی دادند: «لشاعر مجنون» (۵) خداوند فرمود: «و ما علّمناه الشعر و ما ینبغی له» (۶) ما به او شعر نیاموختیم و برای او سزاوار نیست.

گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازار راه می رود: «و قالوا ما لهذا الرسول یا کُلّ الطعام و یمشی فی الاسواق» (۷) خداوند فرمود: پیامبران پیش از تو نیز غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند: «و ما ارسلنا قبلك من المرسلین الاّ انّهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق» (۸)

به آن حضرت ابتر گفتند، خداوند فرمود: «انّ شأنک هو الابر».

آری، پاسخ کسی که به اشرف مخلوقات ابتر بگوید، آن است که خداوند به او کوثری عطا کند که چشم همه خیره و عقل همه مبهوت شود.

خداوند مصداقی برای کوثر در آیه نیاورد تا همچنان مبهم بماند تا شاید اشاره به این باشد که عمق برکت کوثر عطا شده حتّی برای خود پیامبر اکرم در هاله ای از ابهام است.

در این سوره دو خبر غیبی نهفته است: یکی عطا شدن کوثر به پیامبر، آن هم در مکه ای که حضرت دست خالی بود و فرزند پسر نداشت، دیگر ابتر ماندن دشمن که دارای فرزندان و ثروت های بسیار بود.

تاریخ و آمار بهترین شاهد بر کوثر بودن این عطیه الهی است. هیچ نسلی از هیچ

ص: ۱۷۸

۱- ۳۰۲. حجر، ۶.

۲- ۳۰۳. قلم، ۲.

۳- ۳۰۴. رعد، ۴۳.

۴- ۳۰۵. یس، ۳.

۵- ۳۰۶. صافات، ۳۶.

۶- ۳۰۷. یس، ۶۹.

۷- ۳۰۸. فرقان، ۷.

۸- ۳۰۹. فرقان، ۲۰.

قومی در جهان، به اندازه نسل حضرت فاطمه علیها السلام رشد و شکوفایی نداشته است. خصوصاً اگر کسانی را که مادرشان سید است، از سادات به حساب آوریم، آمار سادات در جهان نشانه معجزه این خبر غیبی است.

عطا کردن کوثر به شخصی مثل پیامبر، زمانی معنا دارد که عطا کننده سرچشمه علم و حکمت و قدرت و رحمت باشد. بنابراین عطای کوثر نشانه صفات و کمالات الهی است.

در این سوره که سه جمله دارد، پنج بار شخص پیامبر مورد خطاب قرار گرفته است.

زیرا علاوه بر ضمیر کاف «ک» «اعطیناک»، در خطاب «صلّ» و «لربک» دو بار و در عبارت «انحر» و «شائنک» نیز دو بار، پیامبر مخاطب است. «اعطیناک، فصلّ، لربک، انحر، شائنک»

در سراسر قرآن نیز، بیش از دویست بار خداوند به پیامبرش می فرماید: «ربک»

با آن که او پروردگار تمام هستی: «ربّ کلّ شیء» (۱) و پروردگار همه ی مردم است: «ربّ الناس» (۲)، ولی از میان واژه های «ربّ» کلمه «ربک» بیش از همه به کار رفته و این نشانه آن است که خداوند بر پیامبرش عنایت خاصی دارد.

چنانکه نمونه این عنایت ویژه را در آیات دیگر نیز مشاهده می کنیم، مثلاً خداوند نام اعضا و جوارح پیامبر را در قرآن مطرح کرده است: چهره ات: «وجهک» (۳)، زبانت: «لسانک» (۴) چشمانت: «عینیک» (۵) گردنت: «عنقک» (۶) دستانت: «یدک» (۷) سینه ات: «صدرک» (۸) کمرت: «ظهرک» (۹)

الطاف خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، گاهی با درخواست آن حضرت صورت گرفته است، نظیر «قل ربّ زدنی علماً» (۱۰) پروردگارا! مرا از نظر علمی توسعه بده. اما کوثر هدیه ای الهی بود که بدون درخواست، به پیامبر عزیز داده شد.

ص: ۱۷۹

۱- ۳۱۰. انعام، ۱۶۴.

۲- ۳۱۱. ناس، ۱.

۳- ۳۱۲. بقره، ۱۴۴.

۴- ۳۱۳. قیامت، ۱۶.

۵- ۳۱۴. حجر، ۸۸.

۶- ۳۱۵. اسراء، ۲۹.

۷- ۳۱۶. اسراء، ۲۹.

۸- ۳۱۷. اعراف، ۲.

۹- ۳۱۸. ضحی، ۳.

۱۰- ۳۱۹. طه، ۱۱۴.

از آیه آخر سوره، یعنی «انّ شائنك هو الابتر» استفاده می شود که مراد از کوثر چیزی ضد ابتر است و از آنجا که عرب به افراد بی عقبه و بی نسل که فرزند پسر ندارند و با مردن، آثارشان محو می شود، ابتر می گوید، بهترین مصداق برای کوثر، ذریه پیامبر است که امامان معصوم از نسل فاطمه می باشند. البته کوثر، معنایی عام دارد و شامل هر خیر کثیر می شود.

اگر مراد از کوثر، علم باشد، همان چیزی است که پیامبر مأمور به خواستش بود. «قل ربّ زدنی علماً»

اگر مراد از کوثر اخلاق نیک باشد، پیامبر دارای خلق عظیم بود. «انّک لعلی خلق عظیم»^(۱)

اگر مراد از کوثر عبادت باشد، حضرتش به قدری عبادت می کرد که آیه نازل شد: ما قرآن را نفرستادیم تا این گونه خود را به مشقّت اندازی. «ما انزلنا علیک القرآن لتشقی»^(۲)

اگر مراد از کوثر نسل کثیر باشد که امروزه بیشترین نسل از اوست.

اگر مراد از کوثر امت کثیر باشد، طبق وعده الهی اسلام بر تمام جهان غالب خواهد شد. «لیظهره علی الدین کله»^(۳)

اگر مراد از کوثر شفاعت باشد، خداوند تا جایی که پیامبر راضی شود از امّیت او می بخشد. «و لسوف یعطیک ربّک فترضی»^(۴)

هر کثیری کوثر نیست. قرآن می فرماید: اموال و اولاد مخالفان، شما را به تعجب و اندازد، زیرا که خداوند اراده کرده آنان را در دنیا از طریق همان اموال و اولاد عذاب کند. «فلا- تعجبک اموالهم و لا- اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیاة الدنیا»^(۵)

در قرآن سوره ای به نام کوثر داریم و سوره ای به نام تکاثر. امّا کوثر ارزش است و تکاثر ضدّ ارزش، زیرا اولی عطیّه الهی است که دنباله اش ذکر خداست: «اعطیناک

ص: ۱۸۰

۱- ۳۲۰. قلم، ۴.

۲- ۳۲۱. طه، ۲.

۳- ۳۲۲. توبه، ۳۳.

۴- ۳۲۳. ضحی، ۵.

۵- ۳۲۴. توبه، ۵۵.

الکوثر فصل» و دومی یک رقابت منفی که دنباله اش غفلت از خداست. «الهاکم التکاثر»

کوثر ما را به مسجد می برد برای نماز: «فصل لربک» و تکاثر ما را به گورستان می برد برای سرشماری مردگان. «حتی زُرتم المقابر»

در عطای کوثر بشارت است: «أنا اعطیناک الکوثر» و در تکاثر تهدیدهای پی در پی. «کلاّ سوف تعلمون ثم کلاّ سوف تعلمون»

کوثر، عامل رابطه با خالق است: «اعطیناک الکوثر فصل» و تکاثر، وسیله ای برای سرگرمی با مخلوق. «الهاکم التکاثر»

کوثر که بزرگ ترین هدیه الهی است در کوچک ترین سوره قرآن مطرح شده است.

هدیه اشرف معبود به اشرف مخلوق چیزی جز کوثر نمی تواند باشد. «أنا اعطیناک الکوثر»

در ماجرای فتح مکه که مشرکان دسته دسته و فوج فوج به اسلام وارد می شدند، خداوند تنها دستور تسبیح می دهد: «رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ» ولی برای عطا کردن کوثر می فرماید: «فصل لربک» نماز بگزار. گویا اهمیت کوثر از اسلام آوردن مشرکان بیش تر است.

عطای استثنایی در سوره استثنایی با الفاظ استثنایی:

عطا بی نظیر است، چون کوثر است؛ سوره بی نظیر است، چون کوچک ترین سوره قرآن است و الفاظ بی نظیرند، چون کلمات «اعطینا»، «الکوثر»، «صل»، «انحر»، «شائنک» و «ابتر» تنها در این سوره به کار رفته و در هیچ کجای قرآن شبیه ندارد.

هر زخم زبان و کلامی وزنی دارد. به شخص پیامبر اکرم توهین ها شد، کلماتی از قبیل مجنون، شاعر، کاهن و ساحر به او گفتند و به یاران او نیز توهین ها شد تا آنجا که گفتند: این بیچارگان را از خود دور کن تا ما دور تو جمع شویم. برای هیچ کدام سوره ای مستقل نازل نشد، اما در نسبت ابتر دادن یک سوره نازل شد که خیر کثیر به تو عطا کردیم و دشمن تو ابتر است و این به خاطر آن است که جسارت به شخص و یاران قابل تحمل است، اما جسارت به راه و مکتب که او ابتر و راه او گذرا و بی آینده است، قابل

تَحْمَلُ نیست.

گاهی جسارت برخاسته از لغو‌گویی است که باید با کرامت از کنارش گذشت. «اِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»

گاهی جسارت به خاطر جَوِّ فاسد و دوستان ناباب است، که باید از آنان اعراض کرد. «اِذَا رَأَيْتَ الظَّالِمِينَ يَخُونُونَ فِي أَيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» (۱)

اما گاهی جسارت به مکتب و رهبر است، آن هم از سوی افراد سرشناس و سیاسی که باید جواب سخت به آن داده شود. «اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ» همان گونه که منافقان از روی غرور می گفتند: آیا ما مثل افراد بی خرد به پیامبر ایمان بیاوریم. «اَنْتُمْ كَمَا آمَنَ السَّفَهَاءُ» قرآن، جسارت اینگونه افراد را چنین پاسخ می دهد: «اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ السَّيِّفُوهُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ» (۲) آنان خود بی خردند ولی نمی دانند!

شتر در قرآن، هم در بحث توحید مطرح شده است: «اَفَلَا يَنْظُرُونَ اِلَى الْاَبْلِ كَيْفَ خَلَقْتُمْ» (۳) هم در مورد مقدمات قیامت نام آن آمده است، «وَ اِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (۴) هم در احکام و شعائر حج مطرح شده است، «وَ الْبُذُنُ جَعَلْنَاهَا» (۵) و هم مورد قربانی و کمک رسانی به جامعه قرار گرفته است. «وَ اِنْحَر»

بر اساس روایات، مراد از «وَ اِنْحَر» آن است که به هنگام گفتن تکبیرها در نماز، دستان تا مقابل گودی زیر گلو که محلّ نحر است، بالا آورده شود که این زینت نماز است. (۶)

بر اساس روایات، آن دشمن کینه توزی که به پیامبر اکرم جسارت کرد و او را ابتر خواند، پدر عمرو عاص بود.

خداوند هم سبب ساز است هم سبب سوز. او می تواند از یک فاطمه کوثر بیافریند و می تواند افرادی را که پسران رشید دارند به فراموشی بسپارد.

او می تواند دریا را با زدن عصای موسی خشک، «اِضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ» (۷) و با

ص: ۱۸۲

-
- ۱- ۳۲۵. انعام، ۶۸.
 - ۲- ۳۲۶. بقره، ۱۳.
 - ۳- ۳۲۷. غاشیه، ۱۷.
 - ۴- ۳۲۸. تکویر، ۴.
 - ۵- ۳۲۹. حج، ۳۶.
 - ۶- ۳۳۰. تفسیر مجمع البیان.
 - ۷- ۳۳۱. شعراء، ۶۳.

زدن همان عصا به سنگ، دوازده چشمه جاری سازد. «و اضرب بعصاك الحجر فانفجرت» (۱)

پیام ها:

۱- خداوند به وعده های خود عمل می کند. در سوره ضحی، خداوند وعده ی عطا به پیامبر داده بود: «و لسوف يعطيك ربك فترضى» (۲). پروردگارت در آینده عطائی خواهد کرد که تو راضی شوی. در این سوره می فرماید: ما به آن وعده عمل کردیم. «انا اعطيناك الكوثر»

۲- فرزند و نسل عطیه الهی است. «انا اعطيناك الكوثر»

۳- نعمت ها حتی برای پیامبر اسلام مسئولیت آور است. «اعطيناك... فَصْلٌ»

۴- در قرآن به نماز یا سجده شکر سفارش شده است. «فَصْلٌ»

۵- تشکر باید فوری باشد. «فَصْلٌ» (حرف فاء برای تسریع است)

۶- نوع تشکر را باید از خدا بیاموزیم. «فَصْلٌ»

۷- در نعمت ها و شادی ها خداوند را فراموش نکنیم. «اعطيناك الكوثر فَصْلٌ»

۸- آنچه می تواند به عنوان تشکر از کوثر قرار گیرد، نماز است. «فَصْلٌ»

(نماز جامع ترین و کامل ترین نوع عبادت است که در آن هم قلب باید حضور داشته باشد با قصد قربت و هم زبان با تلاوت حمد و سوره و هم بدن با رکوع و سجود. مسح سر و پا نیز شاید اشاره به آن باشد که انسان از سر تا پا بنده اوست. در نماز بلندترین نقطه بدن که پیشانی است، روزی سی و چهار بار بر زمین ساییده می شود تا در انسان تکبری باقی نماند. حضرت زهرا علیها السلام در خطبه معروف خود فرمود: فلسفه و دلیل نماز پاک شدن روح از تکبر است. «تنزيهاً لكم من الكبر»)

۹- دستورات دینی، مطابق عقل و فطرت است. عقل تشکر از نعمت را لازم می داند، دین هم به همان فرمان می دهد. «فَصْلٌ لربك»

ص: ۱۸۳

۱- ۳۳۲. بقره، ۶۰.

۲- ۳۳۳. ضحی، ۵.

۱۰- چون عطا از اوست: «أنا اعطينا» تشکر هم باید برای او باشد. «فصل لربك»

۱۱- قربانی کردن، یکی از راههای تشکر از نعمت های الهی است. (زیرا محرومان به نوایی می رسند.) «و انحر»

۱۲- هر که بامش بیش برفش بیشتر. کسی که کوثر دارد، ذبح گوسفند کافی نیست باید شتر نحر کند و بزرگ ترین حیوان اهلی را فدا کند. «و انحر»

۱۳- رابطه با خداوند بر رابطه با خلق مقدم است. «فصل... و انحر»

۱۴- انفاقی ارزش دارد که در کنار ایمان و عبادت باشد. «فصل لربك وانحر»

۱۵- شکر عطا گرفتن از خدا، عطا کردن به مردم است. «اعطيناك الكوثر... وانحر»

۱۶- نمازی ارزش دارد که خالصانه باشد، «لربك» و انفاقی ارزش دارد که سخاوت مندانه باشد. «وانحر»

۱۷- دشمنان پیامبر و مکتب او ناکام هستند. (کلمه شائئ اسم فاعل است و شامل هر دشمنی در گذشته و حال و آینده می شود. اگر می گفت: «من شائك هو الابتر» تنها کسانی را که در گذشته دشمنی کرده اند شامل می شد و اگر می گفت: «من يشونك هو الابتر» تنها دشمنان آینده را در برمی گرفت. «ان شائك هو الابتر».)

۱۸- توهین به مقدسات، توبیخ و تهدید سخت دارد. «ان شائك هو الابتر»

۱۹- از متلك ها و توهین ها نهراسیم که خداوند طرفداران خود را حفظ می کند. «ان شائك هو الابتر»

۲۰- زود قضاوت نکنیم و تنها به آمار و محاسبات تکیه نکنیم که همه چیز به اراده خداوند است. (مخالفان، با مرگ پسر پیامبر و داشتن پسران متعدد برای خود، قضاوت کردند که پیامبر ابتر است، ولی همه چیز برعکس شد.) «أنا اعطيناك الكوثر... ان شائك هو الابتر»

«والحمد لله رب العالمين»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ «۲» لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ «۳» وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ «۴» وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ «۵» وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ «۶» لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

بگو: ای کافران! من نمی پرستم آنچه شما می پرستید. و نه شما می پرستید آنچه من می پرستم. و نه من می پرستم آنچه شما پرستش کرده اید و نه شما می پرستید آنچه را من می پرستم. (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم.

نکته ها:

در شأن نزول این سوره آمده است که بعضی از سران قریش به پیامبر گفتند: ای محمد تو یک سال از آیین ما پیروی کن، ما سال بعد از تو پیروی می کنیم. آنگاه هر کدام بهتر بود آن را ادامه می دهیم، اما پیامبر نپذیرفت. گفتند: لا اقل خدایان ما را مس کن و تبرک بجوی تا ما نیز خدای ترا بپرستیم، در این هنگام این سوره نازل شد.

گاهی باید مخالفان را به حال خود رها کرد و گفت: «لکم دینکم» چنانکه در سوره قصص آیه ۵۵ می خوانیم: «لنا اعمالنا و لکم اعمالکم» و این نوعی تحقیر و تهدید است نه اجازه برای هر نوع عمل و عقیده.

در مواردی از قرآن تکرار برای تأکید است، نظیر: «کَلَّا- سوف تعلمون ثم کَلَّا- سوف تعلمون» (۱) و «فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر» (۲) در این سوره نیز تکرار می تواند

ص: ۱۸۵

۱- ۳۳۴. تکاثر، ۳ و ۴.

۲- ۳۳۵. مدثر، ۱۹ و ۲۰.

برای تأکید باشد تا مشرکان از تسلیم شدن مسلمانان قطع امید کنند و می تواند برای تلقین استقامت به مؤمنان باشد تا در مواضع خود پایدار بمانند.

پیام ها:

۱- پیامبر اکرم امین وحی است و هر چه به او نازل شود بازگو می کند. «قل»

۲- مسلمانان باید در برابر پیشنهادات غیر منطقی، صریح و قاطع پاسخ بگویند و دشمنان را از خود مأیوس نمایند. «لا اعد ما بعدون»

۳- به نام وحدت، نباید از اصول و ارزشها سرپیچی کرد. «لا اعد ما بعدون»

۴- دنیای کفر باید از تسلیم شدن مسلمانان مأیوس باشد. «لا اعد... و لا انا عابد»

۵- اعلام برائت از کفار باید مکرر و مؤکد و علنی باشد. «قل یا ایها الکافرون لا اعد ما بعدون»

۶- در دین معامله نکنید، با دشمن سازش و مدافعت نکنید و در برابر تکرار پیشنهادهای نابجا، شما نیز مواضع خود را قاطعانه تکرار کنید. «لا اعد... لا انتم عابدون... و لا انا عابد...»

۷- به خاطر جذب دیگران، دست به هر کاری نزنید. «لا اعد... و لا انتم عابدون»

۸- قرآن از غیب خبر می دهد. حتی یک نفر از پیشنهاد دهندگان، حاضر به اسلام آوردن نشد. «و لا انتم عابدون ما اعد»

۹- پایداری و قاطعیت، شرط رهبری است. «و لا انا عابد...»

۱۰- عبادت و بندگی خدا، ملاک تمایز مؤمن از کافر است. «یا ایها الکافرون... لا انتم عابدون ما اعد»

۱۱- انسان در انتخاب دین آزاد است نه مجبور. «لکم دینکم و لی دین»

۱۲- باید صف ها از هم جدا شود، حق از باطل و کفر از ایمان متمایز شود. «لکم دینکم و لی دین»

۱۳- معبود هر کس، بیانگر دین و آیین اوست. «لا انا عابد... لا انتم عابدون... لکم دینکم و لی دین»

«والحمد لله رب العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ «۲» وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا «۳» فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

هنگامی که نصرت الهی فرا رسید. مردم را دیدی که دسته دسته در دین خدا وارد می شوند. پس باید سپاسگزارانه پروردگارت را تنزیه کنی و از او آمرزش بخواه که او توبه پذیر است.

نکته ها:

عموم مفسرین، این سوره را مربوط به زمان فتح مکه در سال هشتم هجری می دانند که گروهی از مردم به خاطر حقانیت اسلام، ایمان آوردند و بعضی از ترس به اسلام تظاهر کردند، نظیر ابوسفیان که امام علی علیه السلام درباره آنان فرمود: «ما اسلموا ولكن استسلموا و اسروا الكفر»^(۱) آنان در ظاهر مسلمان شدند ولی در دل کافر ماندند. در قرآن برای ایمان دو نوع دخول آمده است: یکی دخول مردم در دین که در این سوره می فرماید: «يدخلون في دين الله» و دیگری دخول ایمان در دل مردم که در سوره حجرات می فرماید: «و لما يدخل الایمان في قلوبکم»^(۲) هنوز دین داخل قلب های شما نشده است.

در حدیث می خوانیم: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام ظهور کنند، مردم دنیا فوج فوج

ص: ۱۸۷

۱- ۳۳۶. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۲۵.

۲- ۳۳۷. حجرات، ۱۴.

به او ایمان می آورند. (۱)

نصرت خداوند، منوط به یاری مردم از دین اوست. «ان تنصروا الله ينصرکم» (۲)

کلمه «تَوَاب» یازده بار در قرآن آمده است که نه بار همراه با واژه رحمت «تَوَاباً رَحِيماً»، یکبار همراه با حکمت (۳) و یک بار به طور مطلق در این سوره آمده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه، عفو عمومی اعلام کردند و همه را بخشیدند و مکه بدون خونریزی فتح شد. حتی هنگامی که حضرت دید سعد بن عبادہ شعار انتقام می دهد و می گوید «اليوم يوم الملحمة» یعنی امروز تلافی می کنیم، حضرت پرچم را از او گرفت و به دست حضرت علی علیه السلام داد و فرمود: شعار را عوض کنید و بگویید: «اليوم يوم المرحمة» امروز روز رحمت است نه انتقام.

در فتح مکه، امید بت پرستان به یأس و مرکز شرک به پایگاه توحید تبدیل شد. موانعی که بر سر راه مؤمنان بود، برچیده شد، اسلام تثبیت گشت و برای صدور به کشورهای دیگر آماده شد.

فرمان استغفار یا برای نورائیت بیشتر قلب است یا برای زدودن غرور پیروزی یا برای گناهان اُمت و یا به خاطر معرفت بالای حضرت نسبت به خداوند است.

نگاهی گذرا به فتح مکه

بعد از صلح حدیبیه، چون مشرکان پیمان شکنی کردند، پیامبر نیرویی فراهم و مکه را بدون خونریزی فتح کرد و شرح ماجرا چنین است: مسلمانان در چند کیلومتری مکه اردو زدند و ابوسفیان که شبانه برای سرکشی از مکه خارج شده بود با عباس عموی پیغمبر ملاقاتی داشت. عباس گفت: پیامبر با ده هزار سرباز به سراغ شما آمده است. ابوسفیان ترسید و به عباس پناهنده شد و پیامبر امان دادن عباس را پذیرفت. پیامبر فرمود: هر کس به مسجد الحرام پناه ببرد یا به خانه ابوسفیان برود یا در خانه خود بماند، در امان است.

پیامبر به عباس فرمود: ابوسفیان را در تنگه ای که گذرگاه مکه هست ببر تا لشگریان الهی که از آنجا می گذرند، او ببینند. ابوسفیان با دیدن این مانور وحشت کرد و به عباس گفت: سلطنت فرزند برادرت بسیار عظیم شده است، عباس گفت: سلطنت نیست بلکه

ص: ۱۸۸

۱- ۳۳۸. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۳۳۹. محمد، ۷.

۳- ۳۴۰. نساء، ۱۷.

نبوت است. سپس عباس به او گفت: به سراغ مردم مکه برو و آنها را از مقابله با لشکر اسلام بازدار.

ابوسفیان وارد مسجدالحرام شد و به مردم گفت: محمد با جمعیتی وارد مکه می شود که توان مقابله با او را ندارید، پس به مسجد الحرام یا خانه من یا خانه خود پناهنده شوید و اسلام بیاورید تا سالم بمانید.

به هر حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مکه شد و به یاد روزی که از مکه مخفیانه خارج شد و به شکرانه این پیروزی سجده کرد. سپس پیامبر با تلاوت سوره فتح وارد مسجد الحرام شد و مسلمانان همراه آن حضرت تکبیر می گفتند. حضرت نزدیک کعبه آمد و بت ها را می شکست و می فرمود: «جاء الحق و زهق الباطل انّ الباطل كان زهوقا» (۱) از آنجا که دست حضرت به بت های بزرگ کعبه نمی رسید، به علی علیه السلام دستور داد تا پا بر دوش پیامبر نهد و بت ها را سرنگون کند. سپس حلقه کعبه را گرفت و از مردم مکه پرسید: شما امروز چه انتظاری از من دارید؟ گفتند: بخشش. اشک در چشم حضرت جمع شد و مردم گریه کردند. حضرت سخن یوسف را که به برادرانش فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم» (۲) امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست، به زبان آورد و فرمود: همه آزادید. آنگاه جملات «لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده نصر عبده...» را خواند و فرمود: هیچ کس از خون های ریخته شده و اموال غارت شده گذشته سخنی نگوید و تمام پرونده های گذشته مختومه و همه مشمول عفو عمومی شدید، پس وارد زندگی نوین شوید.

پیام ها:

۱- پیروزی در سایه نصرت الهی است. «اذا جاء نصر الله و الفتح»

۲- نابودی سران کفر و شرک، زمینه برای ورود مردم به توحید و یکتاپرستی است. «اذا جاء نصر الله... الناس یدخلون فی دین الله»

۳- مسلمانان وظیفه دارند در حدّ توان و امکان خود تلاش کنند تا زمینه ورود دیگران به اسلام فراهم شود. «اذا جاء نصر الله... الناس یدخلون فی دین الله»

ص: ۱۸۹

۱- ۳۴۱. اسراء، ۸۱.

۲- ۳۴۲. یوسف، ۹۲.

۴- اگر موانع برطرف شود، مردم گروه گروه ایمان می آورند. «یدخلون فی دین الله افواجا»

۵- تا قبل از فتح مکه مردم یکی یکی مسلمان می شدند، ولی بعد از فتح مکه، گروه گروه. «یدخلون فی دین الله افواجا»

۶- فتح و پیروزی شما را مغرور نسازد که هرچه هست از خداست. «اذا جاء نصر الله... فسبح بحمد ربك»

۷- تنزیه خداوند از عیب و نقص و ظلم، باید همراه با سپاس از نعمت ها و ستایش او باشد. «فسبح بحمد ربك»

۸- سپاس و ستایش و تسبیح خداوند، مقدمه استغفار و آمرزش طلبی است. «فسبح بحمد واستغفره»

۹- صالحان که به قدرت می رسند به جای غرور و غفلت، جان و روح خود را با یاد خدا معطر می کنند. «اذا جاء نصر الله... فسبح بحمد ربك»

۱۰- خداوند منزّه است از اینکه یاران دینش را تنها بگذارد. «اذا جاء نصر الله... فسبح»

۱۱- هر کس، حتی پیامبر، هر قدر هم تسبیح و تحمید کند، در پایان آن استغفار کند. «واستغفره»

۱۲- توبه پذیری سنت خداوند است. «انه كان تواباً»

«والحمد لله رب العالمين»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ «۲» مَيَّا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ «۳» سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ «۴» وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ «۵» فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

بریده باد دو دست ابولهب و نابود باد. نه دارائیش و نه آنچه بدست آورد، به حالش سودی نکرد. به زودی به آتشی شعله ور درآید. (همراه) زنش، آن هیزم کش (آتش افروز). (در حالی که) در گردنش ریشمانی از لیف خرما است.

نکته ها:

هنگامی که آیه «و انذر عشیرتک الاقرین» (۱) نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدیکان و خویشاوندان را دعوت کرد و پیام وحی را به آنان رساند. ابولهب که عموی حضرت بود گفت: «تَبًّا لَّکَ» هلاکت بر تو باد. این سوره نازل شد و گفتار او را به خودش رد کرد.

از آنجا که این نفرین عملی شد و ابولهب و همسرش با کفر از دنیا رفتند، معلوم می شود که در این سوره نسبت به ابولهب یک پیشگویی نیز شده است.

«تَبَّتْ» از ریشه «تَبَّ» به معنای خسران و هلاکت است و مراد از «ید» در آیه، دست ظاهری نیست، بلکه کنایه از وسیله قدرت و تلاش انسان است. بنابراین معنای آیه چنین است که تلاشهای ابولهب به هدر رفت و او گرفتار زیان و خسارت شد. (۲)

در تاریخ آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دعوت می کرد و

ص: ۱۹۱

۱- ۳۴۳. شعراء، ۲۱۴.

۲- ۳۴۴. تفسیر المیزان.

ابولهب از پشت سر او را تکذیب و به سوی او سنگ پرتاب می کرد.

گاهی زائران مکه به سراغ ابولهب می آمدند و از او درباره حضرت محمد صلی الله علیه وآله سؤال می کردند. او می گفت: محمد مجنون است و ما مشغول مداوای او هستیم.^(۱)

با آنکه ابولهب و همسرش مرده اند و استخوان هایشان پوسیده است اما این آیات همچنان باید تلاوت شود تا مایه عبرت دیگران و زیاد شدن قهر و عذاب الهی بر آنان گردد.

ابولهب برادران خوبی مثل حضرت حمزه و ابوطالب و پدر خوبی چون عبدالمطلب داشت اما هر کس برای خود حسابی دارد. علاقه ها و روابط خانوادگی نباید خللی در ایمان و مکتب ایجاد کند. «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» سلمان فارسی از اهل بیت پیامبر می شود و ابولهب عموی پیامبر، مورد لعن و نفرین خداوند.

در قدیم بته های هیزم را که جمع می کردند، آن را با طناب می بستند و آن را به دوش می انداختند. چون همسر ابولهب، هیزم در مسیر راه پیامبر می ریخت تا آن حضرت را آزار دهد، لذا قرآن می فرماید: در قیامت نیز هیزم آتش دوزخ است و آن طناب هایی که برای جمع آوری هیزم استفاده می کرد، به گردنش آویخته است.^(۲)

ابولهب فرزندی به نام لهب نداشت ولی شاید به خاطر سرخی صورتش او را ابولهب می گفتند.

زن ابولهب، فردی شاعر بود. نامش امّ جهل، خواهر ابوسفیان و عمه معاویه بود. کینه دیرینه با پیامبر داشت و خار بر سر راه پیامبر می ریخت و اشعاری در تحقیر و هجو آن حضرت می سرود.

روز قیامت، مال و ثروت به درد انسان نمی خورد: «ما أغنى ماله و ما كسب»

در قرآن چهار نوع زن و شوهر ذکر شده است:

زن و شوهری که در کار نیک همفکر و همراهند. (حضرت علی و حضرت زهراء علیهما السلام که به یتیم و اسیر و مسکین طعام دادند.) «و يطعمون الطعام»^(۳)

زن و شوهری که در کار بد همراهند. «ابی لهب... و امراته»

ص: ۱۹۲

۱- ۳۴۵. تفسیر نمونه.

۲- ۳۴۶. تفسیر المیزان.

۳- ۳۴۷. انسان، ۸.

زن و شوهری که مرد در راه حق و زن در راه باطل است. نظیر حضرت نوح و حضرت لوط که همسرانشان ایمان نیاورده و با مخالفان همدست شدند. «کانتا تحت عبدین» (۱)

زن و شوهری که زن در راه حق و مرد در راه باطل است. نظیر فرعون و همسرش. «ضرب الله مثلاً للذين آمنوا امرأت فرعون» (۲)

حضرت علی علیه السلام در نامه ای به معاویه نوشت: «منا خير نساء العالمين و منكم حمالة الحطب» (۳) بهترین زنان از ماست و هیزم آور آتش از شماست.

پیام ها:

۱- اعلام برائت از ناهالان جزء دین است. «تبت یدا ابی لهب»

۲- کیفر توهین به مقدسات، لعن و نفرین ابدی است. «تبت یدا ابی لهب»

۳- باید برای نابودی کامل کفر دعا کنیم. «یدا» (قطع شدن دو دست نشانه بی نتیجه ماندن تلاشهاست).

۴- پاسخ مخالفان را مثل خودشان بدهید. در پاسخ آنان که به پیامبر گفتند: «تبا لک» خداوند فرمود: «تبت یدا ابی لهب»

۵- در نظام مکتبی، ضابطه بر رابطه مقدم است. «تبت یدا ابی لهب»

۶- مال و ثروت، یکی از ابزارهای مخالفان انبیاست. «ما اغنی عنه ماله و ما کسب» (ابولهب سرمایه داری بود که ثروتش را برای محو اسلام هزینه کرد).

۷- بدتر از فساد تکرار آن است. «حماله»

۸- در برابر قهر الهی نه ثروت کارائی دارد و نه هر چیز که در اثر تلاش به دست آید، خواه ثروت باشد یا مقام و عنوان و حکومت و شهرت. «ما اغنی عنه ماله و ما کسب»

۹- قهر الهی نسبت به ستمگران دور نیست. «سیصلی»

۱۰- اشرافیت دنیا، همراه با تحقیر آخرت است. «فی جیدها جبل من مسد»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۹۳

۲- ۳۴۹. تحریم، ۱۱.

۳- ۳۵۰. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بگو: او خداوند یگانه است.

نکته ها:

کلمه «الله» از «وَلَهُ» به معنای تحیر است، یعنی آفریده ها از درک حقیقت او عاجز و در شناخت ذات او واله و متحیرند. چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: معنای الله آن است که او معبودی است که آفریده ها در او حیرانند، زیرا او از درک دیدگان مستور و از دسترس افکار و عقول، محجوب است. (۱)

میان کلمه «واحد» و «أحد» تفاوت است. «واحد» در جایی به کار می رود که ثانی و ثالث برای آن فرض شود، بر خلاف «أحد» که در مورد یکتا و یگانه استعمال می شود. چنانکه اگر گفتی: یک نفر حریف او نیست، یعنی چند نفر حریف او می شوند، اما اگر گفتی: احدی حریف او نیست، یعنی هیچ حریفی ندارد.

توحید، مرز میان ایمان و کفر است و ورود به قلعه ایمان بدون اقرار به توحید ممکن نیست. اولین سخن پیامبر کلمه توحید بود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا».

در سفری که امام رضا علیه السلام با اجبار مأمون وادار به هجرت از مدینه به مرو شد، در مسیر راه وقتی به نیشابور رسید، مردم دور آن حضرت جمع شدند و از او هدیه و رهنمود خواستند. امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم از پدرش و او از اجدادش و آنان از پیامبر خدا نقل

ص: ۱۹۴

کردند که خداوند فرموده است: «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی: توحید، قلعه من است و هر کس داخل این قلعه شود از قهر من در امان است.» آنگاه امام رضا علیه السلام فرمود: البتّه توحید شروطی دارد و من (که امام حاضر هستم) شرط آن هستم، یعنی توحید بی ولایت پذیرفته نیست. در زمان غیبت امام معصوم نیز، بنا بر فرمان خودشان باید به سراغ فقهای عادلّی که از هوی و هوس دورند، برویم. بنابراین توحید کامل، ایمان به یکتایی خداوند، دور کردن فکر و عمل از هر نوع شرک و پیروی از رهبران معصوم در زمان حضور و فقهای عادل در زمان غیبت است.

حضرت علی علیه السلام در نامه ای به فرزندش امام حسن علیه السلام می نویسد: «لَوْ كَانَ لِرُبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ» اگر پروردگارت شریکی داشت، او نیز پیامبرانی می فرستاد تا مردم او را بشناسند و بندگی اش کنند. (۱)

دلیل یکتایی او، هماهنگی میان آفریده هاست. چنانکه امام صادق علیه السلام «اتّصال التدبیر» را نشانه یکتایی آفریدگار می شمارد. (۲) هماهنگی میان خورشید و ماه و زمین و آب و باد و خاک و کوه و دشت و دریا با یکدیگر و هماهنگی همه آنها با نیاز انسان، نشانه یکپارچگی تدبیر در نظام هستی است. انسان اکسیژن می گیرد و کربن پس می دهد ولی گیاهان کربن می گیرند و اکسیژن پس می دهند. نیازهای طفل با محبت والدین و خستگی روز با خواب شب تأمین می شود.

در جنگ جمل، یک عرب صحرانشین درباره معنای توحید از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد. دیگر رزمندگان از او ناراحت شدند که این چه سؤال نابجایی است، اما آن حضرت فرمود: جنگ ما برای توحید است و آنگاه معنای صحیح توحید را برای او بیان فرمود. (۳)

خداوند، نه فقط در ذات، بلکه در صفات نیز یکتاست. او مثل ما نیست که صفاتش از ذاتش جدا باشد. ما علم و قدرت داریم ولی در کودکی نداشتیم و در پیری نیز از دست می دهیم. خداوند علم و قدرت دارد ولی این صفات برای او پیدا نشده، بلکه همراه ذات

ص: ۱۹۵

۱- ۳۵۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- ۳۵۳. تفسیر نورالثقلین ج ۳، ص ۴۱۸.

۳- ۳۵۴. تفسیر نورالثقلین.

او بوده است، چنانکه صفتِ مخلوق بودن، عاجز بودن و فقیر بودن هیچ گاه از ما جدا نبوده و جدا نخواهد شد.

پیام ها:

۱- پیامبران امین وحی اند؛ خدا به پیامبر فرمود: «قل...» او نیز می گوید: «قل...»

۲- خداوند، در عین حضور، از دیدگان غایب است و قابل مشاهده نیست. «هو» (اهل توحید عقیده دارند که «لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار»^(۱) چشم ها او را درک نمی کند ولی او چشم ها را درمی یابد).

۳- به سؤالات اعتقادی باید پاسخ داد. «قل هو الله...»

۴- عقاید حق را باید به دیگران اعلام کرد. «قل هو الله...»

۵- خداوند در همه چیز یکتاست. در ذات و صفات، در علم و قدرت و حیات و حکمت، در آفرینش و هستی بخشی. «قل هو الله احد»

«۲» أَلَلَّه الصَّمَدُ

خداوندی که مقصود همگان است.

نکته ها:

«صَمَد» به معنای قصد کردن است. خداوند صمد است، یعنی همه موجودات در امورشان او را قصد می کنند و او مقصود همگان است. چنانکه امام جواد علیه السلام در معنای «صمد» فرمود: «سَيِّدٌ مَصْمُودٌ إِلَيْهِ: او بزرگی است که موجودات به او رجوع می کنند و محتاج اویند.» نظیر آیه «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»^(۲).

امام حسین علیه السلام در پاسخ اهل بصره که از معنای صمد سؤال کرده بودند، فرمود: معنای صمد همان جملات پس از آن یعنی «لم يلد و لم يولد» است.^(۳)

حضرت علی علیه السلام در تفسیر صمد فرمود: «هو الله الصمد الذي لا من شيء و لا في شيء و لا على شيء، مبدع الأشياء و خالقها و منشئ الأشياء بقدرته، يتلاشى ما خلق للفناء بمشيئته و يبقى ما خلق للبقاء»

ص: ۱۹۶

۱- ۳۵۵. انعام، ۱۰۳.

۲- ۳۵۶. نجم، ۴۲.

۳- ۳۵۷. تفسیر نورالثقلین.

بعلمه» (۱) خداوند صمد است، یعنی از چیزی به وجود نیامده، در چیزی فرو نرفته، و بر چیزی قرار نگرفته است، آفریننده اشیاء و خالق آنها است، همه چیز را به قدرتش پدید آورده، آنچه برای فنا آفریده به اراده اش از هم متلاشی می شود و آنچه برای بقاء خلق کرده به علمش باقی می ماند.

پیام ها:

۱- توجّه تمام موجودات، خواسته یا ناخواسته به سوی اوست. «اللّٰه الصمد»

۲- تنها او غنی است و همه به او محتاجند. «اللّٰه الصمد»

۳- تنها خداوند است که سزاوار قصد کردن است. «اللّٰه الصمد» (حرف الف و لام در الصمد برای حصر است).

۴- موجودات، در همه امورشان محتاج اویند. «اللّٰه الصمد» (کلمه صمد مطلق است و شامل تمام احتیاجات مادی و معنوی مخلوقات می شود).

«۳» لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ

فرزند نیاورده و فرزند کسی نیست.

نکته ها:

رابطه خداوند با موجودات، رابطه آفرینش است نه زایش. او موجودات را می آفریند، یعنی از نیستی به هستی می آورد، نه آنکه خود بزاید. زیرا نوزاد از جنس والدین و در واقع جزئی از آنهاست، در حالی که هیچ چیز از جنس خداوند و یا جزئی از او نیست.

چون بیشتر مشرکان و اهل کتاب برای خداوند فرزند قائل بودند، لذا «لم یلد» که به معنای نداشتن فرزند است، مقدّم بر «لم یولد» آمده است. (۲)

موجودات، نه فقط از او زاده نشوند، بلکه حتی از او خارج نشوند، آن گونه که میوه از گل، درخت از هسته، آب از ابر و چشمه، آتش از چوب، کلام از دهان، نوشته از قلم، بو از گل، مزه از غذا، فکر از عقل، گرما از آتش، سرما از یخ، خواب و خیال از ذهن، اندوه و شادی و بیم و امید از دل، صادر و خارج می شوند. (۳)

ص: ۱۹۷

این آیه، هم عقیده مسیحیت که عیسی را فرزند خدا می دانند و هم عقیده یهود که عزیر را فرزند خدا می دانستند و هم عقیده مشرکان جاهلی که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، رد می کند.

پیام ها:

۱- صَمَدِیت و بی نیازی خداوند از همه چیز، دلیل آن است که او نیاز به فرزند و والدین ندارد. «اللّٰهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»

۲- خداوند علّتی ندارد و از چیزی به وجود نیامده است. «و لم یولد»

۳- مولود، معلول است و نمی تواند خدا باشد. «و لم یولد» (چگونه مسیحیان عیسی را مولود مریم، ولی باز هم او را خدا می دانند؟)

«۴» وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

و هیچ همتایی برای او نباشد.

نکته ها:

«كُفُوًا» به معنای شبیه و نظیر و مانند است. در ازدواج، توصیه شده همسری انتخاب کنید که «كفو» شما باشد. یعنی در دین و اخلاق شبیه و مانند شما باشد.

خدا صمد است، یعنی او از دیگران بی نیاز و همه به او نیازمندند. بنابراین نمی تواند همتایی داشته باشد، زیرا همتای او باید بی نیاز از او باشد که این با صمد بودن خدا سازگار نیست.

پیام ها:

۱- نه در ذات، نه در صفات و نه در افعال، هیچ کس و هیچ چیز شبیه و مانند خداوند نیست. «و لم یکن له کفوا احد»

۲- خداوند شبیه ندارد تا بتواند شریک او در امور هستی گردد. «و لم یکن له کفوا احد» «والحمد لله رب العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ «۲» مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ «۳» وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ «۴» وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ «۵» وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده دم. از شرّ آفریده هایش. و از شرّ تاریکی شب، آنگاه که همه جا را فراگیرد. و از شرّ افسون گرانی که در گره ها می دمند. و از شرّ هر حسود آنگاه که حسد ورزد.

نکته ها:

کلمه «فلق» مثل «فجر» به معنای شکافتن است، شکافتن سیاهی شب یا سپیده صبح: «فالق الاصباح»^(۱)؛ شکافتن دانه درون خاک. «فالق الحبّ و النّوی»^(۲)

مراد از «غاسق» آغاز شب است که تاریکی را به همراه می آورد. چنانکه می فرماید: «اقم الصّیلاه لدلوك الشمس الى غسق الّیل»^(۳) و شاید مراد از «غاسق» هر موجود ظلمت آور باشد که تاریکی های معنوی را به همراه خود می آورد و گسترش می دهد.

«نفّاثات» از «نفث» به معنای دمیدن و «عُقَد» جمع «عَقْد» به معنای گره است.

در هر چیزی احتمال بروز شرّ وجود دارد، حتی کمالاتی مثل علم و احسان، شجاعت و عبادت نیز آفاتی دارند. آفت علم، غرور؛ آفت احسان، منت گذاردن؛ آفت عبادت، عُجب و آفت شجاعت، ظلم و تهور است.

در آسیب پذیری سه اصل وجود دارد: آمادگی هجوم از سوی دشمن. فرصت های

ص: ۱۹۹

۱- ۳۶۱. انعام، ۹۶.

۲- ۳۶۲. انعام، ۹۵.

۳- ۳۶۳. اسراء، ۷۸.

مناسب برای هجوم، نظیر تاریکی ها. وجود حفره ها و نقطه ضعف ها. آری دشمن به دنبال تاریکی ها و حفره ها و نقاط ضعف است.

تبلیغات سوء، جوسازی ها، سخن چینی ها، جاسوسی ها و شایعه پراکنی ها، نمونه هایی از «نفاثات فی العقد» است، یعنی می دمند تا محکومات را سست کنند. چنانکه کسانی با وسوسه و شک میان همسران فتنه گری می کنند «ما یفرقون بین المرء و زوجته» (۱)

با اینکه هرچه خدا آفریده، خیر است: «الذی احسن کلّ شیء خلقه» (۲) لیکن هر چیزی اگر در مسیر صحیح خود قرار نگیرد، شرّ می شود. چنانکه آهن خیر است ولی اگر چاقو شد، امکان سوء استفاده از آن وجود دارد.

پناه بردن به خدا از خطرات، تنها با گفتن «اعوذ» حاصل نمی شود، بلکه علاوه بر گفتن، عمل نیز لازم است. چنانکه اهل بیت پیامبر علیهم السلام وقتی مسکین و یتیم و اسیر را اطعام کردند، گفتند: «أنا نخاف من ربنا يوماً عبوساً قمطريراً» (۳) ما از روز قیامت می ترسیم که اطعام کردیم. قرآن می فرماید: «فوقاهم الله شرّ ذلک الیوم» (۴) خداوند نیز آنان را از شرّ آن روز نجات داد. پس گفتن «أنا نخاف» به تنهایی کارساز نیست، بلکه باید همراه با عمل باشد.

شرّ مطلق وجود ندارد و خداوند نیافریده است، بلکه چه بسیار اموری که از یک زاویه، شرّ دیده می شوند و زاویه ای دیگر خیر. چنانکه مولوی می گوید:

زهر مار، آن مار را باشد حیات

لیک آن، آدمی را شد ممات

پس بد مطلق نباشد در جهان

بد به نسبت باشد، این را هم بدان

بعضی از سختی ها و فشارها، شرّ نیست، بلکه رمز تکامل است. مولوی می گوید:

گندمی را زیر خاک انداختند

پس ز خاکش خوشه ها بر ساختند

بار دیگر کوفتندش ز آسیا

قیمتش افزون و نان شد جان فرا

باز نان را زیر دندان کوفتند

گشت عقل و جان و فهم سودمند

باز آن جان، چون که محو عشق گشت

يُعْجِبُ الزَّراَعُ آمَدَ بَعْدَ كَشْتِ

ص: ۲۰۰

۱- ۳۶۴. بقره، ۱۰۲.

۲- ۳۶۵. سجده، ۷.

۳- ۳۶۶. انسان، ۱۰.

۴- ۳۶۷. انسان، ۱۱.

قرآن سفارش می کند که با همسرانتان خوب رفتار کنید و اگر نسبت به آنان کراهت دارید، چه بسا در کنار آن الطافی نهفته باشد. «و عاشروهنّ بالمعروف فان کرهتموهنّ فعیسی ان تکرهوا شیئاً و یجعل الله فیہ خیراً کثیراً» (۱) چنانکه گاهی زن زیبا نیست، ولی مادر فرزندان بزرگ و برجسته می شود.

بسیار از تلخی ها، استعدادهای ما را شکوفا می کند، حالت صبر و مقاومت را در ما رشد می دهد و دل انسان را خاضع و خاشع می سازد. «لعلهم یتضرّعون» (۲)

شب برای مردان خدا، زمان بندگی و عبادت است: «یتلون آیات الله آناء الیل» (۳) ولی برای نامردمان، زمان توطئه و تهدید و هجوم است. «من شرّ غاسق»

سخن و یا حرکتی که روابط و دوستی های محکم را متزلزل کند، نقائات است و باید از آن به خدا پناه برد.

پناه بردن انسان به خدا، مستلزم پناه دادن خداوند است و گرنه فرمان پناه بردن لغو بود.

در میان تمام شرور نام سه شرّ در این سوره آمده است:

- شرور پنهان و در تاریکی ها. «من شرّ غاسق اذا وقب»

- شرور زبان های ناپاک. «من شرّ النّفّاثات فی العقد»

- شرور حسادت ها و رقابت های منفی. «و من شرّ حاسد اذا حسد»

برخی زنان به خاطر زیبایی و لطافت در گفتار، می توانند مردان را در تصمیمات خود سست کنند و مصداق نقائات باشند.

یکی از مصادیق نقائات، سحر و جادو است و لذا آموزش و عمل آن حرام است.

با اینکه «شر ما خلق» شامل تمام شرور می شود، ولی نام سه شرّ را به خاطر اهمیتی که دارد، جداگانه آورده است. «غاسق اذا وقب - النّفّاثات فی العقد - حاسد اذا حسد»

پناه بردن در هر حال لازم است، خواه آنجا که خطر باشد: «شرّ ما خلق» خواه دریافت کمال باشد: «فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم» (۴) هرگاه قرآن تلاوت می کنی از شرّ شیطان به خداوند پناه ببر.

ص: ۲۰۱

۱- ۳۶۸. نساء، ۱۹.

۲- ۳۶۹. اعراف، ۹۴.

۳- ۳۷۰. آل عمران، ۱۱۳.

در سوره فلق، در برابر سه شرّ بیرونی، به یک صفتِ الهی پناه می‌بریم. (از شرّ غاسق و نفّاثات و حاسد، به صفتِ «ربّ الفلق» پناه بردیم.) اما در سوره ناس به عکس است. در برابر یک خطر درونی، به سه صفت الهی پناهنده می‌شویم. (از شرّ وسوسه قلب، به صفاتِ «ربّ النَّاس»، «ملک النَّاس» و «اله النَّاس» پناه می‌بریم.)

بحثی درباره حسادت

تلاش برای به دست آوردن کمالاتی که دیگران دارند، غبطه و ارزش است، ولی تلاش برای نابود کردن کمالات دیگران حسادت است. حسادت نشانه کم ظرفیتی و تنگ نظری است. اولین قتلی که در زمین واقع شد به خاطر حسادت میان فرزندان آدم بود و اولین گناهی که در آسمان واقع شد، حسادت ابلیس به آدم بود. در حدیث می‌خوانیم: حسادت ایمان را می‌خورد آن گونه که آتش هیزم را. (۱)

آنچه بر سر اهل بیت پیامبرعلیهم السلام آمد که آنان را کنار زدند، ناشی از حسادت بود و قرآن در آیه ۵۴ سوره نساء می‌فرماید: چرا به خاطر الطاف و تفضّل خداوند، بر افراد لایق حسادت می‌ورزند، مگر نمی‌دانند ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک عظیم دادیم.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الحسد داء عیاء لایزال الا بهلک الحاسد او بموت المحسود» (۲) حسادت مرض خطرناکی است که جز با مرگ محسود یا هلاکت حسود از بین نمی‌رود.

حسود در واقع به خدا اعتراض دارد و در برابر اراده و حکمت او جهت می‌گیرد که چرا به او عطا کرده و به من نداده است.

حسود هرگز خیرخواهی و نصیحت نمی‌کند و به خاطر خوی حسادت، از رسیدن خیر خودش به دیگران جلوگیری می‌کند.

قرآن، ریشه بسیاری از گناهان را «بغیاً» به معنای حسادت دانسته است و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «انّ الکفر اصله الحسد» (۳) ریشه کفر حسادت است. چنانکه در برابر پیامبران می‌گفتند: «أبشر یهدوننا» (۴) آیا انسانی مثل ما پیامبر شود و ما را

ص: ۲۰۲

۱- ۳۷۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲- ۳۷۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۹۳.

۳- ۳۷۴. کافی، ج ۸، ص ۷.

۴- ۳۷۵. تغابن، ۶.

هدایت کند؟

حسود معمولاً- منافی است. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الحاسد یظهر وُدّه فی اقواله و یخفی بُغضه فی افعاله» (۱) در ظاهر اظهار علاقه می کند ولی در باطن کینه و بغض دارد.

منشأ و درمان حسادت

گاهی تبعیض نابجا میان افراد، حسادت آنان را بر می انگیزد.

گاهی مردم توجیه نیستند و شرایط را یکسان می پندارند و همین که یک برتری و امتیازی دیدند حسادت می ورزند. در حالی که اگر حکمت و دلیل تفاوت ها را بدانند آرام می شوند.

حسادت در خاندان نبوت نیز پیدا می شود، همان گونه که در خانه حضرت یعقوب، حسادت فرزندان، آنان را به چاه افکندن برادر وادار کرد.

دامنه حسادت تنها نسبت به نعمت های مادی نیست، بلکه گاهی نسبت به ایمان افراد حسادت می شود و می خواهند آنان را به کفر برگردانند. «یردّونکم من بعد ایمانکم کفّاراً حسداً» (۲)

برای درمان حسادت باید اینگونه فکر کرد:

دنیا، کوتاه و کوچک است و غصه برای آن ارزشی ندارد.

ما نیز نعمت هایی داریم که دیگران ندارند.

نعمت ها بر اساس حکمت تقسیم شده است، گرچه ما حکمت آن را ندانیم.

آنکه نعمتش بیشتر است، مسئولیتش بیشتر است.

بدانیم که حسادت ما بی نتیجه است و خداوند به خاطر اینکه بنده ی چشم دیدن نعمتی را ندارد، لطف خود را قطع نمی کند و فقط خودمان را رنج می دهیم.

پیام ها:

۱- پناه بردن به خدا را باید به زبان جاری کرد. «قل اعوذ»

۲- به خاطر زیادی خطرات و اهمیت آن انبیا نیز باید به خدا پناه برند. «قل اعوذ»

١- ٣٧٦. غررالحكم.

٢- ٣٧٧. بقره، ١٠٩.

۳- اصلاح خود و جامعه، بدون استمداد و پناهندگی به خداوند امکان ندارد. «قل اعوذ بربّ الفلق»

۴- چون شرور بر قلب و فکر انسان قفل می زند، باید به قدرتی پناه برد که شکافنده و شکننده قفل ها و موانع باشد. «ربّ الفلق»

۵- در دعا با دید وسیع برخورد کنید. «شَرّ ما خلق» (همه مخلوقات را در بر می گیرد).

۶- در میان همه شرور، شر حسادت، تفرقه افکنی، عهد شکنی و توطئه های پنهان اهمیّت بیشتری دارد. «من شرّ غاسق... شرّ النفاثات... شرّ حاسد»

۷- دشمن آنقدر می دمد تا تبلیغاتش مؤثر واقع شود. («نفاثات» جمع «نفاثه»، صیغه مبالغه است.)

۸- با وسوسه ها عقاید سست می شود و حرف اثر می کند. «من شرّ النفاثات فی العقد»

۹- حسادت، دارویی جز پناه بردن به خدا ندارد. «قل اعوذ... اذا حسد»

۱۰- زمینه ها زمانی خطرناک است که به فعلیّت در آیند. «حاسد اذا حسد»

۱۱- حسادت، کم و بیش در افراد هست؛ اقدام عملی بر اساس آن گناه است. «اذا حسد»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ «۲» مَلِكِ النَّاسِ «۳» إِلَهِ النَّاسِ «۴» مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ «۵» الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ «۶» مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

(ای پیامبر!) بگو: پناه می برم به پروردگار آدمیان. پادشاه آدمیان. معبود آدمیان. از شرّ وسوسه شیطان. آن که اندیشه بد در دل مردمان افکند. از جنس جنّ باشد یا انسان.

نکته ها:

در قرآن، بیش از ۳۰۰ مرتبه کلمه «قل» آمده که بسیاری از آنها فرمان خداوند به پیامبر است و در پاسخ مخالفان یا موافقان می باشد.

کلمه «وسواس» هم به معنای موجود وسوسه گر می آید و هم به معنای وسوسه و خطورات و افکار ناروا، ولی در اینجا به معنای وسوسه گر است.

گفتن کلمه «اعوذ» برای نجات از خطرات کافی نیست، بلکه باید در عمل نیز از عوامل خطر ساز دوری کرد. و گرنه خانه را در مسیر سیل ساختن و نوشتن «اعوذ بالله من السّيل» بر سر در خانه به منزله مسخره است. کسی که می گوید: «اعوذ بالله»، باید در عمل نیز از سرچشمه های فساد دوری کند.

به کسی باید پناه برد که اسرار و وسوسه های درونی را می شناسد. «يعلم خائنه الاعين و ما تخفى الصدور» او از خیانت چشم ها و آنچه سینه ها پنهان می کند آگاه است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان بر دل انسان آرمیده؛ هر گاه یاد خدا کند پنهان شود و هر گاه

غافل شود او را وسوسه می کند. «فاذا ذكر العبد الله خنس... و اذا غفل وسوس» (۱)

کسانی که دیگران را به تردید و وسوسه می اندازند، کار شیطانی می کنند. مخالفان حضرت صالح به مردم می گفتند: آیا شما علم دارید که صالح پیامبر است؟ و با این کلام در مردم تردید به وجود می آوردند. «أتعلمون أنّ صالحاً مرسل» (۲)

در اول قرآن با «بسم الله» از خدا استمداد کردیم و در آخر آن نیز به خدا پناه می بریم.

«خناس» از «خنوس» به معنای پنهان شدن و عقب نشینی است. شیطان هم خودش مخفی است و هم کارش، اگر وسوسه او علنی باشد بر مردم مسلط نمی شود، ولی با تظاهر و توجیه در لباس زیبا جلوه می کند و موفق می شود. حضرت علی علیه السلام می فرماید: شیطان با ظاهرنمایی حق و باطل را بهم در می آمیزد و بدین شکل بر طرفداران خود غالب می شود. «فهنا لك يستولى الشيطان على أوليائه» (۳)

حالا که شیطان، خناس است، آنقدر می رود و می آید تا موفق شود، ما هم باید یاد خدا را زیاد کنیم.

در قرآن بارها از انسان انتقاد شده است که هرگاه گرفتار می شود دعا می کند و پناهندگی می خواهد و همین که خطر رفع شد، گویا ما را نمی شناسد. (۴)

در این سوره چون وسوسه درون روح و قلب انسان جای می گیرد و با ایمان و عقل و فکر ما بازی می کند، سه بار نام خداوند یاد شده: «رَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ» اما در سوره فلق که شرور خارج از سینه هاست، یکبار نام خدا مطرح است. «رَبِّ الْفَلَقِ» آری خطر انحراف فکری و تأثیر آن در روح به مراتب بیشتر از خطرات خارجی است و دشمنان فرهنگی و فکری، از دشمنان نظامی و اقتصادی مرموزتر و خطرناکترند.

در روایات آمده است که شیطان از قبول توبه انسان از سوی خدا ناراحت شد. یارانش را جمع و از آنان استمداد کرد. هر کدام مطلبی گفتند، تا یکی از آنها گفت: من انسان را وسوسه می کنم و توبه را از یادش می برم. ابلیس این طرح فراموشی توبه را پسندید. (۵)

حالا که او «رَبِّ النَّاسِ» است، پس شیوه های تربیتی دیگران را نپذیریم. حالا که او

ص: ۲۰۶

۱- ۳۷۸. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۴۹.

۲- ۳۷۹. اعراف، ۷۵.

۳- ۳۸۰. نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

۴- ۳۸۱. یونس، ۱۱.

۵- ۳۸۲. تفسیر نورالثقلین.

«ملک الناس» است، پس خود را برده دیگران قرار ندهیم و حالا که او «اله الناس» است، پس به غیر او دل نبندیم و این تفکر و اعتقاد بهترین وسیله پناهندگی از وسوسه هاست.

آنکه در سینه و قلب و روح مردم وسوسه می کند، ممکن است از نژاد جن و شیطان باشد یا از نژاد انسان. آری تطمیع ها و وعده ها، امروز و فردا کردن ها از جمله راههای وسوسه است.

وسوسه شیطان نسبت به حضرت آدم و سایر اولیای خدا در حدّ القا و پرتاب وسوسه است: «فوسوس الیه الشیطان»^(۱)، «القی الشیطان فی امتیته»^(۲) اما نسبت به عموم مردم، ورود و نفوذ وسوسه در دل و جان آنهاست. «یوسوس فی صدور الناس» البته نه به شکل سلطه بر دل انسان به گونه ای که راه گریزی از آن نباشد. زیرا قرآن در آیه ای دیگر می فرماید: «ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون»^(۳) هنگامی که شیطان ها به سراغ افراد باتقوا می روند تا از طریق تماس، آنان را وسوسه کنند، آنان متوجه شده و اجازه نفوذ نمی دهند.

تکرار کلمه «ناس» در «رب الناس - ملک الناس - اله الناس» اشاره به آن است که ربوبیت، حاکمیت و الوهیت خداوند عام است و اختصاص به فرد یا گروه یا نژاد خاصی از بشر ندارد.

اول «رب الناس» آمد، بعد «ملک الناس» و سپس «اله الناس»، شاید به خاطر آن که آنچه به فطرت نزدیکتر و ملموس تر است، پناهندگی به مربی است: «رب الناس»

چنانکه کودکان به هنگام خطر اول صدای مادر می زنند، سپس کسی که قدرت دارد، «ملک الناس» و در مرحله بعد سرچشمه رحمت و حیات. «اله الناس»

خداوند به نیازهای انسان و خطراتی که او را تهدید می کند آگاه است، ولی شیوه تربیت الهی آن است که انسان نیاز و استمداد و پناهندگی خود را به زبان آورد و فقر و احتیاج را به خود تلقین کند تا روحیه تواضع و تعبد و تسلیم در او شکوفا شود. «قل اعوذ...»

به گفته پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خاطرات و وسوسه هایی که بی اختیار بر انسان عارض می شود،

ص: ۲۰۷

۱- ۳۸۳. طه، ۱۲۰.

۲- ۳۸۴. حج، ۵۲.

۳- ۳۸۵. اعراف، ۲۰۱.

مادامی که از طرف انسان عملی صورت نگیرد، چیزی بر او نیست. «وضع عن امّیتی ما حدّث به نفسها ما لم يعمل به او یتکلم» (۱).

پیام ها:

۱- پیامبر، امین وحی است و چیزی از خود نمی گوید. «قل»

۲- خطرات به قدری شدید است که خدا به پیامبرش دستور پناه بردن می دهد. «قل اعوذ»

۳- بدون استمداد از خدا، امکان مبارزه با شرور نیست. «اعوذ برّب النّاس»

۴- گناهکاران نباید مأیوس شوند، زیرا خداوند، پروردگار همه مردم است نه فقط مؤمنان. «رّبّ النّاس»

۵- وقتی پیامبر، به خدا پناه می برد، وظیفه ما روشن است. «قل اعوذ برّبّ النّاس»

۶- انسان باید خود را تحت تربیت خداوند بداند، «رّبّ النّاس» سلطنت و حکومت او را بپذیرد، «ملک النّاس» و او را معبود خود قرار دهد. «اله النّاس»

۷- انسان بی ایمان، به قدرت و جمعیت و قومیت و ثروت خود پناه می برد، ولی مردان خدا به پروردگار و پادشاه و معبود هستی پناهنده می شوند. «رّبّ النّاس - ملک النّاس - اله النّاس»

۸- بالاترین خطرهای پنهان ترین آنهاست که وسوسه درونی باشد. «من شرّ الوسواس الخناس» «والحمد لله ربّ العالمین»

خاتمه:

در روایت آمده است: حضرت علی علیه السلام همواره هنگام پایان و ختم قرآن، این گونه دعا می کردند: «اللّهم اشرح بالقرآن صدری و استعمل بالقرآن بدنی و نور بالقرآن بصری و أطلق بالقرآن لسانی و اعنّی علیه ما أبقیتنی فانّه لا حول و لا قوه الاّ بک» (۲).

«اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجه»

ص: ۲۰۸

۱- ۳۸۶. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۵۴.

۲- ۳۸۷. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰۹.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفاً ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتاهای خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

مرکز تحقیقات رایانگی
خاتمیه اصفهان



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹





مصباح ۱



ویرایش سوم
با اصلاحات انجام شده در بخش احکام



پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام
نویسندگان: سید محمد بلاغی؛ عباس داودی؛ ابوالقاسم شاکر
ناظر علمی: محمد شبیدینی پاشاکی
ناظر نهایی: مرتضی نجف‌لو
ناظر سازمانی: علی حمیدی
نمونه‌خوان: اشرف قوامی
سرپرستار: حسین قاسم‌حمزه
ویراستار: سید مصطفی طیبیان
و‌اپایش نهایی: عبدالرحمن حیاتی اصل
•••
صفحه‌آرا: مسلم خسروی
طراح جلد: رضا پارسای
ناظر چاپ: محسن مصباح‌فر
ناشر: زمزم هدایت

•••
چاپ: مرکز چاپ ○ نوبت چاپ: سوم ○ تاریخ چاپ: دی ۱۴۰۰
شمارگان: ۱۰۰۰ ○ قیمت: ۰۰۰ تومان
شابک: ۰ - ۰ - ۲۴۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸
•••

آدرس ناشر: قم، خیابان دورشهر، نبش کوچه ۳، پلاک ۸۱
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۷۳۵، همراه: ۰۲۵ - ۳۸۸۷ ۲۵۳ ۰۹۱۲

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۶
فصل اول: احکام.....	۱۸
حکمت و دلیل احکام.....	۱۹
چند تذکر ضروری.....	۲۰
۱-۱. احکام تقلید.....	۲۱
۱-۱-۱. راه‌های شناخت احکام.....	۲۱
۲-۱-۱. مجتهد کیست؟.....	۲۱
۳-۱-۱. ویژگی‌های مرجع تقلید.....	۲۱
۴-۱-۱. روش شناخت مرجع تقلید.....	۲۱
۵-۱-۱. بقا بر تقلید از میت با اجازه مجتهد زنده.....	۲۲
۶-۱-۱. حکم عمل بدون تقلید.....	۲۲
۷-۱-۱. ولایت فقیه و فقیه حاکم.....	۲۲
۲-۱. نجاسات (ناپاکی‌ها).....	۲۳
۱-۲-۱. چند مسئله.....	۲۴
۳-۱. مَطَهَّرَات (پاک‌کننده‌ها).....	۲۵
۱-۳-۱. اقسام آب مطلق.....	۲۵
۲-۳-۱. آب باران.....	۲۵
۳-۳-۱. آب کر و جاری.....	۲۵
۴-۳-۱. آب قلیل.....	۲۵
۵-۳-۱. روش‌های پاک شدن اشیای نجس با آب.....	۲۶
۶-۳-۱. استبراء.....	۲۶

- ۱-۴. وضو ۲۷
- ۱-۴-۱. وضوی ارتماسی ۲۸
- ۱-۴-۲. شرایط وضو ۲۸
- ۱-۴-۳. چیزهایی که باید برای به جا آوردنشان وضو گرفت: ۲۹
- ۱-۵. غسل های واجب ۲۹
- ۱-۵-۲. چند مسئله ۳۰
- ۱-۶. تیمم (جانشین وضو و غسل) ۳۰
- ۱-۶-۱. چگونگی انجام تیمم ۳۱
- ۱-۷. نماز ۳۱
- ۱-۷-۱. نمازهای واجب ۳۱
- ۱-۷-۲. اذان و اقامه ۳۲
- ۱-۷-۳. واجبات نماز ۳۲
- ۱-۷-۴. فرق بین رکن و غیررکن ۳۳
- ۱-۷-۵. برخی احکام واجبات نماز ۳۳
- ۱-۷-۶. مبطلات نماز ۳۶
- ۱-۷-۷. شکیات نماز ۳۶
- ۱-۷-۸. نماز احتیاط ۳۷
- ۱-۷-۹. سجده سهو ۳۷
- ۱-۷-۱۰. نماز مسافر، آیات، جماعت و جمعه ۳۸
- ۱-۸. روزه ۴۲
- ۱-۸-۱. روزه های واجب ۴۲
- ۱-۸-۲. مُفطرات روزه ۴۳
- ۱-۸-۳. کفاره روزه ۴۴
- ۱-۸-۴. چند مسئله ۴۵
- ۱-۹. خمس ۴۵
- ۱-۹-۱. موارد وجوب خمس ۴۶
- ۱-۹-۲. تعیین سال خمس ۴۶
- ۱-۹-۳. کسی که از اول تکلیف خمس نداده ۴۷
- ۱-۹-۴. تصرف در اموالی که خمس آن داده نشده ۴۷

۴۷.....	۱-۹-۵. استثنای خمس
۴۸.....	۱-۹-۶. مصرف خمس
۴۹.....	۱-۹-۷. پرداخت خمس
۴۹.....	۱-۱۰-۱. زکات
۵۰.....	۱-۱۱-۱. امر به معروف و نهی از منکر
۵۰.....	۱-۱۱-۱. شرایط امر به معروف و نهی از منکر
۵۱.....	۱-۱۱-۲. مراحل و مراتب امر به معروف و نهی از منکر
۵۳.....	۱-۱۲-۱. جهاد
۵۳.....	۱-۱۲-۱. اقسام جهاد
۵۴.....	۱-۱۲-۲. برخی احکام جهاد
۵۵.....	۱-۱۳-۱. احکام معاملات، ربا، رشوه، قمار، قرض و وام
۵۵.....	۱-۱۳-۱. معاملات
۵۶.....	۱-۱۳-۲. رشوه
۵۶.....	۱-۱۳-۳. قمار
۵۷.....	۱-۱۳-۴. قرض، وام و ربا
۵۹.....	۱-۱۴-۱. احکام آراستگی (محاسن، موی سر، عطر، پوشش و ...)
۵۹.....	۱-۱۴-۱. محاسن
۶۰.....	۱-۱۴-۲. موی سر
۶۰.....	۱-۱۴-۳. عطر حاوی الکل
۶۰.....	۱-۱۴-۴. پوشش
۶۱.....	۱-۱۵-۱. مسائل متفرقه (محرم و نامحرم، احکام نگاه، موسیقی، رقص، ماهواره، سحر و ...)
۶۱.....	۱-۱۵-۱. محرم و نامحرم در اسلام
۶۳.....	۱-۱۵-۲. احکام نگاه
۶۵.....	۱-۱۵-۳. ارتباط با نامحرم در فضای مجازی
۶۶.....	۱-۱۵-۴. دست دادن با نامحرم
۶۶.....	۱-۱۵-۵. موسیقی و غنا
۶۸.....	۱-۱۵-۶. رقص
۶۸.....	۱-۱۵-۷. دست زدن
۶۹.....	۱-۱۵-۸. ماهواره

فصل دوم: تاریخ اسلام	۷۰
۱-۲. نگاهی اجمالی به زندگانی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مکه	۷۰
۱-۱-۲. تبار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم	۷۱
۲-۱-۲. تولد و کودکی	۷۲
۳-۱-۲. جوانی تا بعثت	۷۲
۴-۱-۲. بعثت پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم	۷۳
۵-۱-۲. عملکرد جریان مشرکان مکه در برابر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم	۷۴
۶-۱-۲. محاصره اقتصادی مسلمانان	۷۵
۲-۲. نگاهی اجمالی به زندگانی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه	۷۶
۱-۲-۲. توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و ماجرای «ليلة المبيت»	۷۶
۲-۲-۲. هجرت و شکل گیری حکومت اسلامی در مدینه	۷۷
۳-۲-۲. پیمان مؤاخات (برادری) و اهمیت آن	۷۸
۴-۲-۲. پیمان نامه مدینه	۷۸
۵-۲-۲. ردّ تهمت جنگ طلبی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم	۷۹
۶-۲-۲. سیاست خارجی و روابط بین الملل پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم	۸۲
۳-۲. جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم	۸۳
۱-۳-۲. سقیفه، مبدأ اختلاف میان مسلمانان	۸۳
۲-۳-۲. خلافت ابوبکر	۸۵
۳-۳-۲. خلافت عمر	۸۶
۴-۳-۲. خلافت عثمان و انحرافات زمان وی	۸۷
۴-۲. علی علیه السلام و مقام خلافت	۸۸
۱-۴-۲. انتخاب حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه	۸۹
۲-۴-۲. علی علیه السلام و بیعت مردم	۸۹
۳-۴-۲. خلافت امام علی علیه السلام	۹۰
۴-۴-۲. مشکلات حکومت حضرت علی علیه السلام	۹۱
۵-۴-۲. جریان های دوران حکومت حضرت علی علیه السلام	۹۱
۵-۲. دوران حکومت امام حسن علیه السلام	۹۳
۱-۵-۲. خلافت امام حسن علیه السلام	۹۳
۲-۵-۲. گروه ها و جریان های سیاسی - مذهبی دوران امام حسن علیه السلام	۹۴
۳-۵-۲. فریب کاری معاویه	۹۵

۴-۵-۲. پیمان صلح و مواد آن.....	۹۵
۵-۵-۲. دلایل و عوامل صلح.....	۹۶
۶-۲. دوران امام حسین علیه السلام و بررسی قیام عاشورا.....	۹۸
۱-۶-۲. موضع امام حسین علیه السلام در برابر معاویه.....	۹۹
۲-۶-۲. به قدرت رسیدن یزید و واکنش امام حسین علیه السلام.....	۱۰۰
۳-۶-۲. جریان شناسی دوران امام حسین علیه السلام.....	۱۰۲
۴-۶-۲. واقعه عاشورا و عملکرد خواص.....	۱۰۳
۵-۶-۲. خواص بی بصیرت دوران امام حسین علیه السلام.....	۱۰۵
۷-۲. دوران امامان چهارم تا دوازدهم در یک نگاه.....	۱۰۷
۱-۷-۲. امام سجاد علیه السلام.....	۱۰۷
۲-۷-۲. امام محمد باقر علیه السلام.....	۱۰۸
۳-۷-۲. امام جعفر صادق علیه السلام.....	۱۱۰
۴-۷-۲. امام موسی کاظم علیه السلام.....	۱۱۳
۵-۷-۲. امام رضا علیه السلام.....	۱۱۴
۶-۷-۲. امام جواد علیه السلام.....	۱۱۶
۷-۷-۲. امام هادی علیه السلام.....	۱۱۸
۸-۷-۲. امام حسن عسکری علیه السلام.....	۱۲۰
۹-۷-۲. امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفدا.....	۱۲۲
فصل سوم: حکومت اسلامی.....	۱۲۴
۱-۳. مفهوم شناسی.....	۱۲۴
۱-۱-۳. ولایت.....	۱۲۴
۲-۱-۳. فقیه.....	۱۲۵
۳-۱-۳. ولایت فقیه.....	۱۲۵
۲-۳. استدلال عقلی ولایت فقیه.....	۱۲۶
۳-۳. ادله نقلی ولایت فقیه.....	۱۲۸
۱-۳-۳. آیه اولوالأمر.....	۱۲۸
۲-۳-۳. روایت ورثة الأنبياء.....	۱۳۱
۳-۳-۳. روایت أَمَّا الرَّسُلُ.....	۱۳۲
۴-۳-۳. روایت الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ.....	۱۳۲
۵-۳-۳. روایت مقبولة عمر بن حنظله.....	۱۳۳

- ۳-۴. روش تعیین حاکم اسلامی (ولی فقیه)..... ۱۳۶
- ۳-۴-۱. بررسی دو دیدگاه..... ۱۳۶
- ۳-۴-۲. چگونگی تشخیص فقیه جامع الشرایط رهبری از میان فقها..... ۱۳۷
- ۳-۴-۳. پاسخ به یک اشکال..... ۱۳۸
- ۳-۵. شئون ولی فقیه..... ۱۳۹
- ۳-۵-۱. مرجعیت دینی، تفسیر قرآنی و کارشناسی در اجرای احکام..... ۱۳۹
- ۳-۵-۲. رهبری جامعه اسلامی..... ۱۴۰
- ۳-۵-۳. قضاوت و اجرای احکام حقوقی اسلام..... ۱۴۰
- ۳-۶. ویژگی‌های ولی فقیه..... ۱۴۱
- ۳-۶-۱. علم و فقاہت..... ۱۴۱
- ۳-۶-۲. عدالت و تقوا..... ۱۴۱
- ۳-۶-۳. کفایت و کاردانی..... ۱۴۲
- ۳-۷. وظایف و اختیارات ولی فقیه..... ۱۴۲
- ۳-۷-۱. هدایت و رهبری جامعه اسلامی..... ۱۴۳
- ۳-۷-۲. حفاظت و حراست از دین و جامعه اسلامی..... ۱۴۳
- ۳-۸. اختیارات ولی فقیه..... ۱۴۴
- ۳-۹. آثار و برکات ولایت فقیه در نظام اسلامی..... ۱۴۶
- ۳-۹-۱. قرار گرفتن در مسیر تحقق شریعت اسلامی..... ۱۴۶
- ۳-۹-۲. زمینه‌سازی برای پیشرفت جامعه اسلامی..... ۱۴۶
- ۳-۹-۳. کمک به تحقق آزادی حقیقی..... ۱۴۷
- ۳-۹-۴. وحدت و انسجام جامعه اسلامی..... ۱۴۷
- ۳-۹-۵. عبور از بحران‌ها..... ۱۴۸
۱۴۹. فصل چهارم: اخلاق و تربیت اسلامی.....
- ۴-۱. توبه..... ۱۴۹
- ۴-۱-۱. معنای توبه..... ۱۴۹
- ۴-۱-۲. ضرورت توبه..... ۱۵۰
- ۴-۱-۳. نشانه‌های تائب واقعی..... ۱۵۰
- ۴-۱-۴. آثار توبه..... ۱۵۰
- ۴-۲. توکل..... ۱۵۱
- ۴-۲-۱. معنای توکل..... ۱۵۱

۱۵۲	۲-۲-۴. ریشه توکل.....
۱۵۲	۳-۲-۴. نشانه‌های توکل.....
۱۵۳	۴-۲-۴. درجات و مراتب توکل.....
۱۵۳	۳-۴. رضا و تسلیم.....
۱۵۳	۱-۳-۴. اسوه‌ها و آثار رضا و تسلیم.....
۱۵۴	۲-۳-۴. فرجام نارضایتی.....
۱۵۵	۴-۴. آراستگی.....
۱۵۵	۱-۴-۴. حدّ و مرز آراستگی.....
۱۵۶	۲-۴-۴. هدف‌مندی آراستگی.....
۱۵۷	۳-۴-۴. آراستگی معنوی.....
۱۵۸	۵-۴. نیکی به پدر و مادر.....
۱۵۸	۱-۵-۴. رهنمودهای قرآن و روایات.....
۱۵۹	۲-۵-۴. در برابر پدر و مادر چه باید کرد؟.....
۱۵۹	۳-۵-۴. احترام پس از مرگ.....
۱۵۹	۴-۵-۴. آثار نیکی به پدر و مادر.....
۱۶۰	۶-۴. حُسن خُلُق.....
۱۶۰	۱-۶-۴. معنای حسن خلق.....
۱۶۰	۲-۶-۴. ارزش خوشخویی.....
۱۶۰	۳-۶-۴. منشأ خوش خلقی.....
۱۶۱	۴-۶-۴. رابطه با دین.....
۱۶۱	۵-۶-۴. همراهی با دیگر سجایای اخلاقی.....
۱۶۱	۶-۶-۴. آثار حسن خلق.....
۱۶۲	۷-۴. راست‌گویی و امانت‌داری.....
۱۶۲	۱-۷-۴. پایه و اساس ایمان.....
۱۶۳	۲-۷-۴. مبنای رسالت همه پیامبران.....
۱۶۴	۳-۷-۴. کاربرد حیاتی.....
۱۶۴	۸-۴. تعاون و همکاری.....
۱۶۵	۱-۸-۴. ابعاد تعاون.....
۱۶۶	۲-۸-۴. پیامدهای همکاری نکردن با دیگران.....

۱۶۷.....	۹-۴. رعایت حقوق دیگران.....
۱۶۷.....	۱-۹-۴. اهمیت ادای حقوق مردم.....
۱۶۸.....	۲-۹-۴. چگونگی ادای حقوق.....
۱۶۹.....	۳-۹-۴. نکوهش پایمال کردن حقوق.....
۱۶۹.....	۱۰-۴. عفو و گذشت.....
۱۶۹.....	۱-۱۰-۴. جایگاه عفو در اسلام.....
۱۷۰.....	۲-۱۰-۴. حدود عفو.....
۱۷۱.....	۳-۱۰-۴. آثار عفو.....
۱۷۱.....	۱۱-۴. ایثار.....
۱۷۲.....	۱-۱۱-۴. اهمیت ایثار در آیات و روایات.....
۱۷۲.....	۲-۱۱-۴. بهترین نوع ایثار.....
۱۷۳.....	۳-۱۱-۴. بهترین فایده ایثار.....
۱۷۳.....	۱۲-۴. وفای به عهد.....
۱۷۳.....	۱-۱۲-۴. وفای به عهد در آیات و روایات.....
۱۷۴.....	۲-۱۲-۴. احترام به همهٔ پیمان‌ها.....
۱۷۵.....	۳-۱۲-۴. پیامدهای پیمان‌شکنی.....
۱۷۷.....	فصل پنجم: آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی
۱۷۹.....	۱-۵. دلایل و زمینه‌های انقلاب اسلامی.....
۱۸۰.....	۱-۱-۵. انقلاب مشروطه.....
۱۸۱.....	۲-۱-۵. سلسلهٔ پهلوی و دین‌زدایی.....
۱۸۲.....	۳-۱-۵. نهضت ملی‌شدن صنعت نفت.....
۱۸۲.....	۴-۱-۵. لایحهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی.....
۱۸۳.....	۵-۱-۵. انقلاب سفید و قیام پانزده خرداد.....
۱۸۴.....	۶-۱-۵. کاپیتولاسیون.....
۱۸۵.....	۷-۱-۵. رؤیای تمدن بزرگ.....
۱۸۵.....	۸-۱-۵. اوج‌گیری قیام با حوادث سال‌های ۵۶ و ۵۷.....
۱۸۶.....	۲-۵. ویژگی‌های انقلاب اسلامی.....
۱۸۷.....	۱-۲-۵. اسلامی بودن.....
۱۸۸.....	۲-۲-۵. رهبری.....
۱۸۹.....	۳-۲-۵. تعلیم و تبلیغ.....
۱۸۹.....	۴-۲-۵. مردمی بودن.....

۱۹۰.....	۳-۵. جریانات سیاسی بعد از انقلاب.....
۱۹۱.....	۱-۳-۵. شکل‌گیری جناح‌های سیاسی در جمهوری اسلامی.....
۱۹۲.....	۴-۵. دفاع مقدس.....
۱۹۲.....	۱-۴-۵. مهمترین علت آغاز جنگ تحمیلی.....
۱۹۲.....	۲-۴-۵. آغاز تجاوز.....
۱۹۳.....	۳-۴-۵. موانع پیش روی دفاع.....
۱۹۴.....	۴-۴-۵. افزایش توان دفاعی.....
۱۹۴.....	۵-۴-۵. تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر.....
۱۹۵.....	۶-۴-۵. ورود به خاک عراق و واکنش دشمن.....
۱۹۶.....	۷-۴-۵. پذیرش قطعنامه ۵۹۸.....
۱۹۷.....	۵-۵. تقابل نظام اسلامی با استکبار جهانی بعد از دفاع مقدس.....
۱۹۹.....	۱-۵-۵. فرجام تقابل.....
۲۰۱.....	۶-۵. دستاوردهای انقلاب اسلامی.....
۲۰۱.....	۱-۶-۵. دستاوردهای فرهنگی انقلاب اسلامی.....
۲۰۳.....	۲-۶-۵. دستاوردهای اقتصادی و صنعتی.....
۲۰۴.....	۳-۶-۵. دستاوردهای سیاسی.....
۲۰۶.....	۷-۵. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.....
۲۰۶.....	۱-۷-۵. ساختار قانون اساسی.....
۲۰۷.....	۲-۷-۵. مروری بر مهم‌ترین اصول قانون اساسی.....
۲۱۰.....	۸-۵. مروری بر بیانیه گام دوم انقلاب.....
۲۱۹.....	فصل ششم: اصول عقاید شیعه
۲۲۰.....	۱-۶. علل گرایش به دین و خداشناسی.....
۲۲۱.....	۱-۱-۶. فطرت.....
۲۲۳.....	۲-۱-۶. ارضای حس حقیقت‌جویی.....
۲۲۴.....	۳-۱-۶. لزوم شکر منعم.....
۲۲۴.....	۴-۱-۶. جلب منفعت و دفع ضرر محتمل.....
۲۲۴.....	۵-۱-۶. برهان امکان و وجوب و علت و معلول.....
۲۲۵.....	۲-۶. توحید.....
۲۲۵.....	۱-۲-۶. معنای توحید.....
۲۲۶.....	۲-۲-۶. ادله اثبات توحید.....
۲۲۷.....	۳-۲-۶. انواع توحید و شرک.....

۲۳۱	۳-۶. عدل الهی.....
۲۳۱	۱-۳-۶. مفهوم عدل.....
۲۳۱	۲-۳-۶. چرایی اصول دین بودن عدل.....
۲۳۳	۳-۳-۶. اهمیت عدل.....
۲۳۴	۴-۳-۶. ابعاد و جلوه‌های عدل الهی.....
۲۳۵	۵-۳-۶. عدل جزایی و کیفری.....
۲۳۶	۶-۳-۶. شبهات پیرامون عدل.....
۲۴۱	۴-۶. نبوت.....
۲۴۱	۱-۴-۶. اثبات وجود انبیا.....
۲۴۵	۲-۴-۶. روش‌های شناخت انبیا.....
۲۵۱	۳-۴-۶. فلسفه و ضرورت بعثت انبیا.....
۲۵۳	۴-۴-۶. وظایف و اهداف پیامبران.....
۲۵۵	۵-۶. امامت.....
۲۵۶	۱-۵-۶. اثبات امامت با ادله عقلی و نقلی.....
۲۶۲	۲-۵-۶. مؤلفه‌های امامت.....
۲۶۴	۳-۵-۶. تعداد امامان.....
۲۶۶	۴-۵-۶. عصمت امامان.....
۲۷۱	۵-۵-۶. علم امامان.....
۲۷۲	۶-۵-۶. شئون امامان.....
۲۷۴	۶-۶. معاد.....
۲۷۴	۱-۶-۶. معنای معاد و دیدگاه قرآن درباره آن.....
۲۷۶	۲-۶-۶. ضرورت معاد.....
۲۷۸	۳-۶-۶. دلایل اثبات معاد.....
۲۸۱	۴-۶-۶. آثار تربیتی اعتقاد به معاد.....
۲۸۵	فصل هفتم: روخوانی و روان‌خوانی قرآن کریم.....
۲۸۶	۱-۷. حروف الفبا و حروف مقطعه.....
۲۸۸	۲-۷. صداهاى کوتاه و کشیده.....
۲۸۸	۱-۲-۷. صداهاى کوتاه (فتحه، کسره، ضمه).....
۲۸۹	۲-۲-۷. صداهاى کشیده.....

۲۹۰	۳-۷. مد، سکون، تشدید.....
۲۹۰	۱-۳-۷. مدّ « َ ».....
۲۹۰	۲-۳-۷. سکون « ْ ».....
۲۹۱	۳-۳-۷. تشدید « ّ ».....
۲۹۱	۴-۷. تنوین.....
۲۹۲	۵-۷. حروف ناخوانا.....
۲۹۲	۱-۵-۷. حروف همیشه ناخوانا.....
۲۹۴	۲-۵-۷. حروف بعضی وقت‌ها ناخوانا.....
۲۹۶	۶-۷. قاعدهٔ اشباع هاء ضمیر.....
۲۹۶	۱-۶-۷. موارد اشباع نشدن هاء ضمیر.....
۲۹۷	۷-۷. قاعدهٔ رفع التقاء ساکنین.....
۲۹۸	۸-۷. وقف.....
۲۹۸	۱-۸-۷. انواع وقف (نحوهٔ وقف کردن بر آخر کلمه‌ها).....
۳۰۱	کتابنامه.....

پیشگفتار

حضرت امام خامنه‌ای علیه السلام فرموده‌اند: «عضو نیروهای مسلح بودن، یک توفیق و یک افتخار بزرگ است.»^۱ بسیاری از جوانان برومند ایران اسلامی خواهان کسب این افتخار بزرگ و عضویت در نیروهای مسلح هستند. در این میان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به دلیل مأموریت «نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن»^۲ ویژگی خاصی دارد و اعضای این نهاد انقلابی برای انجام دادن این وظیفه مهم باید دین، تقوا و ایمانی ویژه داشته باشند.

حضرت امام خامنه‌ای علیه السلام فرموده‌اند: «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فضایل و مناقبی را که گفتیم و بسیاری را هم که نگفتیم، خواهد داشت؛ در صورتی که دارای دین و تقوا و ایمانی باشد که از او انتظار می‌رود؛ یعنی فرزندان سپاه و برادران سپاهی، مظهر ایمان و تقوا باشند.»^۳

در این مسیر، ضروری است تا داوطلبان عضویت در سپاه از اطلاعات و صلاحیت‌های اولیه عقیدتی - سیاسی بهره‌مند باشند، که سنجش این امر در زمان استخدام از طریق آزمون‌های مکتبی انجام می‌شود.

برای اینکه این عزیزان:

۱. از آمادگی لازم در این موضوعات برخوردار شوند؛
۲. و از محتوای این آزمون‌ها مطلع باشند.

۱. بیانات امام خامنه‌ای علیه السلام در دانشگاه افسری امام علی علیه السلام، ۱۳۷۸/۸/۹.

۲. در اصل ۱۵۰ قانون اساسی آمده است: «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی این انقلاب تشکیل شد، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا می‌ماند ...».

۳. بیانات امام خامنه‌ای علیه السلام در مراسم ششمین دوره فرماندهی و ستاد دانشگاه امام حسین علیه السلام، ۱۳۶۸/۸/۲۹.

پس از بررسی‌های کارشناسی، کتاب پیش‌رو به همت کارشناسان معاونت تربیت و آموزش عقیدتی - سیاسی و پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع) تألیف و تدوین گردیده است. از آنجاکه آموزش‌های عقیدتی - سیاسی در مسیر تربیت دینی اعضای محترم سپاه برعهده معاونت تربیت و آموزش عقیدتی - سیاسی در سپاه می‌باشد و برای این عزیزان از بدو ورود نظام این آموزش‌ها تدوین گردیده است، در مسیر هم‌افزایی این آموزش‌ها با دانش دینی کسانی که به افتخار پاسدار انقلاب بودن نائل می‌شوند، در این کتاب سعی شده تا حداقل اطلاعات مورد نیاز برای استخدام در نهاد انقلابی سپاه در موضوعات اصول دین و اعتقادات، فروع دین و احکام، تاریخ اسلام، ولایت فقیه و حکومت اسلامی، اخلاق و تربیت اسلامی، روند شکل‌گیری انقلاب اسلامی و تداوم آن و رویارویی با استکبار، و مباحثی درباره روخوانی قرآن درج شود. بدیهی است که پس از افتخار عضویت در نهاد مقدس سپاه، این آموزش‌ها در طی دوران خدمت تکمیل خواهد شد.

داوطلبان گرامی در مطالعه کتاب به دو نکته باید توجه داشته باشند:

۱. از این کتاب پرسش‌هایی تهیه شده است که داوطلبان گرامی باید در آزمون‌های کتبی آن شرکت کنند؛

۲. محتوای این کتاب در مصاحبه‌های استخدامی، به صورت شفاهی، پرسیده می‌شود. به دلیل لزوم خلاصه بودن کتاب، به‌طور قطع، مطالب بسیار دیگری در حوزه‌های اعتقادی، فکری، معرفتی و سیاسی در آن منتشر نشده است که شاید از منظر صاحب‌نظران ضروری به نظر برسد.

به‌همین دلیل، از کارشناسان و استادان محترم این حوزه تقاضا داریم - اگر مباحثی را برای درج ضروری می‌دانند یا مطلبی را که منتشر شده غیرضروری تشخیص می‌دهند - دیدگاه‌های کارشناسی خود را، به صورت مبسوط، برای این معاونت ارسال کنند تا در چاپ‌های بعدی اصلاحات لازم انجام شود.

در پایان، ضمن تشکر از نویسندگان و پژوهشگران این کتاب، لازم می‌دانیم از پیگیری‌های معاونت نظارت و بازرسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، که منجر به نگارش این مجموعه ارزشمند شد، قدردانی کنیم.

اداره برنامه‌ریزی و ارزشیابی و تهیه متون آموزشی

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی - سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

فصل اول:

احکام

آموزه‌های اسلام، دارای دوبرخشی اعتقادی و عملی‌اند. بخش اعتقادی از اصول دین و مذهب سخن می‌گوید و بخش عملی از فروع دین.

اعتقاد به اصول دین باید از روی پژوهش باشد، نه تقلید. اصول دین نیازمند یقین‌اند؛ از این‌رو، تقلید را بر نمی‌تابند؛ ولی فروع دین نیازمند تبلیغ و بیان‌اند و حکم عقل در آن‌ها کافی نیست؛ از این‌رو، تقلیدپذیرند.^۱

انسان مسلمان باید اصول دین را از راه پژوهش به‌دست آورد؛ یعنی برای خودش دلایلی داشته باشد تا در توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد به یقین برسد؛ هرچند دلایلی که او آن‌ها را می‌پذیرد بسیار ساده باشد. کسی که به اصول دین ایمان ندارد، از دین بیرون است.

فروع دین، مقابل اصول دین عبارت است از وظایف و آدابی که شارع مقدس بر مکلفان در مقام عمل و رفتار وضع و تشریع کرده است^۲ و شامل نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولّی و تبرّی می‌شود.

این مقررات که در مجموعه‌های گوناگون فقهی تدوین و تألیف شده، و علم فقه را تشکیل می‌دهد، پاسخ‌گوی نیازهای عملی انسان، چه مادی و معنوی، چه فردی و اجتماعی و چه سیاسی و اقتصادی است. پایبندی به فروع دین نیز، همچون اصول دین، واجب است.^۳

۱. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، فرهنگ شیعه، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۵، ص ۳۵۹.

۲. مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی، فرهنگ فقه (مطابق مذهب اهل بیت)، قم، مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۶۸۹.

۳. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، همان.

به سبب اهمیت فراوان فقه و احکام شرعی، اولیای گرامی اسلام، پیروانشان را به فراگیری آن سفارش می‌کردند و کسانی را که از این وظیفه خطیر سر باز می‌زدند یا در فراگیری احکام شرعی سهل‌انگاری می‌کردند، مستحق عقوبت و سرزنش می‌دانستند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «لَوَاتِيْتُ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَّقِيهِ لَدَّبْتُهِ»^۱ اگر یکی از جوانان شیعه را نزد من بیاورند که به دنبال فراگیری احکام فقهی نیست، او را تأدیب می‌کنم.»

علما و فقه‌های اسلام نیز یادگیری آن دسته از فروع دین را که مسلمان غالباً با آن‌ها سروکار دارد، مانند نماز، روزه، حج، خمس و زکات واجب می‌دانند^۲ و در گفتارشان اهمیت فراگیری احکام را بیان، و بر آن تأکید کرده‌اند. امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «مسائلی را که انسان غالباً به آن‌ها احتیاج دارد، واجب است یاد بگیرد.»^۳ امام خامنه‌ای مدظله‌العالی نیز فرموده است: «کسی که در آموختن احکام دینی مورد نیاز خود کوتاهی می‌کند، اگر به ترک واجب یا ارتکاب حرام بینجامد، گناهکار است.»^۴

حکمت و دلیل احکام

تمام آنچه در شریعت اسلام آمده، علت، مقصود، حکمت و هدفی دارد. آنچه خدا بدان امر یا از آن نهی کرده است یا حلال و حرام شمرده؛ همگی دارای مصالح و مفاسد و مقاصد و غایاتی است و اهل علم باید در جست‌وجوی این مقاصد برآیند و در حد فهم خود آن را درک و اثبات و برای مردم بیان کنند.

اما برای انجام دادن اعمال، دانستن دلیل و فلسفه احکام ضروری نیست، هرچند دانستن حکمت‌های انجام اعمال از این نظر که یقین انسان را افزایش داده و به استحکام پایه‌های ایمان کمک می‌کند، مفید و بلکه لازم است.

مثال: خوردن گوشت خوک حرام است و امروزه متوجه شده‌اند که گوشت خوک دارای اشکالات و مضراتی است که با پختن هم از بین نمی‌رود. پس، حکمت نخوردن گوشت خوک وجود ضررهایی است که مصرف آن برای انسان در پی دارد، ولی دلیل

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی، همان.

۳. سیدروح‌الله موسوی خمینی، توضیح المسائل، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۶، مسئله ۱۱.

۴. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۱، ص ۶.

نخوردن آن اجرای دستور خداوند است و اگر روزی در علم توانستند این مضرات را از بین ببرند باز هم خوردن گوشت خوک حرام است، چون دستور خداوند است.^۱

بنابراین، علت اساسی پذیرش همه احکام شرع اطاعت از مولا است. کسی شک ندارد که بنده باید مولا را اطاعت کند و از فرمان او سرپیچی نکند. این نوع نگاه به تعبد از دستورهای الهی تعبیر می‌شود که قاعده‌ای عقلی و عقلایی است. به تعبیر دیگر، دلیل انجام دادن بایدها و نبایدها اطاعت از خداست و آنچه به‌جز این از دلایل احکام شمرده می‌شود، بیشتر حکمت‌های آن است و دلیل نیست. یک حکم ممکن است صدها حکمت داشته باشد، ولی دلیل اصلی تنها یکی است و آن اطاعت از مولاست.

نکته اینجاست که اگر ما بندگی خالق مهربان و حکیم خود را پذیرفتیم، دیگر چون و چرای ما در حکم او جای ندارد. البته، بعد از تعبد در مقابل اوامر و نواهی الهی، دانستن فلسفه احکام مهم است، چراکه این آشنایی باعث دین‌داری همراه با بصیرت می‌شود که بسی ارزشمندتر و استوارتر است.^۲

چند تذکر ضروری:

۱. سعی شده در این فصل احکامی که بیشترین کاربرد را در زندگی روزمره دارد (کثیرالابتلا) مطرح گردد.
۲. مسائل این متن بر اساس فتاوی حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی تهیه گردیده است.
۳. (اگر چه این موارد بسیار اندک بوده و به ندرت اتفاق می‌افتد با این حال) بنا بر برخی مقتضیات زمان و بعضی دلایل دیگر، ممکن است فتاوی معظم‌له در موضوعی تغییر کرده باشد. آنچه در این متن آمده تا تاریخ انتشار با فتاوی جدید مطابقت داده شده است.
۴. در برخی موارد معظم‌له فتوایی نداشته‌اند که در این موضوعات بر اساس کتاب راهنمای فتاوا که اختلاف بین فتاوی حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه با مقام معظم رهبری را احصاء نموده است، از رساله توضیح المسائل امام خمینی رحمت‌الله‌علیه مسئله نقل شده است.

۱. درباره مثالی که به آن اشاره شد توجه به این نکته نیز مهم است که ممکن است اشکالات دیگری وجود داشته باشد که در آینده مشخص شود.

۲. ر.ک. رضا اخوی، «حکمت و دلیل احکام»، شمیم معرفت، س ۷، ش ۲۲، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۱-۱. احکام تقلید

۱-۱-۱. راه‌های شناخت احکام

مكلف برای شناخت احکام دین و عمل به آن‌ها سه راه دارد:

۱. اجتهاد (استنباط و استخراج احکام شرعی و قوانین الهی از مدارک و منابع قطعی که نزد فقهای اسلام مقرر و ثابت شده است)؛
۲. احتیاط (عمل کردن به‌طوری که مطمئن شود وظیفه شرعی خود را انجام داده است)؛
۳. تقلید (در احکام دین به مجتهد جامع‌الشرایط مراجعه کردن، و به عبارت دیگر، براساس تشخیص و فتوای او اعمال شرعی را به‌جا آوردن).^۱

۲-۱-۱. مجتهد کیست؟

مجتهد کسی است که با کوشش و تحمل رنج و سختی توانایی علمی استنباط احکام دینی از ادله و منابع مربوط را به‌دست آورده است و می‌تواند احکام شرعی را از منابع استنباط و استخراج کند.

۳-۱-۱. ویژگی‌های مرجع تقلید

مرجع تقلید افزون بر مقام علمی و اجتهاد باید این شرایط را نیز داشته باشد: عاقل، بالغ، عادل، مرد، حلال‌زاده و شیعه دوازده امامی باشد و بنابر احتیاط (واجب)، باید زنده و اعلم باشد و به دنیا حریص نباشد و بر نفس سرکش مسلط باشد.^۲

۴-۱-۱. روش شناخت مرجع تقلید

برای شناخت مرجع تقلید:

۱. حصول علم یا اطمینان، چه از راه شهرت فراگیر میان مردم و چه از راه تجربه‌ی شخصی (در صورتی که مكلف از اهل خبره و فقیه شناس باشد) یا از هر راه دیگر.
۲. شهادت و گواهی دو نفر عادل از اهل خبره، هر چند موجب اطمینان نشود.^۳

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، تهران، فقه روز، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۱۹.

۵-۱-۱. بقا بر تقلید از میت با اجازه مجتهد زنده

۱. بنابر احتیاط واجب، تقلید از مجتهد مرده ابتدائاً جایز نیست. ولی اگر در زمان حیات مجتهدی به فتاوایش عمل کرده باشد، می‌تواند با اجازه مجتهد زنده بر تقلید از او باقی بماند؛^۱

۲. بنابر احتیاط، عدول از مرجع تقلید زنده به مرجع تقلید دیگر جایز نیست، مگر اینکه مرجع دوم از مرجع اول اعلم باشد و فتوای او در مسأله‌ای مخالف فتوای مجتهد اول باشد.^۲

۶-۱-۱. حکم عمل بدون تقلید

اگر مکلف مدتی اعمالش را بدون تقلید انجام دهد، در هریک از سه صورت زیر اعمالش صحیح است:

۱. موافق احتیاط باشد؛
۲. عملش با فتوای مجتهدی که وظیفه‌اش در گذشته تقلید از او بوده است، مطابق باشد؛
۳. عمل او با فتوای مجتهدی که فعلاً باید از او تقلید کند، مطابق باشد.^۳

۷-۱-۱. ولایت فقیه و فقیه حاکم

۱. ولایت فقیه (که عبارت است از حکومت فقیه عادل و دین‌شناس) در رهبری جامعه اسلامی و اداره امور اجتماعی ملت اسلامی در هر عصر و زمان، از ارکان مذهب حقه اثناعشری است که ریشه در اصل امامت دارد؛^۴
۲. براساس مذهب شیعه همه مسلمانان باید از اوامر ولایی ولی فقیه اطاعت کرده و تسلیم امر و نهی او باشند، و این حکم شامل فقهای عظام هم می‌شود، چه رسد به مقلدین آنان. به نظر ما التزام به ولایت فقیه قابل تفکیک از التزام به اسلام و ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام نیست؛^۵

۳. اگر فتوای ولی امر مسلمانان با فتوای مرجعی در مسائل سیاسی، اجتماعی و

۱. رک؛ رساله آموزشی، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. رک، سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۲۳.

۴. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، ص ۶۲.

۵. همان، ص ۶۲.

فرهنگی تعارض داشته باشد، وظیفه شرعی مسلمانان چیست؟ آیا معیاری برای تفکیک فتاوی مراجع تقلید و ولی فقیه وجود دارد؟

پاسخ اینکه: در مسائل مربوط به اداره کشور اسلامی و اموری که به همه مسلمانان ارتباط دارد، باید نظر ولی امر مسلمانان اطاعت شود، ولی در مسائل فردی محض، هر مکلفی باید از فتوای مرجع تقلیدش پیروی کند؛^۱

۴. حکم یا فتوای ولی امر مسلمانان تا چه حد اجراشدنی است؟ و در صورت تعارض با رأی مرجع تقلید اعلی، کدامیک مقدم است؟

پاسخ: اطاعت از حکم ولی فقیه بر همگان واجب است و فتوای مرجع تقلید نمی تواند با آن معارضه کند.^۲

۱-۲. نجاسات (ناپاکی ها)

۱. ادرار (بول) انسان و حیوان های حرام گوشت که خون جهنده دارند؛ ^۳	ناپاکی ها عبارت اند از:
۲. مدفوع (غائط) انسان و حیوان های حرام گوشت مانند گربه و موش که خون جهنده دارند؛	
۳. منی انسان و حیوانی که خون جهنده دارد؛	
۴. مردار حیوانی که خون جهنده دارد، اگر بدون ذبح شرعی بمیرد یا کشته شود، مردار و نجس است؛	
۵. خون انسان و حیوانی که خون جهنده دارد؛	
۶. سگ؛ که در خشکی زندگی می کند ولی دریایی آن نجس نمی باشد.	
۷. خوک که در خشکی زندگی می کند، ولی دریایی آن نجس نمی باشد.	
۸. مشروبات مست کننده (بنابر احتیاط واجب)؛	
۹. کفاری که به دین آسمانی پایبند نیستند. ^۴	

۱. رک. همان، س ۵۲.

۲. همان، س ۵۵.

۳. حیوانی که اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند، خون جهنده دارد.

۴. سیدعلی حسینی خامنه ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۳۷.

۱-۲-۱. چند مسئله

۱. ادرار و مدفوع حیوان‌های حلال گوشت، مانند گاو و گوسفند و حیوان‌هایی که خون جهنده ندارند، مانند مار و ماهی، پاک است؛
۲. فضله پرنده‌گان حرام گوشت (مانند کلاغ و عقاب) نجس نیست؛^۱
۳. انسان مرده، چه تازه مرده باشد و هنوز بدنش سرد نشده باشد، و چه سرد شده باشد (به جز اجزای بی‌روح او مانند ناخن و مو و دندان) همه بدنش نجس است؛ مگر آنکه:
- الف) شهید معرکه باشد؛
- ب) او را غسل داده باشند (سه غسلش تمام شده باشد)؛^۲
۴. تمام اجزای مردار حیوانی که خون جهنده ندارد، پاک است، مانند ماهی؛^۳
۵. خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد، نجس است، مانند مرغ و گوسفند؛
۶. خون حیوانی که خون جهنده ندارد، پاک است، مانند ماهی و پشه؛
۷. خونی که گاهی در تخم مرغ یافت می‌شود، نجس نیست، ولی خوردن آن حرام است؛^۴
۸. نجاست ذاتی اهل کتاب معلوم نیست و محکوم به طهارت ذاتی‌اند (اهل کتاب یعنی یهود، نصارا، زردشتی‌ها، صابئین)؛^۵
۹. پیروان فرقه گمراه بهائیت محکوم به نجاست‌اند؛^۶
۱۰. متنجس اول (چیزی که با عین نجس تماس یافته و نجس شده است)، اگر با چیزی که پاک است تماس پیدا کند و یکی از آن‌ها تر باشد، آن چیز پاک را نجس می‌کند، و باز متنجس دوم (چیزی که بر اثر ملاقات با متنجس، نجس شده است)، اگر با چیز پاک بر خورد نماید، بنابر احتیاط واجب، آن را نجس می‌کند، ولی متنجس سوم هیچ چیزی را با ملاقات خود، نجس نمی‌کند.^۷

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۲۷۹.

۲. رک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۳۸ - همان س ۲۷۱.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۳۸.

۴. رک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۲۶۹.

۵. همان، س: ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۳۲.

۶. همان، س ۳۲۸.

۷. رک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۴۵.

۱-۳. مُطَهَّرَات (پاک‌کننده‌ها)

۱. آب؛	۴. استحاله؛	۷. تبعیت؛	پاک‌کننده‌ها عبارت‌اند از:
۲. زمین؛	۵. انتقال؛	۸. برطرف شدن نجاست؛	
۳. آفتاب؛	۶. اسلام؛	۹. غایب شدن مسلمان. ^۱	

۱-۳-۱. اقسام آب مطلق

الف) آب باران: به آبی که از آسمان می‌بارد، آب باران می‌گویند؛
 ب) آب جاری و آب چاه: به آبی که از زمین می‌جوشد، اگر جریان داشته باشد، آب جاری، و اگر جریان نداشته باشد، آب چاه می‌گویند؛
 پ) آب راکد (کر و قلیل): آبی که از زمین نمی‌جوشد و از آسمان نمی‌بارد، آب راکد است که اگر مقدار آن تقریباً ۳۸۴ لیتر باشد، آب کر، و اگر کمتر از آن باشد، آب قلیل است.^۲

۱-۳-۲. آب باران

آب باران اگر به چیزی که نجس شده است ببارد آن را پاک می‌کند.

۱-۳-۳. آب کر و جاری

۱. اگر چیزی را که نجس شده در آب کر و جاری فرو ببرند آن را پاک می‌کند و خود نجس نمی‌شود؛
 ۲. آب کر و جاری اگر با ریخته شدن چیزهای نجس در آن، رنگ یا بو یا مزه آن تغییر کند، نجس می‌شود و در این صورت، چیزهایی را که نجس شده‌اند، پاک نمی‌کند؛
 ۳. آب کر و جاری در تطهیر هیچ تفاوتی با هم ندارند.

۱-۳-۴. آب قلیل

۱. اگر چیز نجسی در آب قلیل فرو برده شود نجس می‌شود و چیزی را که نجس شده پاک نمی‌کند؛
 ۲. اگر آب قلیل را روی چیزهایی که نجس شده است بریزند، آن‌ها را پاک

۱. همان، ج ۱، ص ۴۹.

۲. همان، ص ۲۹ و ۳۰.

می‌کند، ولی آن مقدار آبی که پس از ریخته شدن بر روی نجس، از آن سرازیر می‌شود، نجس است؛

۳. آب خیلی که به‌طور سرازیر و بدون فشار به پایین می‌ریزد و قسمت پایین آن با نجاست برخورد می‌کند؛ در صورتی که، سرازیری آب به گونه‌ای باشد که جریان از بالا به پایین بر آن صدق کند قسمت بالای آن پاک است.

۴. آب خیلی اگر به کر یا جاری متصل باشد در حکم کر و جاری است.

۱-۳-۵. روش‌های پاک شدن اشیای نجس با آب

۱. ظرف	- با آب کر: یک مرتبه - با آب خیلی: سه مرتبه
--------	--

۲. غیر ظرف	الف) به بول نجس شده - با آب کر: یک مرتبه - با آب خیلی: دو مرتبه	ب) به غیر بول نجس شده - با آب کر: یک مرتبه - با آب خیلی: یک مرتبه
------------	---	---

توضیح

- برای تطهیر اشیای نجس، نخست باید عین نجس را برطرف کرد، سپس، به همان تعداد که ذکر آن آمد، آن را آب کشید؛

- اگر فرش و لباس و چیزهایی مانند فرش و لباس را که آب را به خود می‌گیرد و قابل فشردن است، با آب خیلی تطهیر کنند، باید پس از هر بار شستن، آن را فشرده تا آب‌های داخل آن بیرون آید یا به گونه‌ای دیگر آب آن گرفته شود و در آب کر و جاری، بنابر احتیاط، باید پس از فروبردن آن در آب فشار و یا تکان بدهند. فشار یا تکان لازم نیست خارج آب باشد، بلکه داخل آب کافی است؛^۱

- آب جاری و چاه در احکامی که برای تطهیر اشیای نجس بیان شد، مانند آب کر است.

۱-۳-۶. استبرا

مردان پس از ادرار، اگر کاری که به آن «استبرا» گویند انجام دهند، در صورتی که

۱. رک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۷۱-۷۳؛ سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۵۰.

پس از آن رطوبتی از مجرای ادرار خارج شود که نداند بول است یا چیز دیگر، آن رطوبت محکوم به طهارت خواهد بود و بررسی و جست‌وجو در این باره لازم نیست. هرگاه فردی بعد از خروج بول، استبرا کند و وضو بگیرد و سپس، رطوبتی که مردد بین بول و منی است از او خارج شود، واجب است برای تحصیل یقین به طهارت از حدث، هم غسل کند و هم وضو بگیرد.^۱

الف) شیوة استبرا

بهترین شیوة استبرا این است که بعد از قطع شدن ادرار، اگر مخرج مدفوع نجس شده، ابتدا آن را تطهیر کنند، بعد سه بار انگشت میانه دست چپ را از مخرج مدفوع تا بیخ آلت بکشند، و بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه بار تا سر آلت بکشند و پس از آن سه بار سر آلت را فشار دهند.^۲

ب) اقسام رطوبت‌هایی که گاهی از انسان خارج می‌شود:

۱. رطوبتی که گاهی بعد از خروج منی از انسان خارج می‌شود و «وَدْی» نام دارد؛
۲. رطوبتی که بعضی از اوقات بعد از بول خارج می‌شود و «وَدْی» نام دارد؛
۳. رطوبتی که بعد از ملاعبه زن و مرد با یکدیگر خارج می‌شود و «مَدْی» نام دارد؛

همه رطوبت‌های فوق پاک است و باعث نقض (از بین رفتن) طهارت نمی‌شود.^۳

۱-۴. وضو

۱. صورت و دست‌ها در وضو باید از بالا به پایین شسته شود و اگر از پایین به بالا بشوید، وضو باطل است؛^۴
۲. شستن صورت و دست‌ها نخستین بار واجب است و دومین بار جایز و بیش از آن غیرمشروع (حرام) است. تعیین‌کننده بار نخستین یا دومین یا بیشتر، قصد وضوگیرنده است؛ یعنی می‌تواند به قصد نخستین بار شستن، چندمرتبه آب به روی صورت بریزد؛^۵

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۳۳-۳۴.

۲. همان، ص ۳۴.

۳. همان.

۴. محمدحسین فلاح‌زاده، راهنمای فتاوا، قم، معروف، ۱۳۷۹، ص ۲۱، م ۲.

۵. رک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، همان، س ۱۰۲.

۱-۴-۱. وضوی ارتماسی

۱. در وضو جایز است که انسان به جای ریختن آب روی صورت و دست‌ها، آن‌ها را به قصد وضو در آب فرو ببرد و بیرون بیاورد و این را «وضوی ارتماسی» می‌گویند؛
 ۲. در وضوی ارتماسی نیز واجب است که اعضای وضو از بالا به پایین شسته شوند؛
 ۳. در وضوی ارتماسی فقط دوبار می‌توان صورت و دست‌ها را داخل آب کرد: بار اول واجب، بار دوم جایز است و بیش از آن مشروع نیست، و در مورد دست‌ها، باید قصد شستن وضویی آن‌ها هنگام خارج کردن آن‌ها از آب باشد تا بتوان از این طریق مسح را با آب وضو انجام داد.^۱

۱-۴-۲. شرایط وضو

۱. با قصد قربت وضو بگیرد (نیت)؛ ۲. استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.	- وضوگیرنده:
۱. مطلق باشد؛ ۲. پاک باشد؛ ۳. مباح باشد (غصبی نباشد).	- آب وضو:
مباح باشد.	- ظرف وضو:
۱. پاک باشد؛ ۲. مانعی از رسیدن آب در آن نباشد.	- اعضای وضو:
۱. ترتیب را در شستن و مسح کردن‌ها رعایت کند (ترتیب)؛ ۲. کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد (موالات)؛ ۳. کارهای وضو را خودش در حال اختیار انجام دهد (مباشرت).	- کیفیت وضو:
به مقدار وضو و نماز وقت باقی باشد. ^۲	- زمان وضو:

حکم وضو در ظروف طلا و نقره

۱. خوردن و آشامیدن در ظرفی که از طلا یا نقره ساخته شده، حرام است، ولی نگهداشتن آن یا استفاده‌های دیگر از آن - غیر از خوردن و آشامیدن [مثل وضو گرفتن و غسل کردن] - حرام نیست؛^۳

۱. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۷۳.

۲. ر.ک. همان، ص ۶۵.

۳. همان، ص ۵۹.

۲. ظرف‌هایی که آب طلا یا نقره به آن داده شده، و یا از فلزی ساخته شده که قدری طلا یا نقره مخلوط دارد؛ به‌طوری‌که، به آن ظرف طلا یا نقره نمی‌گویند، حکم ظروف طلا و نقره را ندارند.^۱

۱-۳-۴. چیزهایی که باید برای به‌جا آوردنشان وضو گرفت:

۱. برای به‌جا آوردن نماز (به‌جز نماز میت)؛
۲. برای انجام‌دادن طواف واجب کعبه؛
۳. برای رساندن جایی از بدن به نوشته قرآن و اسم خداوند.
۴. اجزای فراموش شده نماز (مانند سجده و تشهد)
۵. مس اسماء انبیا و ائمه معصومین علیهم‌السلام به احتیاط واجب.^۲

۱-۵. غسل‌های واجب

غسل‌های واجب مشترک میان مردان و زنان:	غسل‌های مخصوص بانوان:
۱. جنابت؛	۱. حیض؛
۲. مس میت؛	۲. استحاضه؛
۳. میت؛	۳. نفاس. ^۳
۴. نذر و قسم.	

۱-۵-۱. چگونگی انجام غسل

غسل را به دوگونه می‌شود انجام داد:

۱. ترتیبی: اول اینکه با ترتیب مخصوص بدن را بشوید، به اینکه ابتدا سر و گردن، بعد تمام نیمه راست بدن و در آخر تمام نیمه چپ بدن را بشوید. (تقدم طرف راست به طرف چپ، بنا بر احتیاط واجب است)
۲. ارتماسی: دوم این که تمام بدن را یک‌باره در آب فرو ببرد به‌طوری‌که آب به همه جای بدن برسد.^۴

۱. همان.

۲. همان، ص ۷۷.

۳. همان، ص ۸۱.

۴. همان، ص ۸۲.

۱-۵-۲. چند مسئله

۱. در صحیح بودن غسل، موالات شرط نیست و همچنین، لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید؛^۱
۲. کسی که چند غسل بر او واجب است، می‌تواند به نیت همه آن‌ها یک غسل به جا آورد؛^۲
۳. کسی که غسل جنابت کرده است، نباید برای نماز وضو بگیرد؛ ولی با غسل‌های دیگر نمی‌شود نماز خواند و باید وضو هم بگیرد؛^۳
۴. در غسل، هر قسمتی را که می‌خواهد شست و شو بدهد، اگر نجس است، باید قبلاً آن را آب بکشد، ولی پاک بودن تمام بدن قبل از غسل واجب نیست، بنابراین، اگر عضو، قبل از غسل آن، تطهیر شده باشد غسل صحیح است، ولی اگر عضو نجس قبل از غسل آن تطهیر نشود، و با یک شستن بخواهد هم آن را پاک کند و هم غسل نماید، غسل باطل است.^۴

۱-۶. تیمم (جانشین وضو و غسل)

چیزهایی که تیمم بر آن‌ها صحیح است:

۱. خاک؛
۲. ریگ؛
۳. تیمم بر هر آن‌چه از زمین محسوب شود، مانند خاک، شن، ریگ، کلوخ (خاک‌های به هم چسبیده)، سنگ (سنگ گچ، سنگ آهک، سنگ سیاه و مانند آن) صحیح است و همچنین بر گچ و آهک پخته و آجر و امثال آن‌ها؛^۵
۴. تیمم بر سیمان و موزاییک اشکال ندارد، اگر چه احوط (استحبابی) ترک تیمم بر سیمان و موزاییک است.^۶

۱. رک. همان، ص ۸۵.

۲. رک. همان، ص ۸۵.

۳. همان.

۴. همان.

۵. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، همان، س ۲۱۰.

۶. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۱۰۹.

۱-۶-۱. چگونگی انجام تیمم

برای انجام تیمم موارد زیر را به ترتیب انجام می‌دهیم:

۱. نیت کردن.
۲. زدن کف دو دست بر چیزی که تیمم بر آن صحیح است.
۳. کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می‌روید تا ابروها و بالای بینی.
۴. کشیدن کف دست چپ بر تمام پشت دست راست و کشیدن کف دست راست بر تمام پشت دست چپ.
۵. و بنابر احتیاط واجب زدن بار دیگر دست‌ها به زمین و سپس کشیدن کف دست چپ بر پشت دست راست و کشیدن کف دست راست بر پشت دست چپ.^۱

۱-۷-۱. نماز

۱-۷-۱-۱. نمازهای واجب

۱. نمازهای هر روز (یومیه)؛
۲. نماز آیات، که در هنگام پدید آمدن خورشید و ماه گرفتگی و زلزله و امثال آن‌ها خوانده می‌شود؛
۳. نماز طواف خانه خدا؛
۴. نماز میت، که بر مسلمانی که از دنیا رفته خوانده می‌شود؛
۵. نماز قضای پدر (و بنابر احتیاط واجب مادر) که بر پسر بزرگ‌تر واجب است؛
۶. نمازی که به واسطه نذر و عهد و قسم یا به واسطه اجاره واجب شده است.^۲

چند نکته

۱. واجب است پس از طواف خانه کعبه و در نزد مقام ابراهیم (ع) دو رکعت نماز طواف، به مانند نماز صبح گزارده شود؛
در هر دو رکعت بعد از حمد، خواندن هر سوره‌ای غیر از سوره‌های سجده‌دار، جایز است؛
۲. پس از غسل و حنوط و تکفین، واجب است که بر میت مسلمان نماز بخوانند.
برای نماز میت، وضو و پاک بودن بدن و لباس و غصبی نبودن لباس نمازگزار، لازم

۱. همان

۲. همان، ص ۹۶.

نیست. نماز میت رکوع و سجده ندارد و عبارت است از نیت و پنج تکبیر که در خلال آن‌ها دعا و صلوات وارد شده است؛^۱

۳. بر پسر بزرگ‌تر واجب است نمازهایی که از پدر و مادرش فوت شد، بعد از مرگ آن‌ها به جا آورد. منظور از پسر بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین پسری است که بعد از مرگ پدر و مادر در حال حیات می‌باشد؛^۲

۴. اگر کسی برای به‌جا آوردن نمازهای فوت شده میتی اجیر شود، یا برای انجام نمازی نذر و عهد کرده و یا قَسَمی یاد کرده (با رعایت شرایط مندرج در توضیح المسائل مراجع)؛ در این صورت، واجب است آن‌ها را به‌جا آورد. تعداد نمازها هم بستگی دارد که هنگام اجاره، نذر، عهد و یا قَسَم، چند نماز و چند رکعت در نظر گرفته شده است.

۱-۷-۲. اذان و اقامه

مستحب است پیش از نمازهای واجب شبانه‌روز، اذان و اقامه بگویند، و این استحباب درباره نمازهای صبح و مغرب، مخصوصاً نماز جماعت، مورد تأکید است، ولی در دیگر نمازهای واجب، مانند نماز آیات اذان و اقامه، وارد نشده است.^۳

«گفتن أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» یعنی گواهی می‌دهم علی علیه السلام ولی خدا بر همه خلق است جزو اذان و اقامه نیست، ولی به‌عنوان شعار تشیع خوب و مهم است و باید به قصد قربت مطلقه گفته شود.^۴

۱-۷-۳. واجبات نماز

واجبات نماز، یازده چیز است که برخی رُکن و برخی غیررکن است.

رکن	نیت، تکبیرة الاحرام، قیام (در هنگام تکبیرة الاحرام و هنگام رفتن به رکوع)، رکوع، دوسجده؛
غیر رکن	قرائت، ذکر، تشهد، سلام، ترتیب، موالات. ^۵

۱. ر.ک. همان، ص ۱۰۳.

۲. ر.ک. همان، ص ۲۲۶.

۳. همان، ص ۱۵۳.

۴. همان، ص ۱۵۴.

۵. همان، ص ۱۵۵.

۱-۷-۴. فرق بین رُکن و غیررُکن

ارکان نماز، اجزای اساسی آن به‌شمار می‌آید و اگر یکی از آن‌ها به‌جا آورده نشود یا اضافه شود، هرچند بر اثر فراموشی باشد، نماز باطل است.

به‌جا آوردن واجبات دیگر (غیررکنی) لازم است؛ اگر عمداً کم و زیاد شود نماز باطل می‌شود، اما اگر سهواً باشد نماز صحیح است، مانند قرائت.^۱

۱-۷-۵. برخی احکام واجبات نماز

الف) اقسام قیام: قیام یعنی ایستاده بودن که گاهی از ارکان نماز است و ترک آن نماز را باطل می‌کند:

قیام رکن	۱. قیام هنگام تکبیرة الاحرام؛ ۲. قیام پیش از رکوع.
قیام غیر رکن	۱. قیام هنگام قرائت؛ ۲. قیام پس از رکوع.

- ایستاده بودن در حال تکبیرة الاحرام و نیز پس از اتمام قرائت و پیش از رفتن به رکوع، رکن است یعنی اگر سهواً و از روی فراموشی هم آن را ترک کند نماز باطل می‌شود.

- کسی که قادر است نماز را ایستاده بخواند و عذری ندارد باید از شروع نماز تا رفتن به رکوع، در حال ایستاده باشد، و نیز واجب است پس از رکوع و پیش از رفتن به سجده بایستد. ترک قیام عمداً در این حالات، موجب باطل شدن نماز است.^۲

ب) قرائت: در رکعت سوم و چهارم، نماز باید آهسته خوانده شود؛ ولی حکم حمد و سوره در رکعت اول و دوم نماز چنین است:

نماز	نماز گزار	حکم
ظهر و عصر	مرد و زن	باید آهسته بخوانند.
مغرب، عشاء، صبح	مرد زن	باید بلند بخوانند. اگر نامحرم صدای او را نمی‌شنود می‌تواند بلند بخواند و اگر می‌شنود، بهتر است آهسته بخواند. ^۳

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۶۰.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۴۷۱.

پ) رکوع

۱. اگر رکوع را فراموش کند و پیش از رسیدن به سجده اول یادش بیاید، باید بایستد؛ و از حالت ایستاده به رکوع برود و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد کافی نیست، و اگر به این رکوع اکتفا کند نمازش باطل است؛
۲. ایستادن بعد از رکوع واجب است. نمازگزار بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و پس از آنکه بدن آرام گرفت به سجده برود، و اگر عمداً پیش از ایستادن، یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده برود نمازش باطل است.^۱
۳. اگر پیش از آن که وارد سجده دوم شود یادش بیاید که رکوع نکرده است، باید برخیزد و پس از ایستادن، رکوع کند و پس از آن دو سجده را به جا آورد و نماز را تمام کند و بعد از نماز بنابر احتیاط مستحب دو سجده سهو برای سجده زیادی انجام دهد.^۲

ت) سجود

۱. دو سجده در یک رکعت، مجموعاً «رکن» است، بدین معنی که اگر عمداً یا از روی فراموشی، هر دو را ترک کند یا دو سجده دیگر به آن اضافه کند، نماز باطل می‌شود؛^۳
۲. اگر بر روی تشک و امثال آن سجده کند که بدن در اول آرام نیست و بعد آرام می‌گیرد، اشکال ندارد؛
۳. مٌهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می‌کند باید پاک باشد، ولی اگر آن را روی فرش نجس بگذارد یا یک طرف آن نجس باشد و پیشانی را بر طرف دیگر بگذارد، اشکال ندارد؛^۴
۴. اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شود و چیزی که سجده بر آن صحیح است در دسترس نداشته باشد، چنانچه وقت وسعت داشته باشد باید نماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است، چنانچه لباس او از جنس پنبه یا کتان است یا چیزی از جنس پنبه و اگر ندارد بنابر احتیاط واجب بر پشت دست خود سجده کند.^۵

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲. استفتاء از حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی؛ دسترسی در نشانی زیر:

فراموش کردن رکوع/۲۳۱۱۳/ <https://www.leader.ir/fa/content/23113>

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۱۷۵.

۴. همان، ص ۱۷۸.

۵. همان، ص ۱۸۲.

ث) تشهد

۱. اگر برای رکعت سوم بایستد، ولی پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده است: باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود، بخواند و نماز را تمام کند، و پس از نماز به خاطر ایستادن بی جا، بنابر احتیاط مستحب، دو سجده سهو به جا آورد.

۲. اگر هنگامی که به رکوع رکعت سوم رفته یا بعد از آن یادش بیاید: باید نماز را تمام کند و بعد از سلام، برای تشهد فراموش شده دو سجده سهو به جا آورد، و احتیاط (واجب) آن است که پیش از سجده سهو، تشهد فراموش شده را قضا کند.^۱

ج) ترتیب

۱. نماز باید بدین ترتیب خوانده شود: تکبیرة الاحرام، قرائت، رکوع، سجود، و در رکعت دوم پس از سجود، تشهد بخواند و در رکعت آخر، پس از تشهد، سلام دهد؛
۲. اگر نمازگزار رکنی از نماز را فراموش کند و رکن پس از آن را به جا آورد؛ مثلاً، پیش از آنکه رکوع کند، دو سجده را به جا آورد نماز باطل است؛
۳. اگر نمازگزار رکنی را فراموش کند و چیزی را که پس از آن است و رکن نیست به جا آورد؛ مثلاً، پیش از آنکه دو سجده کند، تشهد بخواند باید رکن را به جا آورد و آنچه را اشتباهی پیش از آن خوانده است، دوباره بخواند؛
۴. اگر چیزی را که رکن نیست، فراموش کند و رکن پس از آن را به جا آورد؛ مثلاً، حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.^۲

چ) موالات

۱. موالات یعنی پشت سرهم به جا آوردن اجزای نماز و فاصله نینداختن بین آنها؛
۲. اگر نمازگزار میان اجزای نماز به قدری فاصله بیندازد که در نظر بیننده از حالت نماز خواندن خارج شود، نمازش باطل است.^۳

۱. همان، ص ۱۸۶.

۲. توضیح المسائل امام خمینی رحمت الله علیه مسئله شماره ۱۱۱۱ - همچنین؛ ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه ای، رساله آموزشی، همان، ص ۱۸۹.

۳. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه ای، رساله آموزشی، همان، ص ۱۹۰.

۱-۷-۶. مبطلات نماز

به چیزهایی که نماز را باطل می‌کند «مبطلات نماز» می‌گویند و عبارت‌اند از:

۱. از بین رفتن یکی از چیزهایی که باید در حال نماز رعایت شود، مثل پوشش واجب یا غصبی نبودن مکان؛	۷. خندیدن (با صدا و عمدی)؛
۲. باطل شدن وضو یا غسل یا تیمم	۸. گریه کردن (از ترس خدا و برای امور اخروی اشکال ندارد)؛
۳. رو گرداندن از قبله؛	۹. به هم خوردن صورت نماز، مانند کف زدن و به هوا پريدن؛
۴. حرف زدن (عمدی حتی اگر یک کلمه باشد)؛	۱۰. خوردن و آشامیدن؛
۵. روی هم گذاشتن دست‌ها در جلوی بدن (تکثف). (آن گونه که بعضی از فرق اسلامی انجام می‌دهند)؛	۱۱. شک‌هایی که نماز را باطل می‌کند، مانند شک در رکعت‌های نماز دو رکعتی یا سه رکعتی؛
۶. آمین گفتن (بعد از حمد)؛	۱۲. کم و زیاد کردن ارکان، مانند کم و زیاد کردن رکوع. ^۱

۱-۷-۷. شکیات نماز

شکیات نماز ۲۳ مورد است که در سه دسته قرار می‌گیرند:

۱. شک‌های باطل؛

۲. شک‌هایی که نباید به آن اعتنا کرد؛

۳. شک‌های صحیح.

امکان بیان احکام همه موارد شکیات نماز در اینجا نیست و برای آگاهی از آن‌ها باید به رساله‌های توضیح المسائل مراجعه کرد. در اینجا تنها به شک‌های باطل می‌پردازیم. این شک‌ها هشت قسم‌اند:

۱. شک در رکعت‌های نماز دو رکعتی، مانند نماز صبح و نماز مسافر؛

۲. شک در رکعت‌های نماز سه رکعتی (مغرب)؛

۱. همان، ص ۱۹۷.

۳. شک در نماز چهار رکعتی هرگاه یک طرف شک، یک باشد، مثل اینکه شک کند یک رکعت خوانده یا سه رکعت؛
۴. شک در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده دوم درحالی که یک طرف شک دو باشد، مانند شک دو و سه، قبل از اتمام دو سجده؛
۵. شک بین دو و پنج یا بیشتر از پنج؛
۶. شک بین سه و شش یا بیشتر از شش؛
۷. شک بین چهار و شش یا بیشتر از شش؛
۸. شک در عدد رکعت‌های نماز که اصلاً نداند چند رکعت خوانده است.

۸-۷-۱. نماز احتیاط

هنگامی که نماز احتیاط واجب می‌شود، مثل شک بین ۳ و ۴، نماز گزار باید پس از سلام نماز، بی‌آنکه صورت نماز را به هم بزند یا مبطلی از مبطلات نماز را انجام دهد، برخیزد و بدون اذان و اقامه تکبیر بگوید و نماز احتیاط را بخواند.^۱

تعداد رکعت‌های نماز احتیاط (که برای شک در رکعت‌های نماز به جا آورده می‌شود) به تعداد کمبود احتمالی در نماز است، بنابراین، در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط، واجب است، و در شک بین سه و چهار، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته واجب است.^۲

الف) فرق نماز احتیاط با نمازهای دیگر

۱. نیت آن را نباید به زبان آورد؛
۲. سوره و قنوت ندارد (هرچند دو رکعتی باشد)؛
۳. حمد را باید آهسته بخواند (بنابر احتیاط واجب).

۹-۷-۱. سجده سهو

الف) شیوه انجام سجده سهو: برای سجده سهو، باید بعد از سلام نماز، فوراً به نیت سجده سهو، پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و بنابر احتیاط بگوید: «بسم الله و بالله، السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته» سپس سر از سجده بردارد و دوباره به سجده رود و ذکر را تکرار کند و پس از آن تشهد بخواند و سلام دهد.^۳

۱. همان، ص ۲۰۱.

۲. همان، ص ۲۰۳.

۳. استفتاء از امام خامنه‌ای؛ دسترسی در: <https://www.leader.ir/fa/book/۲۲۶?sn=۳۰۸۲۳>

توجه: سجده سهو تکبیره الاحرام ندارد.

ب) موارد وجوب سجده سهو: برای سه چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به جا آورد:

۱. اگر در بین نماز، سهواً حرف بزند؛
۲. اگر یک سجده را فراموش کند؛
۳. اگر در نماز چهار رکعتی بعد از سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت.

در دو مورد هم احتیاط واجب آن است که سجده سهو به جا آورد:

۱. در جایی که نباید نماز را سلام دهد؛ مثلاً، در رکعت اول سهواً سلام بدهد؛ (سلام دوم یا سوم و گفتن السلام علیک ایها النبی و رحمت الله و برکاته سجده سهو ندارد)
۲. اگر تشهد را فراموش کند.^۱

اگر کلمه‌ای از ذکرهای نماز یا آیات قرآنی یا دعاهای قنوت، سهواً غلط خوانده شود سجده سهو واجب نیست.^۲

۱-۷-۱۰. نماز مسافر، آیات، جماعت و جمعه

الف) نماز مسافر

۱. نماز و روزه کسانی که به مدت معینی، بیش از یک سال، در شهری برای کار اقامت می‌کنند یا سربازانی که به مدت یک یا دو سال برای انجام خدمت سربازی در شهری می‌مانند، اگر دست‌کم ده روز یک بار به سبب شغل‌شان بین وطن و محل کار سفر می‌کنند، در غیر سفر اول و دوم نمازشان تمام، و روزه‌شان صحیح است؛^۳
۲. سفری که دانشجوی و دانش آموز برای تحصیل علم می‌کند تا در آینده شغلی را اختیار کند، احتیاط واجب آن است که در چنین سفری نمازش را به صورت جمع بین تمام و قصر بخواند و روزه اش را بگیرد و بعداً نیز قضا کند.
۳. اگر تحصیل علم همراه با وارد شدن در جمعی باشد که عنوان آن جمع، عنوان حرفه است؛ مانند طلبه که از همان ابتدای تحصیل، بر او عنوان "روحانی" صدق

۱. سیدروح الله موسوی خمینی، توضیح المسائل، همان، م ۱۲۳۶.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، همان، س ۵۲۳.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، همان، س ۶۴۲.

می‌کند، یا دانشجویان دانشگاه افسری که بعد از گذراندن چند ماه تمرین و تعلیم در دانشگاه، سردوشی می‌گیرند و به آن‌ها "افسر" گفته می‌شود، این نوع تحصیل جزء حرفه محسوب می‌شود و در سفر تحصیلی باید نماز را تمام بخوانند و روزه بگیرند.^۱

ب) نماز آیات

۱. نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع و دو سجده دارد؛^۲
۲. هر یک از رکوع‌های نماز آیات، رکن است که اگر عمدی یا سهوی کم یا زیاد شود، نماز باطل است؛^۳

یک - کیفیت خواندن نماز آیات

نماز آیات را به چند صورت می‌توان به‌جا آورد که ساده‌ترین آن به این شکل است: بعد از نیت و تکبیره الاحرام، حمد و یک آیه یا کمتر از آن از سوره‌ای را قرائت کرده و رکوع کند؛ سپس، سر از رکوع بردارد و آیه دیگری از آن سوره را بخواند و به رکوع رود، و بعد سر از رکوع برداشته و آیه دیگری از همان سوره را قرائت کند و همین‌طور تا رکوع پنجم ادامه دهد تا سوره‌ای که پیش از هر رکوع، یک آیه از آن را قرائت کرده، قبل از رکوع آخر تمام شود؛ سپس، رکوع پنجم را به‌جا آورد و به سجده رود و پس از اتمام دو سجده، برای رکعت دوم قیام کند و حمد و آیه‌ای از یک سوره را بخواند و به رکوع برود و همین‌طور مانند رکعت اول ادامه دهد تا تشهد بخواند و سلام دهد و چنانچه بخواهد برای هر رکوعی به یک آیه از سوره‌ای اکتفا کند، نباید سوره حمد را بیش از یک مرتبه در اول آن رکعت بخواند.

توجه:

۱. بنابر احتیاط واجب «بسم الله الرحمن الرحيم» را نمی‌توان یک قسمت از سوره به حساب آورد و با آن رکوع کرد.
۲. مواردی که در نماز یومیه واجب یا مستحب است، در نماز آیات هم همان حکم را دارد، ولی در نماز آیات به جای اذان و اقامه، سه مرتبه به امید درک ثواب گفته می‌شود: "الصَّلَاةُ"..^۴

۱. تغییرات رساله آموزشی؛ دسترسی در :

<https://www.leader.ir/fa/book/۱۷۳>

۲. رک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۲۳۰.

۳. سیدروح‌الله موسوی خمینی، توضیح المسائل، همان، م ۱۵۱۵.

۴. رک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۲۳۰.

پ) نماز جماعت

۱. نماز جماعت از مهمترین مستحبات و از بزرگترین شعایر اسلامی است و دست کم با دو نفر (یک امام و یک مأموم) منعقد می‌شود؛^۱
۲. اگر مأموم در آخر یکی از دو طرف صف اول نماز ایستاده باشد، چنانچه مأومینی که بین او و امام ایستاده‌اند بعد از اینکه امام جماعت شروع به نماز کرد، به‌طور کامل، آماده اقتدا کردن باشند، می‌تواند به نیت جماعت وارد نماز شود؛^۲
۳. قرائت حمد و سوره برای مأموم در نمازهای ظهر و عصر جایز نیست، حتی اگر برای تمرکز ذهن باشد؛
۴. اگر شخصی در رکعت دوم نماز جماعت برسد و بر اثر جهل به مسئله، تشهد و قنوت را در رکعت بعد به‌جا نیاورد نمازش صحیح است، ولی بنابر احتیاط، قضای تشهد بر او واجب است و نیز بر او واجب است دو سجده سهو به‌جا آورد؛
۵. اقتدا به اهل سنت برای رعایت وحدت اسلامی جایز است و اگر حفظ وحدت، مقتضی انجام کارهایی باشد که آن‌ها انجام می‌دهند نماز صحیح و مجزی است، حتی اگر سجده بر فرش و مانند آن باشد، ولی تکتف (دست‌بسته نماز خواندن) در نماز جایز نیست، مگر اینکه ضرورت آن را اقتضا کند.^۳

دو نکته مهم

۱. یکی از سفارشات مهم ائمه اطهار (علیهم‌السلام) خواندن نماز اول وقت است که برکات بسیاری برای انسان به دنبال دارد. امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید:
هر که نمازهای واجب را در اول وقتش بخواند و حدود آن را حفظ کند، فرشته‌ای آن را پاک و درخشان به آسمان رساند و آن نماز فریاد زند خدا تو را حفظ کند همان‌گونه که مرا نگاه داشتی و تو را به خدا می‌سپارم همان‌گونه که مرا به فرشته‌ای کریم سپردی و هر که بدون عذر نمازهایش را به تأخیر اندازد، و حدود آن را حفظ نکند، فرشته آن را سیاه و تاریک بالا برد و آن نماز فریاد کشد خدا ضایعت کند آن چنان که ضایعم کردی و رعایت نکند آن چنان که رعایت نکردی.^۴
۲. یکی دیگر از دستوره‌ای مهم اسلام درباره نماز، خواندن آن به جماعت است. به دو حدیث اشاره می‌شود:

۱. همان، ص ۲۳۳.

۲. همان، ص ۲۳۸.

۳. همان.

۴. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسة آل البيت (علیهم‌السلام)، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

کسی که در هر جا باشد بر نماز جماعت مواظبت کند، فردای قیامت مانند برق جهنده و درخشان در نخستین گروه پیشتازان با چهره‌ای روشن‌تر از ماه شب چهاردهم (بدر) از پل صراط خواهد گذشت و به ازای هر روز و شبی که توفیق شرکت در نماز جماعت داشته است، ثواب یک شهید را به او خواهند داد.^۱

همچنین، می‌فرماید:

جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بعد از نماز ظهر به نزد من آمد و عرض نمود: ای محمد! خدای تعالی تو را سلام داده و دو هدیه برای تو فرستاده است که آن را به هیچ پیغمبری قبل از تو نفرستاده است؛

گفتم: «ای جبرئیل! آن دو هدیه چیست؟»

گفت: «نماز و تر که سه رکعت است و نماز جماعت در پنج وقت؛»

گفتم: «ای جبرئیل! برای امت من در نماز جماعت چیست؟»

گفت: «ای محمد ﷺ! چون دو نفر باشند، خدای تعالی برای هریک در هر رکعت (ثواب) صدوپنجاه نماز، و چون سه نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) ششصد نماز، و چون چهار نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) هزار و دویست نماز، و چون پنج نفر باشند، برای هر یک در هر رکعت (ثواب) دو هزار و چهارصد نماز، و چون شش نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) چهار هزار و هشتصد نماز، و چون هفت نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) نه هزار و ششصد نماز، و چون هشت نفر باشند برای هریک در هر رکعت (ثواب) نوزده هزار و دویست نماز، و چون نه نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) سی و شش هزار و چهارصد نماز، و چون ده نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) هفتاد و هزار و چهارصد نماز بنویسد؛

و چون بیشتر از ده نفر باشند، اگر آسمان‌ها کاغذ شوند و درختان قلم و آدمیان و جنیان با فرشتگان نویسندگان، بر نوشتن ثواب یک رکعت از آن قادر نباشند؛

ای محمد ﷺ! یک الله‌اکبر، که مؤمن آن را با امام جماعت درک کند، از شصت هزار حج و عمره، و از دنیا و آنچه در آن است، هفتاد هزار بار بهتر است؛ یک رکعت نماز که مؤمن با امام جماعت بخواند، از صدقه دادن صد هزار دینار طلا بر مسکینان و نیازمندان بهتر است؛ و یک سجده که مؤمن با امام جماعت بخواند، از آزاد کردن صد بنده بهتر است.^۲

۱. همان، ج ۸، ص ۳۰۷.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۸۵، ص ۱۴-۱۵.

ت) نماز جمعه

۱. کسی که در نماز جمعه شرکت نکرده است، می‌تواند نماز ظهر و عصر را در اول وقت بخواند و واجب نیست صبر کند تا نماز جمعه تمام شود؛^۱
۲. اگر مأموم به خطبه‌ها نرسد، بلکه فقط هنگام نماز حاضر شود و به امام جمعه اقتدا نماید، نماز او صحیح و مجزی است. حتی اگر امام را در رکوع رکعت آخر نماز جمعه درک کند نیز نماز او صحیح است، اما باید رکعت دوم را خودش بخواند؛^۲
۳. نماز جمعه مانند نماز صبح، دو رکعت است، ولی دو خطبه دارد که امام جمعه، پیش از نماز ایراد آن‌ها را می‌کند؛
۴. مستحب است در نماز جمعه دو قنوت گزارده شود: یکی پیش از رکوع رکعت اول و دیگری پس از رکوع رکعت دوم؛
۵. کسی که نماز جمعه می‌خواند، لازم نیست نماز ظهر را بخواند، ولی خواندن نماز ظهر پس از نماز جمعه از باب احتیاط اشکال ندارد و اقتدا در نماز عصر روز جمعه به غیر امام جمعه اشکال ندارد؛^۳
۶. نماز جمعه از کسی که مسافر است صحیح و مجزی از نماز ظهر است.^۴

۸-۱. روزه**۱-۸-۱. روزه‌های واجب**

۱. روزه ماه مبارک رمضان	۳. روزه قضا	۵. روزه روز سوم از ایام اعتکاف
۲. روزه‌ای که به سبب نذر واجب شود.	۴. روزه کفاره	۶. روزه قضای پدر و بنابر احتیاط واجب مادر که بر پسر بزرگ تر واجب است. ^۵

۱. رک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۶۱۰ و ۶۳۱.

۲. رک. همان، س ۶۲۹.

۳. رک. همان، س ۶۱۱.

۴. رک. همان، س ۶۲۵.

۵. رساله آموزشی حضرت امام خامنه‌ای؛ دسترسی در:

۱-۸-۲. مُفطرات روزه

روزه‌دار باید از اذان صبح تا مغرب از برخی کارها بپرهیزد و اگر یکی از آن‌ها را انجام دهد، روزه‌اش باطل می‌شود؛ به کارهایی که روزه را باطل می‌کند، «مُفطرات روزه» می‌گویند و عبارت‌اند از:

الف) خوردن و آشامیدن: اگر روزه‌دار عمداً و آگاهانه چیزی بخورد یا بیاشامد روزه او باطل می‌شود، خواه آن چیز از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌های معمول باشد و خواه از چیزهای غیرخوراکی، مانند کاغذ یا پارچه و امثال آن، و خواه زیاد باشد یا کم، مانند قطره‌های بسیار کوچک آب یا خرده کوچکی از نان.

ب) جماع یا آمیزش جنسی: آمیزش جنسی روزه را باطل می‌کند، هرچند منی بیرون نیاید. اگر فراموش کند که روزه است و آمیزش جنسی کند، روزه او باطل نمی‌شود، ولی هر لحظه که یادش آمد باید فوراً از حال آمیزش خارج شود، وگرنه روزه‌اش باطل است.

پ) استمنا (خودارضایی جنسی): اگر روزه‌دار عمداً کاری کند که منی از او بیرون بیاید روزه‌اش باطل می‌شود.

محتلم شدن در روز (خروج منی در حال خواب) روزه را باطل نمی‌کند، و هرگاه روزه‌دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم می‌شود، لازم نیست از خواب خود جلوگیری کند.

ت) دروغ بستن به خدا و پیامبران و معصومان علیهم‌السلام: دروغ بستن به خدا و پیامبران و معصومان علیهم‌السلام، بنابر احتیاط (واجب)، موجب باطل شدن روزه می‌شود، هرچند بعداً توبه کند و بگوید که دروغ بسته است.

ث) رساندن غبار غلیظ به حلق: روزه‌دار، بنابر احتیاط واجب، باید غبار غلیظ را، مانند غباری که از جارو کردن زمین خاکی برمی‌خیزد فرو ندهد، ولی صرف داخل شدن غبار در دهان و بینی بدون اینکه به حلق برسد روزه را باطل نمی‌کند؛ همچنین، دود سیگار و دیگر دخانیات، بنابر احتیاط واجب، روزه را باطل می‌کند.

ج) فروبردن همه سر در آب: اگر روزه‌دار عمداً تمام سر را در آب فرو ببرد، بنابر احتیاط واجب، روزه‌اش باطل است و باید روزه آن روز را قضا کند.

چ) باقی ماندن بر جنابت تا اذان صبح: کسی که در شب ماه رمضان دچار جنابت است باید تا پیش از اذان صبح غسل کند و اگر عمداً تا آن هنگام غسل نکند، روزه‌اش باطل است. این حکم درباره روزه قضا ماه رمضان نیز جاری است.

ح) اماله (تنقیه) کردن با مایعات: اماله کردن با چیز روان، اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه را باطل می‌کند.

خ) قی کردن عمدی: هرگاه روزه‌دار عمداً قی کند، اگر چه به واسطه بیماری و مانند آن ناچار به این کار باشد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر سهواً یا بی‌اختیار قی کند اشکال ندارد.^۱

۱-۸-۳. کفاره روزه

کفاره جریمه‌ای است که برای باطل کردن روزه معین شده است و عبارت است از:

۱. آزاد کردن یک برده؛

۲. دو ماه روزه گرفتن که ۳۱ روز آن باید پی‌درپی باشد؛

۳. یک وعده غذا دادن به شصت فقیر؛ یا دادن یک مدّ طعام به هریک از آن‌ها.

کسی که کفاره بر او واجب شود، باید یکی از این سه را انجام دهد و چون امروزه برده به معنای فقهی آن یافت نمی‌شود، باید مورد دوم یا سوم را انجام دهد و اگر هیچ‌یک از آن‌ها برایش مقدور نیست، باید به هر تعداد فقیر که قادر است، غذا بدهد و احتیاط آن است که استغفار نیز بکند و اگر به هیچ وجه، قادر بر دادن غذا به فقرا نیست، فقط کافی است که استغفار کند؛ یعنی با دل و زبان بگوید: «اَسْتَغْفِرُ اللَّه» (از خداوند بخشایش می‌طلبم).

کسی که به سبب ناتوانی بر روزه و غذا دادن به فقیر، وظیفه‌اش استغفار است، اگر بعدها تمکن یافت که روزه بگیرد یا به فقرا غذا دهد، انجام دادن کفاره واجب نیست؛ گرچه احتیاط مستحب است.^۲

در مقدار کفاره تفاوتی نیست بین آن که روزه‌دار، به چیز حلال روزه خود را باطل کند یا به چیز حرام، مثل زنا یا استمنا یا خوردن و آشامیدن حرام، گرچه احتیاط مستحب در افطار به چیز حرام آن است که کفاره جمع بپردازد؛ یعنی هم یک برده آزاد کند و هم دو ماه روزه بگیرد و هم شصت فقیر را غذا دهد.^۳

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۲۵۳-۲۶۰.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، همان، ص ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۴؛ رساله آموزشی، همان ۲۶۲

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۲۶۲.

۱-۸-۴. چند مسئله

۱. در این موارد انجام دادن قضای روزه واجب است، ولی کفاره ندارد.
(الف) در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت، یک یا چند روز، روزه بگیرد؛
- (ب) در ماه رمضان، بی آنکه تحقیق کند، صبح شده یا نه کاری کند که روزه را باطل می کند؛ مثلاً، آب بخورد و سپس معلوم شود، صبح بوده است؛
- (ج) اگر در روز ماه رمضان به خاطر تاریکی هوا یقین کند که مغرب شده یا کسانی که خبر آنها شرعاً حجت است بگویند مغرب شده، و افطار کند سپس معلوم شود که مغرب نبوده است؛^۱
۲. اگر عمدی روزه ماه رمضان را نگیرد یا عمدی آن را باطل کند، قضا و کفاره واجب می شود؛^۲
۳. اگر بعد از ظهر به مسافرت می رود، روزه اش صحیح است و نباید به حکم روزه مسافر آن را باطل کند.
۴. هرگاه روزه دار بعد از ظهر مسافرت کند، باید روزه خود را نگه دارد، اما اگر پیش از ظهر مسافرت کند در-صورتی-که از شب قبل قصد سفر کرده باشد روزه اش باطل است. ولی اگر در روز قصد سفر کرده است، بنابر احتیاط واجب باید روزه بگیرد و پس از ماه رمضان هم آن را قضا کند.^۳

۱-۹. خمس

- خمس در لغت به معنی یک پنجم است، و در اصطلاح، یکی از واجبات مهم مالی در دین اسلام به شمار می رود، و عبارت است از مالی که هر فرد واجد شرایط به نسبت یک پنجم طبق ضوابط خاصی باید بپردازد:
۱. مالیاتی که حکومت جمهوری اسلامی بر اساس قوانین و مقررات وضع می کند، هر چند پرداخت آن بر کسانی که قانون شامل آنان می شود واجب است، و مالیات پرداختی هر سال از مؤونهی همان سال محسوب است، ولی از خمس (سهمین مبارکین) محسوب نمی شود، بلکه بر آنان دادن خمس درآمد سالانه شان در زائد بر

۱. همان، ص ۲۶۹.

۲. رک همان، ص ۲۶۱.

۳. رساله آموزشی حضرت امام خامنه ای؛ دسترسی در:

مؤونه‌ی سال به طور مستقل واجب است.^۱
 ۲. هر گاه انسان از کسب حلال مالی به دست آورد، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید یک‌پنجم زیادی مال خویش را به عنوان خمس به مرجع خود بپردازد تا در اموری که مربوط به آن است هزینه شود؛
 ۳. برخی احکام پرداخت نکردن خمس مانند کسب مال حرام است و مثلاً، نماز با لباسی که از مالی که خمس آن داده نشده تهیه شده باشد، باطل است.^۲

۱-۹-۱. موارد وجوب خمس

خمس در هفت چیز واجب است: درآمد (منافع کسب و کار)، معدن، گنج، مال حلال مخلوط به حرام، جواهراتی که با غواصی از دریا به دست می‌آید، غنایم جنگی و زمینی که کافر ذمی از مسلمانان می‌خرد.^۳
 الف) درآمد: منظور از درآمد در اینجا، مال و ثروتی است که از راه فعالیت‌های اقتصادی به دست می‌آید و به اصطلاح، عنوان کسب در آن دخالت دارد.^۴
 در خمس درآمد، مؤونه استثنا می‌شود و خمس ندارد. منظور از مؤونه در اینجا هزینه سالانه است (نه هزینه درآمد) و عبارت است از مخارجی که فرد برای اصلاح امر معاش و معاد خود و خانواده تحت تکفل خویش مصرف می‌کند، مثل مخارج هزینه‌های خوراک، پوشاک، مسکن، اثاث خانه، وسیله نقلیه، کتاب، مسافرت‌های متداول، صدقات، جوایز، نذورات، کفارات، مهمانی‌ها و غیره.^۵

۱-۹-۲. تعیین سال خمسی

۱. تعیین سال خمسی برای کسی که درآمد شخصی دارد، هرچند مقدار درآمدش کم باشد، واجب است.^۶
 ۲. شروع سال خمسی نیاز به تعیین از سوی خود مکلف ندارد، بلکه خود به خود بر اساس چگونگی حصول درآمد سالانه متعین می‌شود. بنا بر این ابتدای سال خمسی امثال کارگران و کارمندان از اولین روز امکان دریافت اولین درآمد از

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۲۷۹.

۲. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۲۷۹ تا ۳۰۴.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۲۸۰.

۴. همان، ص ۲۸۳.

۵. همان، ص ۲۸۷.

۶. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، ص ۹۹۷.

درآمدهای کار و کارمندی است، و سال خمسی تجّار و مغازه داران از تاریخ شروع به خرید و فروش و سال خمسی امثال کشاورزان از تاریخ برداشت اولین محصول کشاورزی سال شروع می‌شود.^۱

۱-۹-۳. کسی که از اول تکلیف خمس نداده

افرادی که خمس بر آن‌ها واجب است، ولی تاکنون آن را نپرداخته‌اند و توانایی پرداخت آن را ندارند یا بر آن‌ها بسیار دشوار است، فقط به سبب این بهانه پرداخت خمس از آن‌ها ساقط نیست، بلکه ادای آن تا حد امکان واجب است. چنین افرادی می‌توانند با دست گردانِ مبالغ بدهی خود با ولی امر خمس یا وکیل او،^۲ آن بدهی را به تدریج و حسب استطاعت خودشان از نظر مقدار و زمان بپردازند.^۳

۱-۹-۴. تصرف در اموالی که خمس آن داده نشده

۱. مکلف پس از رسیدن سال خمسی تا خمس مالش را نداده است، نمی‌تواند در آن تصرف کند و اگر پیش از پرداخت خمس در آن تصرف کند، مقدار خمس آن را ضامن است و چنانچه با عین مالی که خمسش را نداده است کالا یا زمین یا... بخرد، معامله در مقدار خمس فضولی و موقوف بر اجازه ولی امر خمس است؛ که پس از اجازه ولی امر باید خمس آن کالا یا زمین را به قیمت فعلی حساب نماید و آن را بپردازد.^۴

۲. اگر پدر خانواده خود را مستحق می‌داند و مدعی است مالی که خمس بر آن واجب است، ندارد، کافی است و تحقیق در این زمینه، بر فرزند لازم نیست.^۵

۱-۹-۵. استثنای خمس

۱. ارث و هبه و پول فروش آن‌ها خمس ندارد، هرچند قیمت آن‌ها افزایش یابد، مگر اینکه نگهداری آن به قصد تجارت و افزایش قیمت باشد که در این صورت، پس از فروش، بنابر احتیاط واجب، باید خمس ارزش افزوده آن پرداخت شود؛^۶

۱. همان، س ۹۹۶.

۲. دست گردان یعنی حاکم شرع یا وکیل او با کسی که خمس بدهکار است و توانایی دادن آن را به راحتی ندارد، مقدار خمس را بگیرد و دوباره مبلغی به همان اندازه را به او قرض دهد و ثمره اش این است که خمس از عین به ذمه منتقل می‌شود و بدهکار خمس بعداً آن را هرچند به تدریج، می‌دهد.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۹۲۵.

۴. همان، س ۹۷۶.

۵. ر.ک. همان، س ۹۳۰.

۶. همان، س ۸۵۹.

۲. خمس در جایزه‌ها، همانند هدیه‌ها، واجب نیست؛^۱ همچنین است عیدی و پاداش دولت به کارمندان^۲ (هرچند بهتر است اگر از مخارج سال اضافه بیاید، خمسش را بدهند [احتیاط مستحب]^۳)؛
 ۳. مالی که خمسش داده شده است، اگر در سال جدید بدون استفاده باقی بماند [مثل اینکه پول خمس داده شده به عنوان قرض الحسنه در بانک بماند]، دوباره خمس ندارد.^۴

۱-۹-۶. مصرف خمس

۱. خمس به دو قسمت مساوی تقسیم می‌شود: یک قسمت آن سهم مبارک امام علیه السلام است و قسمت دیگر سهم سادات. منظور از امام علیه السلام، امام معصوم هر عصر است که در زمان ما پیشوای دوازدهم امام مهدی حضرت صاحب الامر (ارواحنا لتراب مقدمه الفدا) هستند. منظور از سادات هم کسانی‌اند که از طرف پدر انتساب به جناب هاشم جد پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشند؛^۵
 ۲. سهم مبارک امام علیه السلام در زمان ما که دسترسی به آن بزرگوار نیست؛ به طور کلی، در اختیار ولی امر مسلمین است تا در مصارفی که مورد رضای امام علیه السلام است از مصالح مسلمین و مخصوصاً اداره حوزه‌های علمیه و مانند آن مصرف کند. اختیار سهم سادات نیز، مانند سهم مبارک امام علیه السلام، مربوط به ولی امر مسلمین است؛ بنابراین، کسی که برعهده او و یا در مال وی مقداری حق امام علیه السلام یا سهم سادات باشد باید آن را به ولی امر خمس یا وکیلی که از طرف او اجازه دارد تحویل دهد و اگر می‌خواهد آن را در یکی از موارد مقرر از قبیل تهیه و توزیع کتاب‌های مفید و لازم دینی، ازدواج سادات نیازمند، پرداخت قبض آب و برق ایشان و مانند آن مصرف کند باید ابتدا راجع به آن اجازه بگیرد؛^۶
 ۳. سهم سادات را به کسانی می‌شود پرداخت که این شروط را داشته باشند: سیادت (سید بودن)، ایمان (شیعه دوازده امامی بودن، فقر (فقر بودن)، واجب النفقه نبودن، در راه معصیت صرف نکردن، اهل معصیت به طور آشکارا نبودن.^۷

۱. همان، س ۸۵۲.

۲. همان، س ۸۵۱ و ۸۵۲.

۳. همان، س ۸۵۱.

۴. همان، س ۹۵۵.

۵. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۳۱۰.

۶. همان.

۷. همان، ص ۳۱۱.

۷-۹-۱. پرداخت خمس

نحوه محاسبه خمس درآمد و پرداخت آن:

برای محاسبه خمس سرمایه، ابتدا هر چه کالا و پول نقد وجود دارد را در سر سال خمسی حساب و قیمت گذاری کرده خمس آن را می پردازند؛ سپس، در سال بعد مجموعه آن را با سرمایه اصلی می سنجند. اگر چیزی اضافه بر سرمایه موجود باشد، سود محسوب می شود و به آن خمس تعلق می گیرد و اگر چیزی اضافه بر سرمایه اولیه افزوده نشده باشد، پرداخت خمس واجب نیست؛ مثلاً، فردی که سرمایه اش ۹۸ رأس گوسفند و مقداری پول نقد بوده که خمس آن ها را پرداخت کرده، اگر سر سال خمسی مجموع قیمت گوسفندهای موجود با اموال نقدی که دارد بیشتر از مجموع قیمت ۹۸ رأس گوسفند با پول نقدی باشد که قبلاً خمس آن را پرداخته، مقدار زائد خمس دارد.^۱

توجه: واجب است در محاسبه خمس سرمایه، کالاها و اجناس (سرمایه غیر نقدی) را به هر صورت ممکن، هر چند با تخمین، تعیین قیمت کرد و ترک این کار به دلیل مشکل بودن جایز نیست.^۲

۱۰-۱. زکات

زکات از واجبات مالی در دین اسلام است که بر اساس آن، مسلمانان باید مقدار معینی از نه قلم کالا برای مصرف در زندگی فقرا و دیگر امور عمومی اجتماعی بپردازند.

پرداخت زکات در نه چیز واجب می شود: گندم، جو، خرما، کشمش، گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره. اسلام برای هریک از این اموال حدی قرارداده که اگر به آن حد رسید پرداخت زکات واجب می شود.

زکات دو نوع دارد: زکات مال که به غلات چهارگانه، دام ها و سکه ها با شرایط خاصی تعلق می گیرد و زکات بدن که همان زکات فطره است و در عید فطر پرداخت می شود. در پایان ماه مبارک رمضان هر انسانی که درآمد دارد و خرج دیگری را می دهد، باید برای خود و هر کدام از افرادی که نان خور او هستند سه کیلو گندم یا برنج و مانند اینها یا معادل پولی آن را به فقیر بدهد.^۳

۱. همان، ص ۳۰۵.

۲. همان.

۳. رک. توضیح المسائل امام خمینی رحمت الله علیه؛ مسائل زکات

۱-۱۱. امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر یعنی مردم را به کار نیک واداشتن و از کار زشت بازداشتن و از واجبات و فرایض بسیار مهم و بزرگ اسلامی به شمار می‌رود. امر به معروف و نهی از منکر نه تنها به اتفاق فقهای اسلام واجب است، بلکه اصل وجوب آن جزو ضروریات دین مبین اسلام به شمار می‌آید. و با رعایت شرایط آن یک تکلیف شرعی عمومی برای حفظ احکام اسلام و سلامت جامعه است.^۱

۱-۱۱-۱. شرایط امر به معروف و نهی از منکر

۱. علم به معروف و منکر؛

۲. احتمال تأثیر؛

۳. اصرار بر گناه؛

۴. نداشتن مفسده.^۲

(الف) علم به معروف و منکر: امر و نهی کننده باید معروف و منکر را بشناسد؛ در غیر این صورت، موظف نیست امر به معروف و نهی از منکر کند، بلکه نباید چنین کاری بکند، زیرا ممکن است بر اثر جهل و نادانی امر به منکر و نهی از معروف کند؛ بنابراین، نهی از منکر کردن کسی که نمی‌دانیم کارش حرام است یا نه (مثلاً معلوم نیست موسیقی که گوش می‌دهد از نوع مبتذل و حرام آن است یا حلال) واجب، بلکه جایز نیست.^۳

(ب) احتمال تأثیر: یعنی امر و نهی کننده باید احتمال بدهد که امر و نهی او اثر و نتیجه‌ای ولو در آینده دارد.^۴

(پ) اصرار بر گناه: یعنی باید شخص گناهکار بر استمرار گناه، اصرار و سماجت داشته باشد و چنانچه معلوم شود که وی بدون اینکه امر و نهی شود خود از خطا دست برمی‌دارد؛ یعنی معروف را به جا می‌آورد و منکر را ترک می‌کند، امر و نهی او واجب نیست.^۵

(ت) نداشتن مفسده: یعنی باید امر و نهی مفسده نداشته باشد؛ بدین ترتیب، اگر امر

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱ ص ۳۲۹

۲. همان، ص ۳۳۱.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

و نهی موجب شود به شخص امر و نهی کننده و یا به مسلمان دیگر مفسده‌ای از قبیل ضرر جانی یا آبرویی یا مالی برسد، در اینجا امر و نهی واجب نیست. البته، مکلف موظف است ملاحظه اهمیت را بکند؛ یعنی باید در تمام معروف و منکرها بین مفسده امر و نهی و مفسده ترک امر و نهی مقایسه کند و سپس، به آنچه مهم‌تر است عمل نماید.^۱

توجه به دو نکته:

۱. امر به معروف و نهی از منکر در صورتی واجب است که واجد شرایط چهارگانه باشد؛ بنابراین، اگر امر و نهی یکی از آن شرایط را نداشته باشد؛ مثلاً، مفسده داشته باشد، در این صورت، امر و نهی واجب نیست، هرچند شرایط دیگر را دارا باشد؛^۲
۲. در امر به معروف و نهی از منکر شرط نیست که امر و نهی موجب بی‌آبرویی یا کاسته شدن احترام کسی که واجب را ترک کرده و یا فعل حرام را به جا آورده باشد نشود؛ بنابراین، اگر در امر به معروف و نهی از منکر شرایط و آداب آن رعایت شود و از حدود آن تجاوز نشود و در عین حال، مستلزم بی‌آبرویی یا کاسته شدن احترام کسی که مرتکب خلاف شده شود، اشکال ندارد.^۳

۱-۱۱-۲. مراحل و مراتب امر به معروف و نهی از منکر

۱. امر و نهی قلبی؛
 ۲. امر و نهی لسانی؛
 ۳. امر و نهی عملی؛
- رعایت مراحل و مراتب امر به معروف و نهی از منکر واجب است؛ یعنی تا به مرحله پایین‌تر مقصود حاصل می‌شود نباید وارد مرحله بالاتر شد.^۴
- الف) امر و نهی قلبی: مرحله اول امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی قلبی یا امر و نهی با قلب است. مقصود از امر و نهی قلبی، اظهار رضایت یا کراهت قلبی است؛ یعنی، مکلف باید رضایت قلبی خود را نسبت به معروف و تنفر و انزجار درونی خود را نسبت به منکر آشکار کند و از این راه فردی که معروفی را ترک می‌کند و یا منکری را به جا می‌آورد را به انجام معروف و ترک منکر وارد نماید.

۱. همان، ص ۳۳۲.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۳۵.

امر و نهی قلبی (اظهار رضایت و تنفر) درجاتی دارد که تا با پایین‌ترین درجه و سبک‌ترین راه می‌توان امر و نهی کرد و به مقصود دست یافت، نباید متوسل به درجه بالاتر شد.

این درجات برحسب شدت و ضعف و برحسب انواعی که دارند، بسیارند. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: با تبسم و لبخند و روی گشاده برخورد کردن، چشم فرو بستن، خیره شدن، به روی دست زدن، دندان به لب گرفتن، با دست یا سر اشاره کردن، سلام نکردن، روگرداندن، پشت گرداندن، صحبت را قطع کردن، قهر و ترک معاشرت کردن.^۱

ب) امر و نهی لسانی: مقصود از امر و نهی زبانی این است که مکلف باید با گفتن از فرد بخواهد از منکر دست بردارد و معروف را انجام دهد.

امر و نهی لسانی، درجاتی دارد که تا با پایین‌ترین درجه و آرام‌ترین لحن می‌توان به مقصود رسید نباید اقدام به درجه بالاتر کرد.

این درجات برحسب شدت و ضعف و برحسب انواعی که دارند، بسیارند. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: ارشاد کردن، تذکر دادن، موعظه کردن، پند و اندرز دادن، مصالح و مفاسد و سود و زیان‌ها را برشمردن، بحث و مناظره کردن، استدلالی سخن گفتن، با غلظت و درشتی حرف زدن، با تهدید صحبت کردن.^۲

پ) امر و نهی عملی: مقصود از امر و نهی عملی این است که مکلف باید با اعمال قدرت و به کار بردن جبر و زور، فرد را از انجام دادن منکر و ترک معروف بازدارد.

امر و نهی عملی درجاتی دارد که تا با پایین‌ترین درجه و آسان‌ترین روش می‌توان نتیجه گرفت نباید به درجه شدیدتر پرداخت. این درجات برحسب شدت و ضعف و برحسب انواعی که دارند، بسیارند. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: حایل شدن و جلوی فرد را گرفتن، حربه از دست گرفتن، وسایل گناه را از دسترس او خارج ساختن، عقب راندن، دست فرد را محکم نگهداشتن، حبس کردن، سختگیری کردن، کتک زدن، به درد آوردن، مجروح و زخمی کردن، شکستن عضو، از کار انداختن، ناقص کردن، کشتن.

در زمان حاکمیت و اقتدار حکومت اسلامی می‌توان مراتب بعد از مرحله امر و نهی زبانی را به نیروهای امنیتی داخلی، مانند پلیس و قوه قضائیه، واگذار کرد. در چنین

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۳۶.

زمانی واجب است مکلفین، به امر و نهی اقلبی و اقلی اکتفا کنند، و در صورت نیاز به استفاده از زور، موضوع را به مسئولان ذی ربط در نیروی انتظامی و قوه قضائیه ارجاع دهند، ولی در زمان و مکانی که حاکمیت و اقتدار با حکومت اسلامی نیست، بر مکلفین واجب است که در صورت وجود شرایط، جمیع مراتب امر به معروف و نهی از منکر را با رعایت ترتیب آن‌ها تا تحقق غرض انجام دهند.^۱

توجه به یک نکته مهم

بر هر مکلفی واجب است شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر و موارد وجوب و عدم وجوب آن را یاد بگیرد تا مبدا در امر و نهی خود دچار عمل خلاف و منکر شود.^۲

۱-۱۲. جهاد

جهاد در این جا به معنی تلاش و مبارزه‌ای است که برای دعوت به اسلام و بسط و گسترش آن و یا به عنوان دفاع از تجاوز دشمن انجام می‌گیرد. جهاد یکی از مهم‌ترین ارکان دینی است و وجوب آن از ضروریات دین مبین اسلام به شمار می‌رود.^۳

۱-۱۲-۱. اقسام جهاد

جهاد بر دو قسم است: ابتدایی و دفاعی

الف) جهاد ابتدایی: آن است که برای برداشتن موانع دعوت به اسلام انجام شود و سپاه اسلام بدون آنکه حمله‌ای از سوی دشمن شده باشد با هدف از بین بردن موانع تبلیغ اسلام و برداشتن موانع مسلمان شدن سرزمین‌های دیگر و گسترش اسلام و اعلاي کلمه حق و برپایی شعائر دینی و هدایت کفار و مشرکان و برانداختن شرک و بت پرستی به جنگ و جهاد بپردازند.

درحقیقت، هدف از جهاد ابتدایی کشورگشایی نیست، بلکه دفاع از حقوق فطری ملت‌هایی است که به دست قدرت‌های کفر و شرک و استکبار از خداپرستی و توحید و عدالت محروم شده‌اند.^۴

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۳۷.

۳. همان، ص ۳۲۳.

۴. همان.

ب) جهاد دفاعی: آن است که به عنوان دفاع و جلوگیری از تجاوز دشمن انجام گیرد و زمانی است که دشمن به سرزمین‌های مسلمانان و مرز و بوم آن‌ها هجوم آورد و قصد تسلط سیاسی یا نظامی یا فرهنگی یا اقتصادی نسبت به آنان داشته باشد.^۱

۱-۱۲-۲. برخی احکام جهاد

الف) جهاد ابتدایی

۱. جهاد ابتدایی اختصاص به زمان پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ ندارد و فقیه جامع‌الشرایطی که متصدی ولایت امر مسلمین است، در صورت وجود مصلحت، می‌تواند حکم به جهاد ابتدایی کند؛^۲

۲. اهل کتاب (مانند یهودی‌ها و مسیحی‌ها و زرتشتی‌ها) تا زمانی که مطیع قوانین و مقررات دولت اسلامی که در حمایت آن زندگی می‌کنند باشند و کاری که منافی با امان است، انجام ندهند حکم مُعاهد را دارند؛ یعنی، باید جان و مال و آبروی آنان حفظ شود و حقوق مشروع و قانونی آن‌ها مراعات گردد؛^۳

۳. هرگاه کفار به سرزمین اسلامی حمله کنند و کسانی از آنان به دست مسلمین اسیر شود، سرنوشت اسیران جنگی در دست حاکم اسلامی است و آحاد مسلمانان حق تعیین سرنوشت اسرا را ندارند؛ بنابراین، جایز نیست که یکی از مسلمانان یک کافر کتابی یا غیرکتابی، اعم از زن یا مرد را در سرزمین کفر یا سرزمین مسلمانان به تملک خود درآورد.^۴

ب) جهاد دفاعی

۱. دفاع از اسلام و مسلمین واجب است و متوقف بر اذن والدین نیست، ولی درعین حال سزاوار است که انسان تا می‌تواند رضایت آنان را جلب کند؛^۵

۲. اگر حفظ نفس محترمه و جلوگیری از وقوع قتل مستلزم دخالت فوری و مستقیم باشد، این کار جایز، بلکه شرعاً از باب وجوب حفظ جان نفس محترمه واجب

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۲۴.

۴. همان.

۵. همان.

است، و از جهت ثبوتی متوقف بر کسب اجازه از حاکم و یا وجود امر به آن نیست، مگر آنکه دفاع از نفس محترمه متوقف بر قتل مهاجم باشد که صورت‌های متعددی دارد که احکام آن‌ها هم ممکن است متفاوت باشد.^۱

۱-۱۳. احکام معاملات، ربا، رشوه، قمار، قرض و وام

۱-۱۳-۱. معاملات

معاملات انواع و اقسام فراوانی دارند که در اینجا برخی احکام آن را به اختصار، بیان می‌کنیم:^۲

الف) خرید و فروش عین نجس

- معامله بعضی از نجاسات، مانند شراب، بی‌تردید حرام و باطل است. اما چنین نیست که معامله مطلق نجاسات حرام باشد یا در صورت نجس بودن چیزی معامله آن باطل گردد.^۳

- خرید و فروش خون انسان اشکال ندارد. اگر در خون حیوان هم منفعت حلالی باشد، اشکال ندارد، اما اگر منفعت حرام مثل اکل و شرب باشد، حرام است؛^۴

- خرید و فروش سگ نگهبان و سگ گله و سگ شکاری اشکال ندارد، ولی در غیر این موارد جایز نیست؛^۵

ب) ترقه و مواد قابل انفجار

- استفاده از ترقه و مواد قابل انفجار و ساخت و خرید و فروش آن‌ها، در صورتی که موجب اذیت و آزار دیگران باشد یا تبذیر مال به حساب آید یا خلاف قانون و مقررات نظام جمهوری اسلامی باشد، جایز نیست.^۶

ج) خرید و فروش اجناس قاچاق

- خرید و فروش اجناس قاچاق، مخالف قوانین جمهوری اسلامی ایران است و جایز

۱. همان.

۲. برای توضیح بیشتر درباره اقسام و احکام معاملات ر.ک. همان، ج ۲، احکام معاملات.

۳. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۲ ص ۴.

۴. همان، ج ۲ ص ۴.

۵. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتائات جدید، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/treatise-content?id=۲۹۱۰۴۱۰۳>

۶. همان، س ۱۱۰۶.

نیست؛^۱ مثلاً:

- انتقال و صادرات گوسفند و چهارپایان دیگر، به کشورهای خارجی از راه‌های غیرقانونی و برخلاف مقررات دولت اسلامی شرعاً ممنوع است؛^۲

(د) فروش آرد یارانه‌ای

- فروش آرد یارانه‌ای که از طرف دولت به نانوائی‌ها داده می‌شود، اگر نانوا از طرف دولت مجاز به فروش آرد نباشد، جایز نیست و خرید آن نیز از سوی مردم جایز نیست.^۳

۱-۱۳-۲. رشوه

«رشوه» آن مال یا شبه مالی است که در مقابل انجام یا ترک کاری داده می‌شود؛ مثلاً، گاه برای صدور حکمی یا کسب مقامی رشوه می‌دهند و گاه برای سکوت کردن و برملانکردن حقی. بنابراین، در معنای رشوه، معاوضه با انجام کار یا ترک کاری مندرج است.^۴

رشوه در قضا، هم بر راشی (رشوه‌دهنده) و هم بر مرتشی (رشوه‌گیرنده) حرام است. چنانچه راشی مضطر باشد، رشوه برای او به عنوان ثانوی حرام نیست. فرضاً اگر می‌داند که تنها با دادن رشوه، به حق مسلم خود می‌رسد، در اینجا دادن رشوه جایز است (گرچه برای گیرنده جایز نیست).^۵

۱-۱۳-۳. قمار

۱. بازی با هر چیزی که مکلف تشخیص دهد از آلات قمار است یا در آن شرط‌بندی شود، به هیچ وجه، جایز نیست و بازی با هر وسیله‌ای که جزء آلات قمار به حساب نیاید، بدون شرط‌بندی اشکال ندارد؛^۶

۲. تماشای پاسوربازی دیگران اگر مستلزم مفسده باشد یا تأیید عملی آن شمرده

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۱۳۵۶.

۲. همان، س ۱۵۲۳. (از آنجا که طبق فرمایش امام خامنه‌ای: «قانون جمهوری اسلامی، جزو حدودالله است که باید به بهترین وجه رعایت بشود.» (۱۰/۱۰/۱۳۶۹) این مورد شامل؛ لباس و پارچه و برنج و سوخت و ... هم خواهد بود.)

۳. همان، س ۱۹۷۹.

۴. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۲، ص ۵۵.

۵. همان، ص ۵۱.

۶. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۱۱۲۲.

شود، جایز نیست.^۱ نیز حضور اختیاری انسان در مجالس قمار جایز نیست؛^۲
 ۳. اگر در مسابقه، پول را از بازیکنان [برای شرکت در مسابقه] می‌گیرند و سپس،
 از مال خودشان [نه پول بازیکنان] به برنده جایزه می‌دهند؛ به طوری که، طرف دیگر
 چیزی نباخته باشد، اشکال ندارد، ولی اگر پول را از شرکت‌کنندگان دریافت می‌کنند
 که به برنده بپردازند، قمار و حرام است؛^۳
 ۴. بازی با آلات قمار مانند پاسور و غیر آن از طریق کامپیوتر، اگر دونفره باشد،
 حکم بازی با آلات قمار را دارد؛ اما اگر کسی به تنهایی بازی می‌کند، بر فرض که
 مفسده‌ای بر آن مترتب نباشد، اشکال ندارد؛^۴
 ۵. اگر مکلف تشخیص دهد که در حال حاضر شطرنج از آلات قمار محسوب نمی
 شود، ساخت و خرید و فروش و بازی با آن بدون شرط بندی، اشکال ندارد، همچنین
 با فرض مذکور، آموزش آن هم بدون اشکال است.^۵

۱-۱۳-۴. قرض و وام و ربا

س: گرفتن کارمزد در صندوق‌های قرض‌الحسنه چه حکمی دارد؟

ج: کارمزد برای مخارج صندوق، گرفته می‌شود. بنابراین، مسئولان محترم
 صندوق باید طوری محاسبه کنند که کارمزد به مقدار هزینه‌های جاری صندوق
 مانند آب و برق و حقوق کارمندان باشد. حال، اگر این محاسبه صورت گرفت و
 احیاناً، مبلغی اضافه آمد، مصرف آن بستگی به نظر مسئولان صندوق دارد.^۶

س: آیا معاملات بانک‌های جمهوری اسلامی ایران محکوم به صحت‌اند؟ خرید
 مسکن و ... با پولی که از بانک‌ها گرفته می‌شود چه حکمی دارد؟ و آیا گرفتن سود
 در برابر سپرده‌هایی که مردم در بانک می‌گذارند، حلال است؟

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتائات جدید، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/treatise-content?id=۹۶&pid=۹۶&tid=-۱>

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۱۱۲۱.

۳. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتائات جدید، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/treatise-content?id=۲۹۹۰۴۳۱۵>

۴. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، س ۱۱۲۵؛ دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/treatise-content?id=۹۶&pid=۹۶&tid=-۱>

۵. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۱۱۱۸.

۶. استفتاء از حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی؛ دسترسی در نشانی زیر:

<https://farsi.khamenei.ir/treatise-content?id=۲۹۵>

ج: به‌طور کلی، معاملات بانکی که بانک‌ها بر اساس قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی و مورد تأیید شورای محترم نگهبان انجام می‌دهند، اشکال ندارد و محکوم به صحت است و سود حاصل از به‌کارگیری سرمایه بر اساس یکی از عقود صحیح اسلامی شرعاً حلال است؛ بنابراین، اگر گرفتن پول از بانک برای خرید مسکن و مانند آن تحت عنوان یکی از آن عقود باشد، بدون اشکال است. ولی اگر به صورت قرض ربوی باشد، هرچند گرفتن آن از نظر حکم تکلیفی حرام است، ولی اصل قرض از نظر حکم وضعی صحیح است و آن مال، ملک قرض گیرنده می‌شود و جایز است در آن و در هر چیزی که با آن می‌خرد تصرف نماید.^۱

س: آیا بهره‌ای که بانک‌های جمهوری اسلامی از مردم در برابر وام‌هایی که به آنان برای اموری مانند خرید مسکن و دامداری و کشاورزی می‌دهند، مطالبه می‌کنند، حلال است؟

ج: اگر این مطلب صحیح باشد که آنچه بانک‌ها برای ساخت یا خرید مسکن و امور دیگر به مردم می‌دهند، به‌عنوان قرض است، شکی نیست که گرفتن بهره در برابر آن شرعاً حرام است و بانک حق مطالبه آن را ندارد، ولی ظاهر این است که بانک‌ها آن را به‌عنوان قرض نمی‌دهند، بلکه عملیات بانکی از باب معامله تحت عنوان یکی از عقود معاملی حلال مثل مضاربه یا شرکت یا جعاله یا اجاره است؛ مثلاً، بانک با پرداخت قسمتی از هزینه ساخت خانه در ملک آن شریک می‌شود و سپس، سهم خود را با اقساط مثلاً بیست‌ماهه به شریک خود می‌فروشد یا آن را برای مدت معینی و به مبلغ خاصی به او اجاره می‌دهد؛ در نتیجه، این کار و سودی که بانک از این نوع معاملات به‌دست می‌آورد، اشکال ندارد و این نوع معاملات ارتباطی با قرض و بهره آن ندارند.^۲

س: آیا جایز است قرضی را که بانک برای استفاده خاصی به اشخاص می‌دهد،

در امور دیگر مصرف نمود؟

ج: اگر آنچه بانک به اشخاص می‌دهد واقعاً قرض باشد و شرط کند که حتماً باید در مورد خاصی مصرف شود، تخلف از این شرط جایز نیست. همچنین، اگر آنچه از بانک دریافت می‌کند، به‌عنوان سرمایه مضاربه یا شراکت و ... باشد، حق ندارد آن را در غیر کاری که بانک به‌خاطر آن پول را در اختیار او گذاشته است، مصرف نماید.^۳

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۱۹۲۲.

۲. همان، س ۱۹۲۳.

۳. همان، س ۱۷۹۰.

س: سپرده‌های دراز مدت که درصدی سود به آن‌ها تعلق می‌گیرد، چه حکمی دارند؟

ج: سپرده‌گذاری نزد بانک‌ها به قصد به‌کارگیری آن در یکی از معاملات حلال و همچنین، سود حاصل از آن اشکال ندارد.^۱

س: بانک‌ها به سپرده‌های مردم بین سه تا بیست درصد سود می‌دهند، آیا باتوجه به سطح تورم، صحیح است این مبلغ اضافی را به عنوان عوض کاهش قدرت خرید سپرده‌های مردم در روز دریافت آن نسبت به روز سپرده‌گذاری محاسبه کرد تا این‌گونه از عنوان ربا خارج شود؟

ج: اگر آن مبلغ اضافی و سودی که بانک می‌دهد از درآمد حاصل از به‌کارگیری سپرده به وکالت از سپرده‌گذار در ضمن یکی از عقود شرعی صحیح باشد، ربا نیست، بلکه سود معامله شرعی است و اشکال ندارد.^۲

۱۴-۱. احکام آراستگی (محاسن، موی سر، عطر، پوشش و ...)

۱-۱۴-۱. محاسن

۱. تراشیدن ریش، بنابر احتیاط، حرام است و احوط این است که احکام و آثار فسق بر آن مترتب می‌شود؛^۳

۲. به طور کلی، تراشیدن آن مقدار از موی صورت که بر آن عنوان تراشیدن ریش صدق می‌کند، بنابر احتیاط، حرام است، ولی تراشیدن مقداری از آن، که عنوان مزبور بر آن صدق نمی‌کند، اشکال ندارد؛^۴ مثل گونه‌ها^۵

۳. کوتاهی و بلندی ریش حد معینی ندارد، بلکه معیار این است که عرفاً بر آن ریش صدق کند و بلند بودن آن بیشتر از قبضه دست کراهت دارد؛^۶

۴. باقی‌گذاشتن موهای چانه و تراشیدن باقیمانده حکم تراشیدن همه ریش را دارد؛^۷

۱. همان، س ۱۹۳۵.

۲. همان، س ۱۹۱۴.

۳. همان، س ۱۴۱۴.

۴. همان، س ۱۴۲۱.

۵. همان، س ۱۴۲۴.

۶. همان، س ۱۴۱۰.

۷. همان، س ۱۴۱۲.

۵. تراشیدن سبیل و باقی گذاشتن و بلند نمودن آن فی نفسه اشکال ندارد؛ بلند نمودن آن به مقداری که هنگام خوردن و آشامیدن با غذا یا آب برخورد کند، مکروه است.^۱

۱-۱۴-۲. موی سر

س: تقلید از مدهای غربی در کوتاه کردن مو چه حکمی دارد؟
ج: معیارهای حرمت در این موارد، تشبیه شدن به دشمنان اسلام و ترویج فرهنگ آنهاست و این موضوع باتوجه به کشورها و زمانها و اشخاص مختلف فرق می کند و این امر مختص به غرب هم نیست.^۲

۱-۱۴-۳. عطر حاوی الکل

س: آیا نماز در لباس معطر به عطرهاى امروزی که حاوی الکل است، صحیح است؟

ج: اگر علم به نجاست آن عطرها نداشته باشد، نماز در این لباسها اشکال ندارد.^۳

۱-۱۴-۴. پوشش

۱. به دست کردن انگشتر طلا برای مردان در هیچ حالی جایز نیست و نماز با آن هم، بنابر احتیاط واجب، باطل است؛^۴
۲. پوشیدن طلا، خواه حلقه انگشتر باشد یا غیر آن، برای مردان مطلقاً حرام است، هرچند به قصد زینت نباشد و از دید دیگران مخفی باشد؛^۵
۳. اگر چیزی که طلای سفید نامیده می شود همان طلای زرد است که بر اثر مخلوط کردن ماده ای رنگ آن سفید شده، حرام است، ولی اگر عنصر طلا در آن به قدری کم است که عرفاً به آن طلا نمی گویند، مانع ندارد و پلاتین نیز اشکال ندارد؛^۶
۴. لباسی که پوشیدن آن به خاطر رنگ، کیفیت دوخت، مندرس بودن یا علل دیگر، مناسب نیست، به طوری که اگر پوشیده شود توجه مردم جلب و صاحب لباس

۱. همان، س ۱۴۱۴.

۲. همان، س ۱۳۷۵.

۳. همان، س ۴۳۶.

۴. همان، س ۴۴۲.

۵. همان، س ۴۴۴.

۶. همان، س ۴۴۳.

انگشت‌نما شود، لباس شهرت، و پوشیدن آن اشکال دارد؛^۱

۵. پوشیدن لباس‌هایی که توسط دولت‌های استعماری تولید شده اند، از این جهت که ساخت دشمنان اسلام است، فی‌نفسه اشکال ندارد، ولی اگر این کار مستلزم ترویج فرهنگ غیراسلامی دشمن باشد و یا باعث تقویت اقتصاد آنان برای استعمار و استثمار سرزمین‌های اسلامی شود و یا منجر به وارد شدن ضرر اقتصادی به دولت اسلامی گردد، دارای اشکال است و حتی در بعضی از موارد جایز نیست؛^۲

۶. به‌طور کلی پوشیدن کروات و دیگر لباس‌هایی که پوشش و لباس غیر مسلمانان محسوب می‌شوند به‌طوری که پوشیدن آن‌ها منجر به ترویج فرهنگ منحط غربی شود جایز نیست؛^۳

۱-۱۵. مسائل متفرقه (محرم و نامحرم، احکام نگاه، موسیقی، رقص، ماهواره، سحر و ...)

۱-۱۵-۱. محرم و نامحرم در اسلام

۱. اگر مرد و زن نامحرم در محل خلوتی باشند که کسی در آنجا نباشد و دیگری هم نمی‌تواند وارد شود، چنانچه بترسند که به حرام بیفتند باید از آنجا بیرون بروند.^۴

نکته مهم: در روایت آمده که شیطان گفته است: «اگر مرد و زنی با هم تنها شوند آن‌قدر وسوسه‌شان می‌کنم که به حرام بیفتند.»^۵ پس، اگر با شرایط ذکرشده در مسئله، مرد و زن نامحرمی با هم تنها شوند در بیشتر موارد باید بترسند که به حرام بیفتند و نترسیدن ارتکاب حرام، بسیار ضعیف است؛ پس، بهتر است به‌سرعت محل را ترک کنند یا شرایط را به‌گونه‌ای فراهم کنند که دیگران هم بتوانند به آن‌جا وارد شوند و آن‌ها با یکدیگر تنها نباشند.

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، ج ۲، دسترسی در:

<https://www.leader.ir/fa/book/۱۷۳?sn=۳۰۰۳۸>

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۱۳۷۷.

۳. همان، س ۱۳۷۹.

۴. استفتاء از حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالمی‌مدظله‌العالی، دسترسی در:

<https://www.leader.ir/fa/book/۱۹۰?sn=۲۴۸۴۳>

۵. حسین بن محمدتقی نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۴، ص ۲۶۶، ح. ۱۶۶۶۹.

۲. از نظر فقهی و احکام شرعی زنان به مردان از سه راه محرم می‌شوند: از راه نَسَب، از راه ازدواج و از راه رضاع (شیر دادن). پس، محرم به کسی گفته می‌شود که به دلیل ارتباط نسبی یا سببی یا شیری، ازدواج با او حرام است. انسان می‌تواند به محارم خود به طور عادی و آزاد، نگاه کند و بر آن‌ها لازم نیست در حضور او حجاب داشته باشند.

اما کسانی که با هم محرم نیستند باید در معاشرت، حدود شرعی حجاب و نگاه را مراعات کنند.

الف) محارم نسبی

یک - محارم نسبی مرد

(۱) مادر، مادر بزرگ پدری یا مادری به بالا؛

(۲) دختر و نوه‌های دختری یا پسری تا پایین؛

(۳) خواهر، دختر خواهر و نوه‌های خواهر؛

(۴) دختر برادر و نوه‌های برادر؛

(۵) عمه و عمه‌های پدر یا مادر به بالا؛

(۶) خاله و خاله‌های پدر یا مادر به بالا.

نکته: دیگر زن‌ها در خانواده مانند دختردایی، دخترخاله، دخترعمو، دخترعمه و امثال آن به مرد، نامحرم هستند. و باید خود را در حد شرعی بپوشانند و مرد نیز در نگاه کردن به آنان حدود شرعی را رعایت کند.

دو - محارم نسبی زن

(۱) پدر و پدر بزرگ پدری یا مادری به بالا؛

(۲) پسر و نوه‌های دختری یا پسری تا پایین؛

(۳) برادر، پسر برادر و نوه‌های برادر؛

(۴) پسر خواهر و نوه‌های خواهر؛

(۵) عمو و عموهای پدر یا مادر به بالا؛

(۶) دایی و دایی‌های پدر یا مادر به بالا.

نکته: دیگر مردها در خانواده مانند پسر دایی، پسر خاله، پسرعمو، پسرعمه و امثال آن به زن، نامحرم هستند. و زن باید خود را در حد شرعی بپوشاند و مردها نیز در نگاه کردن به او حدود شرعی را رعایت کنند.

ب) محارم سببی

یک - محارم سببی مرد

(۱) مادر و مادر بزرگ زن به بالا؛

(۲) دختر زن و نوه‌های آن به پایین [بعد از عمل زناشویی]؛

(۳) زن پدر بر پسر و نوه‌ها به پایین؛

(۴) زن پسر بر پدر و پدر بزرگ به بالا.

نکته: دیگر زن‌ها چون عمه زن، خاله زن، خواهر زن، زن برادر و امثال آن به مرد نامحرم هستند. و در این موضوع فرقی بین آن‌ها با زنان دیگر نیست.

دو - محارم سببی زن

(۱) پدر و پدر بزرگ شوهر به بالا؛

(۲) پسر شوهر و نوه‌های آن به پایین؛

(۳) شوهر مادر بر دختر و نوه‌ها به پایین؛

(۴) شوهر دختر بر مادر و مادر بزرگ به بالا.

نکته: دیگر مردها چون عموی مرد، دایی مرد، برادر شوهر، شوهر خواهر و امثال آن به زن نامحرم هستند. و در این موضوع فرقی بین آن‌ها با مردهای دیگر نیست.

پ) محارم رضاعی: هرگاه شیرخوارگی با همه شرایط آن تحقق یافت، دایه و شوهر او، پدر و مادر رضاعی کودک شیرخوار شمرده می‌شوند و پدران و مادران آن‌ها اجداد کودک به‌شمار آمده و فرزندان آن‌ها برادران و خواهران رضاعی کودک می‌شوند - چه آن‌ها که پیش‌تر به دنیا آمده‌اند و چه آن‌ها که بعداً به دنیا می‌آیند - و درواقع، کودک شیرخوار یکی از فرزندان این خانواده به حساب می‌آید و کلیه کسانی که در محارم نسبی برشمردیم از راه شیرخوارگی بر این کودک محرم می‌شوند.^۱

۱-۱۵-۲. احکام نگاه

الف) نگاه مرد به غیر همسر:

یک - محارم نسبی یا سببی یا رضاعی:

نگاه به عورتین: حرام است.

نگاه به غیر عورتین: با لذت و شهوت حرام است.

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، ترجمه علی اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۸۱-۲۹۰.

دو- غیر محارم:

(۱) نگاه حضوری:

- زن مسلمان باشد: نگاه فقط به گردی صورت و مچ دست به پایین، بدون لذت جنسی، و در صورتی که این مواضع بدون آرایش یا زیور باشد، جایز است.
- زن غیرمسلمان باشد: نگاه به جاهایی که به صورت متعارف و معمول نمی پوشانند، بدون لذت جنسی جایز است.

(۲) نگاه تصویری:

- پخش مستقیم باشد: اگر بشناسیم حرام است و در صورت عدم شناخت و بدون لذت جنسی، بنابر احتیاط واجب، حرام است.
عکس یا پخش غیرمستقیم باشد: اگر بشناسیم، مانند نگاه حضوری است.^۱
تمام احکامی که برای نگاه مرد به زن بیان شد، برای نگاه زن به مرد نیز مطرح است. اما به قسمت هایی از بدن مرد می توان نگاه کرد که مردان به طور متعارف نمی پوشانند، مثل سر و گردن و قسمتی از دست و مچ پا. البته نباید قصد لذت یا خوف وقوع گناه وجود داشته باشد.^۲

ب) چند مسئله:

۱. نگاه کردن به وجه و کفین (صورت و دست ها تا مچ دست) خانم مسلمانی که حجاب خود را کاملاً رعایت کرده است، به دو شرط اشکال ندارد:
الف) وجه و کفین زینت نشده باشد؛
ب) نگاه به قصد لذت و ریه نباشد؛^۳
۲. نگاه کردن به خانم مسلمانی که حجاب خود را رعایت نکرده است، جایز نیست. به طور کلی، نگاه کردن به بدن زن نامحرم حرام است، چه آن زن بفهمد یا نفهمد، کور باشد یا بینا، نامحرم فامیل باشد (مثل زن برادر، زن عمو، دخترعمو و دختردایی و ...) یا غریبه باشد. حتی اگر بدون لذت و ریه نگاه کند، حرام است؛^۴
۳. نگاه کردن به عکس زن نامحرم، حکم نگاه کردن به خود زن نامحرم را ندارد.

۱. سیدعلی حسینی خامنه ای، رساله آموزشی، همان، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲. همان، ص ۳۲۴.

۳. سیدمسعود معصومی، احکام روابط زن و مرد و مسائل اجتماعی آنان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۹، ص ۴۲.

۴. همان، ص ۵۴.

بنابراین، اگر نگاه از روی لذت نباشد و خوف افتادن به گناه وجود نداشته باشد و تصویر هم متعلق به زن مسلمانی نباشد که بیننده آن را می‌شناسد، اشکال ندارد و بنابر احتیاط واجب، نباید به تصویر زن نامحرم که به‌طور مستقیم از تلویزیون پخش می‌شود، نگاه کرد؛ ولی در پخش غیرمستقیم تلویزیونی اگر ریه و خوف افتادن به گناه نباشد، نگاه کردن اشکال ندارد؛^۱

۴. اگر زنی کلاه گیس گذاشته باشد و مرد به موی مصنوعی او نگاه کند، اشکال دارد؛^۲

۵. اگر مشاهده کشتی مردان با حضور زن در میدان کشتی و به‌طور مستقیم باشد یا زنان آن را به‌طور زنده و مستقیم از تلویزیون ببینند یا مشاهده کشتی به قصد لذت و ریه باشد یا در آن خوف ارتکاب گناه و فساد وجود داشته باشد، جایز نیست و درغیراین‌صورت، اشکال ندارد؛^۳

۶. نگاه کردن غیر از شوهر حتی پزشک و بلکه پزشک زن به عورت زن حرام است؛ مگر هنگام اضطرار و برای درمان بیماری؛^۴

۷. یادگیری یا معاینه پزشکی که همراه با لمس یا نظر حرام است (مثل نگاه به عورت، نگاه به بدن نامحرم یا لمس آن) در صورتی جایز است که:

۱. راهی جز آن وجود نداشته باشد؛

۲. دانشجو در مقام یادگیری و تعلّم پزشکی مطمئن باشد؛

اولاً، با مراجعه بیماران با این نوع بیماری و بیماری‌های مشابهی که در درمان آن نیازمند چنین یادگیری است، مواجه می‌شود؛ ثانیاً، درمان مریض منوط به این اطلاعات و یادگیری‌هاست.^۵

۱-۱۵-۳. ارتباط با نامحرم در فضای مجازی

س: آیا صحبت یا شوخی با نامحرم به شکل صوتی، تصویری یا نوشتاری و نیز فالو یا لایک کردن جنس مخالف در فضای مجازی حرام است؟

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، همان، س ۱۱۸۳.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتاءات جدید، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/treatise-content?id=۳۱۵۰۴۴۱۰>

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، همان، س ۱۱۹۰.

۴. همان، س ۱۳۰۲.

۵. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۲، ص ۳۳۶.

ج: به‌طور کلی، ارتباط با نامحرم که مستلزم مفسده باشد یا خوف وقوع در حرام در میان باشد، جایز نیست.^۱

۱-۱۵-۴. دست‌دادن با نامحرم

دست‌دادن و تماس بدنی مرد با زن نامحرم حرام است؛ اگرچه از اهل کتاب باشد.^۲

۱-۱۵-۵. موسیقی و غنا

۱. هر موسیقی که به نظر عرف موسیقی لاهوتی و مطرب و مناسب با مجالس عیش‌ونوش و گناه و خوش‌گذرانی باشد، موسیقی حرام محسوب می‌شود و فرقی نمی‌کند که موسیقی کلاسیک باشد یا غیرکلاسیک؛ اعم از اینکه مهیج باشد یا خیر و موجب ایجاد حزن و اندوه و حالات دیگر در شنونده بشود یا خیر؛^۳

۲. موسیقی لاهوتی و مطرب آن است که به سبب ویژگی‌هایی که دارد انسان را از خداوند متعال و فضائل اخلاقی دور نماید و به سمت بی‌بندوباری و گناه سوق دهد و مرجع تشخیص موضوع، عرف است؛^۴

۳. غنا عبارت است از صدای انسان در صورتی که با ترجیع و طرب همراه، و مناسب مجالس لاهوتی و گناه باشد که خواندن به این صورت و گوش‌دادن به آن حرام است؛^۵

۴. استفاده از آلات نوازندگی و موسیقی (مانند دف، طبل، سنتور) برای نواختن موسیقی لاهوتی و مطرب و مناسب با مجالس لاهوتی و گناه، به‌طور مطلق، حرام است؛^۶

۵. خواندن به صورت غنا و گوش‌دادن به آن به‌طور مطلق حرام است، اعم از اینکه خواننده مرد باشد یا زن و مستقیم باشد یا از طریق نوار و همراه با نواختن آلات لاهوتی باشد یا نه. چه در خانه به‌تنهایی شنیده شود یا در حضور دیگران و چه در او تأثیر

۱. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتائات جدید، دسترسی در:

<https://www.leader.ir/fa/book/۱۷۴?sn=۲۳۵۶۷>

۲. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتائات جدید، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/treatise-content?id=۳۱۵۴۴۱۲>

۳. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۱۱۲۸ و ۱۱۳۲.

۴. همان، س ۱۱۳۰.

۵. همان، س ۱۱۳۳.

۶. ر.ک. همان، س ۱۱۳۵ و ۱۱۶۲.

بگذارد یا خیر؛^۱

۶. اگر افراد شنونده و بیننده تشخیص دهند موسیقی که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود از نوع موسیقی مطرب لَهوی مناسب با مجالس لَهو و گناه است یا دیدن فیلمی که از تلویزیون پخش می‌شود، مفسده دارد، دیدن و شنیدن آن‌ها برای‌شان جایز نیست و مجرد پخش از رادیو و تلویزیون حجت شرعی برای جواز محسوب نمی‌شود.^۲

نکته مهم: درباره نواختن و شنیدن موسیقی این نکات را به خاطر داشته باشیم:
الف) خداوند تنها کارهایی را حرام کرده است که بیشترین مفسده را برای انسان دارد؛ پس، نمی‌توان گفت که هر کار غیرحرامی بدون مفسده و ضرر است. نواختن و شنیدن هر نوع موسیقی، مخرب و مضر و دارای فساد است؛ گرچه نوع مطرب آن بیشترین مفسده را برای انسان دارد. و به‌همین دلیل، فقط مطرب آن حرام شده است؛

ب) آلات موسیقی در انواع مختلف آن در صدر اسلام توسط اشخاصی - لایبالی و اهل گناه - به کار گرفته می‌شده است و در این زمینه، افراد بسیاری قانون الهی را از شخص رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار ع جویا می‌شدند. در تمام بیانات این بزرگواران و پیشوایان بزرگ، حتی یک‌بار هم مدح نوعی از موسیقی یا استماع نوعی از آن به چشم نمی‌خورد؛

ج) فقها و مرزبانان اعمال و رفتار مسلمانان از صدر اسلام تاکنون نیز هیچ‌یک نفرموده‌اند که نواختن موسیقی و استماع آن، لااقل در برخی موارد، کار خوبی است و هیچ‌گاه کسی را به این عمل تشویق نکرده‌اند.

نتیجه آن که نواختن و شنیدن هر نوع موسیقی مخرب، مضر و دارای فساد است؛ بنابراین، بهتر است شنیدن موسیقی را حتی از نوع حلالش، ترک کنیم تا گرفتار عواقب ناخواسته موسیقی نشویم. توجه کنیم که برخلاف ادعای برخی، کسی با موسیقی به خدا و سیر و سلوک الی‌الله نمی‌رسد.^۳

۱. همان، س ۱۱۳۶ و ۱۱۴۳.

۲. همان، س ۱۱۹۵.

۳. حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه در کتاب اربعین حدیث (ص ۷) عزم را اولین مرحله سیر و سلوک برشمرده و سپس در خصوص کسب عزم و موانع آن فرموده‌اند: «ای عزیز، بکوش تا صاحب "عزم" و دارای اراده شوی، که خدای نخواستہ اگر بی‌عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان صوری بی‌مغزی

۱-۱۵-۶. رقص

۱. به‌طور کلی، اگر رقص به‌گونه‌ای باشد که شهوت را تحریک کند یا مستلزم فعل حرام یا ترتب مفسده باشد یا همراه با فعل حرام (مانند موسیقی و آواز حرام) باشد یا مرد نامحرمی حضور داشته باشد، حرام است و در این حکم تفاوتی بین مجلس عروسی و غیر آن نیست و شرکت در مجالس رقص نیز، اگر تأیید کار حرام دیگران محسوب شود یا مستلزم کار حرامی باشد، جایز نیست و ترک آن مجلس به‌عنوان اعتراض بر کار حرام، اگر مصداق نهی از منکر محسوب شود، واجب است؛^۱
۲. در رقص حرام فرقی میان مرد یا زن نیست و همچنین، فرقی نمی‌کند که در برابر محرم باشد یا نامحرم؛^۲
۳. اگر رقص زن برای شوهرش یا برعکس، همراه ارتکاب حرامی نباشد، اشکال ندارد.^۳

۱-۱۵-۷. دست زدن

- به‌طور کلی، کف‌زدن فی‌نفسه به شیوه متعارف در جشن‌های اعیاد یا برای تشویق و تأیید و مانند آن اشکال ندارد، ولی بهتر است فضای مجالس دینی، به‌خصوص مراسمی که در مساجد و حسینیه‌ها و نمازخانه‌ها برگزار می‌شود، به ذکر صلوات و تکبیر معطر گردد تا انسان به ثواب آن‌ها برسد.^۴

هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی، زیرا که آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است و جرئت بر معاصی کم‌کم انسان را بی‌عزم می‌کند، و این جوهر شریف را از انسان می‌رباید. استاد معظم ما، دام ظلّه، می‌فرمودند بیشتر از هر چه گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می‌کند.» در اینجا حضرت امام رحمت‌الله‌علیه یا استاد ایشان مشخص نکرده‌اند که این تغنیات (موسیقی و غنا) که مانع عزم است، شکل حرام آن است یا غیر آن، بلکه مطلب کلی است و تمام اشکال تغنیات را در می‌گیرد.

۱. ر.ک. همان، س ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸.

۲. همان، س ۱۱۷۸.

۳. همان، س ۱۱۷۲.

۴. همان، س ۱۱۸۲.

۸-۱۵-۱. ماهواره

۱. برنامه‌هایی که ماهواره‌های غربی پخش می‌کنند و همچنین، برنامه‌های تلویزیونی بیشتر دولت‌های مجاور، دربردارنده آموزش افکار گمراه‌کننده و تحریف حقایق و لہو و فساد است و غالباً مشاهده آن‌ها باعث گمراهی و فساد و ارتکاب کارهای حرام می‌گردد. بنابراین، دریافت و دیدن آن‌ها جایز نیست؛^۱
۲. دستگاه آنتن ماهواره‌ای چون فقط وسیله‌ای برای دریافت برنامه‌های تلویزیونی است که هم برنامه‌های حلال دارد و هم برنامه‌های حرام، حکم آلات مشترک را دارد؛ بنابراین، خرید و فروش و نگهداری آن برای استفاده در امور حرام، حرام است و برای استفاده‌های حلال جایز است، ولی چون این وسیله برای کسی که آن را در اختیار دارد، زمینه دریافت برنامه‌های حرام را کاملاً فراهم می‌کند و غالباً از آن بهره‌برداری حرام می‌شود و نگهداری آن در خانه مفاسد دیگری را نیز دربردارد، خرید و نگهداری آن جایز نیست، مگر برای کسی که اطمینان دارد از آن بهره‌برداری حرام نمی‌کند و نصب آن در خانه نیز مفسده دیگری را دربر ندارد، ولی اگر قانونی در این مورد وجود داشته باشد، باید مراعات گردد.^۲

۱. همان، س ۱۱۸۴.

۲. همان، س ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴.

فصل دوم: تاریخ اسلام

تاریخ در لغت به معنای «تعیین وقت و زمان» است^۱ و در اصطلاح، به گزارش وقایعی اطلاق می‌شود که در گذشته روی داده^۲ و انسان آن را تجربه کرده است.^۳

تاریخ یکی از دانش‌های پرفایده و آگاهی‌بخش است که افزون بر ایجاد معرفت و شناخت درباره گذشته‌ها، در تولید خودآگاهی جوامع و حراست از آرمان‌ها و فرهنگ‌ها نیز مؤثر است؛ از همین رو، همه جوامع بشری به آن اهمیت می‌دهند و در فراگیری آن کوشش می‌کنند.

تاریخ صدر اسلام از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ بشری است که شناخت و آشنایی با آن، برای هر مسلمانی مفید و سازنده است. شناخت ادوار زندگانی معصومان (ع) و وضع حاکم بر آن دوره، برای فهم چگونگی رفتار آن بزرگواران با حاکمیت و شرایط عصرشان ضروری است.

۱-۲. نگاهی اجمالی به زندگانی پیامبر (ص) در مکه

در آغاز بعثت پیامبر (ص) و ظهور دین اسلام کمتر کسی باور داشت که این دین الهی در مدتی اندک چنین تحول عظیمی، نه تنها در جزیره العرب، بلکه در جهان آن روز ایجاد کند.

از مهم‌ترین مباحثی که باید برای تحلیل و بررسی تاریخ صدر اسلام به آن توجه داشت، تبار و نیاکان پیامبر (ص) است. مباحثی چون اختلاف ریشه‌دار بنی‌هاشم و بنی‌امیه تنها از طریق بررسی تبار و نیاکان رسول اکرم (ص) مشخص می‌شود.

۱. محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۰م، ذیل واژه «أرخ».

۲. سیدصادق سجادی و هادی عالم‌زاده، تاریخ‌نگاری در اسلام، تهران، سمت، ۱۳۸۶، ص ۹-۱۰.

۳. مایکل استفورد، درآمدی بر تاریخ‌پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران، سمت، ۱۳۸۵، ص ۳۳.

۱-۱-۲. تبار پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ از قبیله قریش بود و قریش از بزرگ‌ترین و پرنفوذترین قبایل عرب محسوب می‌شد؛ به گونه‌ای که، همه قبایل و طوایف در برابر قریش خاضع بودند و آنان را اشراف خود می‌دانستند.^۱ نسب رسول خدا ﷺ به حضرت اسماعیل، فرزند حضرت ابراهیم، می‌رسید. از اجداد معروف و سرشناس پیامبر ﷺ، قُصَی بن کلاب بود که از زمان او سلطه قریش بر کعبه آغاز گردید.^۲ پس از مرگ قصی، فرزندانش وارث مناصب شدند، کلیدداری و پرچم و ریاست «دارالتدوه»^۳ از آن بنی عبدالدار شد و سقایت و رفادت (آب دادن و پذیرایی از حجاج) از آن بنی عبدمناف.^۴ به مرور، قدرت متمرکز قریش تجزیه شد و در میان قبیله قریش، دو جریان عمده پدید آمد که یکی بنی عبدشمس یا بنی امیه و دیگری بنی هاشم بود.^۵ پس از مرگ مطلب (برادر هاشم)، برادرزاده اش عبدالمطلب سرپرستی قبیله قریش و امور کعبه را برعهده گرفت. قریش عبدالمطلب را بسیار دوست می‌داشت و در کارهای مهم به او رجوع می‌کرد. وی تا هنگام مرگ، سرور و سالار قریش بود.^۶ در بین فرزندان عبدالمطلب، ابوطالب شخصیتی ممتاز بود و جانشین پدر گشت. همچنین، وی پس از رحلت عبدالمطلب، سرپرستی و حمایت پیامبر ﷺ را نیز برعهده گرفت^۷ و در تمامی مراحل به همراه خانواده خود به حمایت از پیامبر ﷺ برخاست.^۸

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۷م، ج ۱۵، ص ۳۱۱.

۲. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۳۰۸.

۳. از جمله اقدام‌های ارزشمند قصی تأسیس مجلس مشورتی «دارالتدوه» بود. با بنای این مکان، همه امور مربوط به کعبه و نیز امور مهم دیگر، از برگزاری مراسم ازدواج گرفته تا مسائل قضایی و نظامی، در این مجلس صورت می‌گرفت (عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، المعارف، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۵ق، ص ۷۰؛ محمد بن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۳۲؛ احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸).

۴. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۰۹-۳۱۰.

۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۸۰۴.

۶. عباس زریاب خویی، سیره رسول الله، تهران، سروش، ۱۳۸۸، ص ۵۶.

۷. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۶۳۰.

۸. پس از بعثت پیامبر ﷺ وقتی قریش به سبب اقدامات رسول خدا ﷺ، برای اعتراض نزد ابوطالب می‌روند، وی به حمایت از ایشان می‌پردازد و از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب می‌خواهد تا همراه پیامبر ﷺ باشند و وی را یاری ←

با وجود فضایل ممتاز، در آستانه بعثت از قدرت و نفوذ سیاسی بنی هاشم کاسته شد و در مقابل، بنی امیه به مرور اقتدار چشمگیری به دست آورد؛ به طوری که، ابوسفیان همه قدرت مکه را با رضایت رؤسای اکثریت قبایل قریش در انحصار خود درآورد.

۲-۱-۲. تولد و کودکی

حضرت محمد ﷺ در هفدهم ربیع الاول عام الفیل،^۱ مصادف با ۵۷۰ میلادی، در شهر مکه به دنیا آمد. پدرش، عبدالله و مادرش آمنه، دختری نجیب و باتقوا از تیره شرافتمند بنی زهره بود.^۲ عبدالله پس از ازدواج با آمنه برای تجارت عازم شام شد، اما هنگام بازگشت در یثرب بیمار و در همان جا درگذشت. زمانی که عبدالله از دنیا رفت، همسرش حضرت محمد ﷺ را باردار بود و یگانه فرزند آن‌ها دو ماه پس از درگذشت پدر به دنیا آمد.^۳

حضرت محمد ﷺ، براساس رسم اعراب مکه، تا پنج سالگی نزد دایه اش، حلیمه، بزرگ شد. و پس از آن تحویل مادرش آمنه و جدش عبدالمطلب شد.^۴ او به فاصله کوتاهی در شش سالگی مادر و در هشت سالگی جدش را از دست داد و عمویش ابوطالب سرپرستی ایشان را برعهده گرفت.^۵

۳-۱-۲. جوانی تا بعثت

از معروف ترین وقایع دوران جوانی محمد ﷺ شرکت در قراردادی موسوم به «حلف الفضول» بود. براساس آن، سران برخی تیره های قریش متعهد شدند نگذارند در سرزمین مکه به کسی

- کنند (محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۲۳۸-۲۳۹). این امر باعث شد پیامبر ﷺ و مسلمانان از آسیب کفار قریش در امان باشند. هنگام محاصره اقتصادی قریش برضد پیامبر ﷺ و مسلمانان نیز باز بنی هاشم از پیامبر ﷺ حمایت کردند. البته، در میان بنی هاشم، هیچ کس مانند ابوطالب از رسول خدا ﷺ پشتیبانی نکرد.
۱. «عام الفیل» سال لشکرکشی ابرهه به جزیره العرب بود که گویا به تحریک دولت روم انجام شد.
 ۲. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۶۱؛ مصعب بن عبدالله بن مصعب الزبیری، نسب قریش، قاهره، دارالمعارف، ص ۲۰.
 ۳. علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۶۲۹؛ احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ص ۳۶۲.
 ۴. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ص ۹۳؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۶۲۰ و ۶۴۱.
 ۵. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ص ۳۶۳-۳۶۹؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۲۰-۶۳۰.

ستم شود و چنانچه ستم‌دیده‌ای پیدا شد، به حمایت او برخیزند و حقش را بستانند.^۱
 دیگر واقعه مهم دروان جوانی محمد ﷺ ازدواج با خدیجه دختر خُوَیلد است. خدیجه زنی شریف و ثروتمند بود که سرمایه‌اش را برای تجارت در اختیار بازرگانان می‌گذاشت.^۲
 از ازدواج پیامبر ﷺ تا ده سال، واقعه خاصی از ایشان در منابع تاریخی ذکر نشده جز آنکه پنج سال پیش از بعثت قریش تصمیم گرفت تا کعبه را که به سبب سیل ویران شده بود، تعمیر کند چون زمان نصب حجرالأسود رسید، دامنه اختلاف بر سر افتخار نصب آن بالا گرفت.^۳ به پیشنهاد محمد جامه‌ای آوردند و حجرالأسود را در میان آن نهادند. هر طایفه یک گوشه آن را گرفت و بلند کرد. سپس، او با دست خویش سنگ را برداشته، در جایش نهاد و بدین ترتیب، اختلاف را رفع کرد.^۴

۲-۱-۴. بعثت پیامبر اعظم ﷺ

در چهل سالگی، اراده خداوند بر این تعلق گرفت که آن حضرت را به پیامبری برگزیند و مأموریت هدایت و رهبری بشر را به او واگذار کند.^۵
 رسول خدا ﷺ تا سه سال دعوت خود را آشکار نکرد،^۶ زیرا زمینه برای آن فراهم نشده بود. ایشان مخفیانه با کسانی که آمادگی داشتند ملاقات و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد.
 سه سال پس از بعثت، پیامبر ﷺ دستور یافت تا نزدیکان خود را (قریش) به دین اسلام فراخواند.^۷ از دعوتش چندان استقبال نشد و بر شمار اسلام‌آوردگان چندان نیفزود.
 رسول اکرم ﷺ پس از تبلیغ خویشاوندان، از جانب خداوند مأموریت یافت که دعوت

۱. احمد بن ابی‌عقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ص ۳۷۱-۳۷۳. پیامبر ﷺ در ۲۵ سالگی در این پیمان شرکت کرد و بعدها نیز به آن افتخار کرد و می‌فرمود: «اگر بار دیگر بدان دعوت شوم، می‌پذیرم» (یحیی بن جابر بلاذری، انساب الاشراف، قم، احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۶ق، ص ۱۲ و ۱۳).
۲. احمد بن ابی‌عقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶.
۳. همان، ص ۳۷۴؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص ۱۵۰.
۴. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۴۲.
۵. برای آگاهی از داستان ابلاغ وحی توسط جبرئیل، ر.ک. محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۲۵۲؛ احمد بن ابی‌عقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۷۷-۳۷۸؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۳۱.
۶. همان، ص ۶۲۱.
۷. احمد بن ابی‌عقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۸۳.

خویش را آشکار، و همگان را به اسلام دعوت کند. به دنبال این مأموریت بزرگ، پیامبر خدا ﷺ میان جمعیت مشرکان حاضر شد و آنان را به سوی توحید و اسلام دعوت نمود و از شرک و بت پرستی برحذر داشت. اشراف مکه دعوت جدید را که بر وحدانیت خدا و برابری انسان‌ها تأکید بسیار داشت، برنرفتند، اما فرودستان دین جدید را با دل و جان پذیرا شدند و گروه گروه به آن گرویدند؛ برخی ایشان همچون عمار یاسر و بلال حبشی بعدها از بزرگان صحابه شدند.

۲-۱-۵. عملکرد جریان مشرکان مکه در برابر پیامبر ﷺ

مخالفت سران جریان شرک با پیامبر ﷺ مراحل مختلفی دارد؛ سیر آن از ملایمت و بیشتر با بی‌اعتنایی آغاز شد و با پافشاری و استقامت رسول خدا ﷺ و افزایش شمار مسلمانان شدت گرفت.^۱

سران قریش که عمدتاً در زمرة اشراف و بزرگان مکه بودند، هم‌زمان دو نقشه را به اجرا گذاشتند: اول، طرح جدا کردن ابوطالب از رسول خدا ﷺ و در تنگنا قرار دادن او، زیرا تنها حامی قدرتمند ایشان ابوطالب بود؛^۲ دوم، افزایش فشارها بر پیامبر ﷺ تا بدین وسیله ایشان از دعوت خود منصرف شود.

وقتی مشرکان از جدا کردن ابوطالب از پیامبر ﷺ ناامید شدند، فشارهای خود را بر پیامبر ﷺ و یاران تازه‌مسلمانانش افزودند. پرسش‌های بی‌منطق و نامعقول، شکنجه‌های جسمی و روحی، تهمت سحر و جنون و حربه‌هایی از این دست، شیوة مبارزة مشرکان برضد رسول خدا ﷺ و یارانش بود.^۳ هجرت یاران رسول اکرم ﷺ به حبشه در نتیجه همین افزایش فشارها صورت گرفت. تعدادی از مسلمانان در سال پنج بعثت، (۸۳ مرد و ۱۸ زن) به سرپرستی جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کردند.^۴

شکست دیپلماسی سیاسی مشرکان در برگرداندن مسلمانان از حبشه، سبب شد، آنان فشار بر پیامبر ﷺ و مسلمانان را دوچندان کنند؛ از این رو، گروهی مأمور تفتیش عقاید شدند تا مسلمانان را شناسایی کنند. اگر شخص تازه‌مسلمان از قبیله و طبقات بالای جامعه بود و قتل یا آزارش ممکن

۱. ر. ک. محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۸.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۲.

۳. محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۲۳۵-۲۴۵.

۴. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارصادر، ۱۹۰۳ م، ج ۱، ص ۲۰۷.

نبود، به سرزنش وی می پرداختند و اگر از بازرگانان بود به تحریم اقتصادی، تاراج اموال و ورشکستگی تهدید می شد و چنانچه از افراد متوسط و تهی دستان یا بردگان بود، شکنجه می شد و گاه زیر شکنجه به شهادت می رسید؛ نمونه بارز آن شهادت پدر و مادر عمار یاسر است.

۲-۱-۶. محاصره اقتصادی مسلمانان

اظهار علاقه برخی جوانان مکه به اسلام و بی نتیجه ماندن بسیاری از روش های سرکوب، سران شرک را به فکر انزوای سیاسی - اجتماعی و حصر اقتصادی مسلمانان، به ویژه بنی هاشم، انداخت. در سال هفتم بعثت قریش پیمانی نهاد تا هرگونه ارتباط اعم از ازدواج یا خرید و فروش با خاندان و پیروان پیامبر ﷺ ممنوع باشد. آنان پیمان خویش را بر صحیفه ای نوشتند و به دیوار کعبه آویختند و سوگند یاد کردند که در صورت تسلیم نشدن محمد ﷺ در برابر خواسته شان، تا پای جان بدان وفادار باشند.^۱

پیامبر ﷺ و یارانش به ناچار به دره ای میان کوه ابی قیس و شعب ابی عامر، مشهور به «شعب ابوطالب»، در سیصد متری مکه پناه بردند. تاجایی که ممکن بود، نه کسی به آنجا می آمد و نه خود از آن بیرون می شدند. در این محاصره که سه سال طول کشید، بر مسلمانان فشار و سخت گیری بی اندازه ای شد. ناله جگر خراش فرزندان بنی هاشم به گوش سنگدلان مکه می رسید، ولی بر دل آنان اثری نداشت. مسلمانان با خوردن یک دانه خرما روزگار می گذراندند و چه بسا، گاهی یک دانه خرما را نیز دو نیم می کردند. در این سه سال فقط در ماه های حرام که امنیت کامل در سراسر شبه جزیره حکم فرما بود، بنی هاشم از شعب بیرون می آمدند و به داد و ستد مختصری می پرداختند. رسول خدا ﷺ نیز فقط در همین ماه ها قادر به تبلیغ دین اسلام بودند. البته، در همان ماه ها نیز قریشیان آرام نمی نشستند؛ مثلاً، اگر مسلمانان می خواستند از تاجران چیزی بخرند، درست همان موقع آن کالا را به قیمتی بیشتر از فروشنده می خریدند و از این راه، نیروی خرید را از مسلمانان سلب می کردند.^۲

۱. همان، ج ۱، ص ۲۰۹؛ احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۸۸.
۲. جعفر سبحانی، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، تهران، مشعر، ۱۳۸۹، ص ۱۴۸. برای توضیح بیشتر ر. ک. ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۶۵-۶۹.

سرانجام، پس از آنکه در سال دهم بعثت خطوط آن صحیفه را موریانه از میان برد، قریش از محاصره مسلمانان دست کشید. پس از آزادی مسلمانان از شعب، پیامبر ﷺ دو تن از نزدیک‌ترین یارانش خدیجه و ابوطالب را از دست داد.^۱ فداکاری‌های ابوطالب در دفاع از رسول خدا ﷺ گواه ایمان وی بود. ابوطالب برای حمایت از اسلام و حراست از پیامبر ﷺ، سه سال سختی و زندگی در شعب ابی طالب را بر ریاست قریش ترجیح داد و تا پایان محاصره همه مشکلات را در آن اوضاع طاقت‌فرسا تحمل کرد و سرانجام، بر اثر ضعف جسمانی جان داد.^۲

۲-۲. نگاهی اجمالی به زندگانی پیامبر ﷺ در مدینه

پیامبر اکرم ﷺ پس از رفع محاصره با از دست دادن ابوطالب، حامی سیاسی، و خدیجه، حامی اقتصادی و مونس خود و همچنین، افزایش فشارهای مشرکان تصمیم گرفت مرکز ابلاغ رسالت و دعوتش را تغییر دهد؛ از این رو، در جست‌وجوی اقوام و قبایلی برآمد که شاید دل‌هایشان آمادگی بیشتری برای پذیرش اسلام داشته باشد.

منابع تاریخی مواردی از دیدارهای پیامبر ﷺ با افرادی از قبایل عرب دیگر مناطق، همچون طائف و یثرب ثبت کرده‌اند؛ یکی از این دیدارها در موسم حج سال یازدهم بعثت، با گروهی از قوم «خزرج» از اهالی یثرب صورت گرفت که آنان دعوت پیامبر ﷺ را پذیرفتند؛ از این رو، یثرب مقصد هجرت، و کانون توجه پیامبر ﷺ واقع شد.^۳

۲-۱. توطئه قتل پیامبر ﷺ و ماجرای «لیلة المبيت»

هنگامی که پیامبر ﷺ تصمیم گرفت به یثرب هجرت کند، مشرکان قریش در «دارالندوه» جمع شدند و بر قتل پیامبر ﷺ هم‌پیمان شدند، زیرا می‌دانستند که اگر آن حضرت ﷺ به یثرب برود، دیگر دسترسی به او ممکن نیست و در نتیجه، با رشد و گسترش بیش از پیش اسلام روبه‌رو می‌شوند. البته، این توطئه با فداکاری حضرت علی ﷺ ناتمام ماند. یکی از مقاطع حساس و صفحات درخشان تاریخ زندگی علی ﷺ واقعه خوابیدن او در بستر

۱. احمد بن ابی‌عقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۹۳؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۳۸؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۲. برای توضیح بیشتر ر.ک. محمد بن سعد، همان، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳. محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۴۴۹؛ محمد بن سعد، همان، ج ۱، ص ۱۴۶.

پیغمبر ﷺ است،^۱ آن هم در شبی که چهل نفر از چهل قبیله مختلف، تصمیم به قتل آن حضرت ﷺ گرفته بودند. این شب در تاریخ اسلام به «لیلة المیت» شهرت یافت. آن شب علی ﷺ در بستر پیامبر ﷺ خوابید و ردای مخصوص پیامبر ﷺ را بر خود کشید و اوج ایثار در راه ولایت را برای همیشه تاریخ به پیروانش آموخت. به فرموده مقام معظم رهبری (علیه السلام): نکته بسیار مهم، زمان ایثار حضرت علی ﷺ است؛ هر چند هجرت رسول اکرم ﷺ [به مدینه] از روی اجبار و ناچاری و زیر فشار قریش بود، اما آینده روشنی داشت [و] همه می دانستند که این هجرت مقدمه پیروزی هاست ... درست لحظه ای که نهضت از دوران سختی وارد دوران عزت و پیروزی می شود و همه معمولاً می کوشند زودتر خودشان را برسانند تا از مناصب اجتماعی چیزی بگیرند، جایگاهی پیدا کنند، امیرمؤمنان ﷺ آماده شد تا در جای پیامبر ﷺ بخوابد. در شبی که کشته شدن کسی که در بستر می خوابد، تقریباً قطعی و مسلم بود، در این لحظه امیرالمؤمنین ﷺ ایثار می کند؛ از این رو، ایثار امیرالمؤمنین ﷺ یک حادثه فوق العاده مهم است.^۲

پیامبر ﷺ از خانه اش خارج شد؛ درحالی که، علی ﷺ در بستر وی خوابیده بود. مهاجمان، سپیده دم با شمشیرهای برهنه به قصد کشتن حضرت محمد ﷺ به بسترش حمله ور شدند، ولی وقتی ردا را کنار زدند، حضرت علی ﷺ را در بستر به جای رسول خدا ﷺ دیدند.^۳

۲-۲-۲. هجرت و شکل گیری حکومت اسلامی در مدینه

هجرت پیامبر ﷺ از مکه به مدینه در ربیع الاول سال چهاردهم بعثت صورت گرفت.^۴ این هجرت، با همه مشکلاتش، گامی اساسی برای بنیان جامعه اسلامی بود. پیامبر ﷺ و دیگر مؤمنان با هجرت به مدینه از مرحله تبلیغ و دعوت به مرحله تأسیس حکومت اسلامی درآمدند؛ درواقع، با هجرت پیامبر ﷺ از مکه به مدینه، مسلمانان برای خود تشکیلات سیاسی و نظامی یافتند؛ از این رو، این واقعه مبدأ و سرآغاز تاریخ اسلام شد.

۱. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۳۴.

۲. مرکز صهبا (مؤسسه جهادی)، انسان ۲۵۰ ساله (بیانات امام خامنه ای (علیه السلام) درباره زندگی سیاسی - مبارزاتی ائمه معصومین (علیهم السلام)، تهران، مؤسسه ایمان جهادی، ۱۳۹۰، ص ۷۵.

۳. ر.ک. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۹۸-۳۹۹؛ محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۴۶۳.

۴. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۳۴؛ عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۱۵۱.

۲-۳. پیمان مؤاخات (برادری) و اهمیت آن

اقدام مهم و اساسی پیامبر ﷺ در آغازین سال حکومت نبوی، پس از ساخت مسجد^۱، انعقاد پیمان برادری میان مسلمانان بود که هشت ماه پس از ورود ایشان به مدینه صورت پذیرفت.^۲ از گزارش مورخان چنین به دست می آید که در یک مجلس حدود ۴۵ نفر انصاری با ۴۵ تن از مهاجران، با یکدیگر عقد مؤاخات بستند. با ورود مهاجران جدید نیز عقد اخوت استمرار یافت؛ به طوری که، به نقل بلاذری هیچ مهاجری بدون برادر وانهاده نشد.^۳ این اقدام رسول خدا ﷺ به منظور نزدیک ساختن قلوب مسلمانان به یکدیگر، پر کردن خلأ قطع ارتباط مهاجران با خویشاوندان مشرک خود، و همچنین، کاستن از پیمان‌ها و حلف‌های جاهلی، و جایگزین ساختن مهر و محبت به جای حقد و کینه نقش بسزایی داشت.

۲-۴. پیمان‌نامه مدینه

یثرب، در آستانه هجرت پیامبر ﷺ، ترکیبی از عناصر و قبایل مختلف بود و وحدت و یکپارچگی نداشت؛ از این رو، رسول خدا ﷺ بر تنظیم روابط اجتماعی مدینه در سایه دین خدا و در چهارچوب دولتی واحد همت گماشت. مهم‌ترین اقدام در این زمینه، برقراری پیمان‌نامه عمومی میان همه عناصر و تشکلهای موجود در مدینه (اعم از موافق و مخالف) بود. ایشان آگاه بود که برای تحقق آرمان‌های بزرگ اسلام، فضایی آرام و به دور از تضادهای قومی و قبیله‌ای نیاز است. از این رو، در این منشور اساسی بر آن شد، ضمن حفظ برتری اسلام، احساس تفاخر و تضادهای قومی و مذهبی را به همزیستی مشترک و دفاع از مرکز حکومت اسلامی مبدل سازد و بنیاد امت واحد را پی ریزد.^۴

۱. نخستین اقدام مهم پیامبر ﷺ در مدینه ساخت مسجد بود که مرکزیت عبادی، نظامی و سیاسی داشت و نقش اساسی در شکل‌دهی جامعه اسلامی ایفا می‌کرد. رسول الله ﷺ پس از ورود به مدینه در «قُبا» توقف کرد و شالوده مسجدی را برای اهالی این منطقه بنا نهاد که بعدها «مسجد قبا» نام گرفت. این نخستین مسجدی بود که در اسلام بنا شد (توبه: ۱۰۸) (علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۳۵؛ محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۴۷۵).

۲. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۱۵۲.

۳. یحیی بن جابر بلاذری، همان، ج ۱، ص ۲۷۰.

۴. غلامحسین زرگری‌نژاد، تاریخ تحلیلی صدر اسلام، قم، بضعة الرسول، ۱۳۸۱، ص ۴۶.

در این پیمان‌نامه عمومی، در کنار نوع تعامل با یهودیان، که جامعه‌ای غیرخودی به‌شمار می‌آمدند، به مسائل عمومی میان مسلمانان نیز توجه شده است. پیامبر ﷺ که در پی تشکیل و پی‌ریزی دولت اسلامی فراگیر بود، در این نظام‌نامه مسائل اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی را در نظر گرفت؛ اصولی چون: نحوه پرداخت دیه، بستن پیمان، دادن امان، مشورت در پذیرش صلح و آشتی با دشمن، شرکت در جهاد، کمک نکردن به کفار. در ضمن مرجع اختلاف، خدا و پیامبرش بود که این اصل یعنی مرجعیت خدا (قرآن) و پیامبرش در حل اختلافات، مهم‌ترین اصل برای ایجاد امت واحد به‌شمار می‌رفت.

۲-۵. ردّ تهمت جنگ‌طلبی پیامبر ﷺ

جنگ‌های حضرت محمد ﷺ یکی از مباحثی است که در تاریخ زندگانی پیامبر ﷺ کانون بحث و بررسی قرار گرفته است،^۱ تا مشخص شود آن حضرت با چه انگیزه و اهدافی به این جنگ‌ها اقدام کرده است.

اقدامات نظامی رسول خدا ﷺ، همگی، بر مبنای قوانین «جهاد و دفاع» بود. «جهاد» تلاشی است در راه خدا که برای پیشبرد اهداف الهی در برابر دشمن صورت می‌گیرد. جهاد مایه حیات و سرافرازی دین‌داران و یأس و نابودی کافران است. امام علی ع می‌فرماید: «خداوند جهاد را برای عزت و ارجمندی و اعتلای اسلام واجب نمود.»^۲

از این رو، بسیاری از تحلیل‌های نادرست دشمنان در خصوص اقدامات نظامی رسول خدا ﷺ مغرضانه و از روی عناد با اسلام است؛ به‌طوری‌که، نه مدرک تاریخی برای آن دارند و نه دلیل عقلی و علمی. در ادامه، به برخی بسترها و عوامل وقوع جنگ‌های پیامبر ﷺ اشاره می‌شود:

الف) بستر فرهنگی و اجتماعی جزیره العرب: پیامبر ﷺ در جامعه‌ای برانگیخته شد که جنگ و خشونت از ضروریات تفکیک‌ناپذیر ساخت‌های فرهنگی - اجتماعی مردم به‌شمار می‌رفت و جزئی از زندگی طبیعی اعراب بود. ابن‌خلدون طبیعت این مردم را یغماگری می‌داند که روزی

۱. برای نمونه ر.ک. مصطفی طلاس، پیامبری و آیین نبرد، ترجمه حسن اکبری مرزناک، تهران، بعثت؛ صابر اداک، رحمت نبوی خشونت جاهلی (رویکردی نوبه رفتار پیامبر ﷺ با مخالفان)، تهران، کویر، ۱۳۸۹؛ محمد ابوفارس، المدرسة النبویة العسكرية، عمان، دارالفرقان، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م؛ مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، ارزیابی سیاسی نظامی جنگ‌های پیامبر اسلام ﷺ، تهران، معاونت آموزش سازمان عقیدتی - سیاسی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، ۱۳۷۶.

۲. محمد بن الحسین شریف الرضی، نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۲۵۲.

آن‌ها در سایه شمشیرها فراهم می‌آمد.^۱ خوگرفتن این مردم با جنگ و خونریزی، به اندازه‌ای بود که وقتی پیامبر اکرم ﷺ بهشت را وصف می‌کرد، یکی پرسید: «آیا در بهشت جنگ وجود دارد؟» و پیامبر ﷺ پاسخ منفی داد. آن مرد گفت: «پس به چه درد می‌خورد؟»^۲

در تاریخ عرب تا ظهور اسلام، بیش از هزار و هفتصد جنگ روایت شده که گاه برخی آن‌ها بیش از صد سال به طول انجامیده است.^۳

ب) میزان تلفات جنگ‌های پیامبر ﷺ: تعداد مأموریت‌های نظامی‌ای که پیامبر ﷺ شخصاً در آن حضور داشت و «غزوه» نام گرفته است، ۲۶ یا ۲۷ مورد، و شمار «سریه‌ها» که پیامبر ﷺ شخصاً در آن حضور نداشت از ۳۵ تا ۶۶ سریه نوشته‌اند. دلیل اختلاف این است که گاه این مأموریت نظامی به حدی کوچک بود که بیشتر مورخان آن را ذکر نکرده‌اند.^۴

از میان مأموریت‌هایی که به درگیری نظامی منجر شد، حدود پنج مورد آن‌ها درگیری شدید بوده است و بقیه به صورت درگیری جزئی و مختصر تمام شده و عموماً میان یک تا سه نفر کشته داشته است. بررسی‌ها درباره تلفات این جنگ‌ها نشان می‌دهد که میانگین تلفات و کشته‌شدگان جنگ‌های پیامبر ﷺ از هر دو طرف (هم مسلمانان و هم مشرکان) براساس نقل‌های مختلف تاریخی کمتر از هزار و پانصد نفر بیان شده است.^۵

آیا این عدد با آمار مقتولان جنگ‌های صلیبی، مسیحیان و دیگر سردمداران جهان مقایسه‌شدنی است؟

برای روشن‌تر شدن بحث به این دو پرسش باید پاسخ داد که این تعداد افراد، در چه جامعه‌ای و در کدام شرایط اجتماعی و فرهنگی کشته شده‌اند؟ و دوم، هدف از آن چه بوده و چه دستاوردی داشته است؟

۱. عبدالرحمان بن محمد بن خلدون، مقدمه، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۱.

۲. علی‌اکبر حسینی، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۶۴.

۳. ر.ک. محمد احمد جاد المولی و دیگران، ایام العرب فی الجاهلیه، قاهره، دار احیاء الکتب العربی، ص ۷۳، ۱۴۴، ۲۵۳ و ۲۶۴.

۴. علی‌اکبر علیخانی، «تحلیلی بر جنگ‌های پیامبر اکرم ﷺ با کفار»، سیاست نبوی، مبنای، مؤلفه‌ها و راهبردها، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، ۱۳۸۶، ص ۴۹۰.

۵. برای دیدن جداول مربوط به اطلاعات دقیق همه غزوه‌ها و سریه‌های پیامبر اکرم ﷺ و تعداد کشته‌شدگان ر.ک. علی‌اکبر حسینی، همان، ص ۲۰۶-۲۱۱.

پاسخ پرسش نخست تا اندازه‌ای روشن است؛ چنان‌که اشاره شد، در اوضاع فرهنگی و اجتماعی آن زمان، قتل و خشونت جزئی از طبیعت مردم بود و افراد بسیاری بر سر مسائل جزئی و تعصبات جاهلی کشته می‌شدند. در پاسخ پرسش دوم باید گفت که این تعداد کشته شدند تا جامعه‌ای بزرگ، بلکه همه بشر، آن هم نه در یک زمان و مکان، بلکه برای همیشه، از ضلالت و جهالت نجات یابند؛ هرچند یکی از مهم‌ترین اهداف و مبانی دین اسلام پیشگیری از قتل و خشونت بود؛ پس نمی‌توانست جنگ و کشتار را مجاز شمرد. واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی، که گریزی از آن‌ها نیست، به‌گونه‌ای رقم خورد که به کشته‌شدن شماری انجامید که این کاملاً برخلاف میل پیامبر ﷺ بود. همچنین، کشته‌شدن هزار و پانصد نفر در برابر دستاوردهایی که برای آن جامعه و بشر حاصل شد، بسیار ناچیز است.

پ) ماهیت جنگ‌های پیامبر ﷺ: در قرآن نمی‌توان آیه‌ای یافت که برای گسترش اسلام یا مسلمان کردن مردم، به جنگ یا خشونت توصیه شده باشد.^۱ تمام جنگ‌های پیامبر اکرم ﷺ و حتی درگیری‌های جزئی آن حضرت دفاع از خود و یارانش بوده است و برای قبولاندن اسلام به مردم، پیامبر ﷺ با هیچ‌کس به نبرد پرداخته است.

همچنین، در تمام جنگ‌ها، مسبب، مقصر یا آغازکننده نبرد، دشمنان پیامبر ﷺ بودند. دشمنان اسلام جنگ‌های متعددی بر حضرت محمد ﷺ تحمیل کردند که غزوة بدر، احد، خندق و خیبر از مهم‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌روند. حضرت در طول این جنگ‌ها ارزش‌های معنوی فراوانی به جهانیان آموخت و معیارهای اسلامی جنگ و جهاد را تبیین کرد.

ت) اجازه جهاد و آغاز درگیری‌ها: پس از آنکه آزار و اذیت مشرکان بر مسلمانان از حد گذشت، آیات جهاد بر پیامبر ﷺ نازل شد. آن حضرت، که تا سال دوم هجری مأمور به صبر و تحمل و استقامت و ملایمت در برابر رفتار قریش بود، با نزول این آیات مأمور به دفاع و جهاد شد. نخستین آیات چنین است:

أَذِّنْ لِلَّذِينَ يِقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (حج: ۳۹).

به جنگجویان اسلام اجازه جنگ داده شد، زیرا آن‌ها از دشمن ستم کشیدند و خدا بر یاری آنان تواناست.

نیز می‌فرماید:

۱. در خصوص تحلیل آیات جهاد در قرآن ر.ک. علی تقی‌زاده اکبری، جهاد در آینه قرآن، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۶.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ (بقره: ۱۹۳).

با کافران بجنگید تا فتنه از روی زمین رخت بریندد و دین خدا بر همه حاکم شود.

و آیاتی از این قبیل که اجازه جهاد را به مسلمانان داد.

بعد از اجازه جهاد یافتن، پیامبر ﷺ تصمیم به تشکیل نیروی دفاعی گرفت. تشکیل این نیرو از این نظر اهمیت داشت که احتمال می‌رفت مشرکان مکه (که پس از هجرت، دستشان از آزار و اذیت مسلمانان کوتاه شده بود) این بار دست به حمله نظامی به مرکز اسلام (مدینه) بزنند؛ از این رو، پیامبر ﷺ برای مقابله با چنین خطر احتمالی، هسته اولیه ارتش اسلامی را پی‌ریزی کردند.

سیر حوادث نشان داد پیش‌بینی‌های پیامبر اسلام ﷺ درست بوده است، زیرا از سال دوم به بعد، درگیری‌های متعددی میان اسلام و مخالفان رخ داد که اگر مسلمانان دارای نیروی دفاعی جان‌برکف و کارآزموده نبودند، براثر این درگیری‌ها در یکی از مقاطع تاریخی خطرناک همانند بدر، احد، خندق و خیبر، سرکوب و نابود می‌شدند.

۲-۲-۶. سیاست خارجی و روابط بین‌الملل پیامبر ﷺ

شکل‌گیری دولت اسلامی در مدینه و نهادینه شدن قوانین اسلام در آن سبب شد، پیامبر ﷺ پس از تثبیت قدرت خویش و عقب‌راندن فشار مشرکان، در پی تعامل بین‌المللی با قدرت‌های جهانی اطراف حکومت خود برآید که نخستین اقدام در این باره نامه‌نگاری با سران قدرت جهان آن روز بود.

در سال ششم هجری، رسول خدا ﷺ نامه‌هایی به برخی ملوک و شاهان و امیران نوشت و آنان را به اسلام فراخواند که عبارت بودند از: هراکلیوس امپراتور روم، خسرو پرویز پادشاه ایران، نجاشی سلطان حبشه، مقوقس شاه مصر، منذر امیر بحرین و ...^۱

نجاشی و مقوقس، ضمن پذیرش اسلام، هدایایی برای رسول خدا ﷺ فرستادند. هراکلیوس نخست واکنشی مساعد داشت، اما اسقف‌ها و درباریان او را از گرایش به اسلام بازداشتند.^۲ خسرو پرویز، شاه ایران، برخوردی نابخردانه نشان داد و نامه رسول خدا ﷺ را پاره کرد و به کارگزار خود در بحرین دستور داد تا آن حضرت را دستگیر و به دربار بفرستد. اما رسول خدا ﷺ

۱. علی بن برهان‌الدین حلبی الشافعی، السیره الحلبیه، تحقیق زینی دحلان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۲۴۲-۲۵۵؛ علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، تهران، دارالحديث، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۳۷۶-۳۸۷.

۲. علی بن اثیر جزیری، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۹م، ج ۲، ص ۲۱۰-۲۱۲.

فرستادگان او را از قتل خسرو پرویز به دست پسرش شیرویه آگاه کرد؛ این از معجزات و اخباری بود که پیامبر ﷺ با وحی از آن آگاه شده بود.^۱

اصول و ضوابط حاکم بر سیاست خارجی رسول خدا ﷺ، خصلتی دعوت‌گرایانه داشت؛ به بیان دیگر، حضرت در پی تحمیل سلطه دولت دینی نبود،^۲ بلکه هدف غایی ایشان فراخواندن همه انسان‌ها به سوی پرستش خداوند و هدایت آن‌ها بود. بر همین اساس، رسول خدا ﷺ برای سران و بزرگان کشورها و قبیله‌ها و اقوام نامه‌هایی می‌فرستاد.

۲-۳. جانشینی پیامبر ﷺ

جانشینی رسول خدا ﷺ و حوادث مرتبط با آن، از مباحث چالش‌برانگیز تاریخ اسلام است؛ هر چند رسول‌الله ﷺ در غدیر خم^۳ برای چندمین بار به‌طور رسمی، جانشین خود را اعلام کرد، ولی پس از رحلت وی حوادثی رقم خورد که مسیر خلافت را به بیراهه برد.

۲-۳-۱. سقیفه، مبدأ اختلاف میان مسلمانان

در تاریخ اسلام «سقیفه»^۴ رویدادی بسیار مهم به‌شمار می‌رود؛ چراکه پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ برای تعیین جانشین ایشان، مناقشات سیاسی‌ای روی داد که سبب پدید آمدن شکافی عمیق و جدی میان مسلمانان شد که تا امروز ادامه یافته است.

واقعه «سقیفه» اختلافات تاریخی اعراب قحطانی و عدنانی، مدنی و مکی، انصار و مهاجر و سرانجام، منازعات درونی قریش را تشدید کرد. در نهایت، این منازعات، در آل‌عبدمناف، یعنی بنی‌امیه و بنی‌هاشم، متمرکز شد و به شکل‌گیری دو جناح سیاسی (اموی و هاشمی) و دو مذهب (شیعه و سنی) انجامید.

در این واقعه، پیش از آنکه مهاجران ورود کنند، انصار، به‌سبب ترس از دست دادن موقعیت خود در مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ، بدون هیچ‌گونه برنامه مدون قبلی در سقیفه به دور رهبران خود گرد آمدند. سخنرانان انصار هر یک در سابقه فضیلت و برتری انصار در اسلام و

۱. همان، ص ۲۱۳.

۲. ر.ک. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

۳. بیشتر منابع - اعم از شیعه و سنی - واقعه غدیر خم و خطبه پیامبر ﷺ در این روز را به تواتر نقل کرده‌اند (ر.ک. عبدالحسین امینی، الغدير فی الکتاب و السنه و الادب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶، ج ۱).

۴. این واقعه چون در محلی به نام «سقیفه بنی ساعده» روی داد، بدین نام خوانده شد.

همراهی و یاری رسول خدا ﷺ، سخن سر دادند و بر امارت سعد بن عباد^۱ اتفاق کردند.^۲ از میان مهاجران، ابوبکر به ایراد سخن پرداخت و حق خلافت را به قریش داد. گفت وگوهای شدیدی میان ایشان پدید آمد. در این میان، عده‌ای از انصار اظهار داشتند ما به غیر از علی^۳ با کسی بیعت نمی‌کنیم؛^۳ اما سرانجام انصار عقب نشستند و با پیشنهاد حُباب بن مُنذر، مبنی بر «یک امیر از قریش و یک امیر از انصار»، موافقت کردند.

در همین حال، عمر با درک سستی رأی انصار، بر شرافت نسبی و عصبيت قریش و خویشاوندی مهاجران با رسول خدا ﷺ تأکید کرد و گفت: «دو شمشیر در یک غلاف ننگبند و عرب به خلافت شما راضی نخواهد شد؛ ما عشیره و یاران رسول خدا ﷺ هستیم. چه کسی با ما در سلطنت آن حضرت مخالفت خواهد کرد؟»^۴

در این هنگام، بشیر بن سعد خزرجی به دلیل اختلاف خویشاوندی و حسادتی که با سعد بن عباد داشت، بر حقانیت قریش به خلافت و برکناری انصار از آن تأکید کرد و گفت: «بدانید که محمد ﷺ از قریش است و قوم او سزاوارترند که وارث وی شوند.»^۵ این حیلۀ قریش (تفرقه‌افکنی میان انصار) کارساز افتاد و انصار دچار تفرقه شدند.

در این میان، ابوبکر یکی از دو رفیق خود (عمر و ابو عبیده جراح) را برای خلافت مطرح کرد،^۶ ولی عمر بن خطاب، ابوبکر را یار غار پیامبر ﷺ و خلیفۀ رسول خدا ﷺ خواند. وی از ابوبکر خواست تا دستانش را برای بیعت پیش آورد. بدین ترتیب، جماعت سقیفه — به جز سعد بن عباد و عده‌ای از اطرافیانش — با ابوبکر بیعت کردند.^۷

۱. سعد هرگز با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و سرانجام، در اوایل خلافت عمر با حالت اعتراض از مدینه به شام رفت و طولی نکشید که در شام کشته شد و شایعه شد به دست جُنّیان و با اصابت تیر کشته شده است (محمد بن سعد، همان، ج ۳، ص ۶۱۳).

۲. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، همان، ج ۱، ص ۲۲؛ محمد بن هشام، همان، ج ۲، ص ۱۱۱۷.

۳. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۵۲۳.

۴. عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، همان، ج ۶، ص ۸.

۵. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، همان، ج ۱، ص ۸.

۶. محمد بن اسماعیل بخاری جعفی، صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۳۴۵.

۷. یحیی بن جابر بلاذری، همان، ج ۲، ص ۱۷۴؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۲، ص ۳۰۱؛ محمد بن

سعد، همان، ج ۳، ص ۶۱۶-۶۱۷؛ محمد بن هشام، همان، ج ۲، ص ۱۱۱۹؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج

۲، ص ۴۴۷ و ۴۵۹.

این درحالی بود که علی علیه السلام و تنی چند از بزرگان بنی هاشم و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، به غسل و کفن آن حضرت مشغول بودند و هنوز پیکر مقدسش را دفن نکرده بودند.

فردای سقیفه با فعالیت گسترده عمر در «مسجد النبی»، با ابوبکر در مقام خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت شد. بدین صورت، مهاجران قریش محصول دانه‌ای را که انصار ناآگاهانه کاشتند، درو کردند و مدیریت سیاسی جدیدی در اسلام به نام خلافت قریش شکل گرفت.

مخالفان علی علیه السلام با آنکه از حقیقت جریان غدیر آگاه بودند و بر شجاعت، علم و توانمندی او صحنه می‌گذاشتند، علی علیه السلام را به بهانه‌هایی مانند جوان و تندرو بودن از میدان قدرت خارج کردند.^۱ همه می‌دانستند که اگر علی علیه السلام زمام امور را به دست گیرد، راه و رسم پیامبر صلی الله علیه و آله را پاس می‌دارد، اما تفکر جاهلی و گرایش‌های قبیله‌ای احزاب سیاسی مخالف علی علیه السلام مانع از آن شد که زمام امور را به دست ایشان سپارند.

برخی مهاجران معتقد بودند سابقه علی علیه السلام در جنگ و جهاد با دشمنان اسلام، که منجر به قتل بسیاری از سران قبایل مختلف، به‌ویژه امویان، شده بود، مانع از پذیرش خلافت او می‌شود؛ ازاین‌رو، به گمان خودشان برای دوری از اختلاف و دودستگی بر خلافت ابوبکر اجماع کردند.^۲

۲-۳-۲. خلافت ابوبکر

مهم‌ترین واقعه دوران دو سال خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳) ارتداد قبایل عرب و ادعای پیامبران دروغین بود. هنوز خبر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به سراسر جزیره العرب نرسیده بود که در بسیاری از نقاط آن - به استثنای مدینه، مکه و طائف - به شکل‌های گوناگون، واکنش‌هایی روی داد. با آنکه انگیزه و هدف این واکنش‌ها متفاوت بود، غالب منابع تاریخی آن را «فتنه رده» (شورش مرتدان) خوانده‌اند.^۳

۱. عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، همان، ج ۶، ص ۴؛ عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، همان، ج ۱، ص ۱۲.

۲. محمد بن هشام، همان، ج ۲، ص ۱۱۹.

۳. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۴؛ مطهر بن طاهر مقدسی، البدء و التاریخ، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ج ۲، ص ۱۲۳؛ احمد بن محمد بن یعقوب ابن مسکویه رازی، تجارب الامم، ترجمه و تحشیه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۵۶.

پیش از شورش مرتدین، فتنه پیامبران دروغین (أسود عَنسی، طلیحه بن خویلد و مُسیلمه کذاب و سجاح بنت حارث) روی داد که خود زمینه قیام‌های رده را فراهم کرد. مهم‌ترین عامل شورش مدعیان دروغین نبوت، تعصب قبیله‌ای، ریاست‌طلبی و منفعت‌جویی بود و عامل دیگر، فهم نادرست از دین و نبوت. آنان مقام نبوت را باور نداشتند و می‌پنداشتند با ادعای نبوت می‌توانند به همان جایگاهی برسند که قریش در سایه نبوت محمد ﷺ رسید.^۱

در پی رحلت پیامبر ﷺ و قیام مدعیان نبوت بسیاری پنداشتند دین اسلام از میان رفته است؛ از این رو، مرتد شدند و به قیام برضد حکومت اسلامی پرداختند. ابوبکر با یاری مسلمانان توانست سرکشی‌های مرتدان را در مدتی کوتاه (تقریباً دو ماه)، فتنه پیامبران دروغین و آشوب‌های نواحی دوردست را در نیمه سال یازدهم هجری فرونشاند و جزیره العرب را، چون زمان پیامبر ﷺ، زیر لوای اسلام درآورد.^۲

یکی از عوامل مهم در پیروزی مسلمانان بر مرتدان در این مقطع حساس، صبر علی و کمک در استقرار پایه‌های حکومت قرار گرفتن اسلام بود، او نه تنها به اختلافات داخلی دامن نزد، بلکه در مواردی نیز به خلیفه اول مشورت داد و با این کار خود، زمینه سرکوب شورش مرتدان و حفظ و بقای اسلام را فراهم آورد.^۳

۲-۳-۳. خلافت عمر

عمر بن خطاب، از سوی خلیفه اول جانشین معرفی شد.^۴ او در سال سیزدهم هجری به خلافت رسید و به مدت ده سال و شش ماه (تا سال ۲۳ هجری) حکومت کرد. در دوران خلافت وی، حوادث بسیاری در جهان اسلام رخ داد که مهم‌ترین آن‌ها توسعه فتوحات و افزایش قلمرو اسلام در شام، ایران و ... بود.^۵

۱. علی غلامی دهقی، جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر ﷺ، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳، ص ۴۷.

۲. احمد بن ابی‌عقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۴-۱۱؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۵۶.

۳. سیدجعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص ۹۷.

۴. احمد بن ابی‌عقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۱۷.

۵. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۶۱-۶۶۵؛ احمد بن ابی‌عقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۲۲ به بعد؛ احمد بن داوود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی، ۱۳۶۴، ص ۱۴۴ به بعد.

از دیگر تحولات مهم دوران خلافت عمر می‌توان به طبقه‌بندی اجتماعی در میان صحابه و تابعین، تبعیض نژادی بین موالی و عرب، فتوحات گسترده و نظارت نکردن بر مناطق مفتوحه، جلوگیری از نقل سنت و روایات پیامبر ﷺ اشاره کرد، اما مهم‌ترین تحول سیاسی دوران عمر، تغییر در نحوه انتقال خلافت از استخلاف به شورا بود. خلیفه دوم که براساس نظریه استخلاف و به فرمان ابوبکر جانشین او شده و به قدرت رسیده بود، خلافت پس از خود را به شورای شش نفره واگذار کرد. البته، اعضای شورا و آگاهان خارج شورا مدت‌ها بود که سمت و سوی خلافت و استقرار نهایی آن را در دست عثمان پیش‌بینی کرده بودند.^۱

در نتیجه، خانه‌نشینی علیؓ دوباره استمرار یافت و انحراف جامعه اسلامی وارد مرحله جدیدی شد که در آن بنی‌امیه سکاندار کشتی اسلام شدند و با نقشه‌ای از پیش تعیین شده آن را به بیراهه بردند.

۲-۳-۴. خلافت عثمان و انحرافات زمان وی

حکومت عثمان، حکومت اشراف قریش بود. عثمان برخلاف خلیفه اول و دوم که در نهایت سادگی می‌زیستند، زندگی پرتجمل و اشرافی داشت. خانه وی در مدینه بسیار مجلل بود. او بیت‌المال مسلمانان را در اختیار خاندانش قرار داد.^۲

یکی از اقدامات نادرست عثمان بذل و بخشش‌های بی‌حساب به نزدیکان و هوادارانش بود. در نتیجه این سیاست‌های مالی عثمان، ثروت و مال طبقه اشراف فزون‌تر گشت؛ برای نمونه، عبدالرحمان بن عوف هنگام مرگ هزار اسب و هزار شتر و ۱۰ هزار گوسفند داشت.

خلیفه سوم که خود از بنی‌امیه بود، با به‌کارگیری امویان در امور اداری، دستگاه خلافت را به دستگاه خانوادگی و خویشاوندان خود مبدل کرد. گفتنی است، عثمان در شورای خلافت پذیرفته بود که به کتاب خدا، سنت پیامبر ﷺ و سیره شیخین عمل کند، ولی نخستین اقدام او عزل والیان و کارگزاران خلیفه دوم و جایگزینی عوامل بنی‌امیه به جای آنان بود.^۳

از دیگر اقدامات نادرست عثمان، بازگرداندن عمومی خود، حکم‌بن‌ابی‌العاص، به مدینه و استفاده از او در دستگاه خلافت بود. حکم به اندازه‌ای به پیامبر ﷺ جسارت کرده بود که آن

۱. محمد بن جریر طبری، همان، ج ۴، ص ۱۶۳۱.

۲. محمد بن سعد، همان، ص ۴۱؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۸۹.

۳. احمد بن داود دینوری، همان، ص ۱۷۴-۱۷۵.

حضرت او را نفرین، و به طائف تبعید کرده بود. عثمان او را به مدینه بازگرداند و مبلغ ۱۰۰ هزار درهم از بیت المال به او هدیه کرد. عثمان پا را از این نیز فراتر نهاد و چنین شخص فاسقی را مأمور گرفتن زکات قبیله خزاعه نمود!^۱

قومیت گرایی، نژادپرستی، ظهور اشرافیت جدید اسلامی و اقدامات خلاف سنت و قرآن، ازسوی عثمان، سبب ناراحتی و تشکیل گروه های مخالف در جای جای سرزمین های اسلامی شد. امام علی^{علیه السلام} در این اوضاع کوشید در نقش میانجی عمل کند تا شاید به این اختلافات پایان دهد، اما کارهای نادرست عثمان پایانی نداشت.

مخالفان عمدتاً از قبایل عراق و مردم مصر و انصار بودند،^۲ برخی مهاجران، از جمله عمار یاسر نیز آنان را همراهی می کردند. همچنین، برخی از قریش به دلیل بی توجهی عثمان به آنان و توجه فراوان به بنی امیه در کنار مخالفان قرار گرفتند که از آن جمله می توان به طلحه، زبیر و عایشه اشاره کرد. عمرو عاص نیز که عثمان او را از حکومت مصر عزل کرده بود، در زمره مخالفان بود.^۳ گفتنی است که عمده این مخالفان انگیزه های مادی داشتند، ولی با صبغه دینی بخشیدن به مخالفت خود، دوری گزیدن عثمان از سنت رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} را بهانه خویش قرار داده بودند. معاویه نیز که پس از مرگ عثمان خود را خونخواه خلیفه معرفی کرد، هنگام محاصره شهر مدینه ازسوی مخالفان، نیروهایش را آن قدر در مرزهای شام معطل کرد و به یاری او نفرستاد که خلیفه کشته شد.^۴

۲-۴. علی^{علیه السلام} و مقام خلافت

علی^{علیه السلام} با تربیت مستقیم پیامبر^{صلی الله علیه و آله} رشد کرد و در خانه و دامان او بزرگ شد.^۵ بدیهی است پیامبر^{صلی الله علیه و آله} چنان شخصیتی از او ساخت که در همه ابعاد انسانی، سیاسی، اجتماعی و دینی از معاصرانش، به استثنای پیامبر، برتر بود، چنان که در این راه به فضیلت ها و امتیازهای بسیاری دست یافت.

۱. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۵۶؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۹۹.

۲. رسول جعفریان، حیات فکری سیاسی امامان شیعه^{علیهم السلام}، قم، انصاریان، ۱۳۷۹، ص ۶۱.

۳. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۹۹-۷۰۳.

۴. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۷۲.

۵. علی بن اثیر جزری، همان، ج ۲، ص ۵۸-۵۹؛ مطهر بن طاهر مقدسی، همان، ج ۵، ص ۷۱.

از این رو، پیامبر ﷺ در حجة الوداع و در غدیر خم، به طور رسمی حضرت علی را جانشین خود معرفی کرد و مسلمانان نیز با او بیعت کردند، اما با رحلت پیامبر ﷺ و رویداد واقعه سقیفه، خلافت از مسیر خود منحرف شد و حضرت علی از حق مسلم خلافت محروم ماند.

۲-۴-۱. انتخاب حضرت علی به عنوان خلیفه

خبر کشته شدن خلیفه سوم مسلمانان را دچار بهت و هراس کرد. مردم که از رفتار و عملکرد عثمان و اطرافیانش رضایت نداشتند، کسی را جست و جو می کردند که گرفتار دنیاگرایی نباشد؛ کسی که این ویژگی را داشت و همچنان پایبند به سنت پیامبر ﷺ بود، حضرت علی بود. در میان باقی ماندگان شورای شش نفره (علی، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص) کسی محبوب تر و شایسته تر از علی نبود. دیگران نیز دریافته بودند که با وجود علی امکان ندارد مردم با آنها بیعت کنند.

با کشته شدن عثمان جمعیت فراوانی از مسلمانان به هدف تعیین خلیفه در مسجد جمع شدند.^۱ شخصیت های بزرگی از مهاجر و انصار مانند عمار یاسر، و ابویوب انصاری پیشنهاد دادند که با علی بیعت کنند. پیش از همه عمار^۲ درباره علی سخن گفت: «شما وضع خلیفه پیشین را دیدید، اگر زود به خود نیابید ممکن است به سرنوشتی مانند او دچار شوید، علی شایسته ترین فرد برای این کار است و همگی از فضایل و سوابق او آگاهی دارید.»

در این هنگام، مردم یک صدا گفتند: «ما به ولایت او راضی هستیم»، آن گاه همه از جا برخاستند و به سمت خانه علی رفتند.^۳

۲-۴-۲. علی و بیعت مردم

امام علی اقدام و تلاشی برای به دست آوردن منصب خلافت نکرد، بلکه این مردم بودند که با اصرار، حضرت را مجبور به پذیرش حکومت کردند.^۴

۱. محمد بن علی ابن طلقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۵.
 ۲. عمار در این ماجرا نیز پیش رو و حامی سرسخت ولایت بود. از این رو، رهبر معظم انقلاب جناب عمار یاسر را پیش رو خواص با بصیرت می شمارد (بیانات امام خامنه ای راجع به جمع سپاه ولی امر، ۱۳۸۸/۵/۵).
 ۳. احمد ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۳۱۶.
 ۴. عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، همان، ج ۴، ص ۸.

طبری نقل می‌کند که حضرت در برابر اصرار مردم بر بیعت فرمود: «این کار (بیعت) را نکنید. اگر من وزیر باشم بهتر از این است که حاکم و امیرتان باشم»، اما آنان گفتند: «به خدا سوگند ما تو را رها نمی‌کنیم تا اینکه با تو بیعت کنیم.»^۱

در نهایت، چون مردم از علی علیه السلام دست برنداشتند، فرمود: «امر بیعت باید در مسجد انجام گیرد، زیرا بیعت با من نباید پنهانی باشد و بدون رضایت توده مردم نیز نمی‌پذیرم.»^۲ اولین کسانی که با ایشان بیعت کردند، طلحه و زبیر بودند و پس از آن، تمام مردم، جز چند تن از بنی امیه و اندک شماری از صحابه مانند عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، اسامه بن زید و حسان بن ثابت، همه با ایشان بیعت کردند.^۳ این در حالی بود که امام کسی را بر بیعت با خود مجبور نکرد.

درباره انتخاب امام علی علیه السلام به رهبری جامعه اسلامی چند نکته درخور توجه است:

۱. نقش مردم در انتخاب خلیفه اول، در آغاز محدود به شرکت کنندگان در سقیفه بود. انتخاب عمر به شکل استخلاف و انتخاب عثمان محدود به شورای مهاجران بود، ولی انتخاب امام علی علیه السلام به صورت گسترده و با درخواست اکثریت مردم حاضر در مدینه بود. درواقع، این تنها بیعت عمومی آزاد بود؛

۲. با آنکه امام علی علیه السلام می‌توانست، طبق روال و سنت پیشین، اندک مخالفان را به تسلیم و بیعت وادارد، ولی هرگز کسی را مجبور به بیعت نساخت؛
۳. پافشاری امام علی علیه السلام بر لزوم علنی بودن بیعت، آن هم در مسجد، گمان هرگونه توطئه پیشین را نفی می‌کند، همچنان که رد کردن چندباره تقاضای مردم برای بیعت پندار ناگهانی بودن بیعت را از میان برد.

۲-۴-۳. خلافت امام علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در سال ۳۵ هجری به خلافت، و در سال چهارم هجری به شهادت رسید. دوران حکومت ایشان حدود پنج سال بود که بیشتر مدت (حدود ۳/۵ سال) آن در حال جنگ و

۱. محمد بن جریر طبری، همان، ج ۲، ص ۶۹۸.

۲. همان، ص ۶۹۷.

۳. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۷۴-۷۵؛ سیدمرتضی عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام، تهران، منیر، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۱.

ستیز با دشمنان سپری شد. ایشان در همین مدت کوتاه با آنکه با مشکلات فراوانی روبه‌رو بود، چنان تصویر درخشانی از حکومت اسلامی به یادگار نهاد، که همواره سرمشق مسلمانان برای برپایی حکومت اسلامی است.

۲-۴-۴. مشکلات حکومت حضرت علیؓ

دوره حکومت علیؓ آکنده از دشواری‌ها و مشکلاتی بود که همه آن‌ها به دلیل شیوه‌های غلط پیشینیان پدید آمد؛ درواقع، حضرت با ثمرات تلخ و شومی روبه‌رو بود که خلفای پیشین بذر آن را کاشته بودند. مهم‌ترین این مشکلات عبارت بودند از: تجدید حیات فرهنگ جاهلی، تحریفات دینی و بدعت‌ها، جامعه طبقاتی و فساد اجتماعی و دنیاگرایی. حضرت علیؓ برای حل این مشکل اقدامات اصلاحی فشرده‌ای انجام داد، ازجمله: تبیین دین و سنت فراموش‌شده پیامبرؐ برای مسلمانان، آزاد کردن نقل و نوشتن حدیث، رفع تبعیض در تقسیم بیت‌المال، جلوگیری از انباشت ثروت‌های نامشروع و تلاش برای حذف فاصله طبقاتی در جامعه.

حضرت علیؓ در مقابل چیزی که حق خود می‌دانست، ۲۵ سال هیچ حرکتی نکرد؛ اگر کسانی هم خواستند اقدامی کنند، آن‌ها را آرام نگه داشت،^۱ اما در سه مسئله عدالت اجتماعی، احیای اصول نبوی و تجدید بنای اسلام مستحکمی که پیغمبرؐ بنیانش را گذاشته بود، سه جنگ را تحمل کرد: جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان.

۲-۴-۵. جریان‌های دوران حکومت حضرت علیؓ

دوران خلافت و حکومت علیؓ، با آنکه بسیار کوتاه بود، عرصه امتحانی دشوار برای بسیاری از مسلمانان گشت. بررسی وقایع این دوران، عبرت‌ها و درس‌های آموزنده‌ای به ما می‌دهد. در دوران حکومت علیؓ جریان‌های گوناگونی در جامعه اسلامی شکل گرفتند که باتوجه‌به انگیزه‌ها و اهدافشان می‌توان آن‌ها را به دویخش عمده تقسیم کرد: شیعیان خالص و مذهبی، و حامیان و پیروان سیاسی.

گروه نخست که انگیزه‌های الهی و اعتقادی داشتند، تا واپسین لحظات حیات خویش در کنار علیؓ ماندند و هرگز از او جدا نشدند؛ شخصیت‌های مؤمن، بصیر و آگاهی چون، عمار،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲.

مالک اشتر، عبدالله بن عباس، محمد بن ابی بکر، میثم تمار و حُجر بن عدی، که در هدایت افکار مردم نقش فراوان داشتند.^۱

اما گروه دوم، در پی انگیزه‌های سیاسی و اهداف شخصی خود بودند و حمایت از علی علیه السلام را با انگیزه‌های جاهلی و قومی درآمیختند؛ از جمله اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از قریش و بنی هاشم است و علی علیه السلام نیز از بنی هاشم است، و براساس ارزش‌های قبیله‌ای باید به جانشینی او انتخاب می‌شد؛ درواقع، این عده با طرح علی علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال حفظ موقعیت سیاسی خود و قبیله‌شان بودند و می‌خواستند از طریق به قدرت رسیدن علی علیه السلام، که مجموع فضایل و شروط را دارد، برای خود در حکومت سهمی دست‌وپا کنند. با نگاهی به کارنامه سیاسی این عده، این مسئله به وضوح روشن می‌شود که آنان پس از دیدن کمترین کدورت یا دست نیافتن به قدرت و اهداف سیاسی خود، علی علیه السلام را رها کرده، جبهه جدیدی در مقابل او گشودند.

در دوران حکومت حضرت علی علیه السلام پنج جریان سیاسی - اجتماعی در وقایع و حوادث این دوران نقش آفریدند:

۱. شیعیان و محبّان علی علیه السلام که حضرت را نه تنها به عنوان خلیفه، بلکه امام خود می‌دانستند و هرگز سر از اطاعت امیر مؤمنان برنمی‌داشتند؛
 ۲. قاعدین که به پندار اشتباه خود نه با علی علیه السلام بودند و نه برضد علی علیه السلام (مانند اسامة بن زید، عبدالله بن عمر، ابوموسی اشعری)؛
 ۳. ناکثین (پیمان شکنان و اصحاب جمل مانند طلحه، زبیر و عایشه)؛
 ۴. قاسطین (معاویه و یارانش در شام)؛
 ۵. مارقین (خوارج و اصحاب نهروان).
- افزون بر قاعدینی که گوشه عزلت گزیدند و همراه علی علیه السلام نشدند، گروهی (قاسطین) از همان ابتدا خلافت علی علیه السلام را رد و جنگ صفین را بر حضرت تحمیل کردند. گروهی (ناکثین) نیز، چون در حکومت علی علیه السلام جایگاه و مقامی برای دنیای خود نیافتند، راه خود را از علی علیه السلام جدا کردند و با شکستن بیعت خود با علی علیه السلام جنگ جمل را بر او تحمیل کردند. گروهی (مارقین) هم در جمل و صفین با علی علیه السلام ماندند، اما سرانجام گرفتار جهل و نادانی شدند و آتش افروز جنگ نهروان گردیدند.

۱. مرکز صهبا (مؤسسه جهادی)، همان، ص ۹۶-۹۷.

این پدیده اسفناک در بدنه حکومت اسلامی، گرچه ماهیت عناصری را که چهره قدرت طلبی و دنیادوستی خود را زیر نقاب نفاق پنهان کرده بودند روشن کرد، ولی ضایعه بزرگی برای حکومت نوپای علی^{علیه السلام} بود و پیامدهای سوئی داشت که کمترین آن‌ها تحمیل سه جنگ داخلی جمل، صفین و نهروان بر جامعه اسلامی بود. درنهایت، یکی از باقی ماندگان خوارج، عبدالرحمن بن ملجم مرادی، امام را در مسجد کوفه به شهادت رساند و به دوران حکومت سراسر عدل ایشان پایان داد.

۲-۵. دوران حکومت امام حسن^{علیه السلام}

یکی از دوره‌های مهم تاریخ اسلام، دوران خلافت امام حسن^{علیه السلام} است. این دوران عرصه امتحانی دشوار برای شیعیان بود که برخی به خوبی از عهده آن برآمدند و شمار فراوانی نیز در دام فریب فتنه‌گون دشمن گرفتار شدند، که نتیجه آن تحمیل صلح با معاویه بر امام حسن^{علیه السلام} شد. شاید، برای مخاطبان این پرسش مطرح شود که چرا یک امام (حسن^{علیه السلام}) در برابر حاکم ظالم (معاویه) صلح می‌کند و یک امام (حسین^{علیه السلام}) در برابر حاکم ظالم (یزید) قیام می‌کند؟ در این بخش با تحلیل دوران خلافت امام حسن^{علیه السلام} می‌کوشیم پاسخ روشنی به این پرسش بدهیم.

۲-۵-۱. خلافت امام حسن^{علیه السلام}

پس از شهادت امام علی^{علیه السلام} مردم با فرزند بزرگ ایشان امام حسن^{علیه السلام} بیعت کردند.^۱ در ابتدا، حضرت کارگزاران شهرها را انتخاب و احکام امیران را صادر کرد. در اواخر عمر علی^{علیه السلام}، با تلاش‌های حُجربن عدی سپاهی برای مقابله با معاویه آماده شده بود، اما با شهادت حضرت، این کار به تعویق افتاد؛ ازاین‌رو، امام حسن^{علیه السلام} پس از سامان‌دادن امور داخلی، دوباره موضوع رویارویی با معاویه را مطرح کرد.

پیش از رویارویی، مکاتباتی میان امام^{علیه السلام} و معاویه صورت گرفت. امام حسن^{علیه السلام} در این نامه‌ها بر خلافت خود و لزوم پیروی معاویه از ایشان تأکید داشت.^۲ حضرت در آغاز دعوت

۱. احمد بن داوود دینوری، همان، ص ۲۶۳؛ احمد بن محمد بن یعقوب ابن مسکویه رازی، همان، ج ۱، ص ۵۶۲.

۲. احمد ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۷۵.

خیرخواهانه و سپس، کلمات تهدیدآمیز به کار بردند.^۱ معاویه در پاسخ نامه‌های حضرت می‌گفت: من در حکومت از تو با سابقه‌تر و در این کار آزموده‌تر و به سال از تو بزرگ‌ترم!^۲ پس از رفت و آمد پیک‌ها و رد و بدل نامه‌ها، سرانجام، معاویه به فرستادگان امام حسن علیه السلام پاسخ داد که برگردید، میان ما و شما به جز شمشیر نیست؛ بدین ترتیب، آشکارا در برابر خلیفه مسلمانان ایستاد و با ۶۰ هزار سوار روی به جانب عراق نهاد.

وقتی خبر حرکت شامیان به امام حسن علیه السلام رسید، ایشان نیز به یاری شیعیان دلیری چون حجر بن عدی به جمع‌آوری لشکر و آرایش آن پرداخت. لشکری در حدود ۱۲ هزار نفر آماده شد. امام حسن علیه السلام رهبری سپاه را به عبیدالله بن عباس سپرد و فرمود: «و اگر تو کشته شدی قیس بن سعد فرمانده لشکر خواهد بود و اگر او هم کشته شد، سعید بن قیس فرمانده سپاه خواهد شد.»^۳ آن چیزی که سبب ضربه به سپاه امام حسن علیه السلام و مصالحه اجباری آن حضرت علیه السلام با معاویه شد، سست‌عنصری و دنیاگرایی سپاه ایشان بود، نه عدم درایت سیاسی و نظامی یا هراس آن حضرت علیه السلام از جنگ.

۲-۵-۲. گروه‌ها و جریان‌های سیاسی - مذهبی دوران امام حسن علیه السلام

در زمان امام حسن علیه السلام دو جریان وجود داشت: جریان حق، یعنی جریان امام حسن علیه السلام که به دین اصالت می‌دادند و جریان باطل، یعنی جریان بنی‌امیه که به قدرت اصالت می‌دادند. البته، فضای کوفه و سپاه امام حسن علیه السلام نیز یک‌دست نبود و شامل گروه‌های متعددی می‌شد، از جمله:

۱. عثمانیان، که جاسوسان و مأموران مخفی معاویه در کوفه بودند؛
۲. خوارج که تنها برای جنگ با معاویه به سپاه امام حسن علیه السلام وارد شدند و وقتی اوضاع را نابسامان دیدند، علیه امام آشوب و فتنه کردند و ناجوانمردانه حضرت را زخمی کردند؛
۳. عوام جامعه، که بیشتر در پی دنیای خود و تحت تأثیر فتنه‌های دشمنان بودند؛
۴. الحمرء، فرزندان کنیزان و موالی که در برابر دریافت پول حاضر به انجام هر کاری بودند؛
۵. شیعیان واقعی که تعدادشان اندک بود.

۱. ر.ک. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، کتابفروشی صدوق، ص ۴۴-۵۳؛ جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، تاریخ الخلفاء، به کوشش رحاب خضری، بیروت، مؤسسه عزالدین، ۱۹۹۲م، ص ۱۹۱.

۲. احمد ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۶۰؛ عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۷، ص ۲۹.

۳. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۵۳-۵۵؛ عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۷، ص ۳۴.

۲-۵-۳. فریبکاری معاویه

معاویه، که با روش‌های سیاسی مختلف و براساس فریب و خدعه کارهای خود را پیش می‌برد، با نیرنگ و فریب موجب پراکنده شدن سپاه امام حسن علیه السلام شد. او به فرماندهان سپاه حضرت، از جمله عبیدالله بن عباس، پیام داد که حسن علیه السلام درباره صلح به من پیام فرستاده، حکومت را به من واگذار خواهد کرد؛ اگر تو هم اکنون به اطاعت من در آمدی از فرماندهان خواهی بود و در غیر این صورت از پیروان او شمرده خواهی شد. وانگهی، اگر این تقاضای مرا بپذیری یک میلیون درهم به تو می‌پردازم، نیمی از آن را هم اکنون و نیم دیگر را هنگامی که وارد کوفه شدم.^۱ عبیدالله همراه بخش فراوانی از سپاهیان شبانه به لشکرگاه معاویه گریخت.^۲ چون سپیده دمید، سپاه حضرت منتظر شدند عبیدالله بن عباس بیاید تا با او نماز گزارند. وقتی خبری از عبیدالله نشد، قیس بن سعد با مردم نماز گزارد و پس از نماز برای مردم خطبه خواند و آنان را به پایداری فراخواند.

معاویه در صدد برآمد قیس بن سعد را نیز بفریبد. نامه‌ای به قیس نوشت و او را امیدوار کرد و به‌سوی خود فراخواند. قیس در پاسخ نوشت: «به خدا سوگند، هرگز با من ملاقات نخواهی کرد، مگر آنکه میان من و تو نیزه خواهد بود.»^۳

۲-۵-۴. پیمان صلح و مواد آن

در اردوگاه امام حسن علیه السلام فضای نابسامانی حاکم بود. فرار عبیدالله بن عباس آرامش و ثبات لشکر را به هم ریخته بود. بسیاری دیگر از فرماندهان و سپاهیان با وعده‌های معاویه به‌سوی لشکر شام گریختند. کم‌کم فتنه‌گران و نیروهای سست‌عنصر امام حسن علیه السلام زمزمه صلح را، که معاویه مطرح کرده بود، سر داده، آن را بر حضرت تحمیل کردند. امام حسن علیه السلام با بررسی جوانب و اوضاع چاره‌ای جز پذیرش صلح ندید.

در منابع تاریخی بسیاری، از مفاد این صلح‌نامه یاد شده است که مهم‌ترین مواد آن عبارت‌اند از:

۱. عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۴، ص ۱۳.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۱۴۱؛ احمد بن محمد بن یعقوب ابن مسکویه رازی، همان، ج ۱، ص ۵۶۱.

۳. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۵۸-۵۹.

۱. واگذاری حکومت به معاویه به شرط عمل کردن به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و سیره خلفای شایسته؛
 ۲. پس از معاویه حکومت متعلق به حسن ﷺ است و اگر برای او حادثه‌ای پیش آید؛ متعلق به حسین ﷺ و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی انتخاب کند؛
 ۳. معاویه باید ناسزا به علی ﷺ و لعنت بر او را در نمازها ترک کند؛^۱
 ۴. موجودی بیت‌المال کوفه و خراج دارا بگرد از آن حسن ﷺ خواهد بود؛
 ۵. ایمنی اصحاب علی ﷺ در هر نقطه باید حفظ شود.^۲
- همان‌گونه که از مفاد قرارداد مشخص است، ترکیب قرارداد مشتمل بر موضوعات بسیار مهم سیاسی و دینی است که امام حسن ﷺ با گنجاندن آن‌ها عرصه را بر معاویه تنگ کرد و به‌نوعی، به اهداف خود دست یافت.

۲-۵-۵. دلایل و عوامل صلح

صلح امام حسن ﷺ با معاویه پیچیدگی خاصی دارد که درک درستی آن را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. البته، ما پیش از این در تاریخ اسلام نیز شاهد چنین اقداماتی از سوی خود رسول خدا ﷺ و امام علی ﷺ بوده‌ایم که بنا بر اوضاع زمانه، گاه مجبور به پذیرش صلح می‌شدند. مقام معظم رهبری رحمته‌الله می‌فرماید:

در باب صلح امام حسن ﷺ این مسئله را بارها گفته‌ایم و در کتاب‌ها نوشته‌اند که هرکس حتی خود امیرالمؤمنین ﷺ هم اگر به جای امام حسن مجتبی ﷺ بود و در آن شرایط قرار می‌گرفت، ممکن نبود کاری بکند، غیر از آن کاری که امام حسن ﷺ کرد. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که امام حسن ﷺ، فلان گوشه کارش سؤال برانگیز است، نه؛ کار آن بزرگوار، صددرصد بر استدلال منطقی غیرقابل تخلف منطبق بود. در بین آل رسول خدا، پُرشورتر از همه کیست؟ شهادت‌آمیزترین زندگی را چه کسی داشته است؟ غیرتمندترین آن‌ها برای حفظ دین در مقابل دشمن، چه کسی بوده است؟ حسین بن علی ﷺ بوده است. آن حضرت در این صلح، با امام حسن ﷺ شریک بودند. صلح را تنها امام حسن ﷺ نکرد؛ امام حسن و امام حسین ﷺ این کار را کردند؛ منتها

۱. این بدعت ناپسند را خود معاویه از زمان قتل عثمان بنا نهاده بود.

۲. ر.ک. احمد بن داوود دینوری، همان، ص ۲۶۵؛ احمد بن محمد بن یعقوب ابن مسکویه رازی، همان، ج ۱، ص ۵۶۲.

امام حسن علیه السلام جلو بود و امام حسین علیه السلام پشت سر او بود. امام حسین علیه السلام، جزو مدافعان ایده صلح امام حسن علیه السلام بود. هیچ کس نمی تواند بگوید که اگر امام حسین علیه السلام به جای امام حسن علیه السلام بود، این صلح انجام نمی گرفت. خیر! امام حسین علیه السلام با امام حسن علیه السلام بود و این صلح انجام گرفت و اگر امام حسن علیه السلام هم نبود و امام حسین علیه السلام تنها بود، در آن شرایط، باز هم همین کار انجام می گرفت و صلح می شد.^۱

به نظر می رسد، مهم ترین دلیل صلح امام حسن علیه السلام نابسامانی داخلی سپاه ایشان بود. سپاه امام حسن علیه السلام ترکیبی از قبایل کوفه بود که به هیچ وجه یکپارچه نبودند و گوناگونی و افتراق میان آنان به وضوح مشاهده می شد. در مواقع حساس بدترین تصمیم ها را می گرفتند، با کمترین سختی و خشونت تسلیم می شدند و با مساعد شدن اوضاع سرکشی می کردند؛ به بیان دیگر، آنان «بصیرت» نداشتند.

امام حسن علیه السلام حکومت خود را با مردمی آغاز کرد که به مکتبی بودن مبارزه و آرمان های آن ایمان کامل نداشتند. آتش شور و سلحشوری و مجاهدت در آنان خاموش شده بود و حاضر به استمرار جنگ نبودند؛ از این رو، امام حسن علیه السلام دریافت که با این سپاه ناهماهنگ و بی نظم نمی تواند با دشمن نیرومندی چون معاویه مقابله کند.^۲

امام حسن علیه السلام در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت اعتراض داشت، فرمود:

من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشتم. اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می شناسم و بارها آن ها را امتحان کرده ام. آن ها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد. نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمان های خود پایبند هستند و نه دو نفر از آن ها با هم موافق اند. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند، ولی در عمل با دشمنان ما همراه اند.^۳

رهبر معظم انقلاب علیه السلام انتخاب صلح از سوی امام حسن علیه السلام را انتخاب مشکل ترین راه می خواند و می فرماید:

۱. مرکز صهیبا (مؤسسه جهادی)، همان، ص ۱۱۷.

۲. ر.ک. احمد بن داوود دینوری، همان، ص ۲۶۴-۲۶۵ و ۲۶۸.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۰، ص ۹.

امام حسن مجتبیٰ (ع) می‌دانست که اگر با همان عده معدود اصحاب و یاران خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواص جامعه اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت: که دنبال خون او را بگیرند. تبلیغات، پول و زرنگی‌های معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی - دو سال، مردم خواهند گفت: امام حسن (ع) بیهوده در مقابل معاویه قدم علم کرد. لذا، با همه سختی‌ها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت؛ زیرا می‌دانست خونش هدر خواهد شد. گاهی شهید شدن آسان‌تر از زنده ماندن است! حَقّاً که چنین است. این نکته را اهل معنا و حکمت و دقت، خوب درک می‌کنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکل‌تر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن (ع) این مشکل را انتخاب کرد.^۱

ایشان در جای دیگر می‌فرماید:

اگر امام حسن (ع) صلح نمی‌کرد، تمام ارکان خاندان پیامبر (ص) را از بین می‌بردند و کسی را باقی نمی‌گذاشتند که حافظ نظام ارزشی اصیل اسلام باشد. همه چیز به کلی از بین می‌رفت و ذکر اسلام برمی‌افتاد و نوبت به جریان عاشورا هم نمی‌رسید. اگر بنا بود امام مجتبیٰ (ع) جنگ با معاویه را ادامه بدهد و به شهادت خاندان پیامبر (ص) منتهی می‌شد، حجر بن عدی‌ها هم باید کشته می‌شدند، همه باید از بین می‌رفتند و کسی که بماند و بتواند از فرصت‌ها استفاده بکند و اسلام را در شکل ارزشی خودش بازهم حفظ کند، دیگر باقی نمی‌ماند. این، حق عظیمی است که امام مجتبیٰ (ع) بر بقای اسلام دارد.^۲

امام حسن (ع)، در سال پنجاهم هجری با توطئه معاویه و زهر همسرش جعه به شهادت رسید.

۲-۶. دوران امام حسین (ع) و بررسی قیام عاشورا

دوران زندگانی امام حسین (ع) یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخی صدر اسلام است که به حرکت عظیم عاشورا در سال ۶۱ هجری انجامید. امام حسین (ع) پس از شهادت برادرش، امام

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله) در حسینیه لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۲. مرکز صهبا (مؤسسه جهادی)، همان، ص ۱۲۲.

حسن مجتبیٰ (ع) در حالی که ۴۵ سال از عمر شریفش می‌گذشت، عهده‌دار مقام امامت شد. مدت امامت ایشان بیش از ده سال به طول انجامید که عمده آن معاصر با دوران حکومت معاویه بود.

۲-۶-۱. موضع امام حسین (ع) در برابر معاویه

موضع حسین بن علی (ع) در برابر معاویه، دقیقاً، استمرار روش و منش امام مجتبیٰ (ع) بود. اگر با بینشی دقیق اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران امام حسن (ع) و امام حسین (ع) تحلیل شود، روشن می‌شود که میان صلح امام مجتبیٰ (ع) و قیام امام حسین (ع) نه تنها تناقضی وجود ندارد، بلکه هر دو در زمان خود حرکتی لازم انجام داده‌اند و در پی هدفی واحد بوده‌اند.^۱ وظیفه و رسالت اصلی پیشوایان معصوم (ع)، حفظ و حراست دین و هدایت جامعه اسلامی است. البته، هریک از آن بزرگواران برای تحقق این کار، متناسب با موقعیت اجتماعی، سیاسی و فکری موجود در جامعه، موضع سیاسی خاصی اتخاذ کردند. همچنین، به لحاظ اعتقادی، امامان معصوم (ع) از منبع علم الهی بهره‌مندند و همه اقدامات آنان تکلیفی الهی برای حفظ مصالح اسلام و مسلمانان است.^۲

امام حسین (ع) در دوران حیات معاویه به پیمان صلح برادرش وفادار ماند و، با رد درخواست‌هایی که از او برای نقض صلح و قیام برضد معاویه صورت می‌گرفت، از درگیری آشکار خودداری ورزید.

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا امام (ع) در عهد معاویه به صلح برادرش وفادار ماند، ولی در عصر یزید قیام کرد؟

عملکرد متفاوت امام حسین (ع) در برابر معاویه و یزید، ازسویی، به تفاوت شخصیت آن دو و ازسوی دیگر، به اوضاع و احوال متفاوت جامعه دوران حکومت آنان بازمی‌گردد. معاویه در دوران حکومتش مقاصد شوم خود را با شعار دفاع از اسلام و اسلام‌خواهی جامعه عمل می‌پوشاند و با بهره‌گیری از سیاست و حيله‌گری، چهره شایسته‌ای از خود در عالم اسلام نشان می‌داد. او در مقام خونخواه خلیفه مسلمانان و مدافع اسلام، و در پوشش عناوینی چون

۱. محمد مهدی شمس‌الدین، ارزیابی انقلاب حسین، ترجمه مهدی پیشوایی، قم، توحید، ۱۳۶۲، ص ۱۶۲.
۲. پیامبر (ص) نیز در این زمینه می‌فرماید: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ، قَامَا أَوْ قَعَدَا» (ر.ک. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۹۸۳م، ج ۴۴، ص ۲).

«خال المؤمنین» و «کاتب الوحی» جایگاهی ویژه در میان مسلمانان یافته بود. درضمن، براساس شواهد تاریخی، قیام مسلحانه از سوی امام علیه السلام نه مفید بود و نه مقدور. امام علیه السلام به این نکته واقف بود که مردم عراق بر اثر تحمل جنگ‌های متعدد از جنگ و مبارزه خسته شده، هر نوع برخورد نظامی را با نظام حاکم بی‌اثر می‌انگارند و بر اثر تبلیغات سوء و فریبنده معاویه، دل به صلح و سازش با حکومت وی بسته بودند.

اگر نهضت امام حسین علیه السلام در عصر معاویه به وقوع می‌پیوست با توجه به شخصیت و روش حکومت‌داری معاویه، که بر پایه حيله و ترفند استوار بود، بی‌شک، چهره نهضت در انظار و اذهان عمومی مخدوش جلوه می‌نمود و از ارزش و اعتبار ساقط می‌گشت و احتمال اثرگذاری حرکت و شهادت امام علیه السلام به حداقل می‌رسید؛ افزون‌براین، دستگاه عظیم تبلیغاتی معاویه می‌توانست امام علیه السلام را به عنوان ناقض صلح برادر، و قیامش را حرکتی آشوبگرانه و مخلل امنیت عمومی و خروج بر خلیفه برحق مسلمانان قلمداد کند.

اگر چه امام حسین علیه السلام در عصر خلافت معاویه در مقابل معاویه شمشیر نکشید و قیام ننمود، اما سکوت هم نکرد. آن حضرت در این دوره، رسالت حقیقی را، هدایت فکری جامعه و زمینه‌سازی برای نهضت می‌دانست. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که امام حسین علیه السلام پس از شهادت برادرش امام مجتبی علیه السلام تا مرگ معاویه، از هر فرصتی برای آگاهی‌بخشی جامعه و توجیه عمومی و همچنین، ابراز نگرانی و نارضایتی از دستگاه خلافت اموی بهره برد.^۱

۲-۶-۲. به قدرت رسیدن یزید و واکنش امام حسین علیه السلام

در سال شصت قمری برای نخستین بار، به گونه‌ای بی‌سابقه، بدعت توارث مقام خلافت و مسئله تعیین ولیعهدی از سوی معاویه مطرح شد و دستگاه خلافت اموی که رنگ سلطنتی داشت به ملوکیت کامل مبدل گشت.

بیعت با شخصیتی چون یزید، در مقام خلیفه مسلمانان و صحه گذاشتن بر خلافت او، امری نبود که امام حسین علیه السلام بپذیرد؛ چراکه حضرت به خوبی آگاه بود تلاش دستگاه خلافت بنی‌امیه مبنی بر بیعت گرفتن از ایشان برای یزید به هدف رسمیت و مشروعیت بخشیدن به اسلام اموی است.

۱. احمد بن داوود دینوری، همان، ص ۲۲۴.

امام حسین علیه السلام در پاسخ به مروان، که در مدینه در پی بیعت گرفتن از امام علیه السلام بود، فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، این کلمه استرجاع را در موقع نزول مصیبت و فاجعه می‌گویند. سیدالشهدا با این پاسخ زعامت یزید را بر جامعه اسلامی فاجعه‌ای بزرگ برشمرده، می‌فرماید: «عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ». این جمله‌ای است که سر قیام و نهضت حسین بن علی علیه السلام را از بطن آن می‌توان دریافت؛ یعنی اگر کار به آنجا برسد که رهبر امت اسلامی و زمامدار مسلمانان و به تعبیر دیگر، امام مسلمانان، مردی شرابخوار، میمون‌باز، خوشگذران، عیاش و فاسد مثل یزید بن معاویه باشد، باید فاتحه اسلام را خواند.^۱ امام حسین علیه السلام در اینجا به زیبایی دو جریان سلطنت و امامت را از هم مجزا می‌کند و برای هریک مختصات و مدار خاصی تعیین می‌فرماید.

آن چیزی که در بازخوانی حادثه عاشورا مهم است عبرت‌گیری و درس‌آموزی از این واقعه عظیم است.

رهبر معظم انقلاب رحمته الله در تبیین واقعه عاشورا می‌فرماید:

عاشورا پیام‌ها و درس‌هایی دارد؛ عاشورا درس می‌دهد که برای حفظ دین باید فداکاری کرد ... درس می‌دهد که جبهه دشمن، با همه توانایی‌های ظاهری، بسیار آسیب‌پذیر است. غیر از درس، عاشورا یک صحنه عبرت است؛ اولین عبرتی که در قضیه عاشورا ما را متوجه خود می‌کند، این است که ببینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله جامعه اسلامی به آن حدی رسید که کسی مثل امام حسین علیه السلام ناچار شد برای نجات جامعه اسلامی، چنین فداکاری‌ای بکند؟ ... چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در همان شهر، که او حکومت می‌کرد، سرهای پسرانش را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند؟^۲

آنچه مشخص است موجبات قیام حسین بن علی علیه السلام یک‌باره و دفعی فراهم نشد؛ یعنی چنان نبود که پس از مرگ معاویه یک‌دفعه وضعی خاص برای جامعه اسلامی پدید آید و پدید آمدن این وضع، امام حسین علیه السلام را وادار به قیام کند. قیام امام حسین علیه السلام ریشه در انحراف‌های بنیادی جامعه اسلامی داشت که زائیده تحریف حکومت اسلامی از مسیر حقیقی خود پس از سقیفه بود.

۱. موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسین، قم، مکتبه المفید، ج ۱، ص ۸۴.

۲. بیانات امام خامنه‌ای رحمته الله در دیدار با فرماندهان و نیروهای بسیج در سالروز شهادت امام سجاد علیه السلام، ۱۳۷۱/۴/۲۲.

امام حسین علیه السلام به‌خوبی آگاه بود که دشمنانِ امامت و ولایت قادرند با تبلیغات گسترده خود، خلافت یزید را نیز همچون پدرش صِبْغَةُ دینی ببخشند و حکومت حقّه معرفی کنند؛ براین اساس، امام علیه السلام برای دریدن نقابِ نفاق از چهره شرک و کفری که به نام اسلام بر مسند خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، ندای «هَيْهَاتَ مِنْ الدَّيْلَةِ» سر داد.^۱

۲-۶-۳. جریان‌شناسی دوران امام حسین علیه السلام

الف) جریان غیرخودی و مخالف: در جامعه همواره جریان‌های متضاد و چالشگر حق و باطل وجود دارند و این واقعیت، سنتی تغییرناپذیر اجتماعی است.^۲ جریان مخالفی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله شکل گرفت و پس از رحلت ایشان، در زمان خلفای راشدین آشکار شد، بنی‌امیه بود. رویش جدّی این جریان به زمان عثمان و در مدینه بازمی‌گردد؛ اما تثبیت آن در شام و هم‌زمان با آغاز سلطنت معاویه در سال چهلّم هجری است. این جریان از همان روزگار امام علی علیه السلام تا دوران امام حسن مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام در برابر علویان صف‌آرایی کرد و به‌هرگونه جریان و تشکّل همسوی اهل بیت علیهم السلام آسیب و ضربه زد. جریان غیرخودی، با امارت معاویه در شام و حاکمیت وی بعد از جریان حکمیت در زمان علی علیه السلام و به‌ویژه پس از مصالحه با امام حسن علیه السلام بر مسند قدرت دست یافت. معاویه دامنه حکومت بنی‌امیه را به حجاز و سپس به عراق گسترش داد و در همه این بخش‌ها، با سیاست قبیله‌ای، امویان را بر همه امور مسلط ساخت. در درون دربار نیز، با در پیش گرفتن سیستم سلطنتی، خلافت را به ملوکیت تبدیل کرد. حاکمیت بنی‌امیه، با در اختیار گرفتن سکوه‌های تبلیغاتی در دو محور به فرهنگ‌سازی پرداخت:

۱. فضا‌سازی فرهنگی برای طرح شایستگی‌ها و فضایل دروغین بنی‌امیه؛
 ۲. تهاجم گسترده فرهنگی بر ضد رقبای خود به‌ویژه اهل بیت علیهم السلام.^۳
- در محور نخست، آنان تا آنجا که توانستند درباره فضایل بنی‌امیه دروغ‌پردازی کردند و

۱. ر.ک. محمدتقی جعفری، امام حسین شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه

جعفری، ۱۳۸۱، ص ۴۳۷-۴۴۹.

۲. ر.ک. یونس (۱۰)، آیات ۸۵-۹۲.

۳. ر.ک. احمد بن داوود دینوری، همان، ص ۱۹۸.

حتی احادیث جعلی فراوانی از زبان رسول اکرم ﷺ و صحابه بزرگ ایشان در شأن آنان منتشر کردند.

این جریان برای تحقق محور دوم، یعنی مقابله با اهل بیت ﷺ مردم را از نقل احادیث رسول خدا ﷺ در شأن اهل بیت ﷺ منع کردند.^۱ آنان یاران و دوستان اهل بیت ﷺ را به دار کشیدند و زبان بریدند. همچنین، شیعیان را از همه حقوق مدنی و اجتماعی محروم، و حتی به جرم شیعه بودن، از فهرست سهمیه بیت المال حذف کردند.

از سوی دیگر، جریان مخالف برای مخدوش جلوه دادن چهره اهل بیت پیامبر ﷺ به تهاجم تبلیغاتی پرداخت؛ از شخصیتی مانند علی ﷺ چهره‌ای ساخت که برخی مردم شام ایشان را به مسلمانی نمی‌شناختند؛ به گونه‌ای که، از شهادت علی ﷺ در مسجد تعجب کردند!

بر فراز منبرها علی ﷺ سب و نفرین می‌شد. خطیبان نمازهای جمعه و جماعات، خطبه بدون لعن بر علی ﷺ را باطل می‌دانستند. گاه انحراف به اندازه‌ای فزونی می‌یافت که مردم شام حضرت فاطمه ﷺ، دختر رسول خدا ﷺ را از عایشه و خواهر معاویه پنداشتند.^۲ این گروه در تخریب شخصیت امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ نیز بسیار کوشیدند و بدین ترتیب، بسیاری را از همراهی با اهل بیت ﷺ منحرف کردند.

امویان دین را ابزار اهداف شوم خود قرار دادند و هرگز از باورهای جاهلی خود فاصله نگرفتند. از همین رو، امام علی ﷺ به صراحت فرمود: «بدترین خطر بر امت اسلامی خطر بنی امیه است»؛^۳

ب) جریان خودی: این گروه، از شیعیان امام علی ﷺ بودند که در دوران امام حسن ﷺ و دوران امام حسین ﷺ نیز از آنان پیروی کردند. البته، جریان خودی به دو گروه عوام و خواص تقسیم می‌شوند. بسیاری از شیعیان بصیرت کافی نداشتند و در نتیجه، در مواقع حساس، در وظیفه خود دچار غفلت می‌شدند. این گروه که از آنان به عوام تعبیر می‌شود، پیرو خواص بودند؛ درواقع، کوتاهی و غفلت خواص موجب انحراف عوام می‌شد.

۲-۶-۴. واقعه عاشورا و عملکرد خواص

خواص، قشر محدودی از جامعه‌اند که توانایی تحلیل و ارزیابی مسائل اجتماعی و سیاسی را

۱. عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۲، ص ۲۱۹.

۲. عبدالحسین امینی، همان، ج ۱۰، ص ۲۶۶ و ج ۲، ص ۱۰۲.

۳. محمد بن الحسین شریف الرضی، همان، فیض الاسلام، خطبه ۹۳.

دارند و در میان مردم اثرگذارند.^۱ خواص همواره سرمشق عوام‌اند و همین مسئله مسئولیت آنان را سنگین و خطایشان را نابخشودنی می‌کند.^۲ خواص به دو گروه طرف‌دار حق و طرف‌دار باطل تقسیم می‌شوند.^۳

خواص طرف‌دار حق خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: جمعی پس از شناخت راه حق تا آخر مقاومت می‌کنند و سیل حوادث و رویدادها و مظاهر فریبنده دنیا نمی‌تواند در اراده آنان خلل و رخنه‌ای ایجاد کند و از مسیر حق منحرف سازد، اما گروهی از خواص طرف‌دار حق، با وجود شناخت حق و باطل، در مقابل دنیا و زرق و برق و دلفریبی آن شکست می‌خورند و عشق به منافع دنیوی و غفلت از خدای تعالی و ترس از زیان، سبب عقب‌نشینی این افراد می‌شود.

مسئله مهم در اینجا بصیرت و آگاهی است. واژه بصیرت به معنای بینایی است، اما در اصطلاح، به درک و فهم عمیق مسائل، حوادث و وقایع «بصیرت» گفته می‌شود. کسی که بصیرت دارد، جریان حق را می‌شناسد و به موقع و تا واپسین لحظه از آن حمایت می‌کند. چه بسیارند کسانی که حق را یافتند، اما در منزل‌های سخت، پایدار نماندند و به باطل گرویدند، یا از یاری حق دست شستند از آن‌رو که بصیرت نداشتند.

مقام معظم رهبری علیه السلام می‌فرماید:

عاشورا به ما درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، بصیرت بیش از چیزهای دیگر برای انسان لازم است. بی‌بصیرت‌ها بدون اینکه بدانند، فریب می‌خورند و در جبهه باطل قرار می‌گیرند، چنان‌که در جبهه ابن‌زیاد کسانی بودند که فساق و فجّار نبودند، ولی از بی‌بصیرت‌ها بودند.^۴

۱. سیدحسین اسحاقی، جام عبرت (بررسی عملکرد عوام و خواص در حادثه عاشورا با تکیه بر بیانات مقام معظم رهبری علیه السلام)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵، ص ۵۲.

۲. رهبر معظم انقلاب می‌فرماید: «وقتی خواص به سمتی رفتند، عوام مردم هم دنبال آن‌ها حرکت می‌کنند. بزرگ‌ترین گناه انسان‌های ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آن‌ها سر بزنند، این است که انحراف آن‌ها موجب انحراف بسیاری از مردم می‌شود» (بیانات امام خامنه‌ای علیه السلام در نماز جمعه تهران، ۱۳۷۷/۱۲/۱۸).

۳. مقام معظم رهبری علیه السلام در این باره می‌فرماید: «خواص طبعاً دو جبهه هستند؛ خواص جبهه حق و خواص جبهه باطل. یک عده‌ای اهل فکر و فرهنگ و معرفت‌اند، برای جبهه حق دارند کار می‌کنند. فهمیدند حق با این طرف است، حق را شناختند. دارند برای حق حرکت می‌کنند. این‌ها یک دسته‌اند. یک دسته هم نقطه مقابل حق‌اند» (بیانات امام خامنه‌ای علیه السلام در دیدار با فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، ۱۳۷۵/۳/۲۰).

۴. بیانات امام خامنه‌ای علیه السلام در دیدار با نیروهای مقاومت بسیج، ۱۳۷۱/۴/۲۲.

از مهم‌ترین معیارها برای اثبات بصیرت فرد، شناخت جریان حق و امام و ولی برحق زمان خویش است. در حوادث فتنه‌گون که شناخت حق از باطل مشکل است، تنها افراد بابصیرت می‌توانند حق را تشخیص دهند. معیار اساسی این شناخت پیروی از رهبری برحق جامعه است، کسی که امت اسلامی را در مسیر صحیح خود هدایت کند. سرپیچی از این مسیر به هرنحو و به هر مقدار خطاست و نشان از بی‌بصیرتی فرد دارد.

بی‌بصیرتی و ناآگاهی ممکن است هم شامل عوام شود و هم خواص. هرگز نباید تصور شود کسی که مقام و منزلت بالایی دارد، از همه مسائل آگاه و به همه امور بصیر است. در صدر اسلام بسیاری از مسلمانان، به‌ویژه خواص، به تعبیر مقام معظم رهبری علیه السلام، «به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآن دقت داشتند»^۱، اما بصیرت نداشتند. به‌همین دلیل، جریان خلافت مسلمانان در مسیر غلطی افتاد و جامعه اسلامی از حکومت و زمامداری امامان معصوم علیهم السلام بی‌بهره ماند.

۲-۶-۵. خواص بی‌بصیرت دوران امام حسین علیه السلام

افزون بر خواص بابصیرت که یاران حسین بن علی علیه السلام بودند، شمار فراوانی از خواص بی‌بصیرت نیز در دوران امام حسین علیه السلام وجود داشتند که با رفتار و کردار خویش، ذهن و ضمیر اجتماع را برای لغزش آماده کردند و زمینه‌ساز وقوع حادثه کربلا شدند.

غفلت و نداشتن درک صحیح و به‌موقع وقایع و سستی خواص در حضور مؤثر در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، ضرباتی جبران‌ناپذیر بر پیکره جامعه اسلامی وارد کرد که تا قرن‌ها آثار آن باقی ماند.

یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات خواص بی‌بصیرت دوران امام حسین علیه السلام تشخیص ندادن تکلیف بود؛ درحالی‌که، امام حسین علیه السلام با توجه به اصل امر به معروف و نهی از منکر قیام خود را آغاز کرد، برخی بزرگان، مسائل دیگر را مهم‌تر تلقی کردند و از یاری امامشان بازماندند. مقام معظم رهبری علیه السلام می‌فرماید:

آن روز در بین سران و برگزیدگان دنیای اسلام، آدم‌های مؤمن و کسانی که مایل بودند بر طبق وظیفه عمل بکنند، بودند، ولی تکلیف را نمی‌فهمیدند، وضعیت زمان را

۱. ر.ک. سیداحمد خاتمی، رسالت خواص (نگاهی به بیانات مقام معظم رهبری علیه السلام در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم)، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶، ص ۱۰.

تشخیص نمی‌دادند، دشمن اصلی را نمی‌شناختند، کار اصلی و محوری را با کارهای درجه دو و سه اشتباه می‌کردند و این همیشه یکی از ابتلائات بزرگ دنیای اسلام بوده است.^۱

به یقین، اگر کاروان کربلا امثال محمد بن حنفیه، ابن عباس، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عمر، سلیمان بن صُرد خزاعی را داشت، گروه‌های بیشتری را به طرف خود جذب می‌کرد، اما افسوس که چنین نشد؛ به گفتهٔ مقام معظم رهبری (علیه السلام) «این‌ها که پس زدند، عوام مردم هم به آن طرف رو می‌کنند».^۲

سلیمان بن صُرد خزاعی از اصحاب امام علی (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بود. او از پیشگامان نهضت نامه‌نگاری و دعوت از امام حسین (ع) به شمار می‌رفت، اما با اینکه طلایه‌دار این نهضت بود، خود در عاشورا حاضر نشد؛ هرچند برای توجیه دلایلی مانند زندانی بودن و وجود مانع یا پیش‌بینی نکردن شهادت امام حسین (ع) را برای حضور نیافتن او در کربلا ذکر کرده‌اند،^۳ منابع اصیل تاریخی این دلایل را تأیید نمی‌کنند. باتوجه به اعتراف صریح سران توأیین، از جمله سلیمان، به اشتباه خود در یاری نکردن امام (ع) و اظهار پشیمانی از ضعف عملکرد خود در جریان کربلا، به نظر می‌رسد، سلیمان و یارانش که خواص شیعه کوفه به شمار می‌رفتند، در حمایت از امام خود کوتاهی کرده‌اند.

سلیمان بن صرد مانند بسیاری از خواص کوفه از دانش و بصیرت سیاسی و نظامی بهره‌ای نداشت. نهضت توأیین نیز که بعد از قیام عاشورا شکل گرفت، بیشتر حرکتی احساسی و عاطفی بود تا حرکتی اصلاحی و انقلابی. آنان زمان‌شناس نبودند و هنگام حادثه وارد میدان نشدند. مقام معظم رهبری (علیه السلام) به این موضوع چنین اشاره می‌کند:

مشکل برخی افراد و مجموعه‌ها این است: بی‌ایمان نیستند، بی‌شوق و محبت نیستند، اما لحظه‌شناس نیستند. لحظه را باید شناخت، نیاز را باید دانست. فرض بفرمایید کسانی در کوفه دل‌هاشان پر از ایمان به امام حسین (ع) بود، به اهل بیت (ع)

۱. بیانات امام خامنه‌ای (علیه السلام) در دیدار با روحانیون، ۱۳۷۱/۵/۷.

۲. بیانات امام خامنه‌ای (علیه السلام) در دیدار با فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۳. ر.ک. عبدالرضا عرب ابوزیدآبادی، «بررسی علت عدم حضور سلیمان بن صرد در کربلا»، فصلنامه تاریخ در آینه پژوهش، ش ۲۰، تابستان ۱۳۸۷، ص ۱۲۹-۱۳۲.

هم محبت داشتند، اما چند ماه دیرتر وارد میدان شدند؛ همه‌شان هم به شهادت رسیدند، پیش خدا هم مأجورند، اما کاری که باید بکنند، آن کاری نبود که آن‌ها کردند؛ لحظه را نشناختند؛ عاشورا را نشناختند.^۱

۷-۲. دوران امامان چهارم تا دوازدهم در یک نگاه^۲

۷-۲-۱. امام سجاد^{علیه السلام}

امام زین‌العابدین^{علیه السلام} در دهم محرم سال ۶۱ هجری، در حالی که ۲۳ سال از عمرش می‌گذشت و در بند دشمن اسیر بود، عهده‌دار منصب امامت شد. پیشوای چهارم به رغم همه محدودیت‌ها و دشواری‌های آغاز امامت با تمام توان به ایفای رسالت الهی خویش که تکمیل نهضت خونین عاشورا، تجدید حیات اسلام و بازآفرینی مکتب امامت و مسلح و توانمند کردن آن در برابر جبهه خلافت بود، همت گمارد.

شهادت حسین بن علی^{علیه السلام} بزرگ‌ترین و شدیدترین ضربه‌ای بود که در اسلام بر مسلمانان وارد شد؛ زیرا مسلمانان پس از شهادت آن حضرت از هر موفقیت و گشایشی که بدان امیدوار بودند و عدالت و دادگری که انتظار آن را می‌کشیدند، مأیوس شدند. ناامیدی مردم از موفقیت اسلام ناب محمدی^{صلی الله علیه و آله} در برابر اسلام ابوسفیانی، آنان را از مکتب اهل بیت^{علیهم السلام} که در آن زمان در وجود مبارک امام سجاد^{علیه السلام} متجلی بود، منحرف کرده بود.

تأسف‌بارترین مصیبت و گرفتاری مردم در این دوران، انحطاط فکری مردم و بیگانگی آنان با معارف دینی بود. این بیگانگی تا آنجا بود که نه تنها از پذیرش حق استنکاف داشتند، بلکه حقایق را به تمسخر می‌گرفتند. امام سجاد^{علیه السلام} در این باره می‌فرماید:

نمی‌دانیم با مردم چگونه رفتار کنیم؟ اگر با آنان بدانچه از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} شنیده‌ایم سخن بگوییم (از سر تمسخر) می‌خندند و ازسوی دیگر، سکوت نیز نمی‌توانیم بکنیم.^۳

پیشوای چهارم با درک عمیق از این واقعیت تلخ در مهم‌ترین اقدام خود به بیان معارف و دستورهای اسلام ناب محمدی^{صلی الله علیه و آله} و مسائل اخلاقی و ترویج آن در میان مردم، بیشتر در قالب

۱. بیانات امام خامنه‌ای^{دامت‌الله} در دیدار با شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۸/۱۰/۲۹.

۲. ر.ک. علی رفیعی، تاریخ تحلیلی پیشوایان، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۸.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۶، ص ۱۴۲.

دعا پرداخت. بیشتر دعا‌های آن حضرت در مجموعه‌ای به نام صحیفه سجاده، که زبور آل محمد ﷺ نام گرفته، گرد آمده است.

تبیین معارف اسلام ناب در قالب دعا از سوی امام ﷺ در آن جو اختناق، باعث می‌شد تا حکومت به ماهیت سیاسی، عقیدتی و اخلاقی سخنان امام ﷺ پی نبرد و گمان کند امام ﷺ از دنیا روی گردانده و با دعا به اصلاح امر آخرت خویش مشغول است؛ در نتیجه، کاری به حکومت و مسائل سیاسی ندارد.

توجه و اندیشه در مضامین بلند دعا‌های رسیده از امام زین العابدین ﷺ بسیاری از مسائل مبهم را در زمینه اعتقادات، اخلاقیات و سیر و سلوک برای ما روشن می‌کند؛ از مسائل خداشناسی گرفته تا مسئله نبوت، امامت، نظام رهبری و حکومت، اخلاق، حقوق مدنی، احکام و آداب و سنن.

بر اثر تلاش‌های امام ﷺ افراد زبده و صالحی تربیت شدند و وجودشان منشأ آثار و برکات فراوانی شد. و بدین ترتیب رقم شیعیان و دوستان اهل بیت ﷺ رو به فزونی می‌نهاد. اسامی ۱۷۰ نفر از پرورش‌یافتگان مکتب آن حضرت در کتاب‌های رجال آمده است.^۱

امام سجّاد ﷺ در دوران ۳۴ ساله امامت خود با پنج‌تن از خلفای اموی از خاندان سفیان و مروان معاصر بود: یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک. ولید که از شخصیت الهی و نفوذ روحانی و معنوی آن حضرت در میان قشرهای مختلف مردم به شدت رنج می‌برد و می‌ترسید مردم گرد آن بزرگوار جمع شده برای سلطنت و حکومت وی ایجاد خطر کنند، وی را در ۲۵ محرم سال ۹۵ هجری به وسیله هشام بن عبدالملک مسموم کرد و به شهادت رسانید.

۲-۷-۲. امام محمد باقر ﷺ

پیشوای پنجم شیعیان در سوم صفر، سال ۵۷ هجری در مدینه متولد شد. وی از همان دوران جوانی به علم و دانش و فضیلت و تقوی معروف بود. و هرجا سخن از والایی‌های هاشمیان، علویان و فاطمیان به میان می‌آمد او را یگانه وارث آن همه کرامت و عظمت می‌شناختند.

۱. ر.ک. علی رفیعی، همان، ص ۱۲۳، به نقل از: محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، قم، الشریف الرضی، ص ۱۸۱.

امام علیه السلام در سال ۹۵ هجری پس از شهادت پدر بزرگوارش عهده‌دار منصب امامت شد. در دوران امامت خود که حدود نوزده سال به طول انجامید، با پنج نفر از زمامداران اموی معاصر بود: ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک. تمام آنان به‌جز عمر بن عبدالعزیز که به‌نسبت عدالتخواه بود، همواره سدّ راه اسلام و در ستمگری و جنایت دست کمی از نیاکان خود نداشتند.

امام باقر علیه السلام ناگزیر بود برای حفظ نیروهای وفادار به مکتب و جلوگیری از متلاشی شدن آنان، هدر نرفتن توان عناصر مؤمن و ذخیره‌سازی آنان برای زمان مناسب، حفظ اسرار تشکیلاتی و خط‌مشی‌های سیاسی از دسترسی دشمن و اجرای برنامه‌های بنیادی و اصولی، فعالیت‌های سیاسی خود را پنهانی و در پوشش «تقیه» انجام دهد. از این‌رو، همواره بر این اصل تکیه می‌کرد و آن را «سپر مؤمن»^۱ می‌دانست.

با بهره‌گیری از این تاکتیک، امام علیه السلام موفق شد نقش عظیمی در پایه‌گذاری و گسترش نهضت علمی و فرهنگی ایفا کند. آن حضرت تلاش گسترده‌ای را در اشاعه دعوت هدفدار و بنیادی تشیع آغاز کرد و زمینه‌ها و مقدمات تأسیس دانشگاه بزرگ اسلامی را که در دوران امامت فرزندش به اوج عظمت رسید، فراهم ساخت.

نهضت علمی امام باقر علیه السلام در شرایطی تحقق یافت که جمود فکری و بیگانگی از فرهنگ و معارف اسلامی سراسر جهان اسلام را فرا گرفته بود. عالمان و فقیهان مشهور یا به دربار و یا به حوزه‌های فکری منحرف و سرگرم‌کننده وابسته بودند. گروه‌های فکری جامعه اسلامی مانند خوارج، مرجئه، معتزله، جبریه و فرقه‌های جداشده از شیعه امامیه مثل کیسانیه، زیدیه و غلات با گسترش افکار منحرف و مسموم خود در فضای فکری و فرهنگی جامعه تنها بر مشکلات و سرگردانی مردم جوایای حقیقت می‌افزودند.

در این میان، ممنوعیت نقل و تدوین حدیث که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در جهان اسلام پدید آمد و تا دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت، ضربه سختی بر فرهنگ اسلام وارد

۱. کاربرد تقیه به‌عنوان «سپر» مؤمن، بیانگر این است که امام علیه السلام با مطرح کردن تقیه در مقام آسایش طلبی و مسئولیت‌گریزی نیست، بلکه یاران خود را به تقیه‌ای فرامی‌خواند که مانند سپری حافظ جان مؤمنی است که همواره در حال نبرد با کفر و گمراهی است تا او را برای ادامه نبرد یاری دهد. چه آنکه سپر در میدان کارزار کارآیی دارد نه در بستر آسایش (ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۴۱۲).

آورد. تلاش‌هایی که از سوی دانشمندان اهل سنت در زمینه جمع‌آوری احادیث در این دوره صورت گرفت؛ هرچند به گردآوری پاره‌ای از آن‌ها منجر شد؛ لیکن آثار منفی نیز داشت؛ چه آنکه بخش زیادی از اسرائیلیات و احادیث جعلی - که به علل مختلف سیاسی و فرهنگی به‌ویژه از دوران معاویه به بعد در احادیث اهل سنت رسوخ کرده بود - به‌عنوان حدیث نبوی ضبط و ثبت شد.

این جهات امام باقر^{علیه السلام} را بر آن داشت تا بیشترین کوشش خود را صرف احیای حدیث، این منبع عظیم فرهنگ و قانون‌گذاری اسلام پس از قرآن، کند. آن حضرت در کنار نقل و نشر حدیث به پیرایش احادیث موجود و تفکیک درست آن‌ها از نادرست و جعلی نیز پرداخت و بدین‌ترتیب شیعه موفق شد به تدوین فرهنگ خود - که شامل فقه، تفسیر و اخلاق می‌شد - پردازد.

همچنین، در دوران پربرکت امامت محمدباقر^{علیه السلام} شاگردان زیادی تعلیم و پرورش یافتند. تعداد شاگردان آن حضرت در منابع رجالی مختلف بیان شده است. شیخ طوسی اصحاب و راویان امام^{علیه السلام} را ۴۶۳ مرد و دوزن بیان کرده است.^۱ در میان تربیت‌یافتگان مکتب پیشوای پنجم بعضی به جایگاه بلندی دست یافتند؛ به‌گونه‌ای که، همه فقها و دانشمندان آنان را تأیید و تصدیق نموده روایاتشان را پذیرفته‌اند که از آن جمله می‌توان زرارة، بُرید، ابوبصیر، فضیل بن یسار و محمد بن مسلم را نام برد.

مبارزات و فعالیت‌های متعوضانه امام باقر^{علیه السلام} و نفوذ روزافزون آن حضرت در میان مردم و رو به فزونی نهادن پیروان و شیفتگان مکتبش، خشم و کینه هشام بن عبدالملک را نسبت به آن حضرت بیش‌ازپیش برانگیخت، چندان‌که تصمیم به قتل او گرفت. وی امام^{علیه السلام} را مسموم کرد و آن حضرت، در هفتم ذی‌حجه سال ۱۱۴ هجری در ۵۷ سالگی به شهادت رسید.

۲-۷-۳. امام جعفر صادق^{علیه السلام}

ششمین پیشوای شیعیان در هفدهم ربیع‌الاول، سال ۸۳ هجری در مدینه متولد شد. عمر شریفش ۶۵ سال بود. از این مدت، ۳۱ سال در محضر جدّ و پدر گرامی‌اش سپری شد. در سال ۱۱۴ هجری رهبری امت را به دست گرفت و امامتش ۳۴ سال به طول انجامید.

۱. ر.ک. علی رفیعی، همان، ص ۱۴۰، به نقل از: محمد بن حسن طوسی، همان، ص ۱۰۲-۱۴۱.

دوران امامت پیشوای ششم از نظر فرهنگی، دوران تحول فکری و پیدایش و گسترش فرهنگ‌ها و مکتب‌های فکری گوناگون بود.

نسل جدیدی از تازه‌مسلمانان با ملیت‌های گوناگون به جمع امت بزرگ اسلامی پیوسته بودند و به‌طور طبیعی، عقاید و یافته‌های علمی و فرهنگی خود را نیز به جهان اسلام وارد می‌کردند. این امر بر فرهنگ عمومی جامعه اسلامی و افکار مسلمانان تأثیر چشمگیری گذاشت و باب بحث و جدال و مناقشات علمی روی بسیاری از موضوعات و معارف اسلامی گشوده شد. البته پیامدهای منفی زیادی نیز به بار آورد که نفوذ اندیشه‌های بیگانگان در میان مسلمانان و در پی آن پدید آمدن شبهات و انحرافات فکری و اعتقادی - که به‌عنوان یک خطر جدی، افکار مسلمانان را تهدید می‌کرد - از جمله آن‌هاست.

فاصله زمانی بیش از یک قرن این دوره با ظهور اسلام و روی کار آمدن نسل جدیدی از مسلمانان، حاکمیت جو اختناق و فشار از سوی حکمرانان اموی و عباسی، برکناری پیشوایان دینی از منصب رهبری و ارشاد امت و تحریف بسیاری از اصول و حقایق اسلامی توسط عالمان درباری و ... نسل اسلامی این دوره را از نظر آگاهی و شناخت نسبت به اسلام ناب و معارف آن در پایین‌ترین سطح خود قرار داده بود.

از سوی دیگر، کشمکش‌های علمی و مباحثات و مناظرات پیرامون مسائل اعتقادی که موجب پیدایش و نشو و نماي احزاب و گروه‌های مذهبی و غیر مذهبی از قبیل: کیسانیه، زیدیه، غلات، مُرجئه، معتزله، خوارج، زنادقه شده بود، همچنان ادامه داشت و متأسفانه، برخی از این گروه‌های انحرافی، حمایت‌های دستگاه خلافت را نیز با خود داشتند.

اینها مسائلی بود که این دوران را از نظر فرهنگی در مقایسه با دوران پیشین، متمایز ساخته، نهضت علمی بنیادین و گسترده‌ای را از سوی امام صادق (ع) ایجاب می‌کرد.

امام صادق (ع) با تشکیل حوزه گسترده علمی و تربیت جمع زیادی از دانشمندان، محدثان، فقیهان و صاحب‌نظران در رشته‌های مختلف علمی با آن‌همه محدودیت‌ها و فشارهای سیاسی که از سوی دستگاه خلافت اعمال می‌شد، موفق شد بزرگ‌ترین دانشگاه اسلامی را که جد و پدر بزرگوارش پی‌ریزی کرده بودند، شکل دهد و در پرتو آن هزاران نفر نیروی حق‌طلب و دانشجو را در رشته‌های مختلف علمی تربیت کند.

بیشتر شاگردان در زمینه مسائل تربیتی و خودسازی و پیمودن مراحل رشد و کمالات نفسانی

و نیز فراگیری علوم مختلف از محضر امام^ع و انتقال به دیگران و همچنین، مبارزه با خطوط انحرافی و جریان‌های فکری و سیاسی و پاسداری از حریم امامت به مدارج عالی رسیدند. این افراد با بحث‌ها و مناظره‌های علمی و اعتقادی با گروه‌های مختلف و نیز نوشته‌های ارزشمند خود در موضوعات گوناگون فقهی، تفسیر، کلامی، اخلاقی و ... مکتب امامت را پاس داشتند و بزرگ‌ترین خدمت را به تشیع کردند.

شاگردان ممتاز مکتب جعفری افزون بر مهارت‌ها و بایستگی‌های عمومی هر کدام در رشته خاصی از دانش روز تخصص داشتند به عنوان نمونه، حمران بن اعین در دانش قرائت، ابان بن تغلب در ادبیات عرب، زراره، محمد بن مسلم، جمیل بن درّاج، ابوبصیر، عبدالله بن سنان و ... در فقه و حدیث، مؤمن طاق در کلام و تفسیر، هشام بن حکم، مفضل بن عمر و هشام بن سالم در کلام و عقاید، جابر بن حیان در ریاضیات و شیمی و

همچنین، امام صادق^ع با تلاشی پی‌گیر با روایات خود و روایاتی که از پدرانش نقل می‌کرد، فقه اسلام ناب را به صورتی منظم و منسجم درآورد و برای آن اصول و مبانی‌ای قرار داد که منبع و مبنای بسیاری از قوانین و فروع فقهی گردید. هم‌اکنون بیش از ۱۵۰ قاعده مهم فقهی و اصولی وجود دارد که مورد استناد فقهای بزرگوار شیعه در ابواب و کتاب‌های مختلف فقهی و اصولی قرار می‌گیرد و هزاران مسئله و فرع فقهی از آن‌ها استخراج می‌شود. بیشتر این قواعد به وسیله امام ششم^ع عرضه شده است. بر اثر مجاهدت‌های پیشوای ششم در تبیین و گسترش فقه شیعه، مذهب شیعه را «مذهب جعفری» و فقه آن را «فقه جعفری» می‌نامند.

امام صادق^ع تلاش‌های پدر بزرگوارش در زمینه حفظ مهم‌ترین منبع شریعت اسلام پس از قرآن را تکمیل کرد و بخش مهمی از فعالیت‌های خود را به احیای حدیث اختصاص داد و فرهنگ غنی اسلام را با احادیث خود غنای بیشتری بخشید و هم‌اکنون به کمتر مسئله اعتقادی، فقهی، تفسیری و اخلاقی برمی‌خوریم که از امام صادق^ع حدیثی درباره آن وجود نداشته باشد. علامه طباطبایی می‌نویسد: «احادیثی که از صادقین، یعنی از امام پنجم و ششم، مأثور است از مجموع احادیثی که از پیغمبر اکرم و ده امام دیگر ضبط شده است، بیشتر است.»^۱

گسترش فعالیت‌های علمی و فرهنگی، مبارزات فکری با سران و گروه‌های الحادی و پاسداری از اصول و مبانی اعتقادی اسلام ناب، تضاد و اصطکاک بین جبهه امامت به پیشوایی

۱. ر.ک. علی رفیعی، همان، ص ۱۵۱، به نقل از: سید محمدحسین طباطبایی، شیعه در اسلام، قم، دار التبلیغ اسلامی، ص ۱۴۰.

امام صادق علیه السلام و جبهه خلافت عباسی را روزبه‌روز شدیدتر و عمیق‌تر می‌کرد؛ تاجایی‌که، خلافت عباسی وجود پیشوای شیعیان را که آوازه‌اش در همه‌جا پیچیده بود، نتوانست تحمل کند و تصمیم بر قتل او گرفت و آن بزرگوار را در ۲۵ شوال، سال ۱۴۸ هجری در ۶۵ سالگی با زهر منصور، خلیفه عباسی، به شهادت رساند.

۲-۷-۴. امام موسی کاظم علیه السلام

هفتمین پیشوای شیعیان در هفتم ماه صفر، سال ۱۲۸ هجری دیده به جهان گشود. موسی بن جعفر علیه السلام از نظر دانش، تقوا، زهد و عبادت سرآمد روزگار خویش بود. پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۱۴۸ هجری رهبری شیعیان را برعهده گرفت و در مجموع، دوران ۳۵ ساله امامت خود، که در مدینه، بصره و بغداد سپری شد، با چهار نفر از خلفای عباسی به نام‌های: منصور، مهدی، هادی و هارون معاصر بود.

شرایط سیاسی دوران امامت امام کاظم علیه السلام از دو جهت اهمیت دارد: نخست، از آن جهت که دو تن از مقتدرترین سلاطین بنی‌عباس (منصور و هارون) و دو تن از جبارترین آنان (مهدی و هادی) در آن حکومت می‌کردند. در این دوران، برخلاف اواخر دوران بنی‌امیه، و ده سال نخست دوران بنی‌عباس و دوران پس از مرگ هارون که در هریک، حکومت مسلط و وقت به نحوی تهدید می‌شد، تهدیدی جدی دستگاه خلافت را نمی‌لرزاند و خلیفه را از جریان عمیق و مستمر دعوت اهل بیت علیهم السلام غافل نمی‌کرد.

ویژگی دیگر، پراکندگی و اختلافی بود که در میان نیروهای خودی بر سر مسئله امامت پدید آمده بود. منشأ این پراکندگی دو چیز بود؛ یکی حاکمیت جوّ اختناق و حکومت پلیسی عباسیان. شرایط سیاسی روزهای آخر امامت پیشوای ششم چنان ناگوار و نگران‌کننده بود که آن حضرت نتوانست با صراحت، جانشین خود را معرفی کند؛ از این‌رو، در وصیت‌نامه خود پنج نفر را جانشین خویش قرار داد و نام فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام را پس از نام سه تن دیگر و در کنار نام منصور، خلیفه عباسی، محمد بن سلیمان، حاکم مدینه و عبدالله بن جعفر و حمیده، مادر خود آورد^۱ تا جان جانشین واقعی خود را از خطر تعرض دشمن مصون بدارد.

۱. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۱۱.

دومین منشأ اختلاف، مسئله اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام بود که عده‌ای از آن بهره بردند. از آنجاکه وی فرزند بزرگ امام علیه السلام بود، بسیاری از شیعیان فکر می‌کردند که وی جانشین پدر خواهد بود. او در حیات امام صادق علیه السلام وفات کرد؛ با این حال، عده‌ای پس از آن حضرت با داعیه‌های مختلف به وی روی آورده و فرقه‌ای به نام اسماعیلیه در شیعه به وجود آوردند.

امام کاظم علیه السلام رهبری و ارشاد علمی و فکری دانشگاه جعفری را در اولویت کاری خویش قرار داد و فرهنگ گسترده اسلامی را با آراء و نظریات خود پربارتر ساخت. او با توانمندی و احاطه گسترده به اصول و مبانی مکتب و آگاهی از نیازمندی‌های جامعه، مجموعه ارزشمندی از احکام و معارف اسلامی در زمینه‌های مختلف اصول اعتقادی، فقه، تفسیر، حدیث، اخلاق، تاریخ انبیا و ... را از خود به یادگار گذاشته که در مجموعه‌های تاریخی، حدیثی و تفسیری گرد آمده است.

از جمله محورهای مهم فعالیت‌های امام کاظم علیه السلام رهبری تشکیلات سیاسی شیعه و نظارت بر عملکرد ایشان و تقویت و پشتیبانی آنان بود. این بخش از فعالیت امام، سری و دور از چشم عموم انجام می‌گرفت.

هارون وجود آن حضرت را برای دستگاه خلافت تحمل‌ناپذیر می‌دید؛ از این‌رو، در سال ۱۷۹ هجری امام را دستگیر و زندانی کرد و سرانجام آن حضرت را پس از چند سال گرفتاری در زندان‌های مختلف و تحمل رنج و آزار فراوان به شهادت رساند.

۲-۷-۵. امام رضا علیه السلام

هشتمین پیشوای شیعیان در سال ۱۴۸ هجری در مدینه متولد شد. ۳۵ سال از عمر امام رضا علیه السلام پیش از امامت آن حضرت سپری شد که دوران رنج و محنت آن حضرت بود؛ زیرا از یک‌سو، به چشم خود می‌دید که آل‌علی علیهم السلام و پیروان ائمه علیهم السلام به جرم اعتقاد به امامت پدر بزرگوارش گرفتار جنگال ستم حکمرانان عباسی شده و به دست آنان شهید می‌شوند؛ از سوی دیگر، بسیاری از شیعیان بر اثر دسترسی نداشتن به امام زمانشان و تبلیغات سوء جیره‌خواران دستگاه خلافت، در مسئله امامت دچار شک شده‌اند. جریان دستگیری و گرفتاری‌های پی‌درپی پدر بزرگوارش و درنهایت، شهادت مظلومانه آن حضرت نیز بیش‌ازپیش فرزند موسی بن جعفر علیه السلام را آزرده‌خاطر ساخت و خشم و نفرت او را نسبت به مسببان این جنایت بزرگ برانگیخت.

حضرت رضا^ع در سال ۱۸۳ هجری قمری عهده‌دار امامت شد و مدّت امامتش بیست سال به طول انجامید. بیشتر شیعیان به امام رضا^ع روی آورده و به امامتش گردن نهادند؛ ولی تعداد اندکی در امامت موسی بن جعفر^ع توقف کرده، آن حضرت را در سلسله امامت، واپسین فرد پنداشتند. این افراد «واقفیه» نام گرفتند.

او ده سال آغاز امامت خود را در حکومت هارون سپری کرد و در دو محور سیاسی و فرهنگی در برابر هر دو جبهه مخالف، یعنی دستگاه خلافت عباسی و گروه‌های منحرف از خط امامت، به مبارزه علنی و اصولی برخاست. علت پافشاری امام^ع بر این سیاست این بود که امامت شیعی در آن شرایط حسّاس از هر سو مورد شیخون قرار گرفته بود و چنانچه امام^ع به تثبیت و تحکیم پایه‌های آن نمی‌پرداخت چه‌بسا دشمنان ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر مکتب اهل بیت^ع وارد می‌کردند.

پس از هارون، فرزندش امین به خلافت رسید و پنج سال حکومت کرد. مأمون با کشتن برادرش به حکومت دست یافت. او داناترین و زیرک‌ترین خلیفه عباسی بود.

وی در ارزیابی شرایط سیاسی - اجتماعی زمان خود به این نتیجه رسید که برای حفظ و دوام قدرت و حکومت خود، راهی جز جذب امام رضا^ع به دستگاه خلافت و ولایتعهدی او وجود ندارد. مهم‌ترین انگیزه‌های سیاسی مأمون از اتخاذ این سیاست عبارت است از:

۱. جلب رضایت ایرانیان که به تشیع و دوستی علی^ع و دودمانش روی آورده بودند؛
۲. فرونشاندن قیام‌های علویان که بسان استخوان گلوگیری همواره خلفا را آزار می‌داد؛
۳. خالی کردن صحنه از وجود امام رضا^ع و دور کردن او از زندگی اجتماعی و پایگاه‌های مردمی؛

۴. بهره‌برداری از نفوذ کلمه امام^ع. بسیار اتفاق می‌افتاد که مأمون برای فرونشاندن صدای ناراضیان به امام رضا^ع متوسل می‌شد.

۵. مشروعیت بخشیدن به وجهه منفی و منفور خلافت و حکومت خویش.

امام رضا^ع تنها زمانی که به‌طور صریح از سوی مأمون تهدید به قتل شد، ولایتعهدی را مشروط پذیرفت. این شرایط عبارت بود از اینکه در امور حکومتی امر و نهی نکند، فتوایی ندهد، قضاوتی نکند، در نصب و عزل افراد دخالتی نداشته باشد و هیچ‌یک از قوانین و مقررات جاری را تغییر ندهد.

اتخاذ این سیاست از سوی آن حضرت علیه السلام، در منصب ولایتعهدی، بیانگر این است که اولاً، حکومت موجود صلاحیت آن را ندارد که چهره‌ای مانند امام رضا علیه السلام با آن همکاری کند؛ ثانیاً، آنچه از هیئت حاکمه سر می‌زند ارتباطی با امام ندارد و سیاست‌ها و عزل و نصب‌ها ناشی از رضایت و موافقت آن بزرگوار نیست. بنابراین، وجود امام علیه السلام در منصب ولایتعهدی هیچ‌گونه توجیهی برای کارهای حکمرانان نخواهد بود؛ ثالثاً، امام با این شرایط به همگان فهماند که خواستار دنیا و جاه و مقام نیست و پذیرش ولایتعهدی بنابر ضرورت و حکم اجبار بوده است و بدین ترتیب، نقشه مأمون که می‌کوشید و انمود کند امام علیه السلام به دنیا بی‌رغبت نیست، با این شرایط، نقش بر آب شد.

مأمون پس از مدتی به عمق شرایط یاد شده از سوی امام علیه السلام و زیان‌هایی که از پذیرش آن متوجه حکومتش شده بود پی برد؛ از این رو، بارها در صدد برآمد امام علیه السلام را به تدبیر امور حکومتی وادارد و سیاست مبارزه منفی آن حضرت را نقض کند؛ ولی آن گرامی با یادآوری قرار بادشده از پذیرش آن خودداری می‌کرد.

هرچه از زمان ولایتعهدی امام رضا علیه السلام می‌گذشت، مأمون بیشتر احساس زیان و شکست می‌کرد؛ از این رو، تصمیم به قتل امام گرفت. و با خوراندن انگور یا انار مسموم آن حضرت را به شهادت رساند.

۲-۷-۶. امام جواد علیه السلام

نهمین پیشوای شیعیان در دهم رجب سال ۱۹۵ هجری در مدینه به دنیا آمد. و در آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هجری، در حالی که هفت سال و اندی از عمر مبارکش می‌گذشت عهده‌دار مقام امامت شد و مدت امامتش هفده سال به طول انجامید. از این مدت حدود پانزده سال آن معاصر حکومت مأمون و دو سال دیگرش همزمان با زمامداری معتصم بود.

امام جواد علیه السلام نخستین پیشوای معصوم است که پیش از سنّ بلوغ مسئولیت پیشوایی امت را پذیرفته است. و پس از آن حضرت فرزندش، امام هادی علیه السلام و نیز حضرت مهدی علیه السلام در سنی همسان یا کمتر از سنّ امام جواد علیه السلام به امامت رسیدند.

این موضوع که مصداق نخستین آن وجود مبارک امام جواد علیه السلام بود، نگرانی‌هایی را در میان پیروان اهل بیت علیهم السلام به وجود آورد و آنان را در حیرت و اضطراب عمیقی فرو برد و دچار

پراکندگی کرد. این اضطراب موجب شد تا برخی از شیعیان به سراغ عبداللّه بن موسی برادر امام رضا علیه السلام بروند؛ ولی چون او را در پاسخ‌گویی به پرسش‌های خود ناتوان دیدند او را ترک کرده به سراغ امام جواد علیه السلام رفتند.

گروه دیگری به واقفی‌ها پیوستند. جمعی نیز به امامت احمد بن موسی قائل شدند. مبنای استدلال این دو گروه کمی سن امام بود، آنان بلوغ را شرط احراز منصب امامت می‌دانستند. شماری از شیعیان برای حصول اطمینان، گاه مسئله کمی سن آن حضرت را با خود وی در میان می‌گذاشتند. امام علیه السلام در پاسخ با اشاره به جانشینی سلیمان از داؤد در سن کودکی و نیز نبوت یحیی بن زکریا و حضرت عیسی در دوران شیرخوارگی، امامت خود را تثبیت می‌کرد. گاهی نیز به عنوان آزمایش، وی را در مقابل انواع پرسش‌های علمی و دینی قرار می‌دادند و چون حضرت با کمی سن، به تمام پرسش‌های آنان پاسخ می‌داد، آنان با اطمینان خاطر امامتش را می‌پذیرفتند.

مأمون پس از استقرار در بغداد به سال ۲۰۴ هجری در نخستین اقدام، امام جواد علیه السلام را به پایتخت احضار کرد. هدف مأمون از این اقدام - علاوه بر تحت نظر قرار دادن امام و کنترل آن حضرت و نیز قطع روابط وی با شیعیان - عبارت بود از:

۱. با جذب حضرت به دستگاه پرزرق و برق خلافت، امام علیه السلام را از اندیشه مبارزه علیه حکومت خود بازدارد و در افکار عمومی، مواضع فکری تشیع و امامت شیعه را زیر سؤال ببرد؛
۲. با فراخوانی امام به مرکز خلافت و تظاهر به دوستی و تکریم آن حضرت می‌کوشید حسن نیت خود را نسبت به اهل بیت علیهم السلام و برائت خویش را از خون امام رضا علیه السلام برای توده‌های مردم به اثبات رساند؛

۳. با این اقدام، می‌خواست بر درستی سیاست خود نسبت به بیت امامت تأکید ورزد و به همگان بفهماند که اگر تدبیر او درست و دستگاه خلافت او اسلامی و مشروع نبود دو تن از امامان شیعه به چنین دستگاهی نزدیک نمی‌شدند.

مأمون در دومین اقدام با گردآوری دانشمندان از فرقه‌های مختلف و ترتیب مجالس بحث و مناظره با امام می‌کوشید هرچند در یک مسئله آن حضرت را محکوم ساخته، ناتوانی علمی وی و بی‌بهره بودن او را از دانش خدادادی ویژه رهبران الهی به رخ کشد و آن را دستاویزی برای ابطال اصل ادعایش (امامت) قرار دهد.

شیعیان در دوران امام جواد^{علیه السلام} بر اثر کاهش نسبی جو فشار و خفقان حکومت در بلاد اسلامی پراکنده بودند. حضرت جواد^{علیه السلام} از طریق وکلا و نمایندگان خویش با شیعیان در سرتاسر سرزمین‌های اسلامی مرتبط بود. ایشان پاسخ‌گوی مسائل دینی شیعیان بوده، خواسته‌ها و وجوه شرعی آنان را به امام می‌رساندند.

با مرگ مأمون در سال ۲۱۸ هجری برادرش معتصم به جای او نشست. وی مردی ستم‌پیشه، خشن و خودکامه بود و از دانش و فرهنگ بهره‌ای نداشت.

خلیفه عباسی پس از استقرار در مسند متوجه امام جواد^{علیه السلام} شد و او را به بغداد فراخواند. او از نفوذ سیاسی و موقعیت اجتماعی پیشوای نهم در میان اقشار جامعه، سخت بیمناک بوده و وجود آن حضرت را خطری جدی برای حکومت ستمگرانه خود به‌شمار می‌آورد.

معتصم برای اجرای توطئه قتل، دختر مأمون، ام‌الفضل، را وادار کرد تا همسرش، امام جواد^{علیه السلام}، را مسموم کند. امام^{علیه السلام} در سال ۲۲۰ هجری، در حالی که ۲۵ سال از عمر پربركتش می‌گذشت، به شهادت رسید.

۲-۷-۷. امام هادی^{علیه السلام}

دهمین امام شیعیان در سال ۲۱۲ هجری متولد و در سال ۲۲۰ هجری عهده‌دار منصب امامت شد. سن امام هنگام تصدی امامت نزدیک به هشت سال بود و مدت امامتش ۳۳ سال به طول انجامید که حدود سیزده سال آن را در مدینه و بیست سال آخر را در سامرا گذراند. زمامداران معاصر آن حضرت عبارت‌اند از: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز.

در دوران امامت امام هادی^{علیه السلام} دستگاه خلافت عباسی از نظر قدرت سیاسی رو به ضعف نهاده بود. خلفا به جای رسیدگی به کار مردم و اداره امور کشور، وقت خود را به عیاشی و بزم‌های آن‌چنانی می‌گذراندند. قلمرو خلافت اسلامی پس از یک آرامش نسبی در اواخر دوران مأمون، صحنه درگیری‌ها، آشوب‌ها و جنش‌های مسلحانه گروه‌های مختلف با انگیزه‌های گوناگون بود.

پیشوای دهم^{علیه السلام} با استفاده از ضعف و آشفتگی اوضاع سیاسی، به تبیین و گسترش مبانی اعتقادی و فرهنگی اسلام، رهبری و هدایت امت مسلمان همت گمارد و شیعیان را، که در آن زمان تعدادشان رو به فزونی بود، از سرچشمه زلال دانش امامت و فرهنگ ناب، سیراب کرد.

امام هادی^{علیه السلام} در مدینه موقعیت ممتازی داشت و در واقع، دولتی درمقابل دولت عباسی تشکیل داده بود. دانش‌پژوهان و حق‌جویان از هر سو به محضرش روی می‌آوردند. شیعیان نیز

از نقاط مختلف به صورت حضوری یا از طریق نوشتن نامه، مسائلشان را مطرح کرده از آن گرامی رهنمود می گرفتند. وکلای امام^ع نیز در میان مردم پراکنده بودند و از نزدیک با آنان ارتباط داشتند. و اصل «تقیه» در مسائل حیاتی، همواره مورد توجه امام و پیروان خاص وی بود. فعالیت های آشکار و پنهان یاد شده، مزدوران عباسی در مدینه را به وحشت انداخت و آنان را بر آن داشت تا علیه آن حضرت نزد متوکل سعایت کنند و از او بخواهند هرچه سریع تر امام^ع را از مدینه تبعید کند.

با انتقال پیشوای دهم به سامرا، تلاش ها و توطئه های متوکل بر ضد آن حضرت با ایجاد محدودیت برای امام^ع و جلوگیری شیعیان از ارتباط با آن حضرت آغاز شد؛ با این احوال، جنبش مکتبی شیعه در دوران امام هادی^ع رو به فزونی و بالندگی بود و شیعیان در جای جای قلمرو اسلامی پراکنده و مشعل دیانت و آزادگی را در میان امت فروزان نگه داشته بودند.

شرایط ویژه سیاسی و نیز زمینه ها و تمهیداتی که لازم بود توسط امام هادی^ع برای غیبت حضرت حجت^ع فراهم شود ایجاب می کرد روش ارتباطی آن حضرت با تشکیلات شیعی فراتر از یک ارتباط معمولی و عادی باشد؛ سیستمی که برقراری و تنظیم این ارتباط پیچیده و سازمان یافته را برعهده داشت، سیستم «وکالت» بود. این سیستم علاوه بر ایجاد ارتباط منظم میان امام و پایگاه های مردمی، پاسخ گویی به پرسش ها و مشکلات فقهی، اعتقادی و سیاسی شیعیان، رفع گرفتاری ها و نیازمندی های آنان و جمع آوری وجوه شرعی مردم و تحویل آن ها به امام^ع، نقش مهمی در معرفی و تثبیت امامت امام بعدی و ثبات موقعیت سیاسی و فرهنگی جمع شیعه و شکل و افزونی آن داشت.

امام هادی^ع حدود هفت سال پس از مرگ متوکل در دوران زمامداری منتصر، مستعین و معتز زندگی کرد. در این مدت، هرچند از فشار دستگاه خلافت نسبت به آن حضرت کاسته شد و خلیفگان پس از او گرفتار مشکلات داخلی خود بودند؛ ولی سیاست اقامت اجباری آن گرامی در سامرا و محدودیت های ناشی از آن همچنان دنبال شد.

معتز پس از دستیابی به قدرت برای در امان ماندن از سرنوشت شوم زمامداران پیشین، درصدد از میان برداشتن مخالفان برآمد. نخست، به پراکنده کردن و قلع و قمع عناصر متنفذ درون حکومت پرداخت.

او در مرحله بعد درصدد از میان برداشتن پیشوای شیعیان برآمد، زیرا موقعیت اجتماعی و

محبوبیت مردمی آن حضرت علیه السلام به مراتب بیشتر از دیگر مخالفان حکومت بود؛ از این رو، با استفاده از شیوه نیاکان خود نسبت به امامان، پیشوای دهم را مسموم کرد و آن حضرت را، در حالی که چهل یا چهل و یک سال از عمرش می گذشت، در سال ۲۵۴ هجری به شهادت رساند.

۲-۷-۸. امام یازدهم علیه السلام

یازدهمین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال ۲۳۲ هجری در مدینه متولد شد. امام عسکری علیه السلام حدود ۲۳ سال از زندگی خود را در کنار پدرش سپری کرد و از نزدیک با شرایط سیاسی - فرهنگی جامعه اسلامی، مشکلات و نابسامانی های پیروان اهل بیت علیهم السلام و نیز ترفندها و توطئه های جبهه خلافت جور علیه جبهه امامت آشنا شد.

با شهادت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ و به تنصیب آن حضرت، فرزندش امام حسن علیه السلام عهده دار منصب امامت شد و مدت امامتش حدود شش سال بود.

وصیت و تنصیب امام هادی علیه السلام درباره امام عسکری علیه السلام و شایستگی های فردی آن گرامی موجب شد همه شیعیان، جز شماری اندک از یاران امام هادی علیه السلام، به امامت حضرت عسکری علیه السلام گردن نهادند.

پیشوای یازدهم در مدت امامت خود با سه نفر از خلفای عباسی معاصر بود: معتز، مهتدی و معتمد. با آنکه محل اقامت آن گرامی در سامرا حکم بازداشتگاه را داشت، اما موضع مشترک خلفای یادشده، به زندان افکندن، دشمنی سرسخت و کینه توزانه با بیت امامت و شخص امام عسکری علیه السلام بود.

تحت نظر و در زندان بودن امام عسکری علیه السلام در طول مدت امامت از یک سو، و محدود بودن دوران امامت آن حضرت از سوی دیگر، موجب شده تا تاریخ زندگی آن بزرگوار و فعالیت ها و موضع گیری هایش در برابر جریانات مختلف روز در هاله ای از ابهام باقی بماند.

پیشوای یازدهم هر چند در مقایسه با امامان پیشین با شرایط دشوارتر و محدودیت های بیشتری روبه رو بود، ولی در دوران امامتش فرهنگ تشیع به دورترین نقاط کشور پهناور اسلامی راه یافته و شیعیان جمع انبوهی از مسلمانان را تشکیل می دادند.

ارتباط امام علیه السلام با مراکز و پایگاه های تشیع به دو گونه بود:

۱. از طریق وکلا که از میان چهره های برجسته شیعه برگزیده می شدند و امام بر اعمال و چگونگی رفتار ایشان با مردم نظارت دقیق داشت. این نظارت توسط وکلای مطلق آن بزرگوار

که نسبت به وکلای شهرها از مرتبتی والاتر و اختیاراتی گسترده‌تر برخوردار بودند، صورت می‌گرفت؛

۲. به شکل مستقیم که به‌طور کتبی یا شفاهی به هدایت و ارشاد امت می‌پرداخت. گاهی نیز از طریق اعجاز در جمع یاران خود حاضر می‌شد و رهنمودهای لازم را به آنان می‌داد. این جلسات به سامرا محدود نمی‌شد؛ بلکه شیعیان دیگر شهرها و مناطق، حتی مناطق دوردستی مثل گرگان نیز از وجود پربرکت آن حضرت در جمع خود بهره‌مند می‌شدند.

زمامداران عباسی با توجه به اخبار رسیده از رسول خدا ﷺ دربارهٔ جانشینان آن حضرت می‌دانستند که ویرانگر کاخ‌های ستم از نسل حضرت عسکری ﷺ خواهد بود. به‌همین دلیل، تلاش گسترده‌ای را آغاز کردند تا او را شناسایی کرده به شهادت برسانند. پیشوای یازدهم ﷺ با آگاهی از این موقعیت بحرانی، تمام سعی خود را در پنهان داشتن جریان ولادت و نیز مولود، از دید عموم به کار برد؛ رفتار امام ﷺ در این زمینه چنان محتاطانه بود که حتی خدمتگذار منزل آن حضرت، با آنکه دو سال از ولادت حضرت مهدی ﷺ می‌گذشت، از وجود مولود آگاه نبود و زمانی مطلع شد که حضرت مصلحت دید او را با خبر کند. البته، معرفی حضرت مهدی ﷺ به‌عنوان جانشین امام عسکری ﷺ به خواص یاران در دو شکل حضوری و مکاتبه‌ای و توسط خود امام یازدهم ﷺ صورت می‌گرفت.

فراهم کردن زمینه غیبت حضرت مهدی ﷺ از دیگر اقدامات امام یازدهم ﷺ بود. زمینه‌های اولیه این رسالت توسط امامان پیشین فراهم شده بود. آنچه امام عسکری ﷺ انجام داد دو موضوع بود:

۱. نزدیک بودن زمان غیبت آخرین جانشین پیامبر ﷺ و اینکه آن فرد، فرزند او حضرت مهدی ﷺ است؛

۲. پوشیده داشتن خود از مردم، به‌جز موارد ضروری، و محدود کردن دیدارهای عمومی خویش و نیز پیاده کردن نظام وکلا برای ارتباط با پیروان خود و ارجاع شیعیان به آنان.

امام ﷺ می‌دانست که در آینده نزدیک، غیبت صغری فرامی‌رسد و ارتباط فرزند بزرگوارش با شیعیان تنها از طریق نواب خاص خواهد بود و درحقیقت، با اتخاذ این روش، راه پیروان خود را برای پیمودن آن مرحله حساس و دشوار هموار ساخت.

پیشوای یازدهم پس از حدود ۲۸ سال بندگی خدا و شش سال تلاش و مبارزه در مسند امامت، سرانجام، در اوایل ماه ربیع‌الاول، سال ۲۶۰ توسط معتمد مسموم شد و به شهادت رسید.

۲-۷-۹. امام دوازدهم

دوازدهمین پیشوای شیعیان و واپسین جانشین رسول خدا ﷺ در سال ۲۵۵ هجری دیده به جهان گشود. و در سال ۲۶۰، درحالی که کمتر از پنج سال از عمرش می گذشت، عهده دار امامت شد. پیشوایی آن حضرت در شرایطی بحرانی آغاز گشت. حکمرانان عباسی به عنوان دشمنان بیرونی جبهه امامت، تمام تلاش خود را برای نابودی این جبهه به کار گرفته بودند. دشمن درونی نیز از درون کانون امامت در چهره جعفر بن علی، با ادعای جانشینی امام عسکری و تصریح بر اینکه پیشوای یازدهم هیچ فرزندی از خود برجای نگذاشته به کمک دشمن بیرونی شتافت و کار امام زمان را دشوارتر کرد.

ازسوی دیگر، شیعیان پس از رحلت امام عسکری در سردرگمی نگران کننده ای فرو رفتند. بسیاری از آنان از اصل وجود جانشین برای آن حضرت خبر نداشتند. برخی دیگر تنها بشارت ولادت حضرت مهدی را شنیده بودند. تعداد بسیار اندکی نیز که آن حضرت را دیده بودند، حاکمیت جو خفقان اجازه نمی داد حقیقت را بازگو کنند؛ چون هم بر جان خود بیمناک بودند و هم بر جان امام.

منحرف شدن تعدادی از شخصیت های شیعه، که برخی از آنان سمت وکالت امامان پیشین را داشتند، از خط امامت و ادعای سفارت دروغین توسط بعضی از آنان و ایستادگی در برابر نایبان منصوب آن حضرت، عامل مهم دیگری بود که بر شدت این بحران می افزود. ازجمله رویدادهای مهم و بی سابقه در تاریخ امامت شیعه، مسئله غیبت حضرت مهدی از دیده هاست. امام دوازدهم دو مرحله غیبت دارد: مرحله کوتاه مدت که از آن به «غیبت صغری» تعبیر می شود و مرحله درازمدت که به آن «غیبت کبری» گفته می شود. مرحله غیبت صغری، که مقدمه و زمینه ساز غیبت کبری به شمار می رود، از سال ۲۶۰ پس از شهادت امام عسکری آغاز می شود و تا پایان عمر آخرین نایب منصوب امام در سال ۳۲۹ هجری ادامه می یابد.

در این مقطع زمانی، دامنه دیدار و ارتباط شیعیان با آن حضرت محدود به چهار نفر بود که سمت نواب خاص امام را داشتند. توقیع های حضرت توسط نایبان به دست مردم می رسید و بدین ترتیب، شیعیان با پیشوایشان مرتبط بودند. این سفیران عبارت اند از: عثمان بن سعید، فرزندش محمد بن عثمان، ابوالقاسم بن روح نوبختی و ابوالحسن علی بن محمد سمری.

آماده کردن اذهان مردم و فضای جامعه شیعی برای پذیرش غیبت کبری از مهم‌ترین رسالت‌های مشترک نایبان خاص حضرت مهدی (عج) بود.

غیبت کبری با درگذشت چهارمین نایب خاص حضرت مهدی (عج) در سال ۳۲۹ هجری آغاز شده و تا زمانی که موانع ظهور آن حضرت برطرف نشود ادامه دارد.

امام در دوران غیبت کبری نیز نمایندگانی در میان امت دارد. با این تفاوت که فرد خاصی را به‌عنوان نایب خود تعیین نکرده؛ بلکه معیارهایی ارائه داده و از امت خواسته تا در مشکلات دینی و مسائل جاری خود به افراد واجد آن ملاک‌ها و شرایط رجوع کنند:

أَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثًا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^۱

اما درباره حوادث و پیشامدهای جاری، به روایان حدیث ما رجوع کنید. زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر ایشان هستم.

امام در این توقیع شریف، روایان حدیث را، که مصداق آن فقها و مجتهدان هستند، به‌عنوان حجت خود بر مردم معرفی کرد؛ پیش از آن نیز امام عسکری (عج) به نقل از امام صادق (ع) برای فقهایی که عنوان نیابت حضرت مهدی (عج) را دارند و مردم می‌باید به آنان رجوع کنند، معیارهایی بیان کرده است:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ.^۲

آن کس از فقیهان که از نفسش مراقبت و از دینش محافظت کند، و مخالف هوا و هوس، و مطیع مولایش باشد، بر مردم لازم است که از وی پیروی کنند. این خصوصیات در برخی از فقهای شیعه می‌باشد و نه در همه آنان.

نایبان عام، افتخار شرفیابی به حضور امام (ع) را بدان صورت که نایبان خاص داشتند، ندارند. آنچه آنان را با مولایشان مرتبط می‌سازد، همان رابطه و پیوند معنوی و ولایی است که در مواردی چه‌بسا به شرفیابی نیز منتهی می‌شود.

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۸۸.

فصل سوم: حکومت اسلامی

هدایت فرد و جامعه به سوی یکتاپرستی و توحید با ولایت‌مداری است؛ تسلیم محض اهل بیت^{علیهم‌السلام} بودن از رموز اصلی تحقق نظام ولایی است. این نظام ولایی می‌تواند زمینه‌ساز هدایت جامعه به سوی سعادت باشد. به بیان دیگر، تحقق جامعه مطلوب و سعادت‌مند و زندگی سالم در گرو پیروی از اسلام ناب است و عمود خیمه اسلام ولایت است. با ولایت است که ارزش‌های دینی باقی می‌ماند و ندای دینداری و فریاد رستگاری به جهان مخابره می‌شود؛ هدایت اسلامی و اجرای احکام اسلامی و تحقق آرمان‌های شریعت جز با محوریت ولایت و جز در پرتو نظامی مقتدر و هماهنگ با جهان‌بینی اسلامی - که از آن به نظام ولایی تعبیر می‌شود، چرا که ولی خدا راهبری‌اش را به دست گرفته است - ممکن نیست.

با این وصف، از آنجا که موضوع ولایت فقیه یکی از مبانی اصلی فقه شیعه و در امتداد ولایت ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} می‌باشد، ضروری است تا هر فرد مؤمن ضمن شناخت نسبی از ولایت فقیه و نظام ولایی اطلاعاتی هرچند مختصر درباره آن داشته باشد، زیرا قبولی همه اعمال در گرو ایمان واقعی و اقرار به ولایت اهل بیت^{علیهم‌السلام} و پیروی از آنان است.

۳-۱. مفهوم‌شناسی

۳-۱-۱. ولایت

در فرهنگ فارسی معین، برای لفظ «ولی» معانی متعددی از قبیل دوست، یار، صاحب، حافظ، آنکه از جانب کسی در کاری تولیت دارد و برای «ولایت» معنی حکومت کردن بیان شده است.^۱

۱. محمد معین، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۵۰۵۴ و ۵۰۵۹.

مقام معظم رهبری (علیه السلام) می‌فرماید: «معنای ولایت در اصطلاح و استعمال اسلامی این است: یعنی حکومتی که در آن اقتدار حاکمیت هست، ولی خودخواهی نیست؛ جزم و عزم قاطع هست، اما استبداد به رأی نیست.»^۱

پس ولایت همان حکومت و سرپرستی است که در ریشه لغوی آن نهفته است. بنابراین، مراد از ولایت در این نوشتار ولایت متعلق به خداست که به بندگان خاصش واگذار شده است، تا امامت و رهبری جامعه بشری را برعهده گیرند و جامعه را به سوی نظام حق و جامعه ارزشی بکشانند.

۳-۱-۲. فقیه

واژه «فقیه» در لغت، از ریشه فقه گرفته شده که به معنای غلبه علم و فهم و ادراک نسبت به چیزی است.^۲ در نتیجه، فقیه به معنای کسی است که فهمی عمیق و دقیق دارد و متخصص در این امر است.

اما در اصطلاح، فقیه به کسی گفته می‌شود که قوه و نیروی فعلی برای استخراج همه یا بیشتر احکام شرعی و قوانین کلی اسلام را از منابع اولیه آن یعنی (کتاب، سنت، اجماع و عقل) داشته باشد. بنابراین، فقیه عالمی است که در پرتو ملکه اجتهاد حکم فعل مکلف را — از وجوب، حرمت، حلیت، صحت، بطلان و دیگر احکام تکلیفی و وضعی — از ادله تفصیلی به دست می‌آورد.

۳-۱-۳. ولایت فقیه

ولایت فقیه، ولایتی تشریعی از ناحیه خداوند می‌باشد که به معنای اداره امور جامعه انسانی است. در حقیقت، ولایت فقیه از ولایت امام معصوم (ع)، و آن از ولایت رسول خدا (ص) و آن هم از ولایت خدا سرچشمه می‌گیرد.^۳

۱. بیانات امام خامنه‌ای (علیه السلام) در دیدار با هزاران نفر از فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹/۴/۲۳.

۲. سعید الخوری الشرتونی، اقرب الموارد فی فصح العربیة و الشوارد، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۹۳۸.

۳. ر.ک. احمد بن محمد نراقی، عوائد الایام فی بیان قواعد الأحکام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۳۶؛ احمد بن محمد اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۸-۹؛ محسن بهشتی سرشت، نقش علما در سیاست، تهران، پژوهشکده امام خمینی (ع) و انقلاب اسلامی، ۱۳۹۵، ص ۲۲؛ سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)، ۱۳۷۳، ص ۵۹ و ۶۵؛ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، قم، صدرا، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۳۳۰.

از دیدگاه شیعه ولایت فقیه در عصر غیبت ادامه ولایت امامان معصوم علیهم السلام است همان گونه که ولایت امامان در امتداد ولایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار دارد. و حاصل آن اعتقاد به این نکته است که در رأس هرم قدرت در جامعه اسلامی باید یک اسلام شناس قرار گیرد که اگر معصوم حضور داشت شخص او و اگر نبود فقیه جامع الشرایط این مسئولیت را برعهده خواهد داشت، زیرا از دیدگاه اسلام وظیفه اصلی حکومت بسط ارزش ها و احکام الهی در جامعه می باشد و برای تحقق این آرمان لازم است در بالاترین مصدر تصمیم گیری شخصی آگاه به دین (دین شناس) قرار گیرد.

اگر حکومت اسلامی نباشد بسیاری از احکام آن معطل می ماند، مانند احکام قضاوت، جهاد، روابط تجاری با غیرمسلمانان، بانکداری و تمام اموری که به اداره جامعه مربوط می شود. و اگر حکومت اسلامی باشد، ولی در رأس آن کسی که اسلام را نمی شناسد قرار گیرد، تضمینی برای اجرای صحیح اسلام وجود ندارد.

۲-۳. استدلال عقلی ولایت فقیه

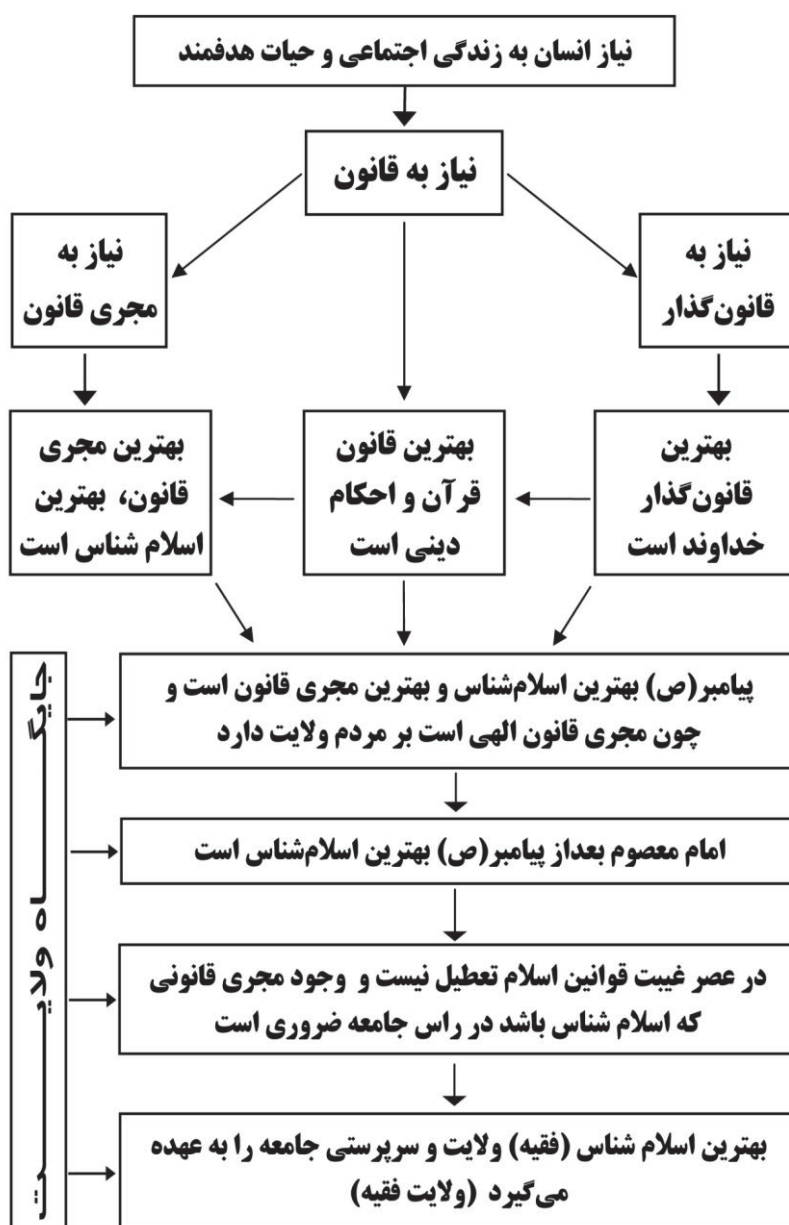
از آنجاکه انسان موجودی اجتماعی است نیاز دارد تا در کنار دیگر انسان ها زندگی کند و تشکیل جامعه بدهد و بی شک، جامعه به قانون و زمامدار (مجری) برای اجرای قانون نیاز دارد و بدون تردید، بهترین قانون برای اداره یک جامعه قرآن کریم و دستورهای خداوند می باشد، زیرا او بهتر از هرکسی به نیازها و مشکلات آفریدگانش آگاه است.

ازطرفی، اجرای قانون و حکومت و زمامداری بر جامعه اسلامی باید به دست کسی انجام شود که بهترین شناخت را نسبت به این قانون داشته و بهتر از هر کسی بتواند آن را اجرا کند. این فرد به یقین، خود پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از او امامان معصوم علیهم السلام می باشند.

اما در زمان غیبت، احکام اجتماعی اسلام تعطیل نیست و برای آنکه بتوان این احکام را به نحو مطلوب عمل کرد، لازم است تا در زمان غیبت نیز (در صورت وجود شرایط) حکومت اسلامی برپا شود.

عقل حکم می کند که بر قلّه چنین حکومتی کسی قرار گیرد که به احکام اسلامی آگاهی دارد و می تواند زمامدار مردم باشد. اگر معصوم در میان مردم بود عقل او را سزاوار این منصب می شمارد، ولی در عصر غیبت معصوم، فقیه عادل و قادر بر اداره جامعه لایق این مقام است.

به عبارتی، جایگاه ولایت (دقت شود) ثابت است و همیشه باید یک نفر که دارای شرایط لازم است در این جایگاه، هدایت و رهبری جامعه را برعهده بگیرد و آنچه تغییر می‌کند افرادی هستند که در این جایگاه قرار می‌گیرند.



۳-۳. ادله نقلی ولایت فقیه

مهم‌ترین دلیل اثبات اصل ولایت فقیه، دلیل عقلی است و آیه و روایت تنها مؤید استدلال عقلی می‌باشند که اهم آن‌ها را در ادامه می‌آوریم:

۳-۱-۳. آیه اولوالأمر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء: ۵۹).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر [اوصیای پیامبر] را، و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید [و از آن‌ها داوری بطلبید]، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این [کار] برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

محور استدلال به این آیه شریفه، واژه «اولی الأمر» است که خدای متعال، پس از امر به پیروی از پیامبر ﷺ، پیروی از آنان را واجب می‌داند، ولی پرسش این است که مراد از اولی الأمر چه کسانی است؟

در این آیه تفسیرهای مختلفی درباره «اولی الأمر» انجام گرفته است:

۱. عموم مفسران شیعه «اولی الأمر» را براساس روایات مأثوره و بعضی براساس قرائن داخل در آیه شریفه، به معصومان علیهم‌السلام تفسیر کرده‌اند. روایات بسیار متعددی دلالت بر این مطلب دارد که اولی الأمر امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشند؛ چنان‌که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در پاسخ از این پرسش می‌فرماید: «ایشان جانشینان من و ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌باشند.»^۱

افزون بر روایات متعدد مفاد آیه نیز بر این مطلب دلالت دارد، زیرا در آیه نیز اطاعت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اولی الأمر مطلق است و هیچ قید و شرطی ندارد و این دلیل آن است که آنان برخلاف حکم خدا هیچ دستوری نمی‌دهند - و گرنه یک نوع تضاد در حکم خدا پیش می‌آید - و این در صورتی امکان دارد که پیامبر و اولی الأمر معصوم باشند و هرگز گناه یا خطایی از آنان

۱. سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۴۰۸.

سرنزند، زیرا اگر احتمال داشت به ناروا یا اشتباه حکمی از آنان صادر شود، لازم بود که اطاعت از «اولی الامر» مقید شود و اطلاق آن برداشته شود.

براین اساس منظور از اولی الامر در آیه شریفه کسانی هستند که همانند پیامبر ﷺ معصوم‌اند و هرگز خطا یا گناهی از آنان سر نمی‌زند و به اتفاق دانشمندان شیعه اینان همان امامان دوازده‌گانه می‌باشند؛ بنابراین، اولی الامر واقعی حتی در زمان غیبت نیز خود امام زمان ﷺ است؛
۲. برخی نیز گفته‌اند: «اولی الامر» شامل حاکمان راستین است و لذا، آیه شریفه دلالت بر لزوم تبعیت از فقهای جامع‌الشرایط دارد که منصوب از سوی امام معصوم ﷺ می‌باشند. این تفسیر مورد قبول برخی از متفکران شیعی قرار گرفته است.^۱

امام خمینی ﷺ فقهای عادل را در عصر غیبت از مصادیق اولوالامر می‌داند و ضمن استناد به این آیه شریفه، می‌فرماید: «کلیه اموری که به عهده پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آن‌اند.»^۲

هرچند این آیه به صورت مستقیم شامل ولی فقیه نمی‌شود، ولی همین آیه با واسطه اطاعت از ولی فقیه را نیز واجب می‌داند؛ زیرا براساس احادیث و روایات متعدد ولی فقیه در زمان غیبت امام معصوم ﷺ از طرف آن بزرگواران برای رهبری و اداره جامعه اسلامی منصوب شده است؛ از روایاتی که در دلائل اشکالی نیست این روایت است:

قال امیرالمؤمنین ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ إِزْهِمْ خُلَفَائِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قِيلَ لَهُ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَيُرْوُونَ أَحَادِيثِي وَسُنَّتِي فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسُ ...^۳

در این حدیث که فقها خلیفه و جانشین رسول خدا ﷺ خوانده شده‌اند، امیرمؤمنان ﷺ می‌فرماید که رسول خدا ﷺ فرمود:

خدایا، جانشینان مرا رحمت کن. و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینانت چه کسانی هستند. فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند، و آن را پس از من به مردم می‌آموزند.

بنابراین، جای شک نیست که روایت «اللَّهُمَّ إِزْهِمْ خُلَفَائِي» شامل راویان حدیثی که حکم‌کاتب

۱. کاظم قاضی‌زاده، اندیشه‌های فقهی سیاسی امام خمینی، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۷۷، ص ۱۷۴.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۷۲.

۳. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۴۲۰.

را دارند نمی‌شود؛ و یک کاتب و نویسنده نمی‌تواند خلیفه رسول اکرم ﷺ باشد، بلکه منظور از خلفا فقهای اسلام‌اند، که علوم اسلام را گسترش می‌دهند، و احکام اسلام را بیان می‌کنند، و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می‌سازند. امام خمینی ﷺ، ضمن استناد به این روایت شریف، می‌فرماید: «خلافت» همان جانشینی در تمام شئون نبوت است؛ و جمله «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي» دست کمی از جمله «عَلِي خَلِيفَتِي» ندارد.^۱

نتیجه اینکه مراد از اولوالأمر افزون بر معصومان ﷺ، شامل منصوبان آنان نیز می‌شود. به تعبیر دیگر، مصداق بارز اولوالأمر معصومان ﷺ هستند و به تبعیت از معصوم ﷺ، منصوبان آنان (ولی فقیه) نیز شامل اولوالأمر می‌گردند.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه معتقد است اولی‌الأمر به دو دسته تقسیم می‌شود: اولی‌الأمر بالاصاله و اولی‌الأمر تبعی. اولی‌الأمر بالاصاله همان امامان معصوم ﷺ هستند که در صورت فراهم بودن شرایط ولایت امر امت را برعهده می‌گیرند؛ ولی اولی‌الأمر تبعی، فقهای عادل جامع‌الشرائط و منصوب به نصب عام از سوی امامان هستند که در غیاب امامان معصوم ﷺ متصدی امور امت اسلام هستند و همان‌گونه که درباره نائبان خاص امامان معصوم ﷺ در دوران حضورشان، عصمت شرط نبود در مورد اولی‌الأمرهای تبعی که نائبان عام امامان معصوم ﷺ در دوران غیبت هستند نیز چنین عصمتی لازم نبوده و صرفاً فقاہت، عدالت، تدبیر و مدیریت نظام اسلامی کفایت می‌کند. ایشان در این زمینه چنین می‌گویند:

اگر چه اولی‌الأمر در آیه کریمه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ظاهر در معصومین ﷺ است و آنان اولی‌الأمر بالاصاله هستند، ولی در عصر غیبت معصوم ﷺ طبق رهنمود عقل و نیز به دستور خود معصومین ﷺ نائبان ایشان اولی‌الأمر هستند، اما اولی‌الأمر بالتبع، و نه اولی‌الأمر بالاصاله و همان‌گونه که در عصر حضور و ظهور معصوم ﷺ، نائبان خاص، بسیاری از کارها را به عهده داشتند و مباشرت خود معصوم شرط نبود، در عصر غیبت نیز نائبان عام، اداره امور را به دست دارند. البته، نائبان عام و منصوبان امامان معصوم ﷺ در مسئله رهبری و حکومت، عالمان و فقیهانی هستند که سه شرط فقاہت، عدالت، تدبیر و مدیریت نظام اسلامی را داشته باشند.^۲

۱. روح‌الله موسوی خمینی [امام]، ولایت فقیه، همان، ص ۶۶.

۲. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه (ولایت، فقاہت و عدالت)، همان، ص ۳۷۰.

۲-۳-۳. روایت ورثة الأنبياء

از روایاتی که در اثبات ولایت فقیه مورد استفاده فقهای عالی مقام قرار گرفته است، حدیث معروف «العلماء ورثة الانبياء»^۱ می باشد.

از این حدیث شریف که امام صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نموده و دارای سندی صحیح می باشد، مطالب زیر برداشت شدنی است:

۱. علما وارثان انبیا هستند؛

۲. انبیا علوم الهی را به ارث گذاشتند؛

۳. علوم الهی انبیا، به صورت احادیث، به علمای دینی توریث و به ارث گذاشته شده است؛

۴. منظور از علما، خصوص ائمه علیهم السلام نیست، بلکه همه عالمان دینی مخصوصاً غیر معصومان را به طریق روشن شامل می شود.^۲

بنابر آنچه گفته شد همان گونه که انبیا مقام خلافت و حاکمیت و ولایت بر مردم داشتند؛ علما نیز بعد از آن ها این مقام و ولایت را از آن ها ارث می برند، چون به تصریح حدیث مذکور علما وارث انبیا هستند.

امام هفتم علیه السلام درباره منزلت دانشمندان دینی فرمود: «الْفُقَهَاءُ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا»^۳ فقیهان دژهای مستحکم اسلام هستند، همچون دژهای شهر که حفاظت از آن را برعهده دارند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «الْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ وَالْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ»^۴ پادشاهان حاکم بر مردم اند و علما بر پادشاهان حاکم اند.

روایات متعدد دیگری نیز هست که همگی بیانگر لزوم اطاعت از ولی فقیه است و مخالفت با ولی فقیه را در حد مخالفت با ائمه علیهم السلام و مخالفت با خداوند می داند. نتیجه اینکه براساس این تفسیر مسلماً «اولی الامر» در آیه شامل «ولایت فقیه» نیز می شود.

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه (ولایت، فقاها و عدالت)، قم، اسراء، ۱۳۹۱، ص ۱۹۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۸.

۴. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱، ص ۱۸۳.

اهمّ دیگر روایاتی که ولایت فقیه را در ادامه ولایت معصومان علیهم السلام اثبات می‌کند، در ادامه پی می‌گیریم.

۳-۳-۳. روایت اُمَنَاءُ الرُّسُلِ

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

الْفَقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَأْتِيَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا دُخِلُوا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ اتِّبَاعِ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَأَحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ.^۱

دانشمندان فقیه تا هنگامی که وارد دنیا نشده‌اند امین پیغمبران‌اند. عرض شد: یا رسول الله! معنای ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیروی سلطان، پس چون چنین کنند نسبت به دین تان از ایشان بر حذر باشید.

در این روایت، فقها افراد مورد اعتماد و امانت‌دار معرفی شده‌اند. این بدان معناست که فقهای عادل، موظف‌اند همه اموری را که بر عهده پیامبران است، انجام دهند.

امام خمینی رحمته الله در تبیین این حدیث نبوی می‌فرماید:

معنای «امین» این است که فقها تمام اموری را که اسلام مقرر داشته، به طور امانت، اجرا کنند، نه اینکه تنها مسئله بگویند، مگر پیامبران مسئله‌گو بودند تا فقها در مسئله‌گویی امین آن‌ها باشند؟ ... فقها باید رئیس ملت باشند، تا نگذارند اسلام مُندرس شود و احکام آن تعطیل شود.^۲ ... فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبرانند. بنابراین، الْفَقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ؛ یعنی کلیه اموری که به عهده پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آن‌اند.^۳

۴-۳-۳. روایت الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ

حضرت ولی عصر، امام زمان، در پاسخ نامه اسحاق بن یعقوب مرقوم داشته‌اند:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^۴

۱. نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق، خطبه ۵۳، ص ۴۲۸.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۷۲.

۴. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص

و اما در رخدادهایی که پیش آید، پس، به راویان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجت من بر شمايند و من حجت خدا بر آنان هستم.

امام خمینی^ع در کتاب البیع خویش در مقام بیان کیفیت استدلال بر این حدیث برای اثبات ولایت فقیه می فرماید:

مراد از «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ» احکام آن‌ها نیست، بلکه خود حوادث است. علاوه بر آنکه در عصر غیبت رجوع به فقها در مورد احکام ازسوی یاران امامان^ع از وضاحت نزد شیعه است و بعید است در مورد آن سؤال شود. و منظور از اینکه معصوم حجت خداست این نیست که او فقط بیان کننده احکام است ... بلکه مراد این است که خداوند تعالی به واسطه وجود ائمه معصومین^ع و سیره و اعمال و گفتار آنان، بر بندگان خویش در تمامی امور آنان و از جمله عدالت در همه شئون حکومت احتجاج خواهد نمود ... و اگر مردم به غیر از آنان در امور شرعی و احکام الهی از تدبیر امور مسلمانان و اداره سیاست آنان و آنچه متعلق به حکومت اسلامی است، مراجعه نمایند، هیچ عذری (نزد خدا) برای آنان با وجود امامان معصوم^ع وجود ندارد ... پس، آن بزرگواران حجت خدا بر مردمنند و فقها حجت امام^ع می باشند و هر آنچه برای امام^ع است برای فقها نیز به واسطه حجت قرار گرفتن آنان بر بندگان وجود دارد ... بنابراین از قول امام^ع که می فرماید: «انا حجة الله و هم حجتی علیکم» استفاده می شود که آنچه برای من از جانب خداوند تعالی است برای فقها از جانب من است، و مشخص است که این به مفهوم جعل (نصب) الهی نسبت به امام^ع و جعل (نصب) امام^ع نسبت به فقهاست.^۱

۵-۳-۳. روایت مقبولة عمر بن حنظله

عمر بن حنظله روایت نموده که از امام صادق^ع درباره دو مرد از دوستان خود که بین آنان نزاعی در موضوع دین یا میراث رخ داده بود و محاکمه را به نزد سلطان یا قاضی برده بودند، پرسش نمودم که آیا چنین کاری حلال و رواست؟ حضرت فرمود:

۱. سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^ع، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۳۵-۶۳۷.

مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (نساء: ۶۰).

کسی که در مورد حق یا باطلی محاکمه را به نزد آنان (حکام جور) ببرد، بی گمان محاکمه به نزد طاغوت برده، و آنچه به نفع او حکم شود، گرفتن آن حرام است، اگر چه حق برای وی ثابت باشد، چرا که آن را توسط حکم طاغوت بازپس گرفته است، در حالی که خداوند متعال دستور فرموده است که به آن کفر بورزند. خداوند فرموده است: «اینان می خواهند محاکمه به نزد طاغوت ببرند، با اینکه مأمور شده اند که به آن کفر بورزند.»

قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟

عرض کردم پس چه باید بکنند؟

قَالَ يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُرِضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدٌّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ. فرمود: نظر کنند در میان شما آن کس که حدیث ما را روایت می کند و در حلال و حرام ما ابراز نظر می کند، و احکام ما را می شناسد، وی را به عنوان حکم قرار دهند، چرا که من او را حاکم شما قرار دادم، پس آن گاه که به حکم ما حکم نمود و از وی نپذیرفتند، بی گمان حکم خدا را سبک شمرده و به ما پشت کرده اند و کسی که به ما پشت کند، به خداوند پشت کرده و این در حد شرک به خداوند است.^۱

فقیه در اصطلاح امروز همان شخصی است که در حدیث با تعبیر عارف به احکام (عَرَفَ أَحْكَامَنَا) معرفی شده است. امام معصوم علیه السلام شخص فقیه را حاکم بر مردم قرار داده است. گرچه برخی مناقشات از لحاظ سند، در روایت عمر بن حنظله وارد شده است، اما چون عموم فقها به آن عمل نموده و آن را تلقی به قبول کرده اند؛ به همین دلیل، به مقبوله شهرت یافته است؛ از این رو، نمی توان به این روایت از نظر سند ایراد گرفت. به ویژه آنکه در سلسله سند شخصی است به نام صفوان بن یحیی که از اصحاب اجماع است.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۶۷.

یک - تبیین روایت: مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق (ع) مطلقاً مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می‌شمرد و احکام صادره از سوی آن‌ها را - اگرچه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می‌داند؛

۲. از طرف دیگر، برای رفع نیازهای اجتماعی و قضایی، شیعیان را بر فقه‌های جامع‌الشرایط، مکلف می‌سازد. از عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکماً؛ او را حاکم بر شما قرار دادم» با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می‌آید.

ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است، لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام (ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصاً جمله «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن‌ها نیز می‌شود.

البته، قرائن واضح و روشن دیگری نیز در پاسخ امام (ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت‌ها به طور کلی.

از طرف دیگر، امام (ع) در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن‌ها را باطل می‌داند؛ حتی اگر قضاوت آن‌ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت (ع) مردود است و انحصاراً مراجعه به حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

دو - پاسخ به دو شبهه: امام خمینی (ع) به شبهه چگونگی امکان نصب فقیه از سوی امام صادق (ع) برای دوران پس از امامت خویش و شبهه بی‌اثر بودن جعل منصب ولایت به خاطر مبسوط‌الید نبودن آن حضرت در دوران سیطره خلفای جور، پاسخ داده و می‌فرماید:

«همان‌طور که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در دوران حکومت ظاهری خود حاکم و والی و قاضی تعیین می‌کرد، و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن‌ها اطاعت کنند، حضرت امام صادق (ع) هم چون «ولی امر» مطلق می‌باشد ... می‌تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید ... و تعبیر به حاکماً فرموده تا خیال

نشود که فقط امور قضایی مطرح است، و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.^۱ بنابراین، وقتی در زمان حضور امام معصوم^{علیه السلام} و در صورت دسترسی نداشتن به او، وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع الشرایط است، در زمان غیبت که معصوم حضور ندارد به طریق اولی وظیفه مردم مراجعه به چنین فقیهانی می باشد. «امام صادق^{علیه السلام} از طریق این جعل، اساس پایداری امت و مذهب را بنیان نهاد به گونه ای که ... موجب آگاهی و بیداری امت گردیده و موجب قیام یک شخص یا اشخاص برای تأسیس حکومت عادلانه اسلامی و قطع ایادی اجانب می گردد.»^۲

۳-۴. روش تعیین حاکم اسلامی (ولی فقیه)

۳-۴-۱. بررسی دو دیدگاه

الف) نظریه انتخاب: برپایی دولت اسلامی در هر زمانی واجب است. در زمان غیبت امام^{علیه السلام} امامت و ولایت تعطیل نمی شود و براساس روایات، برپایی حکومت اسلامی وظیفه فقیها می باشد. اگر چه تمام فقیها از جانب امام معصوم برای رهبری تعیین شده اند، ولی امکان اعمال ولایت از سوی همه آنها نیست. پس، در این هنگام بر مردم واجب است برای شناختن و شناساندن فقیه واجد شرایط رهبری بکوشند و با رأی مستقیم یا توسط خبرگان وی را انتخاب کنند.

طرفداران این نظریه می گویند فقیه برای مشروعیت ولایتش بر مردم، افزون بر داشتن صلاحیت های لازم (عدالت، فقاها و ...) باید «بیعت و میثاق مردمی» (مقبولیت مردمی) را هم داشته باشد تا ولی مردم گردد.

مهم ترین اشکالات نظریه انتخاب این است که اگر ولی فقیه را منتخب مردم بدانیم:

۱. مشروعیت خود را از رأی مردم اخذ می کند (دربخش قبل توضیح داده شد که چنین نیست و ولی فقیه مشروعیتش از جانب امام معصوم^{علیه السلام} است)؛
۲. ولی فقیه وکیل مردم محسوب می شود و حدود ولایت وی بستگی به تعداد طرفداران و خواست مردم دارد و هرگاه مردم او را نخواستند ولایت او ساقط می گردد (طبق همان توضیحات

۱. سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۹۲.

۲. سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، همان، ج ۲، ص ۶۴۵.

قبلی چون ولایتش از جانب امام معصوم^{علیه السلام} است حدود آن نیز توسط معصوم تعیین گردیده است و با خواست یا عدم خواست مردم ولایت او ساقط یا محدود نمی‌گردد؛

ب) نظریه انتصاب: طبق این نظریه، براساس روایات و سیره اهل بیت^{علیهم السلام} آنان فقیهان جامع الشرایط را ولی امر مسلمین قرارداده‌اند؛ پس، فقها بر مردم ولایت پیدا می‌کنند و فقیه فقط با داشتن «صلاحیت و احراز شرایطی که اهل بیت تعیین نموده‌اند»، دارای ولایت است و تنها در مرحله عینیت بخشیدن به حکومت و اعمال ولایت به پذیرش مردمی نیاز دارد. از آنجاکه دخالت همزمان همه فقها در امور مسلمانان موجب هرج و مرج می‌گردد، تشکیل حکومت و اداره امور مسلمین واجب کفایی است؛ یعنی در صورت انجام آن ازسوی یک فقیه، این تکلیف از دیگران ساقط می‌شود.

بر اساس نظریه نصب، رأی مردم موجب مشروعیت ولی فقیه نمی‌شود، بلکه ولی فقیه از جانب امام معصوم^{علیه السلام} دارای ولایت است و مشروعیتش را از امام کسب می‌کند، ولی برای اعمال ولایت نیاز به مقبولیت مردمی دارد و این رأی مردم تأثیری در حدود اختیارات ولی فقیه ندارد. همانند دوران علی^{علیه السلام} که ایشان مشروعیت ولایت خود را از پیامبر^{صلی الله علیه و آله} کسب کردند و بعد از پیامبر^{صلی الله علیه و آله} به عنوان امام دارای ولایت بودند، ولی چون مردم با ایشان بیعت نکردند آن حضرت تا ۲۵ سال خانه نشین شدند و نتوانستند اعمال ولایت نمایند، ولی ولایت حضرت ساقط نگردید.

پ) نتیجه بررسی: از دلایل عقلی و نقلی مشخص شد که ولی فقیه ازسوی امام معصوم^{علیه السلام} منصوب گردیده است، ولی برای اعمال ولایت نیاز به بیعت مردم دارد که این کار می‌تواند با بیعت مستقیم (مانند انتخابات) و یا برگزیدن منتخبینی توسط مردم برای این بیعت و انتخاب صورت گیرد. در هر حال، حدود اختیارات ولی فقیه را امام معصوم^{علیه السلام} مشخص کرده و در فقه شیعه آمده است و مردم یا منتخبین آنان نمی‌توانند در این حدود دخل و تصرفی نموده و آن را کم یا زیاد کنند.

به عبارت دیگر، ولی فقیه ازسوی امام معصوم^{علیه السلام} منصوب (به نصب عام) شده و مردم یا منتخبین آنان فقط او را کشف می‌کنند.

۳-۴-۲. چگونگی تشخیص فقیه جامع الشرایط رهبری از میان فقها

در دورانی که هیچ فقیهی حکومت را در اختیار ندارد - اگر شرایط در اختیار گرفتن حکومت وجود داشته باشد - بر همه فقها واجب است تا در مسیر تشکیل حکومت اسلامی اقدام نمایند؛ از این رو، «اقدام اولیه» ازسوی یکی از فقها «مشروعیت» و به تبع آن «ولایت» را برای این فقیه

به دنبال دارد و فقهای دیگر نیز تحت ولایت او هستند و نباید بر خلاف احکام (حکومتی) وی عمل نمایند و با تشکیل حکومت، دیگر فقها می توانند خود را از کار حکومت مبرا بدانند و هیچ گونه وجوبی را بر دوش خویش احساس نکنند.

اما در دورانی که حکومت اسلامی شکل گرفته است اگر فقیه حاکم از دنیا برود، دیگر نمی توان با ملاک «اقدام اولیه» فقیه جامع الشرایط را شناخت (زیرا اقدام اولیه قبل از آن صورت گرفته است) و ممکن است در این زمان چند فقیه با صدور احکامی خود را به عنوان ولی فقیه به مردم معرفی کنند و این امر موجب هرج و مرج می گردد. پس، در این مقطع (وجود حکومت اسلامی و فوت ولی فقیه) باید روشی را پذیرفت که از آن طریق فقیه جامع الشرایط شناخته شود. روشی که در جمهوری اسلامی ایران پیش بینی شده است این است که مطابق قانون اساسی مردم با انتخاب عده ای به عنوان نمایندگان خود به نام «خبرگان» - که همه از فقها و مجتهدین می باشند - کار انتخاب ولی فقیه را به آنان می سپارند و آنان یک فرد واجد شرایط رهبری را انتخاب می کنند. بر این اساس فقیه‌ای که برای رهبری به مردم معرفی شود دارای ولایت نیز هست و فقیه دیگری نمی تواند ادعای ولایت کند.

البته، توضیح این نکته ضروری است که در هر دو شکل، محتوا یکی است و در هر دو مورد مردم با بیعت با فقیه جامع الشرایط، شرایط اعمال ولایت را برای او مهیا می کنند و تنها روش بیعت متفاوت است.

۳-۴-۳. پاسخ به یک اشکال

آیا ولایت فقیه به دیکتاتوری نمی انجامد؟

جواب: دیکتاتوری زمانی به وجود می آید که رهبر یک جامعه فوق قانون باشد و خود را در برابر تخلفات پاسخ گو نداند و هیچ مقامی نتواند او را از رهبری عزل نماید و به این دلیل خود را در چهارچوب خاصی نداند و هر طور که صلاح دانست تصمیم بگیرد، اما با توجه به نکات زیر زمینه های دیکتاتوری وجود ندارد:

الف) نظارت درونی: براساس آیات و روایات و همچنین، شرایطی که قانون برای رهبر جامعه اسلامی در نظر گرفته است (به خصوص تقوا و عدالت) مشخص می گردد فردی رهبر جامعه خواهد شد که همواره می کوشد مطابق احکام اسلامی حرکت کند و خود را مقید به رعایت قوانین الهی بداند؛ بنابراین، چنین شخصی براساس وجدان درونی و تقوایی که دارد از روی هوای نفس تصمیم نمی گیرد.

ب) نظارت بیرونی: بر اساس قانون اساسی، ولی فقیه در برابر قانون همانند دیگر افراد می‌باشد و هیچ برتری نسبت به دیگران ندارد و در صورت تخلف محاکمه خواهد شد. همچنین، منتخبان مردم در یک نهاد کنترلی به نام «مجلس خبرگان» اعمال و رفتار وی را زیر نظر دارند و می‌توانند نسبت به مدیریت و تصمیمات ولی فقیه پرسش نمایند و هر زمان احساس کردند که وی شرایط ادامه رهبری را ندارد، او را عزل کنند.

برخی از اصول قانون اساسی که مانع دیکتاتوری رهبری می‌شوند عبارت‌اند از:
اصل ۱۰۷: تساوی رهبر با دیگران در برابر قانون.

اصل ۱۱۱: در صورت ناتوانی و یا از دست دادن یکی از شرایط، رهبر توسط مجلس خبرگان عزل خواهد شد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که چنانچه ولی فقیه حکمی را با توجه به موازین شرعی و قانونی صادر کند، افزون بر همگان و دیگر فقها، خودش نیز باید آن را رعایت نموده و به آن عمل کند.

۳-۵. شئون ولی فقیه

شیعه بر این باور است که بیشتر وظایف و شئون که امام معصوم^{علیه السلام} در زمان حضورش برعهده داشت در زمان غیبتش در جامعه اسلامی به فقیه جامع‌الشرایط سپرده شده است. بدین بیان جایگاه رفیع ولی فقیه در جامعه اسلامی روشن‌تر می‌شود که وظیفه هدایت جامعه اسلامی در امر دین و سیاست را برعهده دارد. در ادامه، به شئون برجسته ولی فقیه پرداخته می‌شود:

۳-۵-۱. مرجعیت دینی، تفسیر قرآنی و کارشناسی در اجرای احکام

خداوند متعال کارشناسی و تفسیر وحی را از شئون نبوت برشمرده است و می‌فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (نحل: ۴۴).

و قرآن را به سوی تو نازل کردیم، برای اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایت‌شان] به سوی‌شان نازل شده بیان کنی.

بعد از رحلت رسول گرامی اسلام^{صلی الله علیه و آله} امامان و انسان‌های برگزیده الهی راه ایشان را تداوم می‌بخشند و از قرائت‌های مختلف و انحرافی از دین ممانعت و قرائت واحدی از دین به مردم عرضه می‌کنند.

عالمان و اندیشمندان شیعه با الهام از آموزه‌های دینی و سخنان امامان معصوم^{علیهم السلام} و به

اقتضای حکم عقل بر این باورند که کارشناس دین که در مکتب اهل بیت علیهم السلام درس آموخته است، و در استنباط احکام الهی تخصص و توانایی دارد و نیز از سلامت نفس و عدالت برخوردار است، جانشین شایسته امام در عصر غیبت می باشد.

۳-۵-۲. رهبری جامعه اسلامی

در فرهنگ قرآن، سرپرستی و زمامداری جامعه اسلامی از هرکس، به جز خدا یا جانشین او و تجلی بخشان حاکمیت الهی، سلب شده است. ولایت و حاکمیت حقیقی (بالاصاله) مختص خداست و ولایت اعتباری (بالعرض) هم تنها برای کسانی مشروع و پذیرفتنی است که خدا آنان را به عنوان تجلی بخشان و اجراکنندگان اراده تشریعی خود مشخص و معرفی کرده است و هر نوع سلطه و ولایتی دیگر مردود و اطاعت از آنان شرک و پذیرفتن ولایت طاغوت معرفی شده است.^۱

براین اساس، ولایت الهی در تدبیر امور اجتماعی و مدیریت سیاسی جامعه، به طور مستقیم، به ترتیب، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام واگذار شده است. در عصر غیبت، این وظیفه برعهده فقیه عادل و مدبر سپرده شده است.

۳-۵-۳. قضاوت و اجرای احکام حقوقی اسلام

خداوند از طریق احکام دینی انسان ها را هدایت می کند؛ اوست که بهترین قوانین فردی و اجتماعی را برای انسان ها جعل کرده است. پذیرفتنی نیست دینی حامل کامل ترین برنامه تکاملی برای بشر باشد و جامع ترین احکام فردی را در برداشته باشد، ولی پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برنامه ای برای اجرایی کردن آن احکام نداشته باشد. بی شک، این خود سبب تعطیلی بخش های مهمی از دستورهای الهی اسلام است. امام معصوم علیه السلام موظف به قضاوت و رفع نزاع ها و اجرای احکام حقوقی و قضایی اسلام است، چنان که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تنها موظف نبوده که احکام و فرمان های الهی را ابلاغ کند، بلکه وظیفه قضاوت میان مردم و رهبری اجتماع انسانی را نیز برعهده داشته است.^۲

در عصر غیبت، این شأن و جایگاه به فقیه جامع الشرایط سپرده شده است، چنان که امام زمان علیه السلام در پاسخ به یکی از شیعیانش می فرماید:

۱. برای نمونه ر.ک. انعام (۶)، آیه ۱۲۱؛ توبه (۹)، آیه ۳۱.

۲. ر.ک. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، همان، ج ۴، ص ۷۱۴-۷۱۵.

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^۱
و اما درباره مسائل و حوادثی که [برای مسلمانان] پیش می آید، به راویان احادیث
ما رجوع کنید، چرا که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوندم بر
آن‌ها.

۳-۶. ویژگی‌های ولی فقیه

به نظر می‌رسد مجموعه شرایط و ویژگی‌های لازم برای حاکم و ولی فقیه را می‌توان در سه عنوان
اصلی زیر خلاصه کرد:

۳-۶-۱. علم و فقاها

رهبر مطلوب باید از نظر فقهی و اجتهادی در حدی باشد که بتواند در حوادث و وقایع سیاسی
- اجتماعی فتوا دهد و احکام الهی را بیان دارد، چنان‌که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ
إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ... أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ؛ ای مردم، سزاوار به امر (خلافت) کسی است که در
آن به فرمان خدا داناتر باشد.»^۲

مراد از علم و آگاهی ولی فقیه، افزون بر علم به امور دینی، آگاهی نسبت به زمان و مسائل
جاری بین‌المللی و جهان اسلام است. اگر ولی فقیه به زمان و شرایط حاکم آگاه نباشد،
نمی‌تواند کشتی جامعه را در طوفان حوادث روزگار به سلامت به ساحل برساند، چرا که تنها علم
به زمان است که سبب دوری از اشتباه می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ
الْغَوَايِسُ؛ شبهات به کسی که زمانه خود را بشناسد هجوم نمی‌آورد.»^۳

۳-۶-۲. عدالت و تقوا

واژه «تقوا» در اصل از وقایه است به معنای حفاظت و نگهداری نفس از آنچه به آن ضرر
می‌رساند. و در اصطلاح، مراد از تقوا را می‌توان در این تعبیر خلاصه کرد: «اجتناب و پرهیز از
خطا و گناه و اشتباه و آلودگی و ناپاکی و دل سپردن به خط مستقیم تکلیف و وظیفه.»^۴

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

۲. نهج البلاغه، همان، خطبه ۱۷۴، ص ۲۴۷-۲۴۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۷.

۴. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۹/۱۱/۱۹.

واژه «عدالت» به معنای هرچیزی را در جای خود قرار دادن است و در اصطلاح، مراد از عدالت «ملکۀ ریشه‌داری است که همواره انسان را به ملازمت تقوا، ترک محرمات و فعل واجبات، وادار می‌کند.»^۱ و وصف عدالت، در اصطلاح شرعی، با ارتکاب گناهان کبیره یا اصرار بر صغیره زایل می‌شود.^۲

بنابراین، از ویژگی‌های مؤکد برای ولی فقیه به‌عنوان رهبر جامعه اسلامی این است که باید چون پدری مهربان و باتقوا باشد و به قدرت خویش غرّه نشود و به سبب غرور بر آحاد جامعه ظلم روا ندارد؛ و خداوند متعال را ناظر اعمال خویش ببیند.

۳-۶-۳. کفایت و کاردانی

کفایت و کاردانی از شرط‌های ضروری زمام‌داری جامعه اسلامی است، چنان‌که امام علی (ع) می‌فرماید: «مَنْ أَحْسَنَ الْكِفَايَةَ اسْتَحَقَّ الْوِلَايَةَ»^۳ آن‌که با کفایت‌تر است سزاوار رهبری است. همچنین، فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ»^۴ ای مردم، شایسته‌ترین انسان‌ها برای تصدی امامت (خلافت امت) کسی است که از همه توان‌تر بر انجام این مسئولیت بزرگ است.

البته، کفایت و کاردانی به معنای تخصص داشتن در تمام کارها و تسلط بر علوم و فنون نیست. کسانی که مدیریت علمی را بر مدیریت فقهی برتری می‌دهند، دچار چنین شبهه‌ای شده‌اند. شیوه مدیریت ولایت فقیه، که مبتنی بر آموزه‌های حقوقی و اخلاقی است، از مصادیق مدیریت انسانی به‌شمار می‌آید، که به موازات آن، حاکمیت اسلامی یا ولایت فقیه به تنظیم مناسبات حقوقی و اخلاقی و نیز، صیانت از حدود الهی در رفتار فردی و جمعی می‌پردازد.

۳-۷. وظایف و اختیارات ولی فقیه

در دیدگاهی کلان، دو مورد از وظایف مهم ولی فقیه عبارت است از: هدایت و رهبری جامعه اسلامی، حفاظت از دین و ارکان جامعه اسلامی.

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، همان، ج ۱، ص ۱۵.

۲. همان.

۳. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، شرح غرر الحکم و درر الکلم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۳۴۹.

۴. نهج البلاغه، همان، خطبة ۱۷۴، ص ۲۴۷.

۳-۷-۱. هدایت و رهبری جامعه اسلامی

نقش هدایتی ولی فقیه در جامعه اسلامی نقشی اصلی و مهم است و ابعاد گوناگونی دارد، از حرکت جامعه به سوی معنویت و نیز امیدبخشی گرفته تا رهایی از گرداب فتنه. بنابراین، وظیفه رهبری الهی است که هنر و علم به کارگیری صحیح افراد و امکانات برای وصول به اهداف عالیه آیین و مذهب الهی را داشته باشد. در ادامه، به این نقش ولی فقیه از ابعاد گوناگون پرداخته می شود:

الف) هدایت اعتقادی: هدایت عقیدتی به معنای تبیین اندیشه های ناب اسلامی و معرفت بخشی جامعه نسبت به آن در سرلوحه اقدام هدایتی ولی فقیه است. توصیه های اخلاقی ولی فقیه و شناسایی ژرف از مفاهیمی چون ولایت، عبودیت، معنویت و بصیرت سبب روشنی باطن آحاد جامعه اسلامی است؛

ب) هدایت سیاسی و بصیرت افزایی: ولی فقیه قطب نمای جامعه در غبار آلودگی فتنه است، که به روشن گری وضعیت دشمن و تبیین موقعیت راهبردی نظام ولایی می پردازد. ولی فقیه وظیفه هدایت آحاد جامعه و کشاندن جامعه به سمت آینده ای روشن و سعادت مند را برعهده دارد و موظف است تا آنجا که امکان دارد برای بصیرت افزایی جامعه و هدایت جامعه به سمت خیر بکوشد. افزون بر این، ولی فقیه در عرصه سیاسی با تبیین خطوط سیاسی، مدرسانی در انتخاب درست سیاسی، آشکار کردن توطئه ها، امیدآفرینی و اعتمادسازی، نگاه داشتن مردم در صحنه و تبیین راهبردهای کلان و اهداف والای نظام سیاسی اسلام، جامعه را از گردنه های هولناک تاریخی می گذراند؛

پ) هدایت فرهنگی: یکی از گونه های هدایت، که ضروری می باشد، هدایت فرهنگی است. ولی فقیه باید بدان توجه ویژه داشته باشد و مهره های هدایت گر را به درستی بچیند تا ثمربخش باشد و هدایت فرهنگی هرچه بیشتر مسلمانان و جامعه اسلامی را محقق سازد.

۳-۷-۲. حفاظت و حراست از دین و جامعه اسلامی

ولی فقیه نظام اسلامی و جامعه مسلمانان را براساس معارف اعتقادی و احکام عملی برگرفته از کتاب و سنت معصومان علیهم السلام اداره می کند. به همین بیان، در روایت آمده است: «أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ أَفْقَهَاءَ حُصُونِ الْإِسْلَامِ كَحَصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا؛ فقهای مؤمن دژهای اسلام اند، و برای اسلام نقش حصار شهر را برای شهر دارند.»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۸.

بنابراین، وظیفه ولی فقیه است که نظام اسلامی و جامعه مسلمانان را براساس معارف اعتقادی و احکام عملی برگرفته از کتاب و سنت معصومان علیهم السلام اداره کند. و نیز وظیفه ولی فقیه این است که از مجموعه درهم تنیده اجرایی کشور و تلاش‌های گوناگون برای پیشرفت، به جد مراقبت کند تا نظام اسلامی از اهداف و آرمان‌هایش دور نماند، بلکه به سمت قله‌های معنویت و اهداف آرمانی و والا سیر کند.

۳-۸. اختیارات ولی فقیه

برخی بر این پندارند که ولایت فقیه مقیده است و نمی‌تواند، بنابر مصلحت‌اندیشی، در هر مسئله‌ای اعمال قدرت کند. بدین ترتیب، اختیارات ولی فقیه محدود است به هر آنچه قانون‌گذار در هنگام وضع قانون بدان مبتلا بوده و تکلیفش را مشخص کرده است.

در مقابل و چنان‌که در تبیین ولایت مطلقه فقیه گذشت، ولی فقیه در همه اموری که امام معصوم علیه السلام ولایت دارد، به‌جز مواردی که ویژه امام است، بنابر مصلحت جامعه و امت اسلامی، ولایت دارد. ولی فقیه، به‌عنوان حاکم اسلامی، حق دخالت در امور سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ... را دارد و می‌تواند دستورهای لازم حکومتی را صادر کند: فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی را عزل و نصب کند؛ فرمان جنگ یا صلح بدهد؛ متصدی قضاوت شود یا قضات را منصوب کند و با صدور حکم، حدود الهی را اجرا نماید و مجرمان را کیفر دهد؛ با دولت‌های دیگر، پیمان‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ببندد؛ مالیات بگیرد، و انفال و بیت‌المال را به مصارف لازم برساند.

گذشته از این، ولی فقیه می‌تواند برای اداره امور جامعه و براساس مصالح اسلام و مسلمین تصمیم‌هایی بگیرد که فراتر از چهارچوب احکام فرعی الهی باشد. برای مثال، مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش بپردازد؛ مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند، و مسجدی را که ضرار باشد، در صورتی که رفع آن بدون تخریب ممکن نشود، خراب کند. بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران در تبیین گستره اختیارات ولی فقیه می‌فرماید:

حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج، است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد

کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.^۱

بنابراین، اختیارات ولی فقیه مقید به قانون اساسی نیست، به سبب آنکه قانون اساسی مشروعیت و اعتبارش را از ولی فقیه کسب می‌کند، بلکه اگر مصلحتی مقدم بر قانون بود نیز، می‌تواند بدان حکم کند. به چنین احکامی «احکام حکومتی» گویند و مراد از آن احکام و مقرراتی است که حکومت براساس مصالح و منافع عمومی در عرصه‌های گوناگون صادر می‌کند. مثل فرمان به جلوگیری از ورود و خروج ارز، فرمان به جلوگیری از حمل اسلحه، فرمان به اعزام اجباری به سربازی، حکم به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، حکم به تشکیل دادگاه ویژه روحانیت، حکم به بازبینی قانون اساسی، و اموری از این دست. این اطلاق در اختیارات، به معنای آزادی در انجام هر کاری و صدور هر فرمانی نیست. امام خامنه‌ای (علیه السلام) در توضیح این سخن فرموده است:

بعضی‌ها خیال می‌کنند که این «ولایت مطلقه فقیه»، که در قانون اساسی آمده است، معنایش این است که رهبری مطلق العنان است و هر کار که دلش بخواهد می‌تواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آن‌ها احترام بگذارد. منتها، در مواردی، اگر مسئولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند دچار مشکل می‌شوند، - قانون بشری همین‌طور است - قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته: آنجایی که مسئولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام)، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۴۵۲.

دانشگاهی دچار مضيقه می‌شوند و هیچ‌کاری نمی‌توانند بکنند ... رهبری مرجع است. رهبری بررسی و دقت می‌کند و اگر احساس کرد که به‌ناگزیر باید این کار را بکند، آن را انجام می‌دهد. جاهایی هم که به صورت معضل مهمّ کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شود. این معنای ولایت مطلقه است.^۱

۳-۹. آثار و برکات ولایت فقیه در نظام اسلامی

ولایت در نظام اسلامی آثار و برکاتی دارد، در ادامه، به برخی از آثار و برکات ولایت در نظام اسلامی پرداخته می‌شود:

۳-۹-۱. قرار گرفتن در مسیر تحقق شریعت اسلامی

با ولایت است که ارزش‌های دینی باقی می‌ماند و ندای دینداری و فریاد رستگاری اسلام ناب به جهان مخابره می‌شود. اگر ولایت نباشد، دین از دست می‌رود یا آموزه‌های دینی کم‌رنگ می‌شود. به همین سبب، امام رضا^{علیه السلام} در استدلال به ضرورت حکومت دینی می‌فرماید:

اگر [خداوند] برای ایشان امامی به‌عنوان سرپرست، امین، محافظت‌کننده، و امانت‌دار قرار ندهد، مذهب کهنه می‌شود، دین می‌رود، سنت و احکام استحاله می‌شود، بدعت‌گزاران بر آن می‌افزایند و ملحدان از آن می‌کاهند و آن را برای مسلمین مشتبه می‌کنند.^۲

۳-۹-۲. زمینه‌سازی برای پیشرفت جامعه اسلامی

هدایت بالنده ولایت است که زمینه‌های فساد اقتصادی و اجتماعی را از بین می‌برد، سبب وحدت و یکپارچگی و قوام جامعه، و زمینه‌ساز پیشرفت در عرصه‌های گوناگون می‌شود. با پیروزی انقلاب اسلامی و برقراری حکومت ولایی در ایران، برکاتی مانند امنیت و آسایش، مردم‌سالاری، و خودباوری ملی، که از نشانه‌های پیشرفت در هر جامعه‌ای می‌باشد، تحقق عینی یافته است.

بدین ترتیب، یکی از آثار و برکات ولایت، سامان یافتن امر دین و دنیا است و با وجود ولی خدا جامعه اسلامی به سعادت و پیشرفت بار می‌یابد.

۱. بیانات امام خامنه‌ای^{علیه السلام} در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی^{علیه السلام}، ۱۳۸۳/۳/۱۴.

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، همان، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳-۹-۳. کمک به تحقق آزادی حقیقی

آزادی حقیقی جامعه به این است که جامعه اسلامی از سرسپردگی به طاغوت رها شود و نیز راه‌های ولنگاری و بی‌بندوباری اجتماعی و گردن نهادن به فرمان شیطان بسته و شرافت و حیثیت انسانی پاک ماند. این اراده برای آزادی جامعه جامعه تحقق نمی‌پوشد، جز آنکه مدیریت آن به دست ولی خدا باشد.

یکی از ثمرات مهم ولایت فقیه این است که یاری‌گر جامعه در تحقق آزادی حقیقی است. ولی فقیه اگر بر جامعه‌ای حاکم باشد، زیبایی آزادی حقیقی و زشتی آزادی حیوانی را تبیین می‌کند و با آزادی‌های حیوانی که با شرافت و حیثیت انسانی منافات دارد، مبارزه می‌کند و اجازه نمی‌دهد گروهی با شعار آزادی به فرهنگ دینی و اجتماعی لطمه وارد کنند.

بدین ترتیب، ولی خدا هم خود به آزادی حقیقی و تقوای الهی پایبند است و هم جامعه و پیروان خود را به سوی تعالی معنوی و آزادی از قید بندگی طاغوت و شیطان می‌کشانند و زمینه‌ساز ترویج ارزش‌های دینی در عرصه اجتماعی است، که اگر ایشان نباشد، چنین تحولی امکان‌پذیر نیست.

۳-۹-۴. وحدت و انسجام جامعه اسلامی

ولی فقیه قطب فکری جامعه است و سبب انسجام درونی جامعه و نظم اجتماعی می‌شود؛ ولایت فقیه مانع از پریشانی و تششت و پراکندگی و سرگردانی جامعه است؛ به نخ تسبیحی می‌ماند که دانه‌های پراکنده تسبیح را جمع کرده، به هم ضمیمه می‌کند، چنان‌که حضرت علی علیه السلام فرموده است:

وَمَا كَانَ الْقِيَمُ بِالْأَمْرِ مَكَانَ النَّظَامِ مِنَ الْخَزَرِ يَجْمَعُهُ وَيُضْمُهُ فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ وَذَهَبَ
ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدِّافِيرِهِ أَبَدًا.^۱

مرتبه زمام‌دار در این محور مرتبه رشته‌ای است که مهره‌ها را جمع می‌کند و به هم ارتباط می‌دهد؛ اگر رشته بگسلد مهره‌ها پراکنده شده و هریک به جایی می‌رود، پس از آن هرگز همه آن‌ها جمع نشود.

بنابر این بیان، محور بودن ولایت و محبت ولی خداست که می‌تواند موج ایجاد کند و جمعیتی پراکنده و ناهماهنگ از نظر فرهنگ و نژاد را با خود همراه کند. نمونه‌ای از این گیرایی

۱. نهج البلاغه، همان، خطبه ۱۴۶، ص ۲۰۳.

ولایت و ایجاد مودت و وحدت و انسجام بین آحاد امت اسلامی حضور گسترده افراد مختلف در مراسم پیاده‌روی اربعین حسینی است.

۳-۹-۵. عبور از بحران‌ها

ولی خدا قطب‌نمای جامعه و هادی جامعه در گذر از دسیسه‌های پیچیده دشمن و غبار آلودگی فتنه است؛ این ولی خداست که به انگشت اشاره خود مردم را از کژراهه می‌رهاند. با ولی خداست که می‌توان از گرداب فتنه عبور کرد و از بحران‌ها به سلامت گذشت. ولی خدا صاحب بصیرت است که با نور خدا به مسائل نگاه می‌کند. دل‌بستن به این نور هدایت و پیروی از فرمان‌های روشنگرانه و دقیق ایشان راه عبور از بحران‌های اجتماعی است؛ امام معصوم^ع در عصر حضور و ولی فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت کشتی نجات جامعه اسلامی است، چنان‌که امیرمؤمنان^ع فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ؛ ای مردم، با کشتی‌های نجات امواج فتنه‌ها را بشکافید.»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۱۸.

فصل چهارم: اخلاق و تربیت اسلامی

برنامه صحیح یک زندگی خوب در قالب «دین»، در سه بخش «ایمان صحیح»، «عمل صالح» و «اخلاق نیکو» به انسان‌ها عرضه شده است. فصل پیش رو، اندکی است از مطالب فراوان اخلاقی که همگان، به طور پراکنده، با برخی یا بسیاری از عناوین آن آشنایی دارند. تا مخاطبان به شکل دقیق‌تر و آموزنده‌تر با عناوین اخلاقی روبه‌رو شوند و بتوانند از آن‌ها در تهذیب نفس و پاکسازی درون از صفات ناپسند و نیز آراسته شدن به فضایل و صفات پسندیده، کمک بگیرند.

فراگیری علم اخلاق، در طول زندگی یاور راستین انسان است و در سرنوشت، بسیار مؤثر! انسان را محبوب خدا و خلق می‌کند، از کژی‌ها می‌پیراید، سبب موفقیت در زندگی می‌شود، سدّ محکمی میان آدمی و خطاها ایجاد می‌کند، معیار دوست‌یابی صحیح را نشان دهد و سرانجام، انسان را به آداب الهی می‌آراید و او را شایسته دریافت فیض و لطف خداوندی می‌گرداند:

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از فیض رب

۴-۱. توبه

۴-۱-۱. معنای توبه

«توبه» به معنای بازگشتن از حالات و اعمال فاسد گذشته خود است. توبه انسان یک نوع قیام درونی علیه خویش است که در این قیام مقدّس در پیشگاه پروردگار متعال لب به عذرخواهی و استغفار می‌گشاید، از گناهان دست برمی‌دارد و بر جبران کوتاهی‌ها تصمیم می‌گیرد. امیرمؤمنان^{علیه السلام} توبه را چنین معنی می‌کند:

توبه بر چهار ستون استوار است: پشیمانی قلبی، آمرزش خواهی زبانی، ترک (عملی) گناه با اعضا و جوارح و تصمیم بر عدم بازگشت (به گناه).^۱

«توبه دل‌ها را پاک می‌کند و گناهان را می‌شوید»^۲ و زمینه عبودیت و بندگی انسان را فراهم می‌کند؛ از این رو، اولین مرحله از مراحل سیر به سوی خدا و رسیدن به مقام قرب الهی نامیده شده است.

۴-۱-۲. ضرورت توبه

توبه یک وظیفه واجب است و قرآن کریم همه مردم را به آن فرمان داده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا... (تحریم: ۸).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به سوی خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص.

تأخیر انداختن و امروز و فردا کردن در توبه، بازگشت از گناه و معصیت را مشکل‌تر می‌کند تا جایی که نفس با گناه انس گرفته، برگشت را غیر ممکن می‌کند. ایام جوانی بهترین فرصت برای تغییر مسیر از زشتی‌ها و پلیدی‌ها به سوی پاکی‌هاست. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «توبه از گناه، همیشه پسندیده است، ولی در جوانی بهتر و پسندیده‌تر است.»^۳

۴-۱-۳. نشانه‌های تائب واقعی

بر اساس روایات اسلامی، از علائم توبه‌کار واقعی این است که وقتی توبه کرد، علاوه بر تصمیم قاطع بر ترک معصیت، حقوق تضییع شده - اعم از حق الله و حق الناس - را جبران کند و واقعاً مسیر زندگی خود را برای رسیدن به سعادت و خوشبختی تغییر دهد و ظلمت حاصل از گناهان را در پرتو اطاعت و بندگی بزدايد.

۴-۱-۴. آثار توبه

توبه آثار بسیار ارزنده‌ای در زندگی فرد خطاکار خواهد داشت. به چند نتیجه مهم توبه اشاره می‌کنیم:

الف) آمرزش گناهان: توبه موجب آمرزش گناهان است تا اندازه‌ای که توبه‌کار مانند کسی است که مرتکب گناهی نشده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «توبه‌کننده از گناه مثل کسی

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۵، ص ۸۱.

۲. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۳۵۷.

۳. مسعود بن عیسی ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، قم، مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۱۸.

است که مرتکب گناه نشده است.^۱ علی^{علیه السلام} نیز می‌فرماید: «با توبه، گناهان ناپدید می‌شوند.»^۲
(ب) برخورداری از مواهب الهی و زندگی شیرین: انسان، از طریق توبه، به مواهب دنیایی و جامعه‌ای آباد و سعادت‌مند دست می‌یابد؛ چنان‌که در قرآن کریم آمده است:
... تَوْبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا ... (هود: ۳).

به سوی او (خدا) بازگردید تا به طرز نیکویی شما را (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند کند.

(پ) تبدیل لغزش‌ها به حسنات: هنگامی که انسان با توبه به سوی خدا بازگشت، دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می‌شود و همین تحول و انقلاب درونی، اعمال زشت او را به حسنات تبدیل می‌کند، چنان‌که در قرآن کریم می‌فرماید:
مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (فرقان: ۷۰).

کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند و همواره خداوند آمرزنده و مهربان بوده است.

۴-۲. توکل

۴-۲-۱. معنای توکل

توکل به معنای اعتماد و واگذاری کار به دیگری است.^۳ در علم اخلاق، منظور از توکل، اعتماد و اتکال به خداوند و واگذاری فرجام کارها به قدرت لایزال اوست.
در عالم آفرینش، همه‌چیز در قبضه قدرت خداست و آن‌کس که بر او توکل می‌کند، همه‌چیز را از خدا می‌خواهد و دیگران، درواقع، واسطه فیض الهی قرار می‌گیرند و توکل، آدمی را به مطمئن‌ترین مرکز قدرت و فیض‌رسانی متصل می‌کند که همان ذات اقدس خداوند است. بنابراین، چون مؤثر واقعی در همه هستی کسی جز خداوند نیست، شایسته است که مؤمن در همه کارها فقط بر خداوند توکل داشته باشد.

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶، ص ۲۱.

۲. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۳، ص ۲۴۰.

۳. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، بیروت، دار الشامیه، ۱۴۱۲ق، ص ۸۸۲، ذیل واژه «وکل».

تعالیم حیات بخش اسلام ضمن آنکه توکل را یک رکن اساسی ایمان معرفی می نماید،^۱ به اهمیت و تأثیر تلاش انسان در سرنوشتش تأکید دارد؛ تاجایی که، انسان را در گرو اعمالش می داند: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدثر: ۳۸). و بهره و نتیجه او را به اندازه تلاش او معرفی می کند: «وَ اِنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى (نجم: ۳۹)؛ برای انسان (پاداشی) جز آنچه خود کرده نیست.»

۴-۲-۲. ریشه توکل

پایه و اساس توکل، ایمان حقیقی به خداوند و شناخت اوست. قرآن کریم توکل را لازمه ایمان دانسته می فرماید:

وَ عَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (مائده: ۲۳).

اگر مؤمنید بر خدا توکل کنید.

طبق این آیه شریفه کسی که توکل نداشته باشد مؤمن نیز نخواهد بود.

امام علی علیه السلام می فرماید: «توکل نتیجه یقین قوی به خداوند است.»^۲

ایمان و یقین به خدا، از شناخت صحیح خداوند حاصل می شود؛ از این رو، ریشه و اساس توکل بر خدا، شناخت و آگاهی نسبت به اوست و تمام برداشتهای نادرستی که از مفهوم توکل در صحنه عمل و زندگی شده است ریشه در درک نادرست از خداوند دارد.

۴-۲-۳. نشانه های توکل

توکل نشانه هایی دارد که در صورت ظهور آنها، انسان می تواند امیدوار شود که به این مرحله عالی رسیده است.

جبرئیل در پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه های توکل را این گونه بیان می کند: «وقتی انسان دارای توکل شد اعمال خود را جز برای خدا به جا نمی آورد، جز به خدا امید ندارد و از غیر خدا نمی ترسد و چشم طمع به کسی جز خدا ندارد.»^۳

۱. از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: ایمان بر چهار رکن است. اول: توکل ... (محمداقصر مجلسی، همان، ج ۷۵، ص ۳۳۸).

۲. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۱۳۸.

۴-۲-۴. درجات و مراتب توکل

توکل مراتب و درجات مختلفی دارد. امام رضا^{علیه السلام} می‌فرماید:

توکل درجاتی دارد، یکی آنکه در هر کاری که با تو کرده به او اعتماد داشته باشی، به همه راضی باشی، و بدانی که در هیچ خیری و هیچ رأیی در حق تو کوتاهی نکرده، و اختیار به دست اوست. پس، بر او توکل کنی و کارها را به او واگذاری. و دیگر ایمان به غیب‌های اوست که تو از آن‌ها بی‌خبری، باید علمش را به او و امنایش واگذاری و درباره آن غیب‌ها و غیره به او اعتماد کنی.^۱

بنابراین، یک درجه توکل مربوط به اطمینان و اعتماد به خداوند است در رفتاری که درباره انسان دارد و درجه دیگر مربوط به اموری است که انسان از درک آن عاجز است و علم و آگاهی آن در اختیار خداوند و امنای اوست. در این امور هم توکل بر اوست که انسان را قانع می‌کند و به او آرامش می‌بخشد.

۴-۳. رضا و تسلیم

آدمی در گذر زندگی، با حوادث گوناگونی (طبیعی و غیرطبیعی) روبه‌رو می‌شود، سلامتی و بیماری، خوشی و ناخوشی، شادی و غم، فقر و غنا و سختی و آسانی همواره با زندگی انسان‌ها همراه است. در این میان، هر مؤمن باید نسبت به اموری که از حیطه قدرت انسان خارج است، تسلیم و راضی باشد تا با حفظ آرامش روحی، بتواند مشکلات را حل کرده و رنج‌ها و سختی‌ها را تحمل کند.

«رضا»ی بنده از خدا آن است که از قضای الهی راضی باشد و فرمان او را به کار گیرد، و از اموری که نهی کرده، اجتناب ورزد.^۲ «تسلیم» هم یعنی گردن نهادن به تمام اوامر الهی و قبول بی‌قید و شرط آن.

گرچه ممکن است در مواردی، انسان حکمت فرامین الهی و یا سرنوشتی را که پیدا کرده نداند، اما اعتماد به ذات پاک خدا و اینکه او جز مصلحت انسان را نمی‌خواهد، آدمی را در راه تسلیم و رضا، کمک بسیاری خواهد کرد.

۴-۳-۱. اسوه‌ها و آثار رضا و تسلیم

پیامبران و امامان معصوم^{علیهم السلام} بهترین الگوهای رضا و تسلیم در برابر خدا هستند که همواره در پی

۱. حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲، ص ۷۰۹.

۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ص ۳۵۶، ذیل واژه «رضی».

کسب رضای الهی و اطاعت از او امر معبود خویش اند. هماره در راه حق گام برداشته تسلیم فرمان خدایند و در این راه جان خویش و عزیزانشان را هم فدا می کنند و راضی به قضا و قدر الهی اند، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت اسماعیل علیه السلام در داستان قربانی^۱ و یا امام حسین علیه السلام در واقعه جانگداز عاشورا. آنگاه که از مکه عزم کربلا کرد، در خطبه ای خطاب به اصحابش فرمود: «رضایت خدای متعال، رضای ما اهل بیت است، بر بلای او صبر می کنیم و او پاداش صابران را به ما می دهد.»^۲

امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می کند که فرمود:

پدرم (امام صادق علیه السلام) به من دستور داد تا نزد مفصل بن عمر (یکی از یاران آن حضرت) بروم و او را در سوگ فرزندش تسلیت بگویم. پدرم فرمود: سلام مرا به مفصل برسان و به او بگو: ما قبل از مرگ فرزندت، فرزندان اسماعیل را از دست دادیم و در مصیبتش صبر کردیم، پس تو هم همچون ما صبر کن. و بدان که هر گاه ما کاری را بخواهیم و خداوند کاری دیگر را اراده کند، در برابر فرمان الهی تسلیم هستیم.^۳

در روایات اسلامی استجابت دعا، بی نیازی، تحصیل رضای الهی و آرامش جسمی و روحی از جمله آثار ارزنده رضا و تسلیم شمرده شده است.^۴

۲-۳-۴. فرجام نارضایتی

نزدیک شدن به مرز شرک و کفر، فرجام نارضایتی در برابر خداست. هرکس به قضای الهی راضی نباشد، در حقیقت، از مرز سرزمین ایمان خارج شده، وارد وادی کفر شده است. چه اینکه، اگر ما خداوند را یکتا مؤثر در عالم وجود دانسته، اراده او را بر همه چیز و همه کس غالب می دانیم؛ پس چرا به حکم و اراده او راضی نباشیم؟! حضرت علی علیه السلام می فرماید: «هرکس به قضا (و قدر خدا) راضی نباشد؛ کفر در دینش راه

۱. ر.ک. صفات (۳۷)، آیات ۱۰۲-۱۰۷.

۲. نعمان بن محمد مغربی، شرح الاختیار فی فضائل الأئمة الاطهار علیهم السلام، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۴۶ و سید بن طاووس، غم نامه کربلا (ترجمه اللهوف)، مترجم محمد محمدی اشتهاردی، تهران، مظهر، ۱۳۷۷، ص ۸۷.

۳. محمد باقر مجلسی، همان، ج ۷۹، ص ۱۰۳.

۴. ر.ک. محمد باقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۱۳۵ و ۱۳۹.

پیدا کرده است.^۱ از این رو، حقیقت دین و ایمان، تسلیم محض در برابر فرمان پروردگار و خشنودی به آن چیزی است که به امر او در جهان هستی به وقوع می‌پیوندد. در روایتی، پیامبر اکرم ﷺ از قول خداوند متعال نقل می‌کند که: «هرکس نسبت به قضای من راضی نباشد، و به قَدَر من ایمان نداشته باشد، (برای خویشتن) پروردگاری غیر از من بجوید.»^۲

۴-۴. آراستگی

سرشت آدمی، زیبایی و آراستگی را دوست دارد و همین میل درونی، او را به سوی کسب زیبایی و آراستگی سوق می‌دهد. اسلام نیز که دین فطرت است و تعدیل و تربیت همهٔ زوایای روحی و فطری بشر را به عهده دارد، به حس جمال‌دوستی و زیباطلبی انسان عنایت داشته است. در بیان حضرت صادق (ع) آمده است: «خداوند، زیبایی و آراستگی را می‌پسندد و از فقر و فقرنمایی بدش می‌آید.»^۳

افزون بر شرع مقدّس، عقل سلیم نیز بر ضرورت آراستگی و زدودن آلودگی حکم می‌دهد. افکار عمومی و عرف جامعه نیز آراستگی، نظافت، انسان‌های مرتب، محیط زیبا و مانند آن را می‌پسندد و خلاف آن را طرد می‌کند. حال که شرع و عقل و عرف بر ضرورت آراستگی اتفاق نظر دارند، این پرسش پیش می‌آید که حدّ و مرز آراستگی چیست؟

۴-۴-۱. حدّ و مرز آراستگی

مفهوم و ضرورت آراستگی مورد اتفاق همگان است، ولی چون سلیقه‌های افراد، ملّتها و مکتب‌ها در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون، بی‌شمار است، هرگز نمی‌توان الگوی ثابتی را ارائه داد تا مورد عمل قرار گیرد؛ اما می‌توان معیار «عرف و اعتدال» را پذیرفت و بر محور آن‌ها برنامهٔ تزئین و تجمّل را طراحی کرد، به گونه‌ای که، نه به‌طور کلی از آراستگی، نظافت و تزئین بدن و لباس و وسائل زندگی، دست شست و نه آن را اصل قرار داد؛ به گونه‌ای که، همهٔ همّت خویش و درآمد را صرف تزئین و تجمل کرد و به اصطلاح به تجمل‌گرایی و زندگی اشرافی و

۱. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۵، ص ۴۰۸.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۱۳۹.

۳. همان، ج ۷۶، ص ۳۰۳.

لوکس روی آورد. هر دو کار، تفریط و افراط و ناپسند و نکوهیده است. امیر مؤمنان علیه السلام بهترین الگوی تجمل را چنین معرفی می‌کند: «نیکوترین شکل زندگی آن است که شما را به مردم نزدیک کند و در میان آنان جملتان بخشد و زبان آنان را نیز از [گفت‌وگو درباره] شما بازدارد.»^۱ سخن حکیمانه نخستین امام معصوم سه شاخص را برای زندگی معتدل و متعارف بیان می‌کند:

۱. لباس، کفش، موهای سر و صورت، وسعت و معماری منزل، اثاثیه و برنامه غذایی، رفت و آمد و ... باید مثل بقیه مردم یا نزدیک به آن‌ها باشد؛ به گونه‌ای که، فرد را تافته‌ای جدا بافته از جامعه بار نیابد و بین او و مردم فاصله نیندازد و سبب طبقه‌بندی و تشّت جامعه و رنگ باختن برادری و انسجام و همرنگی مردم نشود؛

۲. وضعیت لباس و بدن و منزل و زندگی باید نیکو، مرتب و مزین و خوش‌نما باشد؛ چراکه هرچه متعلق به ماست، معرف بُعدی از زندگی ما نیز به‌شمار می‌رود؛

۳. همچنین، وضعیت زندگی نباید انگشت‌نما و به اصطلاح، ورد زبان مردم شود: ژنده‌پوشی، درویشی، رها کردن موی سر و صورت، بی‌اهمیتی به نظافت و ... از یک سو، و از سوی دیگر، پوشیدن لباس فاخر با رنگ‌های زننده و غیرمعمول، معماری عجیب و غریب منزل، تزئین اشرافی منزل و اتومبیل، آراستن جلف و افراطی موی سر، خرید اشیای لوکس و تجملی با قیمت‌های گزاف و مانند آن، اسباب آن می‌شود که شخص زبانزد خاص و عام شود و این همان حالتی است که امیر مؤمنان، مردم را از آن نهی کرده است.

۴-۲-۴. هدف‌مندی آراستگی

فرآن مجید یکی از ویژگی‌های مؤمنان را پرهیز از کارهای لغو و بیهوده می‌داند و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (مؤمنون: ۳)؛ و آن‌ها که از بیهودگی روی گردانند.» بر مبنای این آیه شریفه، همه افکار، گفتار و کردار مؤمن، هدفدار است و این اهداف نیز خردمندانه و در جهت تأمین زندگی مادی یا معنوی فرد یا جامعه تنظیم شده و جملگی در مسیر هدف‌نهایی - که قرب الی الله است - قرار گرفته است.

درباره تزئین و تجمل نیز چنین هدفی مدنظر قرار می‌گیرد و آراستگی به هدف خردمندانه‌ای

۱. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۲، ص ۵۱۰.

راه می‌یابد، مانند بهداشت تن و روان، نظم و انضباط عمومی، حفظ شئون انسانی و اسلامی، زیباسازی محیط، تقویت شور و نشاط اجتماعی، احترام به مسلمانان، حفظ حیثیت و آبروی خود و خانواده و مانند آن.

از موارد یاد شده، بهتر و مهم‌تر، آراستگی و خودآرایی برای خداست که مؤمن می‌کوشد به‌گونه‌ای خود و زندگی‌اش را بیاراید و سروسامان دهد که رضایت او را جلب کند. قرآن مجید برای هدف‌مند کردن حس زیبایسندی مؤمنان، به آنان چنین سفارش می‌کند:

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ... (اعراف: ۳۱).

ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به هر مسجدی، با خود بردارید. تزئین و آراستگی، شانه زدن و مرتب کردن ظاهر برای هر نماز و غسل زیارت امام از جمله مصادیق زینت شمرده شده است که وجه مشترک و هدف همه آن‌ها آمادگی برای برپایی عبادت پروردگار است. به سخنی از رسول اکرم ﷺ در این باره دقت فرمایید: «دین اسلام پاکیزه است، شما نیز پاکیزه باشید؛ چراکه جز [افراد] پاکیزه کسی وارد بهشت نمی‌شود.»^۱

۴-۳. آراستگی معنوی

دانستیم که آراستگی باید برای خدا، مردم و جامعه اسلامی باشد تا ارزشمند و معقول محسوب شود. این‌گونه آراستگی هنگامی جلوه کامل می‌یابد که با آراستگی معنوی همراه شود؛ به این معنا که، فضای ذهن و دل و محیط زندگی مؤمن نیز با نام و یاد خدا و عمل خالصانه معطر گردد، فکر و سخنش خدایی شود، اخلاق زشت از زندگی‌اش رخت بر بندد، کینه و حقد و حسد را از دل خود بیرون بریزد، همراه لباس و سر و صورت مرتب، اعمال و کردارش نیز مرتب شود و به موازات زینت ظاهر، به زینت باطن خود پردازد و این سخن امام علی ﷺ را تابلو زندگی قرار دهد که فرمود: «نیکویی صورت جمال ظاهری است و نیکویی سیرت، جمال باطنی است.»^۲

اگر عطر خوشبو است، راستی و صداقت و اخلاص خوشبوتر است و اگر چرک و کثافت بدن و لباس، مشام معاشران را می‌آزارد، بوی گند گناه و معصیت، فرشتگان را

۱. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲، ص ۲۷۶.

۲. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۳۱۳.

اذیت می‌کند. همان امام به پیروان خود چنین سفارش می‌کند: «دل‌هایتان را از چرک گناهان، پاک سازید.»^۱

۴-۵. نیکی به پدر و مادر

یکی از مسائل مهم اخلاقی مورد توجه اسلام، رعایت حقوق پدر و مادر است که انسان می‌تواند در سایه آن به کمالات معنوی برسد.

۴-۵-۱. رهنمودهای قرآن و روایات

خداوند حکیم احترام به پدر و مادر و فرمانبرداری از دستورهای مشروع آنان را در آیات قرآن یادآوری کرده است:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (اسراء: ۲۳).

خدای تو حکم کرد که جز او هیچ کس را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید.
در ادامه آیه، فرزندان را به مهربانی، برخورد نیک و سخن و رفتار متواضعانه نسبت به پدر و مادر فرمان می‌دهد:

فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (اسراء: ۲۳-۲۴).

... به آنان اف (اوه) نگو و آزار به آنان نرسان و با ایشان از روی تکریم سخن بگو، پیوسته پر و بال تواضع و کوچکی را با رحمت و مهربانی برایشان بگستر و بگو پروردگارا، چنان‌که آنان مرا در کودکی پرورش دادند، تو در حق آنان رحمت و مهربانی فرما.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خشنودی خدا در خشنودی پدر و مادر و نارضایتی پروردگار در ناخشنودی پدر و مادر است.»^۲

منصور بن حازم می‌گوید: خدمت امام ششم عرض کردم: کدام اعمال ارزش بیشتری دارد؟ فرمود: «خواندن نماز در اول وقت، نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدا.»^۳

۱. همان، ج ۴، ص ۲۵۷.

۲. حسین بن محمدتقی نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۱۷۵.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۲۱، ص ۴۸۸.

۴-۵-۲. در برابر پدر و مادر چه باید کرد؟

سزاوار است که انسان نیازهای پدر و مادر را تأمین کند و آنها را در مشکلات زندگی یاری نماید و هرگاه می‌خواهد چیزی به آنها بدهد، دست خود را بالاتر از دست آنان نگیرد، آنها را به اسم صدا نزند، جلوتر از ایشان راه نرود، قبل از آن دو ننشیند و در هنگام نشستن به آنها تکیه نکند.^۱ از روایات معصومان علیهم‌السلام استفاده می‌شود که احترام مادر بالاتر از احترام پدر است.^۲

۴-۵-۳. احترام پس از مرگ

وظیفه انسان نسبت به پدر و مادر با مرگشان پایان نمی‌پذیرد، زیرا مرگ، نیستی و نابودی نیست که رسالت انسان نیز پایان پذیرد. فرزندان باید برایشان توشه‌ای بفرستند و اگر تکلیف واجبی از آنان ترک شده یا بدهی به دیگران دارند، برای انجام و پرداخت آن اقدام کنند و آنان را از گرفتاری نجات دهند. برای پدر و مادر و به نیت آنان نماز بخوانند و روزه بگیرند و برایشان صدقات و خیرات بدهند، گرسنگان را از طرف آنان سیر کنند و برهنگان را بپوشانند و به مشکلات خانواده‌های محروم و گرفتار رسیدگی کرده، به نیابت از آنان زیارت و حج کنند و ثواب کارهای خود را به روح آنان هدیه کنند و گاهی به زیارت قبر آنان رفته و برایشان قرآن بخوانند. پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این باره فرمود:

سرور نیکوکاران در روز قیامت کسی است که پس از مرگ پدر و مادر به آنها نیکی کرده باشد.^۳

مردی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسید: آیا بعد از مرگ پدر و مادر نیز از نیکوکاری در حقشان چیزی مانده است؟ فرمود، آری، درود فرستادن بر آنها، استغفار کردن در حقشان، به پیمان‌های آنان وفا نمودن، دوستانشان را اکرام کردن و به بستگانشان رسیدگی کردن.^۴

۴-۵-۴. آثار نیکی به پدر و مادر

خدمت و نیکی نسبت به پدر و مادر آثار و فواید ارزنده‌ای در دنیا و آخرت برای فرزند دارد،

۱. ر.ک. همان، ج ۲، ص ۵۷؛ محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۸۳.

۳. همان، ص ۸۶.

۴. حسین بن محمدتقی نوری، همان، ج ۲، ص ۱۱۴.

از جمله طولانی شدن عمر، گشایش در روزی، نیکی فرزندان به انسان، برخورداری از ثواب حج مقبول، خشنودی پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام، مرگ آسان و حسابرسی آسان در قیامت.^۱

۴-۶. حُسن خُلق

۴-۶-۱. معنای حسن خلق

واژه «حسن خلق» به معنای عام، همه کردار، گفتار و صفات نیکو را شامل می‌شود، ولی بیشتر به معنای نرم‌خویی، زیباگویی و خوش‌برخوردی به کار می‌رود. شخصی از امام صادق (ع) درباره حسن خلق توضیح خواست، آن حضرت در پاسخ فرمود: «رفتارت را ملاطفت‌آمیز و سخت را پاکیزه کرده با خوشرویی برادرت را ملاقات کنی.»^۲

۴-۶-۲. ارزش خوشخویی

این صفت زیبا در کلام آسمانی رسول اکرم ﷺ به عنوان سنگین‌ترین عمل در ترازوی قیامت آمده است.^۳ حضرت علی (ع) نیز آن را سر رشته هر کار نیکی دانسته^۴ و امام صادق (ع) نیز اظهار فرموده که زندگی بدون خوش خلقی، شیرین و گوارا نخواهد بود.^۵

این گونه ارج‌گذاری و ستایش از «حسن خلق»، این خوی پسندیده را در ردیف مهم‌ترین فضایل انسانی قرار می‌دهد. و هر انسانی را موظف می‌کند تا خود را بدان آراسته کند و به سهم خود فضای زیست اجتماعی را گوارا و معطر گرداند و بدین‌سان همه مردم در محیطی گرم و صمیمی به زندگی خویش ادامه دهند.

۴-۶-۳. منشأ خوش‌خلقی

شکوفه‌های زیبای نرم‌خویی بر درخت تنومند و شاداب عقل و خرد می‌شکفت و از منبع اصیل بزرگواری خاندان تغذیه می‌شود؛ در روایات اسلامی خردورزی،^۶ بزرگواری خانوادگی،^۷

۱. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۸۰-۸۶؛ محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۷، ص ۴۱۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۰۳.

۳. ر.ک. همان، ص ۹۹.

۴. ر.ک. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۳، ص ۳۹۳.

۵. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۸، ص ۲۴۴.

۶. ر.ک. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۷. ر.ک. همان، ج ۳، ص ۳۹۲.

خوش طینتی^۱ و حیا^۲ منشأ حسن خلق معرفی شده است.

۴-۶-۴. رابطه با دین

خوش اخلاقی یک خوی زیبای انسانی است و در وجود هر کس - صرف نظر از آیین و مرامش - ممکن است یافت شود، با این وصف، ارتباطی ناگسستگی با شریعت مقدس الهی دارد. پیام‌آوران خدا، بدون استثنا، خوشخو بوده‌اند،^۳ و خوش اخلاقی نه تنها علامت تدین است، بلکه به تعبیر پیامبر بزرگوار ﷺ، نصف دین را تشکیل می‌دهد.^۴ از سخن حضرت امام باقر ﷺ نیز برمی‌آید که هر چه مؤمن خوشخوتر باشد، ایمانش کامل‌تر است.^۵

۴-۶-۵. همراهی با دیگر سجایای اخلاقی

سجایای اخلاقی در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و گاه به شکل جمعی، آثار ارزشمندی را خلق می‌کنند؛ در روایات اهل بیت ﷺ همان‌گونه که حسن خلق به‌طور انفرادی مورد بحث قرار گرفته، گاه نیز با فضایل دیگر همراه شده است که علاوه بر اثبات مطلب فوق، خوشخویی را با آن فضایل هم‌سنگ می‌داند:

رسول خدا ﷺ، خوش‌خویی را هم‌ردیف تقوا دانسته و آن دو را قوی‌ترین عامل ورود به بهشت معرفی کرده است.^۶

امام صادق ﷺ در سخنی، خوش‌خویی و سه فضیلت دیگر را کامل‌کننده ایمان دانسته و فرموده است: «چهار ویژگی اگر در کسی باشد، ایمانش کامل است: راستگویی، امانتداری، حیا و خوش‌خویی.»^۷

۴-۶-۶. آثار حسن خلق

الف) آثار اجتماعی: آثار اجتماعی خوش‌خلق که تأثیر بسزایی در بهبودی جوّ اجتماع

۱. ر.ک. همان، ص ۳۹۱.

۲. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۵۶.

۴. ر.ک. محمد بن حسن شیخ حر عاملی، همان، ج ۱۲، ص ۱۳۴.

۵. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۹۹.

۶. ر.ک. همان، ص ۱۰۰.

۷. همان، ص ۹۹.

می‌گذارد و همگان از آن برخوردار می‌شوند، عبارت‌اند از: جلب دوستی و محبت دیگران،^۱ آبادانی شهرها و درازی عمرها.^۲

ب) آثار فردی: بیشتر آثار مفید حسن خلق، فردی است و نصیب صاحبش می‌شود. این آثار عبارت‌اند از: زیاد شدن روزی،^۳ دستیابی به خیر دنیا و آخرت،^۴ پاداش مجاهد در راه خدا،^۵ مقام روزه‌گیر شب‌زنده‌دار،^۶ نابودی گناهان^۷ و بهشت جاویدان.^۸

۴-۷. راست‌گویی و امانت‌داری

«صدق» و «امانت‌داری» دو اصل از اصول اخلاق اسلامی هستند که ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند؛ امانت‌داری، نتیجه راست‌گویی است و راست‌گویی، نتیجه امانت‌داری است. امیر مؤمنان، علی‌علیه‌السلام، درباره ارتباط این دو فضیلت می‌فرماید: «هرچه امانت‌داری قوی‌تر گردد، راستی بیشتر می‌شود.»^۹ آن حضرت، در سخن دیگری، راست‌گویی را با امانت‌داری مساوی دانسته است.^{۱۰}

۴-۷-۱. پایه و اساس ایمان

دو فضیلت گران‌سنگ «راست‌گویی» و «امانت‌داری» ارتباط مستقیم و ضروری با ایمان و اعتقاد به خدا دارند و هرچا ایمان هست، این دو باید باشند و در مقابل، نبودن این دو صفت در وجود کسی، نشان از نبودن ایمان واقعی در وجود او دارد.

امیر مؤمنان علیه‌السلام راست‌گویی و امانت‌داری را اساس و پایه ایمان دانسته، می‌فرماید: «ایمان بر راست‌گویی و امانت‌داری بنا شده است.»^{۱۱}

۱. ر.ک. همان، ج ۱، ص ۲۷.

۲. ر.ک. همان، ج ۲، ص ۱۰۰.

۳. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۵، ص ۲۵۷.

۴. ر.ک. همان، ج ۶۸، ص ۳۸۴.

۵. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۰۱.

۶. ر.ک. همان، ص ۱۰۳.

۷. ر.ک. همان، ص ۱۰۰.

۸. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۳۸۳.

۹. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۳، ص ۱۳۴.

۱۰. ر.ک. همان، ج ۱، ص ۱۳.

۱۱. همان، ج ۴، ص ۳۱۸.

همچنین، دربارهٔ راست‌گویی می‌فرماید: «راست‌گویی، نیرومندترین پایهٔ ایمان است.»^۱ و دربارهٔ امانت می‌فرماید: «کسی که به امانت عمل کند، به تحقیق، دینداری را تکمیل کرده است.»^۲ به همین دلیل، راست‌گویی و ادای امانت در میان مؤمنان، رونق خاصی دارد و قرآن مجید، امانت‌داری را از ویژگی‌های جامعهٔ ایمانی شمرده و فرموده است:

وَالَّذِينَ هُمْ لَا مَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (مؤمنون: ۸).

مؤمنان (واقعی) کسانی هستند که امانت و عهد خویش را مراعات می‌کنند.

اهمیت این مسئله به قدری است که امام صادق^{علیه السلام}، جامعهٔ اسلامی را با راست‌گویی و امانت‌داری ارزیابی می‌کند و می‌فرماید: «به فراوانی نماز، روزه، حج، کارهای خوب و ناله‌های شبانه آن‌ها نگاه نکنید، بلکه به راست‌گویی و امانت‌داری آنان بنگرید (و آن را ملاک مسلمانی بدانید).»^۳

از این حدیث شریف به دست می‌آید که بُعد اجتماعی اسلام به مراتب مهم‌تر از بُعد فردی آن است و اصولاً امتیاز اساسی اسلام نسبت به ادیان دیگر همین است که بیشتر به اداره و تهذیب و تربیت جامعهٔ انسانی نظر دارد، و تربیت و تهذیب فردی و ارتباط انسان با خدا را برترین برنامه برای رسیدن به آن مقصود و هدف مهم‌تر می‌داند.

۴-۷-۲. مبنای رسالت همهٔ پیامبران

بسیاری از معارف الهی میان همهٔ ادیان آسمانی مشترک بوده است، مانند دعوت به توحید، معاد، عبادت خدای یگانه، تقوا و ... از جمله این مشترکات، راست‌گویی و امانت‌داری است. امام صادق^{علیه السلام} در این باره می‌فرماید: «خداوند هیچ پیامبری را جز به راستی سخن و ادای امانت، مبعوث نکرد.»^۴

همهٔ پیامبران الهی راست‌گو و امانت‌دار بوده‌اند، آنچه گفته‌اند، واقعیت داشته و سخن ناحق نگفته‌اند و در امانت‌های خدا و مردم، کم‌ترین خیانتی نورزیده‌اند و هرچه را به‌عنوان امانت به عهده گرفته‌اند، در زمان خود به‌خوبی ادا کرده‌اند.

۱. همان، ج ۲، ص ۶.

۲. همان، ج ۵، ص ۴۴۸.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۹.

۴. همان، ص ۲.

تعاون اصلی اخلاقی - اجتماعی است که پایه و اساس زندگی اجتماعی افراد بشر را تشکیل می‌دهد و عامل اصلی رشد و پیشرفت انسان‌هاست. با تعاون و دست در دست یکدیگر قرار دادن، بهتر می‌توان به رفع گرفتاری‌ها و مشکلات، دفاع از حقوق یکدیگر، مبارزه با دشمنان و ناهلان و ... پرداخت.

۴-۸-۱. ابعاد تعاون

قرآن کریم و اولیای گرامی اسلام به تشریح ابعاد تعاون که مورد تأیید عقل و شرع بوده پرداخته و محورهای اساسی آن را مشخص کرده‌اند:

الف) تعاون در کارهای نیک: تعاون در انجام دادن کارهای نیک و خدایسندانه از زیباترین ابعاد تعاون است:

... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (مائده: ۲).

و [همواره] در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون و همکاری داشته باشید و [هرگز] در راه گناه و تعدی همکاری نکنید و از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید که مجازات خدا شدید است.

ب) مشارکت در اجرای حق: مشارکت در اجرای حق، موجب می‌شود پرچم حق در جامعه برافراشته شده و از هرگونه ظلم و حق‌کشی و بی‌عدالتی جلوگیری شود. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «بخشی از حقوق واجب الهی بر بندگان این است که برای اجرای حق در میان خود تعاون و همکاری کنند.»^۱

پ) همکاری در هدایت و اصلاح دیگران: یاری دادن برادران دینی برای هدایت، اصلاح و تهذیبشان باعث رشد و تعالی آنان شده و برکات آن در جامعه نمودار می‌شود. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «برادر دینی‌ات را در هدایتش [به‌سوی رشد و کمال] کمک و یاری نما.»^۲

و در سخنی دیگر می‌فرماید:

۱. همان، ج ۲۷، ص ۲۵۲.

۲. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۲، ص ۱۷۸.

دلسوزترین مردم نسبت به تو کسی است که جهت اصلاح نفست بیشترین یاری را به تو برساند.^۱

ت) همراهی در انجام طاعات و عبادات: همراهی با دیگران و کمک به آنان در انجام طاعات و عبادات الهی به مرور زمان، همه افراد را در یک مسیر قرار داده و به سوی یگانه معبود حقیقی عالم سوق می‌دهد. مولای متقیان، علی علیه السلام، می‌فرماید:

بهترین یار انسان کسی است که کمک و همراه او در انجام دادن طاعت و عبادت پروردگار باشد.^۲

۲-۸-۴. پیامدهای همکاری نکردن با دیگران

برخی از پیامدهای زیان‌بار بی‌توجهی به تعاون و همکاری عبارت‌اند از:

الف) خروج از اسلام: بی‌توجهی به گرفتاری‌ها و مشکلات مسلمان‌ها و همکاری نکردن با آنان در مواقعی که نیاز شدید به کمک و پشتیبانی دارند، نشانه بی‌اعتقادی فرد بوده، او را از حوزه اسلام و جامعه اسلامی خارج می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید:

هرکس چنین شود که به امور مسلمان‌ها همت نگمارد، چیزی از اسلام در او نیست. و کسی که شاهد باشد انسانی فریاد می‌زند و از مسلمانان کمک می‌طلبد، اما به او کمک نکند، جزو مسلمان‌ها نیست!^۳

ب) قطع شدن ولایت الهی: یاری نرساندن به مسلمانی که برای رفع نیازمندی خود به برادر دینی‌اش پناه می‌آورد و درخواست کمک و همکاری می‌کند، موجب خارج شدن انسان از گروه مؤمنان می‌شود و ولایت الهی از او قطع می‌شود. امام کاظم علیه السلام در این باره می‌فرماید:

هرکس که برادر دینی‌اش برای حلّ پاره‌ای از مشکلات خود به او پناه آورد و وی با آنکه توانایی حلّ آن را دارد، از انجام خواسته او سر باز زند، همانا ولایت خدای بزرگ را از خود قطع کرده است.^۴

۱. همان، ص ۴۸۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۲، ص ۲۱.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۶۶-۳۶۷.

پ) بی‌کسی در دنیا و آخرت: اگر فرد مسلمانی درحالی‌که توانایی دارد، برادر دینی خود را در کشاکش سختی‌ها و مشکلات تنها و بی‌یاور گذارد، به همین نسبت، خداوند او را هم در دنیا و هم در آخرت بی‌یاوریاور خواهد گذاشت و از امدادهای خود محرومش خواهد کرد. امام صادق^ع در این باره می‌فرماید:

هیچ مؤمنی برادر دینی خود را درحالی‌که توانایی یاری‌اش را دارد، تنها و بی‌یاور نخواهد گذاشت، مگر آنکه خداوند او را در دنیا و آخرت تنها و بی‌یاور می‌گرداند.^۱

ت) عذاب الهی: سهل‌انگاری و کوتاهی نمودن درباره‌ی کسی که نیازمند کمک و همیاری است دور از انسانیت و دینداری بوده فرد را به عذاب الهی دچار می‌کند. امام صادق^ع در این باره می‌فرماید:

هریک از شیعیان ما که نزدیکی از برادران دینی خود برود و از او برای رفع نیازش کمک بخواهد، اما او با اینکه توانایی یاری‌وی را دارد، کوتاهی کند، خداوند، او را به برآوردن نیازهای دشمنان ما گرفتار می‌کند، تا به واسطه‌ی آن در قیامت عذابش نماید.^۲

۴-۹. رعایت حقوق دیگران

مؤمن تنها در برابر خدا مسئول است و همه‌ی کارهایش با وزنه‌ی اخلاص سنجیده می‌شود و بس و هرگز نباید کمترین کاری را برای غیرخدا انجام دهد. در مرحله‌ی اجرای فرمان خدا و مرزبندی قانون و جداسازی راه از بیراهه و پرهیز از ظلم و بیهوده‌کاری، رعایت حقوقی که خدا و خرد - که خود معیاری الهی است - تعیین می‌کنند الزامی است. این حقوق به سه دسته‌ی حق‌الله، حق‌النفس و حق‌الناس (حقوق دیگران) تقسیم می‌شود.

۴-۹-۱. اهمیت ادای حقوق مردم

هیچ خردمندی در لزوم رعایت حقوق دیگران تردید نمی‌کند و بی‌شک، پرداخت حقوق مردم در همه‌ی زمینه‌ها و به شکل عام و فراگیر، از اصول شریعت اسلامی است و در سخنان رهبران

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۳۱۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۶۷.

اسلام با تعبیرهای نغز و بلندی چون رکن دین،^۱ زمینه‌ساز ادای حقّ الله،^۲ برترین عبادت،^۳ یکی از درجات توبه^۴ و سبب ورود به بهشت^۵ مورد تأکید قرار گرفته است.

۴-۹-۲. چگونگی ادای حقوق

بدیهی است که احقاق حق دیگران به موارد خاص یا افراد به‌خصوصی منحصر نمی‌شود، بلکه به‌طور عام و فراگیر، هر صاحب حقّی را شامل می‌شود؛ خُرد باشد یا کلان، غریبه باشد یا آشنا، مسلمان باشد یا نامسلمان، زن باشد یا مرد... حتی در فرهنگ اسلام، حیوانات نیز حقوقی دارند که رعایت آن بر مسلمانان لازم است.^۶

واضح است که هر گروهی، به تناسب ارتباطی که با انسان دارد، از حقوق شایسته خویش برخوردار می‌شود که ممکن است با حقوق گروه دیگر تفاوت داشته باشد. به‌طور مثال، همسر و والدین، هریک حقوقی بر گردن انسان دارند که برخی مشترک و برخی کاملاً متفاوت از یکدیگر است؛ همچنین، مؤمنان حقوقی برعهده یکدیگر دارند که بیگانگان از دین از آن محرومند؛ رهبر، حقوقی برعهده ملت دارد که دیگر مسئولان از چنان حقوقی بهره‌مند نیستند و... نتیجه اینکه تنوع و گوناگونی حقوق، سبب تعدّد راه‌های احقاق و ادای آن می‌شود.

شاید بتوان گفت ارزشمندترین گنجینه‌ای که حقوق لازم را در خویش جمع کرده، حدیث گهربار حضرت امام زین‌العابدین (ع) در نامه‌ای با عنوان «رسالة الحقوق» به یکی از اصحابش است که با نظمی دقیق و بیانی شیوا پنجاه حق ضروری را تشریح کرده و شیفتگان حقیقت را از آبشخور عصمت، سیراب ساخته است.^۷

۱. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۵، ص ۳۷۷.

۲. ر.ک. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۳، ص ۳۷۰.

۳. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۷۰.

۴. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶، ص ۲۷.

۵. ر.ک. همان، ج ۸، ص ۵۸.

۶. ر.ک. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱۱، ص ۴۷۵-۴۹۷.

۷. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۲.

۳-۹-۴. نکوهش پایمال کردن حقوق

به همان نسبت که در اسلام بر رعایت حقوق، پافشاری شده، نادیده انگاشتن حق مردم، با عنوان‌های تکان‌دهنده‌ای مانند گناه کبیره،^۱ نشانه سبک شمردن دین،^۲ سبب خواری،^۳ از بین برنده برکت روزی،^۴ عامل بازخواست در روز قیامت^۵ و سبب ورود به دوزخ،^۶ سخت نکوهش شده است.

۱۰-۴. عفو و گذشت

عفو و گذشت یکی از مکارم والای انسانی، بلکه به قول امام علی علیه السلام تاجی زینت‌بخش بر سر همه آن‌هاست: «گذشت زینت بزرگواری‌هاست».^۷

این خوی پسندیده، پرتوی از مسرت واقعی و موجی از عواطف و احساسات انسان دوستانه را در دل‌ها ایجاد می‌کند، کینه‌ها و دشمنی‌ها را از آن می‌زداید و موجب می‌شود که خصم دست از خصومت برداشته، طرح دوستی و محبت بریزد.

۱-۱۰-۴. جایگاه عفو در اسلام

بررسی منابع اسلامی نشان می‌دهد که «گذشت» یکی از اصول اساسی در برخورد با لغزش افراد است. قرآن کریم، حتی در همان آیاتی که کیفر و مجازات را برای مجرمان و گناهکاران تشریع می‌کند و مؤمنان را از خطر و زیان آنان برحذر می‌دارد، گذشت و چشم‌پوشی از خطایشان را نیز به‌عنوان یک ارزش برتر مطرح می‌کند. به‌عنوان مثال، در آیه‌ای پس از بیان چگونگی حکم قصاص می‌فرماید:

فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ ... (بقره: ۱۷۸).

پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد (و از قصاص او صرف نظر شود) باید از راه پسندیده پیروی کند و (دیه را) با نیکی به عفو‌کننده بپردازد.

۱. ر.ک. همان، ج ۱۰، ص ۲۲۹.

۲. ر.ک. همان، ج ۷۴، ص ۲۷۸.

۳. ر.ک. همان، ج ۷۸، ص ۲۴۲.

۴. ر.ک. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۲۷، ص ۳۲۵.

۵. ر.ک. همان، ج ۱۲، ص ۲۱۳.

۶. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۳۷۷.

۷. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

در آیه دیگری از پیامبر ﷺ می‌خواهد که به طریقه نیکو از اشتباهات مردم درگذرد: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (حجر: ۸۵)؛ به طریق نیکو گذشت کن.»
از امام علی علیه السلام در تفسیر این آیه چنین نقل شده است: «صفح جمیل، عفو بدون عتاب و سرزنش مجرم است.»^۱

۴-۱۰-۲. حدود عفو

واژه «عفو» در متون اسلامی گاهی در برابر انتقام و گاهی در برابر عقوبت و مجازات به کار می‌رود. آنجا که عفو در برابر انتقام به کار گرفته شده، چون منظور از انتقام، تسکین خاطر انتقام گیرنده است و او تمام همت خود را صرف فرونشاندن آتش خشم خویش می‌سازد و هیچ‌گونه نظری به اصلاح و هدایت طرف مقابل ندارد؛ در این صورت، عفو صد در صد ارزش محسوب می‌شود.

ولی اگر عفو در برابر عقوبت و مجازات شخص خطاکار به کار رود و انسان متحیر شود بین اینکه خطاکار را ببخشد یا او را به طور عادلانه مجازات کند، دیگر عفو به طور مطلق ارزش محسوب نمی‌شود و مجازات هم همیشه ناپسند و نکوهیده نیست، بلکه انتخاب یکی از دو راه تا حدود زیادی به دو عامل تعیین کننده بستگی دارد:

۱. نوع جرم

۲. وضعیت مجرم

اگر جرم و تجاوز نسبت به حقوق شخصی باشد و زیان ناشی از خطا و لغزش، متوجه فرد یا گروه محدودی شود؛ در این صورت، عامل دوم (وضعیت مجرم) تعیین کننده است؛ به این معنا که، باید دید آیا عفو و اغماض، موجب پشیمانی و اصلاح مجرم می‌شود یا بر جرئت و جسارت او در تکرار عمل ناپسندش می‌افزاید.

انسان‌های با فضیلت و بزرگوار، اگر طرف مقابل را از کرده خود پشیمان و شایسته عفو و بخشش ببینند، به سادگی از او درمی‌گذرند؛ اما اگر به این نتیجه برسند که عفو مجرم، او را گستاخ‌تر می‌سازد و گذشت بزرگوارانه آنان را حمل بر ضعف یا ترس می‌کند، او را به خاطر جرمش تحت تعقیب قانونی قرار می‌دهند تا به کیفر عمل خود برسد.

۱. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۵۳۰.

به کارگیری بخشش درباره اشخاص لایق و خودداری از عفو در خصوص افراد فرومایه، همواره مورد توصیه و تأکید پیشوایان بزرگوار اسلام بوده است. امام علی علیه السلام کسی را که از روی علم و اطلاع مرتکب جرمی شده، شایسته عفو ندانسته، می فرماید: «آن که با بصیرت بر زشتی گناه، آن را مرتکب می شود، سزاوار عفو نیست.»^۱

اگر جرم و تجاوز، مربوط به حقوق جامعه باشد، در این صورت، چون پای حدود الهی و حقوق اجتماعی در میان است و سعادت عمومی در گرو اجرای آنهاست، ناگزیر حدود باید اجرا شود و حقوق باید تأذیه گردد؛ زیرا قانون و حرمت مال، جان، عرض و ناموس مردم مثل مرز و حصاری است که گرداگرد جامعه کشیده شده تا مردم در پناه آن در امنیت و آسایش زندگی کنند. اگر این مرز شکسته شود و قانون تحت عناوینی از قبیل عفو و گذشت به اجرا درنیاید، زمینه برای هرج و مرج و ناامنی فراهم شده و ادامه زندگی برای مردم دشوار خواهد شد. اصرار اسلام بر عفو و گذشت در حقوق شخصی است؛ اما ترحم و دلسوزی بر متجاوزان به حقوق جامعه را هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد.

۴-۱۰-۳. آثار عفو

در قرآن کریم و روایات پیشوایان معصوم علیهم السلام، آثار و برکات زیادی برای عفو بیان شده است. عفو الهی،^۲ نصرت خدا،^۳ طول عمر،^۴ عزت دنیا و آخرت،^۵ رهایی از دوزخ^۶ و پاداش بسیار،^۷ برخی از آثار ارزنده عفو و بخشش است.

۴-۱۱. ایثار

ایثار به معنای مقدم داشتن دیگران بر خویش است و گذشت از جان، مال، مقام، شخصیت و مانند آن را شامل می شود.

۱. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۳۹۱.

۲. ر.ک. نور (۲۴)، آیه ۲۲.

۳. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۴۰۲.

۴. ر.ک. همان، ج ۷۲، ص ۳۵۹.

۵. ر.ک. همان، ج ۶۸، ص ۴۲۰.

۶. ر.ک. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۳۹۸.

۷. ر.ک. همان، ج ۴، ص ۱۸۴.

۴-۱۱-۱. اهمیت ایثار در آیات و روایات

قرآن کریم با بیان شواهد و نمونه‌ها، ایثار را در ابعاد مختلف ستوده است. درباره ایثار جانی حضرت علی^{علیه السلام} می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ (بقره: ۲۰۷)؛ و بعضی از مردم برای به دست آوردن خشنودی خدا جان خویش را فدا می‌کنند.»

در جای دیگر ایثار مالی خاندان پیامبر^{صلی الله علیه و آله} را چنین می‌ستاید: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (انسان: ۸)؛ غذای خویش را با آنکه آن را دوست دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند.»

همچنین، از «انصار» - که در حال فقر، از برادران مهاجر خود، با تقسیم اموال و خانه‌های خویش پذیرایی کردند و آنان را بر خود مقدم داشتند - این‌گونه تمجید می‌کند: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (حشر: ۹)؛ دیگران را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خود فقیر و نیازمند باشند.»

در روایات معصومان^{علیهم السلام} نیز ایثار به عنوان «خوی و خصلت ابرار و برگزیدگان الهی، نیکوترین احسان و عالی‌ترین مرتبه ایمان» شمرده شده است، چنان‌که امیر مؤمنان^{علیه السلام} فرمود: «ایثار خوی نیکوکاران و شیوه نیکان است.»^۱

در جای دیگر فرمود: «ایثار نیکوترین احسان و بالاترین مراتب ایمان است.»^۲

کسی که جان بر کف از اسلام و مرزهای اسلامی دفاع می‌کند، خود را به آب و آتش می‌زند و چه بسا خون پاکش در راه پاسداری از اسلام و ارزش‌های اسلامی ریخته می‌شود، بالاترین درجه ایثار را داشته و محبوب‌ترین مقام را نزد خدا دارد؛ چنان‌که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} درباره ارزش خون‌های پاک شهیدان راه خدا می‌فرماید: «هیچ قطره‌ای در پیشگاه خداوند، محبوب‌تر از قطره خونی که در راه خدا ریخته می‌شود، نیست.»^۳

۴-۱۱-۲. بهترین نوع ایثار

مقدم داشتن دیگران بر خود، هرچند به چیز اندک، در روایات اسلامی امری پسندیده شمرده شده است.^۴ ترجیح حق بر باطل گرچه به ضرر انسان باشد، یکی دیگر از انواع ایثار است. امام

۱. همان، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. همان، ص ۳۱.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱۱، ص ۸.

۴. ر.ک. همان، ج ۹، ص ۴۲۹.

صادق علیه السلام فرمود: «از حقیقت ایمان، آن است که حق را، گر چه به زیان توست، بر باطل، گر چه به سود توست، ترجیح دهی.»^۱

اما مقدم داشتن خواست الهی بر هوای نفس بهترین نوع ایثار است که می تواند مصداق های مختلف جانی، مالی، آبرویی و ... داشته باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود:

خداوند بزرگ می فرماید: به عزت و جلال و شرف و بلندی مقامم سوگند که هیچ بنده مؤمنی خواست مرا بر خواست خود، در یکی از امور دنیا برنگزیند، جز آنکه بی نیازی را در وجودش قرار دهم و همتش را متوجه آخرت سازم و آسمان ها و زمین را عهده دار روزی اش گردانم و خودم برایش پشت سر تجارت هر تاجری هستم.^۲

۳-۱۱-۴. بهترین فایده ایثار

ایثار در کنار فواید گوناگونی که برای فرد و جامعه دارد، بهترین و زیباترین فایده اش، بروز و ظهور گوهرهای انسانی است. در صحنه های ایثار، جوهره واقعی، کرامت نفس، پاکیزگی، صفا و بلندی مرتبه انسان های بزرگوار آشکار می شود. به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام: «عِنْدَ الْإِثَارِ عَلَى النَّفْسِ تَتَبَيَّنُ جَوَاهِرُ الْكُرَمَاءِ»^۳ هنگام ایثار، گوهرهای (شرافت و بلندی مرتبه) کریمان آشکار می شود.»

۴-۱۲. وفای به عهد

وفاداری به وعده و پیمان، ریشه در سرشت و فطرت انسان ها داشته و نیازمند آموزش و فراگیری نیست و تعالیم انبیا و دیگر مربیان الهی، تلاشی در مسیر پرورش و شکوفاسازی این استعداد و بیان قوانین و حدود آن و پیامدهای بی وفایی و پیمان شکنی است.

۴-۱۲-۱. وفای به عهد در آیات و روایات

وفای به عهد در منابع اسلامی مورد تأکید زیاد واقع شده و شاید کمتر حکمی را بتوان یافت که دامنه اجرای آن تا این اندازه گسترش داشته باشد. خداوند متعال، در قرآن کریم ازسویی خود را

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۷، ص ۱۰۶.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۲۷۹.

۳. همان، ج ۴، ص ۳۲۶.

با وفاترین با وفایان عالم معرفی می‌کند: «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ (توبه: ۱۱۱)؛ چه کسی به پیمانش پایبندتر از خداست؟»

از سوی دیگر، بارها بندگان مؤمن خویش را به وفاداری و پایبندی به تعهداتشان دعوت کرده، از نقض عهد و بی‌وفایی باز می‌دارد.

خداوند در آیه‌ای ضمن بیان نشانه‌های اولوا الالباب (خردمندان حق‌جو) قبل از هر چیز، روی وفای به عهد و ترک پیمان‌شکنی انگشت نهاده، می‌فرماید:

الَّذِينَ يُوْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (رعد: ۲۰).

آن‌ها کسانی هستند که به عهد الهی وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند.

در آیه دیگری طیّ یک دستور کتبی، وفاداری به هر پیمانی را از مؤمنان می‌خواهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (مائده: ۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به پیمان‌ها وفا کنید.» این آیه شامل همه پیمان‌ها اعم از الهی، انسانی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و ... می‌شود و مفهوم بسیار وسیعی دارد که ناظر به تمام جنبه‌های فکری و عملی زندگی انسان است.

رسول اکرم ﷺ نیز وفای به عهد را از شرایط اساسی ایمان می‌داند و تخطّی از آن را در حکم بی‌دینی و بی‌ایمانی شمرده، می‌فرماید: «آن‌کس که به پیمانش وفادار نیست، دین ندارد.»^۱ در سیره پیامبر بزرگوار ﷺ آمده است که روزی با شخصی در کنار سنگی وعده دیدار داشت. آفتاب بالا آمد، هوا گرم شد، ولی او نیامد. یاران آن حضرت به ایشان عرض کردند: «خوب است از آفتاب به سایه بیایید.» حضرت فرمود: «من با او در اینجا وعده دیدار دارم و تا او نیاید از اینجا حرکت نخواهم کرد.»^۲

۲-۱۲-۴. احترام به همه پیمان‌ها

وفای به عهد و پیمان تنها در محدوده روابط داخلی جامعه اسلامی خلاصه نمی‌شود، بلکه مسلمانان موظّفند در برابر بیگانگان، کافران و دشمنان نیز به تعهدات خویش وفادار باشند. امام صادق ﷺ فرمود:

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۲، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۹۵.

در سه چیز هیچ بهانه‌ای از کسی پذیرفته نیست (و همه باید به آن‌ها عمل کنند):
ادای امانت به صاحبش چه نیکوکار باشد و چه بدکار، وفا به پیمان در برخورد با
نیکوکار و بدکار و نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند، چه بدکار.^۱
روشن است که لزوم وفا به پیمان‌های دو جانبه، تا زمانی است که از یک طرف نقض
نشده باشد، اما اگر پیمانی از یک طرف شکسته شد، دیگر طرف مقابل ملزم به وفاداری نیست.

۳-۱۲-۴. پیامدهای پیمان‌شکنی

به همان اندازه که در مورد وفاداری به عهد و پیمان تأکید شده، از پیمان‌شکنی و بی‌وفایی
نکوهش شده است. قرآن کریم بیشترین زیان ناشی از پیمان‌شکنی را متوجه شخص پیمان‌شکن
می‌داند و می‌فرماید: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ (فتح: ۱۰)؛ هرکس پیمان‌شکنی کند،
در حقیقت، به زیان خویش پیمان‌شکنی کرده است.»

سلب اعتماد عمومی، آفت دیگر پیمان‌شکنی است؛ احساس اعتماد متقابل، پشتوانه محکمی
برای فعالیت‌های هماهنگ اجتماعی و همکاری‌های وسیع مردمی است و روزی که وفای به عهد از
میان جامعه بشری رخت بر بندد و پیمان‌ها یکی پس از دیگری شکسته شود، سرمایه بزرگ اعتماد
عمومی به غارت خواهد رفت و جامعه به ظاهر متشکل، به اجزایی پراکنده و ناتوان تبدیل خواهد شد،
حضرت علی علیه السلام فرمود: «بر دوستی کسی که به عهد و پیمان خود وفا نمی‌کند، اعتماد مکن.»^۲
شخص پیمان‌شکن افزون‌بر اینکه در دنیا از ارزش و اعتبار خود می‌کاهد و طوری خوار
می‌شود که نه دشمن از او حساب می‌برد و نه دوست می‌تواند روی پیمان‌های او حساب کند،
در آخرت نیز گرفتاری‌های بزرگی در پیش دارد و جایگاه بسیار بدی در جهنم در انتظار اوست.
حضرت علی علیه السلام فرمود:

همانا در جهنم شهری است که به آن حصینه (دژ مستحکم) می‌گویند. آیا از من
نمی‌پرسید که در آن شهر چیست؟ سؤال شد، ای امیر مؤمنان در آن شهر چیست؟

فرمود: «دست‌های پیمان‌شکنان!»^۳

۱. همان، ص ۹۲.

۲. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۶، ص ۲۸۳.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳۲، ص ۳۰۶.

شاید اشاره به «دست‌ها» در سخن آن حضرت اشاره‌ای باشد به اینکه بیشتر پیمان‌ها با قرار گرفتن دست‌های طرفین در یکدیگر منعقد می‌شود، یا اینکه بیشتر پیمان‌ها به سبب دست، مهر یا امضا می‌شود و عهدشکنی نیز معمولاً توسط دست انجام می‌گیرد. (البته، در اینجا کلمه دست را آورده و کل وجود پیمان‌شکن را اراده کرده است؛ یعنی آن دژ محکم، جایگاه پیمان‌شکنان است.)

فصل پنجم: آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی

به طور قطع، انقلاب اسلامی ایران، بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین انقلاب ارزشی، فکری و دینی است که در عصر حاضر، با تکیه بر اندیشه اسلامی شکل گرفت و به پیروزی رسید.

بنیان‌گذار این نظام مقدس، حضرت امام خمینی[ؑ]، با رهبری‌های پیامبر گونه‌اش، اسلام را از انزوای سیاسی بیرون آورد، مسلمانان را بر قله عظمت و عزت نشانده و ابهت قدرت‌های استکباری را درهم شکست. از این رو، ایران انقلابی به عنوان پایگاه اسلام ناب محمدی[ؐ] در جهان شناخته شده و صدای دلنشین حق‌طلبی و آزادی آن به دورترین نقاط جهان طنین افکنده است.

تا پیش از وقوع انقلاب اسلامی همه اندیشمندان سیاسی بر این باور بودند که مذهب و نهادهای مذهبی توانایی ایجاد حرکت سیاسی بزرگی از نوع انقلاب را ندارند و چه بسا به سوی زوال پیش می‌روند؛ به همین دلیل، بیشتر تحلیل‌های خود را به انقلاب‌های کشورهای کمونیستی و طرفدار نظام شوروی و مباحث اقتصادی از قبیل فقر عمومی، فاصله طبقاتی و شکاف میان فقرا و ثروتمندان، توسعه نامتوازن و ... معطوف داشته بودند؛^۱ از همین رو، شکل‌گیری یک انقلاب با درون‌مایه‌های اصیل مذهبی، تقریباً همه نظریه‌پردازان غربی را دچار سردرگمی و حیرت کرد؛ هر چند تا پیش از آن حکومت‌هایی همانند صفویه داعیه‌دار دفاع از اسلام و پرچم‌داری تشیع بودند، در نهایت، این حکومت‌ها از سلطنت استبدادی فراتر نرفتند. فقط بعد از رویداد انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بود که شکل و ساختار جدیدی از حکومت در ایران ظهور و بروز یافت که براساس استدلال‌های فقهی و شرعی پایه‌ریزی شده بود.

۱. علی‌اکبر حصاری، تاریخ فرهنگی سیاسی معاصر، قم، هاجر، ۱۳۸۹، ص ۲۷۳.

جدای از تغییراتی که در شکل حکومت اتفاق افتاد، ماهیت حکومت که اصلی‌ترین و مهم‌ترین ویژگی هر نوع حکومتی به‌شمار می‌رود، با تغییرات اساسی و بی‌سابقه‌ای همراه بود. پس از چندین قرن سلطه و سیطره حکومت‌هایی که با ویژگی‌های کامل دودمانی و خاندانی همراه بود و به‌جز تداوم یک تیره، یک دودمان یا یک سلسله، به چیز دیگری نمی‌اندیشید، برای نخستین بار شیوه‌ای از حکومت با ویژگی و ماهیتی اسلامی پا به عرصه ظهور نهاد که نه تنها خود را مدافع اسلام و ارزش‌های اسلامی می‌دانست، بلکه برآمده از درون اسلام و قوانین آن می‌شمرد و تغییرات گسترده‌ای در سطح فرهنگی، باورها و ارزش‌های اجتماعی و ... ایجاد کرد.

مشخصه اصلی و اساسی انقلاب اسلامی، «تمایز» آن به لحاظ نظری و عملی با همه انقلاب‌ها و نهضت‌هاست. درباره خاص بودن انقلاب ایران، میان ناظران بیرونی و کنشگران درونی نوعی اتفاق نظر وجود دارد. تحلیل‌گران از میشل فوکوی پُست‌مدرن گرفته تا تدا اسکاچیل چپ‌گرا و جان فوران ایران‌شناس، انقلاب ایران را بی‌بدیل می‌دانند. کنشگران انقلاب در سطوح رهبری و نظریه‌پردازی، شخصیت‌هایی مانند امام خمینی^ع، مقام معظم رهبری^{دامت‌برکات} و شهید مطهری^ع و شهید بهشتی^ع نیز بر این بی‌بدیلی تأکید می‌کنند و بر این باورند که مانند و الگوی انقلاب اسلامی ایران را در انقلاب اسلامی پیامبر^ص در صدر اسلام می‌توان یافت.

خصوصیت عمده انقلاب اسلامی این بود که ریشه در باورها و اعتقاد مردم مسلمان ایران داشت و در چهارچوب مکتب اسلام و مبتنی بر شالوده‌ها و مبانی متعالی دینی و معنوی شکل گرفته بود و از این لحاظ، به ایدئولوژی‌سازی و ایدئولوژی‌پردازی در آن نیاز نداشت. به‌واقع، انقلاب اسلامی وجهه جدیدی را در میان انقلاب‌ها رقم زد و وجود چنین هویت تمدنی، سبب شد که یک جنبش بازگشت به خویشتن در میان ملت‌های مسلمان پدید آید که از این لحاظ در نوع خود بی‌نظیر بود، زیرا برای مقابله با ایدئولوژی‌های وارداتی یا سلطه‌جویانه، احیا و بازسازی اندیشه و تمدن اسلامی را مدنظر قرار داد.

براین اساس، روشن است در شکل‌گیری انقلاب اسلامی، دین و حاکمیت قوانین الهی، نقش اصلی و تعیین‌کننده‌ای در ساختارهای سیاسی و اجتماعی دارد و به‌بیان دیگر، ماهیت این نوع حکومت‌ها را شکل می‌دهد. مهم‌ترین تفاوت انقلاب اسلامی با دیگر انقلاب‌های صورت گرفته در جهان نیز از همین موضوع نشئت می‌گیرد.^۱

۱. محسن عبداللهی، نظریه‌های انقلاب و انقلاب اسلامی ایران، تهران، شرح، ۱۳۸۸، ص ۳۵-۳۶.

۵-۱. دلایل و زمینه‌های انقلاب اسلامی

درباره دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی دو دیدگاه دور و نزدیک وجود دارد. صاحبان دیدگاه نخست برآنند که باید زمینه‌های پدید آمدن این انقلاب را در طول تاریخ شیعه جست‌وجو کرد؛ براساس این نظریه، مکتب انسان‌ساز اسلام با نهضت، حرکت و انقلاب پیوندی ناگسستنی دارد؛ چراکه اسلام دین جهانی و همیشگی است و با قوانین و احکام و آموزه‌های انقلابی‌ای که دارد، از آغاز با طاغوتیان و زورمداران به مبارزه پرداخته است. این راه و روش در زندگی سیاسی و مبارزاتی ائمه^{علیهم‌السلام} و جانشینان ایشان نیز تداوم یافته است. و با آغاز غیبت کبری، این رسالت تاریخی برعهده جانشینان امامان گذاشته شده است. براساس این نظریه، می‌توان گفت انقلاب اسلامی ایران ادامه مبارزات پیامبران و امامان معصوم^{علیهم‌السلام} برضد طاغوتیان است.

دیدگاه دوم هرچند علل دور را نادیده نمی‌گیرد، ولی زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی را مرهون مجموعه‌ای از علل نزدیک می‌داند که بیشتر در اواخر دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ شمسی اتفاق افتاد. این حوادث شامل تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، قیام پانزده خرداد، کاپیتولاسیون و ... است. گفتنی است این دیدگاه مورد تأیید امام راحل نیز هست؛^۱ چراکه ایشان نیز شروع انقلاب اسلامی را سال ۱۳۴۱ می‌دانستند.^۲

لازم است در این قسمت توضیح داده شود که باید میان دلایل و زمینه‌های انقلاب تفاوت قائل شد. دلایل وقوع انقلاب همان حوادث نزدیک به انقلاب است که بر شکل‌گیری آن تأثیر مستقیم داشته است؛ درحالی‌که، زمینه‌ها ناظر بر علل دورتری هستند که غیرمستقیم در شکل‌گیری انقلاب نقش داشته‌اند. به‌منظور درک بهتر علل وقوع انقلاب لازم است برخی زمینه‌های آن، ازجمله حوادث جاری تاریخ معاصر و نزدیک به وقوع انقلاب اسلامی همچون انقلاب مشروطه، سیاست‌های ضد دینی سلسله پهلوی و نهضت ملی‌شدن صنعت نفت به‌عنوان زمینه‌های تاریخی وقوع انقلاب اسلامی مطرح شوند.

۱. ر.ک. جمعی از نویسندگان، آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، قم، مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه، ۱۳۷۸، ص ۲۹.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، همان، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

۵-۱-۱. انقلاب مشروطه

قاجارها که پس از مدت‌ها هرج و مرج سیاسی ناشی از سقوط دولت صفویه به دست افغان‌ها بر تخت قدرت نشستند، اگرچه برای مدت حدود یک‌ونیم‌قرن بر ایران حکمرانی کردند، اما به دلیل مشکلات داخلی و خارجی فراوان و بی‌کفایتی شاهان قاجار در حل مشکلات مذکور، کشور در اواخر قرن گذشته، دستخوش ناآرامی‌ها و اعتراضات و ازجمله انقلاب مشروطه شد، اما انقلاب مشروطه نیز نتوانست امید مردم را درخصوص حل مشکلات کشور افزایش دهد، بلکه با از بین رفتن قدرت مرکزی، هرج و مرج و ناآرامی‌های بیشتری بر کشور حکم فرما شد.

نبود تصویر روشنی از آنچه مشروطه‌خواهان به دنبال ایجاد آن بودند، نفوذ عناصر مستبد و وابسته و نیز غرب‌زدگی افراطی برخی روشنفکران سبب بی‌اعتنایی و هتک حرمت آنان به مقدسات مذهبی شد. کنار نهادن روحانیون که پشتوانه اصلی و مردمی نهضت بودند و نیز ناکامی انقلابیون در ایجاد دولت مرکزی کارآمد، سبب ضعف بیشتر کشور و ایجاد هرج و مرج گردید. ازسوی دیگر، وقوع جنگ جهانی اول و تصرف مناطقی از کشور به دست بیگانگان ضربه نهایی را به انقلاب مشروطه وارد کرد،^۱ و باعث شد انقلاب مشروطه به انقلابی ناموفق تبدیل شود. با این حال، تجربه شکست مشروطیت تجربه‌ها و عبرت‌های تلخی را آفرید که می‌تواند در جریان تداوم انقلاب اسلامی نصب‌العین قرار گیرد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. نبود رهبری واحد و بروز اختلاف میان انقلابیون، می‌تواند سبب آسیب به انقلاب شود؛
۲. نفوذ گسترده عناصر ناسالم سیاسی به بدنه انقلاب موجب انحراف نهضت می‌شود؛
۳. اعتماد به بیگانگان، مثل تحصن در سفارت انگلیس و آنان که خیرخواه ملت نیستند، از آفت‌های بزرگ هر نهضتی است؛
۴. نبود نیروی نظامی مکتبی از آفت‌های بزرگ انقلاب مشروطه بود؛ چنان‌که فرمانده بخشی از مجاهدان مشروطه یک نامسلمان بود؛
۵. ناکارآمدی روشنفکران‌ها و آسیب‌پذیری از شایعات (شایعات برضد مرحوم شیخ

۱. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی چگونگی و چرایی رخداد آن، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی، ۱۳۸۴، ص ۶۵-۶۸.

فضل‌الله نوری) می‌تواند صدمات جبران‌ناپذیری بر پیکره انقلاب وارد کند.^۱
درنهایت، هرچه بود فرجام مشروطه و هرج‌ومرج سیاسی حاکم، به کودتای رضاخان در ۳ اسفند ۱۲۹۹ و آغاز سلطنت پهلوی‌ها در سال ۱۳۰۴ ختم شد.

۵-۱-۲. سلسله پهلوی و دین‌زدایی

پس از گسترش هرج‌ومرج ناشی از مشروطه و به خطر افتادن منافع دولت انگلستان در هند و ایران، این کشور دریافت که نمی‌تواند قدرت خود را به‌طور مستقیم، بر ایران تحمیل کند؛ به همین دلیل، تصمیم گرفت این کار را به‌صورت غیرمستقیم و از راه تمرکز قدرت در ایران به انجام رساند. ازاین‌رو، یکی از راهکارهای انگلیسی‌ها سناریوی تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی بود. و در همین زمینه، رضاخان را که فردی نظامی و دیکتاتور بود و به دلیل سیاست‌های خاص و فرصت‌طلبی در اوایل سلطنت خود توانسته بود اقبال جامعه را در پی داشته باشد، حمایت کردند.^۲

رضاخان در آغاز به قدرت رسیدنش، می‌دانست که مذهب ریشه عمیقی در میان ایرانیان دارد و اگر خلاف آن حرکت کند، موفق نخواهد شد؛ ازاین‌رو، همواره تظاهر به مذهبی‌بودن می‌کرد؛ به‌طوری‌که، قوای قزاق به یکی از پایه‌های ثابت مراسم‌های گوناگون عزاداری در تهران تبدیل شده بود. وی حتی برای مدتی دستور بستن مشروب‌فروشی‌ها و قمارخانه‌ها را نیز صادر کرد، ولی به تدریج با مستحکم‌تر شدن مبانی قدرتش، نه تنها تظاهر به مذهب را کناری نهاد، بلکه از آنجاکه روحانیت و اسلام را سد راه تجددخواهی و سیاست‌های ضددینی خود می‌دید، به تضعیف و سرکوبی روحانیت پرداخت. وی در طول پادشاهی خود دست به اقداماتی زد که «کشف حجاب» مهم‌ترین آن‌ها بود. رضاخان نه تنها دستور داد زنان بدون چادر و روسری و با لباس‌هایی به سبک و شیوه غربی وارد مجامع عمومی شوند، بلکه به مأموران خود نیز دستور داد به‌زور، چادر از سر زنان بگیرند؛ همچنین، کلاه پهلوی، پوشیدن لباس‌های متحدالشکل، تصرف زمین‌های وقفی و سرکوبی قیام‌گوهرشاد از دیگر اقدامات مهم وی در زمینه رواج فرهنگ غربی در ایران به‌شمار می‌رود.^۳

۱. ر.ک. همان؛ محمد مهدی باباپور گل‌افشانی، انقلاب اسلامی ایران (زمینه‌ها و فرایندها شکل‌گیری)، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، ص ۱۰۲-۱۰۵؛ حمید دهقان، انقلاب اسلامی نقطه عطفی در تاریخ، قم، مدین، ۱۳۸۴، ص ۱۰۴-۱۰۹.

۲. ر.ک. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی ایران، معارف، ۱۳۸۴، ص ۷۱-۸۲.

۳. محمد شفیع‌فر، مبانی فکری انقلاب اسلامی ایران، قم، نهاد نمایندگی ولی‌فقیه در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۸، ص ۱۲۱.

۵-۱-۳. نهضت ملی شدن صنعت نفت

هم‌زمان و با اوج گرفتن مبارزات ضد استعماری در سراسر جهان، در ایران نیز به تدریج، زمزمه‌های ملی کردن صنعت نفت و خارج کردن امتیاز نفت جنوب از دست انگلیسی‌ها مطرح شد. غلامحسین رحیمیان نماینده قوچان در مجلس برای نخستین بار با این استدلال که چون امتیاز نفت جنوب در دوره استبداد به شرکت «داری» داده شده و در زمان دیکتاتوری رضاخان نیز تمدید شده است؛ از این رو، وجاهت و مشروعیت قانونی ندارد، خواستار لغو آن گردید.

طرح رحیمیان اگرچه درگام نخست، تصویب نشد، اما با پیوستن رهبران قدرتمندی چون دکتر محمد مصدق و مرحوم آیت الله کاشانی به آن پیگیری شد و یکی از بزرگ‌ترین حرکت‌های ضد استعماری ایران را در تاریخ معاصر رقم زد. جنبشی که در نهایت، در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت ایران در مجلس منجر شد.

تصویب این قانون سرآغاز حرکت بزرگ‌تری شد، اما متأسفانه به دلیل اختلافات داخلی و تفرقه سیاست‌مداران، توسط تعداد اندکی کودتاچی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ازهم پاشیده شد. طرح کودتا ازسوی امریکایی‌ها و در قالب عملیات موسوم به «تی.پی. آژاکس» و با دخالت مهره‌ها و عناصر فاسدی که از ارتش کنار گذاشته شده بودند، و نیز تعدادی از اراذل و اوباش و با هزینه‌ای بسیار اندک شکل گرفت.

علل و عوامل اصلی به بن‌بست رسیدن این نهضت مردمی و افول آن را باید در چند عامل جست‌وجو کرد:

۱. عدم وجود رهبری واحد در نهضت؛
۲. تفکیک دین از سیاست و منزوی کردن نیروهای مذهبی؛
۳. دامن زدن به اختلافات و جوسازی‌های سیاسی توسط عناصر نفوذی؛
۴. شناختن دقیق دشمن و امکان فعالیت آزاد شبکه‌های جاسوسی و وابستگان آنان؛
۵. دشواری‌های ناشی از قطع فروش نفت و فشارهای اقتصادی حاصل از آن.^۱

۵-۱-۴. لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی

در مهرماه ۱۳۴۱، اسدالله علم، نخست وزیر وقت رژیم شاه، به سرعت لایحه ای را در مجلس

۱. ر.ک. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی ایران، همان، ص ۸۷-۹۲؛ حمید دهقان، همان، ص ۱۰۰-۱۰۳.

به تصویب رساند که براساس آن شرط مرد بودن، مسلمان بودن و سوگند به قرآن از شرایط رأی‌دهندگان و انتخاب‌شوندگان حذف شده بود. از آنجاکه این کار می‌توانست زمینه‌ساز حضور غیر مسلمانان و به‌خصوص عناصر فرقه بهائیت و به‌دست گرفتن سرنوشت مسلمانان تلقی شود، لایحه مزبور با مخالفت گسترده روحانیت، به‌ویژه امام خمینی^۱، روبه‌رو شد و درنهایت، دولت پس از دو ماه مقاومت در برابر خواسته مردم، وادار به عقب‌نشینی از این لایحه شد. امام خمینی^۲ درباره مخالفت خود با این لایحه به‌ظاهر مترقی و در پاسخ به ادعاهای حکومت که معترضان را مخالف آزادی زنان معرفی می‌کردند، فرمودند: «ما با رأی زنان مخالف نیستیم، با سوء استفاده از آنان مخالفیم. با این کارهای غلط مخالفیم، مگر مردها در این مملکت آزادی دارند که زن‌ها داشته باشند.»^۱

۵-۱-۵. انقلاب سفید و قیام پانزده خرداد

در دهه ۱۳۴۰ و هم‌زمان با افزایش تهدیدهای کمونیسم^۲ و دولت شوروی که رژیم‌های سیاسی مانند رژیم شاه را مرتجع، وابسته به امپریالیسم و استعمار می‌خواندند، دولت ایالات متحده آمریکا نیز فشارهای خود را بر رژیم‌های وابسته، برای ایجاد اصلاحاتی ظاهری که مانع از پیشرفت‌های طرفداران شوروی شود، افزایش داد.

در این زمینه، شاه سلسله اصلاحاتی در پیش گرفت که به «انقلاب سفید» یا انقلاب شاه و ملت مشهور شد. مهم‌ترین اصولی که در این طرح مدنظر قرار گرفتند عبارت بودند از:

۱. اصلاحات ارضی و لغو رژیم ارباب و رعیتی؛
 ۲. ملی کردن جنگل‌ها؛
 ۳. فروش سهام کارخانه‌ها و انحصارات بزرگ دولتی؛
 ۴. سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها؛
 ۵. اصلاح قانون انتخابات و اعطای آزادی حق رأی به زنان.
- چنان‌که بیان شد، مهم‌ترین اهداف شاه از اعمال این اصلاحات نه بهبود وضعیت مردم، بلکه خلع سلاح مخالفان داخلی و خارجی، مشروعیت‌بخشی به رژیم و جلب حمایت آمریکا بود.

۱. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی ایران، همان، ص ۸۷.

۲. کمونیسم مکتب سیاسی حاکم بر شوروی و برخی رژیم‌های سیاسی دیگر بود که مدعی لغو مالکیت خصوصی افراد و معتقد به مالکیت اشتراکی بودند.

«انقلاب سفید» با توجه به ماهیت آن با مخالفت گسترده علما، به ویژه امام خمینی^{ره}، روبه‌رو شد. رژیم شاهنشاهی در هشدارهای متعدد به روحانیون و سخنرانان مذهبی اعلام کرد که با هرگونه مخالفت با شاه و رژیم اشغالگر قدس و امریکا مقابله خواهد کرد؛ به همین منظور، در روز ۲ فروردین ۱۳۴۲ که مصادف با شهادت امام صادق^ع نیز بود، مأموران این رژیم به حوزه علمیه حمله بردند و جمع زیادی از طلاب را به خاک و خون کشیدند.

در روز سیزدهم خرداد همان سال، امام خمینی^{ره} حمله به فیضیه را به حادثه کربلا تشبیه کرد، دو روز بعد نیز، در سحرگاه پانزدهم خرداد، دستگیر و به تهران منتقل شد. در پی بازداشت امام، رژیم با اعتراضات گسترده‌ای در شهرهای قم، تهران، ورامین، مشهد و شیراز روبه‌رو شد که به سرکوب گسترده آن‌ها پرداخت. شمار فراوانی از مردم شهرهای قم، تهران و ورامین قتل عام شدند. اجساد کشته‌شدگان ورامینی زیر شنی‌های تانک‌های رژیم قرار گرفتند.

اگرچه سرکوب قیام پانزده خرداد به ظاهر برای رژیم یک موفقیت به حساب می‌آمد، به سبب تأثیراتی که بر تحولات دیگر گذاشت، در جای خود بسیار مهم است. ناامیدی کامل مردم از ایجاد اصلاحات در دولت پهلوی، ناامیدی از مبارزات دموکراتیک و رونق مبارزات مسلحانه، از بین رفتن بقایای مشروعیت رژیم و انتقال مبارزه به روحانیت، خاصه شخص امام خمینی^{ره}، از جمله مهم‌ترین پیامدهای آن بود.^۱

۵-۱-۶. کاپیتولاسیون

هنوز بیش از یک سال از فاجعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نگذشته بود که دولت پهلوی لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا و خانواده‌های آنان را به تصویب رساند. به موجب این لایحه همه مستشاران نظامی امریکایی، خانواده و خدمه آنان، همانند کارکنان سفارتخانه‌ها، از تعقیب قضایی در دادگاه‌های ایران مصون بودند و در صورت ارتکاب جرم می‌بایست در دادگاه‌های کشور خود محاکمه شوند.

تصویب این لایحه که به مفهوم قانونی شدن سند اسارت و بندگی ملت و دولت ایران بود، به شدت با اعتراض امام روبه‌رو شد. امام در بیانیه‌ای تصویب «کاپیتولاسیون» را نشانه مستعمره

۱. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی ایران، همان، ص ۹۰.

بودن ایران نامید و رأی مجالس ایران را خلاف اسلام و قرآن شمرد و از اعتبار قانونی ساقط دانست. در پی این کار، امام خمینی^ع بازداشت، و در همان روز به ترکیه تبعید شدند.^۱

۷-۱-۵. رؤیای تمدن بزرگ

رژیم شاه پس از تبعید امام به ترکیه و بی‌اعتنایی به همه تلگراف‌ها و نامه‌ها و بیانیه‌هایی که از سوی علما، مراجع و شخصیت‌های بزرگ اسلامی و سیاسی برای آزادی ایشان صورت گرفت، به ادامه سیاست‌های استبدادی خود پرداخت. احزاب و گروه‌های مستقل به‌طور کلی منحل و به‌جای آن‌ها یک حزب حکومتی به نام «رستاخیز» تشکیل شد که عضویت در آن برای همه ایرانیان اجباری بود.

در این دوره، شاه با بهره‌گیری از نخست‌وزیری چون امیرعباس هویدا، که فردی صرفاً جاه‌طلب و اصالتاً بهائی و درعین حال، مطیع کامل شخص شاه بود، کشور را به‌سرعت در مسیر غربی شدن پیش برد و ایران را به مهم‌ترین پایگاه نظامی امریکا و نیز بهترین حامی رژیم صهیونیستی در منطقه تبدیل کرد. فرهنگ مبتذل غرب و فساد و بی‌بندوباری به‌صورت برنامه‌ریزی شده و با استفاده از سینما، تلویزیون و نشریات مختلف ترویج می‌شد. بحرین نیز که بخشی از خاک ایران بود، در مسیر منافع انگلیس از کشور جدا شد.

از سوی دیگر، به‌منظور زدودن فرهنگ اسلامی، در دهه‌ای که به «دهه جشن‌ها» معروف شده بود، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در سال ۱۳۵۰، و نیز تغییر تاریخ هجری به شاهنشاهی در سال ۱۳۵۴، به اوج خود رسید و از شاه به «خدايگان» تعبیر شد. تا شاه مدعی آن باشد که در حال سوق دادن ایران به سوی آنچه «دروازه‌های تمدن بزرگ» می‌نامید، باشد.^۲

۸-۱-۵. اوج‌گیری قیام با حوادث سال‌های ۵۶ و ۵۷

در سال ۱۳۵۶ و به دنبال سلسله‌حوادثی نظیر انتشار مقاله‌ای توهین‌آمیز به امام خمینی^ع، قیام نوزده دی، حادثه سینما رکس آبادان، قیام ۲۹ بهمن تبریز و کشتار هفده شهریور، قیام ملت برضد شاه اوج گرفت.

۱. ر.ک. جمعی از نویسندگان، آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، همان، ص ۴۳-۴۶.

۲. علی‌اکبر حصاری، همان، ص ۲۶۱-۲۶۲.

در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ روزنامه اطلاعات با درج مقاله‌ای توهین‌آمیز با امضای فردی با نام مستعار رشیدی مطلق، به امام خمینی (ره) توهین کرد. با انتشار این مقاله، زخم‌های کهنه دل‌های مجروح هزاران هزار مرد و زن مسلمانی که برای سال‌ها نهفته بود، سر باز کرد. شهادت فرزند بزرگوار امام، حاج آقا مصطفی خمینی در شهر نجف نیز، که چند روز پیش‌تر اتفاق افتاده بود، بر حساسیت‌ها افزود و خیابان‌های اکثر شهرهای بزرگ پر از معترضان شد.

رژیم شاه در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۵۶ و به تصور آنکه می‌تواند با سرکوب قیام، آن را در نقطه نابود کند، به سرکوب گسترده آن پرداخت و رودی از خون در شهر قم به راه انداخت، غافل از آنکه بادی را که در هفته دی کشته بود، باید در روزهای بعد طوفان آن را درو کند.

یادواره شهدای قم به صورت زنجیره‌وار به دیگر شهرها کشیده شد. قیام ۲۹ بهمن در تبریز و یادواره شهدای آن در شهرهای دیگری چون شیراز، اصفهان و مشهد برگزار شد. حوادث خشونت‌بار آتش‌زدن سینما «رکس» آبادان در مرداد ۱۳۵۷ و سپس، ۱۷ شهریور همان سال که به دلیل شدت خشونت و کشتار به «جمعه سیاه» مشهور شد و پس از آن حادثه سیزده آبان و کشتار دانشجویان و دانش‌آموزان، فقط بر نفرت مردم افزود و باعث افزایش سرعت پیشرفت نهضت شد. در این میان، ترفندهای شاه از قبیل تعویض مکرر دولت‌ها و بازداشت هویدا، استفاده از چهره‌های مزورانه مذهب‌نمایی همچون شریف امامی، و حتی حکومت‌های نظامی هم نتوانست در آرام کردن مردم مؤثر باشد. در ۲۶ دی، شاه که نخست‌وزیری را به شخصیتی به اصطلاح ملی‌گرا به نام شاپور بختیار سپرده بود، از کشور خارج شد.

در ۲۲ دی ۱۳۵۷ شورای انقلاب تشکیل شد و در دوازدهم بهمن نیز امام خمینی (ره) به میهن بازگشتند تا واپسین پله‌های پیروزی قیام نیز طی شود. در نوزدهم بهمن جمعی از همافران ارتش به دیدار امام شتافتند و با مردم انقلابی همدردی کردند. به دنبال اعلام بی‌طرفی ارتش در ۲۱ بهمن، واپسین ضربه نیز بر رژیم وارد شد و سرانجام، در ۲۲ بهمن پیروزی انقلاب اسلامی اعلام شد.^۱

۵-۲. ویژگی‌های انقلاب اسلامی

از دیدگاه بسیاری از تحلیل‌گران، انقلاب اسلامی ویژگی‌های متمایزی دارد که آن را به عنوان

۱. ر.ک. جمعی از نویسندگان، آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، همان، ص ۵۱-۶۲.

بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ و فراتر از دیگر انقلاب‌های جهان مطرح می‌کند.^۱ مهم‌ترین ویژگی‌های این انقلاب متمایز عبارت‌اند از:

۵-۲-۱. اسلامی بودن

برخلاف دیگر انقلاب‌های جهان در قرون معاصر، که بیشتر با انگیزه‌های مادی شکل گرفتند، آنچه انقلاب اسلامی را ممتاز می‌سازد، ماهیتی دینی و اسلامی است. اسلامی بودن انقلاب به مفهوم کوشش برای احیای ارزش‌های اسلامی با تشکیل حکومت اسلامی است که در اندیشه ولایت فقیه تبلور یافته است.

این جریان که در رأس آن امام خمینی^ع قرار داشت، کوشید اسلام را به‌عنوان ایدئولوژی‌ای جامع و مانع مطرح کند که می‌تواند تغییرات اساسی و بنیادین در جامعه ایجاد و حتی حکومت را نیز به‌دست گیرد.^۲

امام خمینی^ع با شناخت دقیق از اسلام و نیز شبهات موجود موفق شدند با شیوه‌ای جدید اسلام را به‌عنوان مهم‌ترین رکن انقلاب در جامعه مطرح کنند. در این زمینه و در نخستین گام به‌عنوان مرجع تقلید ضمن حرام اعلام کردن اصل تقیه با به‌دست گرفتن پرچم مبارزه و حمله به سیستم سیاسی حاکم، موضوع جدایی دین از سیاست را به‌عنوان امری باطل و نادرست مطرح کردند و سپس، با ارائه طرح «حکومت اسلامی»، تحولی اساسی در نگرش به اسلام به‌عنوان مکتبی پویا و اجراشدنی آن هم در عصر حاضر به‌وجود آوردند و با ترسیم طرح اداره جامعه مطلوب براساس مکتب اسلام به تمام شبهه‌هایی که درباره اجرا شدن اسلام مطرح می‌شد، پاسخ دادند و با دلایل و شواهد فراوان ثابت کردند که احکام اسلام در هیچ زمانی تعطیل‌شدنی نیست.^۳

براساس این اندیشه، اجرای احکام و آموزه‌های اسلامی نیازمند تشکیل حکومت اسلامی است. اگرچه در دوره‌های گذشته نیز این اندیشه در میان تعدادی از علما وجود داشت،

۱. جمعی از نویسندگان، انقلابی متمایز (جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵، ص ۷۲.

۲. محمد شفیع‌فر، همان، ص ۳۲۴.

۳. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظرپور، انقلاب اسلامی و انقلاب‌های جهان، قم، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۸۴.

با این حال، امام خمینی^۱ آن را در کتاب کشف‌الاسرار و سپس، در جریان سلسله‌مباحث و درس گفتارهایی در نجف اشرف مطرح کرد که بعدها و در سال ۱۳۴۸ شمسی در قالب کتاب ولایت فقیه به صورت منسجم تدوین شد.^۱

روشنگری‌های امام خمینی^۲ در ارائه نگاه جدید به اسلام، سبب شد اسلام نقشی زیربنایی در بسیج توده‌های مردم ایفا کند. پس از وقوع انقلاب اسلامی نیز اسلام به مثابه مهم‌ترین رکن نظام مقدس جمهوری اسلامی در کانون توجه قرار گرفت و در اصول مختلفی از قانون اساسی جمهوری اسلامی، بدان اشاره شد.

۵-۲-۲. رهبری

از دیگر وجوه ممیز انقلاب اسلامی ایران، چه قبل و چه بعد از پیروزی، وجود رهبری قدرتمند است که توانست با بهره‌مندی از ویژگی‌های ممتاز شخصی و مدیریتی، شجاعت، قاطعیت و درایت انقلاب را به ثمر رساند و در سخت‌ترین بحران‌ها آن را مدیریت کند و به پیش راند. «قیام برای خدا»، «عشق به مردم»، «شناخت اسلام در همه ابعاد»، «شناخت دشمن و آشتی‌ناپذیری در برابر آن» و «پایبندی به اصل نه شرقی و نه غربی» ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد رهبری بود که توانست با اتکا به آن‌ها انقلابی عظیم را برپا کند.

جنبه مهم رهبری امام خمینی^۳ در آن بود که وی خود را با توده‌های مردم یکی می‌دانست و خواسته‌های آنان را با زبان و اصطلاحات خود مردم مطرح می‌کرد. به همین دلیل، از آغاز نهضت تا پیروزی انقلاب و پس از آن، همه مسائل و رویدادها را با مردم در میان می‌گذاشت، ضمن اینکه خود امام^۴ نیز مانند مردم مستضعف، ساده زندگی می‌کرد و ساده می‌زیست و به زندگی سطح پایین قناعت می‌کرد.

شخصیت برجسته امام^۵ در مقام مرجع تقلید همراه با مقبولیت عمومی و دیدگاه زنده و پویای وی از اسلام نوع جدیدی از رهبری مذهبی در فقه اسلام را تحقق بخشید که تا این تاریخ نمونه نداشته است. بنابراین، در انقلاب اسلامی همانند خود انقلاب، رهبری آن نیز امری کاملاً منحصر به فرد بود.^۲

۱. جمعی از نویسندگان، انقلابی متمایز (جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران)، همان، ص ۲۲۵.

۲. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظرپور، همان، ص ۸۵-۸۹.

۳-۲-۵. تعلیم و تبلیغ

هر انقلابی متناسب با اهداف و برنامه‌های خود روش‌های خاصی برای پیشبرد اهدافش اتخاذ می‌کند. باتوجه‌به ماهیت فرهنگی و دینی انقلاب اسلامی و عمق و تأثیر نهادهای دینی در زندگی سیاسی و اجتماعی، که نمونه‌های فراوانی از آن در تاریخ سیاسی ایران و در دوران مختلف وجود دارد، ضروری بود تعلیم و تبلیغ کانون توجه رهبری انقلاب اسلامی قرار گیرند؛ از همین‌رو، به پیروی از رهبری پیامبران الهی، که مبتنی بر تبلیغ و دعوت بود، احیای تشکیلات سنتی روحانیت با کمک به تشکیل و تقویت مرکزیت انقلاب در قم، اهتمام به حفظ وحدت و انسجام روحانیت، طرد افراد ناسالم از حوزه‌های علمیه، تکیه و خودسازی در حوزه‌های علمیه و احیای مساجد در زندگی سیاسی و اجتماعی در صدر اولویت‌های رهبری انقلاب قرار گرفت و پس از انقلاب اسلامی نیز تداوم یافت.^۱

۴-۲-۵. مردمی بودن

بی‌شک، مهم‌ترین وجه تمایز انقلاب اسلامی نسبت به انقلاب‌های دیگر، حضور گسترده و همه‌جانبه مردم در انقلاب بوده و هست که این حضور با دیگر کشورها فرق اساسی داشت. پیروزی انقلاب‌های بزرگ جهان نتیجه شرکت گروهی از مردم اعم از کارگران، دهقانان یا بورژواها بود؛ در صورتی که، پیروزی انقلاب ما نتیجه شرکت گروه یا طبقه‌ای خاص از مردم نبود، بلکه به جز اقلیت بسیار معدودی که وابستگی نزدیک به رژیم داشتند، بقیه مردم اعم از کارگران، کشاورزان، روحانیون، دانشجویان، دانش‌آموزان، کارمندان دولت، اصناف و ... به صورت گسترده و یکپارچه، علیه رژیم پهلوی دست به قیام‌زده خواستار براندازی رژیم شاهنشاهی و ایجاد حکومت اسلامی شدند.

این وحدت کلمه و این حضور بی‌سابقه مردم در همه صحنه‌های انقلاب که برپایه احساسات قوی مذهبی به‌وجود آمده بود ناشی از تفکر آزادی از سلطه و نفوذ بیگانگان، احساس نفرت از غارت و چپاول منابع و سرمایه‌های ملی، سیاست خارجی وابسته و از بین رفتن ارزش‌های اسلامی بود که باعث به‌وجود آمدن بدبختی‌های فراوان برای ملت ایران شده بود. جریحه‌دار شدن احساسات مذهبی در طول دوران رژیم شاه، مهم‌ترین عامل

۱. ر.ک. جمعی از نویسندگان، انقلابی متمایز (جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران)، همان، ص ۲۵۳-۲۷۶.

شرکت توده‌های وسیع مردم در تظاهرات بود. به همین دلیل، حرکت مردم تحت لوای مذهب و شعارهای آن و از مسجد شروع می‌شد و هیچ‌گاه خواسته مادی و اقتصادی در آن مطرح نمی‌شد.^۱

۵-۳. جریانات سیاسی بعد از انقلاب

به‌طور کلی، در کشور ما تا پیش از انقلاب اسلامی، سه جریان در عرصه سیاسی با فرازونشیب‌هایی مطرح بودند:

۱. جریان چپ: به همه طیف‌ها، گروه‌ها و احزابی اطلاق می‌شد که گرایش‌های مارکسیستی و سوسیالیستی داشتند. حزب توده، چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق (پس از تغییر مواضع ایدئولوژیک) از مهم‌ترین گروه‌های وابسته به این جریان بودند؛

۲. جریان راست: در میان این نیروها طرفداری از غرب، حفظ وضع موجود، گرایش‌های لیبرالیستی و ناسیونالیستی، مبارزه پارلمان‌تاریستی و سیاسی و الگو قرار دادن فرهنگ و ارزش‌های غربی برای توجیه احکام به چشم می‌خورد و به دسته‌های مختلفی چون راست غربگرا یا لیبرال (شامل اعضای جبهه ملی اول و دیگر روشنفکران غرب‌زده) و راست ملی‌گرا (شامل جبهه ملی دوم و نهضت آزادی ایران) تقسیم می‌شد؛

۳. نیروهای مذهبی: مؤثرترین نیروهای سیاسی قبل از انقلاب، که در عرصه‌های مختلف همواره حضور جدی داشتند، نیروهای مذهبی بودند. فدائیان اسلام و هیئت‌های مؤتلفه اسلامی از مهم‌ترین گروه‌های مذهبی به‌شمار می‌آمدند.^۲

همچنین، در سال ۵۷ عده‌ای از روحانیون مبارز، که از آغاز نهضت اسلامی امام خمینی (ره) در شکل‌گیری و پیروزی آن نقش داشتند، با تأیید حضرت امام (ره) توسط شهید آیت‌الله مطهری (ره) و با شرکت عده‌ای از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم گرد آمده و «جامعه روحانیت مبارز تهران» را تشکیل دادند.^۳

۱. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظریور، همان، ص ۹۰.

۲. ر.ک. حمید دهقان، همان، ص ۸۳-۸۹؛ مهدی نظریور و لطفعلی لطیفی، جریان‌شناسی، تهران، معاونت آموزش نیروی مقاومت بسیج، ۱۳۸۱، ص ۱۳-۴۱.

۳. مهدی نظریور و لطفعلی لطیفی، همان، ص ۶۶.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی آرایش سیاسی قبلی به هم خورد، زیرا به جز سال‌های اول و دوم پس از انقلاب که همان جریان‌های چپ و راست قبلی به اضافه نیروهای مذهبی حضور داشتند، بر اثر شرایط سال‌های ۵۸ تا ۶۰ از یک طرف، نیروهای چپ یا با خیانت و جاسوسی، مانند حزب توده یا با جنگ مسلحانه، همچون سازمان مجاهدین خلق (منافقین) متلاشی شدند. به هر حال، امروزه از چپ‌های قبل از انقلاب، به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی، دیگر خبری نیست.

لیبرال‌ها و جریان راست قبل از انقلاب نیز پس از تسخیر لانه جاسوسی و استعفای مهندس بازرگان، به تدریج از صحنه سیاسی حذف شده یا کنار رفتند و سپس، با عزل بنی‌صدر در سال ۱۳۶۰ نیروهای حزب الله، بیشتر در قالب «حزب جمهوری اسلامی» کاملاً بر اوضاع مسلط شدند.^۱

۵-۳-۱. شکل‌گیری جناح‌های سیاسی در جمهوری اسلامی

با انتخاب شهید محمدعلی رجایی به ریاست جمهوری و تشکیل دولت وی به دست دکتر محمدجواد باهنر، جناح حزب الله تمام ارکان قدرت، یعنی قوای مجریه، مقننه و قضائیه را در دست گرفت و به حل و فصل مسائل کشور همت گماشت؛ ولی هرچه زمان می‌گذشت، دیدگاه‌های مختلفی درباره اقتصاد، سیاست خارجی، فرهنگ، دخالت دولت در مسائل اقتصادی و ... در میان اعضای این جناح به وجود می‌آمد. اختلاف دیدگاه‌ها کم‌کم به شکل جدی‌تری بروز کرد و در حزب جمهوری و سپس، در مجلس، هیئت دولت و شورای عالی قضایی، سه جناح موسوم به راست، چپ و میانه شکل گرفت.

اختلاف دیدگاه مذکور به تدریج، در میان اعضای تشکل روحانی «جامعه روحانیت مبارز» نیز به شکل آشکارتری بروز کرد تا اینکه سرانجام، در اواخر سال ۱۳۶۶ و در آستانه انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی، سه تن از اعضای شورای مرکزی این جامعه، یعنی حجج اسلام مهدی کروبی، محمود دعایی و جلالی خمینی از آن جدا شده و با شرکت افراد دیگری چون محمد خاتمی، سید محمد موسوی خوئینی‌ها، محمدرضا توسلی، سیدعلی اکبر محتشمی‌پور، سیدهادی خامنه‌ای، رسول منتجب‌نیا و ... «مجمع روحانیون مبارز» را تشکیل دادند. بدین شکل، روحانیت به دو گروه «جامعه روحانیت مبارز» و «مجمع روحانیون مبارز»

۱. ر.ک. حمید دهقان، همان، ص ۸۹-۹۰؛ مهدی نظریور و لطفعلی لطیفی، همان، ص ۴۴-۴۶.

تقسیم شد. به عبارت دیگر، در میان روحانیت نیز دو جناح راست و چپ شکل گرفت و بقیه گروه‌ها، هرکدام در کنار یکی از آن‌ها قرار گرفتند.^۱

۴-۵. دفاع مقدس

۱-۴-۵. مهم‌ترین علت آغاز جنگ تحمیلی

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، که خشم استکبار جهانی به سرکردگی امریکا را برانگیخت، مهم‌ترین علت حمله رژیم عراق با همراهی امریکا و متحدانش بود. دنیای تقسیم شده به بلوک‌های شرق و غرب و منطق حاکم بر روابط و مناسبات نظام دوقطبی، هرگونه انقلابی با ماهیت دینی و اسلامی را خلاف منافع خود ارزیابی می‌کرد. در نتیجه، اجازه تولد قطب مستقلی را - که نطفه آن با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بسته شده بود - نمی‌داد. از سوی دیگر، رژیم اشغالگر قدس و کشورهای مرتجع عرب به دلیل نداشتن مشروعیت مردمی، از پیروزی انقلاب اسلامی احساس نگرانی کرده و از تأثیر آن در مسلمانان منطقه هراسان بودند.

ناکامی امریکا در عملیات «طیس» و کودتای «نوزه»، که برای نجات گروگان‌ها و سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران طرح‌ریزی شده بود، امریکا و متحدانش را به این فکر انداخت تا با ایجاد یک غائله مرزی با توجه به اوضاع سیاسی داخل و توان نیروهای مسلح ایران می‌توانند هدف خود را تحقق بخشند.^۲

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، که از آن به طولانی‌ترین نبرد کلاسیک در طول قرن بیستم یاد می‌شود، جنگی نیابتی بود که از سوی قدرت‌های استکباری جهان با محوریت صدام بر ملت ایران تحمیل شد.

۲-۴-۵. آغاز تجاوز

ارتش رژیم بعثی عراق با لغو یک جانبه عهدنامه مرزی ۱۹۷۵ الجزایر، تهاجم سراسری خود را علیه ایران در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ از زمین، هوا و دریا آغاز کرد.^۳

۱. مهدی نظریور و لطفعلی لطیفی، همان، ص ۵۹-۶۱.

۲. اسماعیل منصوری لاریجانی، تاریخ دفاع مقدس، قم، خادم‌الرضا، ۱۳۸۲، ص ۴۹-۵۰؛ ر.ک. علی‌اکبر ولایتی، تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۳۸-۴۰.

۳. همان، ص ۱۰۳ و ۱۲۰.

دفاع تنها راهی بود که ملت ایران در پیش رو داشت؛ امری فطری که در تمام ادیان، فرهنگ‌ها و قوانین بین‌المللی دارای ارزش معرفی شده است. امام خمینی[✧] به‌عنوان ولی‌فقیه و جانشین امام معصوم^{علیه‌السلام}، مردم و به‌ویژه جوانان را به حضور و دفاع از مرزهای کشور اسلامی دعوت کردند و دفاع ملت ایران را دفاعی مقدس نامیدند.^۱

۵-۴-۳. موانع پیش روی دفاع

در آن زمان بنی‌صدر فرماندهی کل قوا را برعهده داشت. او گمان می‌کرد تجاوز عراق را از طریق مذاکره با امریکا می‌تواند دفع کند. به جای تمرکز بر قدرت ملت، تمرکز اصلی‌اش بر سازش بود. بر اثر این نگاه غلط، خرمشهر از دست رفت و آبادان در محاصره قرار گرفت.^۲ نیروهای سازش‌کاری چون طرفداران او، نهضت آزادی و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در پی تلاش برای رسیدن به یک اجماع جهانی علیه عراق بودند و امید به شورای امنیت بسته بودند. این گروه تصور می‌کرد با اتکا به استفاده از روش‌های کلاسیک و امریکایی در جبهه‌ها و با یک سازش عملی با قدرت‌های بزرگ هم می‌تواند پیروزی‌هایی در جنگ به دست بیاورد و هم با این پیروزی‌ها، مخالفان داخلی خود را شکست دهد، اما آنچه در عمل رقم خورد، دقیقاً خلاف تصور بنی‌صدر و هم‌فکرانش بود. در زمان وی، چهار عملیات طرح‌ریزی و اجرا شد که همه آن‌ها با شکست مواجه شدند.^۳

در مقابل، رویکرد حضرت امام خمینی[✧] و نیروهای انقلاب اسلامی، مانند بسیاری دیگر از عرصه‌های اجتماعی - سیاسی، استفاده از «نیروهای مردمی» بود. بنی‌صدر نظریات انقلابیون مبنی بر استفاده از نیروهای مردمی و تئوری دفاع و مقاومت را به سخره می‌گرفت. باوجوداین، حضور «نیروهای مردمی»، که به فرمان امام خمینی[✧] وارد میدان جنگ شده بودند، مانع اصلی از پیشروی ارتش بعث عراق در ایران بود.^۴

۱. ر.ک. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، همان، ج ۱۹، ص ۳۵۹.

۲. حسین مولایی، «خسارت‌های جریان سازش‌کار در گذار تاریخ»، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دسترسی در: <http://www.irdc.ir/fa/news/2345>، ۱۴ اسفند ۱۳۹۶.

۳. ر.ک. حسین علایی، تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق، تهران، مرز و بوم، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۴.

۴. سیدمحمد بلاغی، آشنایی با دفاع مقدس، قم، زمزم هدایت، ۱۳۹۷، ص ۱۱-۱۲.

۴-۴-۵. افزایش توان دفاعی

دفع تجاوز دشمن اشغال‌گر و آزادسازی شهرها تنها با افزایش توان دفاعی و تغییر فرایند دفاع در جبهه‌ها از راهبرد دفاعی به راهبرد تهاجمی میسر می‌شد که با تدابیر ویژه حضرت امام خمینی^۱ به دست آمد و عبارت بودند از:

۱. فرماندهی امام راحل با عزل بنی‌صدر؛^۱

۲. تجهیز گروه‌های مردمی (بسیج)؛^۲

۳. وحدت بین ارتش و سپاه؛^۳

۴. خودباوری و اراده ملی.^۴

بعد از برکناری بنی‌صدر و روی کار آمدن نیروهای انقلابی، فعالیت‌ها در حوزه طراحی و عملیات و عدم اکتفا به روش‌های جنگی کلاسیک آغاز شد و نیز شناخت «توان داخلی» و استفاده از ظرفیت بالقوه «نیروهای مردمی» به جای تکیه بر سازمان‌های بین‌المللی و نیروهای خارجی در دستور کار قرار گرفت.

این تغییر راهبرد، موجب تقویت جبهه‌ها و آغازی برای پیروزی‌های ایران شد. طراحی عملیات آزادسازی آبادان و فتح خرمشهر نیز زمانی آغاز شد که ایران، تحول راهبردی جدید را در سرلوحه طرح‌ریزی نظامی خود قرار داد.^۵

۵-۴-۵. تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر

پس از آزادسازی خرمشهر، سازمان ملل به خواست صدام و حامیانش به جمهوری اسلامی ایران اصرار کرد که آتش‌بس را بپذیرد، ولی موانع زیادی بر سر این آتش‌بس وجود داشت.

تحلیل ایران از پیشنهاد آتش‌بس رژیم بعثی پس از فتح خرمشهر، اجرای یک عملیات سیاسی و روانی و استفاده از ابزار آتش‌بس برای جلوگیری از انهدام قدرت نظامی ارتش عراق و

۱. حسین علایی، همان، ج ۱، ص ۳۱۳ و ۳۱۵؛ ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۳۳.

۲. ر.ک. پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، آشنایی با دفاع مقدس، قم، خادم‌الرضا، ۱۳۸۷، ص ۱۴۰.

۳. ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۳۶.

۴. همان، ص ۱۳۶.

۵. سیدمحمد بلاغی، همان، ص ۱۲.

پیروزی قاطع ایران ارزیابی می‌شد. حملهٔ صدام به کویت پس از پایان جنگ با ایران، بر اعتبار و قوت این تحلیل افزود.

در چنین وضعیتی و باتوجه به شهرت صدام در نقض قول و پیمان، هر لحظه او احساس قدرت می‌کرد و فرصت و زمان را مناسب می‌دید، به هر بهانه‌ای می‌توانست بار دیگر آتش جنگ را روشن کند.^۱

۵-۴-۶. ورود به خاک عراق و واکنش دشمن

جمهوری اسلامی به منظور تثبیت مواضع دفاعی رزمندگان اسلام و سلب فرصت از دشمن برای سازماندهی مجدد و نیز فعال کردن محافل سیاسی بین‌المللی در مسیر تصمیم‌گیری جدی و عادلانه در حل مناقشه، با موافقت مشروط حضرت امام خمینی (ع) - مبنی بر آنکه ورود نظامی به خاک عراق و انجام عملیات در جاهایی که مردم نیستند یا کم هستند، با هدف تنبیه متجاوز و جلوگیری از وارد آمدن خسارت به مردم باشد - عبور از مرزها در برخی خطوط دفاعی و تصرف مناطق راهبردی دشمن را هدف قرار داد. این تدبیر نه تنها خردمندانه، بلکه منطبق بر فنون دفاعی و حتی موازین بین‌المللی بوده است.^۲

مهم‌ترین عملیات‌های جمهوری اسلامی ایران برای تنبیه دولت متجاوز بعثی عراق و انهدام و از کار انداختن ماشین جنگی آن عبارت بودند از: خیبر، والفجر ۸ (آزاد کردن فاو) و کربلای ۵.^۳ واکنش دشمنی که پس از فتح خرمشهر روحیهٔ تهاجمی خود را به کلی از دست داده، روی آوردن به سیاستی بود که نقض تمام قوانین بین‌المللی و حقوق انسانی را در پی داشت. عمده‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

۱. عقب‌نشینی اجباری از مواضع اشغالی؛^۴
۲. تجهیز و سازماندهی گروهک منافقین؛

۱. ر.ک. حسین علایی، همان، ج ۱، ص ۵۱۶-۵۱۸.

۲. ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۵۳-۱۵۵؛ حسین علایی، همان، ج ۱، ص ۵۰۹-۵۱۲.

۳. ر.ک. همان، ج ۲، ص ۴۹، ۱۹۲ و ۲۹۵؛ اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۵۹، ۱۶۱ و ۱۶۲.

۴. «البته قوای بعثی تا مرزهای رسمی عقب‌نشستند و ارتفاعات و عوارض حساس درون خاک ایران و در کنار مرزها را همچنان در تصرف خود نگه داشتند» (ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۶۷؛ حسین علایی، همان، ج ۱، ص ۵۱۲).

۳. حمله به مناطق مسکونی (جنگ شهرها)؛
۴. حمله به کشتی‌های نفتی و آلوده کردن محیط زیست (جنگ نفتکش‌ها)؛
۵. به کارگیری سلاح شیمیایی.^۱

۷-۴-۵. پذیرش قطعنامه ۵۹۸

عامل مهم صدور قطعنامه ۵۹۸، عملیات‌های انهدامی متعدد و مهمی چون والفجر ۸ (آزاد کردن فلو) و به‌ویژه «کربلای ۵» بود. پیش از این یازده قطعنامه از سوی سازمان ملل متحد برای پایان یافتن جنگ صادر شده بود که واپسین آن «قطعنامه ۵۹۸» نام داشت. در تمام این قطعنامه‌ها، به جز قطعنامه ۵۹۸، کوچک‌ترین توجهی به خواسته‌های ایران نمی‌شد و دولت جمهوری اسلامی ایران نیز آن‌ها را نمی‌پذیرفت.^۲

در دی ۱۳۶۵ ایران در قالب عملیات کربلای ۵ فشارهای بسیار سنگینی را به ماشین جنگی دشمن وارد آورد و تا نزدیکی «بصره» دومین شهر عراق پیش رفت.

با عبور رزمندگان ایرانی از مهم‌ترین موانع ارتش عراق و انهدام بخش اعظم ماشین جنگی دشمن، سازمان ملل متحد و اعضای مؤثر آن مجبور شدند تا برای نجات عراق از شکست، قطعنامه ۵۹۸ را با قید «تعیین مسئول مخاصمه»، یعنی معرفی متجاوز و آغاز کننده جنگ که یکی از موارد مهم درخواستی ایران از سازمان ملل متحد برای پایان دادن به جنگ بود، تنظیم کنند. قطعنامه ۵۹۸ انتظارات کامل ایران را تأمین نمی‌کرد.^۳ مسئولان ما با مانورهای ظریف و هنرمندانه و اتخاذ سیاست نه رد و نه قبول قطعنامه ۵۹۸، توانستند برخی از خواسته‌های به حق ملت ایران را در طرح اجرایی دبیرکل بگنجانند.^۴

۱. ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۶۷-۱۷۷؛ حسین علایی، همان، ج ۱، ص ۵۱۲ و ۵۱۵، ج ۲، ص ۷۲ و ۴۱۸-۴۱۵؛ پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، آشنایی با دفاع مقدس، قم، خادم الرضا، ۱۳۸۷، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲. ر.ک. علی‌اکبر رئیسی، زنگ تاریخ، قم، نسیم حیات، ۱۳۸۴، ص ۸۹.

۳. ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۲۰۶-۲۱۰ و ۲۱۶؛ علی‌اکبر رئیسی، همان، ص ۸۹-۹۱.

۴. ایران حدود یک‌سال به چانه‌زنی پرداخت تا بتواند سازمان ملل متحد و کشورهای تأثیرگذار در این سازمان را وادار به گنجانیدن حقوق خود در قطعنامه کند. با پافشاری ایران دبیر کل سازمان ملل متحد مجبور شد یک طرح اجرایی را به دو کشور ایران و عراق ارائه دهد و در آن طرح متعهد شد تا در روز آتش‌بس یک گروه بی‌طرف کار بررسی برای تعیین آغازگر جنگ را شروع کند. این امر پیروزی بزرگی برای جمهوری اسلامی ایران به حساب ←

با موافقت فرمانده کل قوا، حضرت امام خمینی^ع ایران در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۶۷، موافقت خود را با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ رسماً اعلام کرد. و بعد از آن با تقویت فعالیت دیپلماسی در صحنه سیاسی توانست حقانیت خود را به اثبات برساند و با معرفی رژیم عراق به عنوان آغازگر جنگ، مزد تلاش‌های خود را از دبیرکل بگیرد.^۱

دفاع مقدس با تمام فراز و نشیب‌هایش، به مدد ایمان و اعتماد به خدا، هدایت و رهبری امام خمینی^ع و ایثار و مقاومت جانانه رزمندگان اسلام و پشتیبانی مردم، با پیروزی ایران به پایان رسید و در نهایت، کشور متجاوز و حاکمان و حامیان جنگ طلب آن نتوانستند به هیچ‌یک از اهداف خود دست یابند. ملت ایران توانست با پیروزی و سربلندی در این نبرد نابرابر ضمن تثبیت اقتدار ایران اسلامی، ابهت و هیمنه پوشالی قدرت‌های مادی دنیا را در جهان متزلزل کند.

۵-۵. تقابل نظام اسلامی با استکبار جهانی بعد از دفاع مقدس

با وجود تصویرسازی عمومی صورت گرفته خاصه از سوی روشنفکران مقهور غرب، نمود رفتاری تقابل انقلاب اسلامی و غرب نه تنها از سوی جمهوری اسلامی جرقه نخورد، بلکه تا چندین ماه پس از انقلاب نیز به انحای گوناگون تلاش صورت گرفت تا سیاست تنش‌زدایی انجام گیرد. گرچه در ماهیت و فلسفه، اساساً انقلاب اسلامی با ماهیت ضد استکباری قابل جمع با استکبار نبود و مبانی نظری و هویتی این دو تمدن از ابتدا غیرقابل انطباق و مشخص بود، این چالش دیر یا زود آغاز خواهد شد.

اما جریان استکبار در آغاز کردن چالش پیشدستی کرد و با طرح توطئه‌های مکرر - که بعدها در اسناد لانه جاسوسی مکشوف شد - امان دادن به شاه مستبد و وضع تحریم‌ها علیه ایران، انقلاب دوم را به زودی و کمتر از گذشت یک‌سال از پیروزی انقلاب رقم زد. از همان روز کشور در حالی درگیر پنجه افکندن با استکبار و نوحه‌های آن، از جمله رژیم بعث عراق، شد که حتی هنوز دولتی (دولت موقت بازرگان) بر سر کار بود که چه‌بسا امریکا را مظهر

→ می‌آمد، زیرا در سایه مقاومت رزمندگان و حرکت دیپلماسی فعال توانسته بود سازمان ملل متحد را متقاعد کند که صلح بدون تعیین متجاوز بر خلاف عدالت و امنیت و در واقع، عین ظلم است. به همین دلیل، ایران طرح اجرایی دبیر کل را با صراحت پذیرفت (ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۲۰۵-۲۱۶؛ علی‌اکبر رئیسی، همان، ص ۸۹-۹۲).

۱. حسین علایی، همان، ج ۲، ص ۴۶۴؛ اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۲۲۲.

پیشرفت و مدنیت برمی‌شمرد و ساختارهایی همچنان بر کشور حاکم بود که رد پای طاغوت از آن، به‌طور کامل و محتوایی، زدوده نشده بود.

رهبر معظم انقلاب علیه‌السلام می‌فرماید:

کسی گمان نکند که تقابل امریکا با ایران، امر جدید و تازه‌ای است؛ نه، از شروع انقلاب، این تقابل شروع شد. شاید سه یا چهار ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که مجلس سنای امریکا قطعنامه بسیار شدیدالحنی علیه انقلاب صادر کرد... از اول انقلاب این تقابل وجود داشت؛ منتها در یک دوره نسبتاً طولانی، تقابل امریکا با جمهوری اسلامی، بیشتر تقابل عملی بود... در طول این سال‌ها، بیشتر تکیه روی تقابل عملی بود؛ اقدام سیاسی و اقتصادی یا نیمه‌نظامی و حتی نظامی... امریکا بعد از اینکه سال‌هایی را در مقابل جمهوری اسلامی و ملت ایران با این روش عمل کرد، به این نتیجه رسید که تقابل عملی کافی نیست و باید در کنار آن، تقابل و تخصص و مبارزه نظری را هم شروع کند. معنای تقابل نظری چیست؟ یعنی مبارزه با جمهوری اسلامی در صحنه اعتقاد و در زمینه فرهنگ و مسائل اخلاقی. البته، قبلاً هم مبارزه آن‌ها جدی بود؛ منتها احساس کردند باید نقطه ثقل این باشد.

هدف از این تقابل نظری و حمله اعتقادی، معلوم و روشن است. نظام جمهوری اسلامی متکی به مردم است و مردم هم با ایمان و روحیه و اعتقاد خود به این نظام علاقه‌مند و دل‌بسته‌اند و از آن دفاع می‌کنند؛ این حقیقت در طول این سال‌ها فهمیده شد. اگر این ابزار از دست نظام اسلامی گرفته شود، بدیهی است برای کسی که فکری برای این کشور و این نظام در سر دارد، چقدر حائز اهمیت است.^۱

آرمان جهانی انقلاب اسلامی در پی نجات مظلومان از دست ظالمان است و این برای استکبار جهانی خطرناک است. دشمنان انقلاب، به‌ویژه امریکا، چون منافع خویش را در منابع آشکار و پنهان کشورهای مختلف، به‌ویژه منطقه آسیای غربی، در خطر می‌بینند، برای جلوگیری از انتشار پیام انقلاب که ذاتاً در صیورورت و حرکت دائمی برای رسیدن به کمال و سعادت آحاد بشر شروع به بیداری و صدور اندیشه انقلاب از ابتدای انقلاب کرده، از پای نخواهند نشست. خوی درنده استکبار چنین می‌انگارد که قلمرواش دچار تهدیدی بیرونی شده

۱. بیانات امام خامنه‌ای علیه‌السلام در دیدار با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲/۲/۲۲.

و باید عَلم دشمنی در برابر این حرکت نو و اثربخش برافرازد. ازاین‌رو، دشمن‌تراشی و ایجاد رقیب، برای پیشبرد اهداف سلطه‌جویانه غرب، به‌ویژه امریکا، امری ضروری است. اسلام‌هراسی با محور شرارت قرار دادن ایران در منطقه، گزینه خوبی برای حریف و دشمن‌تراشی، به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی و از بین رفتن و درهم پاشیده شدن جبهه شرق، بوده است.

۵-۵-۱. فرجام تقابل

راهبرد و دکترین نظام سلطه جهانی به سرکردگی امریکا بر کبر و خودبرتربینی بنا شده است: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ...» (اعراف: ۱۲). این نظام خود را برتر و دیگران را برتر فرض می‌کند.

امام خامنه‌ای رحمته‌الله می‌فرماید: «امریکا می‌خواهد ابرقدرتی خود را تثبیت کند و امتیاز انحصاری ابرقدرتی را برای خودش به‌دست بیاورد، [این] یک راهبرد است.»^۱ در دید او غلبه بر حریف، زمان جنگ و صلح و اهداف نظامی و غیرنظامی نمی‌شناسد. مهم برتری و به رخ کشیدن توان و قدرت است و بس. برای رسیدن به هدف می‌تواند از هر تکنولوژی و روشی بهره‌گیرد و سازمان ملل و شورای امنیت هر نوع رفتار او را برای دفاع پیشدستانه مجاز می‌داند. ایران هدف اصلی چهار دهه اخیر آن محسوب می‌شود و برای به زانو درآوردنش از هر نوع تهدیدی مانند سخت، نرم و نیمه سخت و هوشمند بهره می‌گیرد. ازاین‌رو، پس از جنگ تحمیلی و ناامیدی از تقابل عملی به تقابل نظری روی آورده است. دراین زمینه، بهترین ابزار، رسانه و شبکه‌های رسانه‌ای است. با ابزار رسانه به دنبال خفه کردن، کانالیزه کردن، استحاله و دگردیسی در پیام و ابلاغ انقلاب برآمده و در این بین جبهه رسانه‌ای خود را به سردمداری شیطان بزرگ راه‌اندازی کرده است.

رهبرفرزانه انقلاب، امام خامنه‌ای رحمته‌الله، می‌فرماید:

ببینید نقش فعالیت‌های تبلیغاتی و تقابل نظری امریکا با جمهوری اسلامی، از نظر آن‌ها چقدر مهم است. آن‌ها به تبلیغات و تقابل نظری احتیاج دارند ... امروز، دشمنان ما همه نیروی خود را روی این گذاشته‌اند.^۲

۱. همان.

۲. همان.

اما سنت الهی بر این بوده و هست که حق آمدنی و باطل رفتنی است: «... جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (اسراء: ۸۱). حق تمام‌قد به نمایش در خواهد آمد. شرق فروپاشید و غرب با اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی مادی خود در منجلاب «قانون تغییر» با مشکلاتی جدی در حوزه درون‌تمدنی و برون‌تمدنی خود در حال دست و پا زدن یک محتضر که امیدی به حیات و بقای آن نیست، می‌ماند؛ چراکه: «وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (توبه: ۴۰) و اینکه غایت همه جنگ و جدال‌ها با غلبه حزب‌الله بر همه احزاب خواهد بود: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده: ۵۶). و این سنن الهی، بشارتی است که شمه‌ای از آن را در انقلاب پر شکوه ملت ایران می‌توان با مصداق برشماری کرد. انقلابی که پس از گذشت چهل سال با حفظ و پایبندی به شعارهای خود همچنان پیش می‌رود و امیدوارانه در حال پالایش ضعف‌ها و گام نهادن در مسیر گام دوم خویش است. از مهم‌ترین نقطه‌ضعف‌هایی که امروزه نظام استکبار بر روی آن دست گذاشته تا به واسطه آن نظام جمهوری اسلامی را به‌زانو درآورد، عرصه اقتصادی است.

آن‌ها با توجه به شناختی که از ساختار معیوب و کماکان وابسته اقتصاد ایران - که خود سازنده و پروراننده آن در دوران رژیم دست‌نشانده طاغوت بودند - و همچنین با علم و اطلاع از اینکه بعد از انقلاب هم به دلایل مختلف از جمله نفوذ طرفداران الگوی اقتصاد وابسته به غرب در بدنه دولت‌ها و اشغال جایگاه‌های حساس اقتصادی (به ویژه پس از پایان جنگ تحمیلی) و اصرار بر حفظ ساختار این مدل به جامانده از عصر انحطاط و وابستگی، به زعم خود «پاشنه آشیل» را پیدا کردند و عمده زور و ترفند و شرارت‌های خود را در میدان اقتصادی متمرکز کردند.

بنابراین، عرصه امروزی تقابل استکبار با نظام اسلامی، تقابل اقتصادی است. ایران انقلابی این روزها در معرض بی‌سابقه‌ترین جنگ اقتصادی استکبار است. تأکید رهبر معظم انقلاب اسلامی بر وجود «جنگ تمام‌عیار اقتصادی»^۱، حکایت از این دارد که استکبار در این عرصه با تمام قوا به میدان آمده و آرایش جنگی گرفته است.

راهبرد اصلی برای پیروزی در این جنگ نیز به مانند تجربه جنگ تحمیلی، نگاه به درون

۱. بیانات امام خامنه‌ای در جلسه تبیین سیاست‌های اقتصاد مقاومتی، ۱۳۹۲/۱۲/۲۰.

کشور و ظرفیت‌های داخلی و طمع‌بردن از بیرون با تکیه بر اقتصاد مقاومتی است.^۱ اقتصادی «مردم‌بنیاد»^۲، «دانش‌بنیان»^۳ و متکی به «حرکت جمعی، جهادی، دلسوزانه و مستمر»^۴ برای حمایت، تقویت و توسعه تولید داخلی به‌عنوان ستون فقرات اقتصاد مقاومتی^۵ که محکم ساختن پایه‌های اقتصاد کشور^۶ را به‌دنبال خواهد داشت و عزت و استقلال نظام جمهوری اسلامی ایران را بیمه خواهد کرد.

۵-۶. دستاوردهای انقلاب اسلامی

مهم‌ترین پرسشی که پس از وقوع هر انقلابی در اذهان انقلابیون آن ایجاد می‌شود، این است که انقلاب آنان چه دستاوردی برایشان به ارمغان آورده است؟ آیا آن نتایج براساس اهداف اصولی آن انقلاب بوده است یا نه؟ انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ بلکه طبیعی است که مردم ایران نیز از دستاوردهای انقلاب خود پرسند. از اینجاست که تبیین دستاوردهای انقلاب، اهمیت و بلکه ضرورت می‌یابد، زیرا در صورت تبیین نکردن صحیح و دقیق آن و در نتیجه، ناآگاهی مردم، ممکن است این تلقی در ذهن آنان به وجود آید که این انقلاب هیچ ثمره‌ای نداشته است و باید کنار گذاشته شود؛ ازاین‌رو، ممکن است انقلاب، به تدریج، به دست فراموشی سپرده شود یا دچار تغییرات ماهوی شده و در نهایت، به کلی نابود گردد. با توجه به این مطلب، در ادامه می‌کوشیم دستاوردهای انقلاب اسلامی را در قالب دستاوردهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بیان کنیم.

۵-۶-۱. دستاوردهای فرهنگی انقلاب اسلامی

الف) استقلال فرهنگی و رهایی از خودباختگی: یکی از ترندهای استعمار نو برای تاراج اموال و منابع کشورهای جهان، ایجاد خودباختگی فرهنگی در آنان و ایجاد وابستگی فرهنگی به کشورهای استعمارگر است؛ براین‌اساس، استعمارگران از طریق عمال و کارگزاران خود در این

۱. ر.ک. بیانات امام خامنه‌ای در دیدار با مردم آذربایجان، ۱۳۹۲/۱۱/۲۸.

۲. بیانات امام خامنه‌ای در حرم مطهر رضوی، ۱۳۹۳/۰۱/۰۱.

۳. بیانات امام خامنه‌ای در دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای محترم هیئت دولت، ۱۳۹۱/۰۶/۰۲.

۴. بیانات امام خامنه‌ای در جلسه تبیین سیاست‌های اقتصاد مقاومتی، ۱۳۹۲/۱۲/۲۰.

۵. ر.ک. بیانات امام خامنه‌ای در دیدار با کارگران گروه مپنا، ۱۳۹۳/۰۲/۱۰.

۶. ر.ک. بیانات امام خامنه‌ای در حرم مطهر رضوی، ۱۳۹۳/۰۱/۰۱.

کشورها می‌کوشند با القای تصور فروتری مردم جهان سوم و در نتیجه، ایجاد حس خودکمترینی و خودبیگانگی فرهنگی، زمینه را برای اجرای بی‌کم‌وکاست خواسته‌های کشورهای غربی آماده کنند.

چنین تفکری در ایران از دوره قاجاریه و با شعار اینکه ایرانی باید از فرق سر تا نوک پا غربی شود، آغاز گردید و در دوره پهلوی نیز با فعالیت‌هایی از قبیل تلاش برای رونق سبک زندگی غربی و مصرف‌گرایی تداوم یافت.

این گونه تفکر در انقلاب اسلامی به چالش گرفته شد و فرهنگ برتری غربی به شدت بی‌اعتبار شد. برای سال‌ها به جای ارزش‌های اجتماعی غربی نظیر مصرف‌گرایی، پوچ‌گرایی، بی‌دینی و بی‌غیرتی، ارزش‌های اجتماعی مثبتی جایگزین شد که برخاسته از فرهنگ بومی اسلامی و ایرانی بود.^۱

ب) تحول در نظام آموزش: تحول در نظام آموزشی کشور از دو نظر کمی و کیفی درخور بررسی است. از نظر کمی رشد تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان، دانشگاه‌ها و مدارس شاخصی برای موفقیت نظام جمهوری اسلامی ایران در تعمیم آموزش‌های همگانی به‌شمار می‌رود. گفتنی است؛ درحالی‌که، پیش از انقلاب شمار دانشجویان دانشگاه‌های کشور از مرز ۱۵۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کرد؛ امروزه، تعداد دانشجویان کشور به حدود ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر رسیده است.^۲

از نظر کیفی نیز موفقیت دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی در المپیادهای مختلف جهانی، تعداد مقالات علمی ارائه شده در نشریات معتبر علمی، توسعه‌های خیره‌کننده در زمینه دانش‌های نو از جمله ژنتیک، نانو و علوم فضایی مثال‌زدنی باشد.

همچنین، از نظر فرهنگی مدارس و دانشگاه‌ها که وظیفه تربیت نسل آینده را بر مبنای سنت‌های اصیل بومی و دینی برعهده دارند، در رژیم گذشته به محلی برای تبلیغ عقاید غربی، بی‌حجابی، اختلاط‌های نامتناسب و... تبدیل شده بود و مهم‌ترین مسئولان فرهنگی کشور، از جمله برخی وزیران آموزش و پرورش، نیز گاه از میان گروه‌های منحرف همچون بهائیت

۱. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظریور، همان، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۲. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی ایران، همان، ص ۲۱۲.

انتخاب می‌شد.

اما این وضع با وقوع انقلاب اسلامی پایان یافته و هم‌زمان با شکل‌گیری انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها، اصلاح متون آموزشی و درسی نیز آغاز شد و آموزش‌های مبتنی بر آموزه‌های اسلامی و سنت‌های بومی در دستور کار قرار گرفت، که حاصل آن تقدیم ۳۶ هزار شهید دانش‌آموز و دانشجو در جریان جنگ تحمیلی بود.^۱

پ) تحول در حوزه اجتماعی و اخلاقی: یکی از اهداف رژیم پهلوی برای تداوم حکومت نامشروع خود کم‌رنگ کردن نقش دین در زندگی اجتماعی از راه ترویج مفاسد و منکرات و سست کردن ارزش‌های اخلاقی بود. گسترش مشروب‌فروشی‌ها و تبلیغ می‌گساری در سراسر کشور، مراکز قمار، کاباره‌ها و مراکز عیاشی و هوس‌رانی، ترویج موسیقی و آوازهای مبتذل، انتشار روزنامه‌ها و مجلات ضد اخلاقی، پخش فیلم‌های نامناسب از تلویزیون و سینماها ازجمله این اقدامات بود.

با وقوع انقلاب اسلامی همه مراکز علنی فساد جمع گردید و زمینه‌های تحریک جوانان ازسوی حکومت حذف شد. این دستاورد نه تنها برای افراد با ایمان و مذهبی جامعه، بلکه برای هر زن و مرد ایرانی و علاقه‌مند به سلامت محیط اجتماعی و ارزش‌های خانوادگی ارزشمند به‌شمار می‌آید.^۲

۵-۶-۲. دستاوردهای اقتصادی و صنعتی

پیشرفت چشمگیر در زمینه کشاورزی داخلی، صنعت پتروشیمی، صنایع و فناوری‌های نظامی ازجمله پیشرفت‌ها و دستاوردهایی انقلاب اسلامی بود که در سال‌های گذشته اتفاق افتاده است. باوجود این و به‌رغم تلاش‌های مسئولان، وقوع جنگ تحمیلی و برقراری تحریم‌های ناعادلانه در دوره‌های مختلف، اگرچه مشکلاتی را برای کشور به بار آورد و سرعت پیشرفت را آرام نمود، هرگز جریان آن را متوقف نکرد و حتی محرکی شد برای کمک به خودکفایی و قطع وابستگی. در همین زمینه امام‌راحل^ع تحریم اقتصادی ازسوی بیگانگان را هدیه‌ای الهی قلمداد کرد که موجب خودکفایی و خود اتکایی کشور می‌شود: «این جنگ و تحریم اقتصاد و اخراج

۱. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظریور، همان، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۳۰.

کارشناسان خارجی تحفه‌ای الهی بود که ما از آن غافل بودیم.^۱

۵-۶-۳. دستاوردهای سیاسی

ره‌آورد های انقلاب اسلامی در دو حوزه داخلی و بین‌المللی درخور مطالعه و بحث است. در زیر به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) براندازی حکومت شاهنشاهی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی: براندازی نظام سلطنتی‌ای که می‌کوشید با تکیه بر سرمایه‌های مادی، نیروهای نظامی، دستگاه‌های امنیتی و حمایت بی‌دریغ بیگانگان، منابع مادی و ذخایر زیرزمینی کشور را به غارت ببرد، یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب اسلامی بود. افزون‌بر براندازی رژیم فاسد پهلوی تشکیل حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی بر پایه ولایت فقیه یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای سیاسی انقلاب به‌شمار می‌رود که در همه‌پرسی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ ملت ایران یک صدا و با رأی قاطع ۹۸ درصدی آن را تصویب کردند.

مقام معظم رهبری (علیه‌السلام) تشکیل حکومت اسلامی را یکی از دو کار بزرگ انقلاب برشمرده، درباره آن می‌فرماید:

انقلاب اسلامی درحقیقت، دو کار بزرگ را انجام داده است که یکی تشکیل نظام اسلامی و دیگری زنده کردن هویت اسلامی در دنیاست. ایجاد یک چنین نظامی در دنیای مادی با این همه دشمنی علیه اسلام واقعاً معجزه است.^۲

ب) کوتاه‌شدن دست ابرقدرت‌ها از کشور: در دویست سال گذشته، دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور همواره یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های کشور شمرده می‌شد. انعقاد قراردادهای استعماری و استثمار برای غارت منابع، تصویب کاپیتولاسیون در دوره‌های مختلف و ارائه مصونیت قضایی به بیگانگان یکی از این مشکلات بود که با وقوع انقلاب اسلامی این زنجیره قطع و دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور منتفی شد؛

پ) برپایی مردم‌سالاری دینی: نظام‌های سلطنتی و استبدادی همواره کمترین نقش را در تعیین حق سرنوشت به مردم داده‌اند. در این نظام‌ها وجود انتخابات در حکم یک نمایش و تظاهر سیاسی مطرح است که در عمل مردم در آن نقشی ندارند. تشکیل جمهوری اسلامی

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، همان، ج ۲۱، ص ۴۳۳.

۲. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظرپور، همان، ص ۲۱۹.

سبب شد مردم سهم اصلی و تعیین‌کننده‌ای در مهم‌ترین ساختارهای حکومتی، وضع قوانین، همه‌پرسی‌ها و اداره کشور داشته باشند؛ به همین دلیل، حضرت امام خمینی علیه السلام چه پیش و چه پس از انقلاب همواره بر نقش مردم تأکید داشتند و آن‌ها را ولی نعمت مسئولان معرفی می‌کردند؛

ت) سیاست خارجی مستقل؛ در دوران رژیم شاه، ایران یکی از حامیان نظام سرمایه‌داری و غرب شناخته می‌شد که هزینه‌های فراوانی برای تأمین منافع دولت‌های غربی و امریکا صرف می‌کرد. هزینه‌های سرسام‌آور نظامی برای مقابله با تهدید احتمالی شوروی، حضور در جنگ‌های داخلی کشورهای عمان و ویتنام و پیمان‌نامه‌های دفاعی منطقه‌ای از آن جمله است. انقلاب اسلامی توانست با شعار «نه شرقی نه غربی» نظام دوقطبی حاکم بر جهان را در هم شکند و خون تازه‌ای در رگ‌های کشورهای جهان سوم جاری کند. امام خمینی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

من بار دیگر از مسئولان جمهوری اسلامی می‌خواهم که از هیچ‌کس و از هیچ چیز جز خدای بزرگ نترسند و کمرها را ببندند و دست از مبارزه و جهاد علیه فساد و فحشا و سرمایه‌داری غرب و پوچی و تجاوز کمونیسم نکشند. ما هنوز در قدم‌های اول مبارزه جهانی خود علیه غرب و شرقیم.^۱

ث) صدور پیام انقلاب و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش: پس از وقوع انقلاب اسلامی، ارزش‌های تازه‌ای برای همه مردم دنیا مطرح شد. استقلال، نداشتن وابستگی، پیش رفتن در راه خودکفایی، بازگشت به خصلت‌های انسانی پاک، ایمان، حمایت از مستضعفان و رنج‌دیدگان و محرومان، ایجاد برابری و عدالت، رفع تبعیض و نژادگرایی، همه از اصولی بودند که در انقلاب اسلامی مطرح، و به سرعت، با استقبال دیگر ملت‌های ستم‌دیده روبه‌رو شد.^۲

رخداد حرکت‌های اسلامی و ضد استعماری و استبدادی در کشورهایی مانند لبنان، عراق، فلسطین، پاکستان، شمال آفریقا و حتی برخی کشورهای امریکای جنوبی و مرکزی، به باور بسیاری از تحلیل‌گران، الهام‌گرفته از انقلاب اسلامی ایران بوده است.^۳

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، همان، ج ۲۱، ص ۳۲۷.

۲. محمدجواد باهنر، مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۲۸۶.

۳. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی، چگونگی و چرایی رخداد آن، همان، ص ۳۶۶.

۵-۷. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقش محوری در ساختار حقوقی کشور داشته و به عنوان عالی ترین سند ملی توسط نخبگان جامعه به منظور تأمین نیازهای مدنی شهروندان جامعه حول محورهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تبیین جایگاه رهبری و قوای سه گانه تهیه و تدوین شده است تا بر پایه آن نظام جمهوری اسلامی ایران برای تحقق اهداف بلند پایه دین مبین اسلام در مسیر تأمین نیازهای مادی و معنوی جامعه استقرار یابد.

۵-۷-۱. ساختار قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از یک مقدمه، چهارده فصل و ۱۷۷ اصل تشکیل شده است. در مقدمه قانون اساسی مباحثی در زمینه ویژگی بنیادی انقلاب اسلامی نسبت به دیگر نهضت های ایران در سده اخیر، طلیعه و سیر نهضت، شیوه حکومت اسلامی، نقش ولایت فقیه عادل، اهمیت ابزاری اقتصاد در مسیر کمال انسانی، زن در قانون اساسی و ... طرح شده است:

فصل اول در بردارنده چهارده اصل از اصول کلی و شامل مباحثی چون ریشه ها، اهداف و آرمان های نظام جمهوری اسلامی، ولایت فقیه و ... است؛

فصل دوم در چهار اصل، مسائل مربوط به زبان، خط، تاریخ هجری و پرچم کشور را مطرح کرده است؛

در فصل سوم، طی ۲۴ اصل، تأکید بر برخورداری همه مردم از حقوق مساوی و حمایت قانون و نیز لزوم تضمین حقوق افراد مورد توجه قرار گرفته است؛

فصل چهارم، طی سیزده اصل به مسائل اقتصادی و امور مالی پرداخته است؛

فصل پنجم، در شش اصل، حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن را مطرح کرده است؛

فصل ششم، به قوه مقننه اختصاص دارد و در ۳۸ اصل، چگونگی تشکیل مجلس شورای اسلامی و اختیارات آن بیان شده است؛

در فصل هفتم، طی هفت اصل، به بحث درباره شوراها و وظایف و اختیارات آنها پرداخته شده است؛

فصل هشتم، ضمن شش اصل، به مسئله رهبر یا شورای رهبری پرداخته و شیوه انتخاب رهبر و وظایف و اختیاراتش را تعیین کرده است؛

فصل نهم، به قوه مجریه اختصاص دارد؛
فصل دهم، عنوان سیاست خارجی را گرفته و طی اصول چهارگانه آن، بر نفی سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری و حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور تأکید شده است؛
در فصل یازدهم، قوه قضائیه مورد بحث قرار گرفته است؛
دوازدهمین فصل، که یک اصل بیش ندارد، به بحث صدا و سیما پرداخته و بر تأمین آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی تأکید ورزیده است؛
سیزدهمین فصل، با یک اصل به شورای عالی امنیت ملی و وظایف و اختیارات و نیز تعداد اعضای آن اختصاص دارد؛
چهاردهمین و واپسین فصل فصل قانون اساسی، شیوه و چگونگی بازنگری به این قانون را مطرح کرده است.

۵-۷-۲. مروری بر مهم‌ترین اصول قانون اساسی

از جمله مهم‌ترین اصول قانون اساسی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
اصل اول قانون اساسی مربوط به نوع حکومت است و تصریح می‌کند حکومت ایران، جمهوری اسلامی است که ملت ایران در پی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی^ع و در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ با اکثریت ۹۸/۲ درصد به آن رأی مثبت دادند.
در اصل چهارم آمده که همه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده فقهای شورای نگهبان است.

اصل پنجم می‌گوید: در زمان غیبت حضرت ولی عصر^ع، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌شود.

در اصل ششم بیان شده در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به انکای آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌شود.
اصل دوازدهم تأکید دارد که دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنا عشری است و

این اصل الی الابد تغییرناپذیر است و مذاهب دیگر اسلامی دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذاهب در انجام دادن مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند.

در اصل پانزده قانون اساسی آمده: زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد، ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.

اصل نوزده قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به نام «اصل برابری قومی» شناخته می‌شود و در آن آمده: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.

اصل بیست و دو قانون اساسی می‌گوید: حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز کند.

اصل بیست و سوم بیان می‌کند که: تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار دارد.

اصول (۴۳) و (۴۴) قانون اساسی نقشه راه فعالیت‌های اقتصادی کشور را به صورت جامع و کامل تبیین کرده‌اند؛ به طوری که، اصل چهل و چهار قانون اساسی نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران را بر سه پایه دولتی، تعاونی و خصوصی ترسیم می‌کند.

اصل پنجاه و هفتم معتقد است که قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

در اصل هفتاد و دوم بر این نکته تأکید شده که مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیبی که در اصل نود و ششم آمده بر عهده شورای نگهبان است.

در اصل نود و یکم بیان شده: به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر مغایرت نداشتن مصوبات، مجلس شورای اسلامی با آن‌ها، شورایی به نام شورای نگهبان تشکیل می‌شود.

اصل نود و هشتم معتقد است که تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود.

اصل یکصد و هفت با تأکید بر اینکه تعیین رهبری برعهده خبرگان منتخب مردم است، شرایط و صفات رهبری را در اصل یکصد و نهم بیان می‌کند.

اصل یکصد و ده قانون اساسی به بیان وظایف و اختیارات رهبر پرداخته است.

در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی آمده: هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد. در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظف‌اند، در اسرع وقت، نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام کنند.

اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی نیز به وظایف مجمع تشخیص مصلحت نظام اشاره می‌کند و در آن آمده: مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد به دستور رهبری تشکیل می‌شود. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌کند.

اصل صد و بیست و سوم قانون اساسی نیز به وظایف رئیس‌جمهور اشاره می‌کند و در آن آمده: رئیس‌جمهور موظف است مصوبات مجلس یا نتیجه همه‌پرسی را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به وی امضا کند و برای اجرا در اختیار مسئولان بگذارد.

در اصل یکصد و پنجاهم قانون اساسی آمده: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی این انقلاب تشکیل شد، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا می‌ماند. حدود وظایف و قلمرو مسئولیت این سپاه در رابطه با وظایف و قلمرو مسئولیت نیروهای مسلح دیگر با تأکید بر همکاری و هماهنگی برادرانه میان آن‌ها به وسیله قانون تعیین می‌شود.

اصل یکصد و پنجاه و دوم تصریح می‌کند: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و نداشتن تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دولت‌های غیرمحارب استوار است.

در اصل یکصد و پنجاه و هفتم بیان شده به منظور انجام دادن مسئولیت‌های قوه قضائیه در همه امور قضایی و اداری و اجرایی مقام رهبری یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی و مدیر و مدبر را برای مدت پنج سال به عنوان رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند که عالی‌ترین مقام قوه قضائیه است.

در اصل صد و هفتاد و یکم (۱۷۱) قانون اساسی آمده: هرگاه در اثر تفسیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی شود، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت، خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود، و در هر حال، از متهم اعاده حیثیت می‌شود.

اصل صد و هفتاد و هفت قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به نام «اصل بازنگری در قانون اساسی» شناخته می‌شود، که در موارد ضروری مقام رهبری (علیه السلام) پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد می‌کند.

۵-۸. مروری بر بیانیه گام دوم انقلاب

انقلاب کبیر اسلامی ایران در حالی چهلمین سالگرد پیروزی خود را پشت سر گذاشت و قدم به دهه پنجم حیات خود نهاد که اگرچه دشمنان مستکبرش گمان‌های باطلی در سر داشتند، اما دوستانش در سراسر جهان، امیدوارانه آن را در گذر از چالش‌ها و به دست آوردن پیشرفت‌های خیره‌کننده، همواره سربلند دیده‌اند.

در چنین نقطه عطفی، رهبر حکیم انقلاب اسلامی با صدور «بیانیه گام دوم انقلاب» و برای ادامه این راه روشن، به تبیین دستاوردهای شگرف چهار دهه گذشته پرداخته و توصیه‌هایی اساسی به منظور «جهاد بزرگ برای ساختن ایران اسلامی بزرگ» ارائه فرموده‌اند.

«بیانیه گام دوم انقلاب» تجدید مطلعی است خطاب به ملت ایران و به ویژه جوانان که به مثابه منشوری برای «دومین مرحله خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی» خواهد بود و «فصل جدید زندگی جمهوری اسلامی» را رقم خواهد زد.

این بیانیه نقشه راه روشنی مبتنی بر امید واقع‌بینانه و خوش‌بینی مؤمنانه است که در پی انتقال هوشمندانه میراث عظیم انقلاب به نسل جدید در کنار وظیفه‌سازی برای مسئولان و مدیران و مسئولیت‌آفرینی برای جوانان عزیز، رشید و شایسته تلاش می‌کند تا این انقلاب را «به آرمان

بزرگش که ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (عجله الله تعالی فرجه) هست» نزدیک و متصل کند.

«بیانیه گام دوم انقلاب» با تبیین متفاوت، در عین نوآوری، با بهره‌مندی از رویکردی تاریخی و مستند، و با روایتی زیبا و خوش‌ساخت از اصل انقلاب اسلامی، چالش‌ها، بحران‌ها، عبرت‌ها، دستاوردها و ظرفیت‌ها با روندپژوهی سیر به‌سوی تمدن نوین اسلامی و تکیه بر شناخت مزیت‌های کلیدی و الزامات جهش در چله دوم انقلاب، ضمن تجویز راهبردهای اساسی، با تصریح به الزامات درونی و حفظ ساحت بیرونی، نویدبخش تحولات عمیق و گسترده‌ای است.

توجه و مذاقه در «بیانیه گام دوم انقلاب» که مقارن با آغاز دهه پنجم انقلاب و شروع چله دوم و در روز ۲۲ بهمن ۱۳۹۷ منتشر شده اهمیت مضاعف آن را می‌رساند؛ ضمن اینکه رهبر معظم انقلاب (عجله الله تعالی فرجه) درباره اهتمام به این بیانیه فرموده‌اند:

من روی این بیانیه خیلی زحمت کشیدم ... من بنای بر این ندارم که اگر چیزی نوشتم یا مطلبی می‌گویم از دیگران درخواست کنم که روی آن کار کنند، ولی راجع به این می‌گویم این کار را بکنند.

با این وصف، برای همه فرض است که «بیانیه گام دوم انقلاب» را به‌عنوان متنی راهبردی و مانیفست انقلاب اسلامی در مسیر پیش‌رو مورد توجه نظری و عملی قرار دهند و در سطوح سه‌گانه تبیین و خوانش متنی و فرامتنی بیانیه، چگونگی و راهکارهای تحقق‌سازی بیانیه و الزامات و ضرورت‌های کاربست بیانیه، اقدامات لازم که از قضا مورد مطالبه رهبر فرزانه انقلاب نیز است را سامان دهند.

۵-۸-۱. تبیین دستاوردها

براساس تبیین مقام عظمای ولایت، حضرت آیت‌الله امام‌خامنه‌ای (عجله الله تعالی فرجه) در «بیانیه گام دوم انقلاب»، دستاوردها و برکات بزرگ گام اول انقلاب اسلامی یا همان چهل سال گذشته انقلاب اسلامی عبارت‌اند از:

۱. ثبات و امنیت و حفظ تمامیت ارضی ایران؛
۲. موتور پیشران کشور در عرصه علم و فناوری و ایجاد زیرساخت‌های حیاتی و اقتصادی و عمرانی؛

۳. به اوج رسانیدن مشارکت مردمی و مسابقه خدمت‌رسانی؛
۴. ارتقای شگفت‌آور بینش سیاسی آحاد مردم؛
۵. سنگین کردن کفه عدالت در تقسیم امکانات عمومی کشور؛
۶. افزایش چشمگیر معنویت و اخلاق در فضای عمومی جامعه؛
۷. ایستادگی روزافزون در برابر قلدران و زورگویان و مستکبران جهان.

۵-۸-۲. توصیه‌ها

امام خامنه‌ای (عج) در این بیانیه توصیه‌هایی هفت‌گانه به ملت ایران، به‌ویژه جوانان، برای برداشتن «گام دوم» به‌سوی آرمان‌های انقلاب اسلامی ارائه می‌دهند. توصیه‌هایی با چاشنی امید و نگاه خوش‌بینانه به آینده، دوری جستن و برحذر داشتن همزمان از امید و ترس کاذب از آینده، به‌عنوان نخستین و ریشه‌ای‌ترین جهاد جوانان! این توصیه‌ها عبارت‌اند از:

یک - علم و پژوهش: دانش، آشکارترین وسیله عزت و قدرت یک کشور است. روی دیگر دانایی، توانایی است. دنیای غرب به برکت دانش خود بود که توانست برای خود ثروت و نفوذ و قدرت دوپست‌ساله فراهم کند و با وجود تهیدستی در بنیان‌های اخلاقی و اعتقادی، با تحمیل سبک زندگی غربی به جوامع عقب‌مانده از کاروان علم، اختیار سیاست و اقتصاد آن‌ها را به دست گیرد. ما به سوءاستفاده از دانش مانند آنچه غرب کرد، توصیه نمی‌کنیم، اما مؤکداً به نیاز کشور به جوشاندن چشمه دانش در میان خود اصرار می‌ورزیم. بحمدالله استعداد علم و تحقیق در ملت ما از متوسط جهان بالاتر است. اکنون نزدیک به دو دهه است که رستاخیز علمی در کشور آغاز شده و با سرعتی که برای ناظران جهانی غافلگیرکننده بود - یعنی یازده برابر شتاب رشد متوسط علم در جهان - به پیش رفته است.

دستاوردهای دانش و فناوری ما در این مدت که ما را به رتبه شانزدهم در میان بیش از دوپست کشور جهان رسانید و مایه شگفتی ناظران جهانی شد و در برخی از رشته‌های حساس و نوپدید به رتبه‌های نخستین ارتقا داد، همه و همه درحالی اتفاق افتاده که کشور دچار تحریم مالی و تحریم علمی بوده است. ما با وجود شنا در جهت مخالف جریان دشمن‌ساز، به رکوردهای بزرگ دست یافته‌ایم و این نعمت بزرگی است که به‌خاطر آن باید روز و شب خدا را سپاس گفت.

اما آنچه من می‌خواهم بگویم این است که این راه طی شده، با همه اهمیتش فقط یک آغاز بوده است و نه بیشتر. ما هنوز از قلّه‌های دانش جهان بسیار عقبیم؛ باید به قلّه‌ها دست یابیم. باید از مرزهای کنونی دانش در مهم‌ترین رشته‌ها عبور کنیم. ما از این مرحله هنوز بسیار عقبیم؛ ما از صفر شروع کرده‌ایم. عقب‌ماندگی شرم‌آور علمی در دوران پهلوی‌ها و قاجارها در هنگامی که مسابقه علمی دنیا تازه شروع شده بود، ضربه سختی بر ما وارد کرده و ما را از این کاروان شتابان، فرسنگ‌ها عقب نگه داشته بود.

ما اکنون حرکت را آغاز کرده و با شتاب پیش می‌رویم، ولی این شتاب باید سال‌ها با شدت بالا ادامه یابد تا آن عقب‌افتادگی جبران شود. اینجانب همواره به دانشگاه‌ها و دانشگاهیان و مراکز پژوهش و پژوهندگان، گرم و قاطع و جدی در این باره تذکر و هشدار و فراخوان داده‌ام، ولی اینک مطالبه عمومی من از شما جوانان آن است که این راه را با احساس مسئولیت بیشتر و همچون یک جهاد در پیش گیرید. سنگ بنای یک انقلاب علمی در کشور گذاشته شده و این انقلاب، شهیدانی از قبیل شهدای هسته‌ای نیز داده است. به پاخیزید و دشمن بدخواه و کینه‌توز را که از جهاد علمی شما به شدت بیمناک است، ناکام سازید.

دو- معنویت و اخلاق: معنویت به معنی برجسته‌کردن ارزش‌های معنوی از قبیل: اخلاص، ایثار، توکل، ایمان در خود و در جامعه است. و اخلاق به معنی رعایت فضیلت‌هایی چون خیرخواهی، گذشت، کمک به نیازمند، راست‌گویی، شجاعت، تواضع، اعتماد به نفس و دیگر خلقیات نیکوست. معنویت و اخلاق، جهت‌دهنده همه حرکت‌ها و فعالیت‌های فردی و اجتماعی و نیاز اصلی جامعه است؛ بودن آن‌ها، محیط زندگی را حتی با کمبودهای مادی، بهشت می‌سازد و نبودن آن حتی با برخورداری مادی، جهنم می‌آفریند.

شعور معنوی و وجدان اخلاقی در جامعه هرچه بیشتر رشد کند برکات بیشتری به بار می‌آورد؛ این، بی‌گمان محتاج جهاد و تلاش است و این تلاش و جهاد، بدون همراهی حکومت‌ها توفیق چندانی نخواهد یافت. اخلاق و معنویت، البته با دستور و فرمان به دست نمی‌آید، پس حکومت‌ها نمی‌توانند آن را با قدرت قاهره ایجاد کنند، اما اولاً، خود باید منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته باشند و ثانیاً، زمینه را برای رواج آن در جامعه فراهم کنند و به نهادهای اجتماعی در این باره میدان دهند و کمک برسانند؛ با کانون‌های ضد معنویت و اخلاق، به شیوه معقول بستیزند و خلاصه اجازه ندهند که جهنمی‌ها مردم را با زور و فریب، جهنمی کنند.

ابزارهای رسانه‌ای پیشرفته و فراگیر، امکان بسیار خطرناکی در اختیار کانون‌های ضدّ معنویت و ضدّ اخلاق نهاده است و هم‌اکنون تهاجم روزافزون دشمنان به دل‌های پاک جوانان و نوجوانان و حتّی نونهالان با بهره‌گیری از این ابزارها را به چشم خود می‌بینیم. دستگاه‌های مسئول حکومتی در این باره وظایفی سنگین برعهده دارند که باید هوشمندان و کاملاً مسئولانه صورت گیرد. و این البته، به معنی رفع مسئولیت از اشخاص و نهادهای غیرحکومتی نیست. در دوره پیش رو باید در این باره‌ها برنامه‌های کوتاه‌مدّت و میان‌مدّت جامعی تنظیم و اجرا شود؛ ان‌شاءالله.

سه - اقتصاد: اقتصاد یک نقطه کلیدی تعیین‌کننده است. اقتصاد قوی، نقطه قوت و عامل مهمّ سلطه‌ناپذیری و نفوذناپذیری کشور است و اقتصاد ضعیف، نقطه ضعف و زمینه‌ساز نفوذ و سلطه و دخالت دشمنان است. فقر و غنا در مادّیات و معنویات بشر، اثر می‌گذارد. البته، اقتصاد هدف جامعه اسلامی نیست، اما وسیله‌ای است که بدون آن نمی‌توان به هدف‌ها رسید. تأکید بر تقویت اقتصاد مستقلّ کشور که مبتنی بر تولید انبوه و با کیفیت، و توزیع عدالت‌محور، و مصرف به اندازه و بی‌اسراف، و مناسبات مدیریتی خردمندانه است و در سال‌های اخیر از سوی این‌جانب بارها تکرار و بر آن تأکید شده، به‌خاطر همین تأثیر شگرفی است که اقتصاد می‌تواند بر زندگی امروز و فردای جامعه بگذارد.

انقلاب اسلامی راه نجات از اقتصاد ضعیف و وابسته و فاسد دوران طاغوت را به ما نشان داد، ولی عملکردهای ضعیف، اقتصاد کشور را از بیرون و درون دچار چالش ساخته است. چالش بیرونی تحریم و وسوسه‌های دشمن است که در صورت اصلاح مشکل درونی، کم‌اثر و حتّی بی‌اثر خواهد شد. چالش درونی عبارت از عیوب ساختاری و ضعف‌های مدیریتی است.

مهم‌ترین عیوب، وابستگی اقتصاد به نفت، دولتی بودن بخش‌هایی از اقتصاد که در حیطه وظایف دولت نیست، نگاه به خارج و نه به توان و ظرفیت داخلی، استفاده اندک از ظرفیت نیروی انسانی کشور، بودجه‌بندی معیوب و نامتوازن، و سرانجام، عدم ثبات سیاست‌های اجرایی اقتصاد و رعایت نکردن اولویت‌ها و وجود هزینه‌های زائد و حتّی مسرفانه در بخش‌هایی از دستگاه‌های حکومتی است. نتیجه این‌ها مشکلات زندگی مردم از قبیل بی‌کاری جوان‌ها، فقر درآمدی در طبقه ضعیف و امثال آن است.

راه‌حلّ این مشکلات، سیاست‌های اقتصاد مقاومتی است که باید برنامه‌های اجرایی برای همهٔ بخش‌های آن تهیه و با قدرت و نشاط کاری و احساس مسئولیت، در دولت‌ها پیگیری و اقدام شود. درون‌زایی اقتصاد کشور، مولّد شدن و دانش‌بنیان شدن آن، مردمی کردن اقتصاد و تصدّی‌گری نکردن دولت، برون‌گرایی با استفاده از ظرفیت‌هایی که قبلاً به آن اشاره شد، بخش‌های مهمّ این راه‌حل‌ها است. بی‌گمان یک مجموعهٔ جوان و دانا و مؤمن و مسلّط بر دانسته‌های اقتصادی در درون دولت خواهند توانست به این مقاصد برسند. دوران پیش‌رو باید میدان فعالیت چنین مجموعه‌ای باشد.

جوانان عزیز در سراسر کشور بدانند که همهٔ راه‌حل‌ها در داخل کشور است. اینکه کسی گمان کند که «مشکلات اقتصادی صرفاً ناشی از تحریم است و علّت تحریم هم مقاومت ضدّ استکباری و تسلیم نشدن در برابر دشمن است؛ پس راه‌حل، زانو زدن در برابر دشمن و بوسه زدن بر پنجهٔ گرگ است» خطایی نابخشودنی است. این تحلیل سراپا غلط، هرچندگاه از زبان و قلم برخی غفلت‌زدگان داخلی صادر می‌شود، امّا منشأ آن، کانون‌های فکر و توطئهٔ خارجی است که با صد زبان به تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران و افکار عمومی داخلی القا می‌شود.

چهار - عدالت و مبارزه با فساد: این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. فساد اقتصادی و اخلاقی و سیاسی، تودهٔ چرکین کشورها و نظام‌ها و اگر در بدنهٔ حکومت‌ها عارض شود، زلزلهٔ ویرانگر و ضربه‌زننده به مشروعیت آن‌هاست؛ و این برای نظامی چون جمهوری اسلامی که نیازمند مشروعیتی فراتر از مشروعیت‌های مرسوم و مبنائی‌تر از مقبولیت اجتماعی است، بسیار جدّی‌تر و بنیانی‌تر از دیگر نظام‌هاست. وسوسهٔ مال و مقام و ریاست، حتّی در علّوی‌ترین حکومت تاریخ، یعنی حکومت خود حضرت امیرمؤمنان^{علیه السلام}، کسانی را لغزند؛ پس، خطر بُروز این تهدید در جمهوری اسلامی هم که روزی مدیران و مسئولانش مسابقهٔ زهد انقلابی و ساده‌زیستی می‌دادند، هرگز بعید نبوده و نیست؛ و این ایجاب می‌کند که دستگاهی کارآمد با نگاهی تیزبین و رفتاری قاطع در قوای سه‌گانه حضور دائم داشته باشد و به‌معنای واقعی با فساد مبارزه کند، به‌ویژه در درون دستگاه‌های حکومتی.

البته، نسبت فساد در میان کارگزاران حکومت جمهوری اسلامی در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر و به‌خصوص با رژیم طاغوت، که سر تا پا فساد و فسادپور بود، بسی کمتر

است و بحمدالله مأموران این نظام غالباً سلامت خود را نگاه داشته‌اند، ولی حتی آنچه هست پذیرفتنی است. همه باید بدانند که طهارت اقتصادی شرط مشروعیت همه مقامات حکومت جمهوری اسلامی است. همه باید از شیطان حرص برحذر باشند و از لقمه حرام بگریزند و از خداوند در این باره کمک بخواهند و دستگاه‌های نظارتی و دولتی باید با قاطعیت و حساسیت، از تشکیل نطفه فساد پیشگیری و با رشد آن مبارزه کنند.

این مبارزه نیازمند انسان‌هایی با ایمان و جهادگر، و منیع الطبع با دستانی پاک و دل‌هایی نورانی است. این مبارزه بخش اثرگذاری است از تلاش همه‌جانبه‌ای که نظام جمهوری اسلامی باید در راه استقرار عدالت به کار برد.

عدالت در صدر هدف‌های اولیه همه بعثت‌های الهی است و در جمهوری اسلامی نیز دارای همان شأن و جایگاه است؛ این، کلمه‌ای مقدس در همه زمان‌ها و سرزمین‌هاست و به صورت کامل، جز در حکومت حضرت ولی عصر علیه السلام میسر نخواهد شد، ولی به صورت نسبی، همه‌جا و همه وقت ممکن و فریضه‌ای برعهده همه، به ویژه حاکمان و قدرتمندان، است. جمهوری اسلامی ایران در این راه گام‌های بلندی برداشته است که بدان اشاره‌ای کوتاه شد؛ البته، در توضیح و تشریح آن باید کارهای بیشتری صورت گیرد و توطئه‌واژگونه‌نمایی و لااقل سکوت و پنهان‌سازی که اکنون برنامه جدی دشمنان انقلاب است، خنثی شود.

باین همه، اینجانب به جوانان عزیزی که آینده کشور، چشم‌انتظار آن‌هاست صریحاً می‌گویم آنچه تاکنون شده با آنچه باید می‌شده و بشود، دارای فاصله‌ای ژرف است. در جمهوری اسلامی، دل‌های مسئولان به طور دائم، باید برای رفع محرومیت‌ها بتپد و از شکاف‌های عمیق طبقاتی به شدت بیمناک باشد. در جمهوری اسلامی کسب ثروت نه تنها جرم نیست که مورد تشویق نیز هست، اما تبعیض در توزیع منابع عمومی و میدان دادن، به ویژه خواری و مدارا با فریبگران اقتصادی که همه به بی‌عدالتی می‌انجامد، به شدت ممنوع است.

همچنین، غفلت از قشرهای نیازمند حمایت، به هیچ‌رو، پذیرفتنی نیست. این سخنان در قالب سیاست‌ها و قوانین، بارها تکرار شده است، ولی برای اجرای شایسته آن چشم امید به شما جوان‌هاست؛ و اگر زمام اداره بخش‌های گوناگون کشور به جوانان مؤمن و انقلابی و دانا و کاردان - که بحمدالله کم نیستند - سپرده شود، این امید برآورده خواهد شد؛ ان شاء الله.

پنج - استقلال و آزادی: استقلال ملی به معنی آزادی ملت و حکومت از تحمیل و زورگویی قدرت‌های سلطه‌گر جهان است و آزادی اجتماعی به معنای حق تصمیم‌گیری و عمل کردن و اندیشیدن برای همه افراد جامعه است؛ و این هر دو از جمله ارزش‌های اسلامی‌اند و این هر دو عطیه الهی به انسان‌هایند و هیچ‌کدام تفصل حکومت‌ها به مردم نیستند. حکومت‌ها موظف به تأمین این دواند. منزلت آزادی و استقلال را کسانی بیشتر می‌دانند که برای آن جنگیده‌اند. ملت ایران با جهاد چهل‌ساله خود از جمله آن‌هاست. استقلال و آزادی کنونی ایران اسلامی، دستاورد، بلکه خون‌آورد صد‌ها هزار انسان والا و شجاع و فداکار است؛ غالباً جوان، ولی همه در رتبه‌های رفیع انسانیت.

این ثمره شجره طیبه انقلاب را با تأویل و توجیه‌های ساده‌لوحانه و بعضاً مغرضانه، نمی‌توان در خطر قرار داد. همه - مخصوصاً دولت جمهوری اسلامی - موظف به حراست از آن با همه وجودند. بدیهی است که «استقلال» نباید به معنی زندانی کردن سیاست و اقتصاد کشور در میان مرزهای خود، و «آزادی» نباید در تقابل با اخلاق و قانون و ارزش‌های الهی و حقوق عمومی تعریف شود.

شش - عزت ملی، روابط خارجی، مرزبندی با دشمن: این هر سه، شاخه‌هایی از اصل «عزت، حکمت، و مصلحت» در روابط بین‌المللی‌اند. صحنه جهانی، امروز شاهد پدیده‌هایی است که تحقق‌یافته یا در آستانه ظهورند: تحرک جدید نهضت بیداری اسلامی براساس الگوی مقاومت در برابر سلطه آمریکا و صهیونیسم؛ شکست سیاست‌های آمریکا در منطقه غرب آسیا و زمین‌گیر شدن همکاران خائن آن‌ها در منطقه؛ گسترش حضور قدرتمندانه سیاسی جمهوری اسلامی در غرب آسیا و بازتاب وسیع آن در سراسر جهان سلطه.

اینها بخشی از مظاهر عزت جمهوری اسلامی است که جز با شجاعت و حکمت مدیران جهادی به دست نمی‌آید. سردمداران نظام سلطه نگرانند؛ پیشنهادهای آن‌ها عموماً شامل فریب و نیرنگ و دروغ است. امروز، ملت ایران افزون‌بر امریکای جنایتکار، تعدادی از دولت‌های اروپایی را نیز خدعه‌گر و اعتمادناپذیر می‌داند. دولت جمهوری اسلامی باید مرزبندی خود را با آن‌ها با دقت حفظ کند؛ از ارزش‌های انقلابی و ملی خود، یک گام هم عقب‌نشینی نکند؛ از تهدیدهای پوچ آنان نهراسد؛ و در همه حال، عزت کشور و ملت خود را در نظر داشته باشد و حکیمانه و مصلحت‌جویانه و البته، از موضع انقلابی، مشکلات حل‌شدنی خود را با آنان حل

کند. دربارهٔ امریکا حلّ هیچ مشکلی متصوّر نیست و مذاکره با آن جز زیان مادّی و معنوی محصولی نخواهد داشت.

هفت - سبک زندگی: سخن لازم در این باره بسیار است. آن را به فرصتی دیگر وامی‌گذارم و به همین جمله اکتفا می‌کنم که تلاش غرب در ترویج سبک زندگی غربی در ایران، زیان‌های بی‌جبران اخلاقی، اقتصادی، دینی و سیاسی به کشور و ملّت ما زده است؛ مقابله با آن، جهادی همه‌جانبه و هوشمندانه می‌طلبد که باز چشم امید در آن به شما جوان‌هاست.

فصل ششم: اصول عقاید شیعه

آئین جهانی اسلام، برنامه‌های اعتقادی و عملی منطقی، مستدل و سازگار با عقل و فطرتی دارد که همه راهکارهای یک زندگی متعالی و سعادت‌مندانه را در خود جای داده است. عقاید و اندیشه‌های بنیادی اسلام، که از آن‌ها به «اصول عقاید» یاد می‌شود، پایه و اساس این آئین حیات‌بخش است که بر شکل‌گیری رفتار مسلمانان، خودآگاه یا ناخودآگاه، اثر می‌گذارد.

اصول عقاید یا باورهای ریشه‌ای، ریشه درخت گفتار، کردار و نیات ما می‌باشند؛ این ریشه اگر حقیقت باشد، تمام محصولات آن مطلوب و مفید بوده و اگر در زمینی آلوده قرار گیرد، تمام محصولات آن آلوده و خبیث خواهد بود. بدین سبب، در آغاز خدای حکیم، پیامبران الهی، امامان معصوم علیهم‌السلام و سپس، اندیشمندان و علمای اسلامی، از نخستین قرن ظهور اسلام، به تبیین عقاید اسلامی پرداخته‌اند تا ریشه تمام مبانی اعتقادی انسان‌ها از آبشخوری پاک سیراب شود.

خدای متعال آدمی را به نیروی عقل و اندیشه مجهز کرده است و از آنجاکه راه تدبیر و استدلال عقلی آموزش‌پذیر است و در تثبیت و تحکیم عقیده و تکمیل شناخت، نقشی اساسی دارد، بهترین شیوه شناخت خداوند است. به همین دلیل، قرآن کریم و روایات بزرگان معصوم علیهم‌السلام برای آن جایگاهی والا قائل شده‌اند و همواره آدمی را بدین راه فراخوانده‌اند. از این رو، تحقیق و شناخت مبانی عقیدتی باید به کمک عقل انجام گیرد نه تقلید. تقلید در اصول اعتقادی و باورهای ریشه‌ای کاملاً مردود است و شناخت باید براساس تعقل و تحقیق باشد. از تحقیق و تعقل است که آدمی به ایمان دست می‌یابد و در مرتبه بالاتر به یقین می‌رسد. بنابراین، شناخت و آگاهی انسان مؤمن و مسلمان از عقاید و به کار بستن آن‌ها، موجب نیل به آرمان‌های الهی و رسیدن به کمالات مادی و معنوی است.

۶-۱. علل گرایش به دین و خداشناسی

پیش از اینکه به علل گرایش به دین و خداشناسی بپردازیم، باید توجه داشت که خداشناسی اساس دیانت و دین‌باوری است. بدون وجود این اصل، جایی برای طرح دیگر مسائل مذهبی نیست؛ زیرا خداشناسی به منزله تنه نیرومند درخت دین است و دیگر مباحث مذهبی به منزله شاخ و برگ‌های آن. حضرت علی علیه السلام در تعبیری زیبا، شناخت خداوند را آغاز و ریشه دین دانسته، می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ»^۱ همچنین، موضوع خداشناسی را، والاترین و شریف‌ترین موضوع دانسته؛ به گونه‌ای که، هیچ موضوعی را با آن نمی‌توان مقایسه کرد: «مَعْرِفَةُ اللَّهِ شُبْحَانَهُ أَعْلَى الْمَعَارِفِ».^۲

یکی از اهداف آفرینش جهان نیز، آگاه ساختن انسان از دانش و توانایی خداوند و معرفت یافتن به ذات^۳ و صفات^۴ اوست و این بیانگر گوشه‌ای از ارزش بسیار شناخت خداوند است که قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (طلاق: ۱۲).

خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را. فرمان او پیوسته در میان آن‌ها نازل می‌شود. این برای آن است که بدانید خداوند بر همه چیز تواناست و اینکه علم او بر همه چیز احاطه دارد.

برخی وجود خدا را بدیهی و بی‌نیاز از استدلال می‌دانند، زیرا چیزی روشن‌تر از خدا وجود ندارد تا از طریق آن به خدا پی ببرند. برخی دیگر بر وجود خدا استدلال‌های اقامه کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. نهج البلاغه، خطبه یک.

۲. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۶، ص ۱۴۸.

۳. یعنی شناخت و اعتقاد به اینکه خدای متعال یکتاست و شبیه و شریکی در ذات برای او نیست (ر.ک. محمدتقی مصباح یزدی، خداشناسی (معارف قرآن ۱)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹، ص ۲۶۷-۲۶۹).

۴. یعنی شناخت و اعتقاد به اینکه صفات خدای متعال مانند علم، حیات و قدرت نیز عین ذاتش است و جدا از آن نمی‌باشد و اختلافش با ذات تنها در مفهوم است (ر.ک. همان).

۶-۱-۱. فطرت

منشأ اصلی دین و خداشناسی، فطرت پاک آدمی است. آدمی با رجوع به فطرت خویش، نیرویی می‌یابد که او را به سوی خدا فرامی‌خواند. قرآن کریم با صراحت از این واقعیت وجودی انسان سخن می‌راند و دعوت توحیدی خویش را بر همین مبنا استوار می‌سازد: «پس: روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند!»^۱

امام باقر^{علیه السلام} مقصود از آیه را چنین بیان فرمود: «خداوند متعال، آفریدگان [انسان‌ها] را بر معرفت خود سرشته است.»^۲

روش‌هایی برای اثبات فطری بودن منشأ دین و خداشناسی وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) بررسی‌های تاریخی: بر پایه بررسی‌های تاریخی و دیرینه‌شناسی، دین و خداشناسی همزاد انسان بوده و بشر از آغاز زندگی به اقتضای فطرت و برای تأمین نیاز روحی و نیز ارضای حسّ مذهبی، پیوسته به دین و دین‌داری، با نمادهای گوناگون آن، گرایش داشته، و یک یا چند پدیده و موجود طبیعی یا ماورایی را، صرف نظر از درستی یا نادرستی عقیده و عمل بر مبنای آن، تقدیس و پرستش می‌کرده است؛^۳

ب) پژوهش‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی: علم روان‌شناسی نیز از حسی درونی و فطرتی اصیل به نام «حسّ مذهبی»، در کنار دیگر حواس درونی انسان،^۴ خبر داده است. روان‌شناسان و جامعه‌شناسان بزرگ از این حسّ فطری تعبیرهای گوناگونی نظیر «عاطفه دینی»، «احساس دینی»، «حسّ وابستگی آدمی»، «عشق مذهبی»، «حسّ حقیقت‌جویی»، «حسّ

۱. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَا كُنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰).

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳، ص ۲۷۷-۲۷۹.

۳. ر.ک. جان بی‌ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، پیروز، ۱۳۵۴، ص ۷-۱۱؛ رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۷-۱۸؛ هنری لوکاس، تاریخ تمدن از کهن‌ترین روزگار تا سده ما، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۰.

۴. حسّ کنجکاوی، نیکی، زیبایی.

کمال‌خواهی»، «حسّ عشق و پرستش» و «حبّ به کمال مطلق» یاد می‌کنند،^۱ که نشان از عمق و گستردگی حسّ خداجویی و دین‌خواهی در انسان دارد؛ به‌طوری‌که تار و پود نهاد و زوایای وجودش را در برگرفته است؛

پ) امید به قدرت برتر: از دیگر روش‌های اثبات فطری بودن منشأ دین و خداشناسی، امید به قدرت برتر برای نجات در گرفتاری‌ها و سختی‌هاست. این برهان ریشه قرآنی دارد و در این باره می‌فرماید:

هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را با اخلاص کامل می‌خوانند و غیر او از نظرشان محو می‌شود، اما هنگامی که آن‌ها را از طوفان و گرداب‌هایی می‌بخشد و به خشکی می‌رساند باز مشرک می‌شوند.^۲

بنابراین، همیشه یک نقطه نورانی در درون قلب انسان وجود دارد که خط ارتباطی او با جهان ماورای طبیعت و نزدیک‌ترین راه به سوی خداست. تعلیمات غلط و غفلت و غرور، به‌ویژه هنگام سلامت و وفور نعمت، پرده‌هایی بر آن می‌افکند، اما طوفان‌های حوادث این پرده‌ها را می‌برد و خاکسترها را کنار می‌زند، و آن نقطه نورانی آشکار می‌شود. به‌همین دلیل، پیشوایان بزرگ اسلام کسانی را که در مسئله خداشناسی سخت در تردید فرو می‌رفتند از همین طریق ارشاد می‌کردند.

داستان مرد سرگردانی را که در امر خداشناسی گرفتار شک و تردید شده بود، و امام صادق علیه السلام از همین راه فطری و درونی او را ارشاد فرمود، همه شنیده‌ایم. عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا، مرا به خدا راهنمایی کن او کیست؛ زیرا وسوسه‌گران مرا حیران ساخته‌اند.» امام علیه السلام فرمود: «ای بنده خدا! آیا هرگز سوار بر کشتی شده‌ای؟» عرض کرد: «آری.» فرمود: «هرگز کشتی تو شکسته است در آنجا که هیچ کشتی دیگری برای نجات تو نبوده، و قدرت بر شناگری نداشته‌ای؟»

عرض کرد: «آری» فرمود: «در آن حالت آیا قلب تو به این امر تعلق گرفت که وجودی هست که می‌تواند تو را از آن مهلکه نجات دهد؟» عرض کرد: «آری.»

۱. ر.ک. ویلیام جیمز، دین و روان، ترجمه مهدی قاننی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ص ۲-۳.

۲. فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (عنکبوت: ۶۵).

امام صادق علیه السلام فرمود: او خداوندی است که قادر بر نجات است در آنجا که هیچ نجات‌دهنده و فریادرسی نیست.^۱

استاد آیت‌الله جوادی آملی در تقریر این برهان می‌نگارد:

انسان طوفان زده‌ای که کشتی او گرفتار امواج سهمگین دریا شده و درهم شکسته است، درحالی که همه اسباب و علل ظاهری و طبیعی از دسترس او بیرون است و امیدی به استفاده از هیچ امر طبیعی و مادی ندارد و بلکه درحالی که فرصت اندیشه، فکر، تصور از او گرفته شده و مجالی برای تدبیر و تفکر ندارد، در متن واقعیت و وجود خود همچنان امید به کمک را احساس کرده و رجا به نجات را از دست نمی‌دهد و این امید که با دعا و درخواست او همراه است. یک حقیقت اضافی و ناگزیر برای آن، طرف دیگری است که امید متوجه آن بوده و دعا به سوی اوست. و چون در فرض یادشده، هیچ‌یک از اسباب عادی و بلکه هیچ‌یک از حقایق و امور محدود مورد نظر او نیستند، امید و دعا ناگزیر متوجه حقیقتی است که مقید و محدود به هیچ قید و حد نمی‌باشد و در فرض زوال همه اسباب و علل محدود و مقید، درخواست و حاجت امیدوار را اجابت می‌نماید و آن حقیقت مطلق که قدرت و اقتدار او به هیچ قیدی مقید نیست، واقعیتی جز ذات خداوند نمی‌تواند باشد.^۲

بنابراین، پناه بردن انسان در سختی‌ها به یک نیروی مرموز ماورای طبیعی و تقاضای حل مشکلات و فرونشستن توفان‌های سخت زندگی از درگاه او نیز گواه دیگری بر اصالت این جاذبه درونی و الهام فطری است که می‌تواند ما را به وجود چنین کشش نیرومندی در وجودمان به سوی خدا واقف کند.^۳

۲-۱-۶. ارضای حس حقیقت‌جویی

از آنجاکه هر انسان خردمندی بنیان جهان را بر پایه قانون علت و معلول می‌داند، این پرسش بنیادین، همواره در پیش روی اوست که اگر پدید آمدن هر چیزی علتی دارد، پدید آمدن مجموع این جهان معلول چیست و چه کسی مجموعه هستی را آفریده و بدین گونه نظم و سامان بخشیده و به تدبیر آن

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳، ص ۴۱.

۲. عبدالله جوادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا، ویراسته حمید پارسانیا، قم، اسراء، ۱۳۷۴، ص ۲۸۲-۲۸۴.

۳. ر.ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸، ج ۱۶، ص ۴۲۸.

پرداخته است؟ پاسخ به این پرسش مهم - که هیچ‌گاه او را رها نمی‌کند - درحقیقت، پاسخ به حسّ حقیقت‌جویی انسان و ارضای آن است. پس، انسان با ورود به مباحث مبدأشناسی، به سیراب ساختن عطش حقیقت‌جویی روح خویش می‌پردازد و آن را به کمال شایسته‌اش می‌رساند.

۳-۱-۶. لزوم شکر منعم

انسان در برابر کسی که به او نعمتی عطا کند، می‌خواهد به‌گونه‌ای او را شکر و سپاس گوید. ازاین‌رو، چون درمی‌یابد که کسی همهٔ نعمت‌های دنیوی را بدو داده، علاقه‌مند می‌شود که او را بشناسد و در برابرش کرنش و سپاس خود را به او ابراز کند. پس، برخورداری از این گرایش - که به‌گونه فطری، در همه انسان‌ها هست - همگان را به تلاش در راه شناخت منعم وامی‌دارد؛ زیرا پس از مرحلهٔ شناخت است که امکان قدردانی و تشکر میسر می‌شود.

۴-۱-۶. جلب منفعت و دفع ضرر محتمل

هر موجود با شعوری، درپی جلب منفعت و دفع ضرر از خود است. وجود این گرایش در انسان‌ها ازیک‌سو، آنان را وامی‌دارد که به کار و تلاش پردازند و ازسوی دیگر، برای دفع ضررهای احتمالی چاره‌ای بیندیشند و راه‌های ضرر را مسدود کند.

با دقت در گذشته تاریخ و زمان حال، آشکار می‌شود که همیشه رهبرانی الهی بوده‌اند که انسان‌ها را به سوی ایمان به مبدأ فراخوانده و تذکر داده‌اند که در صورت شناخت خدا و ایمان به او، به رستگاری و خوشبختی می‌رسند و درغیراین‌صورت، به بختی و عذابی سخت دچار می‌شوند. بدین‌روی، برای هر انسان صلاح‌اندیشی آشکار می‌شود که باید دراین‌باره تحقیق کند تا در اثر غفلت و بی‌توجهی، این سود عظیم را از دست ندهد و گرفتار عذاب دنیا و آخرت نشود. در این موارد بسیار مهم، حتی احتمال وجود ضرر نیز، به‌دلیل بزرگی‌اش، کافی است که انسان را به تلاش وادارد.

۵-۱-۶. برهان امکان و وجوب و علت و معلول

شک نیست که خارج از وجود ما موجودی هست، چون انکار این امر به سفسطه^۱ منجر می‌شود. این موجود، بنابه فرض عقلی، از دو حال خارج نیست. یا واجب‌الوجود (عین وجود)^۲

۱. مغالطه کردن برای وارونه نشان دادن حقایق و انکار واقع.

۲. واجب‌الوجود یعنی موجودی که عین وجود و چون وجود صرف است، علت نمی‌خواهد؛ چون علت یعنی وجوددهنده؛ و موجودی که عین وجود است معنی ندارد که وجوددهنده داشته باشد. موجودی علت ←

است یا عین وجود نبوده، ممکن الوجود^۱ است که نسبتش به وجود و عدم یکسان است. اگر این موجود عین وجود بوده، واجب الوجود است، مطلوب ثابت است؛ اما اگر ممکن الوجود بوده نسبتش به وجود و عدم یکسان است؛ برای موجود شدن محتاج علت (وجوددهنده) است. حال علت آن نیز یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود. اگر واجب الوجود باشد، مطلوب ثابت است؛ اما اگر ممکن الوجود باشد، خود آن علت نیز محتاج علت دیگری است. به این ترتیب، بحث منتقل می‌شود به آن علت سوم و علت چهارم و پنجم و ... و چون تسلسل علل عقلاً محال است؛ بنابراین، این سلسله علل نمی‌تواند بی‌نهایت باشد؛ بلکه باید در جایی به علتی برسیم که فوق آن علتی نباشد که آن همان واجب الوجود است.

۶-۲. توحید

پس از اثبات دین و خداشناسی، یکی از مهم‌ترین مباحث دین و خداشناسی موضوع توحید است که از اصول دین اسلام نیز قلمداد شده است.

۶-۲-۱. معنای توحید

توحید در لغت به معنای یکی دانستن و در اصطلاح اهل کلام، یگانه و یکتاشماری حق تعالی است و در نقطه مقابل آن، شرک به خدا قرار دارد که قرآن مجید آن را ظلمی عظیم و گناهی نابخشودنی خوانده است.^۲ امیرمؤمنان^۳ در روز جنگ جمل (۳۶ق) در پاسخ پرسش شخص عربی درباره وحدانیت خدا فرمود:

معنای «خدا واحد است» بر چهار قسم تصور می‌شود که دو نوع آن جایز نیست و دو نوع دیگر را برای خداوند باید ثابت کرد. اما آن دو نوع که جایز نیست، یکی آنکه گفته

→ می‌خواهد که خودش عین وجود نیست، بلکه وجود دارد؛ مثل انسان که وجود نیست، ولی وجود دارد. به عبارت فلسفی، همه مخلوقات ماهیت‌اند نه وجود؛ ولی ماهیاتی هستند که به آن‌ها وجود داده شده است؛ یعنی قالب‌هایی هستند برای وجود.

۱. ممکن الوجود یعنی موجودی که نسبتش به وجود و عدم یکسان است؛ یعنی ممکن است تحقق خارجی داشته باشند و ممکن است تحقق خارجی نداشته باشد، مثل انواع دایناسورها که روزی موجود بودند، ولی اکنون تحقق خارجی ندارند یا مثل انسان که روزگاری وجود نداشت و اکنون موجود است.

۲. «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (لقمان: ۱۳)؛ [ای رسول ما] یاد کن وقتی را که لقمان در مقام پند و موعظه به فرزندش گفت: ای پسر عزیزم! هرگز به خدا شرک نیاور؛ همانا شرک [بر خدا] بسیار ظلم بزرگی است.»

شود «خدا واحد است» و مقصود یکی از اعداد باشد؛ چون هر چیزی که دومی نداشته باشد داخل در عدد نیست. آیا نمی‌بینی اگر کسی بگوید ثالث ثلاثه (خداوند یکی از سه تاست) کفر است؟ همچنین، اگر گفته شود «خدا واحد است» و نوعی از جنس اراده شود نیز کفر است، مانند کسی که بگوید خداوند یکی از موجودات است، چنان که گفته می‌شود فلانی یکی از مردم است؛ چون در این صورت، خداوند را تشبیه کرده است، ولی آن دو نوع از معنای واحد که برای خداوند ثابت است؛ یکی واحد به معنای اینکه در موجودات برای خدا شبیهی نیست و دیگری اینکه مقصود از واحد این باشد که خدای متعال در وجود و عقل و وهم منقسم نمی‌شود و چنین است پروردگار ما.^۱

توحید، زیربنای تعلیمات همه ادیان آسمانی، به‌ویژه اسلام و سرچشمه تمام صفات خداست. هیچ‌یک از صفات خدا بدون توجه به اصل توحید درک نمی‌شود، زیرا یگانگی خداوند از نامحدود بودنش سرچشمه می‌گیرد و وجود بی‌کران اوست که جامع کمالات و از هر عیب و نقصی دور است.

شرک در لغت یعنی شریک قراردادن، اما در فرهنگ دینی به معنای شریک قراردادن موجود دیگری با خدای بزرگ در یکی از مقام‌ها و شئون مخصوص به آفریننده عالم است؛ چه در آفرینش جهان، یا تدبیر و اداره نظام هستی، یا تأمین نیازمندی‌های انسان یا چیزهای مشابه آن. بنابراین، شرک در برابر توحید است و موحد کسی است که به خدای یگانه ایمان داشته باشد و در هیچ‌یک از مقام‌های ویژه خدایی، کسی یا چیزی را شریک او نداند.

۲-۲-۶. ادله اثبات توحید

برای اثبات توحید و یگانگی ذات اقدس الهی از چند راه استدلال شده که در اینجا به دو مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) نظام واحد: قوانینی که بر جهان حکومت می‌کند، چنان عمومی و کلی است که با آزمایشی ناچیز در گوشه‌ای از جهان، می‌توان قانونی عمومی و کلی به‌دست آورد. برای مثال، قانون جاذبه بر کل جهان ماده حکومت می‌کند. در تمام جهان هستی، آثار یگانگی و نظام واحد به چشم می‌خورد؛ پس، آفریننده آن نیز واحد است. امام صادق علیه السلام به این دلیل اشاره کرده‌اند:

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، التوحید، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق، ص ۸۳.

چون درمی‌یابیم که جهان آفرینش منظم است، کشتی بر روی دریا حرکت می‌کند و شب و روز و خورشید و ماه پی‌درپی می‌آیند، این درستی و تدبیر و هماهنگی امور، ما را به این حقیقت هدایت می‌کند، که مدبّر جهان یکی است.^۱

ب) **هماهنگی پیامبران:** دلیل دیگری که دانشمندان برای یگانگی خداوند بیان کرده‌اند، هماهنگی و وحدت پیام و هدف پیامبران الهی است که دلالت می‌کند بر اینکه همه آن‌ها از سوی خدایی یگانه مبعوث شده‌اند. امیر مؤمنان، علی علیه السلام، در نامه‌ای به امام حسن علیه السلام از این حقیقت سخن گفته است:

بدان ای فرزندم! اگر برای پروردگار تو شریکی بود، بی‌گمان، پیامبرانی ازسویش می‌آمدند و آثار قدرت و سلطنت او را می‌دیدید و افعال و صفات او را می‌شناختی، ولی او خدایی یگانه است؛ چنان‌که خود را وصف نموده و در فرمانروایی کسی برابرش نیست.^۲

چنانچه جهان آفرینش را دو آفریدگار باشد، آثار هر دو، در تشریع و اعزام پیامبران و نیز در نظام خلقت دیده می‌شود؛ در صورتی‌که، در جهان تشریع و تکوین، از خدای دیگر اثری نیست، زیرا هیچ پیامبری ازسوی او نیامده است (وحدت و هماهنگی پیام‌رسانان) و همچنین، در جهان آفرینش از قدرت و تدبیر خدای دیگر، اثری به چشم نمی‌خورد و پیوستگی تمام اجزای جهان در همه‌جا مشهود است (وحدت نظام) و این وحدت نظام و پیام‌رسانان، حکایت از وحدت آفریننده دارد.

۶-۲-۳. انواع توحید و شرک

توحید و شرک را می‌توان از جنبه‌های گوناگون بررسی کرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) توحید در ذات: توحید ذاتی به معنای نفی شریک، شبیه و جزء از ذات خداوند است؛ یعنی بی‌نظیر از هر جهت و مطلق از تمام جهات. بنابر توحید ذاتی، ذات پروردگار، یگانه است، مثل و مانند ندارد، ماسوای همه مخلوق اوست. در قرآن آمده است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»

۱. فَلَمَّا رَأَيْنَا أَهْلَ الْخَلْقِ مُنْتَظِمًا وَالْفُلُوكَ جَارِيًا وَاجْتِلَافَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، ذَلَّ صِحْحَةُ الْأَمْرِ وَالتَّدْبِيرِ وَاجْتِلَافُ الْأُمُورِ عَلَى أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ (همان، ص ۲۴۴).

۲. وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ وَلَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَصِفَاتِهِ وَلَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ (نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۹۱۸).

(شوری: ۱۱)؛ چیزی مانندش نیست. «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (توحید: ۴)؛ برای خدا هیچمانندی نیست. پس، توحید در ذات، یعنی خداوند هیچ شریک، همتا و مثل و مانندی ندارد. هرگز اعتقاد به توحید و مبدأ بودن خداوند برای جهان، با اعتقاد به موجودات دیگر در کنار خدا سازگار نیست و چنین اعتقادی که «شِرْکِ جَلِی» است، سبب خروج شخص از حوزه اسلام می‌گردد.

قرآن کریم درباره ناسازگار بودن وجود خدای دیگر در کنار خدای یکتا مسئله فساد در عالم را مطرح می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲)؛ اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد).

دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق، آمده است، در عین سادگی و روشنی، یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن، به عنوان «برهان تمانع» یاد می‌کنند.^۱ از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: «چه دلیلی بر یگانگی خدا وجود دارد؟» امام علیه السلام فرمود: «پیوستگی و انسجام تدبیر جهان، و کامل بودن آفرینش، آن گونه که خداوند متعال فرموده: "لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا"؛ اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز او بودند جهان به فساد گشایده می‌شد»^۲؛

ب) **توحید در صفات**: منظور از توحید در صفات این است که ذات خدا، عین علم اوست و علمش عین ذات او. هیچ دوگانگی میان ذات الهی و صفاتش نیست و هرگز نمی‌توان مرزی میان ذات و صفات قائل شد؛ زیرا چنین نتیجه می‌دهد که خداوند از دو جزء «ذات و علم» ترکیب شده است و ترکیب، مستلزم نیاز است و نیاز با خداوند، که از هر جهت غنی^۳ است، سازگار نیست.

منظور از شرک صفاتی آن است که کسی صفات خداوند را زاید به ذات او دانسته، یا به تعدد صفات جدا از یکدیگر قائل شود؛

پ) **توحید در افعال**: یگانه پروردگار در کارهاست و به کمک و یاور نیازمند نیست و در انجام دادن آن مستقل و یکتاست. اگر خداوند کاری را به وسیله اسباب انجام می‌دهد، آن

۱. ر.ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۱۳، ص ۳۸۱.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳، ص ۲۲۹.

۳. تعبیری قرآنی، برگرفته از آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۳۵).

اسباب را نیز خود آفریده و بدان‌ها سببیت بخشیده است، نه اینکه محتاج اسبابی مستقل از ذات و مخلوقات خود باشد.

موجودات در وجود و آثار وجود، هیچ استقلال‌لی از خود ندارند و چنان‌که خداوند در ذاتش شریک ندارد، در افعالش نیز بی‌شریک است؛ از این‌رو، قرآن کریم گاهی افعال موجودات را به خدا استناد داده است: «و بادها را باردارکننده فرستادیم. پس، از آسمان آبی فرو فرستادیم ...»^۱ کسانی‌که با وجود اعتراف به خداوند یکتا در جهان هستی، خلقت برخی مخلوقات را به غیر او نسبت دهند؛ دچار شرک در خالقیت شده‌اند. تنها یک نوع از نسبت دادن خلقت به غیر خدا با توحید سازگاری دارد و آن هم خلقت موجودی با اذن الهی به دست موجودی دیگر است.

ممکن است کسی خالقیت را منحصر به خداوند بداند، اما معتقد باشد موجوداتی دیگر جهان بعد از آفرینش را به‌طور مستقل، اداره می‌کنند و خداوند دخالتی در تدبیر آن‌ها ندارد یا قائل باشد خدا شریکانی در تدبیر آفریدگان دارد! چنین شرکی که شرک در ربوبیت محسوب می‌شود نیز باطل است. با دقت در مفهوم خالقیت و ربوبیت نیز روشن می‌شود که این دو با هم تلازم دارند و مُحال است که رَب و مدبِر جهان غیر از خالق آن باشد؛ زیرا خلق کردن موجوداتی با ویژگی‌های خاص و وابستگی به یکدیگر، عین تدبیر امور آنان است. برای نمونه، وقتی خداوند حیوانی را به گونه‌ای می‌آفریند که برای ادامه حیات، نیاز به علوفه دارد و ازسوی دیگر، در جهان خارج علوفه را نیز خلق می‌کند، خلقت این دو موجود با این وابستگی یکی به دیگری عین تدبیر است؛^۲

ت) توحید در عبادت: توحید در عبادت یعنی جز ذات پروردگار هیچ موجودی شایسته عبادت و پرستش نیست. توحید در عبادت لازمه توحید ذاتی و صفاتی است.

چون آشکار شد که در کار این جهان، چه در آفرینش و چه در تدبیر آن، هیچ‌کس و هیچ‌چیز جز خداوند نقشی مستقل ندارد و او در خَلق و تدبیر شریکی ندارد و همه عوامل مؤثر در جهان، مانند خورشید و ماه و ستارگان و ابر و باد و باران و رعد و برق، آب و خاک، زیر فرمان اویند، دیگر خردمندانه نیست که انسان کسی یا چیزی دیگر را پرستد و بستاید. خضوع

۱. «وَ أَرْسَلْنَا الرِّیَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ...» (حجر: ۲۲).

۲. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۰۸.

و پرستش خردمندانه در برابر کسی است که عظمت، قدرت و آفرینش از آن اوست و جز خداوند کسی و چیزی این گونه نیست. قرآن بیش از هر چیز بر یکتاپرستی در عبادت پای می‌فشارد و آن را نتیجه منطقی توحید می‌شمارد:

ای مردم! خدایتان را بپرستید که شما و پیشینیانتان را آفریده است. باشد که به راه تقوا درآیید؛ هم او که زمین را زیر پایتان گسترده و آسمان را بر فرازتان ساخته و از آسمان، آب فرستاده و به وسیله آن میوه‌هایی بیرون آورده تا روزی شما باشد، دیگر برای خدا هم ترازانی قرار ندهید، درحالی که آگاهید.^۱

همان گونه که می‌دانیم توحید عبادی یا توحید عملی؛ یعنی برای خدا عبادت کردن، برای خدا قیام کردن، برای خدا خدمت کردن، برای خدا زیستن و برای خدا مُردن. در برابر توحید عبادی، شرک عبادی قرار دارد که مراتب گوناگونی را در بر می‌گیرد. مرتبه‌ای از آن نیز، که همان شرک جلی است و سبب خروج از اسلام می‌شود، عبادت در پیشگاه بت‌ها و معبودهای ساختگی است. نمونه‌هایی از شرک جلی، در جهان گذشته و زمان کنونی وجود داشته و دارد.

اما نمونه‌هایی از این قسم از شرک نیز وجود دارد که مربوط به حوزه «شرک خفی» است که قرآن کریم به آن‌ها اشاره کرده است، مانند اطاعت از غیر خدا و غیر اولیای الهی؛ قرآن، از اطاعت شیطان و هوای نفس و طاغوت‌های زمان به عبادت تعبیر کرده است و در توبیخ انسان در پیروی از شیطان می‌فرماید: «آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم! که شیطان را نپرستید.»^۲ یا درباره هوای نفس می‌فرماید: «آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟»^۳ و مانند انجام عبادت برای ریا؛ این قسم از عبادت نیز شرک شمرده شده و به شدت نکوهیده است. در این موضوع، به این آیه استناد می‌کنند: «پس، هرکس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند!»^۴

۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۱-۲۲).

۲. «الَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ...» (یس: ۶۰).

۳. «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ...» (جاثیه: ۲۳).

۴. «... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف: ۱۱۰).

۶-۳. عدل الهی

یکی دیگر از اصول دین یا به تعبیر دیگر، از اصول مذهب، عدل است که به آن می‌پردازیم:

۶-۳-۱. مفهوم عدل

واژه عدل در لغت، مقابل ظلم، به معنای قراردادن هر چیز در جای خود یا انجام دادن هرکاری به نحو شایسته است، چنان‌که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»^۱ عدالت هر چیزی را به جای خود می‌نهد.

این مفهوم وسیع، مصداق‌های زیادی دارد، از جمله: عدالت به معنای موزون بودن، رعایت تساوی و رفع هرگونه تبعیض، رعایت حقوق دیگران و رعایت استحقاق‌ها و لیاقت‌ها.^۲ بنابراین، منظور از عادل بودن خدا این است که استحقاق هیچ موجودی را مُهمَل نمی‌گذارد و به هرکس هرچه را شایستگی دارد می‌دهد. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «[حضرت موسی علیه السلام] گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده، سپس، هدایت کرده است.»^۳

ذات اقدس الهی، مظهر کامل عدالت است و به هیچ موجودی کمترین ظلمی روا نمی‌دارد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «خداوند حتی به اندازه سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند.»^۴ امام صادق علیه السلام فرمود: «او عدل [مطلق] است که هیچ ستمی در او راه ندارد و حق است که هیچ باطلی در او نیست.»^۵

۶-۳-۲. چرایی اصول دین بودن عدل

عدل از صفات خداوند است؛ چنان‌که دانا، توانا، شنوا و بیناست. حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا از میان همه صفات خداوند، «عدل» از اصول دین شمرده شده است؟ اگر بناست برخی صفات خدا را از اصول دین قلمداد کنیم، لازم است علم، قدرت، اراده و ... را نیز جزو اصول دین بدانیم.

در پاسخ به این پرسش مهم باید به چند نکته توجه کرد:

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق، ص ۵۲۶، حکمت ۴۳۷.
۲. ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، قم، مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۴۰۱.
۳. «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰).
۴. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (نساء: ۴۰).
۵. «هُوَ ... عَدْلٌ لَيْسَ فِيهِ جَوْرٌ وَ حَقٌّ لَيْسَ فِيهِ بَاطِلٌ» (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳، ص ۳۰۶).

۱. عدالت از میان صفات خدا چنان اهمیت دارد که بسیاری صفات دیگر به آن بازگشت می‌کند، زیرا عدالت به معنای وسیع کلمه، قرار دادن هر چیز جای خودش است. در این صورت، صفات حکیم، رازق، رحمان و رحیم و ... بر آن منطبق می‌شود؛

۲. مسئله معاد نیز مبتنی به مسئله عدل الهی است، چنان‌که رسالت پیامبران، مسئولیت امامان نیز با عدالت خدا ارتباط دارد و آنان را برای اقامه عدالت مبعوث و برگزید؛

۳. مهم‌ترین دلیل پافشاری شیعه بر اصل عدالت، موضع‌گیری در برابر انحراف فکری و عقیدتی خطرناکی بود که در گروه‌ها، مکتب‌ها و نحله‌های مذهبی دیگر وجود داشت. آشاعره عادل بودن خداوند را لازم نمی‌دانند و مدعی‌اند که خدا هر کاری انجام دهد درست و منطقی است، هرچند بر پایه اصول عقلانی، زشت و بلکه ستم باشد. برای مثال، آنان می‌گویند: اگر خداوند امام علی علیه السلام را به دوزخ ببرد و قاتل او را وارد بهشت کند، مانعی ندارد! اما معتزله، گروهی از اهل سنت و تمام شیعه این منطق را نمی‌پذیرند و معتقد به اصل عدالت در پروردگار بوده و می‌گویند: خداوند هرگز ستم نمی‌کند. این دو گروه را «عدلیه» می‌نامیدند و عدالت خداوند را جزو اصول عقاید خود دانسته و براساس منطق عقل و آیات قرآن، می‌گویند تمام افعال خداوند با حکمت انجام می‌گیرد و حکیمانه است و هرگز کار قبیح از خداوند سر نمی‌زند؛

۴. انتخاب اصل عدالت در قالب یک اصل از اصول دین، رمزی است به احیای عدل در جوامع بشری و مبارزه با هرگونه ظلم و ستم. اصل عدالت پروردگار که حاکم بر کل جهان هستی است رمز و اشاره‌ای به لزوم عدالت در جامعه انسانی در تمام زمینه‌هاست. عالم بزرگ آفرینش با عدالت برپاست، و جامعه بشری نیز بدون آن پا برجا نخواهد ماند. جانب‌داری از این اصل عقیدتی در طول تاریخ، انگیزه مناسبی برای برافراشتن پرچم عدالت‌طلبی و مبارزه با مظاهر شرک، تبعیض و ستم بوده است. به این ترتیب، شیعیان به «عدلیه» و عدالت‌خواه معروف شدند. بنابراین، شیعه که به نقش گسترده و پر اهمیت عدل واقف است، آن را جزو اصول اعتقادات خود قرار داده است؛^۱

۵. از برخی روایات چنین بر می‌آید که شیعیان در زمان امامان معصوم علیهم السلام عدالت خدا را از همه اصول اعتقادی، جز توحید، برتر و این اصل را حساس‌ترین ارکان دین می‌دانستند؛^۲

۱. ناصر مکارم شیرازی، عدل الهی، قم، مطبوعاتی هدف، ۱۳۶۲، ص ۵-۶.

۲. محمد محمدی‌ری‌شهری، عدل در جهان‌بینی توحید، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۷۰-۷۱.

۶. علت دیگری که می‌توان بیان کرد که چرا عدل از اصول دین نزد شیعه شمرده شده، ارتباط تنگاتنگ عدل و توحید است؛ چنان‌که در آیه آورده شد: «خداوند [با ایجاد نظام واحد جهان هستی] گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش، (هرکدام به‌گونه‌ای بر این مطلب) گواهی می‌دهند؛ درحالی‌که، [خداوند در تمام عالم] قیام به عدالت دارد. معبودی جز او نیست؛ که هم توانا و هم حکیم است.»^۱ در این آیه «راه خدا» یکی معرفی شده و راه‌های منحرف و بیگانه از خدا، بسیار و پراکنده؛ زیرا صراط مستقیم به صورت مفرد و طرق انحرافی به صورت جمع آورده شده است. نتیجه اینکه: «عدالت» همواره همراه با «نظام واحد» است و نظام واحد، نشانه «مبدأ واحد» است؛ بنابراین، عدالت به معنای واقعی در عالم آفرینش، دلیل یگانگی آفریدگار خواهد بود.^۲

۳-۳-۶. اهمیت عدل

اهمیت عدل از میان دیگر صفات الهی آن‌گاه روشن می‌شود که ارسال پیامبران از سوی خدای سبحان برای اقامه مردم به عدل و قسط بوده است تا از این طریق به معرفت خدا برسند. اهمیت این اصل از آنجا روشن می‌شود که در قرآن، از توحید گرفته تا معاد، و از نبوت گرفته تا امامت و زعامت، و از آرمان‌های فردی گرفته تا هدف‌های اجتماعی، همه بر محور عدل استوار شده است.

عدل قرآن، همدوش توحید، رکن معاد، هدف تشریع نبوت، فلسفه زعامت و امامت، معیار کمال فرد، و مقیاس سلامت اجتماع است.

عدل قرآن آنجا که به توحید یا معاد مربوط می‌شود، به نگرش انسان به هستی و آفرینش، شکل خاص می‌دهد. به عبارت دیگر، نوعی «جهانبینی» است؛ آنجا که به نبوت و تشریع و قانون مربوط می‌شود، یک «مقیاس» و «معیار» قانون‌شناسی است، و به بیانی دیگر، جای پای است برای عقل که در ردیف کتاب و سنت قرار گیرد و جزء منابع فقه و استنباط به‌شمار آید. آنجا که به امامت و رهبری مربوط می‌شود، یک «شایستگی» است؛ آنجا که پای اخلاق به میان می‌آید، آرمانی انسانی است؛ و آنجا که به اجتماع کشیده می‌شود، یک «مسئولیت» است.

۱. «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل عمران: ۱۸).

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۲، ص ۴۶۸-۴۶۹.

چگونه ممکن بود مسئله‌ای که در قرآن تا این پایه بدان اهمیت داده شده که هم جهان‌بینی است، و هم معیار شناخت قانون و هم ملاک شایستگی زعامت و رهبری، و هم آرمانی انسانی، و هم مسئولیتی اجتماعی، مسلمانان با آن عنایت شدید و حساسیت فراوانی که درباره قرآن داشتند نسبت به آن بی تفاوت بمانند.

علت اصلی حساسیت مسلمانان به این مسئله و علت راه یافتن این اصل در کلام، فقه و حوزه‌های اجتماعی اسلامی، بی تردید قرآن بود.^۱

۴-۳-۶. ابعاد و جلوه‌های عدل الهی

عدل، ابعاد، مصداق‌ها و جلوه‌های گوناگونی دارد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) **عدل تکوینی:** «عدل تکوینی» یعنی خداوند اساس جهان خلقت را بر پایه عدل بنا کرده و به تمام موجودات، از وجود و کمال وجود، آنچه را ظرفیت، صلاحیت و استحقاق داشته‌اند عطا کرده است. هر جزئی از اجزای جهان خلقت، در جای خود به کار رفته و براساس نظم و حساب معین، در هر چیز، از هر ماده‌ای به اندازه لازم، استفاده شده و ساختمان جهان به صورت موزون و متعادل بنا گردیده؛ که «هرچیزی به جای خویش نیکوست.» قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَا اللَّهُ يَرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (آل عمران: ۱۰۸)؛ و خداوند [هیچ‌گاه] ستمی برای جهانیان نمی‌خواهد.» در ذیل همین آیه رسول خدا ﷺ فرمود: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ تمام آسمان‌ها و زمین به موجب عدل بر پاست»^۲؛

ب) **عدل تشریعی:** «عدل تشریعی» یعنی، مجموعه قوانین و تکالیف الهی که به منظور رسیدن انسان به کمال نهایی وضع و مقرر شده، با رعایت عدالت بوده و مناسب با توان مکلفان است.

انسان براساس اختیار و آزادی اراده‌ای که به او داده شده، کار نیک و بد را خود انتخاب می‌کند و چون انتخاب آگاهانه نیازمند شناخت صحیح راه‌های خیر و شر است، خداوند انسان را به آنچه موجب خیر و مصلحت اوست، امر فرموده و از آنچه موجب سقوط اوست، نهی کرده تا وسیله حرکت تکاملی او فراهم شود و چون تکالیف الهی به منظور رسیدن انسان به نتایج عمل به آن‌ها وضع شده و برای خدای متعال نفعی ندارد؛ ازاین‌رو، حکمت الهی اقتضا دارد که

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، همان، ج ۱، ص ۶۲-۶۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۰.

این تکالیف، مناسب با توانایی‌های مکلفان باشد. بدین ترتیب، عدالت در مقام تشریع و تکلیف ثابت می‌شود؛ زیرا اگر خداوند متعال تکلیفی بیش از طاقت بندگان تعیین کند، امکان عمل نخواهد داشت و کار بیهوده‌ای خواهد بود.^۱ قرآن مجید می‌فرماید: «و ما هیچ‌کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید و به آنان هیچ ستمی نمی‌شود.»^۲

۵-۳-۶. عدل جزایی و کیفری

یکی دیگر از مظاهر عدل الهی، مسئله معاد و رسیدگی به اعمال نیک و بد انسان‌ها و پاداش و کیفر دادن به نیکوکاران و بدکاران است؛ زیرا ازسویی، یکی از راه‌های اثبات معاد، عادل بودن خداوند است؛ چون خداوند عادل حکیم، اعمال بشر را بی محاسبه و پاداش و کیفر نمی‌گذارد و ازسوی دیگر، اساس این محاکمه و محاسبه نیز بر میزان عدل است. قرآن در موضوع معاد و محاسبه رستاخیز و پاداش و کیفر اعمال می‌فرماید:

ما ترازوهای عدل را در روز قیامت بر پا می‌کنیم. پس، به هیچ‌کس کمترین ستمی نمی‌شود و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل [کار نیک و بدی] باشد؛ ما آن را حاضر می‌کنیم. و کافی است که ما حساب کننده باشیم.^۳

حضرت علی علیه السلام فرمود:

و حتی زمین سخت بلرزد و با هول‌ها و سختی‌هایش، قیامت محقق گردد و به هر دینی، اهلش و به هر معبودی، پرستندگان‌ش و به هر پیشوایی، پیروانش ملحق شوند؛ آن هنگام، نظر افکندن به آسمان و آهسته قدم برداشتن در زمین در برابر عدل و قسط خداوند، جزا داده نشود، مگر به آنچه حق آن است.^۴

امام سجاده علیه السلام فرمود: «تمام آفریدگان معترفند که اگر آن‌ها را عقاب فرمایی ستم نکرده‌ای، و نیز گواهی دهند اگر کسی را ببخشایی، احسان کرده‌ای.»^۵

۱. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، همان، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. «وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (مؤمنون: ۶۲).

۳. «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا تَظْلِمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ أَنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (انبیاء: ۴۷).

۴. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، همان، خطبه ۲۲۳، ص ۳۲۶.

۵. «فَكُلُّ الْبَرِيَّةِ مُعْتَرِفَةٌ بِأَنَّكَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِمَنْ عَاقَبْتَ وَ شَاهِدَةٌ بِأَنَّكَ مُتَّفَضِّلٌ عَلَى مَنْ عَاقَبْتَ» (علی بن الحسین علیه السلام،

صحیفه سجادیه، قم، الهادی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۴، دعای ۳۷).

۶-۳-۶. شبهات پیرامون عدل

الف) تبعیض یا تفاوت در جهان خلقت: چرا در جهان، تبعیض و تفاوت وجود دارد؟ تفاوت در آفرینش مخلوقات، به ویژه انسان‌ها، چگونه با عدل الهی سازگار است؟ برای مثال، چرا افراد انسان از نظر سفیدی، سیاهی، زشتی، زیبایی، سالم و معلول بودن و نیز قوای جسمانی و هوش متفاوتند؟

پاسخ: آنچه در جهان وجود دارد، تفاوت است، نه تبعیض و آنچه می‌تواند نقض عدالت یا حکمت باشد، تبعیض است، نه تفاوت. «تبعیض» آن است که میان دو موجود، که در شرایطی کاملاً مساوی قرار دارند، فرق بگذاریم؛ ولی «تفاوت» آن است که در شرایط نامساوی بین آن‌ها فرق گذاشته شود. به عبارت دیگر، تبعیض از ناحیه دهنده و تفاوت، مربوط به گیرنده است.^۱

لازمه عدل برابر قرار دادن همه انسان‌ها یا همه اشیا نیست؛ برای مثال، معلم عادل کسی نیست که همه شاگردان را - خواه کوشا باشند و خواه تنبل - به طور یکسان، تشویق یا توبیخ کند یا به همه نمره مساوی بدهد، بلکه عدالت آن است که به هر کدام آنچه را استحقاق دارد بدهد و در این گونه موارد، فرق گذاشتن، عین عدالت و فرق نگذاشتن، عین تبعیض و ظلم است.

جهان خلقت مجموعه‌ای از موجودات متفاوت است که هر کدام هدف و مأموریتی خاص را پی می‌گیرند و متناسب با آن، نیاز به ابزارها و استعدادهاى خاص دارند.

از این رو، مقتضای حکمت و عدل الهی این است که جهان را به گونه‌ای بیافریند که بیشترین خیر و کمال بر آن مترتب گردد و موجودات مختلف را، که اجزای هم بسته آن را تشکیل می‌دهند، به گونه‌ای بیافریند که متناسب با آن هدف نهایی باشد.^۲

تفاوت در استعدادها، ذوق‌ها و ساختمان جسمی و روحی افراد جامعه و نیز اختلاف در جهان خلقت، از آتم‌ها گرفته تا منظومه‌ها، کهکشان‌ها، درخت‌ها، گیاهان و حیوانات، لازمه آفرینش «نظام احسن» است تا هریک برای انجام دادن کاری که خداوند بر دوشش نهاده، آماده باشند.^۳ قرآن مجید می‌فرماید: «آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما معیشت آن‌ها

۱. مرتضی مطهری، عدل الهی، قم، صدرا، ۱۳۸۹، ص ۱۱۴.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، همان، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳. ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، همان، ج ۴، ص ۴۵۳.

را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر سازند (و با هم تعاون کنند).»^۱

حضرت علیؓ فرمود: «مردم همواره در مسیر خیر و خوبی هستند تا وقتی که تفاوتی در میانشان باشد. پس، هرگاه همه مساوی شوند، هلاک خواهند شد.»^۲

ب) شبهه ناسازگاری شرور با عدل الهی: شبهه اول: به نظر برخی در میان پدیده‌های جهان، مواردی مشاهده می‌شود که جز شر و بدی، سودی نمی‌رسانند. ثمره این شرور آن است که یا هستی شیء دیگر را به نیستی بدل می‌کنند و یا زندگی‌اش را قرین رنج و مشقت می‌سازند. از جمله این شرور، جهل، فقر، بیماری، زلزله، سیل، گزندگان و حیوانات خطرناک، میکروب، و شیطان است. شبهه شرور علاوه بر عدل الهی، اعتقاد به حکمت الهی را نیز دچار مشکل می‌کند. اگر خدای تعالی، عادل و حکیم است، هیچ‌گاه شر نمی‌آفرید که وجودی بی‌فایده و حتی مضر است و مانع زندگی راحت و بی‌دغدغه موجودات دیگر، به‌ویژه انسان، می‌شود.

پاسخ: اولاً، در تعیین خیر و شر نباید عجولانه داوری کرد: ملاک خیر یا شر بودن چیزی نباید تشخیص ابتدایی عقل ما باشد که اگر موافق میل ما بود، خیر و اگر برخلاف طبع ما بود، آن را شر بدانیم؛ زیرا چه‌بسا وجود برخی چیزها با نظر سطحی، شر جلوه کند، اما پس از دقت عقل و بررسی آثار و خصوصیات آن پی ببریم که خیر است. تمام اسرار هستی برای بشر کشف نشده و دانستنی‌های او محدود است؛ ازاین‌رو، عقل بشر احاطه کامل به همه ابعاد موضوع ندارد تا حکم خود را یافته و حکم قطعی صادر کند. برای نمونه، تحمل مشکلات جنگ و کشته و زخمی شدن ممکن است در نظر ابتدایی شر محسوب شود و بهره‌گیری از ثروت و لذت‌های دنیایی خیر شمرده شود، اما با تفکر بیشتر روشن می‌شود که کامیابی موقت در صورتی که عواقب خطرناک داشته باشد، خیر نیست و ناکامی موقت نیز وقتی فرجام نیک و سازنده داشته باشد، شر به حساب نمی‌آید. قرآن مجید می‌فرماید:

۱. «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَهُ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْخًا» (زخرف: ۳۲).

۲. «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتُوا فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا» (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۷، ص ۳۸۵).

جهاد در راه خدا بر شما مقرر شد، درحالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شرّ شما در آن است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.^۱

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

شری که پس از آن بهشت باشد، شر نیست و خیری که پس از آن آتش دوزخ باشد، خیر نیست. هر نعمتی جز بهشت کوچک و ناچیز است و هر بلایی جز آتش دوزخ، عاقبت.^۲

بنابراین، هر حادثه و پدیده‌ای که از خالق حکیم صادر می‌شود، نیک است و اگر برخلاف میل و رضای ما بود یا اسرار آن را نیافتیم، نمی‌توانیم به شر بودنش حکم کنیم؛^۳ ثانیاً، شرّ مطلق وجود ندارد: خیر و شر بودن یک موجود یا یک حادثه نسبی است. شاید، چیزی برای کسی خیر و برای دیگری شر باشد، یا برای تمام انسان‌ها خیر و نسبت به نوعی از حیوانات شر باشد؛

ثالثاً، شر عدمی است: یک تحلیل ساده نشان می‌دهد که ماهیت شر عدمی است؛ یعنی بدی‌ها همه از نوع نیستی و نیافریدنی‌اند. منظور از عدمی بودن شر آن نیست که آنچه مردم به‌عنوان شر می‌شناسند، توهم مطلق است، بلکه سخن در این است که شرور از نوع کمبودها، نابودی‌ها و خلأها هستند؛ یا منشأ کمبودها، نابودی‌ها و خلأها. خلاصه آنکه شرور از نوع هستی نیستند.

بدی‌ها بر اثر نبودن خوبی ظهور پیدا می‌کنند. عدم هیچ و پوچ است و در مقابل هستی جای خاص ندارد؛ از این رو، در صورت فقدان هستی، با تسامح، می‌گوییم نیستی حاصل شده است. برای مثال، وقتی از نابینایی سخن می‌گوییم، نباید تصور کنیم که نابینایی وجودی خاص و واقعی و ملموس دارد که در چشم نابینا جای گرفته است. نابینایی، فقدان بینایی است، نه چیز دیگر. پس، آن‌گاه که می‌گوییم شر عدمی است، یعنی عدم وجود خیر؛

۱. «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۱۶).

۲. «مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارُ وَ مَا شَرٌّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَاقِبَةٌ» (نہج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۳۸۷).

۳. محمد محمدی ری‌شهری، همان، ص ۱۰۳-۱۰۹.

رایعاً، بسیاری از مشکلات و مصیبت‌ها در زندگی فرد یا جامعه ناشی از اعمال نادرست و گناهان خود انسان بوده که با دست خود، زمینه آن را فراهم ساخته و لازمه قانون علیت در جهان است. برای مثال، استعمار و استثمار ملت‌های محروم و ستم‌هایی که حکومت‌های ستمگر بر مردم می‌کنند، بر اثر سکوت، تسلیم یا همکاری خود مردم با حاکمان ستمگر و وجود تفرقه و اختلاف در میان ملت‌هاست.

بسیاری از شکست‌ها و ناکامی‌ها بر اثر ترک تفکر و اندیشه در عواقب کار یا مشورت نکردن با دیگران یا سستی و تبلی و ترک تلاش مناسب یا بی‌نظمی در زندگی افراد است. بسیاری بیماری‌ها ناشی از شکم‌پرستی یا هواپرستی یا رعایت نکردن برخی از دستورهای بهداشتی است. قرآن مجید می‌فرماید: «آنچه از نیکی به تو می‌رسد، از طرف خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست.»^۱

شبهه دوم: درست است که براساس ادله موجود، خداوند شرّ مطلق نیافریده است، اما آیا امکان نداشت خداوند موجودات را به گونه‌ای خلق می‌کرد که شرّ نسبی هم نداشته باشند؟ سپس، در مفهومی وسیع‌تر این سؤال مطرح است که اساساً علت وجود شرور چیست و آیا شرور فایده‌ای دارند؟

برای این شبهه سه پاسخ مطرح می‌شود:

یک - پیش از هر چیز باید بدانیم که شرور از خیرات جدا نمی‌شوند؛ یعنی جنبه شرّ موجوداتی که شرّ آن‌ها نسبی است، از جنبه خیرشان جدانشدنی است. این از آنجا ناشی می‌شود که جهان واحدی تجزیه‌ناپذیر است. رابطه اجزای جهان به گونه‌ای نیست که بتوان قسمت‌هایی از آن را حذف کرد و در همین حال، قسمت‌های دیگر بر جای بمانند؛ چراکه حذف یک‌بخش مستلزم حذف همه بخش‌هاست.

خداوند حکیم هم هیچ‌گاه برای شرور اندکی که در جهان وجود دارد، خیرات را از جهان هستی کم نمی‌کند. به همین دلیل، می‌گوییم نه تنها عدم‌ها از وجودها و وجودهای اضافی و نسبی از وجودهای حقیقی تفکیک‌ناپذیرند، بلکه خود وجودهای حقیقی نیز از یکدیگر تفکیک نمی‌پذیرند؛

۱. «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (نساء: ۷۹).

دو - اشیای جهان از نظر خوبی و بدی اگر تنها و جدا از هم در نظر گرفته شوند، یک حکم دارند و اگر به عنوان عضوی از یک مجموعه لحاظ شوند، حکم دیگری دارند؛ درست مثل آنکه یک انسان وقتی از لحاظ فردی بررسی می شود، ویژگی هایی دارد، ولی از جهت اجتماعی، دارای مشخصات متفاوت خواهد بود. باتوجه به این واقعیت، حال می گوییم، هنگام داوری درباره هریک از اجزای جهان هستی، باید هریک از جنبه های فردی و گروهی آن را سنجید. چه بسا یک شیء از نظر جنبه های فردی مهم به نظر آید، اما از جنبه های گروهی اهمیت نداشته باشد و برعکس. از همین منظر می توانیم ادعا کنیم که چه بسا برخی امور از نظر جنبه های جزئی شوند، اما از نظر کلی خیر و نیز برخی دیگر از نظر جنبه های جزئی خیرند، ولی از جنبه های کلی شر. برای مثال، پستی و بلندی های زمین شاید از نظر جزئی و نگاه به مصداق ها، بی ارزش به نظر آیند، اما از جنبه های عمومی، در حفظ توازن و تعادل کره زمین و وجود معادن ذی قیمت در آن و چشم اندازهای بی بدیل و ... نقش مهمی داشته باشند. بنابراین، برای داوری در شر یا خیر بودن موجودی، نباید شتاب ورزید؛ بلکه باید تمام جنبه های فردی و جزئی و نیز جنبه های گروهی و کلی آن را سنجید؛

سه - فواید شرور دلیل دیگری برای علت وجودشان است. با دقت در ساختار وجودی پدیده های به ظاهر شر در می یابیم که فوایدی هم دارند، از جمله:

۱. وجود بدی ها و زشتی ها در پدید آوردن مجموعه زیبای جهان ضرورت است؛
۲. حتی زیبایی ها، جلوه خود را از شرور دریافت می کنند. اگر زشتی و بدی وجود نداشت، زیبایی و خیر با چه چیز مقایسه می شد؟ پس، وجود شرور است که به خیرات تجلی می بخشد؛
۳. زشتی ها مقدمه وجود زیبایی هائیند. از درون گرفتاری و مصیبت و شرور، راحت و آرامش و خیرات رخ می نماید. قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (انشراح: ۶)؛ به درستی که با دشواری، آسانی پدید می آید.»

پ) شبهه ناسازگاری وجود شیطان با عدل الهی: از نظر انسان، شیطان موجودی شر است. باتوجه به این امر، این سؤال مطرح می شود: چرا خداوند چنین موجود شرّی را آفریده است؟ شیطان سوگند خورده است که نسل آدم را به گناه و زشتی بیالاید و گمراه سازد؛ آیا خَلق شیطان، عدل الهی را خدشه دار نمی کند؟

پاسخ: به اعتقاد عالمان مسلمان خلقت شیطان هیچ گونه اشکالی بر عدل الهی وارد نمی کند. برای اثبات این ادعا، ذکر چند نکته ضرورت دارد:

۱. شیطان از نوع «جن» است و خداوند جن و انس را برای عبادت آفریده است؛ ازاین‌رو، می‌توان دریافت که شیطان نیز برای عبادت خلق شده است و هیچ ناپاکی و شری در خلقت او نبوده است. او بر اثر عبادت بسیار، در بین فرشتگان الهی جای گرفت؛ اما بنابر آزادی و اختیاری که داشت، خود موجب گمراهی خویش شد؛

۲. خداوند هیچ‌گاه شرّ مطلق نیافریده است. وجود نفسی همه موجودات خیر است: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده: ۷)؛ همان کسی که هر چیزی را به شکل نیکو آفرید.»

بااین‌حال، گاه موجودی با اضافه به موجودی دیگر منشأ صدور شر می‌شود. شیطان نیز فی‌نفسه شر نیست؛ اما در رابطه با خلقت آدم و آزمایش الهی بود که راه شرارت در پیش گرفت؛ ۳. انسان در هیچ‌یک از اعمال خویش مجبور نیست. نفوذ شیطان نیز در اندیشه او، منحصر به حدّ وسوسه است و نمی‌تواند بشر را به کار بد اجبار کند؛ ضمن آنکه وجود شیطان تنها یکی از مصداق‌های آزمایش الهی است و اگر او هم نبود، خدای تعالی به شیوه‌ای دیگر انسان را می‌آزمود.

باتوجه به نکات یادشده، آشکار می‌شود که اشکالی در خلقت شیطان نیست و شبهه‌ای در عدل الهی پدید نمی‌آورد. افزون‌بر آنکه به نظر می‌رسد وجود شیطان برای تکامل انسان مفید نیز هست؛ زیرا انسان از گذر مبارزه با او به مقامات والای بندگی و پرهیزکاری می‌رسد.^۱

۴-۶. نبوت

پس از توحید و عدل یکی دیگر از اصول مذهب، نبوت و یا بعثت پیامبران است. بعثت در لغت به معنای برانگیختن، فرستادن، بیدارکردن و زنده کردن است و در اصطلاح شرع فرستادن خدای تعالی است انسانی را به‌سوی جن و انس تا آنان را به راه حق دعوت کند.^۲

۴-۱. اثبات وجود انبیا

اگرچه انسان با نیروی عقل نیک و بد را به‌اجمال، درک می‌کند، ولی نیروی عقل برای راه طولانی و عظیمی که انسان در پیش‌رو دارد، ناقص و ناتوان است. زندگی در پرتو هدایت عقل و مصلحت جویی‌های آن، مثل گام زدن در بیابان در شب تاریک و طوفانی با چراغی کم‌سو است که نور آن تنها تا چند قدمی را نشان می‌دهد و هر لحظه بیم خاموش شدن آن می‌رود؛ ازاین‌رو،

۱. مرتضی مطهری، عدل الهی، همان، ص ۷۴.

۲. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸، ذیل واژه «بعثت».

وجود پیامبران برای بارور و تقویت کردن عقل لازم است و ازسوی دیگر، وجود آنان برای هدایت عقل و آسیب‌ناپذیر کردن آن، که از جانب هواهای نفس در معرض تهدید تندبادهای هوی و هوس قرار دارد، لازم بود. امام علی علیه السلام درباره اثبات وجود انبیا می‌فرماید:

چون بیشتر مردم و مخلوقات او، پیمان الهی (مبنی بر خداجویی و خداگرایی) را عوض کردند؛ پس، حق او را ندانستند و برایش شریک و مانند قرار دادند و شیاطین آنان را از معرفت خداوند منحرف و از عبادت و پرسش او جدایشان کردند، پس، پیامبرانش را برانگیخت و پیایی به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطری را از آنان بخواهند و نعمت فراموش شده - توحید فطری - را به یادشان آورند و با برهان و دلیل با ایشان سخن بگویند، و گوهر نهفته عقل‌ها را بارور سازند و نشانه‌های قدرت خداوند را به ایشان نشان دهند.^۱

دیگر اینکه خداوند متعال چون حکیم است و انسان را، مانند همه موجودات دیگر، برای هدفی خلق کرده، زمینه رسیدن انسان به آن هدف را نیز فراهم می‌کند و قوانین و برنامه‌های لازم را به او تعلیم می‌دهد و او را راهنمایی می‌کند. خداوند قوانین و تعلیمات هدایت‌گر را به سفرای گرانقدر خود، یعنی انبیا و رسولان، وحی می‌کند و به این وسیله به انسان می‌رساند و اگر با محدودیت و قصور ابزارهای شناختی انسان، خداوند او را توسط پیامبران هدایت نکند، خلاف حکمت و نقض غرض است. خداوند، خود می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء: ۱۵)؛ ما عذاب کننده نیستیم تا اینکه پیامبری را برانگیزیم.»

اگر انسان می‌توانست با ابزارهای شناخت خودش، راه را پیدا کند باید بدون پیامبر هم مستحق عذاب باشد و بر خداوند جایز باشد که او را عذاب کند؛ درحالی‌که، آیه فوق این مطلب را نفی می‌کند. پس، از دیدگاه خداوند عقل انسان کافی نیست و لازم است پیامبری را برای هدایت او بفرستد.

هشام بن حکم نقل می‌کند که کافری از امام صادق علیه السلام پرسید: از کجا وجود انبیا و پیامبران را ثابت می‌کنی؟ حضرت فرمود:

۱. لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ، فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأُنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَىٰ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالْبَلَاغِ وَيُثْبِتُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ (نهج البلاغه، خطبه اول).

وقتی ثابت کردیم که ما دارای آفریننده و سازنده‌ای هستیم که وجودش برتر از وجود ما و تمام آفریدگان است و او حکیمی است که امکان ندارد مشاهده و لمس شود و با آفریدگانش، به‌طور مستقیم، مباشرت کند و آنان هم با او مباشرت کنند و او با مخلوقاتش بحث و گفت‌وگو کند و آنان با او استدلال کنند، ثابت می‌شود که او سفیرانی در میان خلق دارد که مردم را به مصالح و منافعشان و به آنچه بقای آنان در آن است و با ترک آن نابود می‌شوند، راهنمایی می‌کنند. پس، ضرورت وجود امرکنندگان و نهی‌کنندگان از جانب خداوند حکیم و دانا، در میان خلق ثابت می‌شود و در اینجا است که ثابت می‌شود که خداوند گویندگان و مفسرانی دارد و آنان انبیا و برگزیدگان از خلقش هستند، حکیمانی که به‌وسیله حکمت ادب شده و به حکمت برانگیخته شده‌اند، تا آن را به مردم بیاموزند، و با اینکه ایشان در آفرینش و ترکیب بدنی مانند مردم می‌باشند، اما با حالات آن‌ها مشارکت ندارند و از جانب خداوند حکیم دانا به وسیله حکمت و دلایل و براهین تأیید شده‌اند که آنان پیامبران خدایند - از جمله آن دلایل و شواهد، زنده کردن مردگان و شفای نابینا و مداوای برص است - پس، زمین خدا خالی نیست از حجتی که با او دانشی باشد که دلالت بر راستی گفته پیامبر ﷺ کند و لزوم عدالتش را برساند.^۱

چنانچه پیداست این حدیث به حکمت خداوند بر لزوم بعثت انبیا استدلال شده است و اگر ادراکات انسان برای شناخت راه سعادت و کمال کافی می‌بود، ضرورتی برای بعثت انبیا نبود.

دلیل دیگر اثبات وجود انبیا قرآن کریم و روایات است که به نام ۲۵ نفر از پیامبران در قرآن تصریح شده است. پیامبران دیگری بوده‌اند که نامشان در قرآن نیامده و داستانشان بیان نشده است، اما درباره اینکه تعداد همه انبیا چقدر است، در قرآن مطلبی بیان نشده است. با این حال، از آیات قرآن استفاده می‌شود که خداوند انبیای زیادی فرستاده است، چون می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا (نحل: ۳۶)؛ همانا ما در میان هر امتی رسولی را مبعوث کردیم.» در آیه دیگر می‌فرماید: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا (مؤمنون: ۴۴)؛ سپس، پیامبران را پی‌درپی فرستادیم.» پس، تعداد پیامبران را از قرآن نمی‌توان استفاده کرد، اما روایاتی داریم که دلالت می‌کند که خداوند متعال ۱۲۴ هزار پیامبر مبعوث کرده و سلسله انبیا با حضرت آدم ابوالبشر آغاز و با

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۱، ص ۳۰.

حضرت محمد بن عبدالله ﷺ پایان یافته است. حضرت رضاؑ از پدران گرامی اش از رسول اکرم ﷺ نقل می کند که فرمود: «خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِائَةَ أَلْفٍ نَبِيٍّ وَارْبَعَةَ وَعِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ إِنَّا أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ وَلَا فَخْرَ...^۱؛ خداوند ۱۲۴ هزار پیامبر آفریده، من گرامی ترین آنان نزد خدا هستم و فخر فروشی نمی کنم.»

امام سجادهؑ فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصَافِحَهُ مِائَةُ أَلْفٍ نَبِيٍّ وَارْبَعَةَ وَعِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ فَلْيُزِرْ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
الْحَسَنِ فِي النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ ...

کسی که دوست دارد ۱۲۴ هزار پیامبر با او مصافحه کنند؛ پس، در نیمه شعبان قبر امام حسینؑ را زیارت کند.^۲

اما پیامبرانی که از سوی خدای متعال مبعوث شدند، در مجموع، دو وظیفه داشته اند: یکی اینکه از جانب خدا برای بشر قانون و دستورالعمل می آوردند؛ دوم اینکه آنان را به خدا و عمل به دستورالعمل های الهی آن عصر فرامی خواندند. غالب پیامبران فقط وظیفه دوم را انجام می داده اند. اندک شماری نیز که قرآن آن ها را اولوالعزم^۳ می خواند، قانون آورده اند. به دیگر گفته، دو نوع نبوت داشته اند: تشریعی و تبلیغی. پیامبران تبلیغی کارشان تعلیم و تبلیغ و ارشاد مردم به تعلیمات پیامبران صاحب شریعت بوده است. از میان پیامبرانی که از سوی خدای متعال ارسال شده اند، فقط پنج نفر قانون آورده اند که عبارت اند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و خاتم الانبیا، حضرت محمد ﷺ، که افزون بر آن، وظیفه تبلیغ نیز برعهده داشته اند. پیامبران دیگر فقط مبلغ پیام پیامبران اولوالعزم بوده اند. خدای متعال خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ (احقاف: ۳۵)؛ پس، صبر کن همان طوری که پیامبران اولوالعزم صبر کردند.»

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. «اولوالعزم» واژه ای برگرفته از قرآن است: احقاف (۴۶)، آیه ۴۳؛ بیشتر مفسران و عالمان اسلام، انبیای اولوالعزم را گروهی خاص از پیامبران می دانند که شریعت آنان ناسخ شرایع قبل بوده است، مانند نوح، ابراهیم، عیسی، موسی و حضرت محمد ﷺ. در این میان، صاحب التحقیق فی کلمات القرآن، در جلد هشتم کتاب خویش معتقد است براساس معنای لغوی «عزم» (= اراده) همه پیامبران اولوالعزم هستند! (ر.ک. ابوالفضل شکوری، گذری بر کرائه قرآن، قم، عقلی سرخ، ۱۳۸۴، ص ۱۳۶).

در آیه‌ای از قرآن به انحصار پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت در پنج نفر اشاره شده است:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (شوری: ۱۳).

خداوند برای شما از دین شریعتی را قرار داد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که دین را بر پا دارید و در آن ایجاد تفرقه نکنید.

ابن ابی‌عفور می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

سَادَةُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ خَمْسَةٌ وَهُمْ أُولُو الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ وَ عَلَيْهِمُ دَارُ الرُّحَى: نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صلوات الله علیهم.^۱

اشرف و آقای انبیا و مرسلین پنج نفرند که آنان پیامبران اولوالعزمند و سنگ آسیاب نبوت و شریعت و دین، به دور آنان می‌چرخد، آنان عبارت‌اند از: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم.

خاتم انبیا محمد بن عبدالله صلوات الله علیهم است، که کامل‌ترین قانون را برای بشر آورد و آن را به بشر ابلاغ کرد که خدای متعال می‌فرماید:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (احزاب: ۴۰).

محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

دین‌سازان عصر ما برای مخدوش کردن مسئله خاتمیت به این معنی چسبیده‌اند که قرآن پیامبر اسلام صلوات الله علیهم را خاتم انبیا شمرده، نه «خاتم رسولان» این یک اشتباه بزرگ است، چراکه اگر کسی خاتم انبیا شد، به طریق اولی، خاتم رسولان نیز هست، زیرا مرحله رسالت مرحله‌ای است فزاینده از مرحله نبوت است.^۲

۶-۴-۲. روش‌های شناخت انبیا

پس از آشنا شدن با اثبات بعثت انبیا و ضرورت آن و اینکه عقل به تنهایی قادر بر هدایت انسان به مسیر سعادت واقعی نیست، بلکه او برای رسیدن به کمال خود نیازمند راهنمایی پیامبران

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۱۷، ص ۳۳۸.

الهی است که به وسیله وحی و قانون برای هدایت بشر مبعوث شده‌اند و اینکه خدای متعال ۱۲۴ هزار پیامبر برای هدایت بشر فرستاده که پنج نفر از آنان الوالعزم بودند. اکنون پرسش این است: چگونه می‌توان پیامبران را شناخت؟ روش‌هایی برای پیامبرشناسی وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود.

الف) اعجاز: منظور از اعجاز آوردن «معجزه» برای اثبات حقانیت نبوت است و «معجزه» کاری است که به اراده خداوند بر خلاف عادت و طبیعت، به وسیله مدعی نبوت انجام می‌شود؛ به گونه‌ای که، دیگران از انجام مثل آن عاجز باشند.^۱

هدف از آوردن معجزه، آشکار ساختن صدق کسی است که مدعی رسالت از جانب خداوند است، مانند گلستان شدن آتش برای حضرت ابراهیم علیه السلام و خشک شدن رود نیل برای عبور حضرت موسی علیه السلام و زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی علیه السلام و آوردن قرآن با دست و زبان حضرت محمد صلی الله علیه و آله.^۲ باتوجه به این تعریف در معجزه به سه مطلب باید توجه کرد:

۱. پدیده‌های خارق‌العاده‌ای وجود دارد که از راه اسباب عادی و متعارف به وجود نمی‌آید؛

۲. برخی از امور خارق‌العاده با اراده الهی، از پیامبران ظهور می‌کند؛

۳. دیگران از آوردن مثل آن ناتوان هستند.

خارق‌العاده بودن: معجزه کاری عادی نیست، چون کار عادی از همگان ساخته است و نمی‌تواند نشانه نبوت کسی باشد. منظور از کار خارق‌العاده این است که پدیده‌ای از راه سببی تحقق یابد که معمولاً، از این راه و مجرا تحقق پیدا نمی‌کند. معجزه‌ای که نشانه نبوت است قابل تعلیم و تعلم نیست، بلکه موهبتی الهی است که خداوند آن را علامت نبوت قرار داده است. نه عامل طبیعی می‌تواند معجزه را باطل کند و اثرش را زایل نماید یا جلویش را بگیرد و نه عامل غیرطبیعی.

معجزه سند نبوت است؛ ازاین‌رو، اگر کسی کار خارق‌العاده‌ای انجام دهد، ولی مدعی نبوت نباشد، کار خارق‌العاده‌اش، معجزه نامیده نمی‌شود. مثلاً، اگر پیامبری برای اثبات نبوتش، کور مادرزاد را شفا داد، این کار خارق‌العاده‌ای است.^۳

گاهی اصطلاح معجزه، طبق نظر شیعه، تعمیم می‌یابد و به عملی گفته می‌شود که دلیل برخورداری از مقام الهی است، اعم از اینکه آن مقام نبوت باشد یا امامت. در اینجا هم اگر

۱. همان، ص ۲۹۹.

۲. همان.

۳. ر.ک. محمدتقی مصباح یزدی، راهنماشناسی (اصول عقاید ۲)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵، ص ۱۶۱-۱۶۴.

معجزه همراه ادعای امامت باشد، دلیل بر امامت شخص است و اگر همراه ادعای نبوت باشد دلیل بر پیامبری شخص است؛ اما اگر همراه هیچ ادعایی نبود، مثل کارهای خارق‌العاده امامزاده‌ها و اولیای خدا دیگر به نام «کرامت»^۱ است.

طبق این تعمیم، معجزه کاری است که افزون بر سه شرط نخست ادعای داشتن مقام الهی نبوت یا امامت را همراه داشته باشد. چنین معجزه‌ای اثبات می‌کند که پیامبر در ادعای نبوتش یا امام در ادعای امامتش صادق است.^۲

پیامبر اسلام ﷺ دو گونه معجزه داشته و دارد: یکی معجزات موقت و دیگری معجزه جاویدان (قرآن کریم).

یک - معجزات موقت پیامبر اسلام: در روایات و اخبار رسیده از ائمه و غیر آنان، معجزات گوناگونی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است. گرچه همه این روایات را نمی‌توان به‌طور قطع، صحیح دانست، به سبب کثرت نقل آن‌ها، علم و یقین حاصل می‌شود که آن حضرت جز قرآن کریم معجزات دیگری نیز داشته است، مانند شق القمر، نزول مائده آسمانی برای آن حضرت، پیروی جمادات و نباتات از ایشان و سخن گفتن آن‌ها با آن حضرت، خبر دادن حیوانات به حقانیت آن حضرت، زنده کردن مردگان و گفت‌وگو با آنان و خبر دادن از غیب؛^۳

دو - معجزه جاوید و تحریف‌ناپذیر پیامبر اسلام ﷺ: چون خدای متعال می‌خواست رسالت پیامبر اسلام ﷺ تا ابد و برای همه جهانیان باشد؛ قرآن کریم را معجزه ابدی آن حضرت قرار داد. این معجزه جاویدان، امتیازهای انکارناپذیری بر همه معجزات پیامبران پیشین و حتی بر دیگر معجزات پیامبر اسلام ﷺ دارد، زیرا قلمرو اعجاز قرآن، مرزهای جغرافیایی و تاریخ زمانی را در نوردیده، فراسوی زمین و زمان خیمه و هیمنه دارد؛ برخلاف معجزات پیامبران پیشین^۴ که در مقطع خاص و تنها بر مخاطبان ویژه خود کارگر افتاده است و اکنون موجود نیستند؛ گرچه همه

۱. چنان‌که علوم غیرعادی الهی، به «وَحی نبوت» محدود نیست و گاه در قالب «الهام» یا «تحدیث» جلوه می‌کند. همچنین، می‌توان «کرامت» را «خارق‌العاده‌های الهی» نیز نامید و فاعل آن‌ها را خدای متعال دانست.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، راهنماشناسی (اصول عقاید ۲)، همان، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۳. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۷، ص ۱۸.

۴. هر پیغمبری که آمده است، معجزه‌اش یک چیز بوده و کتاب آسمانی‌اش چیز دیگر (ر.ک. مرتضی مطهری، خاتمیت، تهران، صدرا، ص ۱۳۶).

آن معجزه‌ها برای همیشه معجزه است و اگر قرآن نبود، شاید در صحت تاریخی آن‌ها با دیده تردید می‌نگریستیم.^۱

معجزه بودن قرآن از راه‌های گوناگون اثبات‌شدنی است که به سه روش اشاره می‌کنیم:

(۱) تحدی (مبارزطلبی) قرآن و پاسخ ندادن دیگران به آن؛

(۲) اُمّی بودن پیامبر اسلام ﷺ؛

(۳) نبود اختلاف در قرآن.

و جوه اعجاز قرآن را می‌توان از اخبار غیبی قرآن از گذشته و آینده، فصاحت و بلاغت قرآن و معارف عمیق قرآن فهمید.

موضوع دیگر، تحریف نشدن قرآن است. زیرا خدای متعال خود ضامن حفظ آن شده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر: ۹)؛ بی‌گمان این ماییم که قرآن را نازل کردیم و بی‌تردید، خود نگاهبان آنیم.» برای نفی تحریف قرآن می‌توان به این دلیل‌ها اشاره کرد:

(۱) آیه شریفه فوق باتوجه به استهزای مشرکان نسبت به قرآن، تصریح می‌کند که ما خود قرآن را نازل کردیم و خود هم آن را حفظ می‌کنیم و در حفظ آن به غیر ما احتیاج نیست و این مضمون را مورد تأکید قرار داده است. (دو بار حرف تأکید «ان» و یک بار حرف تأکید «لام»). این آیه به بهترین و محکم‌ترین وجه بر مصونیت قرآن از تحریف دلالت دارد، چه تحریف به معنای دستبرد و کم کردن یا زیاد کردن یا به معنی جابه‌جا کردن یا تبدیل کردن؛

(۲) قرآن در آیات زیادی خود را به «ذکر»، «هدایت»، «بیان»، «نور» و غیر آن توصیف می‌کند و اگر قرآن تحریف شده بود باید این اوصاف را از دست می‌داد و حال آنکه همین قرآن موجود این اوصاف را به کامل‌ترین وجه داراست؛

(۳) اخبار زیادی از رسول خدا ﷺ رسیده که به ما دستور می‌دهد به هنگام بروز فتنه‌ها به قرآن پناه ببرید. این احادیث خود دلیل بر این است که قرآن در هر عصر محفوظ می‌ماند و بهترین پناهگاه خواهد بود؛

(۴) اخبار زیادی از پیامبر و امامان رسیده که به ما دستور داده‌اند روایات نقل شده و منسوب به آنان را به قرآن عرضه کنیم و در صورت مطابقت با قرآن بپذیریم. پس، باید قرآن خود محفوظ و در امان از دستبرد باشد تا معیار بودنش ثابت بماند؛

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن)، قم، اسراء، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۳۰۰-۳۰۱.

(۵) در حدیث «ثقلین» پیامبر خدا ما را به تمسک به قرآن و عترت سفارش می‌کند و معنا ندارد رسول خدا ﷺ ما را به تمسک به قرآن فرا بخواند؛ در صورتی که، بعدها تحریف خواهد شد. افزون بر آن، پیشوایان معصوم ﷺ نیز ما را به تمسک به همین قرآن دعوت کرده‌اند؛

(۶) در روایات متعددی از امام علی و دیگر امامان رسیده که ما را به همین قرآن موجود در دست مسلمانان ارجاع داده و دستور داده‌اند که پیروانشان هم قرآن را به همان قرائت مشهور بین مردم بخوانند.

به استناد دلایل یاد شده قرآن موجود همان قرآن نازل شده بر پیامبر است، بدون اینکه در آن تحریفی صورت پذیرفته باشد و با اینکه قرآن جمع‌آوری شده توسط امام علی با این قرآن از لحاظ ترتیب تفاوت داشته و در آن افزون بر آیات قرآن، بیان ناسخ و منسوخ و ... هم وجود داشته، ولی آیات نازل بر رسول خدا ﷺ که در آن ثبت شده همین آیاتی است که در این قرآن ثبت شده و از این جهت تفاوتی با هم ندارند.^۱

(ب) جمع‌آوری قراین: قراین عمده در شناسایی پیامبران عبارت‌اند از:

یک - مطالعه در وضع مدعی نبوت، قبل از ادعای وی: باید دید مدعی نبوت چه روحیاتی داشته است؟ علاقه‌اش به مال، مقام، شهرت و دیگر امور مادی تا چه اندازه بوده؟ سوابق زندگی‌اش در میان مردم از نظر پارسایی، امانت‌داری، راست‌گویی و پاک‌دامنی چگونه بوده و آیا در افکار عمومی حسن سابقه دارد یا سوء سابقه؟

دو - وضع محیط برای دعوت: باید محیطی را که مدعی نبوت از آنجا برخاسته است، در نظر بگیریم که آیا محیط وی بعثت چنین مدعی را ایجاب می‌کرده یا نه؟ پس، هرگاه کسی از میان یک ملت درس نخوانده و نیمه وحشی برخیزد و با نداشتن تحصیلات عادی، مردم را به پاکی و نیکی و نظام درست زندگی دعوت می‌کند، چنین نهضتی از میان آن ملت، درصدد احتمال برانگیختگی‌اش را از مقام ربوبی بالا خواهد برد؛

سه - آیا معارفی که درباره مبدء و معاد آورده، با ادله عقلی تطبیق می‌کند؟ خدا را چگونه به مردم معرفی می‌کند؟ منطق او در این بحث‌ها قوی است یا ضعیف؟ قوانینی که آورده تا چه اندازه در نظم و پیشرفت اجتماع مؤثر است؟ تعلیمات اخلاقی و عبادی‌اش، در پرورش ملکات پسندیده، پالیدن روح و جان، توجه دادن به خدا و راندن به پاکی و فضیلت چه تأثیری دارد؟

۱. ر.ک. سید محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۳۹۰ق، ج ۱۲، ص ۱۰۱-۱۱۳.

چهار - وضع پیروان وی: یکی از قراین در شناسایی یک شخص، اطرافیان، دوستان و نزدیکانش هستند. به این ترتیب که وضعیت روحی و فکری و اخلاقی هواداران مدعی نبوت، نمودار وضع پیشوایشان است. هرگاه بیش و پیش از همه نزدیکان و بستگانش که از وضع درونی اش آگاهند، به او ایمان آورند یا اغلب ایمان آورندگان، در نیکی و پاکی در میان مردم نمونه باشند، گواه صدق مدعی است؛

پنج - ایمان او به گفته های خودش: باید دید مدعی به گفته های چقدر ایمان دارد! این مطلب را، هم از طرز عمل او به دستورهایی که آورده و هم از میزان فداکاری و از خودگذشتگی اش در برابر مشکلات رسالتش می توان تشخیص داد. البته، گرچه هریک از این قراین برای اثبات قطعی صدق یا کذب گفتار مدعی نبوت کافی نباشد، به طور مسلم، بررسی همه آنها به صورت کامل و درست، دلیل قاطعی بر اثبات مطلب خواهد بود.

قیصر روم، با گردآوری شواهد و قراین، حقانیت دعوت پیامبر اسلام ﷺ را روشن ساخت. وی هنگام دریافت نامه پیامبر، وقتی احتمال داد شاید آن حضرت همان پیامبر موعود تورات و انجیل باشد، در صدد تحقیق برآمد. گروهی از قریش را، که در رأسشان ابوسفیان بود و برای تجارت به شام رفته بودند، احضار و پرسش هایی درباره پیامبر اکرم ﷺ کرد. پس از دریافت پاسخ گفت: «اگر پاسخ های شما درست باشد، او به طور قطع پیامبر است.»^۱

پ) معرفی پیامبر پیشین یا معاصر: کسی که نبوت او با دلیل های قطعی، مانند معجزه، ثابت شده، اگر پیامبر دیگری را با بیان نام و مشخصات معرفی کرد، خواه معاصر باشد یا نه، نبوتش ثابت می شود. البته، خبرهای معرفی آن پیامبر، باید به یقین، به دست مردم برسد و هرگز نمی توان به هر خبر ضعیف، بلکه خبر واحد معتبر هم در این زمینه بسنده کرد.

وقتی پیامبر یا پیامبرانی، شخصی را بعد از خود به پیامبری معرفی کردند و خصوصیات او را چندان آشکارا ارائه دادند که برای حق جویان مفید اطمینان و یقین شود، حجت تمام است و نبوت او ثابت می شود، مانند بشارت حضرت موسی ﷺ و عیسی ﷺ به نبوت رسول اکرم ﷺ که قرآن آن را حکایت کرده است:

به یاد آر وقتی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۰، ص ۳۷۹.

سوی شما هستم و تصدیق کننده توراتم که در پیش رویم است و بشارت دهنده ام به پیامبری که بعد از من می آید و نامش احمد است.^۱

آنانی که پیروی می کنند پیامبر اُمّی (درس نخوانده) را که او را نزد خودشان در تورات و انجیل نوشته می یابند.^۲

همان طور که گفتیم باید این بشارت و معرفی چنان باشد که اشتباه شدنی نباشد؛ از این رو، قرآن می فرماید: «آن هایی که کتابشان دادیم، او (پیامبر اسلام) را می شناسند؛ به گونه ای که، پسران خود را می شناسند.»^۳

کسانی که نبوت حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام برای شان ثابت نبود، طبیعی است که نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله هم برای آنان از این راه ثابت نمی شد؛ اما برای یهود و نصارا، به ویژه آن هایی که به طور دقیق اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله را می دانستند، حجت تمام بود.

۳-۴-۶. فلسفه و ضرورت بعثت انبیا

بحث از فلسفه و ضرورت بعثت، بخشی ناظر به ضرورت وحی و بخش دیگر ناظر به ضرورت پیامبر است که اثبات هریک از این دو مستلزم ثبوت دیگری است. در این بخش به فلسفه و ضرورت بعثت اشاره می شود.^۴

الف) نیاز به قانون و ناتوانی بشر از قانونگذاری: انسان چاره ای جز زندگی اجتماعی ندارد، زیرا به تنهایی نمی تواند نیازهای فراوان زندگی خود را برآورد و در زندگی جمعی است که بی عدالتی ها و زورگویی ها، حق کشی ها، استثمارها، توسعه طلبی ها، خودکامگی ها و ... بروز می کند. به همین دلیل نیز انسان محتاج قانون است؛ قانونی فراگیر، جامع، کامل و سعادت آفرین. چون انسان علم کافی در وضع قانون ندارد و چون توانایی شناخت ویژگی های همه مناطق جغرافیایی را در تمام دوران تاریخ در جوامع انسانی ندارد و نشانه آن اختلاف قوانین در هر عصر و کشور و نیز تغییر و تبدیل و ترمیم و تعویض مستمر آن در نسل هاست. انسان با

۱. «وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» (صف: ۶).

۲. «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» (اعراف: ۱۵۷).

۳. «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ» (بقره: ۱۴۶).

۴. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن)، قم، اسراء، ۱۳۸۸، ص ۱۹.

عقل خویش نیز نمی‌تواند قانون جامع و کاملی وضع کند؛ چون اولاً، عقل به تمام واقعیات، به‌ویژه حقایق عالم آخرت، راه ندارد و ثانیاً، در آنچه هم درک می‌کند، در غیر بدیهیات، شاید خطا کند. بنابراین، عقل می‌پذیرد که باید از ماورای طبیعت ازسوی کسی که آفریننده انسان و به همه زوایای نیازهای او در همه زمان‌ها و مکان‌ها آگاه است، قانون جامع و کامل نازل شود، تا انسان با عمل به آن به تکامل و سعادت برسد.^۱

ب) نیاز به الگو: یکی از ویژگی‌های روحی انسان این است که برای خود الگو برمی‌گزیند و در افکار و رفتار خود از او تقلید می‌کند. نخستین الگوهای انسان والدین هستند. در کودکی به دلیل نبود بلوغ فکری، پدر و مادر را از آن جهت که پدر و مادرش هستند، تنها الگوی معتبر می‌شناسد. بعد از ورود به مدرسه یا دانشگاه شاید، الگوهای مطمئن‌تری بیاید و افکار خانوادگی را رها کند. پس، رفتن به دنبال الگوهای معتبر از اعماق روح انسان سرچشمه می‌گیرد و حکمتش این است که الگو نقش مهمی در افکار و رفتار او دارد. آنچه مهم است، یافتن الگوهای بارزشی می‌باشد که انسان را در رسیدن به سعادت ابدی یاری کنند و طبیعی است که اگر الگوهای رفتار، اشتباه‌ها و انحراف‌هایی داشته باشند، آسان به دیگران انتقال می‌یابد.

خلاصه اینکه در تأثیر الگوهای ارزشی بر افراد جامعه، جای تردید نیست. برای بهره‌وری از این حالت فطری در مسیر درست و مطلوب، باید الگوهای شایسته‌ای را در جامعه معرفی کرد تا دیگران خود را با افکار و رفتار آن‌ها تطبیق دهند. ازاین‌رو، مربی و الگو علاوه بر کامل بودن، باید مورد اطمینان و علاقه نیز باشد و این ممکن نیست، مگر اینکه یک مبدأ مطمئن و تردیدناپذیر، کامل بودن مربی و الگو را در تمام ابعاد تضمین کرده باشد. آیا چنین کسی می‌تواند جز «پیامبر معصوم» که خدای جهان او را مربی و راهنما تعیین کرده و افزون بر علم سرشار، از هر گناه و انحراف و خطا ایمن است، باشد؟

بنابراین، رسیدن به هدف آفرینش و تکامل انسان در جنبه‌های اخلاقی و تربیتی، بدون بعثت انبیا ممکن نیست و خدایی که ما را برای این هدف مقدس آفریده، به‌طور مسلم، چنین مربیانی را نیز برای ما فرستاده است.^۲ ازاین‌رو، خدای حکیم، پیامبری چون ابراهیم علیه السلام را اسوه انسان‌ها قرار داد: «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت.»^۳

۱. همان، ص ۲۰-۲۱.

۲. همان، ص ۴۴-۴۵.

۳. «فَدَكَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (ممتحنه: ۴).

همچنین، پیامبر اسلام ﷺ یعنی خاتم پیامبران، را جاوید بشر معرفی می‌کند: «مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشقِ نیکویی بود؛ برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.»^۱

۴-۴-۶. وظایف و اهداف پیامبران

پیامبران وظایف و اهدافی دارند که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) دعوت به توحید و خداپرستی و اجتناب از پرستش طاغوت: یکی از مهم‌ترین وظایف و اهداف پیامبران الهی، خداشناس کردن بشر و دعوت به پرستش و عبادت خدای سبحان بوده است. در این باره به دو آیه اشاره می‌شود: «ای پیامبر! ما تو را گواه (گواه امت) و نویددهنده و اعلام خطرکننده و دعوت‌کننده به سوی خدا به اذنش و چراغی نورافشان فرستادیم.»^۲ از میان بخش‌های آیه، پیداست که فقط شناخت و پرستش خدا هدف اصلی به‌شمار می‌آید و پیامبران قیام به دعوت می‌کنند تا با فراهم شدن همه زمینه‌ها و مقدمات، شناخت و پرستش خدا محقق شود: «همانا در میان هر امتی فرستاده‌ای را برانگیختیم تا - به آنان بگوید - خدا را پرستید.»^۳

ب) تعلیم و تربیت: دومین هدف و وظیفه پیامبران الهی تعلیم و تربیت مردم، به عبارت دیگر، آموزش و پرورش مردم است که هدف از آن نیز تکامل عقلانی آن‌هاست، چنان‌که قرآن می‌فرماید: خدا بر مؤمنان انعام فرمود، آن‌گاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث کرد تا آیاتش را بر آن‌ها بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد؛ هر چند از آن پیش در گمراهی آشکاری بودند.^۴

پیامبر خدا ﷺ نیز می‌فرماید: «هدف از بعثت، تکمیل عقول بشر است. خداوند، هیچ پیامبر و رسولی را جز برای تکمیل خرد، مبعوث نفرمود و خرد او برتر از عقول امت وی است.»^۵

۱. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب: ۲۱).
۲. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب: ۴۵-۴۶).
۳. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ» (نحل: ۳۶).
۴. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران: ۱۶۴).
۵. «وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ» (محمد بن یعقوب کلینی، همان، کتاب عقل و جهل، ح ۱۱).

پ) **برپایی عدل و قسط:** برپایی عدل توسط مردم نتیجه اقدام‌های انبیاست. خداوند می‌فرماید: «ما پیامبرانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند.»^۱

ت) **حکومت و قضا:** انبیا افزون‌بر رساندن اصل حکم خدا به مردم، براساس همان در میان مردم قضاوت می‌کردند. حضرت داوود^{علیه السلام} از کسانی بود که خداوند به‌طور رسمی، او را برای قضا تعیین کرد: «یا داوود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِی الْاَرْضِ فَاخْكُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ (ص: ۲۶)؛ ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم؛ پس، بین مردم به حق حکم کن.»

ث) **یادآوری و تذکر:** در بستر تاریخ، گاهی مردم بر اثر اهتمام به امور مادی و غلبه گرایش‌های حیوانی دچار غفلت و فراموشی می‌شده‌اند و این غفلت بر اثر عواملی در جامعه فراگیر می‌گشت؛ در این هنگام، کار انبیا آن بوده است که مردم را از غفلت درآورند و آنچه را می‌دانند به یادشان آورند؛ از این رو، قرآن پیامبر اسلام^{صلی الله علیه و آله} را «مذکر» می‌خواند: «فَذَكِّرْ اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكِّرٌ (غاشیه: ۲۱)؛ پس، یادآوری کن؛ همانا تو فقط تذکردهنده هستی.»

ج) **انذار و تبشیر:** گاه انسان چیزی را می‌داند و حتی شاید توجه هم داشته باشد، اما انگیزه عمل ندارد؛ باید در او انگیزه حرکت و عمل ایجاد شود. انبیا به‌عنوان «مُبَشِّرٌ وَ مُنْذِرٌ» این کار را انجام می‌دهند و گرایش‌های خفته را بیدار می‌کنند. آنان با انذار و تبشیر گرایش‌های منطقی انسان را تحریک می‌کنند و این مسئله آن قدر مهم است که قرآن هر پیامبری را «نذیر» خوانده است: «هیچ امتی نیست، جز اینکه بیم‌دهنده‌ای داشته است.»^۲

این مطلب شاید بدان دلیل باشد که انسان بر اثر «ترس» بیشتر به سوی انجام وظایف تحریک می‌شود تا با «امید».

چ) **اتمام حجت بر بندگان:** ارسال پیامبران برای جلوگیری بهانه‌ها و تمام کردن حجت است: «پیامبرانی بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده [فرستادیم] تا برای مردم خداوند حجتی بعد از [آمدن] پیامبران نباشد.»^۳ به تصریح این آیه: هدف بعثت انبیا اتمام حجت است.

ح) **تحریف‌زدایی:** گاه خداوند پیامبری را می‌فرستد و مردمی را به راه حق هدایت می‌کرد؛

۱. «لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ اَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵).

۲. «وَ اِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر: ۲۴).

۳. «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء: ۱۶۵).

سپس، بر اثر گذشت زمان و عوامل گوناگون، دعوت آن پیامبر تحریف می‌شد و همان چیزی که وسیله هدایت مردم بود، وسیله گمراهی آنان می‌شد. نمونه آن انجیل است که شاید، امروزه از انجیل نازل شده بر عیسی علیه السلام یک نسخه هم در کتابخانه‌های جهان نباشد و آنچه در دست است، نوشته برخی شاگردان حضرت عیسی علیه السلام باشد که حتی این انتساب هم قطعی نیست! در انجیل‌های کنونی مطالب مخالف عقل و وحی الهی فراوان است.

بر اساس بعضی آیات قرآن علمای اهل کتاب، مطالبی را پنهان کرده و به مردم نمی‌گفتند و برای حفظ منافع خودشان اختلاف‌هایی در بین مردم ایجاد کرده بودند. از این رو، خداوند پیامبری فرستاد تا اختلاف‌ها را رفع کند و غبار تحریف از چهره دین حق بزداید: «ای اهل کتاب! پیامبر ما به سویتان آمد تا موارد زیادی را که از کتاب پنهان می‌کردید، برای‌تان بیان کند.»^۱

خ) مبارزه با مفاسد رایج: هدف مشترک همه انبیا دعوت به پرستش خدای یگانه بود. همچنین، کلیاتی را برای هدایت مردم بیان می‌کردند، ولی کنار آن به مفسده خاص زمان خود نیز توجه داشتند. برای نمونه، قرآن در کنار داستان حضرت شعیب، مسئله کم‌فروشی را، که فساد رایج زمان ایشان بوده، بیان می‌کند: حضرت شعیب^۲ به مردم «ایکه»^۳ فرمود: «حق پیمانه را ادا کنید (کم‌فروشی نکنید) و خسارت‌زننده نباشید. با ترازوی درست وزن کنید و حق مردم را کم نگذارید.»^۴

۵-۶. امامت

یکی دیگر از اصول مذهب شیعه امامت است. امامت به معنای پیشوایی و رهبری امت اسلامی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، برای استمرار راه آن حضرت از ضروریات مکتب حیات بخش اسلام است. به اعتقاد شیعه، امامت، عهدی الهی است که به هر کسی داده نمی‌شود و تعیین آن فقط به عهده

۱. «یا اهل الکتابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَكُمْ کَثِیراً مِّمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتَابِ» (مانده: ۱۵).

۲. شعیب علیه السلام را به دلیل سخنان رسا و حساب شده «خطیب الانبیاء» می‌نامیدند (سیدحسین حسینی، قصه‌های قرآن (برگرفته از تفسیر نمونه)، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱، ص ۲۱۷).

۳. قوم شعیب، افزون بر «ایکه» از «مدین» [بر وزن مریم] نیز بودند که در مشرق خلیج عقبه قرار داشت و مردم آن از فرزندان اسماعیل بودند (همان، ص ۲۱۱).

۴. «أَوْفُوا الْکَیْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِینَ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِیمِ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشِیَاءَهُمْ ...» (شعرا: ۱۸۱-۱۸۳).

خدای متعال است که افرادی را با ویژگی‌های منحصر بر می‌گزیند و به پیامبر ﷺ معرفی تا وی به مردم ابلاغ نماید، زیرا مقام و منزلت امامت به قدری والا است که نه تنها مردم نمی‌توانند با عقل خود آن را انتخاب و با آرائشان به آن برسند، بلکه نبی مکرم اسلام ﷺ که عقل کل است نیز اختیار انتخاب امام و جانشین خود را بدون معرفی خدا به وی ندارد. در اینجا بر آنیم پس از تبیین معنای امامت و ضرورت وجود آن با ادله عقلی و نقلی به اثبات این مهم بپردازیم.

۶-۵-۱. اثبات امامت با ادله عقلی و نقلی

الف) ادله عقلی بر وجوب امامت:

یک- نیاز فطری انسان به رهبری: همان‌گونه که طبیعت آفرینش انسان اقتضای وجود قوه عقل و تدبیر در درون هر فردی را دارد تا به‌عنوان حاکم و هدایت‌گر اعمال او و نقش رهبری در درون انسان را برعهده گیرد. نیاز جامعه بشری نیز به امام و رهبر، ضروری است تا او به سوی سعادت و رساندن به مقصود راهنمایی کند. از آنجاکه اسلام دینی الهی و مطابق با نیازهای واقعی و فطری انسان می‌باشد، باید به این نیاز نیز پاسخ دهد و دقیقاً به‌همین دلیل، خداوند متعال برای جامعه امامانی را قرار داده است.

دو- لطف خداوند: همان‌گونه که خداوند براساس لطف خود، با آفرینش جهان و تسخیر آن برای انسان، تمام نیازهای مادی و وسایل رشد انسان را فراهم کرده و نیز با فرستادن پیامبران، همراه با قانون و کتاب آسمانی، اسباب رسیدن او را به کمال حقیقی و سعادت واقعی آماده کرده، همچنین، لطف و حکمت او اقتضا می‌کند که برای تداوم رهبری و اداره صحیح جامعه بشری، پس از پیامبر ﷺ و اجرای کامل و دقیق قوانین حیاتبخش اسلام، در همه ابعاد آن، به این نیاز عمومی و همیشگی جامعه پاسخ گوید و «امام و حاکم» جامعه اسلامی را خود معرفی کند. شیعه معتقد است خداوند به مقتضای لطف و حکمت خود عمل کرده و رهبرانی را برای جامعه اسلامی پس از پیامبر ﷺ معرفی کرده است.

سه- ضرورت حفظ مکتب و تبیین آموزه‌های آن: احکام و آیات الهی، که از سوی خداوند نازل شده، نیاز به توضیح، تبیین و روشنگری پیامبر، به‌عنوان کارشناس و متخصص آن دارد. باتوجه به اینکه اسلام دینی است که تا روز قیامت باقی است و خطر پیدایش تحریف‌ها و ظهور بدعت‌ها در دین از سوی دشمنان، مغرضان و فرصت‌طلبان نیز وجود دارد؛ ازاین‌رو، وجود کارشناسانی متخصص که تربیت‌یافته مکتب پیامبر ﷺ و وارث علوم او بوده و علم دین را از

سرچشمه آن دریافت کرده باشند، لازم است تا پس از پیامبر ﷺ احکام را تبیین و معارف بلند آن را تشریح نمایند و با تحریف‌ها و بدعت‌ها مقابله کنند. معرفی چنین کسانی به عنوان کارشناس و متخصص علم دین و پاسدار حریم مکتب، باید از سوی خداوند انجام گیرد و نبود آن نشانه نقص در دین و موجب نابودی آن خواهد بود.

چهار- تحقق حاکمیت الهی: از دیدگاه اسلام، حق حکومت و حاکمیت فقط از آن خداست، زیرا تمام شئون نفس انسان از او سرچشمه گرفته و مالک حقیقی و «ولی» واقعی اوست. بنابراین، لازمه اعتقاد به «توحید خالقیت و مالکیت»، پذیرش «توحید حاکمیت» خداوند است و انسان باید تنها در برابر خدا تسلیم باشد و از او اطاعت کند. پیروی از دستورهای پیامبران ﷺ نیز به عنوان مجریان احکام خدا و با اذن او درواقع، اطاعت از خداوند است.

از این رو، با توجه به آنکه از یک سو، ضرورت اجرای قوانین اسلامی و تداوم حاکمیت الهی پس از پیامبر اکرم ﷺ باقی بوده و از سوی دیگر، فقط کسانی می‌توانند در طول ولایت خداوند بر بندگان «ولایت» داشته باشند و در مال و جان مردم تصرف کنند که مجری احکام و قوانین الهی باشند و از طرف خداوند در این مقام، قرار داده شده باشند، بنابراین، لازم است این افراد مجریانی امین و آگاه باشند.

بنابر اعتقاد شیعه، اطاعت و ولایت معصومان ﷺ در همین زمینه از جانب خداوند بر مردم واجب شده است و این اطاعت همان اطاعت الهی است.

ب) ادله نقلی بر وجوب امامت: از دیدگاه نقل نیز وجود امام واجب و ضروری شمرده شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

یک- آیه اولوا الأمر: یکی از آیاتی که دلالت بر وجوب امامت دارد این آیه است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... (نساء: ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را!»

این آیه در پی اثبات مقام ولایت اولی الامر (و امامت) بعد از پیامبر ﷺ، و ضرورت پیروی بی‌چون و چرا از اوست. واژه «امر» دو معنا دارد: دستور و فرمان، کار و درخواست چیز، و در اینجا اولی الامر یعنی صاحبان دستور و فرمان، که معنای ساده تر آن «صاحبان اختیار» است.^۱

۱. علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، تهران، دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۱۰-۱۱۱.

پیرامون اولی الامر از دو نظر می توان بحث کرد: یکی، اثبات اصل ولایت و امامت بعد از پیامبر ﷺ و ویژگی های آن؛ دیگر مصادیق اولی الامر.

آنچه اکنون محل بحث قرار می گیرد، نکته اول است که همه مسلمانان بر آن اتفاق دارند، زیرا همگی وجود امام و رهبر را طبق صریح آیه ضروری می دانند، هرچند در مصادیق آن اختلاف نظر داشته و هریک دیدگاه خاص خودش را دارد.

بررسی دیدگاه های مفسران بزرگ اسلامی حاکی از آن است که امر به اطاعت از «اولی الامر» همانند امر به اطاعت از رسول می باشد که این خود گویای چند واقعیت است:

۱. اطاعت از «اولی الامر» همانند اطاعت از خدا و رسول، بدون قید و شرط، واجب است. بنابراین، اوامر او در همه شئون دینی، دنیوی، سیاسی، اجتماعی و غیر آن لازم الاجراست؛
۲. همان گونه که پیامبر ﷺ برخلاف دین و فرامین الهی، و به معصیت و گناه فرمان نمی دهد، اولی الامر نیز چنین فرمانی صادر نمی کنند، و حکم آنان، حکم خدا و رسول اوست. پس، اگر حاکمی بر خلاف دین فرمان دهد او به یقین، مصداق حقیقی اولی الامر نخواهد بود و در نتیجه، اطاعتش واجب نیست؛

۳. همان طور که پیامبر ﷺ از همه گناهان و زشتی ها معصوم است، اولی الامر نیز چنین اند، زیرا خداوند به پیروی از اولی الامر به طور مطلق و بدون قید و شرط فرمان داده است، و هرکس که خداوند این گونه امر به اطاعت از او کند، ضرورت دارد که از هرگونه خطا و زشتی معصوم باشد، والا تناقض در صدر و ذیل آیه لازم می آید. پس، ثابت می شود که اولی الامر در آیه حتماً باید معصوم باشد؛^۱

۴. همان گونه که رسول از جانب خدا تعیین و نصب می شود، اولی الامر نیز باید از جانب خدا تعیین و به امامت و رهبری نصب شود.^۲

دو- آیه ولایت: یکی دیگر از ادله نقلی که به وجوب امامت و رهبری اشاره دارد، آیه «ولایت» است:

اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يَقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ
(مائده: ۵۵).

۱. ر.ک. سید محمدحسین طباطبائی، همان، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۳۹۲-۳۹۴.

۲. همان.

سرپرست و رهبر شما تنها خدا و پیامبر او، و آن‌ها که ایمان آورده‌اند می‌باشند. آن کسانی که نماز را به پا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند. استدلال به آیه، برای تبیین دیدگاه قرآن درباره امامت بعد از پیامبر، با ذکر سه مقدمه انجام می‌شود:

۱. شأن نزول آیه: در روایات معتبر و منابع تفسیری (از سنی و شیعه) چنین وارد شده است: روزی حضرت امیر مؤمنان، علی علیه السلام، در مسجد در حال نماز بود که فقیری وارد شد و تقاضای کمک مالی کرد. آن حضرت در حالی که در رکوع بود انگشتی خود را از انگشت درآورده به سائل داد. خداوند آیه مذکور را در شأن و فضیلت او نازل کرد؛

۲. «ولی» در آیه فقط به معنای سرپرست و متصرف در امورات، زیرا: - باتوجه به اینکه لفظ ولی تکرار نشده و روی هر سه کلمه «اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» به یک سیاق وارد شده است؛ از این رو، وحدت سیاق حکم می‌کند که ولایت در همه آن‌ها به یک معنا باشد؛^۱ - واژه «ولی» در آیه به معنای ناصر و دوستدار نیست، زیرا ولایت به معنای دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند، و در حال رکوع زکات می‌دهند، بلکه حکمی عمومی است که همه مسلمانان را دربرمی‌گیرد. بنابراین، معنای آن سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است، که حکمی خاص و در انحصار خدا و رسول او، و فرد یا افراد خاصی از مؤمنان است، زیرا واژه «انّما» معنای انحصار و اختصاص را می‌رساند؛^۲ ۳. اتفاق کردن در حال رکوع جزو واجبات یا مستحبات نیست تا بگوییم ممکن است عده‌ای از مردم به این حکم عمل کرده باشند. پس، «الذین» اشاره به فرد خاصی (علی علیه السلام) است.

اما به کار بردن لفظ جمع برای یک فرد بنا به جهاتی که در زیر می‌آید، اشکال ندارد: ۱. به کار بردن لفظ جمع برای فرد، گاهی برای تعظیم و تکریم شخصیت اوست، و در آیه مزبور هرچند زکات و اتفاق‌کننده در حال رکوع نماز، تنها یک نفر و آن هم علی علیه السلام بود، اما برای تکریم و تعظیم او به سبب کاری که کرده است، لفظ جمع به کار رفته است و این‌گونه استعمال نزد اهل لغت نیز پذیرفته شده است؛^۳

۱. همان، ج ۶، ص ۱۲ و ۱۴.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ق، ج ۳-۴، ص ۲۱۱-۲۱۲.

۳. علی اکبر قرشی، همان، ج ۷، ص ۲۵۱؛ سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۲، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۲. در قرآن کریم نظیر این گونه استعمال زیاد دیده شده است، از جمله در آیه مباحله با اینکه تنها یک زن «فاطمه زهرا (ع)» در جمع مردان «پیامبر و علی و حسنین (ع)» حضور داشت، اما قرآن برایش واژه جمع «نساننا» آورده است؛ و نیز آیه ۱۷۲ سوره آل عمران درباره نعیم بن مسعود و آیه ۵۲ سوره مائده درباره عبدالله بن ابی آمده است.

نتیجه اینکه از دیدگاه قرآن، امامت و ولایت بعد از پیامبر، استمرار ولایت و امامت خدا و رسول اوست و همان گونه که ولایت خدا و رسول او بر مردم، به انتخاب و اختیار مردم نیست، امامت و ولایت امام بعد از پیامبر نیز به اختیار و انتخاب مردم نیست. افزون بر این، امامت و ولایت غیر افراد مذکور در آیه با استعمال واژه «اتما» [که دلالت بر حصر می کند] نفی شده است.^۱

سه - آیه تبلیغ: از جمله ادله نقلی دیگر که به ضرورت امامت و رهبری اشاره دارند، آیه «تبلیغ» است:

يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (مائده: ۶۷).

ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است (به مردم) برسان و اگر این کار را نکنی رسالت او را انجام نداده ای، و خداوند تو را از (دسیسه های گروهی از) مردم نگه می دارد و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

باتوجه به اینکه آیه های سوره مائده، به طور مسلم، در اواخر عمر پیامبر (ع) نازل شده است و نیز این آیه با تأکیدهای پی در پی همراه می باشد و خطاب به آن حضرت هم با لفظ (يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ) آمده که تنها در دو مورد در قرآن کریم دیده شده است و همچنین، تهدید آن حضرت به تبلیغ نکردن رسالت الهی در صورت انجام ندادن مأموریت محوله، که این تعبیر فقط در این آیه از قرآن آمده است، همه و همه از یک حادثه مهم و پیام سرنوشت ساز خبر می دهند و روشن است که این مسئله مهم، از نوع توحید و نبوت و معاد نبوده و نیز از نوع مسائل فرعی و فقهی اسلام و احکام و قوانین آن نیست، زیرا همه آنها از سال ها پیش طی دوران رسالت تبلیغ و تبیین شده بود. همچنین، مربوط به مبارزه با بت پرستان و کافران و یا رفع تهدید دشمنان، از مشرکان و منافقان و یهودیان و غیر آن نیست، چون پیامبر (ع) به نحو موفقیت آمیزی با بت پرستی

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۴، ص ۴۲۷.

و شرک مبارزه کرده و خطر نفاق و یهود را از سر اسلام و مسلمانان کوتاه کرده بود.^۱ این پیام مهم و سرنوشت ساز، باتوجه به روایات وارده در شأن نزول آیه، جز مسئله امامت و جانشینی آن حضرت نیست، زیرا بیان نکردنش با تبلیغ نکردن رسالت، یعنی بازگشت به جاهلیت، برابر شمرده شده است؛ همان گونه که، بیان و ابلاغ آن به مردم، چنان که خدا فرمود، موجب یأس کامل کفار، از شکست دادن اسلام، و سبب اکمال دین و اتمام نعمت بوده است.^۲ اگر رسالت پیامبر ﷺ که ابلاغ امامت بود در غدیر خم تحقق نمی یافت، بازگشت همه امت اسلامی به جاهلیت بود؛ یعنی با معرفی نشدن امام به مردم، امت اسلامی کلاً دوباره به جاهلیت بازمی گشتند. مسئله معرفی امام به امت اسلامی و شناختن امام ازسوی امت چنان حائز اهمیت است که پیامبر خدا ﷺ در حدیثی فرمود: «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، مرگش مانند مرگ زمان جاهلیت است.»^۳

از این رو، پیامبر ﷺ امام را معرفی کرد تا امتش به جاهلیت بازنگردند، ولی متأسفانه با رحلت پیامبر ﷺ این دستور خدا و پیامبر ﷺ نادیده گرفته شد و با جریانی که در سقیفه اتفاق افتاد و خلیفه انتخاب کردید، اکثریت امت اسلامی به جاهلیت بازگشتند و فقط عده کمی به اسلام واقعی و حکم خدا و رسول باقی ماندند.

چهار - حدیث ثقلین: حدیث ثقلین، از جمله احادیث معروف و متواتری است که در کتب شیعه و سنی، تقریباً با مضامین شبیه به هم، وارد شده و سند بسیار محکمی بر شخصیت و مقام اهل بیت و عظمت آنهاست. همچنین، دلیل محکمی بر شایستگی و نبوغ آسمانی ایشان و مرجعیتشان در جمیع احکام و نمونه بارز دیگری بر خلافت بلا فصل امیر مؤمنان ﷺ است. پیامبر ﷺ در جمع یارانش فرمود:

أَنْتَ تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ
الْخَوْضَ مَا أَنْ تَمْسَكْتُمْ بِهِمَا لَمْ - لَنْ - تَضَلُّوا.^۴

۱. سید محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۶، ص ۱۲ و ۱۴.

۲. مانند (۵)، آیه ۳.

۳. محمد باقر مجلسی، همان، ج ۲۳، ص ۷۶.

۴. محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۳۳؛ محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، همان، ج ۱، ص ۶۴.

من میان شما دو چیز گرانبها به جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیت؛ و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر به من بازگردند. اگر شما به این دو تمسک جستید، هرگز گمراه نمی‌شوید!

حدیث ثقلین، در درجه‌ای از قوت است که احدی قادر نیست در آن تردیدی کند، زیرا هم از نظر شیعه و هم از نظر سنی، به حد تواتر، بلکه بیش از تواتر رسیده است. نقل‌های مختلف با راویان متعدد که از دید دو فرقه معتبرند، مجالی برای انکار نمی‌گذارد.

رسول خدا ﷺ در حدیث ثقلین اهل بیت خود را هم پایه و در کنار، قرآن کریم قرار داد، همان قرآنی که از هرگونه خطا و اشتباه به دور است و فرمود تمسک و دستاویز جستن به این دو، شما را از گمراهی باز می‌دارد؛ به همین دلیل، اهل بیت ﷺ باید از اشتباه مصون باشند تا تمسک به آن‌ها موجب گمراهی نشود.

از تعبیراتی که در مقدمه بیان شده استفاده می‌شود این کلام را پیامبر ﷺ زمانی فرمود که از عمر مبارکش جز اندکی باقی نمانده بود. بنابراین، یکی از مقاصد مهم حضرتش برای ذکر این عبارت، تعیین خلیفه و جانشین برای خود از میان اهل بیتش بوده است. به همین منظور، آنچه موجب دوام و بقای دین اسلام باشد، با عنوان «ثقلین» و «خلیفین» بیان فرمود تا این نکته را به مردم گوشزد کند: همان‌طور که برای رفع مشکلات و معضلات دینی و غیر دینی باید به قرآن رجوع کرد، برای رفع همین مشکلات باید به اهل بیت ﷺ مراجعه کرد. همچنین، پیامبر ﷺ در این حدیث خواست تبیین کند که اطاعت از اهل بیت ﷺ، مانند اطاعت از قرآن کریم است و تمسک به آن‌ها، مانند تمسک به قرآن است.

تعبیراتی که در منابع اهل سنت به کار رفته، همه نشان از این واقعیت بزرگ دارد که «اهل بیت» معدن اسرار و کمالات و خزائن علوم غیب الهی هستند که مردم برای رفع مشکلات خود باید به آن‌ها رجوع کنند.

۶-۵-۲. مؤلفه‌های امامت

مؤلفه‌های امامت از دیدگاه شیعه عبارت‌اند از: جانشینی پیامبر ﷺ، نص، تنفیذ احکام و هدایت‌گری که به اختصار، به آن‌ها می‌پردازیم:

الف) جانشینی پیامبر ﷺ: شیعه امامت را به جز نزول وحی، ادامه نبوت و جانشین پیامبر ﷺ

۱. مؤلفه یعنی عناصر یا اجزای تشکیل‌دهنده یک چیز که بدون داشتن آن‌ها نمی‌توانیم آن چیز را تجزیه و تحلیل کنیم.

می‌داند و معتقد است اطاعت از امام بدون هیچ قید و شرطی، همانند اطاعت از پیامبر مطلق است و تمام شئون آن حضرت را داراست. امام هشتم در تعریفی جامع و رسا از مقام امامت فرموده است: «امامت، مقام پیامبران و میراث جانشینان انبیا است، امامت، جانشینی خدا و رسول اوست ... امامت، ریشه و اساس اسلام رشدیابنده و شاخه بلند آن است.»^۱

ب) نص: به اعتقاد شیعه، انتخاب امام از مردم ساخته نیست و نمی‌توانند در چنین موضوع مهمی نظر دهند، بلکه خداوند است که امام را تعیین و به وسیله پیامبر ﷺ به مردم معرفی می‌کند. از این امر به نص یا تنصیص - نصب یا تعیین - تعبیر می‌شود. امامت منصبی الهی و تداوم رسالت است و انتخاب مردم در آن نقشی ندارد؛ همان‌گونه که، مردم در تعیین نبی و رسول دخالت ندارند.^۲

از آنجاکه مسئله امامت جنبه الهی داشت نه مردمی و حتی پیامبر ﷺ نمی‌توانست بدون تعیین خداوند کسی را برای این منصب معرفی کند؛ از این رو، پیش شرط اسلام آوردن برخی از قبایل عرب - مانند بنی عامر بن صعصعه - را که گفتند: رهبری پس از تو از آن ما باشد، رد کرد و فرمود: «این کار به دست خداست هر جا که بخواهد آن را قرار می‌دهد.»^۳ چنان‌که انصار نیز در بیعت عقبه با پیامبر ﷺ بر این اساس بیعت کردند که در هر شرایطی از آن حضرت اطاعت کنند و در مسئله جانشینی با او به نزاع برنخیزند.^۴

پ) تنفیذ احکام: از آنجاکه پیامبر ﷺ در طی دوران ۲۳ ساله رسالت خویش بنا به عواملی - از قبیل عدم آگاهی جامعه، بروز جنگ‌های طولانی و فراوان، محدودیت زمانی و فراهم نشدن زمینه و شرایط زمانی برای بیان همه احکام - پاره‌ای از احکام و معارف قرآن را برای مردم بیان نفرموده، از این رو ضروری بود که کارشناسان الهی را به مردم معرفی کند، تا پس از وی احکام و معارف ناگفته را بیان کنند و سیره پیامبر ﷺ را تداوم بخشند. بنابراین، مرجعیت دینی ائمه اطهار ﷺ پس از پیامبر ﷺ امری ضروری است تا رسالت پیامبر ﷺ به نقطه اكمال خود برسد.

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۲. ر.ک. عبدالرزاق فیاض لاهیجی، گوهر مراد، تصحیح زین العابدین قربانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۴۶۹ و ۴۷۷-۴۸۰.

۳. عبدالملک بن هشام حمیری (ابن هشام)، السیره النبویه، بیروت، دار المعرفه، ج ۱، ص ۴۲۴-۴۲۶.

۴. نورالدین علی بن ابی‌بکر هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق، ج ۶، ص ۴۹؛ عبدالحسین امینی، همان، ج ۷، ص ۱۳۴.

ت) هدایت‌گری: یکی دیگر از شئون پیامبر ﷺ، امامت و رهبری سیاسی و هدایت‌گری جامعه بود که پس از رحلت ایشان می‌بایست ادامه پیدا کند، شیعه چون امامت را تداوم‌بخش نبوت می‌داند، مگر در موضوع نزول وحی؛ بنابراین، لازم است افزون‌بر ولایت معنوی و مرجعیت دینی مردم، حاکمیت سیاسی و هدایت آنان را نیز در اختیار داشته باشد. مشروعیت هر والی نیز با تفویض اوست تا مصداق اولی الامر^۱ پس از رسول خدا ﷺ باشد که اطاعتش چون اطاعت خدا و رسولش واجب است، و چنین فردی جز امام معصوم نمی‌تواند باشد؛ چه تنها اوست که می‌تواند جامعه را به سوی رشد و کمال هدایت و از خطر انحرافات اعتقادی و سیاسی بازدارد. امام علیؑ در گفتاری درباره امامت و رهبری فرمود:

بدان که برترین بندگان خدا نزد او امامی است دادگستر، هدایت شده و راهبر، که سنتی را که شناخته شده برپا دارد و بدعتی را که ناشناخته است بمیراند ... و بدترین مردم نزد خدا امامی است ستمگر که خود گمراه است و موجب گمراهی دیگران می‌شود؛ پس، سنت پذیرفته شده را بمیراند و بدعت واگذارده را زنده گرداند.^۲

۳-۵-۶. تعداد امامان

شیعه بر این باور است که پس از پیامبر ﷺ حجت‌های خداوند متعال دوازده نفرند، نخستین آن‌ها امیرمؤمنان، علی بن ابی‌طالب، است و پس از وی حسن بن علی سپس حسین بن علی و پس از وی به ترتیب علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و آخرین آن‌ها محمد بن حسن صاحب‌الزمان صلوات الله علیهم اجمعین خلفای خدا در زمین و امامان دوازده‌گانه می‌باشند.^۳

قرآن کریم گرچه با صراحت نام دوازده امام را نبرده است، ولی به‌طور کلی، به وجود آن‌ها اشاره کرده است و مصادیق آن را به پیامبر ﷺ معرفی نمود تا وی آن‌ها را به ائمت معرفی کند؛ چنان‌که خدای متعال در بسیاری از احکام، مانند نماز، زکات، حج و ... به اجمال، فرموده نماز بخوانید، ولی رکعات نماز که صبح دو رکعت، ظهر چهار رکعت و ... پیامبر خدا ﷺ تعیین کرده

۱. نساء (۴)، آیه ۵۹.

۲. ر.ک. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الاعتقادات، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۴ق، ص ۸۹-۹۶.

۳. ر.ک. همان.

است. همچنین، مقدار و حدود چیزهای که زکات به آنها تعلق می‌گیرد پیامبر تعیین کرده است. افزون بر آن، حج و دیگر احکام نیز همین‌گونه‌اند. درباره امامت نیز فرموده، از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید، ولی مصادیق اولی الامر را خدای متعال فقط به پیامبر معرفی کرد تا وی به مردم معرفی نماید. یکی از ادله ما بر این ادعا آیه و روایات ذیل آن است. روایات فراوانی مصداق «اولی الامر» در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) را که اطاعتشان واجب است، امامان دوازده‌گانه شیعه دانسته‌اند که به یک نمونه اشاره می‌شود:

جابر بن یزید جعفی از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند:

وقتی که خدای تعالی آیه «أُولَى الْأَمْرِ»^۱ را بر پیامبرش فرو فرستاد، عرض کردم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناخته‌ایم، پس اولوالامری که خداوند اطاعت آنها را مقرون به طاعت خود کرده چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر آنها جانشینان من و ائمه مسلمین پس از من هستند؛ اول ایشان علی بن ابی طالب و بعد از او حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی - که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را می‌بینی و آن‌گاه که او را دیدار کردی سلام مرا به او برسان - و پس از او جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و پس از او هم‌نام و هم‌کنیه من حجة الله در زمینش و بقیه الله در بین بندگان، فرزند حسن بن علی، ائمه مسلمانان خواهند بود. او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید، او از شیعیان و اولیائش غایب شود، غیبتی (طولانی) که بر عقیده به امامت او باقی نماند، مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است.^۲

افزون بر منابع شیعه روایات فراوانی در منابع اهل سنت وجود دارد که پیامبر اسلام ﷺ خلفا یا امیران پس از خود را دوازده نفر دانسته^۳ و درباره روایات اثنا عشر خلیفه، علاوه بر علمای

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹).

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، همان، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳. از جمله آن روایت این روایت است که در صحیح بخاری آمده است: جابر بن سمره گفت: شنیدم پیامبر ﷺ می‌گوید: «يَكُونُ اثْنَى عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا فَقَالَ أَبِي إِنَّهُ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ؛ تعداد امیران امت دوازده تن است.» سپس، پیامبر خدا ﷺ کلمه‌ای را گفت که آن را من نشنیدم. پدرم گفت: رسول خدا ﷺ فرموده که آن دوازده امیر و امام، همگی از قریش می‌باشند (محمد بن اسماعیل بخاری جعفی، صحیح البخاری، بیروت، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق، ج ۹، ص ۸۱، ح ۷۲۲۲).

شیعه برخی از پژوهشگران اهل سنت نیز اذعان کرده‌اند که مراد از این دوازده نفر در احادیث نبوی، دوازده نفر از اهل بیت علیهم‌السلام است،^۱ زیرا این احادیث بر کسان دیگر تطبیق‌دانی نیست، نه بر خلفای بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، چون تعداد آنان کمتر از دوازده نفر است، و نه بر حاکمان بنی‌امیه چون تعداد آنان بیشتر از دوازده نفر است. علاوه بر اینکه حاکمان بنی‌امیه شدیداً ظالم بودند و هاشمی هم نبودند. این دوازده نفر بر خلفای بنی‌عباس نیز تطبیق‌دانی نیست، زیرا تعداد آنان نیز بیشتر از دوازده نفر بوده است.

بنابراین، ناگزیر این احادیث نبوی باید بر امامان دوازده‌گانه - که اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام هستند - تطبیق شود، زیرا آنان از نظر علم و جلالت و ورع و تقوا و نسب، برتر از همگان بوده‌اند. حدیث تقلین و احادیث مشابه آن نیز مؤید و شاهد این مدعاست که مراد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از امامان دوازده‌گانه، دوازده نفر از اهل بیت آن حضرت بوده است.

۴-۵-۶. عصمت امامان

شیعیان دوازده‌امامی معتقدند که پیامبران، ملائکه و امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام [و حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام] همگی از هر پلیدی پاک‌اند و مرتکب هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای نمی‌شوند و مطیع امر خدا هستند و نافرمانی او نمی‌کنند و هرکس منکر این موضوع شود، جاهل و کافر است.^۲ واژه «عصمت» معانی متعددی دارد، مانند پاکدامنی، دوری از گناه و خویشتنداری.^۳

منظور از عصمت در باور شیعه، وجود ملکه‌ای است در انسان معصوم که او را از گناه و خطا باز می‌دارد. خداوند به معصومان گونه‌ای دانش و آگاهی بخشیده است که به واسطه آن گناه و خطا نمی‌کنند. بدین ترتیب، از معصومان گناهی سر نمی‌زند، خواه صغیره باشد و خواه کبیره. عصمت از مقوله علم است؛ از این رو، منافاتی با اختیار و اراده انسان ندارد.^۴

۱. در روایتی که شیخ سلیمان قندوزی از علی علیه‌السلام آورده، دوازده خلیفه و امام، مشخص شده است. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «یا علی! تو وصی منی، جنگ با تو جنگ با من و آشتی با تو آشتی با من است و تو امام و پدر یازده امامی، امامانی که مطهر و معصومانند و از جمله آنان [مهدی علیه‌السلام است] آن که زمین را پر از قسط و عدل می‌سازد ...» (سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع المودة، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۹۸).

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الاعتقادات، همان، ص ۹۶.

۳. محمد بن یعقوب فیروزآبادی، قاموس المحيط، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۳۲ق، ماده «عصم»؛ محمد بن مکرم ابن منظور، همان، ج ۱۲، ص ۴۰۲، ماده «عصم».

۴. ر.ک. سید محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۱۱، ص ۱۶۲.

از آنجاکه امام باید معصوم باشد و عصمت نیز امری قلبی است که جز خدای دانا به آشکار و نهان انسان به آن آگاهی ندارد مردم در انتخاب شخص امام، حق و سهمی ندارند؛ ازاین‌رو، باید خداوند امام را برگزیند و از طریق پیامبر ﷺ به مردم معرفی کند، زیرا مردم از امور قلبی یکدیگر اطلاع ندارند و ممکن است در انتخاب خویش اشتباه کنند. بنابراین، امامت همانند نبوت محتاج نصّ خداوند است و این نص یا به واسطهٔ پیامبر ﷺ تحقق می‌یابد و او به صراحت امام را معرفی می‌کند و یا به واسطهٔ امامی که خود منصوب به نصّ است. عصمت امام از طریق عقل و نقل می‌توان اثبات کرد که به اختصار، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) دلایل عقلی عصمت امام:

یک - اعتماد: یکی از دلایل‌های عقلی برای لزوم عصمت پیامبر و امام، «دلیل اعتماد» است؛ به این معنا که، اگر پیامبر و امام، معصوم از گناه، خطا، نسیان و سهو نباشد، مردم به او اعتماد نکرده، گفته‌های او را جدی نخواهند گرفت و به اوامر و نواهی او گوش نخواهند داد؛ چراکه مردم احتمال می‌دهند در این گفتار یا کردار خود دچار اشتباه شده باشد یا با پیروی از هوای نفس، برخلاف دستور خدا، فرمان داده باشد. پس، امام باید از هرگونه گناه و خطا معصوم باشد تا مردم به او اعتماد و از او پیروی کنند.

دو - نقض غرض: پیامبر و امام، از جانب خداوند انتخاب شده‌اند تا بشر را به‌سوی صراط مستقیم الهی و هدف نهایی، که همان کمال مطلق است، هدایت و راهنمایی کنند. حال اگر خود آن‌ها از صراط مستقیم منحرف شده، پای‌بند به دستورهایی که خود داده‌اند نباشند و برخلاف محتوای رسالتشان گام بردارند، اقتدار خود را در میان مردم از دست می‌دهند و مردم رفتار متناقض با گفتارشان را به رُخشان خواهند کشید و دیگر به آن‌ها اعتماد نخواهند کرد. در نتیجه، هدفی که خداوند از رسالت و امامت آن‌ها مدّ نظر داشته محقق نشده و نقض غرض خواهد شد و نقض غرض شایسته خداوند حکیم نیست؛ ازاین‌رو، پیامبر و امام باید معصوم باشد تا مردم به او اعتماد کنند و غرضی که خداوند از انتخاب آن‌ها داشته، یعنی هدایت بشر به صراط مستقیم و رساندن به کمال مطلق، حاصل شود.^۱

۱. ر.ک. حسن بن یوسف حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق، ص ۴۴۴ و ۴۹۲.

سه - اسوه بودن امام: امامان، همانند پیامبر، اسوه تربیتی مردم و مربیان بشر هستند؛ حال اگر معصوم نباشند و رفتارشان برخلاف گفتارشان باشد، هرگز نمی‌توانند برای دیگران اسوه باشند. در نتیجه، رفتار و گفتار آن‌ها هرگز سبب تربیت مردم نشده و تمام نقشه‌ها و هدف‌های تربیتی آن‌ها در جامعه عقیم خواهند ماند.

از این رو، پیامبر و امام باید معصوم از هرگونه گناه و خطا باشند و رفتار و کردار آن‌ها با یکدیگر مطابقت داشته باشد، وگرنه هدف‌های تربیتی آن‌ها هرگز در جامعه محقق نشده و نمی‌توانند برای دیگران اسوه باشند.

چهار - لزوم اتمام حجت: امام حجت خداوند روی زمین است. اگر امام معصوم نباشد، حجت خداوند بر مردم تمام نخواهد شد؛ در حالی که، بازخواست مردم در قیامت مستلزم اتمام حجت بر آن‌هاست.

به عبارت دیگر، خداوند اگر بخواهد کسی را عقاب کند باید زبان عذر او را کوتاه کرده باشد و اگر چنین نکند، عقلا عقاب و عتاب کردن کسی به خاطر انجام ندادن فرامین الهی، صحیح نیست، زیرا آن بنده نیز می‌تواند عذر بیاورد که اگر من فلان دستور را انجام ندادم، امام که خود حافظ دین و شریعت و خلیفه تو در روی زمین بود، انجام نداد؛ به همین دلیل، حجت بر من تمام نشد و من فکر کردم که انجام آن لازم نیست، وگرنه خود امام که مجری احکام الهی است باید آن را انجام می‌داد.

ادله دیگری که به اختصار، می‌توان بر عصمت امام آورد چنین است، آنان حافظان شرع و مجریان آن هستند و از این حیث همچون پیامبرانند. به علاوه، نیاز به امام برای ستاندن داد مظلوم از ظالم، رفع فساد و ریشه کن نمودن عوامل فتنه است و وجود امام، لطفی است که به واسطه آن قدرتمند از تجاوز بازداشته می‌شود و مردم به انجام طاعات و ترک محرمات ترغیب می‌شوند و حدود و فرائض اجرا می‌شود. امام است که فاسقان را مؤاخذه و مجرمان را مجازات می‌کند. بنابراین، اگر امام معصوم نباشد و مرتکب معصیت شود، تمام این اهداف از بین می‌رود.^۱

ب) دلایل نقلی عصمت امام:

یک - آیه امامت حضرت ابراهیم: یکی از آیاتی که پشتوانه فکری و اعتقادی شیعه قرار گرفته، که امام باید معصوم باشد، این آیه است:

۱. محمدحسن مظفر نجفی، دلائل الصدق لنهج الحق، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۲۰۵.

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴).

(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند).»

در این آیه شریفه به چند موضوع اشاره شده است:

۱. امامت به عنوان مقامی مشخص شده است که باید از جانب خدا مشخص شود: «جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا.» حال چگونه عده‌ای در امت اسلامی می‌خواهند بگویند امامت در دست مردم است و هرکس برگزیدند او امام است؟! پس، جریان سقیفه و محصول آن باطل است، چون به نصب الهی نبود؛

۲. مقام امامت برتر از نبوت است، چون حضرت ابراهیم علیه السلام با اینکه نبی بود، ولی امام نبود و پس از پشت سر گذاشتن امتحاناتی خدا او را امام کرد: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛

۳. براساس آیه مورد بحث، امامت عهدالله است، یعنی عهدهی است بین امام و خدا: «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» پس انتخاب مردم دخلی در آن ندارد. بنابراین، جریان سقیفه و محصول آن باطل است؛

۴. امام باید معصوم باشد، چون خدای متعال فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» اما چگونه؟ آنگاه که حضرت ابراهیم علیه السلام امامت را برای ذریه خود طلب کرد، خداوند متعال دعای او را مستجاب نمود، اما نه به طور مطلق، بلکه فرمود: تنها آن‌هایی قابلیت امامت خواهند داشت که اسم ظالم بر آن صدق نکند و در سراسر عمرشان معصوم از هرگونه گناهی باشند؛ چراکه هر گناهی از مصادیق ظالم است.

دو- آیه اولی الامر: خداوند متعال به طور مطلق، در کنار اطاعت از خود و پیامبر صلی الله علیه و آله امر به اطاعت از اولی الامر کرده و می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء:

۵۹؛ خدا و رسول و صاحبان امر از خود را اطاعت نمایند.» این آیه ثابت می‌کند که اولی الامر باید همچون پیامبر معصوم باشند، تا اطاعت از آن‌ها در ردیف اطاعت خدا و پیامبر، بی‌چون و چرا باشد.

استدلال به این آیه بر ضرورت عصمت امام و صاحب امر ولایت و خلافت متوقف بر دو امر است:

۱. خداوند متعال به طور مطلق، امر به اطاعت از «اولوالامر» صاحبان امر نموده است؛ یعنی از مؤمنان خواسته که در تمام زمان‌ها و مکان‌ها و در تمام حالات و خصوصیات، از آنان اطاعت کنند و این اطاعت را مقید به هیچ قیدی نکرده است؛

۲. بدیهی است که خداوند به کفر و عصیان و گناه بندگان خود راضی نیست؛ ازاین‌رو، می‌فرماید: «وَلَا يُضَيِّعُ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ» (زمر: ۷) با جمع بین این دو مطلب به این نتیجه می‌رسیم: اولوالامری که اطاعتش در آیه فوق به طور مطلق، واجب شده باید متصف به خصوصیتی ذاتی و عنایتی الهی باشد تا او را از امر به معصیت و نهی از اطاعت بازدارد و این نیست، مگر همان مقام عصمت که شیعه امامیه بدان معتقد است؛ ازهمین‌رو، امام و جانشین پیامبر ﷺ باید معصوم باشد.

خداوند متعال به طور مطلق، در کنار اطاعت از خود و پیامبر امر به اطاعت از اولی الامر کرده و می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)؛ خدا و رسول و صاحبان امر از خود را اطاعت کنید.» این آیه ثابت می‌کند که اولی الامر باید همچون پیامبر معصوم باشند، تا اطاعت از آن‌ها در ردیف اطاعت خدا و پیامبر، بی‌چون و چرا باشد.

همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از «اولوالامر»، امامان معصوم می‌باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر ﷺ به آن‌ها سپرده شده است، و غیر آن‌ها را شامل نمی‌شود. [البته، کسانی که از طرف آن‌ها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی برعهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آن‌ها لازم است نه به خاطر اینکه اولوالامرند، بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولوالامر می‌باشند.]^۱ روایاتی چند در منابع شیعه و اهل سنت آمده که مقصود از اولوالامر که در آیه آمده است امامان معصوم می‌باشند.^۲

۱. ر.ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۳، ص ۴۳۹.

۲. همان، ص ۴۴۳-۴۴۴.

سه - حدیث ثقلین: یکی دیگر از دلایل‌های نقلی که دلالت بر عصمت امام می‌کند حدیث مشهور ثقلین است که به صورت متواتر در منابع شیعه و سنی از پیامبر خدا ﷺ نقل شده است. رسول خدا ﷺ فرمود:

من بعد از خودم در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم که اگر به آن‌ها تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد، یکی از آن‌ها که بزرگ‌تر از دیگری است، کتاب خداست که ریسمانی ممتدی از آسمان تا زمین. و دیگری عترت و اهل بیت من هستند. آگاه باشید که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.^۱ در حدیث ثقلین که محتوای اصلی آن متواتر و مورد اعتماد هر دو فرقه است، با صراحت تمام از عدم جدایی عترت رسول خدا ﷺ و قرآن خبر داده شده و همچنین، در این روایت به صراحت امر شده که به قرآن و عترت تمسک جویند. آیا حقیقت تمسک جستن، جز امام قرار دادن است. همچنین، تصریح شده که بر آنان پیشی نگیرید! و آیا معنای امامت جز این است که مصداق آن پیشاپیش مردم باشد؟ همچنین، فرمودند که به آنان یاد دهید که آن‌ها اعلم از شما هستند. همچنین، رسول خدا ﷺ در این روایت می‌فرماید: «وَانَهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» قرآن و اهل بیت ﷺ هیچگاه از یکدیگر جدا نخواهند شد و با یکدیگر مخالفت نخواهند کرد. این جمله نیز عصمت ائمه ﷺ را ثابت می‌کند؛ چراکه اگر اهل بیت ﷺ مرتکب گناه و اشتباه شوند، در همان لحظه از قرآن جدا شده‌اند و اعتقاد به جدا شدن آن‌ها از قرآن، منجر به تکذیب سخن رسول خدا ﷺ خواهد شد؛

رسول خدا ﷺ در این روایت، تمسک به کتاب خدا و اهل بیت را سبب نجات از گمراهی معرفی کرده است: «مَا انْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي»؛ پس، همان‌طور که اطاعت از قرآن سبب هدایت و نجات از گمراهی می‌شود، اطاعت از اهل بیت ﷺ نیز همین خاصیت را خواهد داشت و این عصمت آن بزرگواران را ثابت می‌کند. اگر اهل بیت ﷺ معصوم نباشد و امکان خطا و اشتباه برای آن‌ها وجود داشته باشد، چگونه می‌تواند تمسک مطلق به آن‌ها سبب نجات از گمراهی باشد؟

۵-۵-۶. علم امامان

شیعه اثناعشری قائل است که امامان ﷺ افزون بر علومی که پیامبر ﷺ به حضرت علی ﷺ آموخته بود و آن حضرت به امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ و امامان دیگر همان علوم را از امام قبل

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، همان، ج ۱، ص ۲۳۸.

آموخته بودند، از نوعی علوم غیرعادی نیز بهره‌مند بوده‌اند که به صورت «الهام» و «تحدیث» به ایشان افاضه می‌شده است. نظیر الهامی که به حضرت خضر و ذوالقرنین و مریم و مادر موسی علیهم‌السلام می‌شد و بعضاً، در قرآن کریم، تعبیر به «وحی» گردیده که البته، منظور از آن وحی نبوت نیست و با چنین علمی بوده که بعضی از امامان علیهم‌السلام که در سنین کودکی به مقام امامت می‌رسیدند از همه چیز آگاه بودند و نیازی به تعلیم و فراگیری از دیگران نداشتند. علمای علم کلام برای اثبات آن به آیات و روایاتی استناد کرده‌اند.^۱

۶-۵-۶. شئون امامان

الف) رهبری سیاسی و اجتماعی: پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از هجرت به مدینه بنیان یک حکومت الهی، سیاسی و اجتماعی را پی‌ریزی کرد، پیداست که برای ادامه راهش، باید امام معصوم و عالم به امور رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه را به عهده بگیرد. امام رضا علیه‌السلام در این زمینه چنین می‌فرماید:

امامت، زمامداری دین و نظام مسلمانان و موجب صلاح دنیا و عزت مؤمنان است، تمامیت نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به امام است و زیادی فیء و صدقات (مالیات اسلامی) و جریان حدود و احکام و منع مرزها و اطراف (کشور اسلامی از دستبرد ظالمان) با وجود امام امکان‌پذیر است.^۲

یکی دیگر از اهداف انبیای الهی و خاتم پیامبران، برقراری عدالت اجتماعی در جامعه و مبارزه با هرگونه ظلم، استثمار و فقر است. پس از خاتم پیامبران نیز یکی از وظایف امام اجرای عدالت اجتماعی و مبارزه با تبعیض‌ها و بی‌عدالتی است. امام علی علیه‌السلام بود که در اجرای عدالت بین افراد حتی نزدیک‌ترین فرد به وی، مانند برادرش عقیل، فرق نمی‌گذارد.

امام در برابر بیت‌المال مسلمان‌ها مسئول است و باید در مصرف آن کوچک‌ترین تبعیضی روا ندارد؛ چنان‌که امام علی علیه‌السلام مسئول بیت‌المال، که گردنبندی را به امانت تضمین شده به مدت سه روز به دختر امام داده بود، سرزنش کرد و دستور داد آن را فوراً به بیت‌المال بازگرداند.^۳

ب) مرجعیت دینی: خداوند متعال برای هدایت انسان‌ها به راه سعادت، قرآن را با محتوایی عمیق فرستاد و پیامبرش را مأمور بیان معارف آن کرد.

۱. ر.ک. محمدتقی مصباح، آموزش عقائد، همان، ص ۳۲۱-۳۲۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. ر.ک. محمدرضا حکیمی، الحیة، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۰۶.

پس از رسول گرامی اسلام ﷺ نیز نیاز به مرجعی بود که قرآن را به درستی تفسیر کند و هدایت دینی بندگان خدا را بر دوش گرفته و به پرسش های آنان پاسخ گوید و مشکلات اعتقادی، اخلاقی و فقهی آنان را برطرف کند؛ از این رو، خدای متعال فرمود: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (رعد: ۷)؛ همانا، تو بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایتگری است.»

امامان معصوم ﷺ هادیان مردمند، آنان اهل بیت رسول خدا هستند و از همه پیروان پیامبر نسبت به وحی و دستورهای نبی اکرم ﷺ آشناترند، هم به این دلیل که اهل خانه، بهتر از مسائل خانه با خبرند «إِنَّهُ الْبَيْتِ أَذْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ» و هم به این دلیل که پیامبر به آنان آموخت تا آنجا که فرمود: «إِنَّا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيْ بَابُهَا؛ من شهر علمم و علی در آن است.»^۱ و به علی ﷺ فرمود: «از خدا خواستم که تو را وصی و وارث و مخزن علم من قرار دهد که چنین کرد.»^۲ و نیز علی ﷺ فرمود: «ای مردم، همانا رسول خدا ﷺ هزار در از علم به من آموخت که از هر دری هزار در به روی من گشوده شد.»^۳

مسئله مرجعیت دینی امامان معصوم، چنان روشن بود که خلفا در هر زمانی برای رفع مشکلات دینی خود به آنان روی می آوردند و مردم را نیز به آنان ارجاع می دادند تا آنجا که عمر بن خطاب در ۲۳ مسئله به علی ﷺ رجوع کرد و هر بار اظهار می داشت: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمْرٌ؛ اگر علی نبود، عمر هلاک می شد.»^۴ و نیز بارها می گفت: «خدایا، مرا با مشکلی باقی نگذار که علی برای حل آن نباشد.»^۵

این مرجعیت دینی در میان امامان ادامه یافت؛ تا آنجا که، همه امامان چهارگانه مذاهب اهل سنت، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، از شاگردان امام صادق ﷺ بوده اند و خلفای بنی عباس نیز مسائل دینی را از امامان معصوم ﷺ می پرسیدند.

پ) ولایت باطنی و معنوی: امام علاوه بر رهبری سیاسی ظاهری مردم در امور اجتماعی و فردی و رهبری دینی مردم در تبیین احکام الهی و وظیفه دیگری نیز دارد که همان هدایت باطنی یا به تعبیری دیگر، هدایت تکوینی است.

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۰، ص ۲۰۱.

۲. «وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَجْعَلَكَ وَصِيَّيَ وَوَارِثِي وَخَازِنَ عِلْمِي فَقَعَلَ» (سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس هلالی، قم، هادی، ۱۴۰۵ق، ص ۸۱۰).

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ص ۱۲۸.

۴. همان.

۵. همان.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا (انبیاء: ۷۳)؛ و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.»

ضمیر «جَعَلْنَاهُمْ» در ظاهر به ابراهیم و اسحاق و یعقوب باز می‌گردد و «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» همان معنای امامت است. مقصود از هدایت که از شئون امامت است، تنها ارائه الطریق و نشان دادن راه نیست، زیرا خداوند متعال حضرت ابراهیم علیه السلام را بعد از نبوت به مقام امامت رسانید و می‌دانیم که مقام نبوت همان بیان راه و راهنمایی است. پس، مقصود از امامت و هدایت در این آیه شریفه، ایصال الی المطلوب یعنی دستگیری و رساندن افراد قابل به حق و حقیقت است. حال چنین امامی که قرار است انسان‌ها و افراد شایسته را به حق و حقیقت برساند، آیا لازم نیست که خود نیز به حق و حقیقت رسیده و از هرگونه گناه و اشتباه و نسیان مصون باشد؟

۶-۶. معاد

یکی دیگر از اصول دین نزد شیعه معاد و زنده شدن مردگان پس از مرگ است که به آن می‌پردازیم.

۶-۶-۱. معنای معاد و دیدگاه قرآن درباره آن

معاد از ماده «عَوَد»، به معنای بازگشتن است^۱ و در اصطلاح متکلمان، به زندگی انسان پس از مرگ گفته می‌شود. ایمان به معاد و زندگی پس از مرگ، از مسائل موجود میان همه ادیان آسمانی است و از اصول اساسی آن‌ها به‌شمار می‌آید. پیامبران الهی، همگی پس از موضوع خداشناسی و توحید، وجود جهان پس از مرگ را آموزش داده و بشر را به ایمان و توجه به زندگی پس از مرگ فراخوانده‌اند.

اسلام نیز اصل معاد را از اصول و ارکان جهان‌بینی خود برشمرد و ایمان به آن را شرط مسلمان بودن دانسته است؛ یعنی اگر کسی ایمان به زندگی پس از مرگ نداشته باشد و اصل معاد را منکر شود، از گروه مسلمانان خارج و از حوزه اسلام بیرون است. بسیاری از سوره‌های قرآن کریم درباره قیامت است، تا آنجا که حدود یک‌ششم آیات آن مربوط به معاد می‌باشد، مانند سوره‌های قارعه، قیامت، واقعه، زلزال، انفطار و نبا. در ذیل به چند دسته از آیاتی که بر اهمیت باور به آخرت دلالت دارند، اشاره می‌شود:

۱. ر.ک. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، همان، ج ۲، ص ۵۱۴-۵۱۵.

۱. آیاتی که ایمان به خداوند و قیامت را کنار هم توصیه کرده‌اند:
 نیکوکاری آن نیست که روی خود را به‌سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد.^۱
 - هرکس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد، درحقیقت، دچار گمراهی دور و درازی شده است؛^۲
 ۲. آیاتی که بر لزوم ایمان به آخرت تأکید دارند و آن را از اعتقادات انسان‌های صالح و وارسته معرفی می‌کنند:
 پارسایان، کسانی‌اند که به آنچه بر تو نازل شده است و آنچه قبل از تو نازل شده بود، ایمان دارند و به آخرت یقین دارند.^۳
 محسنین، کسانی‌اند که نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و به آخرت یقین دارند؛^۴
 ۳. دسته دیگری از آیات، پیامدهای انکار معاد را گوشزد می‌کنند:
 و به‌درستی آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند، برای ایشان عذاب دردناکی را آماده می‌کنیم.^۵
 بلکه ساعت و قیامت را تکذیب کردند، آتش سوزان را آماده کردیم برای کسی که قیامت را تکذیب می‌کند؛^۶
 ۴. آیاتی که بیانگر نعمت‌ها و عذاب‌های ابدی و جاودان‌اند:
 و سبقت‌گیرندگان مقدم‌اند. آنان‌اند همان مقربان [خدا]، در باغستان‌های پر نعمت. گروهی از پیشینیان، و اندکی از متأخران. بر تخت‌هایی جواهرنشان، که روبه‌روی هم
-
۱. لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ (بقره: ۱۷۷).
 ۲. وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء: ۱۳۶).
 ۳. وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (بقره: ۴).
 ۴. الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (لقمان: ۴).
 ۵. وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (اسراء: ۱۰).
 ۶. بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (فرقان: ۱۱).

بر آن‌ها تکیه داده‌اند. بر گردشان پسرانی جاودان [به خدمت] می‌گردند، با جام‌ها و آبریزها و پیاله‌ها [ای از باده ناب روان.^۱]
و یاران چپ کدام‌اند یاران چپ؟ در [میان] باد گرم و آب داغ و سایه‌ای از دود تار، نه خنک و نه خوش. اینان بودند که پیش از این نازپروردگان بودند و بر گناه بزرگ پافشاری می‌کردند و می‌گفتند: آیا چون مُردیم و خاک و استخوان شدیم، واقعاً [باز] زنده می‌گردیم؟^۲

۵. آیاتی که رابطه اعمال نیک و بد را با نتایج اخروی بیان می‌کنند:

ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم. پس، میان مردم به حق داوری کن و زنه‌ار، از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. درحقیقت، کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهند داشت.^۳

۶-۲-۶. ضرورت معاد

دنیا ظرفیت کامل برای جزا دادن به درستکاران و بدکاران را ندارد. این ادعا دلایل بسیاری دارد که در اینجا به دو دلیل بسنده می‌کنیم:

۱. لذت‌ها و تلخی‌های دنیا محدود است. از این‌رو، پاداش و کیفر انسان‌ها نیز محدود خواهد بود. برای مثال، کسی که انسان‌های بی‌شماری را کشته است، فقط یک بار می‌میرد و نمی‌توان او را به تعداد قتل‌هایی که مرتکب شده است، کشت. از سوی دیگر، نیز به کسی که برای اهداف مقدس الهی و انسانی جان خود را فدا کرده و به شهادت رسیده است، به هیچ وجه، نمی‌توان در دنیا جزا داد؛ زیرا او دیگر زنده نیست تا جزای کار خود را ببیند. چگونه می‌توان به کسی که بر اثر عمل خوب یا بد او نسل‌ها و عصرهای فراوانی از آثار آن برخوردار یا معذب

۱. وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَئِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ عَلَى سُرُرٍ مَوْسُونَةٍ مُتَنَكِّينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانٌ مُخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (واقعه: ۱۰-۱۸).
۲. وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٍّ مِنْ يَحُمُّومٍ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ وَكَانُوا يَصْرُون عَلَى الْجَنَّةِ الْعَظِيمِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (واقعه: ۴۱-۴۷).
۳. يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص: ۲۶).

شده‌اند، جزا داد؟ ساختار نظام جزایی باید به گونه‌ای باشد که هرکس در مقابل تمام خوبی‌ها و بدی‌هایی که انجام داده است، بتواند بارها و بارها لذت ببرد یا آزار و اذیت ببیند، اما این ساختار، امکان تحقق در دنیا را ندارد. به ناچار، باید در نظام دیگری که واجد آن باشد، جزای کامل افراد داده شود؛

۲. برای جزا دادن به هرکس، باید پرونده عمل او را بررسی کرد تا براساس مجموع اعمالش به او جزا داد، اما پرونده عمل هرکس محدود به دوران زندگی او نیست. چه بسیار اعمالی که در نسل‌های بعدی مؤثر است و چه بسیار انسان‌هایی که از نسل قبلی خود اثر پذیرفته یا در نسل‌های بعدی خود اثرگذارند. علم و عمل عالمان، مخترعان و مکتشفان، مؤلفان، بنیان‌آینیه و امور خیر و ... محدود به عمر آنان نیست و تا وقتی کتاب و اختراع و اکتشاف و مدرسه و بیمارستان آنان پابرجاست، عمل خیر آنان در جریان است و ثواب آن به ایشان می‌رسد. در طرف کارهای نادرست نیز چنین است. کسانی که پایه‌گذار اندیشه یا عملی نادرست‌اند، مادامی که آن اندیشه یا رفتار در جامعه رواج دارد، گناه آن عمل، علاوه بر عاملان مستقیم، به پایه‌گذاران آن فکر یا عمل نیز می‌رسد. هنگامی می‌توان رأی قاطع به ثواب یا عقاب پایه‌گذاران افکار یا اعمال خوب و بد داد که پرونده عمل آنان بسته شود.

از نظر قرآن کریم، اعمال قبل و بعد از مرگ انسان‌ها و آثار آن، در پرونده عمل انسان‌ها ثبت و ضبط می‌شود: «بی‌تردید، ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را پیش فرستاده‌اند و [خوبی‌ها و بدی‌های] برجامانده از ایشان را ثبت می‌کنیم و همه چیز را در کتابی روشن [که اصل همه کتاب‌هاست و آن لوح محفوظ است] برشمرده‌ایم.»^۱

از همین روست که در بسیاری از آیات قرآن، یکی از براهین برپایی قیامت و نظام دادرسی اخروی، «جزا دادن به اعمال» معرفی شده:

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يَعِيدُهُ لِيُجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (یونس: ۴).

بازگشت همه شما فقط به سوی اوست. [خدا به شما وعده داد] وعده‌ای حق و ثابت. بی‌تردید، اوست که جهان آفرینش را می‌آفریند، سپس، آن را [به قیامت]

۱. «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (یس: ۱۲).

باز می‌گرداند تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به عدالت و انصاف پاداش دهد، و برای کسانی که کافر شدند، به کیفر کفری که همواره می‌ورزیدند، شربتی از آب بسیار جوشان و عذابی دردناک است. از نظر امیر مؤمنان، امام علی^{علیه السلام}، نظام دنیا برای رسیدگی جزایی به اعمال اولیا و اشقیا ناتوان است:

دنیا فریب می‌دهد و ضرر می‌زند و می‌گذرد. پروردگار نپسندید که دنیا برای دوستانش، پاداش و برای دشمنانش کیفر و عذاب باشد. همانا، اهل دنیا چون کاروان‌اند که وقتی در محلی فرود می‌آیند، رئیس کاروان فریاد می‌زند که کوچ کنید و بار بندید.^۱

بدیهی است رضایتی که در این حدیث از آن سخن رفته، رضایت تکوینی است؛ یعنی دنیا در مقام مخلوق خداوند، ظرفیت کامل برای جزای اولیا و اشقیا را ندارد.

۶-۳. دلایل اثبات معاد

برخی از مهم‌ترین دلایل اثبات معاد از این قرار است:

الف) عدالت خداوند: جهان طبیعت و دنیای مادی، به دلیل ویژگی‌های خاصش، ظرفیت پاداش کامل درستکاران و عذاب تبهکاران را ندارد. عدالت خداوند اقتضا دارد که این مهم، در جهان دیگری فراهم شود تا هدف از خلقت به دست آید. ضرورت وجود جهان دیگر در حدی است که خداوند پدید آوردن آن را بر خود واجب می‌داند: «و برعهده اوست پدید آوردن جهانی دیگر».^۲

خداوند در این جهان، انسان‌ها را به ایمان و نیکوکاری فراخوانده است. برخی انسان‌ها این دعوت خداوند را پذیرفته و نظام فکری و عملی خود را با برنامه‌ها و قوانین الهی تطبیق داده‌اند؛ اما بعضی دیگر این دعوت الهی را نپذیرفته و به ظلم و ستم و فساد و تباهی پرداخته‌اند. عدالت، یعنی قرار دادن هر چیز در جای خود و دادن هر حقی به صاحب آن. مقتضای عدل الهی، این است که جهان دیگری وجود داشته باشد تا نیکوکاران پاداش کارهای نیک خود را

۱. «الدُّنْيَا تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَرْضَ بِهَا ثَوَابًا لِأُولِيَانِهِ وَ لَا عِقَابًا لِأَعْدَائِهِ وَ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرْتَبٍ بَيْنَنَا هُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَازَتْحَلُّوا» (نهج البلاغه، همان، ص ۵۲۰، قصار ۴۱۵).
 ۲. «وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْآخِرَى» (نجم: ۴۷).

بگیرند و بدکاران به کیفر خود برسند. اگر چنین نباشد، خلاف عدالت خداوند است. قرآن نیز برای اثبات ضرورت معاد، از همین استدلال استفاده کرده و از وجدان‌های بیدار و افکار پویا می‌پرسد:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (ص: ۲۸).

آیا ما کسانی را که ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام داده‌اند، (در مقام پاداش) همانند فسادانگیزان روی زمین قرار می‌دهیم؟ یا پارسایان را مانند گنهکاران می‌سازیم؟! می‌سازیم؟! می‌فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (ابراهیم: ۴۲).

هرگز مپندار که خدا از کردار ستمکاران، غافل است. همانا [خداوند] کیفر ظالمان را به تأخیر می‌اندازد تا روزی که دیدگان‌شان در آن روز، خیره و حیران شود. بنابراین، عدالت خداوند ایجاب می‌کند که از پس امروز، فردایی باشد تا هرکس نتایج تلخ و شیرین اعمال خود را مشاهده کند و پاداش و کیفر مناسب را ببیند.

ب) حکمت خداوند: پس از اعتقاد به وجود خدا و ایمان به حکیم بودن او، به این حقیقت رهنمون می‌شویم که براساس حکمت خداوند، مرگ پایان زندگی نیست. چنان‌که با مرگ، حیات انسان برای همیشه نابود شود، کار خالق انسان همانند کار کوزه‌گری خواهد بود که کوزه‌ها را از صبح تا شام بسازد و پس از خشک شدن بر زمین بکوبد و خرد کند. اگر خدا انسان را بیافریند، از ناتوانی به توانایی، از نادانی به دانایی و رشد عقلی برساند، اما وقتی بشر به کمال رسید، او را نابود کند، کاری غیرعقلایی و غیرحکیمانه انجام داده است.

دلایل عقلی و نقلی بسیاری بر آن دلالت دارند که نظام جهان، هدف‌دار و حکیمانه خلق شده است و موجودات رو به سوی کمال دارند. در قرآن کریم، در بسیاری از موارد، این موضوع بیان شده که نظام عالم، بیهوده و بدون هدف آفریده نشده، بلکه نظام آن بر حق و عدل استوار است. قرآن کریم درباره هدف‌داری خلقت آسمان‌ها و زمین می‌فرماید:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ (دخان: ۳۸-۳۹).

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که بین آن دو است، به بازیچه نیافریدیم. آن دورا، جز به حق نیافریدیم.

همچنین، دربارهٔ بیهوده نبودن خلقت انسان می‌فرماید:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (مؤمنون: ۱۱۵).

آیا چنین پنداشتید که ما شما را بیهوده و بدون هدف آفریدیم و به‌سوی ما بر نمی‌گردید؟ قرآن کریم آنگاه که از خصوصیات «اولوا الألباب» یا انسان‌های خردمند سخن می‌گوید، یکی از ویژگی‌های آن‌ها را تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین و اعتقاد به هدف‌داری و باطل نبودن جهان خلقت برمی‌شمارد:

وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران: ۱۹۱).

(آنانی که) در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، (و می‌گویند) بارالها، این را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو. ما را از عذاب آتش نگهدار.

با پیشرفت دانش و افزایش آگاهی انسان، کارکرد ویژه بسیاری از موجودات بر انسان نمایان شده است. از اجزای داخلی سلول گرفته تا اجزای گیاه و اندام‌های حیوان و انسان، و تا یکایک ستاره‌ها و سیارات، این پیام را به انسان می‌دهند که هریک از موجودات جهان مأموریتی خاص دارند و پی انجام کاری روان‌اند. حرکت عمومی موجودات و حرکت خاص انسان به‌سوی کمال، گویای این واقعیت است که هر حرکتی مقصدی دارد و حرکت بدون مقصد، امری نامعقول و ناممکن است. براساس این حقیقت، در معارف دینی از دنیا با عنوان «دار گذار» و از آخرت با عنوان «دار ثبات» یاد شده است:

[مؤمن آل فرعون گفت: ای قوم من، جز این نیست که این زندگی دنیا بر خوردارای (محدود و موقت) است و همانا (زندگی) آخرت است که خانه ثبات و پایداری است].^۱

امیر مؤمنان، علی علیه السلام، نیز می‌فرماید:

از این سرای که گذرگاه شماسست، برای آن سرای که قرارگاه شماسست، توشه بگیرید. پرده‌هایتان را نزد کسی [خداوند] که اسرارشان را می‌داند، پاره نکنید. پیش از آنکه

۱. «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (غافر: ۳۹).

بدن هاتان را از دنیا بیرون برند، دل هایتان را از دنیا بیرون کنید. شما در دنیا در معرض آزمایش بوده‌اید، زیرا برای سرایی جز این آفریده شدید.^۱

پ) جاویدان طلبی انسان: حس بقا و میل به ماندن، درخواست فطری انسان است. همه انسان‌ها زندگی را دوست دارند، می‌خواهند همیشه باشند و زندگی‌شان با مرگ پایان نپذیرد. انسان‌ها ازسویی بنابر اقتضای طبع انسانی از مرگ فرار می‌کنند و ازسوی دیگر، برای ماندن و جاودانه شدن، کارهایی را انجام می‌دهند. آن‌ها می‌کوشند خانه‌های محکم و بناهای استوار و ماندنی بسازند، مال و ثروت فراوان بیندوزند، از آفات و بیماری‌های جسمی به‌دور باشند، با نوشتن یادگاری و خاطره و گرفتن عکس و فیلم، زندگی خود را ماندنی کنند و ...

بررسی‌های تاریخی و کاوش‌های باستان‌شناسی نیز نشان می‌دهد که اقوام و ملل باستانی، حتی انسان‌های بدوی در مصر قدیم و مکزیک، آب و غذا و وسایل دفاعی لازم را همراه مردگان در قبر قرار می‌دادند تا آن‌ها در قبر از آن وسایل استفاده کنند!^۲

همه این کارها نشان می‌دهد که انسان موجودی جاودان‌طلب بوده، مایل است برای همیشه زنده بماند و زندگی کند. حال این احساس و میل فطری، چگونه دلیل بر اثبات معاد است؟ در جهان طبیعت، هر نیاز طبیعی پاسخی دارد و با چیزی پاسخ داده می‌شود. برای تشنگی آب وجود دارد و در برابر گرسنگی غذا، مقابل زیبایی طلبی، زیبایی‌های فراوان و در برابر دانش طلبی انسان، علوم مختلف و ... از امیال و خواسته‌های انسان، میل به بقاست. دستگاه حکیمانه خلقت برای این نیاز و میل انسان نیز پاسخی فراهم کرده و آن، زندگی جاودان انسان است، اما از آنجاکه عالم طبیعت با رنج و مریضی و مرگ آمیخته و امکان حیات جاودان در آن وجود ندارد، پاسخ این میل فطری در عالم دیگری به نام عالم آخرت داده شده است.

۶-۴. آثار تربیتی اعتقاد به معاد

اعتقاد به معاد، تحولی بس عظیم در اندیشه، روان و عمل آدمی پدید می‌آورد که به برخی آثار سازنده آخرت‌باوری اشاره می‌کنیم:

۱. «إِنَّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرَكُمُ لِمَمَرَكُمُ وَلَا تَهْتِكُوا أَسْرَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ فَفِيهَا اخْتِبرْتُمْ وَ لَعَلَّهَا خُلِقَتْ» (نهج البلاغه، همان، ص ۳۰۲، خطبه ۲۰۳).

۲. ر.ک. جعفر سبحانی، معاد انسان و جهان، تهران، کتابخانه صدر، ۱۳۵۸، ص ۳۵ و ۳۶؛ سیدمجتبی موسوی لاری، مبانی اعتقادات در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۴۹-۵۰.

الف) اصلاح نگرش انسان: آخرت‌باوری، نگرش انسان به دنیا را تغییر می‌دهد و آن را ابزاری برای رسیدن به اهداف والای انسانی و همچنین، زندگی جاوید معرفی می‌کند؛ به گونه‌ای که، انسان هیچ‌گاه در برابر تمنیات و تعلقات دنیوی زانو نمی‌زند و فریفته جلوه‌های فریبای دنیا نمی‌شود.

ب) آرامش در بیکرانه‌ها: زندگی انسان در جهان ماده، پستی و بلندی‌های بسیار دارد؛ گاه مریضی، فقر یا درد و گرفتاری زندگی را احاطه می‌کند و گاهی رفاه، خوشی و کامروایی انسان را در خود فرو می‌برد. در هریک از این حالات، باید قدرتی مهارکننده انسان را از ناامیدی یا سرکشی بازدارد. با دقت در ساختار وجودی و روان‌شناسی انسان درمی‌یابیم که فقط اعتقاد به معاد و باور به پاداش و کیفر اخروی، چنین قدرت مهارکننده‌ای دارد.

پ) کنترل غرایز و شهوات: یاد معاد و حسابرسی‌اش و همچنین، باور به کیفر و پاداش سرای باقی، غریزه سرکش انسانی را مهار می‌کند و او را از افتادن در پرتگاه گمراهی و ورطه زشتی‌ها باز می‌دارد. به‌راستی، اگر کسی در این بیندیشد که از پس این جهان، دنیای دیگری است و انسان بار دیگر به صحنه زندگی برمی‌گردد و باید پاسخ‌گوی همه اعمالش باشد و سرانجامش بر مبنای همین کردار و رفتار دنیایی او رقم می‌خورد؛ به‌طور حتم، در او دگرگونی عمیق روحی و اخلاقی پدید می‌آید و تعدیل غرایز و مهار نفس سرکش او را در پی خواهد داشت.

ت) برانگیختن احساس مسئولیت: مسئولیت، تعهد، ایثار، فداکاری و شهادت، واژه‌هایی زیبا هستند که در تاریخ مبارزات ملت‌ها، سر زبان‌ها بوده‌اند و همه مکتب‌ها پیروان خود را به آن‌ها فرا می‌خوانند، اما با کمی تأمل روشن می‌شود که فقط در پرتو ایمان به معاد و قیامت، این کلمات معنای حقیقی خود را می‌یابند و چنین باوری است که شعله احساس مسئولیت را در جان افراد می‌افروزد و تعهد و وظیفه را از لقلقه زبان و گفتار ظاهری به عمق جان و عمل می‌کشانند.

ث) ضمانت اجرایی قوانین: اعتقاد به معاد، باعث هوشیاری همیشگی پلیس درونی انسان، یعنی وجدان آدمی، می‌شود. کسی که به مبدأ و معاد باور دارد، در همه جا و همه حال خدا را ناظر و حاکم خود می‌بیند و برای دوری از تجاوز به حقوق مردم، به مراقبت محسوس و نامحسوس هیچ پلیسی نیازمند نیست. در جامعه معادباور، حتی اگر دستگاه پلیس و قضا

اقتدار بالایی نداشته باشند، شهروندان آن از روی معادباوری و خداترسی، حقوق یکدیگر را محترم می‌شمارند و خود را در قبال دستگاه قضایی آفریننده جهان و انسان، پاسخ‌گو می‌دانند.

ج) شهادت و شجاعت: رزمنده‌ای که کشته شدن در راه خدا را مایه سعادت ابدی و ورود به بهشت و همسایه شدن با رسول خدا ﷺ و اولیا و اوصیای خاص او می‌داند، با کسی که مرگ را جز نابودی و پوچی نمی‌داند مقایسه‌شدنی نیست. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

خداوند از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را خریده است، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟ اکنون بشارت باد بر شما، به دادوستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن رستگاری بزرگ!^۱

معادباوری نه تنها جلوی خمودی و سستی را می‌گیرد، بلکه منشأ حماسه‌سازی‌ها و جنبش‌های فروانی بوده و هست. در روایتی آمده است: روزی پیامبر ﷺ درباره ترغیب مسلمانان به جهاد سخن می‌گفتند و به رزمندگان اسلام در برابر جهاد و شهادت نوید بهشت می‌دادند. یکی از مسلمانان به نام عمر بن حُمام، در حال خوردن خرما بود که با شنیدن سخنان آن حضرت گفت: به به! میان من و بهشت فاصله‌ای نیست، مگر اینکه به دست آن‌ها (دشمنان) کشته شوم. او خرماها را به زمین گذاشت و به صحفه رزم رفت و پس از رزمی جانانه، به شهادت رسید.^۲

چ) دلگرمی و امید: ایمان به معاد، نومی‌های را از جان آدمی ریشه‌کن می‌کند و به انسان امید می‌دهد که هیچ‌یک از اعمال نیک او از صفحه هستی پاک نمی‌شود و مصایب و ناکامی‌هایش در این دنیا هیچ‌یک بی‌پاسخ نخواهد ماند. در آیات قرآن از اثر تربیتی ایمان به معاد، می‌توان نمونه‌هایی را جست.

لقمان حکیم، در اندرزهای حکمت‌آموز خود به فرزندش توصیه می‌کند:

۱. إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه: ۱۱۱).

۲. علی بن محمد ابن‌اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۱۲۶.

يَا بَنِي إِثْنَاهَا إِنَّ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ
يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (لقمان: ۱۶).

پسرم! اگر (اعمال نیک و بد)، به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد و در دل صخره‌ای
یا در گوشه‌ای از آسمان یا درون زمین جای گیرد، خداوند آن را در دادگاه قیامت
حاضر می‌کند و حساب آن را می‌رسد، زیرا خداوند دقیق و آگاه است.

ح) عبرت‌آموزی: از دیگر میوه‌های شیرین درخت پربار آخرت‌باوری، عبرت‌آموزی از تاریخ
گذشتگان و پندآموزی از فرازونشیب زندگی آنان است.

تحولات دنیا، دگرگونی‌های روزگار، و آمدن‌ها و رفتن‌ها همگی آیینه‌های تمام‌نمایی‌اند که
به‌خوبی ناپایداری این دنیا و جلوه‌های فریبای آن را نشان می‌دهند و انسان را از دل‌بستن به دنیا
و فرو رفتن در گرداب غفلت بر حذر می‌دارند؛ به‌شرط آنکه انسان فقط تماشاگر حوادث نباشد،
بلکه از مدرسه روزگار، درس عبرت آموزد و خود را برای دانشگاه قیامت مهیا سازد.

امیر مؤمنان، علی علیه السلام، در سفارش به پندپذیری از تاریخ می‌فرماید:

اگر راهی برای زندگی جاودانه وجود می‌داشت، یا از مرگ گریزی بود، حتماً سلیمان
بن داوود علیه السلام چنین می‌کرد؛ او که خداوند حکومت بر جن و انس را همراه با نبوت و
مقام بلند قرب و منزلت در اختیارش قرار داد، اما آنگاه که پیمانۀ عمرش لبریز و
روزی او تمام شد، تیرهای مرگ از کمان‌های نیستی بر او باریدن گرفت و خانه و دیار
از او خالی گشت، خانه‌های او بی‌صاحب ماند و دیگران آن‌ها را به ارث بردند.

مردم! برای شما در تاریخ گذشته درس‌های عبرت فراوان وجود دارد. کجایند عمالقه
و فرزندان‌شان؟ کجایند فرعون‌ها و فرزندان‌شان؟ کجایند مردم شهر رَس، آنان که
پیامبران خدا را کشتند و چراغ نورانی سنت آن‌ها را خاموش کردند و راه و رسم
ستمگران و جبّاران را زنده ساختند؟^۱

۱. نهج البلاغه، همان، ص ۲۴۸، خطبة ۱۸۲.

فصل هفتم:

روخوانی و روان خوانی قرآن کریم^۱

شرط اول در استفاده از سفره متنوع و بی انتهای قرآن کریم، یادگیری خواندن و توانایی در بهره‌گیری از آیات آن است. در احادیث اسلامی بر آموزش و یادگیری قرآن کریم سفارش بسیاری شده و برای آن اجر و پاداش فراوانی در نظر گرفته شده است. این امر مسلمانان را بر آن داشته تا به‌عنوان یک تکلیف الهی قرآن را بیاموزند و به دیگران نیز آموزش دهند.

پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

هیچ زن و مرد مؤمنی چه آزاد و چه برده نیست، مگر اینکه خداوند بر او حق واجبی دارد که باید به اندازه توانش قرآن را بیاموزد و در آن بیندیشد (و نسبت به معارف و احکامش) آگاهی پیدا کند.^۲

برای آموزش خواندن یا قرائت قرآن در هر عصر و زمانی، شیوه خاصی به کار گرفته شده و امروزه، با گسترده شدن فنون آموزش و با توجه به مشترکات فراوان فرهنگ فارسی با عربی - که زبان قرآن است - برای افرادی که خواندن و نوشتن فارسی را می‌دانند، روش بسیار ساده‌ای در جهت آموزش قرآن ارائه شده که از آن به روخوانی و روان خوانی نام برده می‌شود. در این شیوه، نخست باید با اصول کتابت و علامت‌گذاری کتاب الهی آشنا شده و براساس آن قرائت قرآن را آغاز کرد، روان خوانی مرحله و گام بعدی نسبت به روخوانی است که با به دست آوردن مهارت کافی در روخوانی به دست می‌آید.

۱. ر.ک. سید محمد بلاغی، آموزش روخوانی و روان خوانی قرآن کریم و تجوید الصلوة، تهران، دفاع، ۱۳۹۶.

۲. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۴، ص ۲۳۳.

بنابراین، روخوانی یعنی خواندن درست و شمرده کلمه‌ها و عبارت‌های آیات قرآن مجید براساس شناخت حرکت‌ها و علامت‌ها؛^۱ روان‌خوانی عبارت است از: خواندن پیوسته و روان آیات و سوره‌های قرآن مجید؛^۲ و هدف از یادگیری این مراحل، یافتن توانایی بر قرائت روان آیات قرآن کریم است.

نکته مهم: تسلط به روخوانی و روان‌خوانی قرآن تنها در سایه تمرین فراوان و به‌دست آوردن مهارت کافی در روخوانی به دست خواهد آمد.

۷-۱. حروف الفبا و حروف مقطعه

اگر بخواهیم خواندن قرآن را، که به زبان عربی است، یاد بگیریم نخست باید با الفبای زبان عربی آشنا شویم؛ الفبای زبان عربی خیلی ساده و آسان و از نظر شکل مثل الفبای زبان فارسی می‌باشد؛ البته، به استثنای چهار حرف (پ، چ، ژ، گ) که مخصوص زبان فارسی است و در عربی وجود ندارد و حرف کاف بزرگ (ک) که در عربی به این شکل (ك) نوشته می‌شود.

اسامی حروف عربی هم بیشترشان مثل اسامی حروف فارسی می‌باشد:

شماره	شکل حرف	اسم حرف	شماره	شکل حرف	اسم حرف
۱	ا (ء)	الف (همزه)	۱۵	ض	ضاد
۲	ب	باء	۱۶	ط	طاء
۳	ت	تاء	۱۷	ظ	ظاء
۴	ث	ثاء	۱۸	ع	عین
۵	ج	جیم	۱۹	غ	غین
۶	ح	حاء	۲۰	ف	فاء

۱. معاونت آموزش و پژوهش سازمان دار القرآن الکریم، کلیات و آیین‌نامه اجرایی برگزاری دوره‌های آموزش قرائت قرآن کریم، طرح تفصیلی برگزاری دوره‌های آموزش قرائت قرآن کریم، ۱۳۹۱، ص ۸.
۲. همان، ص ۱۴.

۷	خ	خاء	۲۱	ق	قاف
۸	د	دال	۲۲	ك	کاف
۹	ذ	ذال	۲۳	ل	لام
۱۰	ر	راء	۲۴	م	میم
۱۱	ز	زاء (زای)	۲۵	ن	نون
۱۲	س	سین	۲۶	و	واو
۱۳	ش	شین	۲۷	ه	هائ
۱۴	ص	صاد	۲۸	ي	یاء

الفبای فارسی به دو شکل بزرگ و کوچک نوشته می‌شوند، در عربی هم، چنین است، شکل‌های آن‌ها هیچ تفاوتی با هم ندارند به استثنای (ة - ة) که در عربی یکی از شکل‌های حرف (ت) می‌باشد.

اکنون که با اسامی حروف عربی آشنا شدید به راحتی، می‌توانید حروف مقطعه قرآن را بخوانید. قرآن دارای ۱۱۴ سوره است که ۲۹ سوره آن با کلمه‌هایی آغاز می‌شود که برخلاف شکل ظاهری آن‌ها می‌بایست قطعه‌قطعه و جدا جدا و هر حرفی با اسم خودش خوانده شود و به همین دلیل، به آن‌ها حروف مقطعه می‌گویند، مانند (الم) که خوانده می‌شود (الف، لام، میم).

نکته: در ادای حروف عربی که آخر آن همزه دارد، نباید همزه خوانده شود:

حاء	خوانده می‌شود ←	حا
یاء	خوانده می‌شود ←	یا

اکنون با حروف مقطعه در قرآن کریم، بدون ذکر موارد تکراری آن‌ها، آشنا می‌شویم.^۱

۱. همزه پایانی اسامی حروف در حروف مقطعه هم، تلفظ نمی‌شود.

نوشته شده	خوانده می شود
ن	نون
ص	صاد
طه	طا، ها
حم	حا، میم
یس	یا، سین
طس	طا، سین
الم	الف، لام، میم
الر	الف، لام، را
طسم	طا، سین، میم
المر	الف، لام، میم، را
المص	الف، لام، میم، صاد
حم عسق	حا، میم، عین، سین، قاف
کهیعص	کاف، ها، یا، عین، صاد

۲-۷. صداهای کوتاه و کشیده

برای اینکه همهٔ مسلمان‌ها (به‌ویژه غیر عرب‌زبان‌ها) به‌راحتی بتوانند قرآن را صحیح بخوانند، کلمه‌های قرآن را علامت‌گذاری کرده‌اند تا صدای تمام کلمه‌ها مشخص باشد. در ادامه، با صداهای کوتاه و کشیده آشنا می‌شویم.

۱-۲-۷. صداهای کوتاه (فتحه، کسره، ضمه)

صداهای یا حرکات کوتاه، صداهایی هستند که هرگاه با حرفی بیایند آن حرف با کششی به اندازهٔ یک ضرب (در حد زدن یک ضربه روی میز) خوانده می‌شود.
الف) صدای کوتاه فتحه: یکی از صداهایی که با آن آشنا هستیم صدای فتحه (ء) می‌باشد، مانند آسب، سَبَد، بَرَادَر.

برای اینکه بتوانیم کلمه‌های قرآن را صحیح بخوانیم ابتدا لازم است روی حروف تمرین کنیم:

آ، ب، ث، ت، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و،
 ه، ی

ب) صدای کوتاه کسره: صدای دیگری که با آن آشنا هستیم صدای کسره (ِ) می‌باشد،
 مانند امروز، کتاب، نادر.

حروف را با صدای کسره تلفظ می‌کنیم:

ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و،
 ه، ی

پ) صدای کوتاه ضمه: صدای دیگری که با آن مأنوس هستیم صدای (ؕ) می‌باشد، مانند
 اُمید، خُدا، دُرست

در قرآن هم چنین صدایی داریم که به آن «ضمه» می‌گویند. تلفظ حروف با صدای ضمه
 چنین است:

ا، ب، ث، ت، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و،
 ه، ی

برای آنکه مهارت لازم را برای خواندن قرآن به دست آوریم، باید با انجام چند نوع تمرین،
 ابتدا حروف و کلمات قرآن را به صورت بخش‌بخش (تفکیک) تلفظ کنیم تا کم‌کم توان خواندن
 کلمات را به صورت به‌هم‌پیوسته و روان (ترکیب) پیدا کنیم.

۲-۲-۷. صداهای کشیده

هرگاه بعد از صدای کوتاه «فتحه، کسره و ضمه» حروفی همجنس آن‌ها قرار گیرد، آن حروف
 سبب کشیده شدن صدای حرکت بعد از خود به اندازه دو ضرب (در حد زدن دو ضربه روی
 میز) می‌شوند که به شرح هر کدام می‌پردازیم:

الف) صدای کشیده فتحه: اگر بعد از حرف مفتوح، الفی قرار گیرد (ا) این الف سبب
 کشیده شدن صدای فتحه شده و مانند «آ»ی فارسی در واژه «بَابَا» تلفظ می‌شود. به این الف،
 «الف مدّی» نیز می‌گویند، مثال:

صِرَاطٍ - اِمَامٍ - فَقَالَ - عَذَابُ

در برخی قرآن‌ها نحوه نوشتن الف مدّی به گونه دیگری است که تفاوتی در خواندن ایجاد
 نمی‌کند، مثال:

(مَسَاجِدَ = مَسَاجِدَ) (سَمَواتٍ = سَمَواتٍ = سَمَوَاتٍ)

ب) صدای کشیده کسره: هرگاه بعد از حرف مکسور (کسره‌دار) حرف یاء قرار گیرد (ی) این یاء باعث کشیده شدن صدای کسره می‌گردد (مانند صدای «ای» در لفظ فارسی) از این رو به آن «یاء مدّی» می‌گویند، مثال:

فَطْرَنِي - فِيهَا - كَرِيم - عَزِيز

پ) صدای کشیده ضمه: هرگاه بعد از حرف ضمه‌دار (مضموم) حرف واو قرار گیرد (و) آن حرف با صدای ضمه کشیده (مانند «و» ی فارسی) تلفظ می‌شود. به این واو که سبب کشیده شدن صدای ضمه گردیده، «واو مدّی» می‌گویند.
برخی از کلماتی که صدای ضمه کشیده دارند:
قُرُون - فَيَكُونُ - لَظْلُمُونَ - فَيَكِيدُونَ

۷-۳. مد، سکون، تشدید

در قرآن کریم کلمه‌هایی را می‌بینیم که بر روی برخی از حروف آن‌ها علامت‌هایی چون: « - »، « ء » و « َ » قرار داده‌اند. با این علامت‌ها و کاربرد آن در خواندن قرآن آشنا می‌شویم.

۷-۳-۱. مدّ « - »

هرگاه روی صداها کشیده علامت مدّ « - » قرار گیرد، آن حرکت بیشتر از دو ضرب کشیده می‌شود. این کشش - بسته به نوع مدّ - از ۴ تا ۶ ضربه است. مانند:

مَاءَ - جَاءَها - ءَابَاؤُهُمْ - إِذَا أَرَادَ - فِي ءَاذَانِنَا

۷-۳-۲. سکون « ء »

برخی کلمه‌ها در زبان عربی دارای حروفی هستند که آن حرف‌ها هیچ‌یک از صداها یا حرکت‌هایی را که تاکنون خواندیم، یعنی « ء »، « - »، « ءَ »، « اَ »، « اِ »، « اُ » ندارند، مانند حرف نون در کلمه «مِنْ». حرفی را که هیچ حرکتی نداشته باشد، ساکن می‌نامند. این حرف که دارای علامت سکون است به کمک حرف صدا دار قبلیش در يك بخش خوانده می‌شود، مثل:

۱. این مبحث با عنوان «مدّ و قصر» در دوره‌های آموزشی «فصیح‌خوانی و تجوید» به طور کامل آموزش داده می‌شود.

أَنْ - خُذْ - مِنْ - كُنْ - لَمْ - ذُقْ - قُلْ - قُمْ

نکته: هرگاه بعد از صدای « َ »، «واو» یا «یاء» بیاید که دارای سکون باشد «واو» و «یاء» باید به نرمی خوانده شوند، مثال:

كَيْفَ - غَيْرِ - يَوْمٍ - فَسَوْفَ

در این موارد باید دقت کنیم که صدای « َ » قبل از سکون تمایل به صدای « ُ » یا « ِ » پیدا نکند.

۷-۳-۳. تشدید « َ »

وقتی دو حرف مانند هم، پشت سر هم قرار بگیرند و اولی ساکن و دومی صدادار باشد، اولی را نمی‌نویسند و به جای آن روی حرف بعدی این علامت « َ » را که تشدید نام دارد، می‌گذارند تا بفهمانند که این حرف باید با شدت و محکم ادا شود، مثال:

حَقٌّ - إِنَّا - أَضَلَّ - فَعَزَّزْنَا - رَبِّي - لَيَمَسَنَّكُمْ - مُزْمِلٌ - يَشَقُّقُ

۷-۴. تنوین

تنوین، نون ساکن زائدی است که در آخر بعضی از کلمه‌ها نوشته نشده ولی خوانده می‌شود و نشانه آن تکرار علامت صدای حرف می‌باشد.

تنوین بر سه قسم است: تنوین فتحه، تنوین کسره و تنوین ضمه.

تنوین‌های سه‌گانه را می‌توان به شکل‌های زیر نمایش داد:

تنوین فتحه: َ + نْ = ً
تنوین کسره: ِ + نْ = ٍ
تنوین ضمه: ُ + نْ = ٌ

کلمه‌های زیر را به دقت بخوانید:

مَاءٌ = مَاءَنْ
جَزَاءٌ = جَزَاءَنْ

ذِكْرٌ = ذِكْرُنْ
جِهَادٌ = جِهَادُنْ
كُلٌّ = كُلُّنْ
سَمَاءٌ = سَمَاءُنْ

نکته: معمولاً در آخر کلماتی که به تنوین فتحه ختم می‌شوند الف آورده می‌شود، مانند «كِتَابًا» و این بدان دلیل است که در هنگام وقف باید به صورت الف مدّی خوانده شوند: «كِتَابًا»

در سه مورد زیر الف آورده نمی‌شود:

۱. کلماتی که به تاء گرد ختم شوند مانند: «رَحْمَةً، حَيَاةً» و در هنگام وقف، تاء تبدیل به هاء ساکن می‌شود: «رَحْمَةً، حَيَاةً»
۲. کلماتی که الف مدّی آن‌ها به صورت یاء نوشته شده باشد، مثل «هُدًی» و در هنگام وقف «هُدًی» خوانده می‌شود.
۳. بعضی از کلماتی که به همزه ختم می‌شوند، مثل «جَزَاءً» و در هنگام وقف، همزه ساکن می‌گردد «جَزَاءً».

۷-۵. حروف ناخوانا

در رسم الخط فارسی در بعضی کلمه‌ها به حرف «واو» برمی‌خوریم که نوشته شده ولی خوانده نمی‌شود، مانند خواندن، خواستن، خواهر، خواهش. در قرآن کریم نیز چهار حرف «و-ا-ل-ی» در بعضی از کلمات نوشته شده، ولی خوانده نمی‌شوند.

«حروف ناخوانا» به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- دسته اول: حروفی که همیشه ناخوانا هستند؛
- دسته دوم: حروفی که بعضی وقت‌ها ناخوانا می‌باشند.

۷-۵-۱. حروف همیشه ناخوانا

الف) پایه و کرسی همزه: هرگاه سه حرف «ا-و-ی» پایه و کرسی برای همزه باشند، خوانده نمی‌شوند، مثال:

أَمْرٌ	خوانده می‌شود ←	عَمْرٌ
مُؤْمِنٌ	خوانده می‌شود ←	مُؤْمِنٌ
بَارِئٌ	خوانده می‌شود ←	بَارِئٌ

نکته:

– اگر یاء غیر آخر (ی) پایه و کرسی همزه واقع شود نقطه‌های آن را نمی‌نویسند، مثال:

مَلَائِكَةٌ

– چنانچه همزه بدون پایه و کرسی باشد، حروف «ا-و-ی» قبل و یا بعد از آن خوانده

می‌شود، مثال:

يَشَاءُ - سُوءٌ - جِيءَ - شَيْءٌ - اَنِيبَةُ - اَبَاءُكُمْ - اَبَائِي - بَاءٌو.

ب) پایه و کرسی الف مدّی (و، ءِی): واو و یاء در بعضی از کلمات باید به صورت الف

خوانده شوند، مثال:

صَلَاةٌ	خوانده می‌شود ←	صَلَاةٌ
مُوسَى	خوانده می‌شود ←	مُوسَى

در رسم‌الخط قرآن، روی این دو حرف (واو و یاء)، الف کوچکی قرار داده‌اند تا قاری قرآن

متوجه تلفّظ صحیح آن‌ها باشد، مثال:

مَشْكُورَةٌ - زَكَاةٌ - حَيَوةٌ - مَتَوَدَّةٌ - ضَحَى - تَرِيكَ

پ) الف زینت یا «الف جمع (وا)»: در فعل‌هایی که حرف آخر آن‌ها واو جمع است - چنانچه

بعد از واو جمع، ضمیری نیاید - الفی آورده می‌شود. این الف ناخواناست و به الف «زینت»

مشهور است، مثال:

قَالُوا - كَانُوا - آمَنُوا

البته در رسم‌الخط قرآن، الف زینت در انتهای برخی کلمات دیگر هم آمده است، مثال:

ثَمُودًا

ت) واو مدّی در شش کلمه (و): در رسم‌الخط قرآن، شش کلمه با واو مدّی یا صدای کشیده

(او) نوشته شده که واو مدّی آن‌ها خوانده نمی‌شود، بلکه با صدای کوتاه (أ) خوانده می‌شود.

شیوة کتابت و قراءت آن شش کلمه به قرار زیر است:

نوشته می شود	خوانده می شود
أُولَى	أَلَى
أُولُوا	أَلُوا
أُولَاءِ	أَلَاءِ
أُولَاتِ	أَلَاتِ
أُولَئِكَ	أَلَايِكَ
سَآوِرِيكُمْ	سَآرِيكُمْ

۲-۵-۷. حروف بعضی وقتها ناخوانا

الف) همزه وصل در وسط کلام (ـا...): برای سهولت و امکان پذیر شدن تلفظ کلماتی که ابتدای آن‌ها ساکن است، از الف متحرکی به نام «همزه وصل» کمک می‌گیرند که اگر در ابتدای کلام واقع شود، خوانده می‌شود و چون در وسط دو کلمه بیاید، خوانده نمی‌شود، مثال:

أَدْخُلُوا - يَا قَوْمِ أَدْخُلُوا

در رسم الخط قرآن برای تشخیص همزه وصل، روی الفی که همزه وصل است، صاد کوچکی «أ» قرار داده‌اند، مثال:

وَالَّذِينَ - بِالْعَذَابِ - رَبِّ أَجْعَلْ

یک - نحوه خواندن همزه وصل در ابتدای کلمه‌ها:

همزه وصل در آغاز فعل، اسم و حرف می‌آید.

در «حروف»، همزه «ال تعریف»^۱، همزه وصل بوده و همیشه «مفتوح» است، مثال:

الْكِتَابِ	خوانده می شود ←	الْكِتَابِ
الْقَمَرِ	خوانده می شود ←	الْقَمَرِ

در «اسماء»، همزه وصل همیشه مکسور است، مثال:

ابْنُ	خوانده می شود ←	ابْنُ
اسْمَ	خوانده می شود ←	اسْمَ

۱. منظور از «ال تعریف»، الف و لامی است که بر سر اسم‌های نکره می‌آید و آن‌ها را به معرفه تبدیل می‌کند.

در «افعال»، باتوجه به دومین حرف بعد از همزه، اگر «مفتوح یا مکسور» بود با «کسره» و اگر مضموم باشد با «ضمّه» خوانده می‌شود، مثال:

اَفْتَحَ	خوانده می‌شود ←	اِفْتَحَ
اَضْرَبَ	خوانده می‌شود ←	اِضْرَبَ
اَنْصُرُ	خوانده می‌شود ←	اُنْصُرُ

ب) حروف مدّی نزد همزه وصل (ا، ی، و + ا): هرگاه حروف مدّی به همزه وصل برسند، میان حروف مدّی (که همیشه ساکن می‌باشند) و حروف بعد از همزه وصل (که همیشه ساکن یا مشدّد است) التقای ساکنین پیش می‌آید. برای رفع التقای ساکنین، حروف مدّی خوانده نمی‌شوند، مثال:

وَإِذَا الْجِبَالُ	خوانده می‌شود ←	وَإِذَا الْجِبَالُ
فِي الْأَرْضِ	خوانده می‌شود ←	فِي الْأَرْضِ
ذُوالْعَرْشِ	خوانده می‌شود ←	ذُوالْعَرْشِ

پ) لام (ال) تعریف نزد برخی حروف: «ال» تعریف شامل دو حرف «الف و لام» می‌باشد. الف، همزه وصل است (که در ابتدای کلام خوانده می‌شود و در وسط جمله خوانده نمی‌شود)؛ پس از همزه وصل، لام قرار دارد که اگر حرف پس از آن مشدّد نباشد، آن لام خوانده می‌شود، مثال: الْقَمَرُ، الْقُرْآن. ولی اگر حرف پس از لام مشدّد باشد، لام خوانده نمی‌شود،^۱ مثال: الشَّمْسُ. الرَّحِيمُ
به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. لام تعریف نزد حروف، دو حالت دارد: نزد چهارده حرف قمری (عجبا که خوف حقّ غمی)، اظهار و نزد چهارده حرف شمسی (مابقی حروف) ادغام و تبدیل به حروف شمسی می‌شوند. برای راهنمایی قاری در چنین مواردی، لام را بدون علامت سکون و در عوض حرف بعدی را مشدّد نوشته‌اند.

مِنْ رَّحْمَةٍ	خوانده می شود ←	مِنْ الرِّحْمَةِ
اتُّزِكَاةٌ	خوانده می شود ←	اتُّوا الزَّكَاةَ
إِنَّمَا تَوْبَةٌ	خوانده می شود ←	إِنَّمَا التَّوْبَةُ
فِی الصُّورِ	خوانده می شود ←	فِی الصُّورِ

۶-۷. قاعده اشباع هاء ضمیر

«اشباع» در اصطلاح قرائت به معنای «پُر کردن و سیر کردن حرکت است به شکلی که از فتحه، الف مدّی، از کسره، یاء مدّی و از ضمه، واو مدّی تولید می شود.» «هاء ضمیر» عبارت است از «ه - ه» که در آخر کلمه می آید و معنی «او - آن» می دهد، مثال: لَهُ (برای او)، فِیه (در آن). هاء ضمیر در صورتی که حرف قبل و بعد از آن متحرک باشد، اشباع می شود؛ پس، اگر حرکت هاء، کسره باشد «ه - و»، و قبل از آن نیز حرفی با صدای کوتاه کسره (ه - و) قرار بگیرد صدای کوتاه کسره هاء تبدیل به صدای کشیده (ای) یا همان یاء مدّی می شود، مثال:

بِهِ	خوانده می شود ←	بِهِی
عِبَادِهِ	خوانده می شود ←	عِبَادِهِی

در صورتی که حرکت هاء، ضمه باشد «ه - ه»، و قبل از آن نیز حرفی با صدای کوتاه ضمه یا فتحه (ه - ه، ه - ه، ه - ه) قرار بگیرد صدای کوتاه ضمه هاء تبدیل به صدای کشیده (اُ) یا همان واو مدّی می شود، مثال:

قَوْمُهُ	خوانده می شود ←	قَوْمُهُو
عِبَادُهُ	خوانده می شود ←	عِبَادُهُو
رَبَّهُ	خوانده می شود ←	رَبَّهُو
عَبْدُهُ	خوانده می شود ←	عَبْدُهُو

۶-۷. موارد اشباع نشدن هاء ضمیر

هاء ضمیر در سه مورد ذیل اشباع نمی شود:

۱. قبل از هاء ضمیر، حرفی با علامت سکون باشد، مثال:

إِلَيْهِ - يَزِدُّهُ - ذِرَاعِيهِ - لَدُنْهُ - فَأَعْبَدُهُ - يَعْلَمُهُ - مِنْهُ

۲. اگر قبل از هاء ضمیر، حروف مدّی (حرفی با صدای کشیده) باشد، مثال:

أَنْزَلْنَاهُ - خُذُوهُ - يَهْدِيهِ - فَأَسْكِنَاهُ - نَصْرُوهُ - هَدَاهُ

۳. اگر بعد از هاء ضمیر، حرفی با علامت سکون یا تشدید باشد، مثال:

لَهُ الْحَمْدُ - نَصْرَهُ اللَّهُ - دُونِهِ الْبَاطِلُ - اِسْمُهُ الْمَسِيحُ - بِهِ الَّذِينَ

نکته‌ها:

۱. هاء ضمیر در کلمه‌های «أَزِجْ» و «فَالْقَهْ» ساکن است؛

۲. هاء ضمیر در «يُرْضَهُ لَكُمْ» اشباع نمی‌شود؛

۳. هاء ضمیر در «فِيهِ مُهِنًا» اشباع می‌شود؛

۴. حرف هاء در «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا» ذاتی است^۱ و اشباع نمی‌شود؛

۵. حرف هاء در کلمه «هَذِهِ» با اینکه ذاتی است، اشباع می‌گردد.

توجه: در رسم‌الخط قرآن برای راهنمایی قاری، حرف واو و یاء تولید شده از اشباع را به

صورت کوچک، بعد از هاء ضمیر نوشته‌اند، مثال:

أَنَّهُوَ - يَرَهُوَ - عَبَادُهُوَ - مِنْ فَضْلِهِ ۚ - يَمِينِهِ ۚ - كَمِثْلِهِ ۚ.

واو مضموم (وُ) در برخی کلمه‌ها اشباع می‌گردد یعنی، با صدای کشیده (دو ضرب) تلفظ

می‌گردد، مثال: دَاوُد. برای راهنمایی قاری واو کوچکی را در پایین واو مضموم نوشته‌اند:

دَاوُودُ، غَاوُونَ، يَلُوونَ، يَسْتَوونَ، وُورِي.

۷-۷. قاعده رفع التقاء ساکنین

«التقاء ساکنین» یا «کنار هم قرار گرفتن دو حرف ساکن در هنگام تلفظ» در زبان عربی جایز

نیست، مثال: قُلِ الْحَمْدُ - قَالَتْ أَمْرَأَةٌ. و در صورتی که این عمل اتفاق بیفتد و دو حرف ساکن در

کنار هم قرار گیرند، برای «رفع التقاء ساکنین» حرف ساکن اول را با «کسره» می‌خوانند،^۲ مثال:

قُلِ الْحَمْدُ - قَالَتْ أَمْرَأَةٌ

برای راهنمایی قاری، در رسم‌الخط قرآن بیشتر موارد التقاء ساکنین را حرکت‌گذاری

کرده‌اند.

۱. منظور از ذاتی بودن یک حرف در کلمه‌ای، آن است که، حرف مورد اشاره جزو حروف اصلی تشکیل‌دهنده آن

کلمه است و ضمیر نیست که به کلمه اضافه شده باشد.

۲. به استثنای حالت وقف.

نکته: یکی از موارد مهم در رفع التقاء ساکنین که نیاز به توضیح دارد، نحوه خواندن تنوینی است که بعد از آن همزه وصل قرار گرفته است. در تعریف تنوین خواندیم: نون ساکنی است که نوشته نشده، اما خوانده می‌شود. حال اگر بعد از کلمه تنوین دار، کلمه‌ای واقع شود که اول آن ساکن یا مشدّد باشد، دو حرف ساکن نزد هم قرار خواهند گرفت که برای رفع این حالت، نون تنوین را در تلفظ با حرکت کسره می‌خوانند، مثال:^۱

لَهُوَ أَنْفَضُوا	خوانده می‌شود ←	لَهُوَ أَنْفَضُوا
بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا	خوانده می‌شود ←	بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا
فَسُقِ الْيَوْمَ	خوانده می‌شود ←	فَسُقِ الْيَوْمَ

۷-۸. وقف

هر انسانی در هنگام صحبت کردن و یا خواندن عباراتی ناچار است برای نفس تازه کردن، کلام خود را قطع و پس از تازه کردن نفس به صحبت یا خواندن خود ادامه دهد. این «قطع صدا که به منظور تازه کردن نفس و ادامه قرائت صورت می‌گیرد» را «وقف» می‌گویند.

«نحوه وقف کردن بر آخر کلمه‌ها» و «انتخاب محل مناسب برای وقف کردن» دو مسئله مطرح در موضوع «وقف» است.

۷-۸-۱. انواع وقف (نحوه وقف کردن بر آخر کلمه‌ها)

الف) وقف بدون تغییر: اگر حرف آخر کلمه دارای علامت سکون (ء) یا صدای کشیده (ا، ی، و) باشد، در هنگام وقف هیچ تغییری در آن داده نمی‌شود و به همان صورت خوانده می‌شود، مثال:

قُمْ فَأَنْذِرْ - وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ - وَالصُّحُفِ - فَأَنْطَلِقَا - وَأَدْخُلِي جَنَّتِي - أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي - وَ لَا تُسْرِفُوا - أَلَا تَتَّقُوا.

ب) وقف ابدال: «ابدال» یعنی تبدیل کردن، اگر حرف آخر کلمه تاء گرد (ة - ة) باشد، هنگام وقف به هاء ساکن (ه - ه) تبدیل می‌شود، مثال:

۱. این قاعده وقتی پیش می‌آید که بعد از تنوین همزه وصل باشد.

أَقِمْو الصَّلَاةَ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	أَقِمْو الصَّلَاةَ
وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ
نَخْلٍ خَاوِيَةٍ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	نَخْلٍ خَاوِيَةٍ
عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ

و اگر حرف آخر کلمه دارای تنوین فتحه (ة) باشد، در هنگام وقف به الف مدّی یا صدای کشیده فتحه «ا» تبدیل می شود، مثال:

أَعْنَابًا	در هنگام وقف خوانده می شود ←	أَعْنَابًا
عِشَاءَ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	عِشَاءَ
هُدًى	در هنگام وقف خوانده می شود ←	هُدًى

پ) وقف اسکان: «اسکان» یعنی «ساکن کردن»، اگر حرف آخر کلمه دارای صدای کوتاه

(ة) و یا تنوین کسره و ضمه (ُ) باشد، در هنگام وقف ساکن می شود، مثال:

هُدًى لِلْمُتَّقِينَ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	هُدًى لِلْمُتَّقِينَ
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
حَظٌّ عَظِيمٌ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	حَظٌّ عَظِيمٌ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

نکته ها:

اگر حرف آخر کلمه، هاء ضمیری باشد که اشباع می شود، در هنگام وقف، هاء ضمیر، ساکن می شود، مثال:

رَبَّهُو	در هنگام وقف خوانده می شود ←	رَبَّهُ
بِيدِهِ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	بِيدِهِ

اگر حرف آخر کلمه مشدّد باشد، در هنگام وقف، حرف آخر ساکن می شود ولی تشدید آن باقی می ماند و باید با شدّت تلفّظ شود، مثال:

حَمَلَهُنَّ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	حَمَلَهُنَّ
أَيْنَ الْمَفَرِّ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	أَيْنَ الْمَفَرِّ

اگر حرف آخر کلمه، واوِ مفتوح و حرف قبل از آن مضموم باشد، در هنگام وقف، ساکن می‌گردد؛ در نتیجه به صورت واو مدّی یا صدای کشیده ضمه «و» خوانده می‌شود، مثال:

هُوَ	در هنگام وقف خوانده می‌شود ←	هُوَ
------	------------------------------	------

همچنین، اگر حرف آخر کلمه یای مفتوح و حرف قبل از آن مکسور باشد، در هنگام وقف، ساکن می‌شود؛ در نتیجه، به صورت یای مدّی یا صدای کشیده کسره «ی» خوانده می‌شود، مثال:

هِيَ	در هنگام وقف خوانده می‌شود ←	هِيَ
------	------------------------------	------

توجه: در هنگام وقف بر کلماتی که حرف آخرشان واوِ مشدّد یا مکسور و یای مشدّد ما قبل مکسور می‌باشد، مانند «عَدُوٌّ، نَبِيٌّ» دقت شود که تشدید حرف آخر حتماً تلفّظ شود: «عَدُوٌّ، نَبِيٌّ» و به صورت واو و یای ساکن «عَدُوٌّ، نَبِيٌّ» خوانده نشود.

تا اینجا همه مباحث ساده خوانی یا روخوانی قرآن کریم به صورت مختصر بیان شد. همان‌طور که در مقدمه هم آمد، آگاهی از این قواعد، شرط لازم برای تسلط بر روخوانی و روان‌خوانی است؛ اما شرط کافی برای موفقیت، تمرین زیاد و به دست آوردن مهارت کافی برای خواندن کتاب الهی است.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- شریف الرضی، محمد بن الحسین. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.
- _____ . نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.
- _____ . نهج البلاغه، فیض الاسلام.
- علی بن الحسین (ع). صحیفه سجادیه، قم، الهادی، ۱۳۷۶.
- آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین. شرح غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق و تصحیح جلال الدین حسینی ارموی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله. شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۷ م.
- ابن اثیر جزری، علی بن محمد. الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۶ ق.
- _____ . الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۹۷۹ م.
- ابن اعثم کوفی، احمد. الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق). عیون اخبار الرضا (ع)، تهران، جهان، ۱۳۷۸ ق.
- _____ . من لایحضره الفقیه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵.
- _____ . کمال الدین و تمام النعمه، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ ق.
- _____ . الاعتقادات، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۴ ق.
- _____ . التوحید، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد. مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ابن سعد، محمد. الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ۱۹۰۳ م.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی. تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲.

ابن طقطقی، محمد بن علی. تاریخ فخری، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم. المعارف، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۵ق.
ابن مسکویه رازی، احمد بن محمد بن یعقوب. تجارب الامم، ترجمه و تحشیه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۸۹.

ابن مصعب الزبیری، مصعب بن عبدالله. نسب قریش، قاهره، دارالمعارف.
ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۰م.
ابن هشام، محمد. سیرت رسول الله ﷺ، ترجمه رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.

ابوفارس، محمد. المدرسه النبویه العسکریه، عمان، دارالفرقان، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م.
احمدی میانجی، علی. مکاتیب الرسول، تهران، دارالحديث، ۱۴۱۹ق.
اخوی، رضا. «حکمت و دلیل احکام»، شمیم معرفت، س ۷، ش ۲۲، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۰۳-۱۱۶.

اداک، صابر. رحمت نبوی خشونت جاهلی (رویگردی نو به رفتار پیامبر ﷺ با مخالفان)، تهران، کویر، ۱۳۸۹.

اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.

استنفورد، مایکل. درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران، سمت، ۱۳۸۵.
اسحاقی، سید حسین. جام عبرت (بررسی عملکرد عوام و خواص در حادثه عاشورا با تکیه بر بیانات مقام معظم رهبری)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.

اصفهانی، ابوالفرج. مقاتل الطالبیین، تصحیح علی اکبر غفاری، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی صدوق.

امینی، عبدالحسین. الغدير فی الکتاب و السنة و الادب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶.
باباپور گل افشانی، محمد مهدی. انقلاب اسلامی ایران (زمینه ها و فرایند شکل گیری)، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی.

باهنر، محمدجواد. مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.

بخاری جعفی، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری، بیروت، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.
_____. صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

بلاذری، یحیی بن جابر. انساب الاشراف، قم، احیاء الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۶ق.
بلاغی، سید محمد. آموزش روخوانی و روان خوانی قرآن کریم و تجوید الصلوة، تهران، دفاع، ۱۳۹۶.

- _____ . آشنایی با دفاع مقدس، قم، زمزم هدایت، ۱۳۹۷.
- بهرامی، قدرت‌الله و مهدی نظریور. انقلاب اسلامی و انقلاب‌های جهان، قم، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۷.
- بهشتی‌سرشت، محسن. نقش علما در سیاست، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۹۵.
- بی‌ناس، جان. تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، پیروز، ۱۳۵۴.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین. دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- پاینده، ابوالقاسم. نهج الفصاحه، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲.
- پژوهشکده تحقیقات اسلامی. فرهنگ شیعه، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۵.
- پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس. آشنایی با دفاع مقدس، قم، خادم‌الرضا، ۱۳۸۷.
- تقی‌زاده اکبری، علی. جهاد در آینه قرآن، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۶.
- جاد المولی، محمد احمد و دیگران. ایام العرب فی الجاهلیه، قاهره، داراحیاءالکتب العربی. جعفری، محمدتقی. امام حسین شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۱.
- جعفریان، رسول. حیات فکری سیاسی امامان شیعه، قم، انصاریان، ۱۳۷۹.
- جمعی از نویسندگان. آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، قم، مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، ۱۳۷۸.
- _____ . انقلاب اسلامی ایران، معارف، ۱۳۸۴.
- _____ . انقلاب اسلامی چگونگی و چرایی رخداد آن، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۸۴.
- _____ . انقلابی متمایز (جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
- جوادی آملی، عبدالله. تبیین براهین اثبات خدا، ویراسته حمید پارسانیا، قم، اسراء، ۱۳۷۴.
- _____ . تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن)، قم، اسراء، ۱۳۸۸.
- _____ . ولایت فقیه (ولایت، فقاہت و عدالت)، قم، اسراء، ۱۳۹۱.
- جیمز، ویلیام. دین و روان، ترجمه مهدی قائنی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
- حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ ق.
- حسنی، علی اکبر. تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
- حسینی خامنه‌ای، سید علی. «مسائل متفرقه تقلید، استفتائات جدید»، دسترسی در: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر رهبر معظم انقلاب اسلامی، www.leader.ir.
- _____ . اجوبة الاستفتائات، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۱.

_____ . بیانات، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، دسترسی در: <http://Farsi.khamenei.ir>

_____ . رساله آموزشی، تهران، فقه روز، ۱۳۹۵.

حسینی، سید حسین. قصه‌های قرآن (برگرفته از تفسیر نمونه)، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱.

حصاری، علی‌اکبر. تاریخ فرهنگی سیاسی معاصر، قم، هاجر، ۱۳۸۹.

حکیمی، محمدرضا. الحیاة، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ، ۱۳۸۰.

حلبی الشافعی، علی بن برهان‌الدین. السیره الحلبیه، تحقیق زینی دحلان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.

حمیری، عبدالملک بن هشام (ابن هشام). السیره النبویه، بیروت، دارالمعرفه.

خاتمی، سید احمد. رسالت خواص (نگاهی به بیانات مقام معظم رهبری در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ)، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.

خوارزمی، موفق بن احمد. مقتل الحسین، قم، مکتبه المفید.

الخورى الشرتونی، سعید. اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۳ق.

دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.

دهقان، حمید. انقلاب اسلامی نقطه عطفی در تاریخ، قم، مدین، ۱۳۸۴.

دینوری، احمد بن داوود. اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی، ۱۳۶۴.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. مفردات الفاظ قرآن، بیروت، دار الشامیه، ۱۴۱۲ق.

رئیس، علی‌اکبر. زنگ تاریخ، قم، نسیم حیات، ۱۳۸۴.

رفیعی، علی. تاریخ تحلیلی پیشوایان، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۸.

زرگری‌نژاد، غلامحسین. تاریخ تحلیلی صدر اسلام، قم، بضعة الرسول، ۱۳۸۱.

زریاب خویی، عباس. سیره رسول الله، تهران، سروش، ۱۳۸۸.

سایت حوزه نبوز. ...

سبحانی، جعفر. معاد انسان و جهان، تهران، کتابخانه صدر، ۱۳۵۸.

_____ . فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، تهران، مشعر، ۱۳۸۹.

سجادی، سید صادق و هادی عالم‌زاده. تاریخ‌نگاری در اسلام، تهران، سمت، ۱۳۸۶.

سیدبن طاووس، علی‌بن موسی. غم‌نامه کربلا (ترجمه اللهوف)، مترجم محمد محمدی اشتهاردی، تهران، مطهر، ۱۳۷۷.

سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن. تاریخ الخلفاء، به کوشش رحاب خضری، بیروت، مؤسسه عزالدین، ۱۹۹۲ م.

شفیعی‌فر، محمد. مبانی فکری انقلاب اسلامی ایران، قم، نهاد نمایندگی ولی‌فقیه در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۸.

شکوری، ابوالفضل. گذری بر کرانه قرآن، قم، عقل سرخ، ۱۳۸۴.

شمس‌الدین، محمد مهدی. ارزیابی انقلاب حسین، ترجمه مهدی پیشوایی، قم، توحید، ۱۳۶۲.

شهیدی، سید جعفر. تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.

شیخ حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ ق.

طباطبایی، سید محمد حسین. تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲.

_____ . شیعه در اسلام، قم، دار التبلیغ اسلامی.

_____ . المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۳۹۰ ق.

طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

_____ . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.

طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۳.

طریحی، فخرالدین. مجمع البحرین، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۲۶۶ ق.

طلاس، مصطفی. پیامبری و آیین نبرد، ترجمه حسن اکبری مرزناک، تهران، بعثت.

طوسی (شیخ)، محمد بن حسن. رجال طوسی، قم، الشریف الرضی.

عبداللهی، محسن. نظریه‌های انقلاب و انقلاب اسلامی ایران، تهران، شرح، ۱۳۸۸.

عرب ابوزیدآبادی، عبدالرضا. «بررسی علت عدم حضور سلیمان بن صرد در کربلا»، فصلنامه تاریخ در آینه پژوهش، ش ۲۰، تابستان ۱۳۸۷، ص ۱۲۹-۱۳۲.

عسکری، سید مرتضی. نقش عایشه در تاریخ اسلام، تهران، منیر، ۱۳۷۷.

عکبری بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید). الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۲ ق.

علایی، حسین. تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق، تهران، مرز و بوم، ۱۳۹۵.

علیخانی، علی اکبر. «تحلیلی بر جنگ‌های پیامبر اکرم ﷺ با کفار»، سیاست نبوی، مبانی، مؤلفه‌ها و راهبردها، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، ۱۳۸۶، ص ۴۹۰.

غلامی دهقی، علی. جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر ﷺ، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳.

فلاح‌زاده، محمد حسین. راهنمای فتاوا، قم، معروف، ۱۳۷۹.

فیاض لاهیجی، عبدالرزاق. گوهر مراد، تصحیح زین‌العابدین قربانی، تهران، وزارت فرهنگ و

- ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. قاموس المحيط، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۳۲ق.
- قاضی زاده، کاظم. اندیشه‌های فقهی سیاسی امام خمینی، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۷۷.
- قرشی، علی اکبر. قاموس قرآن، تهران، دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۵۲.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم. ینابیع المودة، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- _____ . الکافی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲.
- لوکاس، هنری. تاریخ تمدن از کهن ترین روزگار تا سده ما، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۳۶۶.
- مجلسی، محمدباقر. بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- _____ . بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۹۸۳م.
- محمدی ری شهری، محمد. عدل در جهان بینی توحید، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه. ارزیابی سیاسی نظامی جنگ‌های پیامبر اسلام ﷺ، تهران، معاونت آموزش سازمان عقیدتی - سیاسی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، ۱۳۷۶.
- مرکز صهبای (مؤسسه جهادی). انسان ۲۵۰ ساله (بیانات مقام معظم رهبری درباره زندگی سیاسی - مبارزاتی ائمه معصومین)، تهران، مؤسسه ایمان جهادی، ۱۳۹۰.
- مسعودی، علی بن حسین. مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.
- مصباح یزدی، محمدتقی. آموزش عقاید، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
- _____ . خداشناسی (معارف قرآن ۱)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹.
- _____ . راهنماشناسی (اصول عقاید ۲)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- مطهری، مرتضی. خاتمیت، تهران، صدرا، ۱۳۸۹.
- _____ . عدل الهی، قم، صدرا، ۱۳۸۹.
- _____ . مجموعه آثار، قم، صدرا، ۱۳۸۷.
- مظفر نجفی، محمدحسن. دلائل الصدیق لنهج الحق، قم، مؤسسه آل البيت ﷺ، ۱۴۲۲ق.
- معاونت آموزش و پرورش سازمان دار القرآن الکریم. کلیات و آیین نامه اجرایی برگزاری دوره‌های آموزش قرائت قرآن کریم، طرح تفصیلی برگزاری دوره‌های آموزش قرائت قرآن کریم، ۱۳۹۱.
- معصومی، سید مسعود. احکام روابط زن و مرد و مسائل اجتماعی آنان، قم، بوستان کتاب،

۱۳۸۹.

معین، محمد. فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.
مغربی، نعمان بن محمد. شرح الاخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.

مقدس، مطهر بن طاهر. البدء و التاريخ، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

مکارم شیرازی، ناصر. پیام قرآن، قم، مدرسه الامام امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۷۶.

_____ . تفسیر نمونه، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸.

_____ . عدل الهی، قم، مطبوعات هدف، ۱۳۶۲.

منصوری لاریجانی، اسماعیل. تاریخ دفاع مقدس، قم، خادم الرضا، ۱۳۸۲.

موسوی خمینی، سید روح الله. تحریر الوسیله، ترجمه علی اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)، ۱۳۸۶.

_____ . توضیح المسائل، تهران مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۶.

_____ . صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.

_____ . صحیفه نور، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.

_____ . کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.

_____ . ولایت فقیه، تهران، مؤسسه نشر آثار امام خمینی (ع)، ۱۳۷۳.

موسوی لاری، سید مجتبی. مبانی اعتقادات در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.

مولایی، حسین. «خسارت‌های جریان سازش کار در گذار تاریخ»، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دسترسی در: <http://www.irdc.ir/fa/news/2345>، ۱۴ اسفند ۱۳۹۶.

مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی. فرهنگ فقه (مطابق مذهب اهل بیت (ع))، قم، مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۹۲.

نظریبور، مهدی و لطفعلی لطیفی. جریان شناسی، تهران، معاونت آموزش نیروی مقاومت بسیج، ۱۳۸۱.

نراقی، احمد بن محمد. عوائد الایام فی قواعد الاحکام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
نوری، حسین بن محمدتقی. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق.

وزام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی. مجموعه وزام، قم، مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ق.
ولایتی، علی اکبر. تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.

هلالی، سلیم بن قیس. کتاب سلیم بن قیس هلالی، قم، هادی، ۱۴۰۵ق.

هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.

هیوم، رابرت ا. ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.

بسم الله الرحمن الرحيم

بعضی از موضوعات پیشنهادی در خصوص مصاحبه مکتبی از داوطلبین مقطع دکتری

قرآنی	اصول و مبانی اعتقادی	بصیرت و دشمن شناسی	فقه و احکام مبتلی به
ولایت در قرآن	ایسم ها و مکاتب مختلف	استکبار	تقلید و شرایط مرجع
معجزه ، نبوغ و سحر	توحید و انواع آن	وهابیت و بهائیت	احکام و انواع آن
وحی و انواع آن	عدل، مساوات و قسط	رژیم اشغالگر قدس	انواع واجب
معاد و انواع آن	نبوت و انواع آن	گام دوم انقلاب	شکایات نماز
اسامی روز قیامت	امامت	اقتصاد مقاومتی	نماز مسافر
محکم و متشابه	برزخ و معاد	بصیرت	حد ترخص و مسافت شرعی
ناسخ و منسوخ	رجعت	ولایت مطلقه فقیه	نماز آیات و عیدین
انزال و تنزیل	فروع دین	نظارت ولی فقیه بر قوا	نماز جمعه
حروف مقطعه	فلسفه بلاها و مصائب	فرهنگ مقاومت	خمس و زکات
رحمان و رحیم	قرآن و صیانت از تحریف	مقاومت فرهنگی	مضاربه
مغضوب و ضالین	عصمت و انواع آن	قانون اساسی	فتوا و حکم
نعمت داده شدگان	ترک اولی و گناه	شورای نگهبان	استطاعت در حج
حمد، شکر و مدح	اسلام و سیاست	مجمع تشخیص مصلحت نظام	سجده سهو و نماز احتیاط
کفر، نفاق و شرک	ضرورت حکومت	قوای سه گانه	واجب و ارکان نماز
مکی و مدنی	حقوق متقابل امام و امت	برجام	تیمم، غسل و وضو
غزوات صدر اسلام	ادله عقلی و نقلی ولایت	مشروعیت و مقبولیت	
صبر و استقامت	انواع حکومت	انتخاب یا کشف ولایت فقیه	
دفاع، جهاد و انواع آن	انسان و خلیفه الهی	مردم سالاری	

بسم الله الرحمن الرحيم

بعضی از موضوعات پیشنهادی در خصوص مصاحبه مکتبی از داوطلبین مقطع دکتری

شان نزول	حق و تکلیف	پلورالیزم دینی	
	علم و دین	لیبرالیسم	
	هجرت و معراج	سکولاریزم	
		القاعده و جریانات همسو	
		مسائل روز کشور	
		مارقین، ناکثین و قاسطین	
		وحدت و همگرایی مسلمین	
		جنگ نرم و عملیات روانی	
		دولت در سایه	